جلد دوم

اُصُولِ کافی

تألیف: مرحوم ثقة الاسلام کلینی (ره)

با اعراب گذاری و علامت وقف

ترجمه، توضیح، تصحیح و ویرایش از:

سید محمد آیة اللهی

بسم الله الرحمن الرحيم

اصول کافی



تألیف:

مرحوم ثقة الاسلام کلینی (ره)

ترجمه، توضیح، تصحیح و ویرایش از: سید مهدی آیت اللهی

جلد دوم

کلینی، محمد بن یعقوب - ۳۲۹ ق
[الکافی، اصول، فارسی - عربی]
اصول کافی / [محمدبن یعقوب کلینی] ترجمه و شرح سید مهدی آیت اللهی،
-- تهران، جهان آرا، ۱۳۸۵
۴ ج.
ISBN064-8387-04-4 (ج ۲)
ISBN064-8387-07-9 (دوره)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا،
۱. احادیث شیعه -- قرن ۴ ق، الف، آیت اللهی، سید مهدی ۱۳۱۷ -، مترجم و شارح. ب. عنوان، ج. عنوان؛ الکافی. اصول. فارسی - عربی.
BP ۱۲۹/ ۸ک ۲۲۰۴۱ ۲۹۷/۲۱۲ ۱۳۸۶
کتابخانه ملی ایران ۸۵/۱۵۲۱۰م

شناسنامه

نام کتاب: اصول کافی (جلد ۲)

ترجمه و شرح: سید مهدی آیت اللهی (دادور)

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: یاران

نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۷

ناشر: انتشارات جهان آرا

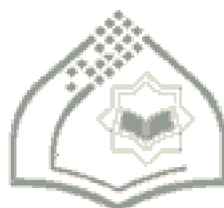
قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

تهران/ ناصرخسرو - کوچه حاج نایب - پاساژ حفظی - کتابسرای عادل

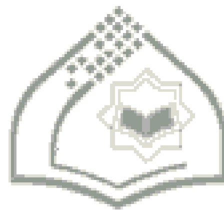
تلفن ۰۲۱-۳۳۹۰۷۳۱۳-۳۳۹۴۹۹۰۵

فهرست مطالب


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


بسم الله الرحمن الرحيم


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اصول کافی



تألیف:

مرحوم ثقة الاسلام کلینی (ره)

ترجمه، توضیح، تصحیح، ویرایش از: سید مهدی آیت اللهی

جلد دوم

کلینی، محمد بن یعقوب - ۳۲۹ ق
[الکافی، اصول، فارسی - عربی]
اصول کافی /[محمدبن یعقوب کلینی] ترجمه و شرح سید مهدی آیت اللهی،
-- تهران، جهان آرا، ۱۳۸۵
۴ ج. (ج ۲) ISBN064-8387-04-4
(دوره) ISBN064-8387-07-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا،
۱. احادیث شیعه -- قرن ۴ ق، الف، آیت اللهی، سید مهدی ۱۳۱۷ -، مترجم و شارح. ب. عنوان، ج. عنوان؛ الکافی. اصول. فارسی - عربی.
BP ۱۲۹/ ۸ک ۲۲۰۴۱ ۲۹۷/۲۱۲ ۱۳۸۶
کتابخانه ملی ایران ۸۵/۱۵۲۱۰م

شناسنامه

نام کتاب: اصول کافی (جلد ۲)

ترجمه و شرح: سید مهدی آیت اللهی (دادور)

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: یاران

نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۷

ناشر: انتشارات جهان آرا

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

تهران/ ناصرخسرو - کوچه حاج نایب - پاساژ حفظی - کتابسرای عادل

تلفن ۳۳۹۴۹۹۰۵-۳۳۹۰۷۳۱۳-۰۲۱

فهرست مطالب


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

حسین از همه ما داناتر و بردبارتر و به رسول خدا ﷺ نزدیکتر است، او پیش از آفرینش، فقیه بوده و قبل از آنکه زبان باز کند وحی الهی را خوانده است،

اگر خدا کسی را بهتر می‌دانست محمد ﷺ را بر نمی‌گزید و محمد ﷺ علی علیه السلام را انتخاب کرد و علی تو را به امامت رساند و تو حسین علیه السلام را شایسته دانستی و انتخاب کردی، ما پذیرفتیم و پسندیدیم، کیست که به غیر او رضا دهد و کیست جز او که در مشکلات امور خود، تسلیم او شویم.

* * *

۳ـ محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر(ع) شنیدم، فرمود: چون حسن بن علی در بستر مرگ افتاد به حسین فرمود: برادر جانم من به تو وصیتی دارم آن را خوب حفظ کن، چون من مُردم مرا آماده ساز و به سوی رسول خدا ﷺ ببر تا با او تجدید عهدی کنم و مرا نزد مادرم فاطمه علیها السلام برگردان و پس از آن مرا در بقیع ببر و به خاک بسپار و بدان که از طرف حمیراء (عایشه) به من، آن رسد که مردم همه می‌دانند به واسطهٔ کینه و عداوت او با خدا و رسول خدا ﷺ و دشمنی او با ما خانواده.

چون حسن علیه السلام وفات کرد، او را بر تابوتی گذاردند و به مصلای رسول خدا ﷺ که در آن بر جنازه‌ها نماز می‌خواند بردند، و نماز بر

* * *

فَلَمَّا أَنْ صَلَّى عَلَيْهِ حُمِلَ فَأُدْخِلَ الْمَسْجِدَ - فَلَمَّا أُوقِفَ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَلَغَ عَائِشَةَ الْخَبَرُ وَ قِيلَ لَهَا - إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ - لِيُدْفَنَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فَخَرَجَتْ مُبَادِرَةً - عَلَى بَغْلٍ بِسَرْجٍ - فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرْجاً - فَوَقَفَتْ

وَ قَالَتْ - نَحُّوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي - فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِيهِ شَيْءٌ - وَ لَا يُهْتَكُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ حِجَابُهُ.

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - قَدِيماً هَتَكْتِ أَنْتِ وَ أَبُوكِ حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ - وَ أَدْخَلْتِ بَيْتَهُ مَنْ لَا يُحِبُّ رَسُولُ اللَّهِ قُرْبَهُ - وَ إِنَّ اللَّهَ سَائِلُكِ عَنْ ذَلِكِ يَا عَائِشَةُ - إِنَّ أَخِي أَمَرَنِي أَنْ أُقَرِّبَهُ مِنْ أَبِيهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيُحْدِثَ بِهِ عَهْداً وَ اعْلَمِي - أَنَّ أَخِي أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ - وَ أَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ مِنْ أَنْ يَهْتِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ سِتْرَهُ - لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ قَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَيْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الرِّجَالَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ.

وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَعَمْرِي لَقَدْ ضَرَبْتِ أَنْتِ لِأَبِيكِ - وَ فَارُوقِهِ عِنْدَ أُذُنِ رَسُولِ اللَّهِ الْمَعَاوِلَ.

امام حسن‌علیه‌السلام خواندند و بعد از نماز او را به مسجد پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بردند و چون بر سر قبر رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله گذاشتند به عایشه خبر دادند که بنی هاشم امام حسن‌علیه‌السلام را آورده‌اند تا در کنار رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به خاک سپارند و او با شتاب سوار بر استری آمد - و او اول زن مسلمانی بود که در تاریخ اسلام بر زین می‌نشست و گفت: فرزندِ خود را از خانه من دور کنید و به خاک نسپارید و حجاب رسول خدا را پاره نکنید.

حسین بن علی‌علیه‌السلام در پاسخ او فرمود: تو و پدرت (ابابکر) از قدیم حجاب رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را دریدید و در خانهٔ او کسی را وارد کردید که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله دوست نداشت به او نزدیک باشد (مراد ابابکر و عمر است)، خدا ای عایشه از تو بازخواست می‌کند، برادرم به من سفارش کرده او را نزد پدرش رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله ببرم تا با او تجدید پیمان کند و بدان ای عایشه که برادرم داناترین مردم به خدا و رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بود و او داناتر از این بود که پردهٔ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بدرد و پاره کند و به او بی‌احترامی نماید زیرا خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تا به شما اجازه نداده‌اند بخانه پیامبر وارد نشوید (احزاب/۵۸)» (مقصود ابی بکر و عمر است) و با اینکه خداوند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آوردید صدای خود را بر صدای پیامبر بلندتر نکنید و روی سخن او سخنی نگوئید (حجرات/۳)» و به جان خودم تو برای پدرت (ابوبکر) و برای فاروقش (عمر) در گوش رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله کلنگ‌ها را به کار انداختید، با این که خدای عزّ و جلّ فرماید: «به راستی آن کسانی که آواز خود را نزد رسول خدا آهسته کنند کسانی اند که خدا دلشان را به تقوی آزموده است» (حجرات/۴)

وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ أُولئِكَ الَّذِينَ اِمْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ وَ لَعَمْرِي لَقَدْ أَدْخَلَ أَبُوكِ وَ فَارُوقُهُ- عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِقُرْبِهِمَا مِنْهُ الْأَذَى- وَ مَا رَعَيَا مِنْ حَقِّهِ مَا أَمَرَهُمَا اللَّهُ بِهِ- عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتاً مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءً- وَ تَاللَّهِ يَا عَائِشَةُ لَوْ كَانَ هَذَا الَّذِي كَرِهْتِيهِ- مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِيهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَائِزاً فِي بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ لَعَلِمْتِ- أَنَّهُ سَيُدْفَنُ وَ إِنْ رَغِمَ مَعْطِسُكِ- قَالَ

ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ.

وَ قَالَ يَا عَائِشَةُ يَوْماً عَلَى بَغْلٍ- وَ يَوْماً عَلَى جَمَلٍ- فَمَا تَمْلِكِينَ نَفْسَكِ وَ لَا تَمْلِكِينَ الْأَرْضَ- عَدَاوَةً لِبَنِي هَاشِمٍ

قَالَ فَأَقْبَلَتْ عَلَيْهِ فَقَالَتْ- يَا ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ هَؤُلَاءِ الْفَوَاطِمُ يَتَكَلَّمُونَ فَمَا كَلَامُكَ.

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ ﷺ وَ أَنَّى تُبْعِدِينَ مُحَمَّداً مِنَ الْفَوَاطِمِ- فَوَ اللَّهِ لَقَدْ وَلَدَتْهُ ثَلَاثُ فَوَاطِمَ- فَاطِمَةُ بِنْتُ عِمْرَانَ بْنِ عَائِذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَخْزُومٍ- وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ- وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ زَائِدَةَ بْنِ الْأَصَمِّ- اِبْنِ رَوَاحَةَ بْنِ حِجْرِ بْنِ عَبْدِ مَعِيصِ بْنِ عَامِرٍ.

قَالَ فَقَالَتْ عَائِشَةُ لِلْحُسَيْنِ ﷺ نَحُّوا ابْنَكُمْ وَ اذْهَبُوا بِهِ- فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ- قَالَ فَمَضَى الْحُسَيْنُ ﷺ إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ- ثُمَّ أَخْرَجَهُ فَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ.

به جان خودم پدرت و فاروقش با نزدیکی خودشان به رسول خدا ﷺ او را آزار دادند و خود آن دو نفر آنچه را خدا از حق و حرمت رسول خدا ﷺ واجب کرده رعایت نکردند زیرا خداوند مقرر کرده که آنچه که بر مؤمنین در حال زنده بودنشان حرام است در حال مردن آنها هم حرام است ای عایشه اگر دفن کردن حسن نزد جدش بد می‌دانی و راضی نیستی از نظر ما خداوند آن را جایز شمرده بود با مخالفت تو آن را دفن می‌کردیم (ولی افسوس که کلنگ زدن در کنار پیامبر از نظر ما جایز نیست).

سپس محمد بن حنفیه رشتهٔ سخن را به دست گرفت و گفت: ای عایشه، یک روز بر استر و یک روز بر شتر سوار می‌شوی، تو از بس با بنی هاشم دشمنی نه خود را نگهداری و نه به زمین قرار داری، عایشه رو به وی کرد و گفت: ای پسر حنیفه، این‌ها فرزندان فاطمه‌اند که سخن می‌گویند، تو دیگر چه می‌گوئی؟

امام حسین علیه السلام در جوابش گفت: محمد را به بنی فاطمه بکجا دور می‌کنی؟ با اینکه او زاده سه فاطمه است:

۱ـ فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم (زوجهٔ عبدالمطلب و مادر عبدالله و ابیطالب و زبیر است ـ).

۲ـ فاطمه دختر اسد بن هاشم (زوجهٔ طاهرهٔ ابوطالب و مادر امیر المؤمنین علیه السلام).

۳ـ فاطمه دختر زائده بن اصمّ بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر (زوجهٔ هاشم و مادر عبد المطلّب است).

عایشه در جواب حسین علیه السلام گفت: فرزند خود را دور کنید و او را از کنار قبر رسول ببرید! شما مردمی هستید که در سخن بر طرف خود پیروزید سپس امام حسین علیه السلام او را نزد قبر مادرش برد و از آنجا بیرون آورد و در بقیع به خاک سپرد.

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.

۷۷۹-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ- دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَاباً مَلْفُوفاً وَ وَصِيَّةً ظَاهِرَةً- وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَبْطُوناً مَعَهُمْ- لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا بِهِ- فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ صَارَ- وَ اللَّهِ ذَلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا يَا زِيَادُ- قَالَ قُلْتُ مَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ- قَالَ فِيهِ وَ اللَّهِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ- مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَفْنَى الدُّنْيَا- وَ اللَّهِ إِنَّ فِيهِ الْحُدُودَ- حَتَّى أَنَّ فِيهِ أَرْشَ الْخَدْشِ.

۷۸۰-۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا حَضَرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام مَا حَضَرَهُ- دَفَعَ وَصِيَّتَهُ إِلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ ظَاهِرَةً فِي كِتَابٍ مُدْرَجٍ- فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَا كَانَ دَفَعَتْ ذَلِكَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قُلْتُ لَهُ فَمَا فِيهِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ- فَقَالَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ- مُنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ تَفْنَى.

اشاره و نص بر علی بن الحسین علیه السلام

۱ ـ ابی الجارود (زیاد) می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چون هنگام شهادت حسین علیه السلام فرا رسید دختر بزرگتر خود را بنام فاطمه بنت الحسین را طلبید وکتاب سربسته و وصیتی آشکار به او داد، زیرا علی بن الحسین علیه السلام در این حال بشدت بیمار و در حال احتضار او را می‌دیدند سپس فاطمه آن کتاب را به علی بن الحسین علیه السلام داد، ای زیاد به خدا آن کتاب را به ما رسیده است، زیاد می‌گوید: من گفتم: قربانت گردم در آن کتاب چه مسائلي نوشته شده است؟

فرمود: به خدا هر چه اولاد آدم از روز آفرینش آدم تا نابودی جهان به آن نیاز دارند در آن موجود باشد، به خدا تمام حدود و مجازاتها در آن ثبت است تا برسد به مجازات یک خراش در تن.

* * *

۲ ـ امام باقر علیه السلام به ابی الجارود فرمود: چون شهادت حسین علیه السلام فرا رسید وصیّت خود را در کتابی پیچیده بود و به دخترش فاطمه سپرد و چون کار حسین علیه السلام به آنچه که مقدّر بود کشید آنکتاب را به علی بن الحسین علیه السلام داد، به آن حضرت گفتم: خدایت رحمت کند در آن چه بود؟

فرمود: هر چه فرزندان آدم به آن نیازمندند از روزی که دنیا به وجود آمده تا پایان جهان.

۷۸۱-۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام قَالَ:

إِنَّ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - لَمَّا صَارَ إِلَى الْعِرَاقِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا الْكُتُبَ وَ الْوَصِيَّةَ - فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ.

۷۸۲-۴- وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ فُلَيْحِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ:

وَ اللَّهِ إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - وَ عِنْدَهُ وُلْدُهُ إِذْ جَاءَهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ - فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام فَخَلَا بِهِ - فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَخْبَرَنِي - أَنِّي سَأُدْرِكُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يُكَنَّى أَبَا جَعْفَرٍ - فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ - قَالَ وَ مَضَى جَابِرٌ وَ رَجَعَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام فَجَلَسَ مَعَ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام وَ إِخْوَتِهِ فَلَمَّا صَلَّى الْمَغْرِبَ - قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام أَيَّ شَيْءٍ قَالَ لَكَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ - فَقَالَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله قَالَ إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِي - اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يُكَنَّى أَبَا جَعْفَرٍ - فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ هَنِيئاً لَكَ يَا بُنَيَّ مَا خَصَّكَ اللَّهُ بِهِ مِنْ رَسُولِهِ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ بَيْتِكَ - لَا تُطْلِعْ إِخْوَتَكَ عَلَى هَذَا فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً - كَمَا كَادُوا إِخْوَةُ يُوسُفَ لِيُوسُفَ عليه‌السلام.

۳ ـ امام صادقؑ فرمود: چون حسینؑ آهنگ عراق کرد کتب و وصیّت امامت را به‌ام سلمه سپرد و چون علی بن الحسین به مدینه برگشت ام سلمه آن‌ها را به وی داد.

توضیح: در مرآت العقول صفحه ۲۷۷ مرحوم مجلسی گفته است شاید آنچه که امام حسینؑ به‌ام سلمه داد غیر از آن چیزی باشد که به فاطمه داد چون امانتی را که به‌ام‌سلمه سپرد وصیت سربسته‌ای بود که از آسمان نازل شده بود.

۴ ـ فلیح بن ابی بکر شیبانی می‌گوید: به خدا من خدمت علی بن الحسینؑ نشسته بودم و فرزندانش نزد او بودند که جابر بن عبدالله انصاری خدمت او آمد و بر او سلام کرد و دست ابی جعفر امام باقرؑ راگرفت و با او خلوت کرد و پس از آن گفت: به راستی رسول خداؐ به من خبر داده که من محققاً مردی از خاندان او را درک می‌کنم که او را محمد بن علی گویند و کنیه‌اش اباجعفر است و چون او را درک کردی سلام مرا به او برسان، گوید: جابر رفت و ابوجعفر نزد ما برگشت و با پدرش علی بن الحسینؑ و برادرانش نشست و چون نماز مغرب را خواند، علی بن الحسینؑ به ابوجعفر فرمود: جابر بن عبدالله انصاری با تو چه گفت؟ پاسخ داد که به من گفت: رسول خداؐ فرموده: تو محققاً مردی از خاندان مرا که نامش محمد بن علی و کنیه‌اش ابوجعفر است درک می‌کنی، سلام مرا به او برسان، پدرش به او فرمود: گوارا باد بر تو ای پسر جانم آن‌چه را خدا از طرف رسولش در میان خاندان نبوت به تو اختصاص داده است، مبادا برادران خود را از این موضوع مطلع کنی تا برایت مکری اندیشند چنان‌که برادران یوسف برای یوسف کردند.

توضیح: از مجلسی ره نقل شده است که می‌گوید برای علی بن الحسین ۱۱ پسر بود که یکی از آنها نامش محمد بود و کنیه‌اش ابوجعفر و لقبش باقر که مادرش دختر حسن بن علیؑ بود و بقیه مادرانشان همه کنیز بوده‌اند.

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام

۷۸۳-۱ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام الْوَفَاةُ قَبْلَ ذَلِكَ - أَخْرَجَ سَفَطاً أَوْ صُنْدُوقاً عِنْدَهُ - فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ احْمِلْ هَذَا الصُّنْدُوقَ - قَالَ فَحَمَلَ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ - فَلَمَّا تُوُفِّيَ جَاءَ إِخْوَتُهُ يَدَّعُونَ مَا فِي الصُّنْدُوقِ - فَقَالُوا أَعْطِنَا نَصِيبَنَا فِي الصُّنْدُوقِ - فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ - وَ لَوْ كَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ - وَ كَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ كُتُبُهُ.

۷۸۴-۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ:

الْتَفَتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَى وُلْدِهِ - وَ هُوَ فِي الْمَوْتِ وَ هُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ - ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الصُّنْدُوقُ اذْهَبْ بِهِ إِلَى بَيْتِكَ - قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ دِينَارٌ وَ لَا دِرْهَمٌ - وَ لَكِنْ كَانَ مَمْلُوءاً عِلْماً.

اشاره و نص بر ابی جعفرؑ امام پنجم

۱ـ از اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین از امام باقرؑ فرمود: چون مرگ علی بن الحسینؑ فرا رسید پیش از مرگ سبد یا صندوقی که نزد او بود بیرون آورد و به من فرمود: ای محمد این صندوق را ببر، پس آن را چهار تن بلند کردند و بردند (چون صندوق بخاطر آنکه پر از کتاب و سلاح بود سنگین بود) و چون وفات کرد، برادرانش آمدند و مدّعی شدند که از آنچه در آن صندوق بوده بهره ما را بده، فرمود: به خدا در آن بهره‌ای برای شما نبود و اگر بود، آن را به من نمی‌داد، در آن صندوق سلاح و کتب رسول خداؐ بود (که از مختصات امام است).



۲ـ عیسی بن عبدالله از جدش نقل می‌کند و می‌گوید: علی بن الحسینؑ در حال مرگ رو به فرزندانش که اطراف او بودند کرد و از میان همه به محمد بن علی توجه نمود و فرمود: ای محمد، این صندوق را به خانه خود ببر سپس می‌گوید: در آن صندوق طلا و پول نقره نبود ولی پُر از علم و دانش بود.

* * *

۷۸۵-۳- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ - أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهِ بِصَدَقَةِ عَلِيٍّ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ - وَ إِنَّ ابْنَ حَزْمٍ بَعَثَ إِلَى زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ كَانَ أَكْبَرَهُمْ - فَسَأَلَهُ الصَّدَقَةَ - فَقَالَ زَيْدٌ إِنَّ الْوَالِيَ كَانَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنَ - وَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنَ - وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ - فَابْعَثْ إِلَيْهِ فَبَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلَى أَبِي - فَأَرْسَلَنِي أَبِي بِالْكِتَابِ إِلَيْهِ حَتَّى دَفَعْتُهُ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ - فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا يَعْرِفُ هَذَا وُلْدُ الْحَسَنِ - قَالَ نَعَمْ كَمَا يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا لَيْلٌ وَ لَكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ - وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَ لَكِنَّهُمْ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا.

۷۸۶-۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ - إِلَّا أَنَّهُ قَالَ بَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ كَانَ أَكْبَرَ مِنْ أَبِي عليه السلام عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ مِثْلَهُ.

۳ـ حسین بن ابی العلاء می‌گوید: از امام صادقعليه‌السلام شنیدم، می‌فرمود که: عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم (محمد بن حزم انصاری که در زمان پیامبر، سال دهم هجرت در نجران که پدرش از طرف پیامبر حاکم آن بود متولد شده وگویا در این زمان از طرف عمر بن عبدالعزیز والی مدینه بوده) نوشت که موقوفه علیعليه‌السلام و عمر و عثمان را برای او بفرستد، ابن حزم درآمد موقوفهٔ علیعليه‌السلام را از زید مطالبه کرد که در میان اولاد علی از همه بزرگتر بود. در جواب گفت: متولی بعد از خودِ علی حسن بوده و بعد از حسن حسین و بعد ازحسین علی بن الحسین و بعد از علی ابن الحسین محمد بن علی علیهم السلام است، باید او را بطلبی، ابن حزم نزد پدرم فرستاد و پدرم نامه‌ای بهمراه من نزد او فرستاد و من نامه را به او دادم و یکی از خود ماها به امام گفت: این موضوع را اولاد حسن می‌شناسند؟ فرمود: آری چنانچه می‌دانند این شب است، ولی حسد است که آن‌ها را وادار به مخالفت می‌کند و اگر ایشان حق را از راه حق بخواهند برای آن‌ها بهتر است ولی آنان طالب دنیا هستند.

توضیح: آلِ جواد که در تاریخ آمده زید بن حسن بصورت ظاهر با حکومت وقت همراهی داشته و نسبت به ائمه ابراز مخالفت می‌کرده است و چون زید امام پنجم را به ابن حزم نماینده عمر بن عبد العزیز معرفی کرده یکی از حاظران از امام صادقعليه‌السلام پرسیده است که آیا فرزندان حسن امامان بر حق را شناخته‌اند؟
حضرت پاسخ از این استدلال فرموده است آری ولی دنیا پرستی آنها را وادار به مخالفت ساخته است.

۴- ابن ابی یعفور می‌گوید: از امام صادقعليه‌السلام شنیدم که می‌فرمود عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت و مانند همین را ذکر کرده جز آنکه گوید ابن حزم نزد زید بن حسن فرستاد که از پدرم بزرگتر بود.

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.

۷۸۷-۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ:

نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَمْشِي فَقَالَ تَرَى هَذَا- هَذَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ.

۷۸۸-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عليه السلام الْوَفَاةُ- قَالَ يَا جَعْفَرُ أُوصِيكَ بِأَصْحَابِي خَيْراً قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ اللَّهِ لَأَدَعَنَّهُمْ- وَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي الْمِصْرِ فَلَا يَسْأَلُ أَحَداً.

۷۸۹-۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خَلْقِهِ وَ خُلُقِهِ وَ شَمَائِلِهِ- وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ مِنِ ابْنِي هَذَا شِبْهَ خَلْقِي وَ خُلُقِي وَ شَمَائِلِي- يَعْنِي أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام.

اشاره و نص بر ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق(ع)

۱ ـ أبی الصباح کنانی، می‌گوید: امام باقر(ع) نگاهی به امام صادق(ع) کرد که راه می‌رفت و به من فرمود: این را می‌بینی؟ این از آن کسانی است که خدای عزّ وجلّ فرموده:«ما می‌خواهیم بر آن کسانی که در زمین ناتوان شمرده شده‌اند منت نهیم و پیشوا و وارث روی زمین قرارشان دهیم(قصص / ۵)».

* * *

۲ ـ امام صادق(ع) فرمود: چون مرگ پدرم فرا رسید فرمود: ای ابا جعفر تو را نسبت به اصحابم به خوش رفتاری وصیّت می‌کنم، گفتم: قربانت گردم بخدا سوگند هر یک از آنها را به مقامی از دانش رسانم که هر کدام در شهری که هستند نیازی به پرسش از کسی نداشته باشند.

توضیح: این آیه در مورد امام زمان و امامانی هستند که در دنیا به آنها ستم شد و حقشان پایمال گردید حال باید به دنیا باز گردند و رجعت کنند و پس از امام زمان حکومت نمایند تا عدالت الهی تحقق یابد.

* * *

۳ ـ سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام باقر(ع) می‌فرمود: به راستی از سعادت مرد است که فرزندی داشته باشد که در خلقت و اخلاق و در شمائل شبیه به او باشد و من این را در پسرم امام صادق می‌بینم زیرا در خلقت و اخلاق و شمایل شبیه به من است.

۷۹۰-٤- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ طَاهِرٍ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه‌السلام فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ أَوْ أَخْيَرُ.

۷۹۱-٥- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ طَاهِرٍ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه‌السلام فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.

۷۹۲-٦- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ طَاهِرٍ قَالَ:

كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه‌السلام فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.

۷۹۳-۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ:

سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ عليه‌السلام فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام فَقَالَ هَذَا وَ اللَّهِ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله - قَالَ عَنْبَسَةُ فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام - دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ - فَقَالَ صَدَقَ جَابِرٌ - ثُمَّ قَالَ لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنْ لَيْسَ كُلُّ إِمَامٍ هُوَ الْقَائِمَ - بَعْدَ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ.

۴ ـ طاهر گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودم که جعفر صادق آمد، امام باقر علیه السلام فرمود: این بهترین مردم است.

* * *

۵ ـ طاهر گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودم که جعفر صادق آمد، امام باقر علیه السلام فرمود: این بهترین مردم است.

* * *

۶ ـ طاهر گوید: نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم و جعفر صادق علیه السلام آمد، امام باقر علیه السلام فرمود: این بهترین مردم است.



* * *

۷ ـ جابر بن یزید جعفی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام از قائم سئوال شد حضرت دست به امام صادق علیه السلام زد و فرمود: به خدا این قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است، عنبسه گوید: چون امام باقر علیه السلام وفات کرد، من خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و این خبر را به او گفتم، فرمود: جابر راست گفته.

سپس فرمود: شاید شما معتقد نیستید که هر امامی قائم است به امامت بعد از امامی که پیش از او بوده است.

توضیح: مراد از قائم آل محمد امام دوازدهم نیست بلکه مراد از قائم به امر امامت است در این صورت ائمه همه قائم اند و هر امامی قائم است به امام قبل از خود.

۷۹۴-۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ أَبِي عليه السلام اِسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ- فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ- قَالَ أُدْعُ لِي شُهُوداً فَدَعَوْتُ لَهُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ - فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ - فَقَالَ أُكْتُبْ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ - يَا بَنِيَّ إِنَّ اللهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ أَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - وَ أَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمُعَةَ- وَ أَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمَامَتِهِ- وَ أَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ- وَ يَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ- وَ أَنْ يَحُلَّ عَنْهُ أَطْمَارَهُ عِنْدَ دَفْنِهِ- ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ اِنْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ- فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَتِ بَعْدَ مَا اِنْصَرَفُوا- مَا كَانَ فِي هَذَا بِأَنْ تُشْهِدَ عَلَيْهِ- فَقَالَ يَا بُنَيَّ كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ- وَ أَنْ يُقَالَ إِنَّهُ لَمْ يُوصَ إِلَيْهِ فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ الْحُجَّةُ.

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام.

۷۹۵-۱- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِاللَّهِ الْقَلاَّءِ عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام خُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ مَنْ لَنَا بَعْدَكَ- فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ غُلاَمٌ- فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ فَتَمَسَّكْ بِهِ.

۸ ـ عبدالاعلی گوید: امام صادق(ع) فرمود: پدرم هر چه در آنجا بود (از کتب و سلاح و نشانه‌های امامت) همه را به من سپرد و چون مرگش نزدیک شد فرمود: گواهانی نزد من بیاور و من چهار تن از قریش که یکی از آنها نافع غلام عبدالله بن عمر بود حاضر کردم، پس از آن فرمود: بنویس: این است که یعقوب به فرزندانش وصیت کرد: «ای فرزندانم به راستی خدا برای شما این دین را برگزید مبادا بمیرید جز اینکه مسلمان باشید (بقره/ ۱۳۲)» و محمد بن علی(ع) به جعفر بن محمد(ع) وصیّت کرد و به او امر کرد تا در آن بُردی که روزهای جمعه در آن نماز می‌خوانده کفنش کند و عمامهٔ مخصوص او را به سرش بندد و گورش را چهار گوش بسازد و به مقدار چهار انگشت از زمین بلند کند و هنگام خاک سپردن گره‌های کفن او را باز نماید سپس به گواهان فرمود: برگردید خدا رحمتتان کند و چون آن‌ها برگشتند، گفتم: پدر جان این مطالب چه نیازی به گواه گرفتن داشت؟

فرمود: پسرم نخواستم که تو در تصدّی امر دفن و کفن من مغلوب نظر دیگران شوی و بگویند که به او وصیّت نشده، من خواستم دلیل و مدرکی داشته باشی.

اشاره و نص بر ابی الحسن موسی(ع)

۱ ـ فیض بن مختار می‌گوید: به امام صادق گفتم: مرا از آتش دوزخ دستگیری فرما بعد از شما چه کسی امام است؟ و در این حال ابوابراهیم که بچه بود بر آن حضرت وارد شد، فرمود: این است امام، دامنش را بگیر.

۷۹۶-۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ ثُبَيْتٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ:

قُلْتُ لَهُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَ أَبَاكَ مِنْكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ- أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ قَبْلَ الْمَمَاتِ مِثْلَهَا- فَقَالَ قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ- قَالَ قُلْتُ مَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ- فَأَشَارَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ- فَقَالَ هَذَا الرَّاقِدُ وَ هُوَ غُلَامٌ.

۷۹۷-۳- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْأَرَّجَانِيُّ الْفَارِسِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ:

سَأَلْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أُخِذَ فِيهَا أَبُو الْحَسَنِ الْمَاضِي ﷺ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ صَارَ فِي يَدِ هَذَا- وَ مَا نَدْرِي إِلَى مَا يَصِيرُ فَهَلْ بَلَغَكَ عَنْهُ فِي أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهِ شَيْءٌ- فَقَالَ لِي مَا ظَنَنْتُ أَنَّ أَحَداً يَسْأَلُنِي عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ- دَخَلْتُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي مَنْزِلِهِ- فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتِ كَذَا فِي دَارِهِ فِي مَسْجِدٍ لَهُ- وَ هُوَ يَدْعُو وَ عَلَى يَمِينِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ﷺ يُؤَمِّنُ عَلَى دُعَائِهِ- فَقُلْتُ لَهُ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ- قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَيْكَ وَ خِدْمَتِي لَكَ- فَمَنْ وَلِيُّ النَّاسِ بَعْدَكَ- فَقَالَ إِنَّ مُوسَى قَدْ لَبِسَ الدِّرْعَ وَ سَاوَى عَلَيْهِ- فَقُلْتُ لَهُ لَا أَحْتَاجُ بَعْدَ هَذَا إِلَى شَيْءٍ.

۲ـ معاذ بن کثیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از خدا می‌خواهم همان مقامی را که روزی پدرت کرده قبل از مرگ شما هم، روزی نسل شما کند، فرمود: خدا این لطف را کرده است، گوید: گفتم: قربانت گردم او کیست؟ او اشاره به عبد صالح کرد که خواب بود و فرمود: همین کودک خوابیده است.

۳ـ عبد الرحمٰن بن حجاج می‌گوید: در همان سالی که ابوالحسن را گرفتند من از عبدالرحمن پرسیدم که اینمرد ماضی علیه السلام (امام هفتم) به دست این مرد ظالم افتاد و ما نمی‌دانیم چه سرانجامی دارد آیا به تو نسبت به یکی از اولادش خبری رسیده است، گفت: من گمان نداشتم کسی این مسأله را از من بپرسد: من در منزل امام صادق خدمت او رسیدم و او در یک اطاقی در خانه‌اش که محل نمازش بود تشریف داشت و دعا می‌کرد و سمت راستش موسی بن جعفر علیه السلام بود که آمین می‌گفت من به او عرض کردم: قربانت، می‌دانی که من در خدمت شما بوده‌ام و به شما خدمت کرده‌ام بعد از شما امام بر مردم کیست؟

فرمود: موسی آن زره را پوشید و مناسب قامتش شد گفتم: بعد از این دیگر نیاز به سؤالی ندارم و همین سخن مرا کافی است.

توضیح: مورد سؤال، امام بعد از موسی کاظم است زیرا عبدالرحمن بن حجاج فهیمده که امام هفتم از زندان آزاد نخواهد شد به همین خاطر با تعجب سؤال می‌کند ولی جواب نص بر خود امام هفتم است نه بر کسی که بعد از اوست شاید منظور ابن حجاج این باشد که تو درباره سؤال از امامت امام رضا همان را شنیدی که من دربارهٔ سؤال از امام هفتم از امام صادق علیه السلام شنیدم و مقصود از زره زره تقوی است نه زرهی که قائم آل محمد بر تن می‌کند و قیام می‌کند همان طور که مذهب واقفیه بر این باورند که بر اساس این حدیث امام غایب که ظهور خواهد کرد امام هفتم است نه کسی دیگر.

۷۹۸-٤- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُوسَى الصَّيْقَلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام - فَدَخَلَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ - فَقَالَ اِسْتَوْصِ بِهِ وَ ضَعْ أَمْرَهُ عِنْدَ مِنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِكَ.

۷۹۹-٥- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي يَوْماً فَسَأَلَهُ عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ - فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِلَى مَنْ نَفْزَعُ وَ يَفْزَعُ النَّاسُ بَعْدَكَ - فَقَالَ إِلَى صَاحِبِ الثَّوْبَيْنِ الْأَصْفَرَيْنِ وَ الْغَدِيرَتَيْنِ يَعْنِي الذُّؤَابَتَيْنِ - وَ هُوَ الطَّالِعُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ يَفْتَحُ الْبَابَيْنِ بِيَدِهِ جَمِيعاً - فَمَا لَبِثْنَا أَنْ طَلَعَتْ عَلَيْنَا كَفَّانِ آخِذَةٌ بِالْبَابَيْنِ - فَفَتَحَهُمَا ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ.

۸۰۰-٦- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قَالَ لَهُ مَنْصُورُ بْنُ حَازِمٍ - بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي إِنَّ الْأَنْفُسَ يُغْدَى عَلَيْهَا وَ يُرَاحُ - فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَمَنْ - فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ - وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام الْأَيْمَنِ فِي مَا أَعْلَمُ - وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ خُمَاسِيٌّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَالِسٌ مَعَنَا.

۴ ـ مفضل بن عمر می‌گوید: من نزد امام صادقعليه‌السلام بودم که ابوابراهیم (موسی بن جعفر) پسر بچه‌ای بود و نزد او آمد، امام به من فرمود: وصیت مرا درباره او بپذیر و بدانکه او امام بعداز من است او را به هر کدام از هم عقیده‌های خود که می‌دانی راز نگهدارند بگو.

* * *

۵ ـ اسحاق بن جعفر گوید: روزی نزد پدرم بودم و علی بن عمر بن علی (پسر امام چهارم) از او پرسید: قربانت گردم بعد از تو ما خانواده و دیگران به که پناه برند؟ فرمود: به آن که دو جامهٔ زرد پوشیده و دو گیسوان دارد و از این در، بر تو ظاهر می‌شود و هر دو لنگهٔ در را با هر دو دست خود باز می‌کند، چیزی نگذشت که دیدم دو دست دو لنگهٔ در را گرفته و آن راگشود و سپس ابوابراهیم (موسی بن جعفر) بر ما ظاهر شد.

* * *

۶ ـ صفوان جمال می‌گوید: منصور بن حازم به امام صادقعليه‌السلام گفت: پدر و مادرم قربانت باد، هر صبح و عصر مرگ به موقع جانها را می‌گیرد اگر چنین پیشامدی شد امام کیست؟ امام صادقعليه‌السلام فرمود: اگر چنین شد اوست امام شما و دست به شانهٔ راست ابی الحسنعليه‌السلام زد چنانچه من می‌دانم و آن حضرت در این وقت پنج ساله بود و عبدالله بن جعفر هم با ما نشسته بود.

توضیح: عبدالله بن جعفر همان کسی است که می‌دانست امامت در حضرت رضاست ولی راه انحراف پیش گرفت و بعد از پدرش دعوی امامت کرد و مذهب (فطحیه) را به وجود آورد.

۸۰۱-۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قُلْتُ لَهُ إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَ لَا أَرَانِي اللَّهُ ذَلِكَ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ.

قَالَ فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عليه السلام قُلْتُ فَإِنْ حَدَثَ بِمُوسَى حَدَثٌ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ.

قَالَ بِوَلَدِهِ- قُلْتُ فَإِنْ حَدَثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ وَ تَرَكَ أَخاً كَبِيراً وَ ابْناً صَغِيراً- فَبِمَنْ أَئْتَمُّ قَالَ بِوَلَدِهِ.

ثُمَّ قَالَ هَكَذَا أَبَداً- قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَعْرِفْهُ وَ لَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ.

قَالَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَلَّى مَنْ بَقِيَ مِنْ حُجَجِكَ مِنْ وُلْدِ الْإِمَامِ الْمَاضِي -فَإِنَّ ذَلِكَ يُجْزِيكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۸۰۲-۸- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِاللَّهِ الْقَلَّاءِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ:

ذَكَرَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ.

فَقَالَ هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فِينَا مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلَى شِيعَتِنَا مِنْهُ- ثُمَّ قَالَ لِي لَا تَجْفُوا إِسْمَاعِيلَ.

۷ـ عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب گوید: به امام صادقعليه‌السلام گفتم: اگر چیزی شد (یعنی خدای نخواسته شما وفات کنید) من به که اقتدا کنم؟ حضرت به پسرش موسیعليه‌السلام اشاره کرد، گفتم: اگر برای پسرش پیشامدی کند و برادر بزرگ و پسر صغیری به جاگذاشت به کدام اقتدا کنم؟

فرمود: به پسرش، سپس امام فرمود: چنین است همیشه،

گفتم: اگر او را نشناسم و محل او را ندانم؟

فرمود: می‌گوئی: خدایا من پیرو و دوست دار آن امامی هستم که فرزند امام گذشته است، که همین برای تو کافی است انشاء الله.

* * *



۸ـ مفضل بن عمر گوید: امام صادق نام ابوالحسنعليه‌السلام را برد که آن روز هنوز کودکی بود و فرمود: این است آن مولودی که در خاندان ما، برای شیعیان پربرکت‌تر از او به دنیا نیامده است.

سپس رو به من کرد و فرمود: به اسماعیل جفا مکن (زیرا هر چند که او امام نیست ولی برادر بزرگتر امام است)

* * *

۸۰۳-۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام - حَتَّى قَالَ:

لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ - فَقُمْ إِلَيْهِ فَأَقِرَّ لَهُ بِحَقِّهِ - فَقُمْتُ حَتَّى قَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَ يَدَهُ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ - فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَمَا إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي أَوَّلَ مِنْكَ - قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأُخْبِرُ بِهِ أَحَداً - فَقَالَ نَعَمْ أَهْلَكَ وَ وُلْدَكَ وَ كَانَ مَعِي أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ رُفَقَائِي - وَ كَانَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ مِنْ رُفَقَائِي - فَلَمَّا أَخْبَرْتُهُمْ حَمِدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ قَالَ يُونُسُ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى أَسْمَعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ كَانَتْ بِهِ عَجَلَةٌ - فَخَرَجَ فَاتَّبَعْتُهُ - فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْبَابِ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَهُ - وَ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ يَا يُونُسُ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ لَكَ فَيْضٌ - قَالَ فَقَالَ سَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ - فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام خُذْهُ إِلَيْكَ يَا فَيْضُ.

۸۰۴-۱۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ فُضَيْلٍ عَنْ طَاهِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ قَالَ:

كَانَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَلُومُ عَبْدَ اللَّهِ وَ يُعَاتِبُهُ وَ يَعِظُهُ - وَ يَقُولُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ أَخِيكَ - فَوَ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ النُّورَ فِي وَجْهِهِ - فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لِمَ أَلَيْسَ أَبِي وَ أَبُوهُ وَاحِداً وَ أُمِّي وَ أُمُّهُ وَاحِدَةً - فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ إِنَّهُ مِنْ نَفْسِي وَ أَنْتَ ابْنِي.

۹ ـ از فیض بن مختار در ضمن حدیثی طولانی دربارهٔ ابوالحسن گوید: که امام صادق علیه السلام به او فرمود: اوست صاحب اختیار وامام تو که از او سئوال کردی خدمت او برو و به حق او اعتراف کن، من برخاستم سر و دست او را بوسیدم و به درگاه خدای عزّ وجل برای او دعا کردم،

امام صادق علیه السلام فرمود: ولی بدان که خدا به ما اجازه نداد پیش از تو به دیگری اظهار کنیم، من گفتم: قربانت، اجازه می‌فرمائید به دیگری هم خبر دهم؟ فرمود: آری به اهلت و اولادت و به همراه من اهل و اولاد و رفیقانی بودند که یونس بن ظبیان هم از آنها بود، و چون به آن‌ها خبر دادم خدای عز وجل را سپاس گفتند، یونس گفت: نه به خدا نمی‌پذیرم تا آنکه از زبان خود امام بشنوم و بسیار شتاب داشت، از منزل بیرون آمد و من هم دنبالش بودم و چون به در خانه رسیدم و او زودتر از من رسیده بود شنیدم که امام صادق علیه السلام به او می‌فرماید: ای یونس، مطلب همان است که فیض برای تو گفته است، یونس گفت: من شنیدم و اطاعت کردم، امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای فیض او را با خود ببر.

توضیح: این جمله امام که فرمود او را با خود ببر نشانه بی اعتمادی امام نسبت به اوست.

* * *

۱۰ ـ طاهر می‌گوید: امام صادق علیه السلام عبدالله (پسر بزرگ خود را) سرزنش می‌کرد و پند می‌داد و می‌فرمود: چرا مانند برادر خود نیستی، به خدا من در چهره وی نور می‌بینم، عبدالله می‌گفت: مگر پدر من و او یکی نیست و مادر من و او یکی نیست؟

امام صادق به او می‌فرمود: او جان من است و تو پسر من هستی.

۸۰۵-۱۱ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام وَ هُوَ وَاقِفٌ عَلَى رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَ هُوَ فِي الْمَهْدِ- فَجَعَلَ يُسَارُّهُ طَوِيلاً- فَجَلَسْتُ حَتَّى فَرَغَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي أُدْنُ مِنْ مَوْلَاكَ فَسَلِّمْ- فَدَنَوْتُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ- ثُمَّ قَالَ لِيَ اِذْهَبْ فَغَيِّرِ اِسْمَ اِبْنَتِكَ الَّتِي سَمَّيْتَهَا أَمْسِ- فَإِنَّهُ اِسْمٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ- وَ كَانَ وُلِدَتْ لِيَ اِبْنَةٌ سَمَّيْتُهَا بِالْحُمَيْرَاءِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام اِنْتَهِ إِلَى أَمْرِهِ تُرْشَدْ فَغَيَّرْتُ اِسْمَهَا.

۸۰۶-۱۲- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ اِبْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ:

دَعَا أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَوْماً وَ نَحْنُ عِنْدَهُ- فَقَالَ لَنَا عَلَيْكُمْ بِهَذَا فَهُوَ وَ اللَّهِ صَاحِبُكُمْ بَعْدِي.

۸۰۷-۱۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يُونُسَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرْبِيٍّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ النَّحْوِيِّ قَالَ:

بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ- فَأَتَيْتُهُ- فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ- وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَةٌ وَ فِي يَدِهِ كِتَابٌ.

قَالَ فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ رَمَى بِالْكِتَابِ إِلَيَّ وَ هُوَ يَبْكِي.

۱۱ ـ یعقوب سراج گوید: من خدمت امام صادقعليه السلام رسیدم و او بالای سر ابوالحسن موسیعليه السلام که در گهواره قرار داشت ایستاده بود و رازی طولانی با او می‌گفت، من نشستم تا فارغ شد و آنگاه برخاستم و خدمت آن حضرت رفتم، به من فرمود: برو نزد مولا و آقایت و به او سلام کن، من نزدیک رفتم و به او سلام کردم و جواب سلام مرا با زبانی شیوا داد سپس به من فرمود: برو نامی که دیروز برای دخترت گذاشتی تغییر بده زیرا آن نامی است که خدا آن را بد می‌داند و برای من نوزاد دختری بود که حمیراء نام گذاشته بودم و امام صادقعليه السلام به من فرمود: به دستور او کار کن تا هدایت شوی،من نام آن دختر را عوض کردم.

* * *



۱۲ ـ سلیمان بن خالد گوید: امام صادقعليه السلام روزی در حضور ما، ابوالحسن را احضار کرد و به ما فرمود: بر شما باد همراهی با این آقا سوگند به خدا او بعد از من سرور و امام شماست.

* * *

۱۳ ـ ابو أیوب نحوی گوید: ابو جعفر منصور نیمه شبی مرا خواست و نزد او رفتم، در حالی که او بر تخت خود نشسته بود و جلو او شمعی بود و در دست او نامه‌ای، من چون سلام دادم آن نامه را پیش من انداخت و می‌گریست،

فَقَالَ لِي هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ يُخْبِرُنَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ - فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ثَلَاثاً - وَ أَيْنَ مِثْلُ جَعْفَرٍ - ثُمَّ قَالَ لِيَ اُكْتُبْ قَالَ فَكَتَبْتُ صَدْرَ الْكِتَابِ - ثُمَّ قَالَ اُكْتُبْ إِنْ كَانَ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ فَقَدِّمْهُ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ - قَالَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوَابُ أَنَّهُ قَدْ أَوْصَى إِلَى خَمْسَةٍ - وَاحِدُهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمانَ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ مُوسَى وَ حَمِيدَةُ.

۸۰۸-۱۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ بِنَحْوٍ مِنْ هَذَا - إِلَّا أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ أَوْصَى إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ عَبْدِاللَّهِ وَ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ مَوْلًى لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَيْسَ إِلَى قَتْلِ هَؤُلَاءِ سَبِيلٌ.

۸۰۹-۱۵ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ - فَقَالَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ - وَ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى وَ هُوَ صَغِيرٌ وَ مَعَهُ عَنَاقٌ مَكِّيَّةٌ - وَ هُوَ يَقُولُ لَهَا اسْجُدِي لِرَبِّكِ - فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ - وَ قَالَ بِأَبِي وَ أُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ.

این نامه از محمد بن سلیمان است که به ما گزارش داده، جعفر بن محمد وفات کرده است، انا لله وانا الیه راجعون ـ تا سه بار ـ و کجاست مانند جعفر؟ سپس به من گفت:

بنویس، من مقدمه نامه را نوشتم و سپس گفت:

بنویس، اگر به شخص معینی وصیت کرده او را به نزد خود بیاور و گردنش را بزن،گوید: به او جواب رسید که به پنج نفر وصیت کرده است که یکی از آنها خود ابوجعفر منصور و دیگری محمد بن سلیمان و عبدالله و موسی و حمیده.

توضیح: از اینکه امام چهار تن را ضمیمه موسی کرده جنبه تقیه داشته زیرا حمیده که زن است و امام نمی‌شود و منصور و محمد هم که از طرف حاکم مدینه بوده‌اند و حالشان معلوم است و بیان فرزند کوچکتر و بزرگتر بنام عبدالله و موسی دلیل بر این است که برادر بزرگتر که عبدالله است لیاقت منصب امامت را ندارد زیرا اگر امام بود دیگر ذکر نام برادر کوچکتر موردی نداشت پس امام با این کار نشان داد که جانشین او موسی علیه السلام است.

۱۴ ـ نضر بن سوید مانند این روایت را نقل کرده جز این که گوید:امام صادق علیه السلام وصیت کرد به ابی جعفر و منصور و عبدالله و موسی و محمد بن جعفر و یک آزاد کرده، امام صادق گوید: ابو جعفر گفت: راهی برای کشتن اینها نیست.

۱۵-صفوان جمّال گوید:از امام صادق علیه السلام پرسیدم از صاحب امر امامت؟ فرمود: صاحب این أمر بازی و کارهائی بیهوده نمی‌کند آنگاه ابوالحسن موسی که کودک بود و با خود بزغاله‌ای مکّی داشت و به او می‌گفت: پروردگار خود را سجده کن آمد، امام صادق او را در برگرفت و در آغوش خود کشید و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که بازی و بیهوده گری ندارد.

۸۱۰-۱۶- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ الرُّمَّانِيُّ عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ:

إِنِّي لَعِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام إِذْ أَقْبَلَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ فَالْتَزَمْتُهُ وَ قَبَّلْتُهُ- فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَنْتُمُ السَّفِينَةُ وَ هَذَا مَلَّاحُهَا قَالَ فَحَجَجْتُ مِنْ قَابِلٍ وَ مَعِي أَلْفَا دِينَارٍ- فَبَعَثْتُ بِأَلْفٍ إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام وَ أَلْفٍ إِلَيْهِ- فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ يَا فَيْضُ عَدَلْتَهُ بِي قُلْتُ إِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِقَوْلِكَ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ مَا أَنَا فَعَلْتُ ذَلِكَ بَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَعَلَهُ بِهِ.

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام

۸۱۱-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ بِبَغْدَادَ- فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ جَالِساً- فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيٌّ فَقَالَ لِي

يَا عَلِيَّ بْنَ يَقْطِينٍ هَذَا عَلِيٌّ سَيِّدُ وُلْدِي- أَمَا إِنِّي قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي- فَضَرَبَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ بِرَاحَتِهِ جَبْهَتَهُ- ثُمَّ قَالَ وَيْحَكَ كَيْفَ قُلْتَ- فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ سَمِعْتُ وَ اللَّهِ مِنْهُ كَمَا قُلْتُ فَقَالَ هِشَامٌ أَخْبَرَكَ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ -وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ قَالَ كُنْتُ أَنَا ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ.

۱۶ ـ فیض بن مختار گوید: من حضور امام صادق علیه السلام بودم که ابوالحسن موسی علیه السلام آمد و من او را در آغوش گرفتم و او را بوسیدم، امام صادق علیه السلام فرمود: شما شیعه، بمنزله کشتی هستید و این ناخدای کشتی شماست، گوید: ۶ سال دیگر به حج رفتم و دو هزار اشرفی با خود داشتم و هزار دینار برای امام صادق فرستادم و هزار دینار برای امام موسی علیه السلام و چون خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، فرمود: ای فیض او را با من برابر داشتی؟ من عرض کردم: این کار را به خاطر فرمودهٔ شما کردم، فرمود: به خدا سوگند من این کار را نکردم بلکه خدای عز وجل این مقام را به او داده. (و او را ناخدای کشتی شما قرار داده است)

اشاره و نص بر ابی الحسن الرضا علیه السلام

۱ ـ حسین بن نعیم صحاف گوید: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم، علی بن یقطین گفت: من نزد عبد صالح نشسته بودم که پسرش رضا علیه السلام خدمت او آمد، امام به من فرمود:

ای علی بن یقطین، این علی سرور اولاد من است همانا من کنیه خود را (ابوالحسن) به او بخشیدم، هشام بن حکم گفت: دست خود را به پیشانیش کوبید و گفت: وای بر تو، چه گفتی؟ علی بن یقطین گفت:

به خدا آن چه را که گفتم از او شنیدم، هشام گفت من هم به تو خبر می‌دهم که امام با این سخن به تو خبر داده که امر امامت بعد از آن حضرت، با اوست.

* * *

۸۱۲-۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ نُعَيْمٍ الْقَابُوسِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ:

إِنَّ ابْنِي عَلِيّاً أَكْبَرُ وُلْدِي - وَ أَبَرُّهُمْ عِنْدِي وَ أَحَبُّهُمْ إِلَيَّ - وَ هُوَ يَنْظُرُ مَعِي فِي الْجَفْرِ - وَ لَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ.

۸۱۳-۳- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ الْقَصْرِيِّ جَمِيعاً عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبِرَ سِنِّي فَخُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ - قَالَ فَأَشَارَ إِلَى ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.



۸۱۴-۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام أَلَا تَدُلُّنِي إِلَى مَنْ آخُذُ عَنْهُ دِينِي - فَقَالَ هَذَا ابْنِي عَلِيٌّ إِنَّ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي - فَأَدْخَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ - إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا قَالَ قَوْلاً وَفَى بِهِ.

۲ ـ نعیم قابوسی می‌گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: پسرم علی بزرگترین اولاد من و خوش رفتارترین آنان است و او با من در جفر می‌نگرد در صورتی که جز پیامبر یا وصی او در آن نمی‌نگرد.

* * *

۳ ـ داود رقی گوید: به موسی بن جعفر عرض کردم: قربانت گردم پیر شده‌ام، مرا از دوزخ نجات ده (یعنی امام پس از خود را به من معرفی کن) آن حضرت اشاره به پسرش ابوالحسن کرد و فرمود: بعد از من این سرپرست شماست.



* * *

۴ ـ محمد بن اسحاق بن عمار گوید: به موسی بن جعفر گفتم: مرا به کسی رهنمائی کن که دینم را از طریق او به دست بیاورم. فرمود: این پسر من علی است؛ همانا پدرم دست مرا گرفت و مرا سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و فرمود: پسر جانم خدای عز وجل می‌فرماید: «به راستی من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم» و محققاً چون خدای عز وجل سخنی فرماید به آن وفا کند. (پس زمین هیچگاه از حجت خدا خالی نمی‌ماند)

* * *

۸۱۵-۵- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرٍو عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام إِنِّي قَدْ كَبِرَتْ سِنِّي وَ دَقَّ عَظْمِي- وَ إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام فَأَخْبَرَنِي بِكَ فَأَخْبِرْنِي مَنْ بَعْدَكَ- فَقَالَ هَذَا أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا.

۸۱۶-۶- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ وَ كَانَ مِنَ الْوَاقِفَةِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَ عِنْدَهُ ابْنُهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ لِي يَا زِيَادُ هَذَا ابْنِي فُلَانٌ- كِتَابُهُ كِتَابِي وَ كَلَامُهُ كَلَامِي وَ رَسُولُهُ رَسُولِي- وَ مَا قَالَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ.

۸۱۷-۷- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ:

حَدَّثَنِي الْمَخْزُومِيُّ وَ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام فَجَمَعَنَا- ثُمَّ قَالَ لَنَا أَ تَدْرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ- فَقُلْنَا- لَا فَقَالَ اشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هَذَا وَصِيِّي- وَ الْقَيِّمُ بِأَمْرِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي- مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي دَيْنٌ فَلْيَأْخُذْهُ مِنِ ابْنِي هَذَا وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَةٌ فَلْيُنْجِزْهَا مِنْهُ- وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ لِقَائِي فَلَا يَلْقَنِي إِلَّا بِكِتَابِهِ.

۵ـ داود رقی می‌گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: پیر شدم و استخوانم تهی شده و من از پدرت پرسیدم و مرا به شما رهنمائی کرد شما هم مرا رهنمائی کنید فرمود: این است ابوالحسن الرضا.

* * *

۶ـ زیاد بن مروان قندی که از واقفه بوده می‌گوید: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم پسرش که ابوالحسن علیه السلام نزد او بود، به من فرمود: ای زیاد، این پسرم فلانی است، نامهٔ او نامهٔ من است و سخن او سخن من و فرستادهٔ او فرستادهٔ من و هر چه گوید درست است.



* * *

۷ـ محمد بن مفضل می‌گوید: مخزومی که مادرش از اولاد جعفر بن ابیطالب است گفت: موسی بن جعفر علیه السلام قبل از زندان رفتنش دنبال من فرستاد و همه ما را جمع کرد و فرمود: می‌دانید برای چه کاری شما را دعوت کردم؟

گفتیم: نه، فرمود: گواه باشید که این پسرم و فرزندم وصی و جانشین بعد از من است هر کس از من طلبی دارد از این فرزندم بگیرد و به هر کس وعده‌ای دادم باید عمل بدان را از او خواهد و هر کس به ملاقات من ناگزیر است جز با نامه او، مرا ملاقات نکند.

* * *

۸۱۸-۸- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ جَمِيعاً عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ:

خَرَجَتْ إِلَيْنَا أَلْوَاحٌ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ فِي الْحَبْسِ - عَهْدِي إِلَى أَكْبَرِ وُلْدِي أَنْ يَفْعَلَ كَذَا وَ أَنْ يَفْعَلَ كَذَا - وَ فُلَانٌ لَا تُنِلْهُ شَيْئاً - حَتَّى أَلْقَاكَ أَوْ يَقْضِيَ اللَّهُ عَلَيَّ الْمَوْتَ.

۸۱۹-۹- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ:

خَرَجَ إِلَيْنَا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِالْبَصْرَةِ أَلْوَاحٌ مَكْتُوبٌ فِيهَا بِالْعَرْضِ - عَهْدِي إِلَى أَكْبَرِ وُلْدِي - يُعْطَى فُلَانٌ كَذَا وَ فُلَانٌ كَذَا وَ فُلَانٌ كَذَا وَ فُلَانٌ لَا يُعْطَى حَتَّى أَجِيءَ - أَوْ يَقْضِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ الْمَوْتَ - إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.

۸۲۰-۱۰- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ مُحْرِزٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ:

كَتَبَ إِلَيَّ مِنَ الْحَبْسِ أَنَّ فُلَاناً ابْنِي - سَيِّدُ وُلْدِي وَ قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي.

۸۲۱-۱۱- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَحْدُثَ حَدَثٌ وَ لَا أَلْقَاكَ فَأَخْبِرْنِي مَنِ الْإِمَامُ بَعْدَكَ - فَقَالَ ابْنِي فُلَانٌ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام.

۸ ـ حسین بن مختار می‌گوید: وقتی موسی بن جعفر عليه السلام در زندان بود نوشته‌هائی از طرف او به دست ما رسید بدین مضمون: که دستور من به پسر بزرگترم علی بن موسی الرضا این است که چنین و چنان کند و به فلانی چیزی مده تا من تو را ببینم یا این که خدا فرمان مرگ مرا امضاء کند.

* * *

۹ ـ حسین بن مختار می‌گوید: زمانی که موسی بن جعفر عليه السلام در بصره بود (در زندان عیسی بن ابی جعفر امیر بصره) الواحی به ما نوشته شد که: دستور من به بزرگترین پسران من (علی بن موسی الرضا عليه السلام) این است که به فلانی این مقدار را بدهد و به فلانی چنین را و به فلانی هم چنان را و به فلانی چیزی ندهد تا خودم بیایم یا خدای عز وجل مرگ مرا مقدّر کند، زیرا خداوند هر چه خواهد همان خواهد شد.

* * *

۱۰ ـ علی بن یقطین می‌گوید: موسی بن جعفر عليه السلام از زندان به من نوشت که فلان پسرم سرور اولاد من است و من کنیه خود را به او بخشیدم.

۱۱ ـ داود بن سلیمان می‌گوید: به موسی بن جعفر عليه السلام گفتم: می‌ترسم پیش آمدی رخ دهد و تو را ملاقات نکنم، اکنون مرا از امام بعد از خود، آگاه کن فرمود: فلان پسرم امام است، یعنی ابوالحسن (الرضا).

۸۲۲-۱۲ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ عَنِ النَّضْرِ ابْنِ قَابُوسَ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه‌السلام مَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ - فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ - فَلَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام ذَهَبَ النَّاسُ يَمِيناً وَ شِمَالاً وَ قُلْتُ - فِيكَ أَنَا وَ أَصْحَابِي - فَأَخْبِرْنِي مَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ مِنْ وُلْدِكَ - فَقَالَ ابْنِي فُلَانٌ.

۸۲۳-۱۳ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرْبِيٍّ قَالَ:

جِئْتُ إِلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام بِمَالٍ - فَأَخَذَ بَعْضَهُ وَ تَرَكَ بَعْضَهُ - فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ لِأَيِّ شَيْءٍ تَرَكْتَهُ عِنْدِي - قَالَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَطْلُبُهُ مِنْكَ - فَلَمَّا جَاءَنَا نَعْيُهُ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه‌السلام ابْنُهُ - فَسَأَلَنِي ذَلِكَ الْمَالَ فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ.

۸۲۴-۱۴ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ الزَّيْدِيِّ قَالَ: أَبُو الْحَكَمِ وَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ الْجَرْمِيُّ عَنْ يَزِيدَ ابْنِ سَلِيطٍ قَالَ:

لَقِيتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام وَ نَحْنُ نُرِيدُ الْعُمْرَةَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ بِهِ مَنْ يَخْلُفُنِي مِنْ بَعْدِي فَلَا يَضِلُّ - قَالَ نَعَمْ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ هَؤُلَاءِ

۱۲ ـ نصر بن قابوس می‌گوید: به ابی ابراهیم (امام کاظم علیه السلام) گفتم: من از پدرت پرسیدم: امام بعد از تو کیست؟

به من خبر داد که توئی آن امام، و چون امام صادق فوت کرد مردم به راست و چپ میل کردند ولی من و یارانم درباره تو شکی نداشتیم، بفرمائید بعد از شما امام کیست؟ فرمود: پسرم فلان.

* * *

۱۳ ـ داود بن زربی می‌گوید: مالی خدمت امام کاظم علیه السلام آوردم (سهم امام) مقداری از آن را برداشت و مقداری را کنار گذاشت من، گفتم: چرا این مقدار را نزد من گذاشتی؟

فرمود: آن را صاحب امر از تو خواهد خواست. چون خبر مرگ آن حضرت به ما رسید، ابوالحسن پسرش را فرستاد و آن مال را از من خواست و من به او دادم.

* * *

۱۴ ـ یزید بن سلیط می‌گوید: ما عازم عمره بودیم که در میان راه به امام کاظم علیه السلام برخورد کردیم من گفتم: قربانت آیا این جا را می‌شناسید و به خاطر می‌آورید؟ فرمود: آری آیا تو هم می‌شناسی و به خاطر می‌آوری؟ گفتم: آری؛

* * *

وُلْدِي- وَ هٰذَا سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَيْكَ وَ قَدْ عُلِّمَ الْحُكْمَ وَ الْفَهْمَ وَ السَّخَاءَ- وَ الْمَعْرِفَةَ بِمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ- وَ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ- وَ فِيهِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْجَوَابِ

وَ هُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ فِيهِ أُخْرَى خَيْرٌ مِنْ هٰذَا كُلِّهِ

فَقَالَ لَهُ أَبِي وَ مَا هِيَ؟ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي.

قَالَ عليه السلام - يُخْرِجُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ غَوْثَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ- وَ غِيَاثَهَا وَ عَلَمَهَا وَ نُورَهَا وَ فَضْلَهَا وَ حِكْمَتَهَا- خَيْرُ مَوْلُودٍ وَ خَيْرُ نَاشِئٍ- يَحْقُنُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الدِّمَاءَ- وَ يُصْلِحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ

وَ يَلُمُّ بِهِ الشَّعْثَ- وَ يَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ- وَ يَكْسُو بِهِ الْعَارِيَ- وَ يُشْبِعُ بِهِ الْجَائِعَ- وَ يُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ- وَ يُنْزِلُ اللَّهُ بِهِ الْقَطْرَ- وَ يَرْحَمُ بِهِ الْعِبَادَ- خَيْرُ كَهْلٍ وَ خَيْرُ نَاشِئٍ

قَوْلُهُ حُكْمٌ وَ صَمْتُهُ عِلْمٌ- يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ- وَ يَسُودُ عَشِيرَتَهُ مِنْ قَبْلِ أَوَانِ حُلُمِهِ.

فَقَالَ لَهُ أَبِي بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ هَلْ وُلِدَ- قَالَ نَعَمْ وَ مَرَّتْ بِهِ سِنُونَ-.

قَالَ يَزِيدُ فَجَاءَنَا مَنْ لَمْ نَسْتَطِعْ مَعَهُ كَلَاماً.

من و پدرم شما را با امام صادق به همراه برادرانت همین جا ملاقات کردیم، پدرم به آن حضرت گفت: پدر و مادرم قربان شما باد شما، امامان همه پاکید ولی مرگ به سراغ همه می‌آید، به من مطلبی تازه بگوئید تا برای جانشین خود بگویم که بعد از من گمراه نشود فرمود: بسیار خوب ای ابوعبدالله (کنیه پدر زید است) اینان همه پسران منند و این آقا سرور آنهاست (به شما اشاره کرد) اوست که حکم و فهم و سخاوت و معرفت بدانچه مردم به آن حاجت دارند آموخته و در امر دین و دنیایشان که مورد اختلاف داوری کرده و اخلاق و پاسخ دادنش نیکوست و اوست دری از درهای خدای عز وجل

در او فضیلتی است از همهٔ اینها بهتر،

پدرم به او عرض کرد: پدر و مادرم قربانت باد آن کیست؟

فرمود: خداوند عز وجل از پشت او بیرون آورد کسی را که آراسته است به نور علم و حکمت و خصلت (مراد امام هشتم است)

خداوند به وسیلهٔ او خونها را حفظ کند و میان مردم را اصلاح نماید و پراکندگی را برطرف سازد و راه نفوذ دشمن را ببندد و برهنه را بپوشاند و گرسنه را سیر کند و هراسان را آسوده خاطر کند و خداوند ببرکت او باران فرستد و بر بندگان ترحم کند، (او در سن پیری و جوانی) بهترین پیران و بهترین جوانان است، گفتارش حکمت و خاموشی او علم است برای مردم هر چه مورد اختلاف باشد بیان می‌کند و به تیره و تبار خود در کودکی سروری کند.

پدرم به او عرض کرد: پدر و مادرم قربانت آیا از مادر زائیده شده؟

فرمود: آری و چند سال هم بر او گذشته،

یزید گوید (چون رشته سخن به اینجا رسید): کسی آمد که با وجود او دیگر نمی‌توانستیم در این باره سخنی بگوئیم.

قَالَ يَزِيدُ فَقُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَأَخْبِرْنِي أَنْتَ بِمِثْلِ مَا أَخْبَرَنِي بِهِ أَبُوكَ عليه السلام فَقَالَ لِي نَعَمْ إِنَّ أَبِي عليه السلام كَانَ فِي زَمَانٍ لَيْسَ هَذَا زَمَانَهُ - فَقُلْتُ لَهُ فَمَنْ يَرْضَى مِنْكَ بِهَذَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ - قَالَ فَضَحِكَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ضَحِكاً شَدِيداً - ثُمَّ قَالَ أُخْبِرُكَ يَا أَبَا عُمَارَةَ - إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فُلَانٍ - وَ أَشْرَكْتُ مَعَهُ بَنِيَّ فِي الظَّاهِرِ وَ أَوْصَيْتُهُ فِي الْبَاطِنِ - فَأَفْرَدْتُهُ وَحْدَهُ وَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِي - لِحُبِّي إِيَّاهُ وَ رَأْفَتِي عَلَيْهِ - وَ لَكِنْ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَ لَقَدْ جَاءَنِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ أَرَانِيهِ وَ أَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ وَ كَذَلِكَ لَا يُوصَى إِلَى أَحَدٍ مِنَّا - حَتَّى يَأْتِيَ بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ جَدِّي عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَ رَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَاتَماً وَ سَيْفاً وَ عَصًا وَ كِتَاباً وَ عِمَامَةً - فَقُلْتُ مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ

فَقَالَ لِي أَمَّا الْعِمَامَةُ فَسُلْطَانُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ أَمَّا السَّيْفُ فَعِزُّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الْكِتَابُ فَنُورُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَ أَمَّا الْعَصَا فَقُوَّةُ اللَّهِ - وَ أَمَّا الْخَاتَمُ فَجَامِعُ هَذِهِ الْأُمُورِ - ثُمَّ قَالَ لِي وَ الْأَمْرُ قَدْ خَرَجَ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ - فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرِنِيهِ أَيُّهُمْ هُوَ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا رَأَيْتُ مِنَ الْأَئِمَّةِ أَحَداً أَجْزَعَ عَلَى فِرَاقِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ - وَ لَوْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ بِالْمَحَبَّةِ - لَكَانَ إِسْمَاعِيلُ أَحَبَّ إِلَى أَبِيكَ مِنْكَ - وَ لَكِنْ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

یزید گوید: من به موسی بن جعفر عرض کردم شما هم به من خبری بدهید مانند خبری که پدرت به من داد، فرمود: آری، پدرم در زمانی بود که غیر از این زمان است (یعنی در زمان او آزادی بیشتری وجود داشت) من به او عرض کردم: هر کس به این جواب قناعت کند خدا او را لعنت کند، گوید: امام کاظم علیه‌السلام خنده‌ای کرد و سپس فرمود: ای ابا عماره به تو خبر می‌دهم که چون از منزل خود بیرون آمدم به فلان پسرم وصیت کردم و پسران دیگر را هم در ظاهر با او شریک کردم ولی در باطن و تنها به او وصیت کردم و او را به تنهایی برگزیدم، اگر اختیار با من بود امر امامت را به پسرم قاسم واگذار می‌کردم، چون او را دوست دارم و با او مهربانم ولی این کار با خدای عز وجل است که امر امامت را در هر کس که صلاح بداند قرار می‌دهد خبر امامت را او و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من رسیده است و خود او و یارانش را به من نشان داده است و همچنین به هیچکدام از ما ائمه وصیت نمی‌شود تا خبر آن از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برسد و از جدم علی علیه‌السلام، من به همراه جدم انگشتری و شمشیری و عصا و کتابی و عمامه‌ای دیدم و عرض کردم: یا رسول الله اینها چیست؟

به من فرمود: عمامه رمز سلطنت خدای عز وجل است و شمشیر رمز عزت خدای تبارک و تعالی و کتاب رمز نور خدای تبارک و تعالی است و اما عصا رمز نیروی خداست و انگشتر رمز جامع همهٔ این امور است، سپس به من فرمود: امر امامت از تو به دیگری منتقل شده، گفتم: یا رسول الله به من بنما که او کیست، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: هیچکدام از ائمه علیهم‌السلام را ندیدم که از تو نسبت به مفارقت امر امامت اینقدر بیتابی کند، اگر امر امامت روی محبت و دوستی بود همانا اسماعیل از تو نزد

ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ - وَ رَأَيْتُ وُلْدِي جَمِيعاً الْأَحْيَاءَ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتَ - فَقَالَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام هَذَا سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ - فَهُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ اللَّهُ مَعَ الْمُحْسِنِينَ - قَالَ يَزِيدُ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام يَا يَزِيدُ إِنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ - فَلَا تُخْبِرْ بِهَا إِلَّا عَاقِلاً أَوْ عَبْداً تَعْرِفُهُ صَادِقاً - وَ إِنْ سُئِلْتَ عَنِ الشَّهَادَةِ فَاشْهَدْ بِهَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانَاتِ إِلىٰ أَهْلِهَا وَ قَالَ لَنَا أَيْضاً وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللهِ

قَالَ فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَأَقْبَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقُلْتُ قَدْ جَمَعْتَهُمْ لِي بِأَبِي وَ أُمِّي فَأَيُّهُمْ هُوَ - فَقَالَ هُوَ الَّذِي يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ يَسْمَعُ بِفَهْمِهِ وَ يَنْطِقُ بِحِكْمَتِهِ - يُصِيبُ فَلَا يُخْطِئُ وَ يَعْلَمُ فَلَا يَجْهَلُ - مُعَلَّماً حُكْماً وَ عِلْماً - هُوَ هَذَا وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ ابْنِي.

ثُمَّ قَالَ مَا أَقَلَّ مُقَامَكَ مَعَهُ - فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ - فَأَوْصِ وَ أَصْلِحْ أَمْرَكَ وَ افْرُغْ مِمَّا أَرَدْتَ - فَإِنَّكَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُمْ وَ مُجَاوِرٌ غَيْرَهُمْ فَإِذَا أَرَدْتَ فَادْعُ عَلِيّاً فَلْيُغَسِّلْكَ وَ لْيُكَفِّنْكَ - فَإِنَّهُ طُهْرٌ لَكَ - وَ لَا يَسْتَقِيمُ إِلَّا ذَلِكَ وَ ذَلِكَ سُنَّةٌ قَدْ مَضَتْ - فَاضْطَجِعْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ صُفَّ إِخْوَتَهُ خَلْفَهُ وَ عُمُومَتَهُ - وَ مُرْهُ فَلْيُكَبِّرْ عَلَيْكَ تِسْعاً - فَإِنَّهُ قَدِ اسْتَقَامَتْ وَصِيَّتُهُ وَ وَلِيَكَ وَ أَنْتَ حَيٌّ - ثُمَّ اجْمَعْ لَهُ وُلْدَكَ مِنْ بَعْدِهِمْ فَأَشْهِدْ عَلَيْهِمْ وَ أَشْهِدِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً - قَالَ يَزِيدُ

پدرت محبوبتر بود ولی امام از طرف خدای عز وجل است، سپس امام کاظم علیه السلام فرمود: همهٔ فرزندان خود را از زنده و مرده در نظر آوردم و امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: این سیّد آنها است و اشاره کرد به علی علیه السلام او از من است و من از او و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

یزید گوید: سپس امام کاظم علیه السلام فرمود: ای یزید این حدیث نزد تو امانت است به آن خبر مده مگر خردمندی یا بندهٔ خدائی که او را درست بدانی و اگر برای گواهی از تو بپرسند طبق آن گواهی بده و این است فرمودهٔ خدای عز وجل: «به راستی خدا به شما فرمان می‌دهد که امانات را به صاحبانش ادا کنید» (نساء/ ۵۹) و نیز برای ما فرموده: «کیست ستمکارتر از آنکس که شهادت خدا را نزد خویش پنهان کند؟ (بقره/ ۱۴۰)» گوید پس امام کاظم علیه السلام به من فرمود: من رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کردم و گفتم: پدر و مادرم قربانت، ائمه را برایم جمع کردی، کدامیک از آنها اوست (یعنی کدام امام است) فرمود: آن که به نور خدای عز وجل می‌بیند و به فهم الهی می‌شنود و به کمک او سخن می‌گوید، راه درست می‌رود و خطا نمی‌کند و می‌داند و نادانی ندارد و حکمت و دانش به او آموخته شده آنگاه دست پسرم علی را گرفت،

سپس فرمود: او این است سپس فرمود: چه مقدار همراه او هستی؟ (یعنی مرگ تو نزدیک شده است) چون از سفر مکه بازگشتی وصیت کن و کارهایت را اصلاح کن و از هر چه خواهی فراغت جو، زیرا تو از آن جدا می‌شوی و با دیگران همسایه می‌گردی و هرگاه خواستی علی علیه السلام را بطلب تا تو را غسل دهد و کفن کند، زیرا غسل او تو را پاک کند و جز آن درست نباشد، این سنتی است که ثابت شده، تو در برابر او دراز بکش (برای ادای نماز بر میت تو) و برادران و عموهایش را دنبال سر او به صف کن و به او دستور بده که تا نه تکبیر بر تو بگوید (نماز میت عمومی پنج تکبیر است و مازاد آن برای احترام است که نسبت به بزرگان مذهب اجازه داده شده) زیرا وصیت او پا بر جاست و در زندگی

ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام - إِنِّي أُؤْخَذُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ وَ الْأَمْرُ - هُوَ إِلَى إِبْنِي عَلِيٍّ سَمِيِّ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ - فَأَمَّا عَلِيٌّ الْأَوَّلُ فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - وَ أَمَّا الْآخِرُ فَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام أُعْطِيَ فَهْمَ الْأَوَّلِ وَ حِلْمَهُ - وَ نَصْرَهُ وَ وُدَّهُ وَ دِينَهُ وَ مِحْنَتَهُ - وَ مِحْنَةَ الْآخِرِ وَ صَبْرَهُ عَلَى مَا يَكْرَهُ - وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ إِلَّا بَعْدَ مَوْتِ هَارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ.

ثُمَّ قَالَ لِي يَا يَزِيدُ - وَ إِذَا مَرَرْتَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ وَ لَقِيتَهُ وَ سَتَلْقَاهُ فَبَشِّرْهُ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ غُلَامٌ أَمِينٌ مَأْمُونٌ مُبَارَكٌ - وَ سَيُعْلِمُكَ أَنَّكَ قَدْ لَقِيتَنِي فَأَخْبِرْهُ - عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَارِيَةَ الَّتِي يَكُونُ مِنْهَا هَذَا الْغُلَامُ جَارِيَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ جَارِيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أُمِّ إِبْرَاهِيمَ - فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تُبَلِّغَهَا مِنِّي السَّلَامَ فَافْعَلْ - قَالَ يَزِيدُ فَلَقِيتُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام عَلِيّاً عليه‌السلام فَبَدَأَنِي - فَقَالَ لِي يَا يَزِيدُ مَا تَقُولُ فِي الْعُمْرَةِ - فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي ذَلِكَ إِلَيْكَ وَ مَا عِنْدِي نَفَقَةٌ - فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كُنَّا نُكَلِّفُكَ وَ لَا نَكْفِيكَ - فَخَرَجْنَا حَتَّى إِنْتَهَيْنَا إِلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَابْتَدَأَنِي - فَقَالَ يَا يَزِيدُ - إِنَّ هَذَا الْمَوْضِعَ كَثِيراً مَا لَقِيتَ فِيهِ جِيرَتَكَ وَ عُمُومَتَكَ - قُلْتُ نَعَمْ ثُمَّ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْخَبَرَ - فَقَالَ لِي أَمَّا الْجَارِيَةُ فَلَمْ تَجِئْ بَعْدُ - فَإِذَا جَاءَتْ بَلَّغْتُهَا مِنْهُ السَّلَامَ - فَانْطَلَقْنَا إِلَى مَكَّةَ فَاشْتَرَاهَا فِي تِلْكَ السَّنَةِ - فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلاً حَتَّى حَمَلَتْ فَوَلَدَتْ ذَلِكَ الْغُلَامَ

قَالَ يَزِيدُ وَ كَانَ إِخْوَةُ عَلِيٍّ يَرْجُونَ أَنْ يَرِثُوهُ - فَعَادَوْنِي إِخْوَتُهُ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ - فَقَالَ لَهُمْ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ - وَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُ - وَ إِنَّهُ لَيَقْعُدُ مِنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ بِالْمَجْلِسِ الَّذِي لَا أَجْلِسُ فِيهِ أَنَا..

تو جانشین توست، سپس اولاد خود را جمع کن وگواه بر آن‌ها بگیر و خدا راگواه ساز و همان خدا برای گواه بس است.

سپس امام کاظمؑ به من فرمود: من در این سال گرفتار می‌شوم و کار امامت با پسرم علیؑ است که هم نام دو علی است یکی علی‌بن ابی طالب و دیگر، علی بن الحسینؑ که به وی فهم و حلم و مهر و دین و محنت علي اول، عطا شده است و محنت شکیبائی علی دوم، به او داده شده است و تا چهار سال بعد از مرگ هارون آزادی زبان ندارد سپس به من فرمود: ای یزید، چون به اینجا گذر کنی و او را ببینی که به یقین او را خواهي دید به او مژده بده که محققاً برای او پسری متولد گردد که امین است و مأمون و مبارک و او به تو خبر دهد که با من ملاقات کردی، در این وقت به او خبر ده آن کنیزکی که این پسر از اوست، کنیزکی است از خاندان ماریه کنیز رسول خداﷺ ام ابراهیم و اگر توانستی سلام مرا به او برسان.

یزید گوید: پس از درگذشت امام کاظمؑ علی بن موسی الرضا را ملاقات کردم و او با من آغاز سخن کرد و گفت: ای یزید دربارهٔ انجام عمره چه می‌گوئی؟ گفتم: پدر و مادرم قربانت، اختیار با شماست، من خرجي ندارم، فرمود: سبحان الله، ما به تو تکلیفی نکنیم که متعهد خرج تو نباشیم، و به همراهي آن حضرت برای انجام عمره بیرون شدیم تا به همان جا رسیدیم، او با من آغاز سخن کرد و فرمود: ای یزید در اینجا بسیار شده که با همسایگان عموهایت برخوردی، گفتم: آری، و سپس داستان را برای او گفتم، فرمود: آن کنیزک هنوز نیامده و چون به دست من رسد سلام پدرم را به او می‌رسانم، و با هم به مکه برگشتیم و در همان سال آن کنیزک را خریداری کرد و دیری نگذشت که آبستن شد و آن پسر را زائید، یزید گوید: برادران علیؑ امیدوار بودند که در امامت وارث او باشند و با من بی گناه، دشمن شدند، اسحاق بن جعفر به آنها می‌گفت: من دیدم که یزید در مجلس موسی بن جعفر در جائی می‌نشست که من در آن‌جا نمی‌نشستم.

۸۲۵-۱۵- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ قَالَ:

لَمَّا أَوْصَى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَشْهَدَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ وَ إِسْحَاقَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ - وَ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرَ ابْنَ صَالِحٍ - وَ مُعَاوِيَةَ الْجَعْفَرِيَّ وَ يَحْيَى بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ سَعْدَ بْنَ عِمْرَانَ الْأَنْصَارِيَّ - وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِيَّ - وَ يَزِيدَ ابْنَ سَلِيطٍ الْأَنْصَارِيَّ - وَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدٍ الْأَسْلَمِيَّ - وَ هُوَ كَاتِبُ الْوَصِيَّةِ الْأُولَى - أَشْهَدَهُمْ أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ - وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ - وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ - وَ أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ - وَ أَنَّ الْوَعْدَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ - وَ الْقَضَاءَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ حَقٌّ - وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ حَقٌّ - وَ أَنَّ مَا نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حَقٌّ - عَلَى ذَلِكَ أَحْيَا وَ عَلَيْهِ أَمُوتُ - وَ عَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ - وَ أَشْهَدَهُمْ أَنَّ هَذِهِ وَصِيَّتِي بِخَطِّي - وَ قَدْ نَسَخْتُ وَصِيَّةَ جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ وَصِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَ ذَلِكَ نَسَخْتُهَا حَرْفاً بِحَرْفٍ - وَ وَصِيَّةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ - وَ إِنِّي قَدْ أَوْصَيْتُ إِلَى عَلِيٍّ وَ بَنِيَّ بَعْدُ مَعَهُ إِنْ شَاءَ - وَ آنَسَ مِنْهُمْ رُشْداً وَ أَحَبَّ أَنْ يُقِرَّهُمْ فَذَاكَ لَهُ - وَ إِنْ كَرِهَهُمْ وَ أَحَبَّ أَنْ يُخْرِجَهُمْ فَذَاكَ لَهُ - وَ لَا أَمْرَ

۱۵ ـ یزید بن سلیط می‌گوید: امام کاظم علیه السلام بهنگام وصیت خود ده تن را گواه گرفت: ۱ ـ ابراهیم بن محمد جعفری ۲ ـ اسحق بن محمد جعفری

۳ ـ اسحاق بن جعفر بن محمد ۴ ـ جعفر بن صالح

۵ ـ معاویه جعفری ۶ـ یحیی بن حسین بن زید بن علی

۷ ـ سعد بن عمران انصاری ۸ ـ محمد بن حارث انصاری

۹ ـ یزید بن سلیط انصاری ۱۰ـ محمدبن جعفربن سعد أسلمی

که او نویسندهٔ وصیت نامه نخست بود به این مضمون: گواهی می‌دهد که شایسته پرستش جز خدای یگانه نیست ؛ شریک ندارد و گواهی می‌دهد که محمد بنده و رسول اوست و در آمدن قیامت تردید نیست و خداوند مرده‌های در گور را زنده می‌کند واقرار بر اینکه زنده شدن بعد از مرگ و وعده خدا و حسابرسی و داوری حق است و ایستادن در برابر خداوند حق است و هر آن‌چه محمد صلی الله علیه و آله آورده درست است و هر آنچه روح الامین (جبرئیل) آورده درست است، بر این عقیده زنده‌ام و بر آن می‌میرم و بر آن مبعوث می‌شوم انشاء الله، و نیز آنها راگواه گرفت که این وصیت به خط خودم است و من از وصیت جدّم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و از وصیت محمد بن علی علیه السلام (امام باقر) حرف به حرف آنها را استنساخ کرده‌ام وصیت جعفر بن محمد علیه السلام هم مانند آن است، من همانطور به علی وصیت می‌کنم و در درجه دوم پسران من هم همراه او باشند اگر آنها را شایسته بداند و دوست داشته باشد که با او همراه باشند و اگر نخواست و آنها را سزاوار ندانست و خواست که آنها را از وصیت بیرون کند اختیار با اوست و با وجود او، آنها اختیاری ندارند.

هُمْ مَعَهُ وَ أَوْصَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقَاتِي - وَ أَمْوَالِي وَ مَوَالِيَّ - وَ صِبْيَانِيَ الَّذِينَ خَلَّفْتُ وَ وُلْدِي إِلَى إِبْرَاهِيمَ - وَ الْعَبَّاسِ وَ قَاسِمٍ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ أَحْمَدَ وَ أُمِّ أَحْمَدَ وَ إِلَى عَلِيٍّ أَمْرُ نِسَائِي دُونَهُمْ - وَ ثُلُثُ صَدَقَةِ أَبِي وَ ثُلُثِي - يَضَعُهُ حَيْثُ يَرَى وَ يَجْعَلُ فِيهِ - مَا يَجْعَلُ ذُو الْمَالِ فِي مَالِهِ - فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَبِيعَ أَوْ يَهَبَ أَوْ يَنْحَلَ أَوْ يَتَصَدَّقَ بِهَا - عَلَى مَنْ سَمَّيْتُ لَهُ وَ عَلَى غَيْرِ مَنْ سَمَّيْتُ فَذَاكَ لَهُ - وَ هُوَ أَنَا فِي وَصِيَّتِي فِي مَالِي وَ فِي أَهْلِي وَ وُلْدِي - وَ إِنْ يَرَى أَنْ يُقِرَّ إِخْوَتَهُ الَّذِينَ سَمَّيْتُهُمْ فِي كِتَابِي هَذَا أَقَرَّهُمْ - وَ إِنْ كَرِهَ فَلَهُ أَنْ يُخْرِجَهُمْ غَيْرَ مُثَرَّبٍ عَلَيْهِ وَ لَا مَرْدُودٍ - فَإِنْ آنَسَ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي فَارَقْتُهُمْ عَلَيْهِ - فَأَحَبَّ أَنْ يَرُدَّهُمْ فِي وَلَايَةٍ فَذَاكَ لَهُ - وَ إِنْ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يُزَوِّجَ أُخْتَهُ - فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُزَوِّجَهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ أَمْرِهِ - فَإِنَّهُ أَعْرَفُ بِمَنَاكِحِ قَوْمِهِ - وَ أَيُّ سُلْطَانٍ أَوْ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ كَفَّهُ عَنْ شَيْءٍ أَوْ حَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ شَيْءٍ - مِمَّا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هَذَا أَوْ أَحَدٍ مِمَّنْ ذَكَرْتُ - فَهُوَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ بَرِيءٌ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُ بُرَآءُ - وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضَبُهُ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ - وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ - وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ السَّلَاطِينِ أَنْ يَكُفَّهُ عَنْ شَيْءٍ وَ لَيْسَ لِي عِنْدَهُ تَبِعَةٌ وَ لَا تِبَاعَةٌ - وَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ وُلْدِي لَهُ قِبَلِي مَالٌ فَهُوَ مُصَدَّقٌ فِي ذِكْرِ - فَإِنْ أَقَلَّ فَهُوَ أَعْلَمُ وَ إِنْ أَكْثَرَ فَهُوَ الصَّادِقُ كَذَلِكَ وَ إِنَّمَا أَرَدْتُ بِإِدْخَالِ الَّذِينَ أَدْخَلْتُهُمْ مَعَهُ مِنْ وُلْدِي - التَّنْوِيهَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ التَّشْرِيفَ لَهُمْ - وَ أُمَّهَاتُ أَوْلَادِي مَنْ أَقَامَتْ مِنْهُنَّ فِي مَنْزِلِهَا

و نیز من دربارهٔ موقوفات و اموال و کنیزها و بندهائی که دارم، و سرپرستی کودکانم که به جا می‌گذارم به او و پسرانم وصیت نمودم که پسرانم عبارتند از: ابراهیم و عباس و قاسم و اسمعیل و احمد و نیز ام احمد را، ولی سرپرستی زنانم با علی است نه با آنها، و ثلث موقوفه پدرم و ثلث من در ا ختیار اوست در هر راهی که بخواهد صرف کند و مانند صاحب مال در آن تصرف کند، اگر خواهد بفروشد یا ببخشد یا به کسی واگذارد یا صدقه بدهد بر کسانی که من برایش نام بردم یا بر دیگران که نام نبردم اختیار با اوست و او در اجرای وصیت مانند خود من است نسبت به اموال و خانواده‌ام و اولادم و اگر صلاح ببیند که برادران او را که من در نوشته خودم نام بردم وظیفه‌ای برایشان معین کند و اگر نخواهد مناسب نداند حق دارد آنها را بیرون کند و سرزنشی و اعتراضی به او متوجه نیست و کلامش نتوان رد کرد اگر دریافت که جز آنچه من از آنها توقع داشتم بعد از من در مقام مخالفت باشند و بخواهد آن‌ها را از تصدی کارشان جلوگیری کند اختیار با اوست و اگر یکی از آنها بخواهد خواهر خود را (که از مادر او است) شوهر دهد حق ندارد او را شوهر دهد جز با اجازه و دستور او، زیرا او به وضع زناشوئی قوم خود آشناتر است، هر کسی از سلطان وقت یا دیگری از مردم او را از عملی بر طبق وصیت باز دارد یا میان او و آنچه ذکر کردم حائل شود یا یکی از برادران و خویشانی که در وصیت نام آنها را بردم این عمل را بکنند، از خدا و رسول خدا بیزار باشند و خدا و رسولش از آنها بیزار باشند و لعنت و خشم خدا بر آنها باد با لعنت همه لعنت کنندگان و فرشتگان مقرب و پیامبران و رسولان و جمیع مؤمنان، هیچ سلطانی را نرسد که او را از عملی باز دارد، برای او نزد من بدهکاری و غرامت نیست و هیچکدام از

وَ حِجَابِهَا فَلَهَا مَا كَانَ يَجْرِي عَلَيْهَا فِي حَيَاتِي إِنْ رَأَى ذَلِكَ- وَ مَنْ خَرَجَتْ مِنْهُنَّ إِلَى زَوْجٍ فَلَيْسَ لَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَى مَحْوَايَ- إِلَّا أَنْ يَرَى عَلِيٌّ غَيْرَ ذَلِكَ وَ بَنَاتِي بِمِثْلِ ذَلِكَ- وَ لَا يُزَوِّجُ بَنَاتِي أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِنَّ مِنْ أُمَّهَاتِهِنَّ- وَ لَا سُلْطَانٌ وَ لَا عَمٌّ إِلَّا بِرَأْيِهِ وَ مَشُورَتِهِ- فَإِنْ فَعَلُوا غَيْرَ ذَلِكَ فَقَدْ خَالَفُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ- وَ جَاهَدُوهُ فِي مُلْكِهِ وَ هُوَ أَعْرَفُ بِمَنَاكِحِ قَوْمِهِ- فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَ زَوَّجَ وَ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتْرُكَ تَرَكَ- وَ قَدْ أَوْصَيْتُهُنَّ بِمِثْلِ مَا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هَذَا- وَ جَعَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِنَّ شَهِيداً وَ هُوَ وَ أُمُّ أَحْمَدَ شَاهِدَانِ- وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَكْشِفَ وَصِيَّتِي وَ لَا يَنْشُرَهَا وَ هُوَ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مَا ذَكَرْتُ وَ سَمَّيْتُ- فَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهِ وَ مَنْ أَحْسَنَ فَلِنَفْسِهِ- وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ- وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَ لَا غَيْرِهِ أَنْ يَفُضَّ كِتَابِي هَذَا- الَّذِي خَتَمْتُ عَلَيْهِ الْأَسْفَلَ- فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضَبُهُ- وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ- وَ جَمَاعَةِ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ- وَ عَلَى مَنْ فَضَّ كِتَابِي هَذَا- وَ كَتَبَ وَ خَتَمَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ وَ الشُّهُودُ- وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ.

قَالَ أَبُو الْحَكَمِ فَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ آدَمَ الْجَعْفَرِيُّ -عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ قَالَ- كَانَ أَبُو عِمْرَانَ الطَّلْحِيُّ قَاضِيَ الْمَدِينَةِ - فَلَمَّا مَضَى مُوسَى قَدَّمَهُ إِخْوَتُهُ إِلَى الطَّلْحِيِّ الْقَاضِي.

اولادم نزد من مالی ندارند و او (علی الرضاؑ) در هر چه گوید باید تصدیق شود، اگر سخن او کم باشد او داناتر است و اگر هم زیاد باشد او راستگوست، و مقصود من از وارد کردن فرزندانی دیگر در وصیت احترام به آنها بوده است.

کنیزانی که از من اولادی دارند هر کدام در منزل مخصوص خود بمانند و با حجاب باشند، وخرج ونفقه آنها را بدهند و هر کدام بیرون شد و شوهر کرد دیگر حق ندارد به حرمسرای من بازگردد جز این که علی نظر دیگری بدهد، دختران من هم چنین باشند، هیچکدام از برادران مادریشان و نه سلطان حق ندارد بی مشورت او (علی الرضا) آنها را شوهر دهند. اگر خلاف این کنند خدا و رسولش را مخالفت کردند و در ملك من با او نبرد کردند، آن وصی به زناشوئی قوم خود آشناتر است، اگر خواهد شوهر دهد و اگر خواهد بی شوهر گذارد، من به آنها هم طبق آنچه در این وصیت نامه است سفارش کردم و خدا را بر آنها گواه گرفتم و آن وصی و ام احد هم هر دو گواهند، احدی حق ندارد وصیتنامه مرا باز کند و آن را منتشر سازد ولی خود وصی غیر از این است و هر گونه اختیاری دارد؛ هر کسی بدی کند ویا خوبی باید به خود نکرده است و پروردگارت به هیچ وجه دربارهٔ بندگان ستم کار نیست، و هیچ کس چه سلطان یا دیگری حق ندارد این وصیتنامه مرا که پائین آن را مهر کردم بگشاید و مهر آن را بشکند، هر که این کار کند لعنت و خشم خدا بر او باد و لعنت همهٔ لاعنین و فرشته‌های مقرّب و جمیع پیامبران و مؤمنان از مسلمانان بر آن کس که این وصیتنامه را باز کند، نوشت و مهر نهاد بر آن ابو ابراهیم (امام کاظمؑ) وگواهان و صلی الله علی محمد و علی آله.

ابوالحکیم گوید: عبدالله بن آدم جعفری از قول یزید بن سلیط که ابو عمران طلحی قاضی مدینه بود برایم بیان کرد که چون امام کاظمؑ

فَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ مُوسَى - أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَ أَمْتَعَ بِكَ - إِنَّ فِي أَسْفَلِ هَذَا الْكِتَابِ كَنْزاً وَ جَوْهَراً - وَ يُرِيدُ أَنْ يَحْتَجِبَهُ - وَ يَأْخُذَهُ دُونَنَا وَ لَمْ يَدَعْ أَبُونَا رَحِمَهُ اللَّهُ شَيْئاً - إِلَّا أَلْجَأَهُ إِلَيْهِ وَ تَرَكَنَا عَالَةً - وَ لَوْ لَا أَنِّي أَكُفُّ نَفْسِي - لَأَخْبَرْتُكَ بِشَيْءٍ عَلَى رُءُوسِ الْمَلَإِ - فَوَثَبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ.

فَقَالَ إِذاً وَ اللَّهِ تُخْبِرُ بِمَا لَا نَقْبَلُهُ مِنْكَ وَ لَا نُصَدِّقُكَ عَلَيْهِ - ثُمَّ تَكُونُ عِنْدَنَا مَلُوماً مَدْحُوراً - نَعْرِفُكَ بِالْكَذِبِ صَغِيراً وَ كَبِيراً - وَ كَانَ أَبُوكَ أَعْرَفَ بِكَ لَوْ كَانَ فِيكَ خَيْراً - وَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ لَعَارِفاً بِكَ فِي الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ - وَ مَا كَانَ لِيَأْمَنَكَ عَلَى تَمْرَتَيْنِ - ثُمَّ وَثَبَ إِلَيْهِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَمُّهُ - فَأَخَذَ بِتَلْبِيبِهِ

فَقَالَ لَهُ - إِنَّكَ لَسَفِيهٌ ضَعِيفٌ أَحْمَقُ اجْمَعْ - هَذَا مَعَ مَا كَانَ بِالْأَمْسِ مِنْكَ - وَ أَعَانَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ.

فَقَالَ أَبُو عِمْرَانَ الْقَاضِي لِعَلِيٍّ - قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ حَسْبِي مَا لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ - وَ قَدْ وَسَّعَ لَكَ أَبُوكَ - وَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَحَدٌ أَعْرَفَ بِالْوَلَدِ مِنْ وَالِدِهِ - وَ لَا وَ اللَّهِ مَا كَانَ أَبُوكَ عِنْدَنَا بِمُسْتَخَفٍّ فِي عَقْلِهِ - وَ لَا ضَعِيفٍ فِي رَأْيِهِ.

فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلْقَاضِي - أَصْلَحَكَ اللَّهُ فُضَّ الْخَاتَمَ وَ اقْرَأْ مَا تَحْتَهُ.

فَقَالَ أَبُو عِمْرَانَ - لَا أَفُضُّهُ حَسْبِي مَا لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ.

فَقَالَ الْعَبَّاسُ فَأَنَا أَفُضُّهُ -

در گذشت برادران امام هشتم او را به محضر طلحی قاضی کشاندند، عباس بن موسی (یکی از برادرها) به قاضی گفت: ـ أصلح الله وأمتع بک ـ (خدا عمرت را زیاد کند و سایه ات را از سر مسلمانان کم نکند) در آخر این وصیتنامه گنجی وگوهری است و این برادر ما می‌خواهد آن را پنهان کند و خودش بر دارد و به ما ندهد و پدر مرحومم همه چیز را در اختیار او گذاشته و ما را بی چیز و بینوا رها کرده واگر لازم نبود که برای همه شما خود داری کنم به شما خبر قابل توجهی می‌دادم.

چون عباس سخن را به اینجا رسانید، ابراهیم بن محمد از جا برخاست وگفت: اگر چنین خبری بدهی ما تو را تصدیق نکنیم و از تو نپذیریم و نزد ما سرزنش شده و رانده گردی و خرد و سالخورده ما، تو را دروغگو شناسند، پدرت بهتر تو را می‌شناخت اگر خیری در او بود به تو اختیاری می‌داد پدرت در عیان و نهان به تو عارفتر بود و تو را بر دو دانه خرما امین نمی‌دانست، سپس اسحق بن جعفر برخاست و دامن او راگرفت و گفت: راستی تو بی خرد و ناتوان از همه احمق‌تری وکار احمقانه خود را به کار دیروزت افزودی.

و دیگر همراهان به اسحق کمک کردند، ابو عمران قاضی، به علی علیه‌السلام عرض کرد: شما تشریف ببرید، و آن لعني که امروز پدرت به من نـثار کرده مرا بس است، پدرت به تو اختیارات وسیع ومال فراوانی داده، به خدا هیچ کس از پدر پسر را بهتر نمی‌شناسد، به خدا در نزد ما نه سبک سر بود و نه سست رأی.

عباس به قاضی گفت: أصلحک الله، مهر وصیتنامه را بردار و هر چه در آن است بخوان، ابو عمران گفت: من مهر آن را بر نمی‌دارم آنـچه لعنت پدرت به من امروز نثار کرده مرا بس است، عباس گفت: من خودم

فَقَالَ ذَاكَ إِلَيْكَ فَفَضَّ الْعَبَّاسُ الْخَاتَمَ- فَإِذَا فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ وَ إِقْرَارُ عَلِيٍّ لَهَا وَحْدَهُ- وَ إِدْخَالُهُ إِيَّاهُمْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ كَرِهُوا وَ إِخْرَاجُهُمْ مِنْ حَدِّ الصَّدَقَةِ وَ غَيْرِهَا وَ كَانَ فَتْحُهُ عَلَيْهِمْ بَلَاءً- وَ فَضِيحَةً وَ ذِلَّةً وَ لِعَلِيٍّ عليه السلام خِيَرَةً- وَ كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ الَّتِي فَضَّ الْعَبَّاسُ تَحْتَ الْخَاتَمِ- هَؤُلَاءِ الشُّهُودُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرُ بْنُ صَالِحٍ- وَ سَعِيدُ بْنُ عِمْرَانَ وَ أَبْرَزُوا وَجْهَ أُمِّ أَحْمَدَ فِي مَجْلِسِ الْقَاضِي وَ ادَّعَوْا أَنَّهَا لَيْسَتْ إِيَّاهَا- حَتَّى كَشَفُوا عَنْهَا وَ عَرَفُوهَا.

فَقَالَتْ عِنْدَ ذَلِكَ- قَدْ وَ اللَّهِ

قَالَ سَيِّدِي هَذَا- إِنَّكِ سَتُؤْخَذِينَ جَبْراً- وَ تُخْرَجِينَ إِلَى الْمَجَالِسِ فَزَجَرَهَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ

وَ قَالَ- اسْكُتِي فَإِنَّ النِّسَاءَ إِلَى الضَّعْفِ مَا أَظُنُّهُ

قَالَ مِنْ هَذَا شَيْئاً- ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام الْتَفَتَ إِلَى الْعَبَّاسِ.

فَقَالَ يَا أَخِي إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ- إِنَّمَا حَمَلَكُمْ عَلَى هَذِهِ الْغَرَائِمُ وَ الدُّيُونُ الَّتِي عَلَيْكُمْ- فَانْطَلِقْ يَا سَعِيدُ فَتَعَيَّنْ لِي مَا عَلَيْهِمْ- ثُمَّ اقْضِ عَنْهُمْ وَ لَا وَ اللَّهِ- لَا أَدَعُ مُوَاسَاتَكُمْ وَ بِرَّكُمْ مَا مَشَيْتُ عَلَى الْأَرْضِ

فَقُولُوا مَا شِئْتُمْ:

فَقَالَ الْعَبَّاسُ مَا تُعْطِينَا إِلَّا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِنَا- وَ مَا لَنَا عِنْدَكَ أَكْثَرُ.

فَقَالَ قُولُوا مَا شِئْتُمْ فَالْعِرْضُ عِرْضُكُمْ- فَإِنْ تُحْسِنُوا فَذَاكَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ.

مهر آن را بردارم؟ قاضی گفت: تو خود دانی، عباس مهر را برداشت و چون وصیتنامه را خواندند در آن اخراج برادران از وصیت و اقرار علیعليه‌السلام ثبت بود و نوشته بود همهٔ آنها در اختیار ولایت علی الرضا است چه بخواهند و چه نخواهند و آنها همه از حق تصرف در صدقه، وقوف، و دیگر اموال و امور خارجند، گشودن وصیت نامه برای آنها بلا و رسوائی و خواری شد و برای علی الرضا سرافرازی و خیر، و در وصیتنامه‌ای که عباس بازکرد این شهود قید شده بود:

۱ ـ ابراهیم بن محمد.

۲ ـ اسحق بن جعفر

۳ ـ جعفر بن صالح

۴ ـ سعید بن عمران

و روی ام احمد را در مجلس قاضی، باز کردند چون مدعی شدند خود او نیست، تا روی او را گشودند و او را شناختند و در این وقت ام احمد گفت: به خدا آقایم (امام کاظمعليه‌السلام) به من فرمود که تو را به زور بگیرند و به مجلس‌ها کشانند اسحق بن جعفر او را از این سخن منع کرد گفت: خاموش؛ زن هر طور که باشد ضعیف است، من گمان ندارم آن حضرت همچو حرفی زده باشد.

سپس علی الرضا رو به عباس کرد و فرمود: ای برادر، من می‌دانم بدهکاری و دیون به شما فشار آورده و شما را بدین کار و کشمکش وا داشته، ای سعید تو برو معین کن چه اندازه بدهکارند و همه را بپرداز و من به خدا از همراهی و احسان به شما تا زنده هستم کوتاهی نکنم، شما هر چه خواهید بگوئید، عباس در جواب گفت: هر چه به ما بدهی از زیادی مال خود ماست و مال ما نزد تو بیش از اینهاست، فرمود: هر چه

وَ إِنْ تُسِيئُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - وَ اللَّهِ إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ أَنَّهُ مَا لِي يَوْمِي هَذَا وَلَدٌ وَ لَا وَارِثٌ غَيْرُكُمْ - وَ لَئِنْ حَبَسْتُ شَيْئاً مِمَّا تَظُنُّونَ - أَوِ ادَّخَرْتُهُ فَإِنَّمَا هُوَ لَكُمْ - وَ مَرْجِعُهُ إِلَيْكُمْ وَ اللَّهِ مَا مَلَكْتُ - مُنْذُ مَضَى أَبُوكُمْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شَيْئاً - إِلَّا وَ قَدْ سَيَّبْتُهُ حَيْثُ رَأَيْتُمْ - فَوَثَبَ الْعَبَّاسُ فَقَالَ - وَ اللَّهِ مَا هُوَ كَذَلِكَ - وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ مِنْ رَأْيٍ عَلَيْنَا وَ لَكِنْ حَسَدُ أَبِينَا لَنَا وَ إِرَادَتُهُ - مَا أَرَادَ مِمَّا لَا يُسَوِّغُهُ اللَّهُ إِيَّاهُ - وَ لَا إِيَّاكَ وَ إِنَّكَ لَتَعْرِفُ أَنِّي - أَعْرِفُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى بَيَّاعَ السَّابِرِيِّ بِالْكُوفَةِ وَ لَئِنْ سَلِمْتُ لَأُغْصِصَنَّهُ بِرِيقِهِ وَ أَنْتَ مَعَهُ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - أَمَّا إِنِّي يَا إِخْوَتِي - فَحَرِيصٌ عَلَى مَسَرَّتِكُمْ - اللَّهُ يَعْلَمُ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ - أَنِّي أُحِبُّ صَلَاحَهُمْ وَ أَنِّي بَارٌّ بِهِمْ - وَاصِلٌ لَهُمْ رَفِيقٌ عَلَيْهِمْ - أُعْنَى بِأُمُورِهِمْ لَيْلًا وَ نَهَاراً - فَاجْزِنِي بِهِ خَيْراً وَ إِنْ كُنْتُ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ فَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ فَاجْزِنِي بِهِ مَا أَنَا أَهْلُهُ - إِنْ كَانَ شَرّاً فَشَرّاً وَ إِنْ كَانَ خَيْراً فَخَيْراً - اللَّهُمَّ أَصْلِحْهُمْ وَ أَصْلِحْ لَهُمْ - وَ اخْسَأْ عَنَّا وَ عَنْهُمُ الشَّيْطَانَ - وَ أَعِنْهُمْ عَلَى طَاعَتِكَ وَ وَفِّقْهُمْ لِرُشْدِكَ - أَمَّا أَنَا يَا أَخِي فَحَرِيصٌ عَلَى مَسَرَّتِكُمْ - جَاهِدٌ عَلَى صَلَاحِكُمْ - وَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ - فَقَالَ الْعَبَّاسُ مَا أَعْرَفَنِي بِلِسَانِكَ - وَ لَيْسَ لِمِسْحَاتِكَ عِنْدِي طِينٌ - فَافْتَرَقَ الْقَوْمُ عَلَى هَذَا - وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

خواهید بگوئید، آبروی من آبروی شماست، اگر خوش رفتاری کنیدنزد خدا اجر خوب دارید و اگر بدی کنید به راستی خدا بسیار آمرزنده و مهربان است، به خدا شما می‌دانید که من امروز فرزندی و ارثی جز شما ندارم و اگر چیزی از این مال به‌گمان شما نگهدارم یا پس انداز کنم همانا برای شماهاست و به شما بر می‌گردد، به خدا از روزی که پدر شما علیه السلام وفات کرده چیزی به دست نیاوردم جز آن که در مصارفی خرج کردم که شما خودتان می‌دانید و دیده‌اید، عباس از جا برخاست و گفت: به خدا چنین نیست و خدا تو را بر ما صاحب اختیار نکرده ولی پدر ما، بر ما حسد برده و آن را خواسته که خدا برای او و برای تو روا ندانسته تو خود می‌دانی که من صفوان یحیی فروشندهٔ پارچه‌های سابری را می‌شناسم (صفوان وکیل امام رضا و امام جواد بوده و از این روایت معلوم می‌شود وکیل امام کاظم علیه السلام هم بوده است ـ از مجلسی «ره»)

و اگر زنده ماندم تو و او راگلوگیر می‌کنم.

علی الرضا علیه السلام فرمود: لا حول و لا قوة الاّ بالله العلی العظیم، ای برادران خدا می‌داند که دل خوش شماها را می‌خواهم، بار خدایا اگر تو می‌دانی که من مصلحت آنها را می‌خواهم و به آن‌ها نیکوکارم و صله رحم می‌نمایم و دلبند کارهای آنها هستم در شب و روز، مرا برای کارهای آن‌ها یاری کن و به من خیر عطا فرما و اگر قصد دیگری دارم تو علام الغیوبی، آنچه را مستحقم به من پاداش ده چه خوب باشد و چه بد، بار خدایا آنها را اصلاح کن و خوشی برای آنها فراهم نما و شیطان را از ما و آنها دور کن و آنها را به طاعت خود، یاری ده، تو رفیق رشد و رستگاری هستی، اما من ای برادر بر خوشی همه شما حریصم و برای اصلاح و بهبودی حال شما در تلاشم و خدا وکیل و شاهد است بر آنچه می‌گویم. عباس گفت: من خوب زبان تو را می‌شناسم «نقش تو نزد من بر آب است» و با این جمله از هم جدا شدند و صلی الله علی محمد و آله.

۱۶-۸۲۶ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَرْزُبَانِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْدَمَ الْعِرَاقَ بِسَنَةٍ وَ عَلِيٌّ ابْنُهُ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ - فَنَظَرَ إِلَيَّ

فَقَالَ - يَا مُحَمَّدُ أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ - فَلَا تَجْزَعْ لِذَلِكَ قَالَ - قُلْتُ وَ مَا يَكُونُ جُعِلْتُ فِدَاكَ - فَقَدْ أَقْلَقَنِي مَا ذَكَرْتَ

فَقَالَ - أَصِيرُ إِلَى الطَّاغِيَةِ أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُنِي مِنْهُ سُوءٌ - وَ مِنَ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ

قَالَ قُلْتُ - وَ مَا يَكُونُ جُعِلْتُ فِدَاكَ.

قَالَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.

قَالَ قُلْتُ وَ مَا ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ

قَالَ - مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هَذَا حَقَّهُ وَ جَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي - كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ حَقَّهُ - وَ جَحَدَهُ إِمَامَتَهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

قَالَ قُلْتُ وَ اللَّهِ لَئِنْ مَدَّ اللَّهُ لِي فِي الْعُمُرِ - لَأُسَلِّمَنَّ لَهُ حَقَّهُ وَ لَأُقِرَّنَّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ.

قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ يَمُدُّ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ - وَ تُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ وَ تُقِرُّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ - وَ إِمَامَةِ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ.

قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ ذَاكَ؟ -

قَالَ مُحَمَّدٌ ابنه، قال: قلت له الرضا و التسليم.

۱۶ ـ محمد بن سنان گوید: یک سال پیش از آن‌که ابوالحسن موسی علیه السلام به عراق آید خدمت آن حضرت رسیدم و پسرش علی علیه السلام در برابر او نشسته بود، به من نگاهی کرد و فرمود: ای محمد متوجه باش که در این سال جنبشی (مسافرتی) پیش آید و بخاطر آن بی تابی مکن، گوید:

گفتم، قربانت چه می‌شود آنچه فرمودی مرا پریشان کرد؟

فرمود: من به سوی آن مرد سرکش (مهدی عباسی) می‌روم ولی آسیبی نه از خود او ونه از کسی که بعد از او باشد به من می‌رسد، (هادی عباسی) گوید:

گفتم: آن چه باشد؟ قربانت،

فرمود: هر که ستم کند به حق این پسرم بعد از من منکر امامتش باشد چون کسی است که ستم به علی بن أبی طالب علیه السلام کرده و منکر امامت او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، شده است:

گفتم: اگر خدا عمرم را طولانی کرد حق او را خواهم داد و به امامتش اقرار نمایم،

فرمود: ای محمد، راست گفتی خدا عمر تو را طولانی کند و حق او را به وی تسلیم کنی و معترف به امامت او و امامت آن که بعد از او است باشی،

گفتم: او کیست؟

فرمود: محمد پسرش،

گفتم: برای او هم رضا و تسلیم دارم.

* * *

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام

۸۲۷-۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يَحْيَى بْنِ حَبِيبٍ الزَّيَّاتِ قَالَ:

أَخْبَرَنِي مَنْ كَانَ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام جَالِساً- فَلَمَّا نَهَضُوا قَالَ لَهُمُ- اِلْقَوْا أَبَا جَعْفَرٍ فَسَلِّمُوا عَلَيْهِ وَ أَحْدِثُوا بِهِ عَهْداً- فَلَمَّا نَهَضَ الْقَوْمُ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُفَضَّلَ -إِنَّهُ كَانَ لَيَقْنَعُ بِدُونِ هَذَا.

۸۲۸-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام:

وَ ذَكَرَ شَيْئاً فَقَالَ مَا حَاجَتُكُمْ إِلَى ذَلِكَ- هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَ صَيَّرْتُهُ مَكَانِي- وَ قَالَ- إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ يَتَوَارَثُ أَصَاغِرُنَا عَنْ أَكَابِرِنَا الْقُذَّةَ بِالْقُذَّةِ.

۸۲۹-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام فَنَاظَرَنِي فِي أَشْيَاءَ- ثُمَّ قَالَ لِي- يَا أَبَا عَلِيٍّ ارْتَفَعَ الشَّكُّ مَا لِأَبِي غَيْرِي.

اشاره و نص بر ابی جعفر دوم (امام محمد تقیؑ)

۱ ـ یحیی بن حبیب زیّات گوید: شخصی که نزد حضرت رضا نشسته بود خبر داد که چون همگی از خدمت حضرت برخاستند حضرت رو به آنها کرد و فرمود: ابو جعفر (امام محمد تقی) را ملاقات کنید و سلام گوئید و با او تجدید عهد کنید و چون آن جمع برخاستند و رفتند رو به من کرد و فرمود: خدا مفضل را رحمت کند، او به کمتر از این هم قناعت می‌کرد.

توضیح: از این جمله حضرت که مفضل به کمتر از این هم قناعت می‌کرد شاید این باشد که امام می‌خواهد بگوید که مفضل سخنان ما را خوب می‌فهمید و درک می‌کرد و به رمز سخنان ما آشنا بود این جمله حضرت تعریض و ملامتی است نسبت به بعضی از حضار مجلس که به خوبی سخنان حضرت را درک نکردند و هنوز مردد بودند.

۲ ـ معمر بن خلاد گوید: از امام رضاؑ شنیدم، چیزی (راجع به امامت) گفت سپس فرمود: چه حاجتی به این دارید؟ این ابوجعفر است که او را جانشین خود کردم و فرمود: ما خاندانی هستیم که کودکان از بزرگترها ارث می‌برند ـ یعنی کم سنّی او مانع از مقام امامت و تصدی خلافت حقّه نیست.

۳ ـ محمد بن عیسی می‌گوید: من خدمت ابی جعفر دوم (امام نهمؑ) رسیدم، او دربارهٔ چیزهائی با من گفتگو کرد و سپس فرمود: ای ابا علی شک و تردید را از میان بردار پدرم جز من فرزندی ندارد. (زیرا اگر پدرم مانند امامان دیگر فرزندان مختلف داشت ممکن بود در تعیین من شک برانگیز باشد)

۸۳۰-٤- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَالِكِ بْنِ أَشْيَمَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ كَتَبَ ابْنُ قِيَامَا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام:

كِتَاباً يَقُولُ فِيهِ- كَيْفَ تَكُونُ إِمَاماً وَ لَيْسَ لَكَ وَلَدٌ- فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه‌السلام شِبْهَ الْمُغْضَبِ وَ مَا عَلَّمَكَ أَنَّهُ لَا يَكُونُ لِي وَلَدٌ- وَ اللَّهِ لَا تَمْضِي الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِي حَتَّى يَرْزُقَنِيَ اللَّهُ وَلَداً ذَكَراً- يَفْرُقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ.

۸۳۱-٥- بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ:

قَالَ لِيَ ابْنُ النَّجَاشِيِّ- مَنِ الْإِمَامُ بَعْدَ صَاحِبِكَ- فَأَشْتَهِي أَنْ تَسْأَلَهُ حَتَّى أَعْلَمَ- فَدَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه‌السلام فَأَخْبَرْتُهُ- قَالَ فَقَالَ لِي الْإِمَامُ ابْنِي- ثُمَّ قَالَ هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ ابْنِي وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ.

۸۳۲-٦- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ:

ذَكَرْنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام شَيْئاً بَعْدَ مَا وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام فَقَالَ مَا حَاجَتُكُمْ إِلَى ذَلِكَ- هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَ صَيَّرْتُهُ فِي مَكَانِي.

۴ ـ حسین بن بشّار می‌گوید: ابن قیاما به ابی الحسن الرضا عليه السلام نامه نوشت و در ضمن گفت: چگونه تو امامی با این که پسر و جانشینی نداری، امام رضا عليه السلام با چهرهٔ خشمگین به او جواب داد: تو از کجا می‌دانی که من پسر ندارم، به خدا روزگاری نگذرد جز آن که خدا به من پسری خواهد داد که به وسیلهٔ او فرق میان حق و باطل روشن خواهد ساخت.

***

۵ ـ ابن ابی نصر می‌گوید: فرزند نجاشی به من گفت: بعد از سرور تو (امام رضا عليه السلام) امام کیست؟ من دلم می‌خواهد از او بپرسی تا من بدانم، من خدمت امام رضا عليه السلام رسیدم و به او خبر دادم گوید: به من فرمود: امام پسر من است، سپس فرمود: کسی جرئت دارد بگوید: پسر من، و اولادی نداشته باشد؟

***

۶ ـ معمر بن خلاّد گوید: پس از ولادت ابی جعفر (محمد تقی عليه السلام) نزد امام رضا عليه السلام پیرامون موضوع امامت بحث شد فرمود: چه نیازی به این سخن‌ها دارید؟

این ابوجعفر است که به جای خود نشانده و جانشین خود ساخته‌ام.

***

۸۳۳-۷- أَحْمَدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ قِيَامَا الْوَاسِطِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ ابْنِ مُوسَى عليه السلام:

- فَقُلْتُ لَهُ أَيَكُونُ إِمَامَانِ - قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ - فَقُلْتُ لَهُ هُوَ ذَا أَنْتَ لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ - وَ لَمْ يَكُنْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بَعْدُ - فَقَالَ لِي وَ اللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ مِنِّي - مَا يُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ - وَ يَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ - فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ كَانَ ابْنُ قِيَامَا وَاقِفِيّاً.

۸۳۴-۸- أَحْمَدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ:

كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام جَالِساً - فَدَعَا بِابْنِهِ وَ هُوَ صَغِيرٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حَجْرِي - فَقَالَ لِي جَرِّدْهُ وَ انْزِعْ قَمِيصَهُ - فَنَزَعْتُهُ فَقَالَ لِي - انْظُرْ بَيْنَ كَتِفَيْهِ - فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِي أَحَدِ كَتِفَيْهِ شَبِيهٌ بِالْخَاتَمِ دَاخِلٌ فِي اللَّحْمِ - ثُمَّ قَالَ أَ تَرَى هَذَا كَانَ مِثْلُهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ أَبِي.

۸۳۵-۹- عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي يَحْيَى الصَّنْعَانِيِّ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَجِيءَ بِابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ صَغِيرٌ - فَقَالَ هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ مَوْلُودٌ - أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلَى شِيعَتِنَا مِنْهُ.

۷ ـ ابن قیاما واسطی گوید: بر علی بن موسی علیه‌السلام وارد شدم و به او گفتم: آیا دو امام (در یک زمان) خواهند بود؟ فرمود نه جز اینکه یکی از آن دو ساکت باشد، (مانندامام حسین در زمان امام حسن) به او گفتم این شما هستید که امام ساکتی در برابر خود ندارید که بعد از شما امام باشد و تا آن زمان هنوز ابوجعفر (محمد تقی علیه‌السلام) برای او متولد نشده بود به من فرمود: خداوند برای من فرزندی قرار خواهد داد که توسط او حقّ و أهل حقّ را ثابت نگهدارد و باطل و اهل باطل را محو سازد، بعد از یک سال ابو جعفر(محمد تقی علیه‌السلام) متولد شد و ابن قیاما (که راوی این حدیث است) واقفی مذهب بود.



* * *

۸ ـ حسن بن جهم گوید: خدمت امام رضا علیه‌السلام نشسته بودم که پسرش را که هنوز صغیر بود پیش خواند او را در کنار من نشانید و به من فرمود: او را برهنه کن و پیراهنش را بیرون آور، من پیراهن او را بیرون آوردم، به من فرمود: میان دو شانه‌اش را نگاه کن من نگاه کردم و ناگاه در یکی از دو کتفش شبیه به مهری را دیدم که درگوشت فرو رفته، سپس فرمود: این را می‌بینی؟ همانند آن در شانه پدرم بود.



* * *

۹ ـ ابی یحیی صنعانی می‌گوید: من خدمت امام رضا علیه‌السلام بودم پسرش ابوجعفر علیه‌السلام راکه کودک بود آوردند، فرمود: این است مولودی که برای شیعیان ما، از او بابرکت‌تری زائیده نشده.

۸۳۶- ۱۰ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام:

- قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللَّهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَكُنْتَ تَقُولُ يَهَبُ اللَّهُ لِي غُلَاماً فَقَدْ وَهَبَهُ اللَّهُ لَكَ - فَأَقَرَّ عُيُونَنَا - فَلَا أَرَانَا اللَّهُ يَوْمَكَ فَإِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلَى مَنْ - فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْتُ - جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ - فَقَالَ وَ مَا يَضُرُّهُ مِنْ ذَلِكَ - فَقَدْ قَامَ عِيسَى عليه السلام بِالْحُجَّةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ.

۸۳۷- ۱۱ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ:

سَمِعْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ يَقُولُ لِلرِّضَا عليه السلام - إِنَّ ابْنِي فِي لِسَانِهِ ثِقْلٌ فَأَنَا أَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ غَداً - تَمْسَحُ عَلَى رَأْسِهِ وَ تَدْعُو لَهُ فَإِنَّهُ مَوْلَاكَ فَقَالَ هُوَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَابْعَثْ بِهِ غَداً إِلَيْهِ.

۸۳۸- ۱۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَّادٍ الصَّيْقَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِساً بِالْمَدِينَةِ - وَ كُنْتُ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سَنَتَيْنِ أَكْتُبُ عَنْهُ مَا يَسْمَعُ مِنْ أَخِيهِ - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام الْمَسْجِدَ - مَسْجِدَ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله فَوَثَبَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ فَقَبَّلَ يَدَهُ وَ عَظَّمَهُ.

۱۰ ـ صفوان بن یحیی می‌گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: قبل از آنکه خداوند ابی جعفر را به شما بدهد درباره جانشین از شما سؤال می‌کردیم و می‌فرمودی: که به زودی خداوند پسری به من خواهد داد، اکنون خدا او را به شما بخشید، چشم ما را روشن کن (یعنی امامت او را اعلام کن) خدا روز مرگ تو را به ما نمی‌گوید اگر پیش آمدی شد به چه کسی مراجعه شود؟

دست خود اشاره به ابی جعفر علیه السلام کرد که برابرش ایستاده بود، گفتم قربانت این پسری سه ساله است؟

فرمود: کم سالی به امامت او زیانی نمی‌رساند، عیسی علیه السلام سه ساله بود که به نبوت رسید و رسالت خود را اعلام کرد.

* * *

۱۱ ـ معمر بن خلاد گوید: از اسمعیل بن ابراهیم شنیدم به امام رضا علیه السلام می‌گفت: در زبان پسرم سنگینی است، او را فردا خدمت شما می‌فرستم تا دستی به سرش بکشید و برایش دعا کنید، زیرا او چاکر و پیرو شماست، فرمود: او چاکر و پیرو ابی جعفر است، فردا او را نزد وی بفرست.

* * *

۱۲ ـ محمدبن حسن بن عمار گوید: در مدینه خدمت علی بن جعفر بن محمد علیهم السلام نشسته بودم، من دو سال خدمت او بودم و اخباری را که از برادرش (امام کاظم علیه السلام) شنیده بودم می‌نوشتم، در این میان ناگهان ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام در مسجد پیامبر بر او وارد شد و علی بن جعفر بدون کفش و عبا از جا برخاست و خدمت او رسید

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا عَمِّ اِجْلِسْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَالَ - يَا سَيِّدِي كَيْفَ أَجْلِسُ وَ أَنْتَ قَائِمٌ - فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى مَجْلِسِهِ جَعَلَ أَصْحَابُهُ يُوَبِّخُونَهُ وَ يَقُولُونَ - أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَ أَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هَذَا الْفِعْلَ فَقَالَ اُسْكُتُوا إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ قَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ لَمْ يُؤَهِّلْ هَذِهِ الشَّيْبَةَ - وَ أَهَّلَ هَذَا الْفَتَى وَ وَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ - أُنْكِرُ فَضْلَهُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا تَقُولُونَ - بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ.

۸۳۹-۱۳ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخَيْرَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

كُنْتُ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِخُرَاسَانَ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ - يَا سَيِّدِي إِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلَى مَنْ - قَالَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ اِبْنِي - فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اِسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ رَسُولاً نَبِيّاً - صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ فِي أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام.

۸۴۰-۱۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى بْنِ النُّعْمَانِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ:

سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ يُحَدِّثُ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ نَصَرَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ إِي وَ اللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ - لَقَدْ بَغَى عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ.

و دست او را بوسید و او را احترام نمود، ابو جعفرعليه‌السلام به او فرمود: عمو جان بنشین خدایت رحمت کند گفت: ای آقای من چطور بنشینم و شما ایستاده باشید؟ چون علی بن جعفر به جایگاه خود برگشت یارانش او را سرزنش کردند و گفتند: تو عموی پدر او هستی و با او این کار می‌کنی؟ فرمود: خاموش باشید، در صورتی که خدای عز وجل این ریش سفید را لایق امامت ندانسته و این جوانرا لایق و سزاوار دانسته و او را بدان مقام رسانده، من منکر فضل او گردم؟ نعوذ بالله، بلکه من پیرو او هستم.

۱۳ ـ خیرانی از پدرش می‌گوید: من در خراسان برابر ابوالحسن (امام رضاعليه‌السلام) ایستاده بودم، یکی گفت: ای سرورم اگر خدای نخواسته برای شما پیش آمدی شد به چه کسی مراجعه کنم؟

فرمود: به ابی جعفر پسرم، گویا آن گوینده سنّ ابو جعفر راکم شمرد، امام رضاعليه‌السلام فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریمعليه‌السلام را رسول و پیامبر و صاحب شریعت تازه مبعوث کرد در سنی کوچک‌تر از سنی که ابوجعفر دارد. (کمتر از سه سال)

۱۴ ـ زکریا بن یحیی بن نعمان صیرفی می‌گوید: شنیدم علی بن جعفر برای حسن بن حسین بن علی بن حسین می‌گفت: بخدا سوگند که خداوند ابوالحسن الرضاعليه‌السلام را یاری کرد، حسن به او گفت: آری به خدا قربانت گردم برادرانش بر او شوریدند و ستم کردند.

علی بن جعفر فرمود: آری به خدا، ما عموهای او هم به او ستم کردیم، حسن به او گفت: قربانت شما چه کردید، من از وضع شما اطلاعی ندارم؟ فرمود: ما و برادرانش به او گفتیم که: میان ما هرگز امامی

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِي وَ اللَّهِ - وَ نَحْنُ عُمُومَتُهُ بَغَيْنَا عَلَيْهِ - فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ جُعِلْتُ فِدَاكَ - كَيْفَ صَنَعْتُمْ فَإِنِّي لَمْ أَحْضُرْكُمْ - قَالَ قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ نَحْنُ أَيْضاً - مَا كَانَ فِينَا إِمَامٌ قَطُّ حَائِلَ اللَّوْنِ - فَقَالَ لَهُمُ الرِّضَا عليه السلام هُوَ ابْنِي قَالُوا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَدْ قَضَى بِالْقَافَةِ فَبَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ الْقَافَةُ - قَالَ ابْعَثُوا أَنْتُمْ إِلَيْهِمْ فَأَمَّا أَنَا فَلَا - وَ لَا تُعْلِمُوهُمْ لِمَا دَعَوْتُمُوهُمْ وَ لْتَكُونُوا فِي بُيُوتِكُمْ - فَلَمَّا جَاءُوا أَقْعَدُونَا فِي الْبُسْتَانِ وَ اصْطَفَّ عُمُومَتُهُ وَ إِخْوَتُهُ - وَ أَخَوَاتُهُ وَ أَخَذُوا الرِّضَا عليه السلام وَ أَلْبَسُوهُ جُبَّةَ صُوفٍ وَ قَلَنْسُوَةً مِنْهَا - وَ وَضَعُوا عَلَى عُنُقِهِ مِسْحَاةً وَ قَالُوا لَهُ ادْخُلِ الْبُسْتَانَ كَأَنَّكَ تَعْمَلُ فِيهِ ثُمَّ جَاءُوا بِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالُوا - أَلْحِقُوا هَذَا الْغُلَامَ بِأَبِيهِ - فَقَالُوا لَيْسَ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ وَ لَكِنَّ هَذَا عَمُّ أَبِيهِ - وَ هَذَا عَمُّ أَبِيهِ وَ هَذَا عَمُّهُ وَ هَذِهِ عَمَّتُهُ - وَ إِنْ يَكُنْ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ فَهُوَ صَاحِبُ الْبُسْتَانِ - فَإِنَّ قَدَمَيْهِ وَ قَدَمَيْهِ وَاحِدَةٌ - فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام قَالُوا - هَذَا أَبُوهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فَقُمْتُ فَمَصَصْتُ رِيقَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ثُمَّ قُلْتُ لَهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامِي عِنْدَ اللَّهِ - فَبَكَى الرِّضَا عليه السلام ثُمَّ قَالَ - يَا عَمِّ أَلَمْ تَسْمَعْ أَبِي وَ هُوَ يَقُولُ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِأَبِي ابْنُ خِيَرَةِ الْإِمَاءِ ابْنُ النُّوبِيَّةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِ الْمُنْتَجَبَةِ الرَّحِمِ - وَيْلَهُمْ لَعَنَ اللَّهُ الْأُعَيْبِسَ وَ ذُرِّيَّتَهُ صَاحِبَ الْفِتْنَةِ - وَ يَقْتُلُهُمْ سِنِينَ وَ شُهُوراً وَ أَيَّاماً يَسُومُهُمْ خَسْفاً وَ يَسْقِيهِمْ كَأْساً مُصْبِرَةً - وَ هُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ وَ جَدِّهِ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ - يُقَالُ: مَاتَ أَوْ هَلَكَ أَيَّ وَادٍ سَلَكَ؟ أَفَيَكُونُ هَذَا يَا عَمِّ إِلَّا مِنِّي، فَقُلْتُ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ.

سیاه چرده نبوده. (مقصودش آن بوده که امام محمد تقی به شما شباهتی ندارد) اما رضاؑ فرمود: او پسر من است، گفتند: رسول خداﷺ بر طبق قیافه حکم صادر کرده، فرمود: شما قیافه شناسان را بخواهید ولی من نمی‌خواهم و به آن‌ها خبر ندهید برای چه دعوتشان می‌کنید و همه در خانهٔ خود باشید، و چون آمدند ما همه در باغ نشستیم و عموها و برادرها و خواهرها در صف شدند، به امام رضاؑ جبّهٔ پشمی پوشاندند وکلاه پشمی بر سر او نهادند و یک بیل سر شانهٔ او گذاردند و به گفتند: برو در باغ مانند یک کارگر باغ باش، سپس ابی جعفرؑ را آوردند و به آن قیافه شناس‌ها گفتند: این پسر را به پدرش منسوب سازید، گفتند: پدرش در میان این جمع نیست ولی این عموی پدر او است و این هم عموی او است و این هم عمهٔ او است و اگر پدر او اینجا باشد باید همین کارگر باغ باشد، زیرا هر دو پای این بچه و هر پای او یکی است و چون امام رضاؑ نزد آنها برگشت، گفتند: همین پدر او است.

علی بن جعفر گوید: سپس برخاستم و لب بر لب ابو جعفرؑ نهادم و آب دهانش را مکیدم و گفتم: من در پیشگاه خداوند گواهی می‌دهم که تو امام منی، امام رضاؑ گریست و سپس فرمود: عمو جان نشنیدی که پدرم می‌فرمود: رسول خداﷺ فرموده: پسر بهترین کنیزان، فرزند کنیز نوبی نژاد خواهد آمد (نوبی منطقه‌ای است در سودان که بلال هم از آنجا بوده است) وای بر آنان، خدا لعنت کند اُعیبس و نژادش را (یعنی بنی عباس) که فتنه‌انگیز است و آنها را چند سال و چند ماه و چند روز می‌کشد، به خواری آن‌ها را می‌راند و جام ناگوار تلخی به کامشان می‌ریزد، اوست امام غائب و خون خواه، پدرش به قربانش، غیبت کند و دربارهٔ او گویند: مُرد یا نابود شد، به کدام دره افتاد، ای عمو جان آیا این امام جز از نسل من است؟ گفتم: قربانت، راست فرمودی.

توضیح: شاید تعبیر امام از این کلمه بمعنی عباس کوچک متوکل عباسی باشد که مردم را از زیارت امام حسینؑ منع کرد و بسیاری از شیعیان را قتل عام کرد او چون مادرش ترک بود و به آداب و رسوم اجداد مادریش توجه کرد و توجهی به عباسیان نداشت و همان فشار او نسبت به شیعیان سبب تقیه گردید.

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام

۸۴۱-۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ لَمَّا خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام:

-مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى بَغْدَادَ فِي الدَّفْعَةِ الْأُولَى مِنْ خَرْجَتَيْهِ- قُلْتُ لَهُ عِنْدَ خُرُوجِهِ- جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فِي هَذَا الْوَجْهِ- فَإِلَى مَنِ الْأَمْرُ بَعْدَكَ- فَكَرَّ بِوَجْهِهِ إِلَيَّ ضَاحِكاً- وَ قَالَ- لَيْسَ الْغَيْبَةُ حَيْثُ ظَنَنْتَ فِي هَذِهِ السَّنَةِ- فَلَمَّا أُخْرِجَ بِهِ الثَّانِيَةَ إِلَى الْمُعْتَصِمِ - صِرْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ خَارِجٌ فَإِلَى مَنْ هَذَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ- فَبَكَى حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ- ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ- عِنْدَ هَذِهِ يُخَافُ عَلَيَّ- الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ.

۸۴۲-۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخَيْرَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ كَانَ يَلْزَمُ بَابَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

لِلْخِدْمَةِ- الَّتِي كَانَ وُكِّلَ بِهَا وَ كَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى - يَجِيءُ فِي السَّحَرِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ- لِيَعْرِفَ خَبَرَ عِلَّةِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ كَانَ الرَّسُولُ الَّذِي يَخْتَلِفُ بَيْنَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ بَيْنَ أَبِي إِذَا حَضَرَ قَامَ أَحْمَدُ وَ خَلَا بِهِ أَبِي- فَخَرَجْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ وَ قَامَ أَحْمَدُ عَنِ الْمَجْلِسِ- وَ خَلَا أَبِي بِالرَّسُولِ وَ اسْتَدَارَ أَحْمَدُ - فَوَقَفَ حَيْثُ يَسْمَعُ الْكَلَامَ.

باب اشاره و نص بر ابی الحسن سوّم (امام علی‌نقیعليه‌السلام)

۱ ـ اسماعیل بن مهران گوید: چون ابوجعفرعليه‌السلام نخستین بار از مدینه به بغداد می‌رفت، هنگام سفر به او گفتم: قربانت، من در این راه بر شما نگرانم، پس از تو امر امامت با کیست؟ با لبخند به سوی من برگشت و فرمود: غیبت من در این سال آنطور نیست که گمان می‌کنی، و چون در سفر دوم او را به نزد معتصم بردند خدمتش رسیدم و عرض کردم: قربانت امر امامت بعد از شما با کیست؟ آن حضرت گریست تا ریش مبارکش تر شد و سپس رو به من کرد و فرمود: در این سفر من در خطرم امر امامت بعد از من با پسرم علی است.

توضیح: بار اول مأمون حضرت را از مدینه ببغداد برد و دخترش ام الفضل را به ازدواج او درآورد و آنگاه با همسرش به مدینه بازگشت پس از مدتی مأمون درگذشت و برادرش محمد معتصم بر جای او نشست و معتصم حضرت را توسط ام الفضل مسموم و شهید ساخت.

۲ ـ خیرانی از پدرش که او گفته: بر در خانهٔ ابی جعفر (امام جواد) خدمتکاری بود و احمد بن محمد بن عیسی سحرگاه هر شب می‌آمد تا از وضع بیماری امام با خبر شود و شخص دیگری هم بود که میان پدرم رفت و آمد داشت چون او می‌آمد و احمد می‌رفت پدرم با او خلوت می‌کرد.

شبی من بیرون رفتم و احمد برخاست و پدرم با فرستادهٔ امام خلوت کرد و احمد عقبگرد کرد و در جائی که صحبت آنها را می‌شنید

فَقَالَ الرَّسُولُ لِأَبِي - إِنَّ مَوْلَاكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ - إِنِّي مَاضٍ وَ الْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ - وَ لَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِي - ثُمَّ مَضَى الرَّسُولُ وَ رَجَعَ أَحْمَدُ إِلَى مَوْضِعِهِ - وَ قَالَ لِأَبِي مَا الَّذِي قَدْ قَالَ لَكَ - قَالَ خَيْراً قَالَ قَدْ سَمِعْتُ مَا قَالَ - فَلِمَ تَكْتُمُهُ وَ أَعَادَ مَا سَمِعَ فَقَالَ لَهُ أَبِي - قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ مَا فَعَلْتَ - لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ لَا تَجَسَّسُوا فَاحْفَظِ الشَّهَادَةَ لَعَلَّنَا نَحْتَاجُ إِلَيْهَا يَوْماً مَا - وَ إِيَّاكَ أَنْ تُظْهِرَهَا إِلَى وَقْتِهَا.

فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبِي كَتَبَ نُسْخَةَ الرِّسَالَةِ فِي عَشْرِ رِقَاعٍ - وَ خَتَمَهَا وَ دَفَعَهَا إِلَى عَشَرَةٍ مِنْ وُجُوهِ الْعِصَابَةِ - وَ قَالَ إِنْ حَدَثَ بِي حَدَثُ الْمَوْتِ - قَبْلَ أَنْ أُطَالِبَكُمْ بِهَا فَافْتَحُوهَا - وَ أَعْلِمُوا بِمَا فِيهَا فَلَمَّا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ذَكَرَ أَبِي أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ - حَتَّى قَطَعَ عَلَى يَدَيْهِ نَحْوٌ مِنْ أَرْبَعِمِائَةِ إِنْسَانٍ - وَ اجْتَمَعَ رُؤَسَاءُ الْعِصَابَةِ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفَاوَضُونَ هَذَا الْأَمْرَ - فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى أَبِي يُعْلِمُهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ عِنْدَهُ - وَ أَنَّهُ لَوْ لَا مَخَافَةُ الشُّهْرَةِ لَصَارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ - وَ يَسْأَلُهُ أَنْ يَأْتِيَهُ فَرَكِبَ أَبِي وَ صَارَ إِلَيْهِ - فَوَجَدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ.

فَقَالُوا لِأَبِي مَا تَقُولُ فِي هَذَا الْأَمْرِ.

فَقَالَ أَبِي لِمَنْ عِنْدَهُ الرِّقَاعُ - أَحْضِرُوا الرِّقَاعَ فَأَحْضَرُوهَا.

فَقَالَ لَهُمْ هَذَا مَا أُمِرْتُ بِهِ.

فَقَالَ بَعْضُهُمْ قَدْ كُنَّا نُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ شَاهِدٌ آخَرُ؟.

ایستاد، فرستادهٔ امام به پدرم گفت: آقا و مولای من به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: من از دنیا می‌روم و امر امامت با پسرم علی است و او بعداز من بر شما همان حقی را دارد که من بعد از پدرم بر شماها داشتم، فرستادهٔ امام رفت و احمد به جای خود برگشت و به پدرم گفت: فرستادهٔ امام با تو چه گفت؟ پدرم گفت: خیر بود، احمد گفت: آنچه را گفت من شنیدم، تو از من کتمان مکن و آنچه شنیده بود باز گفت.

پدرم گفت: این کار خداوند بر تو حرام کرده بود زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «تجسس نکنید» ولی این گواهی را داشته باش، شاید روزی به آن نیازمند شویم و مبادا تا موقع خودش آن را به کسی اظهار کنی، و چون صبح شد پدرم مضمون این رسالت را در ده ورقه جداگانه نوشت و مهر کرد و آنها را به ده تن از بزرگان شیعه سپرد و گفت: اگر پیش از آن که من آنها را از شماها مطالبه کنم شما اجازه دارید آن‌ها را باز کنید و هر چه در آنها نوشته است اعلام کنید.

چون ابو جعفر (امام نهم) درگذشت، پدرم گفت: هنوز از منزلش بیرون نیامده بود تا چهارصد نفر جلو او را گرفتند و (از گزارش او) به امامت امام دهم یقین حاصل کردند و روسای شیعه نزد محمد بن فرج گرد آمدند و در امر امامت به گفتگو پرداختند و محمد بن فرج به پدرم نوشت و از اجتماع آنها گزارش داد واظهار داشت که اگر ترس از شهرت و کشف مطلب نبود با همهٔ جمعیت نزد او می‌آمد و درخواست کرده بود که به‌منزلش برود، پدرم سوار شد و به منزل محمد بن فرج رفت و دید همهٔ مردم آن جا جمع شده‌اند، به پدرم گفتند: درامر امامت تو چه عقیده داری؟.

پدرم به کسانی که آن ورقه‌های سربسته را داشتند گفت: آن‌ها را بیاورید آن ورقها را حاضر کردند و پدرم گفت: این دستوری است که به

فَقَالَ لَهُمْ قَدْ أَتَاكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ الْأَشْعَرِيُّ - يَشْهَدُ لِي بِسَمَاعِ هَذِهِ الرِّسَالَةِ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا عِنْدَهُ - فَأَنْكَرَ أَحْمَدُ أَنْ يَكُونَ سَمِعَ مِنْ هَذَا شَيْئاً - فَدَعَاهُ أَبِي إِلَى الْمُبَاهَلَةِ فَقَالَ - لَمَّا حَقَّقَ عَلَيْهِ قَالَ قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ - وَ هَذَا مَكْرُمَةٌ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ - لَا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَجَمِ - فَلَمْ يَبْرَحِ الْقَوْمُ حَتَّى قَالُوا بِالْحَقِّ جَمِيعاً وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ.

۸۴۳-۳- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْوَاسِطِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي خَالِدٍ:

مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ يَحْكِي - أَنَّهُ أَشْهَدَهُ عَلَى هَذِهِ الْوَصِيَّةِ الْمَنْسُوخَةِ شَهِدَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ - أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام أَشْهَدَهُ أَنَّهُ أَوْصَى إِلَى عَلِيٍّ - ابْنِهِ بِنَفْسِهِ وَ أَخَوَاتِهِ - وَ جَعَلَ أَمْرَ مُوسَى إِذَا بَلَغَ إِلَيْهِ - وَ جَعَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُسَاوِرِ - قَائِماً عَلَى تَرِكَتِهِ مِنَ الضِّيَاعِ - وَ الْأَمْوَالِ وَ النَّفَقَاتِ وَ الرَّقِيقِ - وَ غَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ - صَيَّرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُسَاوِرِ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَيْهِ - يَقُومُ بِأَمْرِ نَفْسِهِ وَ أَخَوَاتِهِ وَ يُصَيِّرُ أَمْرَ مُوسَى إِلَيْهِ - يَقُومُ لِنَفْسِهِ بَعْدَهُمَا عَلَى شَرْطِ أَبِيهِمَا - فِي صَدَقَاتِهِ الَّتِي تَصَدَّقَ بِهَا وَ ذَلِكَ يَوْمَ الْأَحَدِ - لِثَلَاثِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

من رسیده، برخی از حاضران گفتند: ما دوست داشتیم که با تو گواهان دیگری هم بود، پدرم گفت: خدای عز وجل آن را هم درست کرده است. این ابو جعفر اشعری است که بر شنیدن این پیام گواه است و از او خواست که به هر چه نزد او است گواهی دهد، احمد در اول، منکر شد و پدرم او را به مباهله دعوت کرد و چون بر او ثابت کرد، گفت: من این شنیدم، این یک افتخاری بود که می‌خواستم نصیب یکی از عرب شده باشد، نه نصیب یک مرد عجمی و آن قوم از جای خود بیرون نرفتند تا همه معتقد به حق گردیدند و در نسخهٔ صفوانی هم چنین است.

* * *

۳ ـ از محمد بن حسین واسطی است که شنیده احمد بن ابی خالد خادم و وابستهٔ أبی جعفر علیه‌السلام نقل می‌کرده که آن حضرت او را بر این وصیّت که در نسخه‌ای ثبت بود گواه گرفت:

گواه است احمد بن ابی خالد مولای ابی جعفر که ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام او را گواه گرفت که وصیّت کرد به پسرش علی علیه‌السلام نسبت به خودش و خواهرانش و موسی مبرقع که برادرش بود و عبدالله بن مساور را سرپرست مزرعه‌ها و اموال و مخارج و بردگان و سایر ترکه قرار داده تا وقتی که عبدالله بن محمد بالغ شود (این وصیت جنبه تقیه دارد چون امام هر چند صغیر باشد امام است و نیازی به قیّم و سرپرست ندارد) عبدالله بن مساور به هنگام بلوغ همه را به او سپرد، تا به کار خود و خواهران خود قیام کند و او هم کار موسی را (پس از بلوغ) به خودش واگذارد تا برای ادارهٔ کار خود قیام کند بعد از آن دو (امام هادی و عبدالله بن مساور) طبق شرطی که پدر آنها در صدقات و اوقافی که وقف نموده مقرر داشته است، تاریخ روز یکشنبه سوّم ذی حجه سال دویست و بیست، احمد بن ابی خالد گواهی خود را به خط خودنوشت و حسن بن

وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ شَهَادَتَهُ بِخَطِّهِ - وَ شَهِدَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ هُوَ الْجَوَّانِيُّ عَلَى مِثْلِ شَهَادَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ فِي صَدْرِ هَذَا الْكِتَابِ وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ - وَ شَهِدَ نَصْرٌ الْخَادِمُ وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ.

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام

۸۴۴-۱ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَسَارٍ الْقَنْبَرِيِّ قَالَ:

أَوْصَى أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَ أَشْهَدَنِي عَلَى ذَلِكَ وَ جَمَاعَةً مِنَ الْمَوَالِي.

۸۴۵-۲ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ النَّوْفَلِيِّ قَالَ:

كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي صَحْنِ دَارِهِ - فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدٌ ابْنُهُ - فَقُلْتُ لَهُ - جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا صَاحِبُنَا بَعْدَكَ - فَقَالَ لَا صَاحِبُكُمْ بَعْدِيَ الْحَسَنُ.

۸۴۶-۳ - عَنْهُ عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيِّ قَالَ:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: صَاحِبُكُمْ بَعْدِيَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيَّ - قَالَ وَ لَمْ نَعْرِفْ أَبَا مُحَمَّدٍ قَبْلَ ذَلِكَ - قَالَ فَخَرَجَ أَبُو مُحَمَّدٍ فَصَلَّى عَلَيْهِ.

محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام معروف به جوّانی به مانند همین گواهی احمد بن ابی خالد را در صدر این مکتوب نوشت و گواهی را به دست خود نوشت و نصر خادم هم گواه است و گواهی خود را به دست خود نوشت.

توضیح: ظاهر وصیتنامه حضرت این است که حضرت هادی در زمان فوت پدرش امام جواد صغیر بوده و برادرش موسی از او کوچکتر بوده و عبدالله مساور بر دخترانش و موسی قیمّومیت و سرپرستی داشته ولی سرپرستی او از امام هادی برداشته و پس از بالغ شدن موسی باید زیر نظر امام که برادرش می‌باشد زندگی کند در عین حال امام هادی سعی کند که برادر خود را مستقل بار آورد تا بعد از برادر و عبدالله مساور بتواند به زندگی خود ادامه دهد همه اینها دلیل بر امامت فرزندش امام هادی است.

اشاره و نص بر أبی محمد امام حسن عسکری علیه السلام

۱ ـ یحیی بن یسار قنبری گوید: ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) چهار ماه پیش از وفاتش به پسرش حسن وصیّت کرد و مرا با گروهی از دوستان خود بر این گواه گرفت.

۲ ـ علی بن عمر نوفلی گوید: من با ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) در صحن خانه‌اش بودم و پسرش محمد از کنار ما گذشت، من گفتم: قربانت، بعد از شما صاحب و سرور ما این است؟ فرمود: نه، سرور و امام شما بعد از من حسن است.

۳ ـ عبدالله بن محمد اصفهانی گوید: أبوالحسن علیه السلام به من فرمود: صاحب شما بعد از من کسی است که بر من نماز بخواند، گوید: ما پیش از آن روز ابو محمد (امام حسن عسکری) را نمی‌شناختیم، گوید: ناگهان ابومحمد بیرون آمد و بر او نماز خواند.

۸۴۷-۴- وَ عَنْهُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ:

كُنْتُ حَاضِراً أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام - لَمَّا تُوُفِّيَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَقَالَ لِلْحَسَنِ - يَا بُنَيَّ أَحْدِثْ لِلَّهِ شُكْراً - فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً.

۸۴۸-۵- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَرْوَانَ الْأَنْبَارِيِّ قَالَ:

كُنْتُ حَاضِراً عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام - فَجَاءَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام - فَوُضِعَ لَهُ كُرْسِيٌّ فَجَلَسَ عَلَيْهِ - وَ حَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ - وَ أَبُو مُحَمَّدٍ قَائِمٌ فِي نَاحِيَةٍ - فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِ أَبِي جَعْفَرٍ - الْتَفَتَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام

فَقَالَ - يَا بُنَيَّ أَحْدِثْ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شُكْراً فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً.

۸۴۹-۶- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام - إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ فَإِلَى مَنْ - قَالَ عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِيَّ.

۴ ـ علی بن جعفر گوید: من موقع وفات محمد فرزندم امام علی نقی علیه السلام خدمت آن حضرت بودم، به اما حسن علیه السلام فرمود: پسر جان خدا را شکر کن که کارت را قطعی کرد (یعنی با مرگ برادر بزرگت امامت تو قطعی شد و شیعه از سرگردانی نجات یافت)

* * *

۵ ـ احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان انباری گوید: من وقت وفات ابی جعفر محمد پسر امام علی نقی علیه السلام حضور داشتم، امام علی نقی علیه السلام به خانه آمد و تختی برای او نهادند و بر آن نشست و خاندانش دور او نشستند و امام حسن عسکری علیه السلام در گوشه‌ای ایستاده بود و امام هادی پس از پایان غسل و کفن، رو را به امام حسن عسکری کرد فرمود: پسر جان خدا را شکر کن که درباره‌ات دستوری تازه صادر کرده است.

* * *

۶ ـ علی بن مهزیار گوید: به ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) گفتم: اگر پیش آمدی شد (پناه بر خدا می‌برم) به چه کسی باید رجوع کرد؟

فرمود: پیمان امامتم با فرزند بزرگترم بسته شده است.

* * *

۸۵۰-۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْإِسْبَارِقِينِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام وَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُهُ فِي الْأَحْيَاءِ وَ أَنَا أَظُنُّ أَنَّهُ هُوَ- فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ- مَنْ أَخُصُّ مِنْ وُلْدِكَ فَقَالَ- لَا تَخُصُّوا أَحَداً حَتَّى يَخْرُجَ إِلَيْكُمْ أَمْرِي- قَالَ فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ بَعْدُ- فِيمَنْ يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ قَالَ- فَكَتَبَ إِلَيَّ فِي الْكَبِيرِ مِنْ وَلَدَيَّ- قَالَ وَ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ أَكْبَرَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ.

۸۵۱-۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُمُ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطَسُ أَنَّهُمْ حَضَرُوا يَوْمَ تُوُفِّيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ -بَابَ أَبِي الْحَسَنِ:

يُعَزُّونَهُ- وَ قَدْ بُسِطَ لَهُ فِي صَحْنِ دَارِهِ- وَ النَّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ فَقَالُوا- قَدَّرْنَا أَنْ يَكُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ - وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ قُرَيْشٍ مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلاً- سِوَى مَوَالِيهِ وَ سَائِرِ النَّاسِ- إِذْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَدْ جَاءَ مَشْقُوقَ الْجَيْبِ- حَتَّى قَامَ عَنْ يَمِينِهِ وَ نَحْنُ لَا نَعْرِفُهُ- فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ سَاعَةٍ- فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَحْدِثْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شُكْراً- فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً- فَبَكَى الْفَتَى وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ اسْتَرْجَعَ وَ قَالَ- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ تَمَامَ نِعَمِهِ لَنَا فِيكَ- وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ- فَسَأَلْنَا عَنْهُ فَقِيلَ هَذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ قَدَّرْنَا لَهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ عِشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْجَحَ- فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْنَاهُ وَ عَلِمْنَا- أَنَّهُ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ وَ أَقَامَهُ مَقَامَهُ.

۷ـ علی بن عمرو عطار گوید: من خدمت امام علی نقی علیه السلام رسیدم و هنوز پسرش محمد زنده بود و من گمان می‌کردم بعد از پدرش امام است. عرض کردم: قربانت، کدامیک از فرزندانت را امام بدانم؟ فرمود: هیچ کدام تا دستور من به شما برسد، گوید: پس از آن به وی نوشتم، امام چه کسی است؟ به من نوشت: در اولاد بزرگترم گوید: و ابو محمد (امام حسن عسگری) بزرگتر از جعفر بود (یعنی بعد از فوت ابی جعفر که همان محمد بن علی النقی است).

۸ـ سعد بن عبدالله از جمعی هاشمیین از آن جمله حسن بن حسن افطس، گوید: روز وفات محمد فرزند امام علی نقی، مردم برای عرض تسلیت بر در خانهٔ امام علی نقی حاضر شدند، مجلسی در صحن خانهٔ امام فراهم کرده بودند و مردم به آن حضرت تسلیت می‌گفتند، آن‌ها به غیر از خادمها و مردم متفرقه حدود یکصد و پنجاه تن از خاندان ابوطالب و بنی هاشم و قریش بودند. در این میان نگاه امام هادی به حسن فرزندش افتاد که باگریبان چاک زده آمد و کنار دست راست آن حضرت ایستاد و ما او را نمی‌شناختیم و بعد از مدتی امام هادی به او نگاهی کرد و فرمود: ای پسر جانم، برای خدا عز وجل شکری تازه کن که دربارهٔ تو دستوری تازه صادر کرده.

آن جوان گریست و گفت: ستایش خداوند متعال را که پروردگار جهانیان است و من از ناحیه شما برای خود همه نعمتش را خواستارم آنگاه انا لله و انا الیه راجعون، گفت ما پرسیدیم او کیست؟ در جواب گفتند: این پسرش حسن است، گفت ما در این موقع او را شناختیم و دانستیم که برای امامت به او اشاره کرد و او را به این مقام برگزیده است.

۸۵۲-۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيَابَ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام - بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ فَعَزَّيْتُهُ عَنْهُ - وَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه‌السلام جَالِسٌ فَبَكَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه‌السلام فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه‌السلام فَقَالَ لَهُ - إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلَفاً مِنْهُ فَاحْمَدِ اللَّهَ.

۸۵۳- ۱۰- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام بَعْدَ مَا مَضَى ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ - وَ إِنِّي لَأُفَكِّرُ فِي نَفْسِي أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ - كَأَنَّهُمَا أَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْوَقْتِ - كَأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام - وَ إِنَّ قِصَّتَهُمَا كَقِصَّتِهِمَا - إِذْ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُرْجَى بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ قَبْلَ أَنْ أَنْطِقَ - فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمٍ بَدَا لِلَّهِ فِي أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام مَا لَمْ يَكُنْ يُعْرَفُ لَهُ - كَمَا بَدَا لَهُ فِي مُوسَى بَعْدَ مُضِيِّ إِسْمَاعِيلَ - مَا كَشَفَ بِهِ عَنْ حَالِهِ وَ هُوَ - كَمَا حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ وَ إِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ - وَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي - عِنْدَهُ عِلْمُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ - وَ مَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ.

۹ ـ یحیی بن درياب گويد: پس از فوت ابی جعفر (محمد پسر امام هادی) خدمت امام هادی رسيدم و او را تسليت دادم ابو محمد (امام حسن عسكری) نشسته بود و گريست امام هادیعليه السلام رو به او كرد و فرمود: به راستی خدای تبارك و تعالی در وجود تو جانشينی برای او مقرر كرده است، خدا را حمد كن.

* * *

۱۰ ـ ابی هاشم جعفری گويد: من نزد امام علی نقیعليه السلام بودم پس از مردن پسرش ابی جعفر، من پيش خود فكر می‌كردم و می‌خواستم بگويم مثل ابی جعفر و ابو محمد (امام حسن عسكریعليه السلام) مثل ابی الحسن موسی است و برادرش اسمعيل دو فرزند امام صادقعليه السلام و قصهٔ اين دو تا مثل قصهٔ آن دو تاست، زيرا بعد از ابی جعفر امامت ابو محمد انتظار بود وپيش از آنكه سخنی بگويم امام علی نقیعليه السلام رو به من كرد و فرمود: ای ابو هاشم، برای خدا در موضع ابو محمد (امام حسن عسكریعليه السلام) بعد از ابی جعفر بداء حاصل شد نسبت به كاری كه همانطور كه درباره موسی بعد از مرگ اسماعيل برايش بداء حاصل شد بدان كه پسرم ابو محمد بعد از من جانشين من است و آگاهی و علم آنچه كه مردم آن نيازمندند نزد اوست.

توضيح: از جمله مَاكَشَفَ بِهِ عَنْ حَالِهِ چنين بر می‌آيد كه مقصود از بداء و انصراف خداوند اين است كه مردم فكر نمی‌كردند كه با وجود ابی جعفر فرزند بزرگتر امام، امر امامت به برادر كوچكتر، امام حسن عسكری برسد ولی خداوند در علم مخصوص خود، حرز امامت را برای او مقرر كرده بود و پس از وفات ابی جعفرعليه السلام همه فهميدند كه جانشين امام هادیعليه السلام امام حسن عسكریعليه السلام است.

۸۵۴- ۱۱ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيَابَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْفَهْفَكِيِّ قَالَ:

كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي أَنْصَحُ آلِ مُحَمَّدٍ غَرِيزَةً وَ أَوْثَقُهُمْ حُجَّةً - وَهُوَ الْأَكْبَرُ مِنْ وَلَدِيَّ وَ هُوَ الْخَلَفُ - وَ إِلَيْهِ يَنْتَهِي عُرَى الْإِمَامَةِ وَ أَحْكَامُهَا - فَمَا كُنْتَ سَائِلِي فَسَلْهُ عَنْهُ - فَعِنْدَهُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ.

۸۵۵- ۱۲ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ شَاهَوَيْهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْجَلَّابِ قَالَ:

كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ فِي كِتَابٍ - أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ - وَ قَلِقْتَ لِذَلِكَ فَلَا تَغْتَمَّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ - لَا يُضِلُّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ وَ صَاحِبُكَ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي وَ عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ - يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ - مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَ قِنَاعٌ - لِذِي عَقْلٍ يَقْظَانَ.

۸۵۶- ۱۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِيَ الْحَسَنُ - فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ - فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ - فَقَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقَالَ: قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام.

۱۱ ـ ابی بکر فهفکی گوید: ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) به من نوشت پسرم ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) از میان آل محمد از نظر آفرینش خیر خواه‌ترین افراد نسبت به مردم و دین است و حجت او محکم‌تر است و پس از من بزرگ‌ترین اولاد من است، اوست جانشین من، و رشتهٔ امامت به دست اوست و احکامش با اوست. تو هر چه می‌خواهی از من بپرسی از او بپرس که تمام نیازمندیهای شما نزد او است.

۱۲ ـ شاهویه بن عبدالله الجلاب گوید: امام هادی در نامه‌ای به من نوشت و فرمود: تو می‌خواستی از من بپرسی، پس از ابوجعفر (پسر بزرگ من که مرد) جانشین من کیست؟ و به خاطر آن پریشان بودی، غم مخور زیرا خدای عز وجل فرماید: «هیچ مردمی را گمراه نکند، پس از آن که آنها را هدایت کرده تا بیان کند برایشان آنچه را که بایداز او بپرهیزند (توبه/۱۱۵)» سرور و امام تو بعداز من، پسرم ابو محمد است، هر چه نیاز دارید نزد اوست، خدا هر چه خواهد جلو ببیند از او آنچه را که خواهد بتأخیر اندازد و خودش فرماید: هر آیه‌ای را که نسخ کنیم یا به تأخیر اندازیم بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم (بقره/۱۰۶)» من آنچه را که برای اندیشه و دل بیدار لازم بود نوشتم.

۱۳ ـ داود بن قاسم گوید: شنیدم ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) می‌فرمود: جانشین بعد از من حسن است، چه حالی خواهید داشت بعد از این جانشین، گفتم: خدا مرا فدایت سازد، برای چه؟ فرمود: چون شما خود او را نمی‌بینید و نامش را نمی‌توانید ببرید گفتم: پس به چه نامی او را بخوانیم فرمود: بگوئید: حُجَّت آل محمَّد علیهم السلام.

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ عليه السلام

٨٥٧-١ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ قَالَ:

خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ.

٨٥٨-٢ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام جَلَالَتُكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ.

فَقَالَ - سَلْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي هَلْ لَكَ وَلَدٌ.

فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَإِنْ حَدَثَ بِكَ حَدَثٌ - فَأَيْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ قَالَ بِالْمَدِينَةِ.

٨٥٩-٣ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ:

أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ - وَ قَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ قَدْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ - فَقَالَ لِي قَدْ مَضَى وَ لَكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ - مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هَذِهِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ.

اشاره و نص بر صاحب خانه امام عصر (عج)

۱ ـ محمد بن علی بن بلال (از یاران خاص امام حسن عسکری بوده است) گوید: فرمانی از طرف امام حسن عسکری علیه السلام دو سال پیش از وفاتش برای من صادر شد و در آن، درباره جانشین خود خبر داده بود و باز هم سه روز پیش از وفاتش نامه‌ای به من رسید که پیرامون جانشین بعد از خودش خبر داده بود.

توضیح: مراد از خانه منزل پدر و جد حضرت است که در آنجا غائب شده و چون تصریح به نام او جایز نبوده تعبیر به صاحب خانه شده.

۲ ـ ابی هاشم جعفری گوید: به ابی محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) گفتم: بزرگواریت سبب می‌شود که از شما سؤال کنم آیا به من اجازه می‌دهید که مطلبی از شما بپرسم؟ فرمود: بپرس، گفتم: ای آقای من، شما پسری دارید؟ فرمود: آری، گفتم: اگر پیش آمدی شد کجا از او پرسش کنم؟ فرمود: در مدینه. (شاید مراد از مدینه شهر سامرا باشد)

۳ ـ عمرو اهوازی گوید: امام حسن عسکری علیه السلام پسرش را به من نشان داد و فرمود: این پسر امام شما بعد از من است.

حمدان قلانسی (کلاه فروش) گوید: به عُمَری (مراد از عمری همان عثمان بن سعید است که اولین نایب حضرت در عصر غیبت صغری بوده) گفتم: آیا امام حسن عسکری درگذشت؟ گفت: یقین آری، ولی برای شما جانشینی است که گردنش به این کلفتی است و با دست خود اشاره کرد. (مراد از گردن کلفتی یعنی جوانی نیرومند و پر قدرت).

۸۶۰-۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ:

خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه‌السلام حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ- هَذَا جَزَاءُ مَنِ اجْتَرَأَ عَلَى اللَّهِ فِي أَوْلِيَائِهِ- يَزْعُمُ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَ لَيْسَ لِي عَقِبٌ- فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللَّهِ فِيهِ- وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ م‍ ح‍ م‍ د فِي سَنَةِ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

۸۶۱-۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٍ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ قَالَ:

أَتَيْتُ سَامَرَّاءَ وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه‌السلام فَدَعَانِي- فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ- فَقَالَ مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ- قَالَ قُلْتُ رَغْبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ- قَالَ فَقَالَ لِي فَالْزَمِ الْبَابَ- قَالَ فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ- ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ- وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي الدَّارِ رِجَالٌ قَالَ- فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْماً وَ هُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَنَادَانِي- مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَدْخُلَ وَ لَا أَخْرُجَ- فَخَرَجَتْ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مُغَطًّى- ثُمَّ نَادَانِي ادْخُلْ فَدَخَلْتُ- وَ نَادَى الْجَارِيَةَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ- فَقَالَ لَهَا اكْشِفِي عَمَّا مَعَكِ فَكَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أَبْيَضَ حَسَنِ الْوَجْهِ- وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ- إِلَى سُرَّتِهِ أَخْضَرُ لَيْسَ بِأَسْوَدَ- فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ- حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه‌السلام.

۴ ـ از احمد بن محمد بن عبدالله گوید: چون زبیری لعنة الله کشته شد، از طرف امام حسن عسکری علیه‌السلام چنین متنی صادر شد:
این است جزای کسی که بر خدا دربارهٔ اولیاء او گستاخی کند، او گمان می‌کرد مرا خواهد کشت و از من نسلی باقی نخواهد ماند ولی چگونه نیروی حق را دربارهٔ خود دید؟ و برای آن حضرت پسری آمد و نامش را (م ح م د) نهاد، ولادت او در سال ۲۵۶ بود.

توضیح: شاید مراد از زبیری خلیفه مهتدی عباسی بوده که حضرت را تهدید به مرگ کرده ولی خود قبل از انجام هر کاری به دست ترکان دربار کشته گردید و شاید لقب یکی از جنایتکاران زمان خود، از اولاد زبیر بوده که حضرت را تهدید به مرگ می‌کرده که به دست خلیفه وقت یا شخص دیگری کشته شده است.

۵ ـ ضوء بن علی عجلی از مردی پارسی که نامش را برده، گوید: به سامراء آمدم و ملازم در خانهٔ ابی محمد امام عسکری علیه‌السلام شدم، مرا خواست و گفت: برای چه آمدی؟ گفتم: به شوق خدمت به شما، به من فرمود دربان باش، گوید: من با خدمتکاران در خانه بودم و سپس مأمور خرید برای حضرت شدم و هر وقت در خانه مردانی بودند بی اجازه وارد می‌شدم. گوید: من وارد خانه شدم آن حضرت در اطاق مردان بود و در اطاق سر و صدائی بود، حضرت صدایم زد: به جای خود باش و حرکت نکن، من جرأت نکردم داخل شوم یا بیرون بیآیم ناگهان کنیزی از اطاق خارج شد و با او چیز سرپوشیده‌ای بود، سپس بر من فریاد زد: داخل شو من وارد شدم و بر آن کنیز فریاد زد و فرمود: روپوش را از آنچه داری بردار، کنیز روپوش را برداشت ناگهان پسربچه‌ای سپید و خوش رو بر دست داشت حضرت آن را گرفت و شکم مبارکش راگشود، موئی سبز رنگ و بدور از سیاهی ازگلو تا ناف در آن روئیده بود آن‌گاه فرمود: این سرور و امام شما است، و کنیزک او را برد و دیگر تا پس از وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام من او را ندیدم.

بَابُ فِي تَسْمِيَةِ مَنْ رَآهُ عليه السلام.

۸٦٢-١- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ قَالَ:

اِجْتَمَعْتُ أَنَا وَ الشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ- عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَغَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ -أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ فَقُلْتُ لَهُ- يَا أَبَا عَمْرٍو إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ- وَ مَا أَنَا بِشَاكٍّ فِي مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَ دِينِي -أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ- إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً- فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ- وَ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا- لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً- فَأُولَئِكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ هُمُ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ -وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدَادَ يَقِيناً- وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى.

قَالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ

قَالَ بَلَى- وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي- وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ- عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام

قَالَ- سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ مَنْ أُعَامِلُ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ- وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ

اسامی کسانی که او را دیده‌اند

۱ـ عبدالله بن جعفر حمیری گوید: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید) نزد احمد بن اسحق نشسته بودیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که از شیخ راجع به جانشین امام حسن عسکری بپرسم به او گفتم: ای ابا عمرو من می‌خواهم چیزی از شما بپرسم، من در آنچه می‌پرسم تردیدی ندارم، زیرا اعتقاد من و دین من است که زمین خالی از حجت نباشد مگر چهل روز پیش از قیام قیامت، آن وقت است که حجت برداشته شود و درِ توبه بسته شود و برای کسی که پیش از آن ایمان نداشته وبا ایمان خود، کار خیری نکرده، دیگر ایمان سودی برایش ندارد، آنها بدترین خلق خدایند و قیامت به ضرر آنها برپا می‌شود، ولی من دوست دارم که بر یقین خود بیفزایم، حضرت ابراهیم هم از خدایش پرسید: که چگونگی زنده شدن مرده‌ها را به او بنمایاند خدا به او فرمود: آیا تو ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا ولی می‌خواهم دلم مطمئن شود.

و ابوعلی احمدبن اسحق به من خبر داده از قول امام علی نقی علیه‌السلام گوید: از آن حضرت پرسیدم با که طرف معامله باشم و یا از چه کسی احکام را بپرسم و گفتار چه کسی را بپذیرم؟ به او فرموده است: عُمَری مورد وثوق من است هر چه از قول من به تو رسانیده و هر چه از قول من به تو بگوید از من گفته، از او بشنو و از او فرمان ببر که او ثقه و امین است

فَقَالَ لَهُ- الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي- فَعَنِّي يُؤَدِّي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ- فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ- فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ- وَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام - عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ

فَقَالَ لَهُ- الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ- فَمَا أَدَّيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالاَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولاَنِ- فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا- فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ- فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَيَا فِيكَ.

قَالَ فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِداً وَ بَكَى.

ثُمَّ قَالَ سَلْ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ لَهُ- أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام .

فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا- وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ فَقُلْتُ لَهُ- فَبَقِيَتْ وَاحِدَةٌ فَقَالَ لِي- هَاتِ قُلْتُ فَالاِسْمُ

قَالَ- مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ- وَ لاَ أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحَلِّلَ وَ لاَ أُحَرِّمَ- وَ لَكِنْ عَنْهُ عليه السلام فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ- أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَ لَمْ يُخَلِّفْ وَلَداً- وَ قَسَّمَ مِيرَاثَهُ وَ أَخَذَهُ مَنْ لاَ حَقَّ لَهُ فِيهِ وَ هُوَ ذَا- عِيَالُهُ يَجُولُونَ لَيْسَ أَحَدٌ- يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُنِيلَهُمْ شَيْئاً- وَ إِذَا وَقَعَ الاِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ- فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ

قَالَ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ أَنَّ أَبَا عَمْرٍو سَأَلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ -عَنْ مِثْلِ هَذَا فَأَجَابَ بِمِثْلِ هَذَا.

و باز ابوعلی به من خبر داد که از ابومحمد (امام عسکری ؑ) همین پرسش راکرد و در جوابش فرمود: عُمَری و پسرش هر دو ثقه‌اند، هر چه از من به تو برسانند از من رسانده‌اند و هر چه به تو گویند از قول من گفته‌اند از آن‌ها بشنو و از آنها فرمان ببر که هر دو ثقه و أمینند؛ این قول دو امام است که دربارهٔ تو صادر شده.

گوید: ابو عمرو به سجده افتاد و گریست و سپس گفت: بپرس، من به او گفتم: تو به چشم خود جانشین امام حسن عسگری ؑ را دیده‌ای؟ فرمود: آری به خدا، و گردنش مانند این است و با دست خود اشاره کرد، به او گفتم یک پرسش دیگر مانده است، فرمود: آن را هم بیاور، گفتم: نامش؟

فرمود: بر شما حرام است از آن بپرسید و این را هم از خود نمی‌گویم، و من حق ندارم چیزی را حلال کنم و یا حرام کنم، ولی از قول او می‌گویم، زیرا پیش سلطان و حکومت چنین مسلّم شده که امام حسن عسکری وفات کرد و پسری نداشت و میراثش را هم قسمت کردند و کسانی که حق نداشتند آن راگرفتند و هم اکنون عیال آن حضرت دربدر است و کسی جرأت ندارد خود را به آنها معرفی کند یا چیزی به آن‌ها برساند و چون نام را دانستند به دنبال او می‌روند، از خدا بپرهیزید و از این موضوع درگذرید.

کلینی گوید: شیخی از اصحاب ما هم که نامش را فراموش کرده‌ام به من بازگفت که: ابا عمرو از احمد بن اسحق همین پرسش راکرد و به او چنین پاسخی را داد.

* * *

۸۶۳-۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَانَ:
أَسَنَّ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْعِرَاقِ فَقَالَ رَأَيْتُهُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ وَ هُوَ غُلَامٌ عليه‌السلام.

۸۶۴-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِزْقِ اللَّهِ أَبُو عَبْدِاللَّهِ قَالَ:
حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَتْنِي حَكِيمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هِيَ عَمَّةُ أَبِيهِ أَنَّهَا رَأَتْهُ لَيْلَةَ مَوْلِدِهِ وَ بَعْدَ ذَلِكَ.

۸۶۵-٤- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ قَالَ:
قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ قَدْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه‌السلام فَقَالَ قَدْ مَضَى وَ لَكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ- مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هَذَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ.

۸۶۶-۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ فَتْحٍ مَوْلَى الزُّرَارِيِّ قَالَ:
سَمِعْتُ أَبَا عَلِيِّ بْنَ مُطَهَّرٍ يَذْكُرُ أَنَّهُ- قَدْ رَآهُ وَ وَصَفَ لَهُ قَدَّهُ.

۲ ـ علی بن محمد از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که پیرمردترین اولاد پیامبر ﷺ بود در عراق روایت کرده که گفت من او را در میان دو مسجد دیدم، او هنوز پسر بچه‌ای بود.

* * *

۳ ـ موسی بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر گوید: حکیمه دختر امام محمد تقی علیه السلام عمهٔ پدرش برای من باز گفت که او را شب ولادتش و بعد از آن دیده است.

* * *

۴ ـ حمدان قلانسی گوید: به عُمَری گفتم: امام حسن عسکری علیه السلام درگذشت؟ فرمود: درگذشت،

ولی در میان شما جانشین قرار داده که گردنش مانند این است و به دست خود اشاره کرد.

* * *

۵ ـ فتح، مولی الزّراری گفت: از ابا علی بن مطهّر شنیدم می‌گفت: بیقین آن حضرت را دیده و اندامش را برای او وصف کرد.

* * *

۸۶۷-۶- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ عَنْ خَادِمٍ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدَةَ النَّيْسَابُورِيِّ أَنَّهَا قَالَتْ:

كُنْتُ وَاقِفَةً مَعَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الصَّفَا - فَجَاءَ ﷺ حَتَّى وَقَفَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ - وَ قَبَضَ عَلَى كِتَابِ مَنَاسِكِهِ وَ حَدَّثَهُ بِأَشْيَاءَ.

۸۶۸-۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ:

-أَنَّهُ رَآهُ عِنْدَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَ النَّاسُ يَتَجَاذَبُونَ عَلَيْهِ - وَ هُوَ يَقُولُ مَا بِهَذَا أُمِرُوا.

۸۶۹-۸- عَلِيٌّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ:

رَأَيْتُهُ ﷺ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ - حِينَ أَيْفَعَ وَ قَبَّلْتُ يَدَيْهِ وَ رَأْسَهُ.

۸۷۰-۹- عَلِيٌّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَنْبَرِيِّ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ قَنْبَرٍ الْكَبِيرِ مَوْلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ قَالَ:

جَرَى حَدِيثُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ فَذَمَّهُ - فَقُلْتُ لَهُ فَلَيْسَ غَيْرُهُ فَهَلْ رَأَيْتَهُ - فَقَالَ لَمْ أَرَهُ وَ لَكِنْ رَآهُ غَيْرِي - قُلْتُ وَ مَنْ رَآهُ قَالَ قَدْ رَآهُ جَعْفَرٌ مَرَّتَيْنِ - وَ لَهُ حَدِيثٌ.

۶ ـ کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری، گفته: من ابا ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودم که آن حضرت آمد و بر سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسکش را گرفت و چیزهائی با او گفت.

۷ ـ ابی عبدالله بن صالح که او گفت: من آن حضرت را نزد حجر الاسود دیدم، مردم با او برای (بوسیدن) حجر کشمکش می‌کردند، و او می‌فرمود: حق چنین کاری برای بوسیدن حجر الاسود ندارید (بلکه با اشاره دست کافی است)

۸ ـ ابی علی احمد بن ابراهیم بن ادریس از پدرش که او گفت: من بعد از وفات امام حسن عسکری آن حضرت را دیدم وقتی که قدّ رسائی داشت و من دستها و سر او را بوسیدم.



۹ ـ احمد بن نضر می‌گوید: نزد قنبری که خادم حضرت رضا بود و از اولاد قنبر غلام حضرت علی(ع) به شمار می‌رفت سخن از جعفر بن علی (جعفر کذاب) به میان آمد او وی را نکوهش و سرزنش کرد غیر از او کسی از نسل امام نیست مگر تو کسی را دیده‌ای؟
گفتم: من ندیده‌ام ولی دیگران دیده‌اند گفتم چه کسی اورا دیده‌است؟
گفت: جعفر دو بار او را دیده است و او خود داستانی دارد.

توضیح: داستان از این قرار است که قنبر می‌گوید وقتی که جعفر کذاب برای گرفتن میراث امام حسن عسکری نزاع می‌کرد امام زمان(عج) از جای نامعلومی ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا مزاحم حقوق من می‌شوی و بار دیگر وقتی بود که می‌خواستند مادر امام حسن عسکری را در خانه حضرت دفن کنند و جعفر نمی‌گذاشت و می‌گفت این خانه من است کسی حق ندارد او را دفن کند ناگهان حضرت ظاهر شد و به او پرخاش کرد و سپس غایب شد.

۸۷۱- ۱۰- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَجْنَانِيِّ أَنَّهُ أَخْبَرَنِي:

عَمَّنْ رَآهُ أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الدَّارِ قَبْلَ الْحَادِثِ - بِعَشَرَةِ أَيَّامٍ وَ هُوَ يَقُولُ - اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهَا مِنْ أَحَبِّ الْبِقَاعِ - لَوْ لَا الطَّرْدُ: "أَوْ كَلَامٌ هَذَا نَحْوُهُ".

۸۷۲- ۱۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ قَيْسٍ عَنْ بَعْضِ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ قَالَ:

شَاهَدْتُ سِيمَاءَ آنِفاً بِسُرَّ مَنْ رَأَى - وَ قَدْ كَسَرَ بَابَ الدَّارِ فَخَرَجَ عَلَيْهِ - وَ بِيَدِهِ طَبَرْزِينٌ فَقَالَ لَهُ - مَا تَصْنَعُ فِي دَارِي فَقَالَ سِيمَاءُ - إِنَّ جَعْفَراً زَعَمَ أَنَّ أَبَاكَ مَضَى وَ لَا وَلَدَ لَهُ - فَإِنْ كَانَتْ دَارَكَ فَقَدِ انْصَرَفْتُ عَنْكَ - فَخَرَجَ عَنِ الدَّارِ قَالَ - عَلِيُّ بْنُ قَيْسٍ فَخَرَجَ عَلَيْنَا خَادِمٌ مِنْ خَدَمِ الدَّارِ - فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْخَبَرِ فَقَالَ لِي - مَنْ حَدَّثَكَ بِهَذَا فَقُلْتُ لَهُ - حَدَّثَنِي بَعْضُ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ - فَقَالَ لِي لَا يَكَادُ يَخْفَى عَلَى النَّاسِ شَيْءٌ.

۸۷۳- ۱۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ:

أَرَانِيهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ قَالَ - هَذَا صَاحِبُكُمْ.

۱۰ ـ ابی محمد وجنانی گوید: کسی که او را دیده بود به من خبر داد که آن حضرت ده روز پیش از حادثهٔ (وفات امام حسن عسکری علیه السلام) از خانه بیرون شد و می‌فرمود: بار خدایا به راستی که تو می‌دانی این جا نزد من از همه جا محبوب‌تر است اگر مرا نمی‌راندند یا سخنی به این مضمون.

* * *

۱۱ ـ علی بن قیس از یکی از پاسبانهای سواد که گوید: من خود همراه سیماء (مأمور بازدید خانهٔ امام حسن عسکری از طرف سلطان بودم) و همین تازگی در سر من رأی دیدم که سیماء در خانه را شکسته بودو آن حضرت طبرزینی در دست داشت و جلو او بیرون آمد و به او فرمود: تو در خانهٔ من چه می‌کنی؟

سیماء گفت: جعفر معتقد است که پدرت مرده و اولاد ندارد، اگر این خانه از شماست من اکنون بر می‌گردم و از خانه بیرون رفت، علی بن قیس گوید: در این میان یکی از خادمان خانه بیرون آمد و من این خبر را از او پرسیدم، به من گفت: چه کسی این خبر را به تو بازگفت؟

به او گفتم: یکی از پاسبانهای سواد به من بازگفت: آن خادم به من گفت: ممکن نیست چیزی از مردم نهان بماند.

* * *

۱۲ ـ عمرو اهوازی گوید: ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) آن حضرت را به من نشان داد و فرمود: این است امام شما.

٨٧٤-١٣- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي نَصْرٍ ظَرِيفٍ الْخَادِمِ:

أَنَّهُ رَآهُ.

٨٧٥-١٤- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ أَرَاهُ إِيَّاهُ.

٨٧٦-١٥- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْمَدَائِنِ قَالَ:

كُنْتُ حَاجّاً مَعَ رَفِيقٍ لِي - فَوَافَيْنَا إِلَى الْمَوْقِفِ - فَإِذَا شَابٌّ قَاعِدٌ عَلَيْهِ إِزَارٌ وَ رِدَاءٌ - وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلٌ صَفْرَاءُ - قَوَّمْتُ الْإِزَارَ وَ الرِّدَاءَ بِمِائَةٍ وَ خَمْسِينَ دِينَاراً - وَ لَيْسَ عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ - فَدَنَا مِنَّا سَائِلٌ فَرَدَدْنَاهُ - فَدَنَا مِنَ الشَّابِّ فَسَأَلَهُ - فَحَمَلَ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ نَاوَلَهُ فَدَعَا لَهُ السَّائِلُ وَ اجْتَهَدَ فِي الدُّعَاءِ وَ أَطَالَ - فَقَامَ الشَّابُّ وَ غَابَ عَنَّا - فَدَنَوْنَا مِنَ السَّائِلِ فَقُلْنَا لَهُ - وَيْحَكَ مَا أَعْطَاكَ فَأَرَانَا حَصَاةَ ذَهَبٍ مُضَرَّسَةً - قَدَّرْنَاهَا عِشْرِينَ مِثْقَالاً - فَقُلْتُ لِصَاحِبِي مَوْلَانَا عِنْدَنَا وَ نَحْنُ لَا نَدْرِي - ثُمَّ ذَهَبْنَا فِي طَلَبِهِ فَدُرْنَا الْمَوْقِفَ كُلَّهُ - فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهِ فَسَأَلْنَا كُلَّ مَنْ كَانَ حَوْلَهُ - مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ فَقَالُوا - شَابٌّ عَلَوِيٌّ يَحُجُّ - فِي كُلِّ سَنَةٍ مَاشِياً

۱۳ ـ از ابی نصر ظریف خادم نَقل است که او حضرت را دیده است.

* * *

۱۴ ـ ضوء بن علی عجلی از مردی پارسی که نام او را برده، روایت کرده که امام عسکری علیه السلام آن حضرت را به وی نشان داده است.

* * *

۱۵ ـ احمد بن راشد از یک مدائنی که گفته: من با رفیقی که داشتم به حج رفته بودیم و در موقف (عرفات) بدون انتظار به جوانی برخوردیم که نشسته بود و در بر او یک ازار و ردائی بود و در پایش نعل زردی، من آن ازار و رداء را به یک صد و پنجاه اشرفی طلا قیمت کردم، بر آن جوان اثر و نشانهٔ سفر نبود، یک گدا به ما نزدیک شد، او را ردّ کردیم و نزد آن جوان رفت و از او چیزی خواست، آن جوان چیزی از روی زمین برداشت و به او داد و آن سائل برای او دعا کرد و در دعا بسیار جدیت کرد و طول داد، و آن جوان برخاست و از چشم ما پنهان شد.

ما نزد آن سائل رفتیم و گفتیم: وای بر تو چه چیزی را به تو داد؟ او یک ریگ طلای دندانه دندانه به ما نشان داد که آن را بیست مثقال اندازه گرفتیم، من به رفیقم گفتم: مولای ما نزد ما بود و ما ندانستیم و به دنبال او رفتیم و همهٔ محل را گشتیم و او را ندیدیم، و از گروهی که اهل مکه ومدینه واز همراهان او به شمار می‌رفتند پرسش کردیم، گفتند: یک جوان علوی است که هر سال پیاده به حج می‌آید.

بَابٌ فِي النَّهْيِ عَنِ الاِسْمِ

۸۷۷-۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ ﷺ يَقُولُ الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ- فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ- قَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ- وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ- فَقُلْتُ فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ- فَقَالَ قُولُوا الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلَامُهُ.

۸۷۸-۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الصَّالِحِيِّ قَالَ:

سَأَلَنِي أَصْحَابُنَا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الِاسْمِ وَ الْمَكَانِ- فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِنْ دَلَلْتُهُمْ عَلَى الِاسْمِ أَذَاعُوهُ- وَ إِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ دَلُّوا عَلَيْهِ.

۸۷۹-۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ- لَا يُرَى جِسْمُهُ وَ لَا يُسَمَّى اسْمُهُ باسمه الّا كافر.

در نهی از اسم

۱ ـ داود بن قاسم جعفری گوید: از ابوالحسن عسکری (امام علی نقی) شنیدم می‌فرمود: جانشین من حسن علیه السلام است و چگونه باشید نسبت به جانشین او؟ من گفتم: فدایت شوم برای چه؟ خدا مرا فدای تو کند. فرمود: شما او را نتوانید دید و نام او را نتوانید برد من گفتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید حجتی از آل محمد علیهم السلام.

* * *

۲ ـ ابی عبدالله صالحی گوید: یکی از اصحاب ما پس از فوت امام حسن عسکری از من نام و مکان امام را پرسید، جواب آمد که: اگر آنها را به نام راهنمائی کنی آن را فاش می‌سازند و اگر به مکان دلالت کنی بدان رهنمائی کنند.

* * *

۳ ـ ریّان بن صلت گوید: از ابوالحسن الرضا علیه السلام از قائم علیه السلام سؤال شد، فرمود: مردم شخص او را نبینند و نام او را نباید ببرند.

* * *

۸۸۰-٤ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ - لَا يُسَمِّيهِ.

بَابٌ نَادِرٌ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ

۸۸۱-۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ - وَ أَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا - حُجَّةَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ - وَ لَمْ يَعْلَمُوا مَكَانَهُ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ - لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ لَا مِيثَاقُهُ فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً - فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ - إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ وَ لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ - وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ - وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ - مَا غَيَّبَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَأْسِ شِرَارِ النَّاسِ.

۴ـ امام صادق علیه السلام فرمود: صاحب این امر است که نام او را جز کافر نبرد واو را نخواند.

موارد کمیاب دربارهٔ غیبت

۱ـ امام صادق علیه السلام فرمود: بنده گان به خدا نزدیکترند و خدا از آنها راضی‌تر است در وقتی که حجت خدا از میان آنها مفقود شود و او را نتوانند دید و جای او را هم ندانند و باز در عین حال معتقد باشند که حجت خدا از میان نرفته و میثاق و پیمانش باطل نگشته،

در این حال در هر صبح و شام در انتظار ظهور او باشید، زیرا سخت‌ترین موقع خشم خدا بر دشمنان خود، موقعی است که حجت خدا را از دست بدهند و او را نیابند و برای آنها ظاهر نگردد، خدا می‌داند که دوستانش (در زمان غیبت امام) شک نمی‌کنند و اگر می‌دانست شک می‌کنند یک چشم به هم زدن حجت خود را از آنها غایب نمی‌کرد و این غیبت امام، به وجود نمی‌آمد مگر بخاطر بدی مردم (یعنی علتش بدی مردمند).

* * *

۸۸۲-۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِرْدَاسٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَيُّمَا أَفْضَلُ الْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمُ- الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ-أَوِ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمُ الظَّاهِرِ.

فَقَالَ يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ- وَ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ- وَ كَذَلِكَ وَ اللَّهِ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ- الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ- وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ- وَ حَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ- فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ- وَ لَيْسَتِ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَ الْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ- وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمُ الْيَوْمَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ- مُسْتَتِرٍ بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ- وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً فَرِيضَةً وَحْدَهُ- مُسْتَتِراً بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا-كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا لَهُ- خَمْساً وَ عِشْرِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً وَحْدَانِيَّةً- وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً نَافِلَةً لِوَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا-كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ- وَ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً-كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِهَا عِشْرِينَ حَسَنَةً- وَ يُضَاعِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ- إِذَا أَحْسَنَ

۲ ـ عمار ساباطی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: کدام بهتر است، عبادت پنهانی با امام بر حق از شماها در دولت باطل یا عبادت عیانی آشکار در ظهور حق و دولت حق، با امام آشکارا از شماها؟

در جواب فرمود: ای عمار! صدقهٔ نهانی به خدا بهتر است از صدقهٔ آشکار و همچنین ـ به خدا ـ عبادت نهانی شما با امام پنهان در دولت باطل و ترس شما از دشمن خود، در زمان تسلط باطل و در حال صلح با دشمن، بهتر است از کسی که خدای عز وجل را در ظهور حق با امام بر حق آشکار و در دولت حق عبادت می‌کند، عبادت با ترس در دولت باطل، مانند عبادت در حال آسایش و در دولت حق نیست.

بدانید هر کدام از شما که امروز در پنهانی از دشمن نماز جماعت بخواند و آن نماز در وقت باشد و کامل ادا شود خدا ثواب پنجاه نماز واجب که به جماعت خوانده شود برای او بنویسد و هر کدام از شماها یک نماز واجب را پنهان از دشمن خود بخواند و آن را کامل ادا کند، خدا ثواب بیست و پنج نماز واجب که به فرادی خوانده شود برایش بنویسد و هر کدام از شماها که نماز نافله‌ای را در وقتش بخواند و کامل ادا کند خدا ثواب ده نماز نافله را به او عطا کند و هر کدام از شماها حسنه‌ای انجام دهد خدای عز وجلّ به او ثواب بیست حسنه بدهد و خدا باز هم حسنات مؤمن از شما را دو چندان کند وقتی کارهای خود را خوب انجام دهد وبر اساس تقیّه و حفظ دینش و امامش و خودش انجام دهد و زبانش را نگهدارد بلکه به چند برابر اجر دهد، به راستی خدای عز وجل کریم است.

گفتم: قربانت به خدا مرا به عمل تشویق کردی و بر آن واداشتی ولی دوست دارم که بدانم چطور ما امروز کردارمان بهتر است از کردار

أَعْمَالَهُ - وَ دَانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلَى دِينِهِ وَ إِمَامِهِ وَ نَفْسِهِ - وَ أَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً - إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَرِيمٌ - قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ - قَدْ وَ اللَّهِ رَغَّبْتَنِي فِي الْعَمَلِ - وَ حَثَثْتَنِي عَلَيْهِ وَ لَكِنْ أُحِبُّ - أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ - أَفْضَلَ أَعْمَالاً مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ - فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ نَحْنُ عَلَى دِينٍ وَاحِدٍ - فَقَالَ إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ - فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى الصَّلَاةِ - وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ فِقْهٍ - وَ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ سِرّاً - مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ - مُطِيعِينَ لَهُ صَابِرِينَ مَعَهُ - مُنْتَظِرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ خَائِفِينَ عَلَى إِمَامِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّلَمَةِ - تَنْتَظِرُونَ إِلَى حَقِّ إِمَامِكُمْ - وَ حُقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظَّلَمَةِ - قَدْ مَنَعُوكُمْ ذَلِكَ - وَ اضْطَرُّوكُمْ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا - وَ طَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَى دِينِكُمْ - وَ عِبَادَتِكُمْ وَ طَاعَةِ إِمَامِكُمْ - وَ الْخَوْفِ مَعَ عَدُوِّكُمْ - فَبِذَلِكَ ضَاعَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمُ الْأَعْمَالَ - فَهَنِيئاً لَكُمْ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ - فَمَا تَرَى إِذاً أَنْ نَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ - وَ يَظْهَرَ الْحَقُّ وَ نَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَ طَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالاً مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ الْعَدْلِ - فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تُحِبُّونَ - أَنْ يُظْهِرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْحَقَّ - وَ الْعَدْلَ فِي الْبِلَادِ وَ يَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ - وَ يُؤَلِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ - وَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ - وَ تُقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ - وَ يَرُدَّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ فَيَظْهَرَ - حَتَّى لَا يُسْتَخْفَى بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ - مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ - أَمَا وَ اللَّهِ يَا عَمَّارُ لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ - عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا - إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ - مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ فَأَبْشِرُوا.

اصحاب و یاران امام ظاهر و آشکار از شما، در زمان دولت حق با این که ما یک مذهب و یک دین داریم؟ فرمود: برای این که شما در داخل شدن به دین خداوند بر آنها پیشی گرفتید به ادای نماز و روزه و حج و نسبت به هر کار خوبی ودرک هر مسأله‌ای وبه عبادت خداوند در پنهانی از دشمن خود، با امام پنهان، در حالی که مطیع او هستید و با او شکیبائی کنید و در انتظار دولت حق به سر برید و در حالی که بترسید از دست پادشاهان ستمکار نسبت به خود وامامتان وخود با چشم می‌بینید که حق شما وامامتان در دست این ستمکاران است آنها جلو شما را گرفته‌اند و دارائی شما را برده‌اند و شمارا برای گذران زندگی ناچار کرده‌اند به کشت وکار وتلاش وشکیبائی در دینداری وعبادت مخصوص به خودتان و اطاعت از امام خودتان وبخاطر آنکه خداوند به علت بیم شما از دشمن ثواب واجر شما را چند برابر می‌کند، گوارا باد.

من گفتم: قربانت چه می‌فرمائید که ما از یاران امام قائم علیه السلام باشیم و دوست حق به رهبری او ظاهر شود، با این که امروزه در سرپرستی امامت شما هستیم و در اطاعت شما، و اعمال ما از یاران دولت حق و عدالت برتر است؟ فرمود: سبحان الله شما دوست ندارید که خدا تبارک و تعالی حق و عدل را در همه بلاد ظاهر کند وکلمهٔ همهٔ مردم را یکی کند و دلهای متفاوت را با هم درآمیزد و مهربان سازد و مردم خدا را نافرمانی نکنند و حدود و مقرراتش بر همهٔ خلقش در زمین اجرا شود و خدا حق را به اهلش برگرداند و آشکار شود تا آن که هیچ حقی از ترس خلقی زیر پرده نهان نماند، به خدا ای عمار! هیچ کس از شما شیعه در این وضع حاضر که شما در آن به سر می‌برید نمیرد جز آن که نزد خدا برتر است از بسیاری از شهیدان جبهه بَدر و اُحُد، و به همین خاطر بر شما مژده باد.

۸۸۳-۳-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنِي الثِّقَةُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:

-أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ - اللَّهُمَّ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لاَ يَأْرِزُ كُلُّهُ - وَ لاَ يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ - وَ أَنَّكَ لاَ تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ - ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ - أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ كَيْلاَ تَبْطُلَ حُجَجُكَ - وَ لاَ يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ - بَلْ أَيْنَ هُمْ وَ كَمْ - أُولَئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً - وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْراً الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَةِ الدِّينِ - الْأَئِمَّةِ الْهَادِينَ - الَّذِينَ يَتَأَدَّبُونَ بِآدَابِهِمْ وَ يَنْهَجُونَ نَهْجَهُمْ - فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ فَتَسْتَجِيبُ أَرْوَاحُهُمْ لِقَادَةِ الْعِلْمِ - وَ يَسْتَلِينُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ - مَا اسْتَوْعَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ - وَ يَأْنَسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمُكَذِّبُونَ - وَ أَبَاهُ الْمُسْرِفُونَ أُولَئِكَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاءِ - صَحِبُوا أَهْلَ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَ أَوْلِيَائِهِ وَ دَانُوا بِالتَّقِيَّةِ عَنْ دِينِهِمْ - وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَأَرْوَاحُهُمْ مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى - فَعُلَمَاؤُهُمْ وَ أَتْبَاعُهُمْ خُرْسٌ صُمْتٌ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ - مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ - وَ سَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَمْحَقُ الْبَاطِلَ هَا هَا طُوبَى لَهُمْ - عَلَى صَبْرِهِمْ عَلَى دِينِهِمْ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ - وَ يَا شَوْقَاهْ إِلَى رُؤْيَتِهِمْ - فِي حَالِ ظُهُورِ.

۳ـ ابی اسحق می‌گوید: موثقین از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام برایم باز گفتند که شنیدند امیر المؤمنین در یکی از خطبه‌های خود می‌فرمود:

بار خدایا من می‌دانم که بساط علم و دانش حق برچیده نمی‌شود و مایه‌هاش از بین نرود و می‌دانم که تو زمین خودرا از حجتی بر خلق خود خالی نسازی که آن حجت یا آشکار است و فرمانش نبرند (مانند حضرت علی و امام حسن که مردم در زمان خلافت از آنها فرمان نمی‌بردند) یا بیمناک و نهان است (مانند امام زمان)، برای آن که حجت تو باطل نگردد و اولیائت پس از آن که راه را به آنها نمودی گمراه نشوند، اکنون باید گفت آنان کجایند و چه اندازه‌اند؟ آنان دارای کم‌ترین شماره و بزرگترین مقام نزد خدا هستند، آنان که پیروان پیشوایان بر حق دینند که امامان رهبرند هم آن کسانی که به آداب آنها پرورش یابند و به راه آنها روند، در این جا است که علم و دانش آنها را به حقیقت ایمان کشاندو جانشان پذیرای پیشوایان دانش گردد.

حدیث امامان بر حق که بر دیگران ناگوار است برای آنها دلنشین باشد و بدانچه تکذیب کنندگان حق از آن وحشت کنند و متجاوزان سر باز زنند انس و الفت دارند، آنان پیروان دانشمندانند، با دنیا داران هم جوارند ولی در طاعت خدای تبارک و تعالی و دوستانش زندگی می‌کنند و بخاطر ترس از دشمن خود، در حال تقیه‌اند و از دشمن ترسناک پس ارواح آنها به محل بالایی تعلق دارد پس علمای آنها در دولت باطل لال و خاموشند و پیوسته در انتظار دولت حق نشسته‌اند و محققاً خداوند باکلمات خود، حق را به کرسی خواهد نشاند و باطل محو خواهد کرد خوشا به حال آنها که در زمان صلح و آرامش بر دینداری خود شکیبا و مشتاق دیدار ظهور دولت حقه و حکمرائی آنها باشند و بیقین خداوند ما وآنها را در بهشت برین بهمراه پدران وهمسران شایسته جمع خواهد کرد.

توضیح: از ابتدای خطبه به دست می‌آید که خداوند هیچگاه زمین خودرا خالی از حجت نمی‌گذارد چه حجت و امام ظاهر که در بین مردم آشکار باشد و چه امام غایب و نهان که ناظر کارها و امور باشد مخالفین شیعه می‌گویند امامی که غایب است و نمی‌توان مسائل را از او گرفت چه فایده‌ای دارد؟ که در پاسخ باید گفت درست این ایراد مثل این است که گفته شود خورشیدی که در پشت ابر است برای جهان چه سودی دارد؟ در حالی که خورشید چه آشکار باشد و چه در پشت ابر، کار خود را انجام می‌دهد و به طبیعت نور و حرارت می‌بخشد تا آنها را به کمال برساند

بَابٌ فِي الْغَيْبَةِ

۸۸۴-۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ يَمَانٍ التَّمَّارِ قَالَ:

كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام جُلُوساً - فَقَالَ لَنَا إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً - الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقَتَادِ - ثُمَّ قَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ فَأَيُّكُمْ يُمْسِكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ - ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيّاً ثُمَّ قَالَ - إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً - فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَ لْيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ.

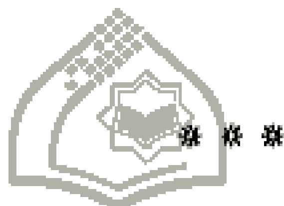
۸۸۵-۲ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ:

إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ - فَاللَّهَ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ - لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ - يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ - مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ - إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ - لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَ أَجْدَادُكُمْ دِيناً - أَصَحَّ مِنْ هَذَا لَاتَّبَعُوهُ - قَالَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي مَنِ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ - فَقَالَ يَا بُنَيَّ عُقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هَذَا - وَ أَحْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمْلِهِ - وَ لَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ.

مسأله غیبت امام عصر(عج)

۱ ـ یمان تمار گوید: ما خدمت امام صادق(ع) نشسته بودیم.

به ما فرمود: به راستی برای صاحب الامر(ع) غیبتی است که هر کس دین خود را در آن زمان نگه دارد مانند کسی است که درخت خار مغیلان را با دست نگه داشته سپس فرمود که کدامیک از شما می‌تواند خار آن درخت را با دست نگه دارد، آنگاه لحظه‌ای سر به زیر انداخت و پس از آن فرمود: برای صاحب الامر غیبتی است که هر بنده خدا باید تقوا را پیشه خود کند و به دین خود بچسبد.



* * *

۲ ـ علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر(ع) نقل کرد: چون پنجمین فرزند هفتمین امام ناپدید گردد، خدا را، نسبت به دینتان مواظب باشید مبادا کسی شما را از دین جدا سازد، پسرم! صاحب الامر به ناچار غیبتی خواهد داشت تا آن که معتقدان به امامت از این عقیده برگردند، همانا این خود، آزمایشی است از طرف خداوند که مردم را با آن بیازماید، اگر پدران و نیاکان شما دینی درست‌تر می‌دانستند از آن پیروی می‌کردند، گوید: گفتم: ای آقای من! پنجمین فرزند هفتمین امام کیست؟ فرمود: پسرم! خرد شما از درک آن ناتوانتر و مغز شما از گنجایش آن تنگ‌تر است که این حقیقت در آن جای گیرد ولی اگر زنده باشید به آن خواهید رسید.

٨٨٦-٣- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَاوِرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ- أَمَا وَ اللَّهِ لَيَغِيبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِيناً- مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتُمَحَّصُنَّ حَتَّى يُقَالَ- مَاتَ قُتِلَ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ- وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ- وَ لَتُكْفَؤُنَّ كَمَا تُكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ- فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ- وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ- وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ- وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً- لَا يُدْرَى أَيٌّ مِنْ أَيٍّ- قَالَ فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ فَكَيْفَ نَصْنَعُ- قَالَ فَنَظَرَ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ- فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ- قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَأَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.

٨٨٧-٤- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام يَقُولُ إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ- شَبَهاً مِنْ يُوسُفَ عليه‌السلام قَالَ- قُلْتُ لَهُ كَأَنَّكَ تَذْكُرُهُ حَيَاتَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ- قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا يُنْكَرُ مِنْ ذَلِكَ- هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ- إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ عليه‌السلام كَانُوا- أَسْبَاطاً أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا يُوسُفَ- وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ- وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ- فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ- أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي- فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ- أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ

۳ـ مفضل بن عمر گوید: از امام صادق(ع) شنیدم می‌فرمود: از فاش کردن اسرار مذهب، بپرهیزید همانا بخدا که امام شما سالهای سال از روزگار زندگی شما غائب گردد و شما در بوتهٔ امتحان قرار گیرید تا آنجا که بگویند: «امام مرد، و کشته شد، و نابود شد، و به کدام دره افتاد» و چشم مؤمنان بر او اشک بارد، و کشتی مذهب شما همچون کشتی‌ها که بر موجهای دریا واژگون شوند غرق گردد و نجات نیابد جز کسی که خدا از او پیمان گرفته و در دلش ایمان را نقش بسته و به روح خود، او را تأیید کرده است، دوازده پرچم همانند هم برافراشته گردد و حق از باطل تشخیص داده نشود.

گوید: من گریستم و سپس گفتم: پس ما چه کنیم؟ امام نگاهی به آفتاب کرد که در ایوان پرتو افکنده بود فرمود: ای ابا عبدالله این آفتاب را می‌بینی؟ عرض کردم آری بخدا سوگند که کار ما از این آفتاب روشنتر است (یعنی دانش و معجزات و کمالات ما از این خورشید روشنتر است)

۴ـ سدیر صیرفی گوید: از امام صادق(ع) شنیدم می‌فرمود: به راستی در صاحب الامر شباهتی است از یوسف(ع)، گوید: به آن حضرت عرض کردم: گویا شما زنده و غایب بودن آن حضرت را یادآوری می‌کنید؟ به من فرمود: این امت که خوک صفت شده‌اند چه چیز را منکرند، به راستی برادران یوسف نوادگان و فرزندان پیامبر بودند، با یوسف معامله بازرگانی کردند و با او خرید و فروش نمودند و با او (در مصر) تجارت کردند و سخن گفتند و برادر او بودند و او برادر آنها بود و با این همه او را نشناختند تا خود را معرفی کرد پس چرا لعنت شدگان این امت منکر هستند که خدای عز وجل با حجت خود در یک وقتی از

فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ - إِنَّ يُوسُفَ عليه السلام كَانَ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ - وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً - فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ - لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ عليه السلام وَ وُلْدُهُ - عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ - فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ - أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ - كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ - وَ يَطَأَ بُسُطَهُمْ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ - كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ قَالُوا - أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ.

۸۸۸-۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ.

قَالَ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ - يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ - يَا زُرَارَةُ وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ - وَ هُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وِلَادَتِهِ - مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ بِلَا خَلَفٍ - وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمْلٌ - وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ - وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ - يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشِّيعَةَ - فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَارَةُ - قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ - إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَيَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ - قَالَ يَا زُرَارَةُ إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ - فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ - فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ - لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ - اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ - فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ

اوقات چنان کند که با یوسف کرد (یعنی مدتی او را غایب کرد بطوری که وقتی برادران او را دیدند نشناختند همانا یوسف پادشاه قدرمتند مصر بود)، و فاصله او با پدرش هیجده روز راه بود، اگر خدا می‌خواست که او را بیاگاهاند می‌توانست.

یعقوب و فرزندانش پس از دریافت مژده از یوسف به مدت نُه روز خودرا به مصر رسانیدند پس این امت چرا انکار می‌کنند که خدای عز وجل با حجت خود چنان کند که با یوسف کرد، در بازارهای آنها رفت و آمد کند و پا روی فرش آنها بگذارد (و او را نشناسند) تا خدا به او اجازه معرفی دهد، چنانچه اجازهٔ معرفی به یوسف داد، گفتند: راستی تو یوسف هستی؟ فرمود: من یوسفم.

۵ـ زراره گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم می‌فرمود: برای آن پسر بچه، پیش از قیام و ظهورش غیبتی است، گوید: گفتم: چرا؟ فرمود: بیم دارد، و به شکم خود اشاره کرد، سپس فرمود: ای زراره اوست که انتظارش را باید کشید، اوست که در ولادتش تردید شود، برخی گویند پدرش بی جانشین مرد، برخی گویند در شکم مادر بود که پدرش مرد، برخی گویند دو سال پیش از مرگ پدر به دنیا آمد، اوست منتظر، جز این که خدای عز وجل دوست دارد شیعه را بیازماید، در این جا است ای زراره شیعیان دچار شک وتردید شوند گفتم: قربانت، اگر به این دوره رسیدم باید چه کنم؟ فرمود: ای زراره وقتی به این دوره رسیدی، این دعا را بخوان: «بار خدایا خودت را به من بشناسان زیرا تو اگر خودرا به من نشناسانی، من رسولت را نشناسم، خدایا رسول خود را به من بشناسان زیرا اگر تو رسول

تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ - لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ - اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ - فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ - ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي ثُمَّ قَالَ - يَا زُرَارَةُ لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلَامٍ بِالْمَدِينَةِ - قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَلَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ قَالَ لَا وَ لَكِنْ يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي فُلَانٍ - يَجِيءُ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ فَيَأْخُذُ الْغُلَامَ فَيَقْتُلُهُ فَإِذَا قَتَلَهُ بَغْياً وَ عُدْوَاناً وَ ظُلْماً لَا يُمْهَلُونَ - فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقُّعُ الْفَرَجِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۸۸۹-۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ - يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ.

۸۹۰-۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ:

أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً - يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّراً تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ - أَرَغْبَةً مِنْكَ فِيهَا فَقَالَ - لَا وَ اللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا يَوْماً قَطُّ - وَ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي - الْحَادِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي - هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً - كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً

خود را به من نشناسانی حجت تو را نشناسم، خدایا حجت خود را به من بشناسان زیرا اگر تو حجت خود را به من نشناسانی از دینم خارج شوم و گمراه گردم».

سپس فرمود: ای زراره به ناچار در مدینه جوانی کشته شود، گفتم: قربانت گردم این، همان نیست که قشون سفیانی او را بکشند؟ فرمود: نه، ولی قشون آل بنی فلان او را بکشند، بیاید تا به مدینه وارد شود و آن پسر بچه را بگیرد و بکشد، چون از راه خودسری و عدوان و ستم او را بکشد دیگر مهلتشان به سر آید، در این هنگام توقع فرج داشته باش انشاءالله.

(شاید مرد از این جوان همان نفس زکّیه است که در روایات مربوط به علائم ظهور حضرت آمده است.)

۶ـ عبید بن زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: مردم امام خود را نیابند، امام در موسم حج حاضر باشد و مردم را ببیند و مردم او را نبینند ـ مقصود این است که به عنوان امامت او را تشخیص ندهند و او را نشناسند.

۷ـ اصبغ بن نباته گوید: خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسیدم و دیدمش در اندیشه است و در زمین خط می‌کشد گفتم: یا امیر المؤمنین، چرا شما را متفکر و اندیشناک می‌بینم که در زمین خط می‌کشی آیا این کار تمایل شمارا بخلافت نشان می‌دهد؟

فرمود: نه، هرگز روزی نبوده که من بدان رغبتی داشته باشیم و نه به دنیا ولی در اندیشه نوزادی هستم که ازپشت من است یازدهمین فرزندم اوست همان مهدی که زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از

تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ- يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - وَكَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَ الْغَيْبَةُ- قَالَ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ- فَقُلْتُ وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ- فَقَالَ نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ أَنَّى لَكَ بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ -أُولَئِكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ خِيَارِ أَبْرَارِ هَذِهِ الْعِتْرَةِ - فَقُلْتُ ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ- فَقَالَ ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ لَهُ بَدَاءَاتٍ وَ إِرَادَاتٍ- وَ غَايَاتٍ وَ نِهَايَاتٍ.

۸۹۱-۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﵇ قَالَ:

إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ- كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ- حَتَّى إِذَا أَشَرْتُمْ بِأَصَابِعِكُمْ وَ مِلْتُمْ بِأَعْنَاقِكُمْ- غَيَّبَ اللَّهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ- فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - فَلَمْ يُعْرَفْ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ- فَإِذَا طَلَعَ نَجْمُكُمْ فَاحْمَدُوا رَبَّكُمْ.

۸۹۲-۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ ﵇ يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ ﵇ غَيْبَةً- قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قُلْتُ وَ لِمَ- قَالَ إِنَّهُ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ- يَعْنِي الْقَتْلَ.

ظلم و ستم شده باشد برای او غیبت و سرگردانی است که مردمی در آن گمراه شوند و گروهی هدایت یابند.

گفتم: یا امیر المؤمنین، این نهانی و سرگردانی تا چه اندازه است؟ فرمود: شش روز، شش ماه، شش سال، گفتم: این امر (غیبت و سرگردانی) شدنی است؟ فرمود: آری، چنانچه تقدیر الهی بر این قرار گرفته است ولی تو از کجا با این امر در ارتباطی؟ (درک زمان غیبت نصیب نیکان این امت باشد با نیکان خاندان پیامبرﷺ، عرض کردم: پس از آن چه خواهد شد؟ فرمود: خدا هر چه خواهد همان خواهد شد. زیرا برای خدا بداء و اراده و پایانهاست.

* * *



۸ ـ امام باقرؑ فرمود: همانا ما چون اختران آسمانیم هر زمانی اختری غروب کند اختر دیگری از افق برآید، تا چون با انگشت خود امام را نشان دادید و به سوی او گردن کشیدید، خدا ستاره هدایت شما را نهان سازد و فرزندان عبدالمطلب که خاندان امامت باشند در نظر مردم برابر گرداند و شناخته نشود که کدام امام است، و چون ستارهٔ شما طلوع کند پروردگار خود را، سپاس گویید.

* * *

۹ ـ محمد بن مسلم گوید از امام صادقؑ شنیدم، می‌فرمود: قائمؑ پیش از آن که قیام کند غیبتی دارد، گفتم: چرا؟

فرمود: به راستی که او (از کشته شدن) می‌ترسد.

۸۹۳- ۱۰ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام يَقُولُ إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ فَلَا تُنْكِرُوهَا.

۸۹۴- ۱۱ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَلَفِ بْنِ عَبَّادٍ الْأَنْمَاطِيِّ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام وَ عِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ أُنَاسٌ - فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ غَيْرِي - فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَيَغِيبَنَّ عَنْكُمْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ لَيَخْمِلَنَّ هَذَا حَتَّى يُقَالَ - مَاتَ هَلَكَ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ - وَ لَتُكْفَؤُنَّ كَمَا تُكْفَأُ السَّفِينَةُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ - لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ - وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ - وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيٌّ مِنْ أَيٍّ قَالَ - فَبَكَيْتُ فَقَالَ مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ - فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ لَا أَبْكِي - وَ أَنْتَ تَقُولُ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيٌّ مِنْ أَيٍّ - قَالَ وَ فِي مَجْلِسِهِ كَوَّةٌ تَدْخُلُ فِيهَا الشَّمْسُ - فَقَالَ أَبَيِّنَةٌ هَذِهِ فَقُلْتُ نَعَمْ - قَالَ أَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.

۱۰ ـ محمد بن مسلم گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:
اگر شنیدید صاحب الامر (ع) غایب شده منکر او نشوید.

۱۱ ـ مفضل بن عمر گوید: من در خدمت امام صادق (ع) بودم و مردمی هم حضور داشتند، به گمانم به دیگری فرمود: که به خدا صاحب الامر از دیدهٔ شما غایب شود و گمنام گردد تا گویند او مرد و نابود شد و در کدام درّه افتاد؟

و کشتی مذهب شما همچون کشتیها در امواج دریا واژگون و غرق شود و تنها کسی نجات یابد که خدا پیمان از او گرفته و ایمان را در دلش نقش بسته و با روح خود، او را تأیید کرده است و بیقین پرچم شبیه به هم بر افراشته گردد که هیچیک از دیگری شناخته نشود.

گوید: من گریستم، امام فرمود: چرا گریه می‌کنی ای ابا عبدالله، عرض کردم: قربانت، چرا نگریم با این که شما می‌فرمایید ۱۲ پرچم است که از هم شناخته نشوند. (و حق از باطل معلوم نگردد)

گوید: در مجلس آن حضرت دریچه‌ای بود که پرتو خورشید بر آن می‌تابید حضرت فرمود: آیا این آفتاب هویدا و آشکار است؟

گفتم: آری، فرمود: کار ما از این خورشید روشن‌تر است.

* * *

۸۹۵-۱۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ- يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ- يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ.

۸۹۶-۱۳- - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:

- مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تَكَلَّمَ بِهَذَا الْكَلَامِ- وَ حُفِظَ عَنْهُ وَ خَطَبَ بِهِ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ - اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي أَرْضِكَ- حُجَّةٍ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلَى خَلْقِكَ- يَهْدُونَهُمْ إِلَى دِينِكَ وَ يُعَلِّمُونَهُمْ عِلْمَكَ- كَيْلَا يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ- ظَاهِرٍ غَيْرِ مُطَاعٍ أَوْ مُكْتَتَمٍ يُتَرَقَّبُ- إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ- فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمُ مَبْثُوثِ عِلْمِهِمْ- وَ آدَابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثْبَتَةٌ فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ وَ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ- فِيمَنْ هَذَا وَ لِهَذَا يَأْرِزُ الْعِلْمُ- إِذَا لَمْ يُوجَدْ لَهُ حَمَلَةٌ يَحْفَظُونَهُ وَ يَرْوُونَهُ- كَمَا سَمِعُوهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ يَصْدُقُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ- اللَّهُمَّ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ- لَا يَأْرِزُ كُلُّهُ وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ- وَ إِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ- ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ- أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ كَيْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ

۱۲ ـ امام صادق علیه السلام فرمود: برای قائم دو غیبت است، در یکی از آن‌ها در موسم حج شرکت می‌کند و مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند.

* * *

۱۳ ـ یکی از اصحاب موثّق امیر المؤمنین علیه السلام گوید: آن حضرت این سخن را بر سر منبر کوفه در خطبه خود ایراد کرد و مردم آن را بخاطر سپردند حضرت فرمود: بار خدایا به راستی مطلب این است که به ناچار حجت هائی در زمین تو که یکی پس از دیگری بر خلق تو گماشته شوند تا آنان را به دینت رهبری کنند و از دانشت به آنها بیاموزند، تا پیروان اولیاء تو پراکنده و نابود نگردند، و حجت تو یا ظاهر است و بر سر کار نیست یا غائب است و انتظار ظهورش می‌کشند، اگر شخص آنها در حال صلح (متارکه جنگ بین مسلمانان و کفار) و خانه نشینی از نظر مردم نهان گردد، دانش دیرین و منتشر آنها همیشه در دسترس مردم باشد، آدابشان در دل مؤمنان ثابت باشد و آنان بدان عمل کنند.

و در ضمن همین خطبه در جای دیگر می‌فرماید: این درباهٔ چه کسی است؟

از این جهت علم برچیده شود که کسی آن را حفظ نکند و روایت ننماید چنانچه از دانشمندان شنیده و مردم تصدیق آن نکنند.

بار خدایا ولی من می‌دانم که بساط علم برچیده نشود و اصول آن از بین نرود و می‌دانم که تو زمین را از حجت خود خالی نگذاری گو این که ظاهر باشد و اطاعت نشود یا ترسان باشد و پنهان تا حجت تو باطل

وَ لَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ أَيْنَ هُمْ- وَكَمْ هُمْ أُولَـئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً- الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْراً.

۸۹۷-۱۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ

قَالَ إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ- فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ.

۸۹۸-۱۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبَةٌ فَلَا تُنْكِرُوهَا.

۸۹۹-۱۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ- وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عُزْلَةٍ وَ نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيْبَةُ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ.

نگردد و دوستانت گمراه نشوند بعد از این که آنها را هدایت کردی، ولی کجایند آنها و چه اندازه‌اند؟ آنان در شماره کمترند و در قدر و مقام نزد خدا بزرگوارترند.

* * *

۱۴ ـ علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر عليه السلام در تفسیر قول خدای عز وجل فرماید: «بگو اگر آبِ شما به زمین فرو رود کیست که برای شما آب گوارا روان سازد»

فرمود: وقتی امامِ شما غائب گردد کیست که امام تازه‌ای آورد؟



* * *

۱۵ ـ محمد بن مسلم گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم می‌فرمود:

اگر به شما خبر رسید که امام شما غائب شده منکر آن نشوید.

* * *

۱۶ ـ فرمود: صاحب الامر به ناچار غائب گردد و در غیبت خود گوشه گیری کند چه خوب منزلی است مدینهٔ طیبه و در ۳۰ وحشتی نیست.

توضیح: این جمله که در ۳۰ وحشتی نیست مراد عدد ۳۰ است که حضرت چون با یاران خاص خود که ۲۹ نفرند که با خود حضرت سی نفر می‌شوند غالبا در اطراف مدینه به سر می‌برند و وحشتی هم ندارند.

۹۰۰-۱۷ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام كَيْفَ أَنْتَ إِذَا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ فَيَأْرِزُ الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا - وَ اخْتَلَفَتِ الشِّيعَةُ وَ سَمَّى بَعْضُهُمْ بَعْضاً كَذَّابِينَ - وَ تَفَلَ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ - قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ.

فَقَالَ لِي الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثاً.

۹۰۱-۱۸ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ - إِنَّهُ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ - يَعْنِي الْقَتْلَ.

۹۰۲-۱۹ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ - وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى - لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا - إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ.

۱۷ ـ ابان بن تغلب می‌گوید: امام صادق(ع) فرمود: چطور هستی وقتی که میان دو مسجد (مکه و مدینه ـ یا کوفه و سهله) حمله سختی میان این دو محل واقع شود و علم مانند ماری در سوراخ خود رود و شیعه اختلاف کنند و یکدیگر را دروغگو خوانند و به روی هم آب دهن بیندازند؟

در این وقت خیری نیست، به من فرمود: همهٔ خیرها در این وقت است ـ تا سه بار ـ (منظور از خیر، ظهور امام عصر(ع) است)

* * *

۱۸ ـ زراره گوید: شنیدم می‌فرمود: به راستی قائم(ع) پیش از آن که قیام کند غیبتی دارد، زیرا بر جان خود می‌ترسد و با دستش اشاره به شکمش کرد ـ یعنی از کشته شدن واهمه دارد.



* * *

۱۹ ـ فرمود: قائم(ع) دو غیبت دارد یکی کوتاه و دیگری طولانی، در اولی جز شیعیان خاص، کسی جای او را نداند و در دیگری تنها خادمین محرم او جای او را بدانند.

* * *

۹۰۳-۲۰ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَانِ - إِحْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلَى أَهْلِهِ - وَ الْأُخْرَى يُقَالُ هَلَكَ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ - قُلْتُ كَيْفَ نَصْنَعُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ.

قَالَ إِذَا ادَّعَاهَا مُدَّعٍ - فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْيَاءَ يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ.

۹۰۴-۲۱ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَزَّازِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ - أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ

فَقَالَ لَا - فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ

فَقَالَ لَا - فَقُلْتُ فَوَلَدُ وَلَدِكَ هُوَ

قَالَ لَا - فَقُلْتُ فَوَلَدُ وَلَدِ وَلَدِكَ

فَقَالَ لَا - قُلْتُ مَنْ هُوَ

قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلاً - كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ - كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بُعِثَ - عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ.

۲۰ ـ مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: برای صاحب الامر علیه السلام دو غیبت است یکی به خاندان خود مراجعه دارد و در دیگری گویند: نابود شد، درکدام وادی رفت. من گفتم: در این وقت ما چه کنیم؟

فرمود: اگر مدعی امامت پیدا شد از او چیزهائی را بپرسید که مانند امام عصر باید جواب دهد (چون اخبار از غیب و پرسش از مشکلات مسائل و علوم، مخصوص به ائمه است اگر درست گفت و موافق آنچه از ائمه نقل شده، بدانید که او امام است و این نشانه خاص اوست ـ).

* * *

۲۱ ـ ابی حمزه گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و به او گفتم: تو صاحب الامری؟

فرمود: نه، گفتم: پسر توست؟

فرمود: نه، گفتم: پسر پسرت؟

فرمود: نه، گفتم: پسر سوم تو؟

فرمود: نه گفتم: پس او کیست؟

فرمود: آن که زمین را پر از عدل و داد کند همانطور که پر از ظلم و ستم شده باشد و در دوران فترت ائمه بیاید چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران فترت رسولان مبعوث شد.

* * *

۹۰۵-۲۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ وَهْبِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أُمِّ هَانِئٍ قَالَتْ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى - فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ قَالَتْ فَقَالَ إِمَامٌ يَخْنِسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشِّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ - فَإِنْ أَدْرَكْتِ زَمَانَهُ قَرَّتْ عَيْنُكِ.

۹۰۶-۲۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ عَنْ أُمِّ هَانِئٍ قَالَتْ لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ - فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ قَالَ الْخُنَّسُ إِمَامٌ يَخْنِسُ فِي زَمَانِهِ - عِنْدَ انْقِطَاعٍ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ - ثُمَّ يَبْدُو كَالشِّهَابِ الْوَاقِدِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ - فَإِنْ أَدْرَكْتِ ذَلِكِ قَرَّتْ عَيْنُكِ.

۹۰۷-۲۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام قَالَ:

إِذَا رُفِعَ عِلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ - فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ.

۲۲ ـ ام هانیء گوید: از امام باقرؑ از تفسیر قول خدای تعالی: «سوگند به ستارگان غروب کننده همان ستارگان پنهان شونده (تکویر/۱۶،۱۷)» پرسیدم حضرت در پاسخم فرمود: امامی است که در سال ۲۶۰ غایب می‌شود سپس چون شهابی فروزنده در شب تار ظاهر می‌گردد، اگر دوره‌ای او را درک کنی چشمانت روشن می‌گردد.

توضیح: بیان سال ۲۶۰ غایب می‌شود مقصود زمان وفات امام حسن عسکریؑ است که امامت به فرزندش می‌رسد و دوره غیبت او آغاز می‌شود.

۲۳ ـ در این وقت امام باقرؑ در جواب ام هانیء فرموده است:
«خنّس» (ستارگان غروب کننده) امامی است که در زمان خود پنهان گردد و مردم در سال ۲۶۰ به او دسترسی ندارند سپس چون شعله درخشان در شب تاریک ظاهر شود. اگر زمان او را درک کنی چشمانت روشن می‌شود.

* * *

۲۴ ـ امام علی نقی ابوالحسن سومؑ فرمود: چون وسیله دانش شما از میان شما برداشته شود از زیر پای خود همیشه منتظر فرج باشید.

توضیح: شاید مراد این باشد که چون علوم و معارف دینی از میان شما برخیزد و جهل و نادانی زندگی مردم را فرا گیرد در انتظار ظهور حضرت باشید که فرجش نزدیک است زیرا تعبیر به زیر پا یعنی در دسترس بودن و به راحتی به او رسیدن است.

* * *

۹۰۸- ۲۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام - إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ - وَ أَنْ يَسُوقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ بِغَيْرِ سَيْفٍ - فَقَدْ بُويِعَ لَكَ وَ ضُرِبَتِ الدَّرَاهِمُ بِاسْمِكَ.

فَقَالَ مَا مِنَّا أَحَدٌ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ - وَ أُشِيرَ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ وَ سُئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ وَ حُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ - إِلَّا اغْتِيلَ أَوْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ - حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ لِهَذَا الْأَمْرِ غُلَاماً مِنَّا - خَفِيَّ الْوِلَادَةِ وَ الْمَنْشَإِ غَيْرَ خَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ.

۹۰۹- ۲۶- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ هِلَالٍ الْكِنْدِيِّ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قُلْتُ لَهُ إِنَّ شِيعَتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرَةٌ - وَ اللَّهِ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلُكَ فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ

قَالَ - فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَطَاءٍ - قَدْ أَخَذْتَ تَفْرُشُ أُذُنَيْكَ لِلنَّوْكَى - إِي وَ اللَّهِ مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ - قَالَ قُلْتُ لَهُ فَمَنْ صَاحِبُنَا - قَالَ انْظُرُوا مَنْ عَمِيَ عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ - فَذَاكَ صَاحِبُكُمْ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ - يُشَارُ إِلَيْهِ بِالْإِصْبَعِ وَ يُمْضَغُ بِالْأَلْسُنِ - إِلَّا مَاتَ غَيْظاً أَوْ رَغِمَ أَنْفُهُ.

۲۵ ـ ایوب بن نوح گوید: به ابوالحسن الرضا علیه السلام گفتم: من امیدوارم که شما صاحب الامر باشید و خدا بدون شمشیر و خونریزی امامت ظاهری را به شما عطا کند، زیرا با شما بیعت شده و به نام شما سکّه زدند،

فرمود: کسی از ما ائمه نیست که مرجع نامه‌ها گردد و انگشت نما شود و مرجع سؤالات باشد و به طور آشکار برای او سهم امام و اموال برند، جز آن که ربوده شود و یا در بستر خود بمیرد (یا با شمشیر کشته شود یا با زهر) تا خدا برای امامت پسر بچه‌ای از ما برانگیزد که تولد و وطن او پنهان است ولی برای دودمان خود پنهان نیست.

* * *

۲۶ ـ عبدالله بن عطا گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: در حقیقت شیعیان شما در عراق بسیارند و به خدا در خاندان خودت مانندی نداری چطور خروج نمی‌کنی؟ فرمود: ای عبدالله بن عطا تو گوش خود را در اختیار مردم نادان قرار می‌دهی؟ (هر سخنی را از افراد نادان می‌پذیری) بخدا سوگند که من صاحب شما نیستم، گفتم: پس صاحب ما کیست؟

فرمود: امامی را در نظر بگیرید که تولدش از مردم پنهان باشد، او صاحب شماست حقیقت مطلب این است که از ما ائمه کسی که (معروف و مشهور) شود نیست که انگشت نما شود و میان دهان مردم بیفتد جز آن که دق مرگ شود یا به ناحق بمیرد.

* * *

۹۱۰-۲۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

يَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ- وَ لَا عَقْدٌ وَ لَا بَيْعَةٌ.

۹۱۱-۲۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ الْعَطَّارِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قُلْتُ إِذَا أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ -لَا أَرَى إِمَاماً أَئْتَمُّ بِهِ مَا أَصْنَعُ- قَالَ فَأَحِبَّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ- وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ- حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

۹۱۲-۲۹- الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام لَا بُدَّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ- قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ- وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ وَ هُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمْلٌ- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ وَ لَمْ يُخَلِّفْ- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ- قَالَ زُرَارَةُ فَقُلْتُ وَ مَا تَأْمُرُنِي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ- قَالَ ادْعُ اللَّهَ بِهَذَا الدُّعَاءِ- اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ- فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ- اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ -لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ- اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ- فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ- ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي: "قَالَ أَحْمَدُ بْنُ الْهِلَالِ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مُنْذُ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ سَنَةً".

۲۷ ـ از امام صادق(ع) که فرمود: قائم(ع) قیام کند و برای احدی در گردن او عهد و قرار و بیعتی نباشد.

۲۸ ـ منصور از قول کسی که نام او را برده است از امام صادق(ع) گوید: گفتم: وقتی که در بامداد و پسین، امامی نبینم که به او اقتداء کنم پس چه کنم؟

فرمود: آن راکه باید دوست بداری دوست دار و آن راکه باید دشمن بداری دشمن دار (تولّی و تبرّی داشته باش) تا خدای عز وجل او را ظاهر کند.

۲۹ ـ زراره بن اعین گوید: امام صادق(ع) فرمود: آن جوان بناچار باید غیبت کند، گفتم: برای چه؟ فرمود: می‌ترسد و با دستش اشاره به شکمش کرد: (یعنی می‌ترسد او را بکشند) فرمود: اوست منتظر و اوست که مردم در تولدش شک دارند، برخی گویند در شکم مادرش بود (که پدرش مرد) برخی گویند پدرش مرد و جانشینی برای خود نگذاشت برخی گویند دو سال پیش از مرگ پدرش به دنیا آمد.

زراره گوید: پس من گفتم: اگر من به این زمان برسم چه دستوری به من می‌دهی؟

فرمود: به درگاه خدا این دعا را بخوان:

«خدایا خودت را به من بشناسان، زیرا اگر تو خود را به من نشناسانی من تورا نشناسم، خدایا پیامبرت را به من بشناسان، زیرا اگر تو پیامبر خود را به‌من نشناسانی من هرگز اورا نشناسم، خدایا حجت خود را به‌من بشناسان، زیرا اگر تو حجت را به‌من نشناسانی من‌از دینم‌گمراه شوم».

احمد بن هلال (که با دو واسطه از زراره نقل می‌کند) گوید: من این حدیث را ده سال قبل از تولد حضرت شنیدم.

۹۱۳-۳۰- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ قَالَ إِنَّ مِنَّا إِمَاماً مُظَفَّراً مُسْتَتِراً- فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ- نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

۹۱۴-۳۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ قَالَ:

كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا غَضِبَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَّانَا عَنْ جِوَارِهِمْ.



بَابُ مَا يُفْصَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحِقِّ وَ الْمُبْطِلِ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ

۹۱۵-۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سَلَامِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

بَعَثَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ رَجُلاً مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ - يُقَالُ لَهُ خِدَاشٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ قَالَا لَهُ:

۳۰ـ مفضل بن عمر از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدای عزوجل: «چون در صور دمیده شود (مدثر/۸)» گوید حضرت فرمود: به راستی از ما است یک امام پیروز غائب و چون خداوند بخواهد امامت او را اظهار کند؛ نکته‌ای در دل او وارد کند و او بفرمان خداوند ظاهر شود و قیام کند.

توضیح: در این حدیث دل امام به صدر تشبیه شده که مسائل را به طور الهام در آن دمیده شود.

۳۱ـ محمد بن فرج گوید: امام باقر (ع) به من نوشت:
چون خدای تبارک و تعالی بر مخلوقات خود خشم کند ما را از نزدیک شدن به آنها دور سازد پس غیبت امام و طولانی شدن غیبت او، دلیل بر نارضایتی و خشم خداوند نسبت به مردم است

آنچه که مدعیان امامت راستگو، از دروغگو معلوم می‌کند

۱ـ امام صادق (ع) فرمود: طلحه و زبیر مردی از عبد القیس را به نام خداش برای رساندن پیام نزد امیر المؤمنین فرستادند و به او گفتند: ما تو را نزد کسی می‌فرستیم که از دیر زمانی او و خاندانش را به سحر و کهانت شناخته‌ایم، تو در میان همه اطرافیان ما، از خود ما هم بیشتر مورد اعتماد هستی که:
۱ـ از جادو و کهانت وی، خود را نگهداری.
۲ـ از طرف ما با او بحث کنی و سخن بگوئی تا مطلب بر تو روشن شود

إِنَّا نَبْعَثُكَ إِلَى رَجُلٍ - طَالَ مَا كُنَّا نَعْرِفُهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِالسِّحْرِ وَ الْكِهَانَةِ - وَ أَنْتَ أَوْثَقُ مَنْ بِحَضْرَتِنَا - مِنْ أَنْفُسِنَا مِنْ أَنْ تَمْتَنِعَ مِنْ ذَلِكَ - وَ أَنْ تُحَاجَّهُ لَنَا حَتَّى تَقِفَهُ عَلَى أَمْرٍ مَعْلُومٍ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ أَعْظَمُ النَّاسِ دَعْوَى - فَلَا يَكْسِرَنَّكَ ذَلِكَ عَنْهُ - وَ مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي يَخْدَعُ النَّاسَ بِهَا - الطَّعَامُ وَ الشَّرَابُ وَ الْعَسَلُ - وَ الدُّهْنُ وَ أَنْ يُخَالِيَ الرَّجُلَ فَلَا تَأْكُلْ لَهُ طَعَاماً - وَ لَا تَشْرَبْ لَهُ شَرَاباً - وَ لَا تَمَسَّ لَهُ عَسَلاً وَ لَا دُهْناً - وَ لَا تَخْلُ مَعَهُ وَ احْذَرْ هَذَا كُلَّهُ مِنْهُ - وَ انْطَلِقْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ فَإِذَا رَأَيْتَهُ فَاقْرَأْ آيَةَ السُّخْرَةِ - وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ كَيْدِهِ وَ كَيْدِ الشَّيْطَانِ فَإِذَا جَلَسْتَ إِلَيْهِ فَلَا تُمَكِّنْهُ - مِنْ بَصَرِكَ كُلِّهِ وَ لَا تَسْتَأْنِسْ بِهِ

ثُمَّ قُلْ لَهُ إِنَّ أَخَوَيْكَ فِي الدِّينِ - وَ ابْنَيْ عَمِّكَ فِي الْقَرَابَةِ يُنَاشِدَانِكَ الْقَطِيعَةَ وَ يَقُولَانِ لَكَ أَمَا تَعْلَمُ - أَنَّا تَرَكْنَا - النَّاسَ لَكَ - وَ خَالَفْنَا عَشَائِرَنَا فِيكَ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله فَلَمَّا نِلْتَ أَدْنَى مَنَالٍ ضَيَّعْتَ حُرْمَتَنَا وَ قَطَعْتَ رَجَاءَنَا - ثُمَّ قَدْ رَأَيْتَ أَفْعَالَنَا فِيكَ - وَ قُدْرَتَنَا عَلَى النَّأْيِ عَنْكَ - وَ سَعَةَ الْبِلَادِ دُونَكَ - وَ أَنَّ مَنْ كَانَ يَصْرِفُكَ عَنَّا وَ عَنْ صِلَتِنَا كَانَ أَقَلَّ لَكَ نَفْعاً - وَ أَضْعَفَ عَنْكَ دَفْعاً مِنَّا - وَ قَدْ وَضَحَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ - وَ قَدْ بَلَغَنَا عَنْكَ انْتِهَاكٌ لَنَا وَ دُعَاءٌ عَلَيْنَا - فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلَى ذَلِكَ - فَقَدْ كُنَّا نَرَى أَنَّكَ أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ - أَ تَتَّخِذُ اللَّعْنَ لَنَا دِيناً - وَ تَرَى أَنَّ ذَلِكَ يَكْسِرُنَا عَنْكَ - فَلَمَّا أَتَى خِدَاشٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام صَنَعَ مَا أَمَرَاهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام وَ هُوَ يُنَاجِي نَفْسَهُ

و باید بدانی که ادّعای او از همهٔ مردم بزگتر است، مبادا این گزافه گوئی وی، تو را خرد کند، راهی که مردم را با آن گول می‌زند پذیرائی خوب او با خوردنی و نوشیدنی و عسل و روغن و خلوت کردن و محرمانه سخن گفتن او با مردم است، به خوراک و نوشیدنی او دم مزن و دست به عسل و روغنش آلوده مکن و با او در خلوت منشین، از همهٔ اینها از وی در حذر باش، و به یاری خدا برو و چون او را دیدی آیهٔ ۵۴ از سوره اعراف را تلاوت کن و از نیرنگ او و شیطان به خدا پناه ببر و چون نزد او نشستی او را بر چشم خود مسلّط مکن (که چشم تو را ببندد) و با او مأنوس مشو و زبر و زرنگ به او بگو:

به راستی دو برادر دینی و دو عموزادهٔ خویشاوند تو، تو را به قطع رحم سوگند می‌دهند و می‌گویند: تو نمی‌دانی که ما از روزی که خدا عز وجل جان محمد ﷺ را گرفت بخاطر تو مردم را رها کردیم و با عشایر خود، مخالفت نمودیم، و چون به کمترین مقامی رسیدی احترام ما راگم کردی و امید ما را بریدی و سپس دیدی با تو چه کردیم و چه نیروئی برای دوری از تو داریم و پناه به بلاد وسیع در برابر تو، راستی آنهاکه تو را از ما و پیوند با ما روگردان کنند به تو کمتر سود رسانند و سست‌تر از ما به دفاع از شما برخیزند، مانند آفتاب روشن است، به ما خبر رسیده است که نسبت به ما هتاکی کردی و نفرین نمودی، چرا چنین می‌کنی؟ به نظر ما تو شجاعترین پهلوانان عربی، لعن و نفرین را سزای ما دانی و خیال می‌کنی که این کار، ما را در برابر تو شکست می‌دهد؟

توضیح: بر اساس کتاب صحاح اللغة کاهن با ساحر هم معناست که به معنی تأثیر گذاشتن در حواس است بر اساس عللی که چشم عادی دارد و بعضی دیگر گفته‌اند کاهن بمعنی پیشگوئی است و ساحر بمعنی نفوذ در دیگران است مقصود طلحه و زبیر از این کلمه آن است که خداش تحت تأثیر معجزات علی‌ؑ قرار نگیرد و همه اینها را سحر و جادو بحساب آورد.

ضَحِكَ وَ قَالَ- هَاهُنَا يَا أَخَا عَبْدِ قَيْسٍ وَ أَشَارَ لَهُ- إِلَى مَجْلِسٍ قَرِيبٍ مِنْهُ.

فَقَالَ- مَا أَوْسَعَ الْمَكَانَ أُرِيدُ أَنْ أُؤَدِّيَ إِلَيْكَ رِسَالَةً.

قَالَ بَلْ تَطْعَمُ وَ تَشْرَبُ وَ تَحُلُّ ثِيَابَكَ- وَ تَدَّهِنُ ثُمَّ تُؤَدِّي رِسَالَتَكَ قُمْ يَا قَنْبَرُ فَأَنْزِلْهُ

قَالَ- مَا بِي إِلَى شَيْءٍ مِمَّا ذَكَرْتَ حَاجَةٌ.

قَالَ فَأَخْلُو بِكَ

قَالَ كُلُّ سِرٍّ لِي عَلَانِيَةٌ.

قَالَ فَأَنْشُدُكَ بِاللَّهِ الَّذِي هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ- الْحَائِلِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ قَلْبِكَ- الَّذِي يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ- أَتَقَدَّمَ إِلَيْكَ الزُّبَيْرُ بِمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ.

قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ

قَالَ- لَوْ كَتَمْتَ بَعْدَ مَا سَأَلْتُكَ- مَا ارْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ- فَأَنْشُدُكَ اللَّهَ هَلْ عَلَّمَكَ كَلَاماً- تَقُولُهُ إِذَا أَتَيْتَنِي

قَالَ- اللَّهُمَّ نَعَمْ

قَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام - آيَةَ السُّخْرَةِ

قَالَ نَعَمْ قَالَ- فَاقْرَأْهَا فَقَرَأَهَا وَ جَعَلَ عَلِيٌّ عليه‌السلام يُكَرِّرُهَا وَ يُرَدِّدُهَا وَ يَفْتَحُ عَلَيْهِ- إِذَا أَخْطَأَ حَتَّى إِذَا قَرَأَهَا سَبْعِينَ مَرَّةً

خود رازی می‌گوید، خندید و فرمود: یا اخا عبد قیس، بفرمائید این جا (با دست خود جائی را نزدیک خود به او نشان داد).

خداش: خیر آقا، جا بسیار وسیع است، من فقط می‌خواهم پیامی به شما برسانم.

علی علیه السلام: بفرمائید چیزی بخورید و بنوشید و جامهٔ خود را باز کنید و صابونی به سر و صورت خود بزنید و استراحت کنید و سپس پیام خود را هم برسانید، قنبر، برخیز او را منزل بده و وسائل پذیرائی او را فراهم کن.

خداش: خیر آقا من به آنچه فرمودی نیاز ندارم.

علی علیه السلام: پس بهتر است در یک مجلس محرمانه و خصوصی با هم صحبت کنیم.

توضیح: منظور حضرت از طرح مسأله در جلسه خصوصی به این خاطر بود که اگر دیگران «سفارش طلحه و زبیر را می‌شنیدند از نظر دیگران و توده مردم واکنش و عکس العمل بدی بهمراه داشت زیرا مردم توان شنیدن سخنان تهمت‌آمیز و زننده نسبت به حضرت علی علیه السلام نداشتند واز طرف دیگر، نسبت بحضرت علی علیه السلام مناسب نبود و ممکن بود روی دیگران تأثیر منفی بگذارد».

خداش: هر مطلب محرمانه و زیر پرده‌ای در نظر من آشکار تلقی می‌شود و خلاصه من حرف محرمانه‌ای ندارم.

علی علیه السلام: تو را به آن خدائی سوگند می‌دهم که از خودت به تو نزدیک‌تر است، آنکه میان تو و دلت حائل تواند شد، آنکه چشمک زدنها و راز سینه‌ها را می‌داند، آیا زبیر به تو این سفارش‌ها راکرده است؟

خداش: به خدا آری او سفارش کرده و دستور داده.

علی علیه السلام: اگر آنچه پرسیدم کتمان می‌کردی، دیگر دیده بر هم نمی‌گذاشتی (یعنی هلاک می‌شدی)، تو را به خدا آیا به تو سخنی آموخت که چون نزد من آئی آن را بگوئی؟

خداش: به خداوند، آری به من چیزی تعلیم داد.

علی علیه السلام: آیهٔ مبارکهٔ سخره بود؟ خداش: آری همان آیه است.

علی علیه السلام: آن رابخوان. علی علیه السلام به وی تلقین کرد و او خواند و باز تکرار کرد و هر جا غلط می‌خواند برای او باز می‌گفت تا هفتاد بار آن را خواند.

قَالَ الرَّجُلُ مَا يَرَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمْرَهُ بِتَرَدُّدِهَا سَبْعِينَ مَرَّةً.

ثُمَّ قَالَ لَهُ أَتَجِدُ قَلْبَكَ اطْمَأَنَّ.

قَالَ إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ

قَالَ- فَمَا قَالاَ لَكَ فَأَخْبَرَهُ

فَقَالَ- قُلْ لَهُمَا كَفَى بِمَنْطِقِكُمَا حُجَّةً عَلَيْكُمَا- وَ لَكِنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ- زَعَمْتُمَا أَنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ- وَ ابْنَا عَمِّي فِي النَّسَبِ- فَأَمَّا النَّسَبُ فَلاَ أُنْكِرُهُ وَ إِنْ كَانَ النَّسَبُ مَقْطُوعاً- إِلاَّ مَا وَصَلَهُ اللَّهُ بِالْإِسْلاَمِ.

وَ أَمَّا قَوْلُكُمَا إِنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ- فَإِنْ كُنْتُمَا صَادِقَيْنِ فَقَدْ فَارَقْتُمَا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ عَصَيْتُمَا أَمْرَهُ بِأَفْعَالِكُمَا- فِي أَخِيكُمَا فِي الدِّينِ وَ إِلاَّ فَقَدْ كَذَبْتُمَا وَ افْتَرَيْتُمَا بِادِّعَائِكُمَا- أَنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ- وَ أَمَّا مُفَارَقَتُكُمَا النَّاسَ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله فَإِنْ كُنْتُمَا فَارَقْتُمَاهُمْ بِحَقٍّ فَقَدْ نَقَضْتُمَا- ذَلِكَ الْحَقَّ بِفِرَاقِكُمَا إِيَّايَ أَخِيراً- وَ إِنْ فَارَقْتُمَاهُمْ بِبَاطِلٍ فَقَدْ وَقَعَ إِثْمُ ذَلِكَ الْبَاطِلِ عَلَيْكُمَا- مَعَ الْحَدَثِ الَّذِي أَحْدَثْتُمَا- مَعَ أَنَّ صَفْقَتَكُمَا بِمُفَارَقَتِكُمَا النَّاسَ- لَمْ تَكُنْ إِلاَّ لِطَمَعِ الدُّنْيَا- زَعَمْتُمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُكُمَا فَقَطَعْتَ رَجَاءَنَا- لاَ تَعِيبَانِ بِحَمْدِ اللَّهِ مِنْ دِينِي شَيْئاً- وَ أَمَّا الَّذِي صَرَفَنِي عَنْ صِلَتِكُمَا- فَالَّذِي صَرَفَكُمَا عَنِ الْحَقِّ- وَ حَمَلَكُمَا عَلَى خَلْعِهِ مِنْ رِقَابِكُمَا- كَمَا يَخْلَعُ الْحَرُونُ لِجَامَهُ- وَ هُوَ اللَّهُ رَبِّي لاَ أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً.

خداش: عجب است، امیر المؤمنین دستور می‌دهد هفتاد بار این آیه تکرار شود.

علی علیه السلام: حالا دریافتی که دلت خوب آسوده و مطمئن شد.

خداش: آری، به آن خدائی که جانم به دست اوست.

علی علیه السلام: اکنون بگو بدانم چه پیامی به تو داده‌اند که به من برسانی.

خداش: متن پیام را به آن حضرت گزارش داد.

علی علیه السلام: در پاسخ آنها بگو که: سخن خود شما حجت بر خود شماست ولی خدا مردم ستمکار را رهبری نمی‌کند، شما معتقدید که هم برادر دینی منید و هم عموزادهٔ نسبی من، نسب را منکر نیستم گر چه هر نسبی بریده شد جز آنچه را اسلام پیوند داد.

و اما این که گوئید برادر دینی من هستید، اگر راست می‌گوئید شما بر خلاف کتاب خدا عز وجل، و به نافرمانی آن دربارهٔ برادر دینی خود رفتار کردید، وگر نه به دروغ خود را برادر دینی من دانستید.

و اما ادعای این که پس از وفات محمد صلی الله علیه و آله از مردم کناره گرفتید اگر به خاطر من و رعایت حق بوده به واسطه این که اخیراً از من کناره گرفتید آن را نقض کردید و خلاف حق رفتید و اگر از روز اول به ناحق از مردم کناره گرفتید، هم گناه کناره گیری اول را به گردن دارید و هم گناه کناره گیری تازه خود را.

با این که در حقیقت مقصد شما از جدائی با مردم جز طمع و آرزوی دنیا نبوده است، شما فقط به من اعتراض کردید که امید ما را بریدی، حمد خدا را که نسبت به من اعتراض و انتقاد دینی ندارید

علت این که من از شما بریدم این است که شما از حق روگردانیدید و تعهدات حقه را از گردن خودباز کردید و به دور انداختید مانند چهارپای

فَلَا تَقُولَا أَقَلَّ نَفْعاً وَ أَضْعَفَ دَفْعاً - فَتَسْتَحِقَّا اِسْمَ الشِّرْكِ مَعَ النِّفَاقِ وَ أَمَّا قَوْلُكُمَا إِنِّي أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ - وَ هَرَبُكُمَا مِنْ لَعْنِي وَ دُعَائِي فَإِنَّ لِكُلِّ مَوْقِفٍ عَمَلاً - إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ مَاجَتْ لُبُودُ الْخَيْلِ وَ مَلَأَ سَحَرَاكُمَا أَجْوَافَكُمَا - فَثَمَّ يَكْفِينِيَ اللَّهُ بِكَمَالِ الْقَلْبِ - وَ أَمَّا إِذَا أَبَيْتُمَا بِأَنِّي أَدْعُو اللَّهَ - فَلَا تَجْزَعَا مِنْ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْكُمَا - رَجُلٌ سَاحِرٌ مِنْ قَوْمٍ سَحَرَةٍ زَعَمْتُمَا - اللَّهُمَّ أَقْعِصِ الزُّبَيْرَ بِشَرِّ قِتْلَةٍ - وَ اسْفِكْ دَمَهُ عَلَى ضَلَالَةٍ - وَ عَرِّفْ طَلْحَةَ الْمَذَلَّةَ - وَ ادَّخِرْ لَهُمَا فِي الْآخِرَةِ شَرّاً مِنْ ذَلِكَ إِنْ كَانَا ظَلَمَانِي وَ افْتَرَيَا عَلَيَّ - وَ كَتَمَا شَهَادَتَهُمَا وَ عَصَيَاكَ وَ عَصَيَا رَسُولَكَ فِيَّ - قُلْ آمِينَ



قَالَ خِدَاشٌ آمِينَ.

ثُمَّ قَالَ خِدَاشٌ لِنَفْسِهِ - وَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ لِحْيَةً قَطُّ أَبْيَنَ خَطَأً مِنْكَ حَامِلَ حُجَّةٍ يَنْقُضُ بَعْضُهَا بَعْضاً - لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهَا مِسَاكاً - أَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمَا.

قَالَ عَلِيٌّ ﵇ ارْجِعْ إِلَيْهِمَا وَ أَعْلِمْهُمَا - مَا قُلْتُ

قَالَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى تَسْأَلَ اللَّهَ - أَنْ يَرُدَّنِي إِلَيْكَ عَاجِلاً - وَ أَنْ يُوَفِّقَنِي لِرِضَاهُ فِيكَ - فَفَعَلَ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنِ انْصَرَفَ - وَ قُتِلَ مَعَهُ يَوْمَ الْجَمَلِ رَحِمَهُ اللَّهُ.

سرکشی که مهار خود را بگسلد، اوست خداوند، پروردگار و یاور من، چیزی را با او شریک ندانم، همه چیز به دست اوست، نگوئید یاور تو در دفاع از تو کم سودتر و سست‌تر است تا هم مشرک باشید و هم منافق.

این که گفتید: من اشجع فارسان عربم و از ترس و نفرینم گریزانید، باید بدانید که هر موقفی عملی دارد (هر سخن جائی، و هر نکته مقامی دارد) وقتی که نیزه‌ها در هم شود و زین اسب سواران موج زند و ششهای شما از ترس در درونتان باد کند، آن جاست که خدا با دل آرام، یار من است و اگر از همین نگرانید که من به شما نفرین می‌کنم، از این که مرد جادوگری دربارهٔ شما نفرین کند و به عقیدهٔ شما از خاندان جادوگری هم باشد چه ترسی دارید؟ خدایا! اگر طلحه و زبیر به من ستم کردند و تهمت زدند و گفتند: (این جادوگر و قاتل عثمان است) و از آنچه که از پیامبر در باره من شنیدند، کتمان کردند و نسبت به من و پیامبرت نافرمانی کردند، زبیر را به بدترین وضع نابود کن و خونش را به خاطر گمراهیش بریز و طلحه را خار گردان و در آخر بدتر از این وضع که دارند بر ایشان فراهم کن، پس آمین بگو. خداش گفت: آمین. آمین (خدایا مستجاب گردان) خداش گفت: بخدا من هرگز صاحب محاسنی را ندیدم که خطایش از تو روشنتر باشد. حامل پیام و دلیلی باشد که بعضی، بعض دیگرش را نقض کند و خداوند جای دوستی برای آن نگذاشته باشد، من به سوی خدا بازمی‌گردم و از آن دو بیزارم. علی‌ؑ فرمود: نزد آنها بازگرد، و سخنان مرا به ایشان برسان. خداش گفت: نه بخدا سوگند، نخواهم رفت، جز اینکه از خدا بخواهی هرچه زودتر مرا به سوی شما بازگرداند و مرا بر رضایت خود نسبت به شما موفق سازد، آن حضرت دعا کرد و دیری نگذشت که خداش از راه انحراف بازگشت و در نبرد جمل در رکاب آن حضرت شهید شد. رحمت خدا بر او باد.

توضیح: «خداوند دعای آن حضرت را درباره طلحه و زبیر مستجاب کرد زیرا در آغاز جنگ جمل زبیر میدان نبرد را ترک و به دست ابن جرموز کشته شد و طلحه هم در آغاز نبرد در میدان کشته گردید».

۹۱۶-۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ جَرَّاحِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ رَافِعِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ:

كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يَوْمَ النَّهْرَوَانِ فَبَيْنَا عَلِيٌّ عليه السلام - جَالِسٌ إِذْ جَاءَ فَارِسٌ

فَقَالَ - السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ مَا لَكَ - ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ لَمْ تُسَلِّمْ عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ بَلَى سَأُخْبِرُكَ عَنْ ذَلِكَ - كُنْتُ إِذْ كُنْتَ عَلَى الْحَقِّ بِصِفِّينَ - فَلَمَّا حَكَّمْتَ الْحَكَمَيْنِ بَرِئْتُ مِنْكَ - وَ سَمَّيْتُكَ مُشْرِكاً فَأَصْبَحْتُ لَا أَدْرِي - إِلَى أَيْنَ أَصْرِفُ وَلَايَتِي - وَ اللَّهِ لَأَنْ أَعْرِفَ هُدَاكَ مِنْ ضَلَالَتِكَ - أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَكِلَتْكَ أُمُّكَ - قِفْ مِنِّي قَرِيباً أُرِيكَ عَلَامَاتِ الْهُدَى - مِنْ عَلَامَاتِ الضَّلَالَةِ فَوَقَفَ الرَّجُلُ قَرِيباً مِنْهُ - فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ فَارِسٌ - يَرْكُضُ حَتَّى أَتَى عَلِيّاً عليه السلام

فَقَالَ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ أَقَرَّ اللَّهُ عَيْنَكَ - قَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ.

فَقَالَ لَهُ مِنْ دُونِ النَّهَرِ أَوْ مِنْ خَلْفِهِ.

قَالَ بَلْ مِنْ دُونِهِ

۲ ـ رافع بن سَلَمَه گوید: روز جنگ نهروان، من حضور علی عليه‌السلام بودم، علی عليه‌السلام در جای خود نشسته بود که سواری نزد او آمد و گفت:

السلام علیک یا علی،

فرمود: و علیک السلام، مادر به مرگت نشیند، چرا به لقب امیرالمؤمنین بر من سلام نکردی؟

گفت: آری، علت آن را به شما می‌گویم، شما در صفین بر حق بودی ولی چون حکمین را امضاء کردی من از تو بیزار شدم و تو را مشرک دانستم اکنون نمی‌دانم از چه کسی پیروی کنم. به خدا اگر من بتوانم بفهمم که بر حقی یا ناحقی از تمام دنیا ارزش آن برایم بیشتر است.

علی عليه‌السلام فرمود: مادرت بر تو بگرید، نزدیک من بایست تا نشانه‌های حق و هدایت را به تو بنمایانم و آنها را از نشانه‌های گمراهی جدا سازم، آن مرد نزدیک آن حضرت ایستاد، در این میان سواری شتابان آمد تا نزد علی عليه‌السلام رسید و گفت:

یا امیر المؤمنین مژدهٔ فتح بگیر، خدا چشمت را روشن کند، به خدا همهٔ مردم مخالف کشته شدند،

علی عليه‌السلام به او فرمود: زیر نهر یا پشت نهر،

گفت: آری زیر نهر،

فَقَالَ - كَذَبْتَ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَا يَعْبُرُونَ أَبَداً حَتَّى يُقْتَلُوا - فَقَالَ الرَّجُلُ فَازْدَدْتُ فِيهِ بَصِيرَةً - فَجَاءَ آخَرُ يَرْكُضُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ - فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ - فَرَدَّ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ مِثْلَ الَّذِي رَدَّ عَلَى صَاحِبِهِ - قَالَ الرَّجُلُ الشَّاكُّ - وَ هَمَمْتُ أَنْ أَحْمِلَ عَلَى عَلِيٍّ ؑ فَأَفْلَقَ هَامَتَهُ بِالسَّيْفِ - ثُمَّ جَاءَ فَارِسَانِ يَرْكُضَانِ قَدْ أَعْرَقَا فَرَسَيْهِمَا فَقَالَا أَقَرَّ اللَّهُ عَيْنَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ قَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ - فَقَالَ عَلِيٌّ ؑ أَمِنْ خَلْفِ النَّهَرِ أَوْ مِنْ دُونِهِ - قَالَا لَا بَلْ مِنْ خَلْفِهِ - إِنَّهُمْ لَمَّا اقْتَحَمُوا خَيْلُهُمُ النَّهْرَوَانَ - وَ ضَرَبَ الْمَاءُ لَبَّاتِ خُيُولِهِمْ رَجَعُوا فَأُصِيبُوا - فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ صَدَقْتُمَا - فَنَزَلَ الرَّجُلُ عَنْ فَرَسِهِ - فَأَخَذَ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

۹۱۷-۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمَعْرُوفِ بِكُرْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خُدَاهِيَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِبِيَّةِ قَالَتْ:

رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؑ فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ - وَ مَعَهُ دِرَّةٌ لَهَا سَبَابَتَانِ - يَضْرِبُ بِهَا بَيَّاعِي الْجِرِّيِّ - وَ الْمَارْمَاهِي وَ الزِّمَّارِ وَ يَقُولُ لَهُمْ - يَا بَيَّاعِي مُسُوخِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ جُنْدِ بَنِي مَرْوَانَ - فَقَامَ إِلَيْهِ فُرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ.

فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ.

فرمود: دروغ گفتی: سوگند به خدائی که دانه را بشکافد و جاندار را بیافریند آنها هرگز از نهر عبور نکنند تا همگی کشته شوند.

آن مرد گوید: دربارهٔ آن حضرت بیشتر بینا شدم، سوار دیگری با شتاب آمد و گفتهٔ اوّلی را تأیید کرد و امیر المؤمنین علیه السلام همان جواب را به او داد، آن مرد دو دل گوید: می‌خواستم بر علی علیه السلام حمله برم و با شمشیر سرش را دو نیم کنم، سپس دو سوار دیگر با شتاب آمدند و اسبان آن‌ها عرق کرده بود، گفتند: یا امیر المؤمنین، خدا چشمت را روشن کند، مژدهٔ فتح را دریافت کن، به خدا همهٔ خوارج کشته شدند، علی علیه السلام فرمود: پشت نهر یا پائین نهر؟ گفتند: پشت نهر، چون اسب خود را به طرف نهروان راندند و آب به زیر گلوی اسبشان رسید برگشتند و همه کشته شدند، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شما راست گفتید.

آن مرد از اسبش فرود آمد و دست و پای امیر المؤمنین علیه السلام را بوسید، علی علیه السلام فرمود: این است معجزه‌ای برای تو.

۳ـ حبابه والبیه (زنی بوده از والبه یمن) گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام را در (پیش قراولان لشکر) دیدار کردم یک شلاق دو شاخه در دست داشت و با آن، فروشندگان جرّی (ماهی بی فلس) و مار ماهی و ماهی زمار (که فروش آن‌ها حرامند) را می‌زد و به آنها می‌فرمود: ای فروشندگان یهودی‌های مسخ شده و جُندِ بنی مروان.

فرات بن احنف خدمت آن حضرت ایستاد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین جُندِ بنی مروان چیست؟

توضیح: «امام در پی بیان و معرفی کسانی است که دستورات و فرمانهای خداوند را پشت سر می‌گذارند و به آن اهمیتی نمی‌دهند و چیزهائی را که می‌فروشند شرع آنها را حرام دانسته مانند قوم یهود که بخاطر مخالفت با دستور خداوند که فرموده بود صید ماهی در شنبه حرام است و آنها مخالفت کردند و بهمین خاطر خداوند آنها را مسخ کرد».

قَالَ فَقَالَ لَهُ أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللِّحَى - وَ فَتَلُوا الشَّوَارِبَ فُسِخُوا - فَلَمْ أَرَ نَاطِقاً أَحْسَنَ نُطْقاً مِنْهُ - ثُمَّ اِتَّبَعْتُهُ فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَثَرَهُ - حَتَّى قَعَدَ فِي رَحَبَةِ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ - لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَلَالَةُ الْإِمَامَةِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ - قَالَتْ

فَقَالَ اِئْتِينِي بِتِلْكِ الْحَصَاةِ - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ - فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَطَبَعَ لِي فِيهَا بِخَاتَمِهِ.

ثُمَّ قَالَ لِي يَا حَبَابَةُ - إِذَا ادَّعَى مُدَّعٍ الْإِمَامَةَ - فَقَدَرَ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتِ - فَاعْلَمِي أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ - وَ الْإِمَامُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ.

قَالَتْ ثُمَّ انْصَرَفْتُ حَتَّى قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ عليه‌السلام وَ هُوَ - فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ

فَقَالَ - يَا حَبَابَةُ الْوَالِبِيَّةُ فَقُلْتُ - نَعَمْ يَا مَوْلَايَ

فَقَالَ هَاتِي مَا مَعَكِ.

قَالَ فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام قَالَتْ ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه‌السلام - وَ هُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقَرَّبَ وَ رَحَّبَ.

ثُمَّ قَالَ لِي إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلاً عَلَى مَا تُرِيدِينَ - أَفَتُرِيدِينَ دَلَالَةَ الْإِمَامَةِ - فَقُلْتُ نَعَمْ يَا سَيِّدِي

فَقَالَ - هَاتِي مَا مَعَكِ - فَنَاوَلْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

در جواب او فرمود: مردمی بودند که ریش‌ها را می‌تراشیدند و سبیلها را تاب می‌دادند و مسخ شدند.

حبابه گوید: من خوش سخن‌تری از آن حضرت ندیدم و به دنبال او رفتم و رفتم تا در پیشخان مسجد نشست، من به آن حضرت گفتم: یا امیر المؤمنین دلیل امامت چیست؟ یرحمک الله، به من فرمود: آن سنگریزه را برایم بیاور (و با دست خود به یک سنگریزه اشاره کرد) من آن را برای او آوردم و با خاتم خود مهر بر آن نهاد که نقش بست و به من فرمود: ای حبابه، هر که مُدّعی امامت شد و توانست مثل من این سنگ را مهر کند، بدان که او امام واجب الطاعه است، امام هر چیز را بخواهد می‌داند، گوید: من پی کار خود رفتم تا امیر المؤمنین علیه السلام فوت کرد،

آمدم خدمت امام حسن علیه السلام که به جای امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودم و مردم از او سؤال می‌کردند، چون مرا دید، فرمود: ای حبابه والبیه! عرض کردم: بلی ای مولا، فرمود: آنچه همراه داری بیاور، من آن سنگ را به آن حضرت دادم و مانند امیر المؤمنین با خاتم خود نقش بر آن نهاد.

گوید: سپس نزد امام حسین علیه السلام آمدم و او در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، مرا نزد خود خواند و خوش آمد گفت و سپس به من فرمود: دلیل آنچه تو می‌خواهی موجود است، نشانهٔ امامت را می‌خواهی؟

گفتم: آری ای آقای من، فرمود: آنچه با خود داری بیاور، من آن سنگ را به او دادم و برایم مهری بر آن نهاد،

قَالَتْ ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ قَدْ بَلَغَ بِيَ الْكِبَرُ إِلَى أَنْ أُرْعِشْتُ - وَ أَنَا أَعُدُّ يَوْمَئِذٍ مِائَةً وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً - فَرَأَيْتُهُ رَاكِعاً وَ سَاجِداً وَ مَشْغُولاً بِالْعِبَادَةِ - فَيَئِسْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ - فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَّابَةِ فَعَادَ إِلَيَّ شَبَابِي - قَالَتْ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي - كَمْ مَضَى مِنَ الدُّنْيَا وَ كَمْ بَقِيَ فَقَالَ أَمَّا مَا مَضَى فَنَعَمْ - وَ أَمَّا مَا بَقِيَ فَلَا قَالَتْ - ثُمَّ قَالَ لِي هَاتِي مَا مَعَكِ - فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا - ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا - ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا - ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَا عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا وَ عَاشَتْ حَبَابَةُ بَعْدَ ذَلِكَ - تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلَى مَا ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ.

۹۱۸-۴- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام - فَاسْتُؤْذِنَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ عَلَيْهِ فَدَخَلَ رَجُلٌ عَبْلٌ طَوِيلٌ جَسِيمٌ - فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ فَرَدَّ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ وَ أَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ فَجَلَسَ مُلَاصِقاً لِي - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَيْتَ شِعْرِي مَنْ هَذَا - فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام هَذَا مِنْ وُلْدِ الْأَعْرَابِيَّةِ صَاحِبَةِ الْحَصَاةِ - الَّتِي طَبَعَ آبَائِي عليهم السلام فِيهَا بِخَوَاتِيمِهِمْ - فَانْطَبَعَتْ وَ قَدْ جَاءَ بِهَا مَعَهُ يُرِيدُ أَنْ أَطْبَعَ فِيهَا.

گوید: پس از آن خدمت علی بن الحسینعليه‌السلام آمدم و تا آن زمان پیر شده بودم که رعشه گرفته بودم و ۱۱۳ سال عمر داشتم، دیدم آن حضرت در رکوع و سجود است و مشغول عبادت است و به من توجهی ندارد و من از دریافت نشانۀ امامت ناامید شدم و آن حضرت با انگشت سبّابۀ خود اشاره‌ای به من کرد و جوانیم برگشت. گوید: گفتم ای آقای من از دنیا چه اندازه گذشته و چه مانده است؟ فرمود: نسبت به آنچه گذشته، آری و آنچه مانده است، نه.

گوید: سپس به من فرمود: آنچه با خود داری بیاور، من آن سنگ را به آن حضرت دادم و برایم بر آن مهری نهاد و سپس نزد امام باقرعليه‌السلام آمدم و برایم مهری بر آن نهاد و سپس نزد امام صادقعليه‌السلام آمدم و بر آن برایم مهری نهادو پس از آن نزد امام کاظمعليه‌السلام آمدم و آن را برایم مهر کرد و سپس نزد امام رضاعليه‌السلام آمدم و آن را برایم مهر کرد ـ و حبابه والبیه همانطور که محمد بن هشام گفته است، نه ماه بعد از آن زنده بود.

توضیح: «محمد بن هاشم این روایت را از عبدالکریم نقل کرده ولی در اینجا حدیث از عبدالله است. اهل رجال نام او را در کتب خود نقل نکرده‌اند و این روایت را مجعول می‌دانند».

۴ ـ ابی هاشم داود بن قاسم جعفری گوید: من نزد ابی محمد (امام حسن عسکریعليه‌السلام) بودم، برای مردی یمنی اجازه ورود خواستند و مردی درشت و بلند و تنومند وارد شد و بر آن حضرت بعنوان امام سلام داد و امام بخوبی به او جواب داد و دستور داد بنشیند و او پهلوی من نشست، و من با خود گفتم: کاش می‌دانستم این مرد کیست؟ امامعليه‌السلام فرمود: این از فرزندان آن زن اعرابیه صاحب سنگریزه‌ای است که پدرانم با انگشتر خود آن را مهر کردند و آن را با خود آورده است تا من هم آن را مهر کنم، سپس فرمود: آن را بیاور یک سنگ کوچکی درآورد که در یک طرفش محل صافی بود، امام عسکریعليه‌السلام آن را گرفت و مهرش را بیرون

ثُمَّ قَالَ هَاتِهَا فَأَخْرَجَ حَصَاةً - وَ فِي جَانِبٍ مِنْهَا مَوْضِعٌ أَمْلَسُ فَأَخَذَهَا أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ثُمَّ أَخْرَجَ خَاتَمَهُ فَطَبَعَ فِيهَا - فَانْطَبَعَ فَكَأَنِّي أَرَى نَقْشَ خَاتَمِهِ السَّاعَةَ - الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَقُلْتُ لِلْيَمَانِيِّ - رَأَيْتَهُ قَبْلَ هَذَا قَطُّ - قَالَ لَا وَ اللَّهِ وَ إِنِّي لَمُنْذُ دَهْرٍ حَرِيصٌ عَلَى رُؤْيَتِهِ - حَتَّى كَانَ السَّاعَةَ أَتَانِي شَابٌّ - لَسْتُ أَرَاهُ فَقَالَ لِي قُمْ فَادْخُلْ - فَدَخَلْتُ ثُمَّ نَهَضَ الْيَمَانِيُّ - وَ هُوَ يَقُولُ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ - ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ - أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّ حَقَّكَ لَوَاجِبٌ - كَوُجُوبِ حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - ثُمَّ مَضَى فَلَمْ أَرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ - قَالَ إِسْحَاقُ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ - وَ سَأَلْتُهُ عَنِ اسْمِهِ فَقَالَ - اسْمِي مِهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ سِمْعَانَ - بْنِ غَانِمِ ابْنِ أُمِّ غَانِمٍ وَ هِيَ الْأَعْرَابِيَّةُ الْيَمَانِيَّةُ - صَاحِبَةُ الْحَصَاةِ الَّتِي طَبَعَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ السِّبْطُ إِلَى وَقْتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام.

۹۱۹ - ۵ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ وَ زُرَارَةَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أَرْسَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَخَلَا بِهِ فَقَالَ لَهُ - يَا ابْنَ أَخِي قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله دَفَعَ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ مِنْ بَعْدِهِ - إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ قَدْ قُتِلَ أَبُوكَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

آورد و بر آن زد و نقش برداشت، گویا هم‌اکنون نقش مُهر او را در آن سنگ می‌نگرم (الحسن بن علی) به آن یمنی

گفتم: آن حضرت را هرگز پیش از این دیده بودی؟

گفت: نه به خدا، من روزگاری است که شوق دیدار او را داشتم جوانی که او را در ین جا نمی‌بینم نزد من آمد و گفت: برخیز و داخل شو و من داخل شدم، سپس آن یمنی برخاست و می‌گفت: رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان وذریه‌ای که همه از یکدیگرید، من به خدا گواهم که حق تو واجب است مانند وجوب حق امیر المؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او و رفت و دیگر من او را ندیدم.

ابو اسحق جعفری گوید: من از او نامش را پرسیدم، گفت: نامم «مهجع» «پسر صلت بن عقبة بن سمعان بن غانم» پسر ام غانم و آن، زن عرب بیابانی از یمن بود و صاحب سنگریزه‌ای است که امیر المؤمنین و اولادش تا امام رضا علیه السلام بر آن مُهر زدند.

توضیح: ابو عبدالله بن عیاش می‌گوید: این ام غانم که در اینجاست غیر آن زن والبیه است که صاحب آن سنگ معروف بوده که امامان با انگشتر خود آن را مهر زدند.

* * *

۵ـ ابی جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: چون حسین علیه السلام شهید شد، محمد ابن حنفیه تقاضا کرد از علی بن الحسین علیه السلام و با او خلوت نمود و گفت: برادرزادهٔ عزیزم می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیّت و امامت را بعد از خود به امیر المؤمنین علیه السلام داد و سپس به حسن و سپس به حسین علیه السلام و پدر

وَ صَلَّى عَلَى رُوحِهِ وَ لَمْ يُوصِ - وَ أَنَا عَمُّكَ وَ صِنْوُ أَبِيكَ - وَ وِلَادَتِي مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام فِي سِنِّي وَ قَدِيمِي - أَحَقُّ بِهَا مِنْكَ فِي حَدَاثَتِكَ - فَلَا تُنَازِعْنِي فِي الْوَصِيَّةِ وَ الْإِمَامَةِ وَ لَا تُحَاجَّنِي - فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَا عَمِّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ - إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ - إِنَّ أَبِي يَا عَمِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - أَوْصَى إِلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ - وَ عَهِدَ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِسَاعَةٍ - وَ هَذَا سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عِنْدِي - فَلَا تَتَعَرَّضْ لِهَذَا - فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ نَقْصَ الْعُمُرِ وَ تَشَتُّتَ الْحَالِ - إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْوَصِيَّةَ - وَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ ذَلِكَ - فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ - حَتَّى نَتَحَاكَمَ إِلَيْهِ وَ نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ - قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ كَانَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا بِمَكَّةَ - فَانْطَلَقَا حَتَّى أَتَيَا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ - فَقَالَ عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ - ابْدَأْ أَنْتَ فَابْتَهِلْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَلْهُ أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرَ ثُمَّ سَلْ - فَابْتَهَلَ مُحَمَّدٌ فِي الدُّعَاءِ وَ سَأَلَ اللَّهَ ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ فَلَمْ يُجِبْهُ - فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَا عَمِّ لَوْ كُنْتَ وَصِيّاً وَ إِمَاماً لَأَجَابَكَ - قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ فَادْعُ اللَّهَ أَنْتَ يَا ابْنَ أَخِي وَ سَلْهُ - فَدَعَا اللَّهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِمَا أَرَادَ - ثُمَّ قَالَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ - وَ مِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ وَ مِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ - لَمَّا أَخْبَرْتَنَا مَنِ الْوَصِيُّ وَ الْإِمَامُ - بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام

تو راﷺ کشتند و وصیتی نکرد، من عمّ تو و برادر پدر توام و از پشت علیﷺ هستم و با سنّ و پیشینه‌ای که دارم از تو به امامت سزاوارترم در این جوانی تو، با من در وصیت و امامت نزاع مکن و محاکمه نداشته باش.

علی بن الحسینﷺ به او فرمود: عمو جان، از خدا بپرهیز و چیزی که حق تو نیست ادّعا مکن، من به تو پند می‌دهم که مبادا نادانی کنی، به راستی پدرم پیش از آنکه به عراق برود به من وصیت کرد و ساعتی پیش از شهادتش امامت را به من سپرد و این سلاح رسول اللهﷺ است که نزد من است متعرض این مقام مشو که می‌ترسم عمرت کوتاه شود و حالت پریشان گردد، خدا عز وجل وصیت و امامت را در نسل حسینﷺ قرار داده و اگر می‌خواهی این حقیقت را بدانی بیا برویم نزد حجر الاسود و محاکمه کنیم و از او بپرسیم.

امام باقرﷺ فرمود: این صحبت میان آنها در مکه بود، رفتند نزد حجر الاسود و علی بن الحسین به محمد بن حنفیه گفت: تو اول برو و به درگاه خدا عز وجل زاری کن و از او بخواه که حجر الاسود به سود تو سخن گوید و سپس از او بپرس، محمد در دعا زاری سر داد و از خدا درخواست کرد و حجر الاسود را برای سخن دعوت کرد و به او پاسخی نداد، علی بن الحسینﷺ فرمود: ای عمو اگر تو وصی و امام بودی هر آینه حجر الاسود به تو پاسخ می‌داد، محمد به آن حضرت گفت: ای برادرزاده، پس تو دعا کن و از او بخواه.

علی بن الحسینﷺ دعائی راکه خواست خواند و سپس فرمود: از تو می‌خواهم به حقِ آنکه میثاق انبیاء را در تو نهاده است و هم میثاق اوصیاء و همهٔ مردم راکه هر آینه به من خبر دهی از وصی و امام بعد از حسین بن علیﷺ.

قَالَ - فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ - ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ - فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ - بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام - إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ فَانْصَرَفَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَ هُوَ يَتَوَلَّى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام مثله.

۶-۹۲۰ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ أَخْبَرَنِي سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ:

أَخْبَرَنِي الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ قَالَ دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ لَسْتُ أَعْرِفُ شَيْئاً مِنْ هَذَا الْأَمْرِ - فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ - فَقُلْتُ أَخْبِرُونِي عَنْ عَالِمِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ.

فَقَالُوا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ - فَأَتَيْتُ مَنْزِلَهُ فَاسْتَأْذَنْتُ - فَخَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ ظَنَنْتُ أَنَّهُ غُلَامٌ لَهُ - فَقُلْتُ لَهُ اسْتَأْذِنْ لِي عَلَى مَوْلَاكَ - فَدَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ

فَقَالَ لِي ادْخُلْ - فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَنَا بِشَيْخٍ مُعْتَكِفٍ شَدِيدِ الِاجْتِهَادِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ

فَقَالَ لِي مَنْ أَنْتَ - فَقُلْتُ أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ.

فَقَالَ مَا حَاجَتُكَ فَقُلْتُ - جِئْتُ أَسْأَلُكَ

گوید: حجر الاسود چنان جنبید که نزدیک بود از جا کنده شود و سپس خدا آن را به زبان آورد و با زبان عربی روشن و شیوا، گفت: بار خدایا به راستی وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه‌السلام با علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله.

گوید: پس از آن محمد بن علی برگشت و پیرو علی بن الحسین علیه‌السلام گردید.

۶ـ کلبی نسّابه گوید: من وارد مدینه شدم و از موضوع امامت چیزی نمی‌دانستم به مسجد رفتم و به گروهی از قریش برخوردم و گفتم: مرا از دانشمند اهل البیت علیهم‌السلام مطّلع کنید، گفتند: عبدالله بن الحسن است، من به منزل او رفتم و اجازهٔ ورود خواستم، مردی بیرون آمد که به گمانم غلام او بود، به او گفتم: از آقای خود برایم اجازه بگیر، رفت و برگشت و گفت: بفرما.

من وارد شدم و دیدم پیر مردی است که عبادتکار است، به او سلام کردم، به من گفت: تو کیستی؟

گفتم: کلبی نسّابه،

فرمود: چه کار داری؟

گفتم: آمده‌ام از شما مسئله‌ای بپرسم

گفت: نزد پسرم محمد رفتی؟

گفتم: اول خدمت شما رسیدم،

گفت: بپرس،

فَقَالَ أَمَرْتَ بِابْنِي مُحَمَّدٍ - قُلْتُ بَدَأْتُ بِكَ

فَقَالَ سَلْ - فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ

قَالَ لِامْرَأَتِهِ - أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ.

فَقَالَ تَبِينُ بِرَأْسِ الْجَوْزَاءِ - وَ الْبَاقِي وِزْرٌ عَلَيْهِ وَ عُقُوبَةٌ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَاحِدَةٌ - فَقُلْتُ مَا يَقُولُ الشَّيْخُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ.

فَقَالَ قَدْ مَسَحَ قَوْمٌ صَالِحُونَ - وَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَمْسَحُ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثِنْتَانِ فَقُلْتُ - مَا تَقُولُ فِي أَكْلِ الْجِرِّيِّ حَلَالٌ هُوَ أَمْ حَرَامٌ.

فَقَالَ حَلَالٌ إِلَّا أَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ نَعَافُهُ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثَلَاثٌ فَقُلْتُ - فَمَا تَقُولُ فِي شُرْبِ النَّبِيذِ.

فَقَالَ حَلَالٌ إِلَّا أَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَشْرَبُهُ - فَقُمْتُ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَقُولُ - هَذِهِ الْعِصَابَةُ تَكْذِبُ عَلَى أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَنَظَرْتُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ - وَ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ - مَنْ أَعْلَمُ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ.

فَقَالُوا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ - فَقُلْتُ قَدْ أَتَيْتُهُ فَلَمْ أَجِدْ عِنْدَهُ شَيْئاً - فَرَفَعَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ رَأْسَهُ.

فَقَالَ ائْتِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَهُوَ أَعْلَمُ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ - فَلَامَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ بِالْحَضْرَةِ - فَقُلْتُ إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا مَنَعَهُمْ - مِنْ إِرْشَادِي إِلَيْهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ الْحَسَدُ - فَقُلْتُ لَهُ وَيْحَكَ إِيَّاهُ أَرَدْتُ - فَمَضَيْتُ حَتَّى صِرْتُ إِلَى مَنْزِلِهِ - فَقَرَعْتُ الْبَابَ فَخَرَجَ غُلَامٌ لَهُ.

گفتم: بفرمائید از این که مردی به زنش بگوید: انتِ طالق بعدد نجوم السماء من تو را به عدد ستارگان آسمان طلاق داده‌ام؟ حکمش چیست؟

جواب گفت: سه طلاق آن واجب می‌شود (به شمارهٔ ستاره‌های رأس الجوزاء) و باقی وبال و عقوبت بر اوست، با خود گفتم: اینکه یک مسئله را نمی‌داند.

گفتم: ای شیخ برای وضو و مسح روی کفش چه می‌فرمائید؟ گفت: مردان صالحی بر آن مسح می‌کرده‌اند ولی ما اهل بیت بر آن مسح نمی‌کنیم، با خود گفتم: این دو تا (که نمی‌داند)، گفتم: چه می‌فرمائید در خوردن گوشت جِرّی (مار ماهی) حلال است یا حرام؟ گفت: حلال است ولی ما اهل بیت آن را بد می‌شماریم، با خود گفتم: (این سه مسئله مخالف با شیعه)، گفتم: چه می‌فرمائید در نوشیدن شراب خرما؟ فرمود: حلالست ولی ما خاندان ننوشیم.

من برخواستم و بیرون آمدم و می‌گفتم: این جمعیت به اهل بیت دروغ بسته‌اند و به مسجد رفتم و جمعی از قریش و مردان دیگر را دیدم. بر آنها سلام دادم و گفتم: اعلم اهل بیت کیست؟

گفتند: عبدالله بن الحسن، گفتم: من نزد او رفتم چیزی ندانست، یکی از آنها سر بلند کرد و گفت: برو نزد جعفر بن محمد که او اعلم اهل بیت است، یکی از حاضران او را ملامت کرد، دانستم از اول حسد مانع آنها بوده که مرا به آن حضرت ارشاد کنند، من به او گفتم: وای بر تو، من هم او را می‌خواستم.

فَقَالَ اُدْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ - فَوَ اللَّهِ لَقَدْ أَدْهَشَنِي فَدَخَلْتُ - وَ أَنَا مُضْطَرِبٌ وَ نَظَرْتُ - فَإِذَا شَيْخٌ عَلَى مُصَلًّى بِلَا مِرْفَقَةٍ وَ لَا بَرْدَعَةٍ فَابْتَدَأَنِي بَعْدَ أَنْ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لِي مَنْ أَنْتَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي - يَا سُبْحَانَ اللَّهِ غُلَامُهُ يَقُولُ لِي بِالْبَابِ - اُدْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ وَ يَسْأَلُنِي الْمَوْلَى مَنْ أَنْتَ - فَقُلْتُ لَهُ أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ - فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ

وَ قَالَ - كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ - وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً - وَ خَسِرُوا خُسْرَاناً مُبِيناً - يَا أَخَا كَلْبٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذلِكَ كَثِيراً أَفَتَنْسِبُهَا أَنْتَ فَقُلْتُ لَا جُعِلْتُ فِدَاكَ.

فَقَالَ لِي أَفَتَنْسِبُ نَفْسَكَ - قُلْتُ نَعَمْ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ - حَتَّى ارْتَفَعْتُ

فَقَالَ لِي - قِفْ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ - وَيْحَكَ أَ تَدْرِي مَنْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ - قُلْتُ نَعَمْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ.

قَالَ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ ابْنُ فُلَانٍ الرَّاعِي الْكُرْدِيِّ - إِنَّمَا كَانَ فُلَانٌ الرَّاعِي الْكُرْدِيُّ - عَلَى جَبَلِ آلِ فُلَانٍ - فَنَزَلَ إِلَى فُلَانَةَ امْرَأَةِ فُلَانٍ مِنْ جَبَلِهِ - الَّذِي كَانَ يَرْعَى غَنَمَهُ عَلَيْهِ - فَأَطْعَمَهَا شَيْئاً - وَ غَشِيَهَا فَوَلَدَتْ فُلَاناً - وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ مِنْ فُلَانَةَ - وَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ

ثُمَّ قَالَ - أَ تَعْرِفُ هَذِهِ الْأَسَامِيَ.

من رفتم تا به منزل او رسیدم و در را زدم و غلامی آمد و گفت: ای اخا کلب بفرما،

به خدا در هراس شدم (که ندیده مرا شناخته) با دل لرزان وارد شدم، دیدم آن آقا روی جانماز خود نشسته، نه پشتی دارد و نه توشک پس از سلام رو به من کرد و فرمود: تو کیستی؟ با خود گفتم: یا سبحان الله، غلامش مرا بر در خانه شناخت و گفت: ای مرد کلبی وارد شو ولی آقایش به من می‌گوید: تو کیستی؟ گفتم: من کلبی نسّابه‌ام، با دست خود به پیشانیش زدو فرمود: «دروغ گفتند آنها که از خدا گذشته و سخت گمراه شدند و سخت به زیان آشکاری گرفتار گردیدند».

ای برادر کلبی به راستی خدای عز وجل فرماید: «عاد و ثمود و اصحاب رس و ملتهای بسیاری در این میان (فرقان/ ۳۸)». تو (که خود را دانای ماهر به انساب می‌دانی) نسب آنها را می‌دانی؟ گفتم: قربانت، نه، فرمود: نسب خود را می‌دانی؟ گفتم: آری من فلان بن فلان بن فلان و بالا رفتم، تا آنکه به من فرمود: آرام باش این طور نیست که تو حساب می‌کنی، وای بر تو، می‌دانی فلان بن فلان پسر فلان (که یکی از اجداد توست) کیست؟ گفتم آری فلان پسر فلان فرمود: فلان پسر فلان چوپان کُرد است (نه آن چیزی که تو گفتی) همانا آن چوپان کرد بر سر کوه فلان قبیله بود. از آن کوهی که گوسفند در آن می‌چرانید، نزد فلانه زن، فلان فرود آمد و چیزی خوراکی به او داد و با او نزدیکی کرد و آن زن فلانی را زائید و فلان بن فلان (یکی از اجداد تو) از فلانه زن و فلان بن فلان است (یعنی آن چوپان کُرد)، فرمود: تو این نامها را می‌دانی؟ گفت: نه، خواهش دارم از این صحبت صرف نظر کنید، امام فرمود: همانا تو گفتی و مرا به سخن آوردی، کلبی گوید: من گفتم: دیگر از این سخن‌ها

قُلْتُ لاَ وَ اللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ - فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكُفَّ عَنْ هَذَا فَعَلْتَ.

فَقَالَ إِنَّمَا قُلْتَ فَقُلْتُ فَقُلْتُ - إِنِّي لاَ أَعُودُ

قَالَ لاَ تَعُودُ إِذاً - وَ اِسْأَلْ عَمَّا جِئْتَ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ - أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ

قَالَ لاِمْرَأَتِهِ - أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ

فَقَالَ - وَيْحَكَ أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ الطَّلاَقِ - قُلْتُ بَلَى

قَالَ فَاقْرَأْ فَقَرَأْتُ - فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ

قَالَ أَتَرَى هَاهُنَا نُجُومَ السَّمَاءِ - قُلْتُ لاَ قُلْتُ فَرَجُلٌ

قَالَ لاِمْرَأَتِهِ - أَنْتِ طَالِقٌ ثَلاَثاً.

قَالَ تُرَدُّ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ.

ثُمَّ قَالَ لاَ طَلاَقَ إِلاَّ عَلَى طُهْرٍ - مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشَاهِدَيْنِ مَقْبُولَيْنِ

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَاحِدَةٌ.

ثُمَّ قَالَ سَلْ قُلْتُ مَا تَقُولُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ - فَتَبَسَّمَ

ثُمَّ قَالَ - إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ رَدَّ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَى شَيْئِهِ - وَ رَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْغَنَمِ - فَتَرَى أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَيْنَ يَذْهَبُ وُضُوؤُهُمْ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثِنْتَانِ - ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ

فَقَالَ - سَلْ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ أَكْلِ الْجِرِّيِّ.

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَسَخَ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - فَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَحْراً فَهُوَ الْجِرِّيُّ - وَ الْمَارْمَاهِي وَ الزِّمَّارُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ - وَ مَا أَخَذَ

نمی‌گویم، فرمود: از این حرفها مگو و از آنچه به خاطر آن آمدی بپرس گفتم:

بفرمائید از مردی که به زنش گوید: (انت طالق) به شمارهٔ ستاره‌های آسمان طلاق گفتی؟

فرمود: وای بر تو، سوره طلاق را نخواندی؟ گفتم:

چرا، فرمود: بخوان، این آیه را خواندم: «طلاق دهید آنها را برای عدّه‌شان و عدّه شماره کنید (طلاق/ ۱)» فرمود: در این جا نجوم سماء را می‌بینی؟ گفتم: نه، گفتم: مردی به زنش گوید: (انت طالق ثلثه)، فرمود: باید به کتاب خدا و سنّت پیامبر برگردد (یعنی یک طلاق محسوب است)، سپس فرمود: طلاق درست نیست مگر در طهر زن که همخوابگی در آن صورت نگرفته و دو شاهد عادل حاضر باشند.

سپس فرمود: بپرس، گفتم: چه می‌فرمائید دربارهٔ مسح بر روی کفش در وضوء؟ لبخندی زد و فرمود:

چون روز قیامت شود و خدا هرچه را به اصل خود برگرداند و پوستی که کفش شده است به گوسفند برگردد، ملاحظه می‌کنی کسانی که مسح بر آن کرده‌اند وضوی آنها به کجا می‌رود؟ با خود گفتم: این دو نشانی.

سپس رو به من کرد و فرمود: بپرس،

گفتم: بفرمائید خوردن مار ماهی چه صورت دارد؟

فرمود: خدا طائفه‌ای از بنی اسرائیل را مسخ کرد، هر کدام به دریا افتادند، جرّی و زمّار و مار ماهی شدند و جز آنها، و هر کدام به بیابان

مِنْهُمْ بَرّاً فَالْقِرَدَةُ وَ الْخَنَازِيرُ وَ الْوَبْرُ وَ الْوَرَكُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثَلَاثٌ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ.

فَقَالَ سَلْ وَ قُمْ فَقُلْتُ مَا تَقُولُ فِي النَّبِيذِ.

فَقَالَ حَلَالٌ فَقُلْتُ - إِنَّا نَنْبِذُ فَنَطْرَحُ فِيهِ الْعَكَرَ - وَ مَا سِوَى ذَلِكَ وَ نَشْرَبُهُ

فَقَالَ - شَهْ شَهْ تِلْكَ الْخَمْرَةُ الْمُنْتِنَةُ - فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيَّ نَبِيذٍ تَعْنِي.

فَقَالَ إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ - شَكَوْا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - تَغْيِيرَ الْمَاءِ وَ فَسَادَ طَبَائِعِهِمْ - فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْبِذُوا - فَكَانَ الرَّجُلُ يَأْمُرُ خَادِمَهُ أَنْ يَنْبِذَ لَهُ - فَيَعْمِدُ إِلَى كَفٍّ مِنَ التَّمْرِ فَيَقْذِفُ بِهِ فِي الشَّنِّ - فَمِنْهُ شُرْبُهُ وَ مِنْهُ طَهُورُهُ فَقُلْتُ - وَ كَمْ كَانَ عَدَدُ التَّمْرِ الَّذِي كَانَ فِي الْكَفِّ.

فَقَالَ مَا حَمَلَ الْكَفُّ - فَقُلْتُ وَاحِدَةٌ وَ ثِنْتَانِ

فَقَالَ - رُبَّمَا كَانَتْ وَاحِدَةً وَ رُبَّمَا كَانَتْ ثِنْتَيْنِ - فَقُلْتُ وَ كَمْ كَانَ يَسَعُ الشَّنُّ.

فَقَالَ مَا بَيْنَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ - إِلَى مَا فَوْقَ ذَلِكَ فَقُلْتُ بِالْأَرْطَالِ - فَقَالَ نَعَمْ أَرْطَالٌ بِمِكْيَالِ الْعِرَاقِ .

قَالَ سَمَاعَةُ قَالَ الْكَلْبِيُّ - ثُمَّ نَهَضَ ؑ وَ قُمْتُ - فَخَرَجْتُ وَ أَنَا أَضْرِبُ بِيَدِي عَلَى الْأُخْرَى - وَ أَنَا أَقُولُ إِنْ كَانَ شَيْءٌ فَهَذَا - فَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يَدِينُ اللَّهَ - بِحُبِّ آلِ هَذَا الْبَيْتِ حَتَّى مَاتَ.

افتادند، میمون و خوک و وَبَر (حیوانی کوچکتر از گربه) و ورک (خزنده‌ای مثل سوسمار) و غیر از اینها با خود گفتم اینهم نشانه سوم.

باز رو به من کرد و فرمود:

بپرس و برخیز،

گفتم: چه می‌فرمائید در نبیذ (آبی که خرما در آن ریزند)،

فرمود: حلال است،

من گفتم: ما خرما را در آب می‌ریزیم و دردی و ته مانده در آن می‌پاشیم و غیر جز آن می‌ریزیم و می‌نوشیم.

فرمود: آه این که شراب گندی می‌شود،

گفتم: قربانت، پس شما چه نبیذی را می‌فرمائید؟

فرمود: اهل مدینه به رسول خدا ﷺ شکایت کردند از بدی آب و فساد طبیعت خود، به آن‌ها دستور داد آب را نبیذ کنند، هر مردی به خادمش می‌گفت: برای او نبیذ بسازد او هم یک مشت خرما را در یک مشک آب می‌ریخت و از او می‌نوشید و با آن وضوء می‌گرفت، گفتم: چند دانه خرما در مشک بود؟ فرمود: بسا یک مشت بسا دو مشت، گفتم: آن مشک چه اندازه آب می‌گرفت؟ فرمود: از چهل تا هشتاد رطل عراقی (۱۲ تا ۲۴ کیلو) یا بیشتر.

سماعه روای حدیث گوید: کلبی می‌گفت: پس از آن امام برخاست و من هم برخاستم و بیرون آمدم و دست به دست می‌زدم و می‌گفتم: اگر چیزی باشد این است، و همیشه کلبی دوست و پیرو اهل بیت بود و خدا را پرستش می‌کرد تا مرد.

* * *

۹۲۱-۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ:

كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ - وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ

قَالَ - إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةٌ - فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ - فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي كَمْ تَجِبُ.

فَقَالَ فِي مِائَتَيْنِ خَمْسَةٌ - فَقُلْنَا فَفِي مِائَةٍ

فَقَالَ دِرْهَمَانِ وَ نِصْفٌ - فَقُلْنَا وَ اللَّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ هَذَا.

قَالَ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ

فَقَالَ - وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ.

قَالَ فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالاً - لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ - فَقَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَزِقَّةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ حَيَارَى - لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ - وَ نَقُولُ إِلَى الْمُرْجِئَةِ إِلَى الْقَدَرِيَّةِ - إِلَى الزَّيْدِيَّةِ إِلَى الْمُعْتَزِلَةِ - إِلَى الْخَوَارِجِ فَنَحْنُ كَذَلِكَ - إِذْ رَأَيْتُ رَجُلاً شَيْخاً لَا أَعْرِفُهُ - يُومِئُ إِلَيَّ بِيَدِهِ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْناً مِنْ عُيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ - وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسُ يَنْظُرُونَ - إِلَى مَنِ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ - فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ

۷ـ هشام بن سالم گوید: پس از وفات امام صادق‌ؑ من و مؤمن‌الطاق در مدینه بودیم، مردم همه دور عبدالله بن جعفر (عبدالله افطح) گرد آمده بودند و اتفاق داشتند که بعد از پدرش او امام است، من و صاحب الطاق هم نزد او رفتیم و مردم هم نزد او بودند و این توجه به او برای این بود که از امام صادق‌ؑ روایت داشتند که: امر امامت در پسر بزرگ است به شرط این که عیبی نداشته باشد، ما نزد او رفتیم و از او پرسشهائی کردیم که از پدرش امام صادق‌ؑ پرسش می‌کردیم، از او پرسیدیم زکات در چند درهم واجب است؟

گفت: در ۲۰۰ درهم ۵ درهم است،

گفتم: در صد درهم چطور؟

گفت: ۲ درهم و نیم،

گفتم: به خدا، مرجئه (سُنّی‌های لاأبالی) هم این حرف را نمی‌گویند، گوید: دست به آسمان برداشت و گفت: به خدا من نمی‌دانم که مرجئه چه می‌گویند؟

(هشام بن سالم) گوید:

ما از نزد او گمراه و سرگردان بیرون آمدیم و نمی‌دانستیم به کجا رویم من بودم و ابو جعفر احول در یکی از کوچه‌های مدینه، گریان و سرگردان نشستیم و نمی‌دانستیم به کجا رو کنیم و به سوی چه کسی برویم و می‌گفتیم، به سوی مرجئه، به سوی زیدیه، به سوی معتزله، به سوی خوارج.

ما در این حال بودیم که چشمم به پیر مردی ناشناس افتاد که با دست به من اشاره می‌کرد و من ترسیدم که مبادا از جاسوسان ابی جعفر منصور باشد، زیرا او در مدینه جاسوسانی داشت که مأموریت داشتند

مِنْهُمْ- فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ تَنَحَّ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي وَ عَلَيْكَ- وَ إِنَّمَا يُرِيدُنِي لَا يُرِيدُكَ- فَتَنَحَّ عَنِّي لَا تَهْلِكْ وَ تُعِينَ عَلَى نَفْسِكَ- فَتَنَحَّى غَيْرَ بَعِيدٍ- وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ وَ ذَلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ- أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ- فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ- حَتَّى وَرَدَ بِي عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ثُمَّ خَلَّانِي وَ مَضَى- فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ

فَقَالَ لِيَ- اُدْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ- فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام.

فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ- لَا إِلَى الْمُرْجِئَةِ وَ لَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ - وَ لَا إِلَى الزَّيْدِيَّةِ وَ لَا إِلَى الْمُعْتَزِلَةِ - وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَيَّ إِلَيَّ- فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَضَى أَبُوكَ.



قَالَ نَعَمْ قُلْتُ مَضَى مَوْتاً.

قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ.

فَقَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَكَ هَدَاكَ- قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ.

قَالَ يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ.

قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ.

قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَكَ هَدَاكَ.

قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ.

قَالَ لَا مَا أَقُولُ ذَلِكَ.

بدانند شیعیان امام صادق به امامت چه کسی اتفاق می‌کنند تا گردن او را بزنند، من ترسیدم از آنها باشد، من به رفیقم احول (ابو جعفر محمد بن نعمان احول درکوفه صراف بوده و در طاق المحامل دکانی داشته و نزد شیعه و سنی معروف به فضل بوده، و دانشمندان در دکان او جمع می‌شدند و با آنها بحث می‌کرد، شیعه او را مؤمن الطاق و صاحب الطاق لقب داده بودند، و سنی‌ها او را شیطان الطاق می‌گفتند: (برای آنکه از مناظره با او در می‌ماندند) گفتم: از من دور شو زیرا من بر خود و تو نگرانم و او مرا می‌خواند نه تو را، از من دور شو مبادا هلاک شوی و به زیان خود کمک کنی او کمی دور شد و من به دنبال آن پیرمرد به راه افتادم زیرا معتقد بودم که از او خلاصی ندارم و دنبال او رفتم تا به در خانهٔ امام کاظم‌ علیه السلام رسیدم، در آن‌جا مرا تنها گذاشت و خودش رفت.

دیدم خادمی بر در خانه است و بی پرسش به من گفت: بفرمائید داخل خدا رحمتت کند. من در خانه وارد شدم و بی انتظار ابو الحسن موسی‌ علیه السلام را دیدم و با من آغاز سخن کرد و فرمود: نه به سوی مرجئه و نه به سوی قدریه و نه به سوی زیدیه و نه معتزله و نه خوارج، به سوی من، به سوی من.

من گفتم: قربانت، پدرت درگذشت؟

فرمود: آری، گفتم: مُرد؟ فرمود: آری،

گفتم: بعد از او چه کسی امام ما است؟

فرمود: اگر خدا خواهد تو را به امامت رهبری می‌کند،

گفتم: قربانت، عبدالله معتقد است که پس از پدرش اوست،

فرمود: عبدالله می‌خواهد خدا عبادت نشود.

(عرض کردم: قربانت، پس از او چه کسی امام است؟

قَالَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَمْ أُصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ - ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلَيْكَ إِمَامٌ.

قَالَ لَا فَدَاخَلَنِي شَيْءٌ لَا يَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِعْظَاماً لَهُ - وَ هَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحُلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ - ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ.

فَقَالَ سَلْ تُخْبَرْ وَ لَا تُذِعْ - فَإِنْ أَذَعْتَ فَهُوَ الذَّبْحُ - فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ - قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ شِيعَتُكَ وَ شِيعَةُ أَبِيكَ ضُلَّالٌ فَأُلْقِي إِلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ - وَ قَدْ أَخَذْتَ عَلَيَّ الْكِتْمَانَ.

قَالَ مَنْ آنَسْتَ مِنْهُ رُشْداً فَأَلْقِ إِلَيْهِ وَ خُذْ عَلَيْهِ الْكِتْمَانَ - فَإِنْ أَذَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ

قَالَ - فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ.

فَقَالَ لِي مَا وَرَاءَكَ - قُلْتُ الْهُدَى - فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّةِ

قَالَ ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيْلَ - وَ أَبَا بَصِيرٍ فَدَخَلَا عَلَيْهِ وَ سَمِعَا كَلَامَهُ وَ سَاءَلَاهُ وَ قَطَعَا عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ - ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجاً فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةَ عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ - وَ بَقِيَ عَبْدُ اللَّهِ لَا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ - فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ

قَالَ مَا حَالُ النَّاسِ - فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً صَدَّ عَنْكَ النَّاسَ.

قَالَ هِشَامٌ فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيَضْرِبُونِي.

فرمود: اگر خدا خواهد تو را هدایت نماید) گوید: گفتم: قربانت، شما هستید آن امام، فرمود: نه من این را به تو نمی‌گویم، با خود گفتم: من درست سؤال نکردم، سپس به او گفتم: قربانت، برای شما امامی هست، فرمود: نه، در این جا یک احترام و هیبتی از آن حضرت بر دل من وارد شد که جز خدا عز وجل نمی‌داند، بیش از آنچه در موقع تشرّف به حضور پدرش از او در دل من واقع می‌شد.

سپس گفتم: قربانت، از تو بپرسم چنانچه از پدرت می‌پرسیدم؟ فرمود: بپرس تا جواب بگیری و لی فاش مکن، اگر فاش کنی، همان سر به باد دادن است، از او پرسش کردم و معلوم شد دریائی است بیکران، گفتم: قربانت، شیعیان تو و پدرت اکنون سرگردانند، من به آن‌ها اعلام کنم و آنها را به شما دعوت کنم، با تعهد بر کتمانی که از من گرفتید، فرمود: به هر کدام که رشیدو خردمند و راز دارند اعلام کن و با آنها شرط کن کتمان کنند، اگر فاش سازند، سر به باد دادن است و اشاره به گلوی مبارک خود کرد. گوید: از نزد آن حضرت بیرون آمدم و به ابو جعفر احول برخوردم، گفت: چه خبر داری؟ گفتم: راه هدایت، و داستان را برایش باز گفتم، گوید: سپس فضیل و ابو بصیر را دیدار کردیم و آنها هم خدمت آن حضرت رسیدند و سخن او را شنیدند و با او سوال و جواب کردند و به امامت آن حضرت یقین نمودند، سپس مردم شیعه با ما فوج، فوج، تماس گرفتند، هر که خدمت آن حضرت رسید یقین به امامت او کرد، جز دسته عمار (بن موسی ساباطی) و اصحاب او، و عبدالله تنها ماند، کمی از مردم به وی مراجعه می‌کردند، چون چنین دید، حال مردم را پرسید، به او گزارش دادند که هشام مردم را از دور تو پراکنده کرد، هشام گوید: عده‌یی را در مدینه سر راهها نشانید که مرا بزنند.

۹۲۲-۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُلَانٍ الْوَاقِفِيِّ قَالَ: كَانَ لِي ابْنُ عَمٍّ يُقَالُ لَهُ- الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ كَانَ زَاهِداً وَ كَانَ مِنْ أَعْبَدِ أَهْلِ زَمَانِهِ- وَ كَانَ يَتَّقِيهِ السُّلْطَانُ لِجِدِّهِ فِي الدِّينِ وَ اجْتِهَادِهِ وَ رُبَّمَا اسْتَقْبَلَ السُّلْطَانَ بِكَلَامٍ صَعْبٍ يَعِظُهُ وَ يَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ- وَ كَانَ السُّلْطَانُ يَحْتَمِلُهُ لِصَلَاحِهِ- وَ لَمْ تَزَلْ هَذِهِ حَالَتَهُ حَتَّى كَانَ يَوْمٌ مِنَ الْأَيَّامِ- إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَرَآهُ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ- فَأَتَاهُ

فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَلِيٍّ- مَا أَحَبَّ إِلَيَّ مَا أَنْتَ فِيهِ وَ أَسَرَّنِي- إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَتْ لَكَ مَعْرِفَةٌ- فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَةَ قَالَ- جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمَعْرِفَةُ

قَالَ- اذْهَبْ فَتَفَقَّهْ وَ اطْلُبِ الْحَدِيثَ.

قَالَ عَمَّنْ قَالَ عَنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ- ثُمَّ اعْرِضْ عَلَيَّ الْحَدِيثَ

قَالَ- فَذَهَبَ فَكَتَبَ ثُمَّ جَاءَهُ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِ- فَأَسْقَطَهُ كُلَّهُ

ثُمَّ قَالَ لَهُ- اذْهَبْ فَاعْرِفِ الْمَعْرِفَةَ- وَ كَانَ الرَّجُلُ مَعْنِيّاً بِدِينِهِ فَلَمْ يَزَلْ- يَتَرَصَّدُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام حَتَّى خَرَجَ إِلَى ضَيْعَةٍ لَهُ- فَلَقِيَهُ فِي الطَّرِيقِ

فَقَالَ لَهُ- جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ- فَدُلَّنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ- فَأَخْبَرَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَا كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ أَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الرَّجُلَيْنِ فَقَبِلَ مِنْهُ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ فَمَنْ كَانَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام ثُمَّ الْحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ ثُمَّ سَكَتَ- قَالَ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ

۸ـ محمد بن فلان واقفی، گوید: پسر عموئی داشتم که نامش حسن بن عبدالله بود، مردی بود زاهد و عابدترین اهل عصر خود، سلطان از هیبت دین داری و کوشش او در عبادت و تقوی حساب می‌برد و بسا در برابر سلطان سخن‌های درشت می‌گفت و او را موعظه می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود و سلطان سخنان او را تحمل می‌کرد، همیشه بر این وضع بود تا روزی ابوالحسن موسی علیه السلام وارد مسجد شد و او هم در مسجد بود، چون چشم امام به او افتاد اشاره کرد و نزد آن حضرت آمد به او فرمود:

ای ابو علی، من روش تو را بسیار دوست دارم و دل پسند است جز این که تو معرفت نداری، باید دنبال معرفت باشی، عرض کرد قربانت، معرفت چیست؟ فرمود: برو دین را بفهم و حدیث دریافت کن، عرض کرد: از چه کسی؟ فرمود: از فقهاء اهل مدینه و سپس آنها را به من عرضه کن، گوید: رفت و احادیثی نوشت و آورد خدمت امام کاظم علیه السلام و برای او خواند، امام همه را ردّ کرد، و باز فرمود: برو معرفت یاد بگیر.

آن مرد به دین خود علاقه داشت و پیوسته به امام کاظم علیه السلام متوجه بود، تا روزی که آن حضرت به مزرعهٔ خود می‌رفت، در بین راه، خدمت او رسید، و عرض کرد، قربانت، من در برابر خدا دامن شما را می‌گیرم، مرا به معرفت رهنمائی کن.

گوید: امام او را از مقام امیر المؤمنین علیه السلام مطلع کرد و آنچه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شد و کار آن دو مرد را (ابوبکر و عمر) به او گزارش داد و او هم پذیرفت سپس عرض کرد، بعد از امیر المؤمنین«ع» امام بر حق که بود، فرمود: حسن علیه السلام سپس حسین علیه السلام تا به خودش رسید و دم فرو بست.

فَمَنْ هُوَ الْيَوْمَ - قَالَ إِنْ أَخْبَرْتُكَ تَقْبَلُ - قَالَ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ أَنَا هُوَ قَالَ فَشَيْءٌ أَسْتَدِلُّ بِهِ - قَالَ اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الشَّجَرَةِ - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أُمِّ غَيْلَانَ فَقُلْ لَهَا - يَقُولُ لَكِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ - أَقْبِلِي قَالَ فَأَتَيْتُهَا فَرَأَيْتُهَا - وَ اللَّهِ تَخُدُّ الْأَرْضَ خَدّاً حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ - ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهَا فَرَجَعَتْ قَالَ - فَأَقَرَّ بِهِ ثُمَّ لَزِمَ الصَّمْتَ وَ الْعِبَادَةَ - فَكَانَ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ بَعْدَ ذَلِكَ.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِثْلَهُ.

۹۲۳-۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطَّيِّبِ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ:

سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ قَاضِيَ سَامَرَّاءَ - بَعْدَ مَا جَهَدْتُ بِهِ وَ نَاظَرْتُهُ وَ حَاوَرْتُهُ - وَ وَاصَلْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ عُلُومِ آلِ مُحَمَّدٍ - فَقَالَ بَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ دَخَلْتُ - أَطُوفُ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام يَطُوفُ بِهِ - فَنَاظَرْتُهُ فِي مَسَائِلَ عِنْدِي فَأَخْرَجَهَا إِلَيَّ - فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً وَ إِنِّي وَ اللَّهِ لَأَسْتَحْيِي مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِي أَنَا أُخْبِرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي تَسْأَلُنِي عَنِ الْإِمَامِ فَقُلْتُ - هُوَ وَ اللَّهِ هَذَا فَقَالَ أَنَا هُوَ فَقُلْتُ - عَلَامَةً فَكَانَ فِي يَدِهِ عَصًا فَنَطَقَتْ - وَ قَالَتْ إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامُ هَذَا الزَّمَانِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ.

گوید: به آن حضرت عرض کرد: قربانت، امروز امام بر حق کیست، فرمود: اگر به تو بگویم می‌پذیری؟ عرض کرد: قربانت، آری، فرمود: منم آن امام بر حق، گفت: دلیلی برای من بیاورید، فرمود: برو نزد این درخت (با دست خود اشاره به درخت خار مغیلان کرد) و به او بگو: موسی بن جعفر به تو می‌گوید: نزد من بیا، گوید: من نزد آن درخت رفتم و به چشم خود دیدم زمین را می‌شکافد و می‌آید تا برابر آن حضرت ایستاد و سپس به او اشارتی کرد، و برگشت، گوید: اعتراف به امامت آن حضرت کرد و دم فرو بست و به عبادت پرداخت، و دیگر کسی ندید که سخنی گوید.

محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن و او از إبراهیم بن هاشم حدیثی مشابه این نقل کرده است.



۹ـ محمد بن ابی العلاء گوید: من پس از آنکه با یحیی بن اکثم ـ قاضی سامراء بحث و گفتگو کردم و با او در بارهٔ علوم آل محمد پرسش کردم، به گوش خود شنیدم که می‌گفت: روزی داخل مسجد مدینه شدم و قبر رسول خدا را طواف می‌کردم ناگهان به علی بن موسی الرضا برخوردیم که مشغول طواف بود با او پیرامون مسائلی صحبت کردم و به من جواب کافی داد، به او گفتم: به خدا من می‌خواهم از شما مسئله‌ای بپرسم و به خدا که از شما دربارهٔ آن شرم دارم، به من فرمود: من پیش از آنکه تو بپرسی جوابت را می‌دهم، می‌خواهی از امام بپرسی.

گفتم: به خدا مسئله من همین است، فرمود: منم آن امام، گفتم: نشانی چیست؟ در دست او عصائی بود، به زبان آمد و گفت: به راستی مولا و آقای من امام این زمان است و اوست حجت خدا.

۹۲٤- ۱۰ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام وَ أَنَا يَوْمَئِذٍ وَاقِفٌ - وَ قَدْ كَانَ أَبِي سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ سَبْعِ مَسَائِلَ - فَأَجَابَهُ فِي سِتٍّ وَ أَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ - فَقُلْتُ وَ اللَّهِ لَأَسْأَلَنَّهُ عَمَّا سَأَلَ أَبِي أَبَاهُ - فَإِنْ أَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ كَانَتْ دَلَالَةً فَسَأَلْتُهُ - فَأَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ أَبِي فِي الْمَسَائِلِ السِّتِّ - فَلَمْ يَزِدْ فِي الْجَوَابِ وَاواً وَ لَا يَاءً - وَ أَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ وَ قَدْ كَانَ أَبِي قَالَ لِأَبِيهِ إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - أَنَّكَ زَعَمْتَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ إِمَاماً - فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى عُنُقِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ - نَعَمْ إِحْتَجَّ عَلَيَّ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - فَمَا كَانَ فِيهِ مِنْ إِثْمٍ فَهُوَ فِي رَقَبَتِي - فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ قَالَ - إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا يُبْتَلَى بِبَلِيَّةٍ - أَوْ يَشْتَكِي فَيَصْبِرُ عَلَى ذَلِكَ - إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ اللَّهِ مَا كَانَ لِهَذَا ذِكْرٌ فَلَمَّا مَضَيْتُ وَ كُنْتُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ - خَرَجَ بِي عِرْقُ الْمَدِينِيِّ فَلَقِيتُ مِنْهُ شِدَّةً - فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ حَجَجْتُ - فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ وَجَعِي بَقِيَّةٌ - فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ وَ قُلْتُ لَهُ - جُعِلْتُ فِدَاكَ عَوِّذْ رِجْلِي - وَ بَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِي - لَيْسَ عَلَى رِجْلِكَ هَذِهِ بَأْسٌ - وَ لَكِنْ أَرِنِي رِجْلَكَ الصَّحِيحَةَ - فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَهَا - فَلَمَّا خَرَجْتُ لَمْ أَلْبَثْ - إِلَّا يَسِيراً حَتَّى خَرَجَ بِيَ الْعِرْقُ - وَ كَانَ وَجَعُهُ يَسِيراً.

۱۰ ـ حسین بن عمر بن یزید گوید: خدمت امام رضاعليه السلام رسیدم و هنوز من آن روز واقفی مذهب بودم و پدرم از پدرش هفت مسئله پرسیده بود که به شش پرسش او پاسخ داده بود و یکی را بی جواب گذاشته بود، گفتم: به خدا من همان سؤالات پدرم را از او می‌پرسم، اگر مانند پدرش جواب داد، دلیل بر امامت او است من پرسیدم و او جوابهائی داد که پدرش به پدرم داده بود و حتی واو و یائی را جا نینداخته بود و پدرم به او گفته بود که فردا در قیامت نزد خداوند علیه شما احتجاج می‌کنم زیرا معتقدی که برادر بزرگتر (عبدالله) امام نیست و آن حضرت دست به گردن او نهاد و به او فرمود: آری نزد خدا به دین و عقیده بر من احتجاج کن و مرا مسؤل کن هر گناهی که داشت به گردن من باشد، چون با آن حضرت خداحافظی کردم.

فرمود: هیچ کس از شیعیان ما نیست که به بلائی گرفتار شود و بیمار گردد و بر آن شکیبائی ورزد جز این که خدا برایش اجر هزار شهید نویسد.

با خود گفتم: از این موضوع که ذکری نبود؟ و چون رفتم و سفر کردن در میان راه ریشه‌ای از پایم درآمد که آن را عرق المدینی نامند و بشدت ناراحت شدم و چون سال آینده حج کردم خدمت آن حضرت رسیدم و هنوز از دردم چیزی مانده بودو به آن حضرت از آن شکایت کردم و عرض کردم: قربانت، دعای حفظی به پایم بخوانید و پای خود را نزد او دراز کردم،

فرمود: این پای تو عیبی ندارد، آن پای سالمت را به من بنما، آن را خدمت او دراز کردم و به آن دعائی خواند و چون بیرون شدم طولی نکشید که همان ریشه از آن بیرون آمد ولی درد آن کم بود.

۹۲۵-۱۱-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ قِيَامَا الْوَاسِطِيِّ وَكَانَ مِنَ الْوَاقِفَةِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ يَكُونُ إِمَامَانِ - قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ - فَقُلْتُ لَهُ هُوَ ذَا أَنْتَ لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ وَ لَمْ يَكُنْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعْدُ - فَقَالَ لِي وَ اللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ مِنِّي - مَا يُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ - وَ يَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ - فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقِيلَ لِابْنِ قِيَامَا - أَلَا تُقْنِعُكَ هَذِهِ الْآيَةُ - فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ إِنَّهَا لَآيَةٌ عَظِيمَةٌ - وَ لَكِنْ كَيْفَ أَصْنَعُ بِمَا قَالَ - أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فِي ابْنِهِ.

۹۲۶-۱۲-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ:

أَتَيْتُ خُرَاسَانَ وَ أَنَا وَاقِفٌ - فَحَمَلْتُ مَعِي مَتَاعاً - وَ كَانَ مَعِي ثَوْبٌ وَشْيٌ فِي بَعْضِ الرِّزَمِ - وَ لَمْ أَشْعُرْ بِهِ وَ لَمْ أَعْرِفْ مَكَانَهُ - فَلَمَّا قَدِمْتُ مَرْوَ - وَ نَزَلْتُ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا لَمْ أَشْعُرْ - إِلَّا وَ رَجُلٌ مَدَنِيٌّ مِنْ بَعْضِ مُوَلَّدِيهَا - فَقَالَ لِي إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ لَكَ - ابْعَثْ إِلَيَّ الثَّوْبَ الْوَشْيَ الَّذِي عِنْدَكَ - قَالَ فَقُلْتُ وَ مَنْ أَخْبَرَ أَبَا الْحَسَنِ بِقُدُومِي - وَ أَنَا قَدِمْتُ آنِفاً وَ مَا عِنْدِي ثَوْبٌ وَشْيٌ - فَرَجَعَ إِلَيْهِ وَ عَادَ إِلَيَّ - فَقَالَ يَقُولُ لَكَ بَلَى هُوَ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا - وَ رِزْمَتُهُ كَذَا وَ كَذَا فَطَلَبْتُهُ حَيْثُ قَالَ - فَوَجَدْتُهُ فِي أَسْفَلِ الرِّزْمَةِ - فَبَعَثْتُ بِهِ إِلَيْهِ.

۱۱ـ ابن قیاما واسطی که از واقفیه بود گوید: خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و به آن حضرت گفتم: ممکن است دو امام (در یک عصر) باشند؟ فرمود: نه، مگر آن که یکی خاموش باشد (و تابع دیگری باشد)، گفتم: اینک شما آن امام هستی که امام ساکت همراه نداری و در آن زمان هنوز ابوجعفر (امام محمدتقی علیه السلام) برایش به دنیا نیامده بود فرمود: به خدا که خداوند از من فرزندی به دنیا آورد که حق و اهلش را بدان پایدار کند و باطل و اهلش را بدان نابود سازد و پس از یک سال ابوجعفر (امام محمد تقی علیه السلام) برای او متولد شد، به ابن قیاما گفتند: این معجزه برای تو سودمند نیست؟ گفت: به خدا سوگند که این معجزه و نشانه بزرگی است ولی چه کنم با آنچه امام صادق علیه السلام دربارهٔ پسر خود گفته است.

توضیح: ابن قیاما همان حسین است محدث استرآبادی گفته است شاید مقصود او روایتی است که واقفیه آن را از امام صادق بصورت مجهول نقل کرده‌اند که او فرموده: ما هشت محدث داریم که هفتمی آن امام قائم است که مرحوم شیخ طوسی اخبار واقفیه را در کتاب غیبت خود آورده و آنها را پاسخ داده است.

۱۲ـ وشاء گوید: من به خراسان آمدم و واقفی مذهب بودم، و همراه من یک جامه گلداری بود که در یکی از بسته‌ها جا داشت که من متوجه آن نبودم و جای آن را هم نمی‌دانستم، چون به مرو رسیدم و منزل گرفتم مردی از اهل مدینه آمد و گفت: ابوالحسن الرضا علیه السلام به تو می‌فرماید: آن جامهٔ گلداری که نزد تو است برای من بفرست، گوید: گفتم: من هم اکنون وارد شده‌ام، چه کسی به ابوالحسن خبر آمدن مرا داد؟ من جامهٔ گلداری ندارم، رفت وبرگشت و گفت: می‌فرماید: چرا، داری، در فلان جا است و در بستهٔ کذائی است، او را در جائی که گفته بود یافتم و برایش فرستادم. (ظاهراً این معجزه حضرت سبب گردید که وشّاء از عقیده واقفیه خود دست بردارد).

۹۲۷-۱۳- اِبْنُ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ:

كُنْتُ وَاقِفاً وَ حَجَجْتُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ- فَلَمَّا صِرْتُ بِمَكَّةَ خَلَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ- فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ ثُمَّ قُلْتُ- اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِي وَ إِرَادَتِي فَأَرْشِدْنِي إِلَى خَيْرِ الْأَدْيَانِ- فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتِيَ الرِّضَا عليه السلام فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ- وَ قُلْتُ لِلْغُلَامِ قُلْ لِمَوْلَاكَ- رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ- قَالَ فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَ هُوَ يَقُولُ- اُدْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ- اُدْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ- فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ لِي قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَكَ وَ هَدَاكَ لِدِينِهِ- فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ أَمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ.



۹۲۸-۱۴- اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ قَالَ:

كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هُلَيْلٍ يَقُولُ: بِعَبْدِ اللَّهِ - فَصَارَ إِلَى الْعَسْكَرِ فَرَجَعَ عَنْ ذَلِكَ- فَسَأَلْتُهُ عَنْ سَبَبِ رُجُوعِهِ- فَقَالَ إِنِّي عَرَضْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ- فَوَافَقَنِي فِي طَرِيقٍ ضَيِّقٍ- فَمَالَ نَحْوِي حَتَّى إِذَا حَاذَانِي- أَقْبَلَ نَحْوِي بِشَيْءٍ مِنْ فِيهِ- فَوَقَعَ عَلَى صَدْرِي فَأَخَذْتُهُ فَإِذَا هُوَ رَقٌّ فِيهِ مَكْتُوبٌ- مَا كَانَ هُنَالِكَ وَ لَا كَذَلِكَ.

۱۳ ـ عبدالله بن مغیره گوید: من واقفی بودم و با این عقیده به حج رفتم، چون به مکه رسیدم، چیزی در خاطرم آمد که به ملتزم (آن را مستجار گویند و از پشت خانه برابر کعبه است و خوب است شکم و سینه را به دیوار آن چسباند و دعاء در آن مستجاب است ـ از مجلسی ره) درآویختم و گفتم: بار خدایا تو خواسته و آهنگ مرا می‌دانی، خدایا مرا به خیر رهبری کن، در دلم افتاد که خدمت امام رضاؑ برسم، به مدینه آمدم و بر در خانه آن حضرت ایستادم و به غلام او گفتم: به آقایت بگو: مردی عراقی بر در خانه است. گوید: شنیدم آن حضرت از درون خانه فریاد کرد: ای عبدالله بن مغیره وارد شو، من وارد شدم و چون چشم آن حضرت به من افتاد، به من فرمود: خدا دعایت را مستجاب کرد و تو را به دینش رهبری نمود، من گفتم: گواهی می‌دهم که تو حجت و امین او بر همه خلق هستی.



۱۴ـ احمد بن محمد بن عبدالله گوید: عبدالله بن هلیل معتقد به امامت عبدالله (افطح) بود، به شهر سامراه رفت و از این عقیده برگشت، من از وی سبب آن را پرسیدم، گفت: من به فکر افتادم که این مسئله را از ابوالحسنؑ بپرسم (ظاهراً مقصود امام دهم است) بطور اتفاقی در کوچه تنگی بحضرت برخوردم او به سوی من آمد تا در برابرم قرار گرفت و چیزی از دهان خود به طرف من انداخت که به سینهٔ من افتاد، من آن را گرفتم، ورقه‌یی بود که در آن نوشته شده بود: او در این مقام نبود و چنان رتبه‌ای نداشت (یعنی عبدالله دعوی امامت را نکرد و استحقاق این کار را نداشت)

۹۲۹-۱۵ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ اِسْمَهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ:

أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ زَيْدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالُوا جَاءَتْ أُمُّ أَسْلَمَ يَوْماً إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ - فَسَأَلَتْهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - فَقَالَتْ خَرَجَ فِي بَعْضِ الْحَوَائِجِ وَ السَّاعَةَ يَجِيءُ فَانْتَظَرَتْهُ عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ - حَتَّى جَاءَ فَقَالَتْ أُمُّ أَسْلَمَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ - إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ الْكُتُبَ - وَ عَلِمْتُ كُلَّ نَبِيٍّ وَ وَصِيٍّ - فَمُوسَى كَانَ لَهُ وَصِيٌّ فِي حَيَاتِهِ - وَ وَصِيٌّ بَعْدَ مَوْتِهِ - وَ كَذَلِكَ عِيسَى فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - فَقَالَ لَهَا يَا أُمَّ أَسْلَمَ - وَصِيِّي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي وَاحِدٌ - ثُمَّ قَالَ لَهَا يَا أُمَّ أَسْلَمَ - مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هَذَا فَهُوَ وَصِيِّي - ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ - فَفَرَكَهَا بِإِصْبَعِهِ فَجَعَلَهَا شِبْهَ الدَّقِيقِ - ثُمَّ عَجَنَهَا ثُمَّ طَبَعَهَا بِخَاتَمِهِ - ثُمَّ قَالَ مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هَذَا - فَهُوَ وَصِيِّي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي - فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ - فَأَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقُلْتُ - بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ - ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ فَفَرَكَهَا - فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ الدَّقِيقِ - ثُمَّ عَجَنَهَا وَ خَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ - ثُمَّ قَالَ يَا أُمَّ أَسْلَمَ مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هَذَا فَهُوَ وَصِيِّي - فَأَتَيْتُ الْحَسَنَ عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ - فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ.

۱۵ ـ ائمهٔ معصومینعليهم‌السلام فرمودند: روزی که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله در منزل ام‌سلمه بود ام أسلم وارد شد و پرسید رسول خدا کجاست؟

ام سلمه گفت برای حاجتی بیرون رفته است و اکنون بر می‌گردد؛ نزد ام‌سلمه انتظار آن حضرت را کشید تا آمد، أم‌أسلم به آن حضرت عرض کرد یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، من کتابها را خوانده‌ام و هر پیامبری و وصي او را دانسته‌ام، موسیعليه‌السلام در زمان حیات خود یک وصی داشت (یعنی هارون) و پس از مرگش یک وصی داشت (یعنی یوشع) و عیسیعليه‌السلام هم چنین بود، یا رسول الله وصی شما کیست؟

فرمود: ای أم‌أسلم وصي من در زندگی و پس از مرگم یکی است، سپس به او فرمود:

ای أم‌أسلم، هر کس که کار مرا کرد او وصی من است و دست برد و یک سنگ ریزه از زمین برداشت و آن را با انگشت خود مالید تا چون آرد نرم شد، سپس آن را خمیر کرد و به خاتم خود مهر کرد و سپس فرمود: هر که این کار مرا بکند او وصی من در حیات و زندگی و پس از مرگم می‌باشد.

أم‌أسلم می‌گوید: از نزد آن‌حضرت بیرون شدم و خدمت امیرالمؤمنینعليه‌السلام رسیدم و گفتم: پدر و مادرم قربانت، تو وصیّ رسول خدائی؟ فرمود: آری و دست برد و سنگ ریزه‌ای برداشت و آن را مالید چون آرد شد و پس از آن، آن را خمیر کرد و با خاتم خود مهر زد و به من فرمود:

ای أم‌أسلم هر کس این کار مرا کرد او وصی من است. من نزد امام حسن که هنوز طفل بود رفتم و به او گفتم:

ای آقای من تو وصی پدرت هستی؟

فَقَالَ نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ - وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ وَ أَخَذَ حَصَاةً فَفَعَلَ بِهَا كَفِعْلِهِمَا - فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَأَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَ إِنِّي لَمُسْتَصْغِرَةٌ لِسِنِّهِ فَقُلْتُ لَهُ - بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي - أَنْتَ وَصِيُّ أَخِيكَ - فَقَالَ نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ اِئْتِينِي بِحَصَاةٍ - ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ - فَعَمَرَتْ أُمُّ أَسْلَمَ حَتَّى لَحِقَتْ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي مُنْصَرَفِهِ - فَسَأَلَتْهُ أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ - فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

٩٣٠-١٦ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْجَارُودِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ بْنِ دَابٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - وَ مَعَهُ كُتُبٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ - يَدْعُونَهُ فِيهَا إِلَى أَنْفُسِهِمْ - وَ يُخْبِرُونَهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَ يَأْمُرُونَهُ بِالْخُرُوجِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام هَذِهِ الْكُتُبُ اِبْتِدَاءٌ مِنْهُمْ - أَوْ جَوَابُ مَا كَتَبْتَ بِهِ إِلَيْهِمْ وَ دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ.

فَقَالَ بَلِ اِبْتِدَاءٌ مِنَ الْقَوْمِ - لِمَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّنَا وَ بِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ لِمَا يَجِدُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - مِنْ وُجُوبِ مَوَدَّتِنَا وَ فَرْضِ طَاعَتِنَا - وَ لِمَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الضِّيقِ وَ الضَّنْكِ وَ الْبَلَاءِ - فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ الطَّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ سُنَّةٌ أَمْضَاهَا

فرمود: آری ای أم‌أسلم، و دست بر سنگ ریزه‌ای برد و برداشت و همان کار آنها را کرد، از نزد او خدمت حسین‌ؑ رسیدم و او را خردسال شمردم و باز هم به او گفتم: پدر و مادرم قربانت، تو وصی برادرت هستی؟ فرمود: آری ای أم‌أسلم، یک سنگ ریزه برایم بیاور و همان کار آن‌ها را کرد، أم‌أسلم سالخورده شد تا پس از شهادت امام حسینؑ به علی بن الحسینؑ رسید که از کربلا برگشته بود، از او پرسید: تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: آری، و مانند کار آن‌ها را کرد. درود خداوند بر همه آنها باد.

۱۶ـ زید بن علی بن الحسینؑ خدمت امام باقرؑ رسید و نامه‌هائی از اهل کوفه در دست داشت، مردم کوفه در این نامه زید را به سوی خود دعوت کرده بودند و اجتماع خود را به او گزارش داده و به او دستور شورش داده بودند، امام باقرؑ فرمود: شروع این نامه‌ها از خود آنهاست یا جواب نامه‌هائی است که شما به آن‌ها نوشته‌اید و آنها را دعوت کرده‌اید؟

زید: خودشان شروع کرده‌اند زیرا:

۱ـ حق ما را می‌فهمند.

۲ـ می‌دانند ما خاندان و خویشان رسول خدائیم.

۳ـ در قرآن خدا وجوب اطاعت از ما و وجوب دوستی ما را می‌بینند و فشار و ناراحتی ما را مشاهده می‌کنند.

امام باقرؑ فرمود: اطاعت مردم از امام از طرف خداوند واجب شمرده شده و روشی است که خداوند آن را در پیشینیان امضاء کرده و در آخرین آنها هم اجرا خواهد کرد، طاعت واجب است برای یکی از ما خاندان پیامبر ولی محبت و دوستی نسبت به همه است، دستور

فِي الْأَوَّلِينَ- وَ كَذٰلِكَ يُجْرِيهَا فِي الْآخِرِينَ- وَ الطَّاعَةُ لِوَاحِدٍ مِنَّا وَ الْمَوَدَّةُ لِلْجَمِيعِ- وَ أَمْرُ اللَّهِ يَجْرِي لِأَوْلِيَائِهِ بِحُكْمٍ مَوْصُولٍ- وَ قَضَاءٍ مَفْصُولٍ وَ حَتْمٍ مَقْضِيٍّ وَ قَدَرٍ مَقْدُورٍ- وَ أَجَلٍ مُسَمًّى لِوَقْتٍ مَعْلُومٍ فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ- إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ- لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ- وَ لَا تَسْبِقَنَّ اللَّهَ فَتُعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ فَتَصْرَعَكَ.

قَالَ فَغَضِبَ زَيْدٌ عِنْدَ ذٰلِكَ.

ثُمَّ قَالَ لَيْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ- وَ أَرْخَى سِتْرَهُ وَ ثَبَّطَ عَنِ الْجِهَادِ- وَ لٰكِنَّ الْإِمَامَ مِنَّا مَنْ مَنَعَ حَوْزَتَهُ- وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ- وَ دَفَعَ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَ ذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِ.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام هَلْ تَعْرِفُ يَا أَخِي مِنْ نَفْسِكَ شَيْئاً- مِمَّا نَسَبْتَهَا إِلَيْهِ فَتَجِيءَ عَلَيْهِ- بِشَاهِدٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ حُجَّةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَوْ تَضْرِبَ بِهِ مَثَلاً- فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَلَّ حَلَالاً- وَ حَرَّمَ حَرَاماً وَ فَرَضَ فَرَائِضَ- وَ ضَرَبَ أَمْثَالاً وَ سَنَّ سُنَناً- وَ لَمْ يَجْعَلِ الْإِمَامَ الْقَائِمَ بِأَمْرِهِ- شُبْهَةً فِيمَا فَرَضَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ- أَنْ يَسْبِقَهُ بِأَمْرٍ قَبْلَ مَحَلِّهِ- أَوْ يُجَاهِدَ فِيهِ قَبْلَ حُلُولِهِ- وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الصَّيْدِ- لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ أَفَقَتْلُ الصَّيْدِ أَعْظَمُ أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَحَلاً.

خدا برای اولیائش مجری است طبق حکمی پیوسته و قضائی ممتاز و لزومی واجب الرعایه و اندازه‌ای در خور توانائی و موعدی معین دروقتی معلوم مبادا آن کسانی که ایمان درستی ندارند تو را سبک سازند و تو را برانگیزند، زیرا آنها در برابر مشیت خدا هیچ کمکی به تو نکنند، شتاب مکن، زیرا خدا برای شتاب زدگی بنده‌ها نمی‌شتابد، (و زمان دولت حق را جلو نمی‌اندازد) تو خود را از خدا جلو مینداز تا گرفتاری ناتوانت سازد و بخاک هلاکت گرفتارت کند.

توضیح: امام باقر علیه السلام می‌خواست به زید بفرماید که در تدبیر خداوند، از برای بشر زمان معینی دارد و منوط به امکاناتی است که وقت آن نرسیده است آنهائی که تو را وادار به قیام می‌کنند نه به قول خود وفادارند و نه چنین آمادگی دارند می‌دانم که قصد تو سرنگونی حکومت جور و ستم است ولی چون زمان آن نرسیده در اینکار شکست خواهی خورد و کشته می‌شوی.

گوید: زید در اینجا خشمگین شد و گفت: امام از ما خاندان آن کس نیست که در خانه بنشیند و پرده بر در اندازد و مردم را از جهاد و مبارزه باز دارد بلکه امام ما خاندان، کسی است که حوزه‌ی پیروان خود را حفظ کند و در راه خدا چنانچه باید به شمشیر برخیزد واز رعیت خود دفاع نماید و در راه خدا چنانچه باید جهاد کند و از رعیت خود دفاع کند و از حریم خویش، دشمن را براند.

امام باقر علیه السلام فرمود: ای برادر تو خود را چنانچه وصف کردی می‌دانی؟ و دلیلی از قرآن یا گفته رسول خدا و نمونه تاریخی درستی بر آن داری؟ به راستی خداوند حلال و حرام را مقرر کرده و دستورهای واجبی داده و مثل هائی زده و روشی قرار داده و برای امامی که مسئول امر خود نموده تردیدی در انجام وظیفه لازم خود، فراهم نکرده تا قبل از وقت، به انجام دستور او مبادرت ورزد یا پیش از موعد مقرر در راه او به جهاد و مبارزه برخیزد خدا عز وجل دربارهٔ شکار کردن (امری عادی و بی اهمیت) فرموده است: «در حال احرام شکار نکنید (مائده/ ۹۵)»

وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لاَ تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللهِ وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ فَجَعَلَ الشُّهُورَ عِدَّةً مَعْلُومَةً- فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَةً حُرُماً- وَ قَالَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ

ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فَجَعَلَ لِذَلِكَ مَحَلاًّ وَ قَالَ- وَ لاَ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجَلاً- وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَاباً - فَإِنْ كُنْتَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ- وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ وَ تِبْيَانٍ مِنْ شَأْنِكَ فَشَأْنَكَ- وَ إِلاَّ فَلاَ تَرُومَنَّ أَمْراً أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ- وَ لاَ تَتَعَاطَ زَوَالَ مُلْكٍ لَمْ تَنْقَضِ أُكُلُهُ- وَ لَمْ يَنْقَطِعْ مَدَاهُ- وَ لَمْ يَبْلُغِ الْكِتَابُ أَجَلَهُ فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَدَاهُ وَ انْقَطَعَ أُكُلُهُ- وَ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ- لاَنْقَطَعَ الْفَصْلُ وَ تَتَابَعَ النِّظَامُ- وَ لَأَعْقَبَ اللَّهُ فِي التَّابِعِ وَ الْمَتْبُوعِ الذُّلَّ وَ الصَّغَارَ- أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ- فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتْبُوعِ- تُرِيدُ يَا أَخِي أَنْ تُحْيِيَ مِلَّةَ قَوْمٍ- قَدْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ عَصَوْا رَسُولَهُ - وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ- وَ ادَّعَوُا الْخِلاَفَةَ بِلاَ بُرْهَانٍ مِنَ اللَّهِ- وَ لاَ عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ - أُعِيذُكَ بِاللَّهِ يَا أَخِي أَنْ تَكُونَ غَداً الْمَصْلُوبَ- بِالْكُنَاسَةِ ثُمَّ ارْفَضَّتْ عَيْنَاهُ- وَ سَالَتْ دُمُوعُهُ

ثُمَّ قَالَ- اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ هَتَكَ سِتْرَنَا- وَ جَحَدَنَا حَقَّنَا وَ أَفْشَى سِرَّنَا وَ نَسَبَنَا إِلَى غَيْرِ جَدِّنَا وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ أَنْفُسَنَا.

آیا کشتن شکار بیابان مهمتر است یا کشتن نفوس محترمِ بشر که خدا حرام کرده، خدا برای هر چه تا برسد به شکار کردن، وقت معین کرده و فرموده است: «چون از حرام درآمدید شکار کنید (مائده/ ۳)» و فرموده است: «شعار خدا و ماه‌های حرام را برای خود حلال نشمارید(مائده/۲)» ماه‌ها را شماره معینی دانسته و چهار ماه را حرام دانسته و فرموده: «تا چهار ماه در زمین آزاد بگردید و بدانید که شما خدا را ناتوان نمی‌سازید (توبه/ ۲)» سپس خدای تبارک و تعالی فرموده: «چون ماه‌های حرام سپری شدند مشرکان را در هر جا یافتید بکشید (توبه/ ۵)» برای آن محلی مقرر کرده، و فرموده است: «عقد و نکاح را واقع نسازید تا عدهٔ معینی به سر رسد (بقره/ ۲۳۵)» خدا برای هر چیزی زمان معینی قرار داده و برای هر زمانی کتابی و نوشته‌ای دارد.

تو اگر گواه روشنی از پروردگار خود در جهاد داری و یقین به وظیفه خود داری و کارت پیش خودت روشن است خود دانی وگر نه پیرامون شک و شبهه مگرد و برای از بین بردن سلطنتی که زمانش را نرسیده قیام مکن که اگر به پایان خود برسد حکم قطعی بریده نشود و نظم عادلانه پیوسته گردد و تابع و متبوع (آنان را) خداوند خوار و زبون سازد، به خدا پناه برم از رهبری که وقت خود را نشناسد (تا چه رسد به امور دیگر) و مریدی را طلبد که از خودش داناتر است.

ای برادر جان! می‌خواهی ملت و آئین مردمی را زنده کنی که به آیات خدا کافر شدند و رسولش را نافرمانی کردند وپیرو هوسهای خود شدند وبدون رهبری خداوند واطاعت از فرمان رسول او دعوی خلافت کردند؟ برادر جان پناه بر خدا از اینکه فردا در کناسهٔ کوفه به دار آویخته شوی آنگاه چشمان امام باقر﷣ از اشک روان شد سپس فرمود: خدا میان ما و کسانی که پرده حرمت ما را دریدند و حق ما را منکر شدند و سر ما را فاش کردند و ما را به غیر از جدمان منسوب کردند و درباره ما چیزی گفتند که خود دربارهٔ خود نگفتیم داور و حکم باشد.

توضیح: «گویا زید با بیان جریان کار خود در حضور امام باقر﷣ در اندیشه کسب تکلیف است نه مخالفت با حضرت یا دعوی امامت زیرا امام به روشنی او را راهنمائی می‌کند و وقتی زید عصبانی می‌شود با کمال لطف و محبت و با خطاب برادر او را متوجّه عواقب کارش می‌سازد امام با طرح مسائلی همچون تقدیس خداوند و وجود ماههای حرام و وجود حق و باطل مسائل آینده را با زیبائی خاصی برای زید تشریح می‌کند و او را از انجام هر گونه اقدامی بر حذر می‌دارد».

۹۳۱-۱۷ - بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَنْجَوَيْهِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ:

أَتَيْنَا خَدِيجَةَ بِنْتَ عُمَرَ - بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ - نُعَزِّيهَا بِابْنِ بِنْتِهَا - فَوَجَدْنَا عِنْدَهَا مُوسَى بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ - فَإِذَا هِيَ فِي نَاحِيَةٍ قَرِيباً مِنَ النِّسَاءِ - فَعَزَّيْنَاهُمْ ثُمَّ أَقْبَلْنَا عَلَيْهِ - فَإِذَا هُوَ يَقُولُ لِابْنَةِ أَبِي يَشْكُرَ الرَّاثِيَةِ - قُولِي فَقَالَتْ.

أُعْدُدْ رَسُولَ اللَّهِ وَ أُعْدُدْ بَعْدَهُ
أَسَدَ الْإِلَهِ وَ ثَالِثاً عَبَّاسَا.

وَ أُعْدُدْ عَلِيَّ الْخَيْرِ وَ أُعْدُدْ جَعْفَراً
وَ أُعْدُدْ عَقِيلاً بَعْدَهُ الرُّوَّاسَا.

فَقَالَ أَحْسَنْتِ وَ أَطْرَبْتِنِي - زِيدِينِي فَانْدَفَعَتْ تَقُولُ.

وَ مِنَّا إِمَامُ الْمُتَّقِينَ مُحَمَّدٌ وَ حَمْزَةُ مِنَّا وَ الْمُهَذَّبُ جَعْفَرُ.
وَ مِنَّا عَلِيٌّ صِهْرُهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ فَارِسُهُ ذَاكَ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ

فَأَقَمْنَا عِنْدَهَا حَتَّى كَادَ اللَّيْلُ أَنْ يَجِيءَ.

ثُمَّ قَالَتْ خَدِيجَةُ - سَمِعْتُ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّمَا تَحْتَاجُ الْمَرْأَةُ فِي الْمَأْتَمِ - إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ دَمْعَتُهَا - وَ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَقُولَ هُجْراً - فَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ فَلَا تُؤْذِي الْمَلَائِكَةَ بِالنَّوْحِ ثُمَّ خَرَجْنَا فَغَدَوْنَا إِلَيْهَا غُدْوَةً - فَتَذَاكَرْنَا عِنْدَهَا اخْتِزَالَ مَنْزِلِهَا - مِنْ دَارِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ.

۱۷ ـ عبدالله بن ابراهیم گوید: خدمت خدیجه دختر عمر بن علی بن الحسین علیه السلام برای عرض تسلیت بخاطر فوت پسر دخترش رفتیم ومولی بن عبدالله بن حسن آنجا بود، به ناگاه دیدیم که درگوشه‌ای نزدیک مجلس زنانه نشسته است ما به همه تسلیت گفتیم و خدمت موسی بن عبدالله آمدیم و او به دختر ابی یشکر که زنی نوحه خوان بود گفت: بگو نوحه بخوان، او چنین سرود:

بشمر رسول‌الله و بشمر ز پی وی

تو شیر خدا را و سوم حضرت عباس

یعنی حمزه و عباس بن عبدالمطلب برادر حمزه

بشمر تو علی خیر و بشمار تو جعفر

وآنگاه عقیل است از این سلسله رئیس

رئیس یعنی سروران

به او گفت احسنت، آفرین مرا به طرب آوردی، برای من بیشتر بخوان ـ دخترک به خواندن آمد و گفت:

از ما است امام متقین محمد   با حمزه و مرد پاک جعفر

از ما است علی پسر عم و دامادش   هم فارس او، امام اطهر

ما تا نزدیک شب نزد خدیجه بودیم سپس خدیجه گفت: من از عمویم؛ محمد بن علی علیه السلام (امام باقر) شنیدم می‌فرمود: همانا زن در مجلس ماتم نیاز به نوحه گر دارد تا اشک ریزد و برای زن شایسته نیست که سخن زشت و بیهوده گوید پس چون شب فرا رسید فرشته‌ها را با نوحه خود میازارید ما نزد او بیرون آمدیم و باز فردا خدمت او رفتیم و با او دربارهٔ این که خانه خود را از خانه ابی عبدالله جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) جدا کرده صحبت کردیم.

فَقَالَ هَذِهِ دَارٌ تُسَمَّى دَارَ السَّرِقَةِ - فَقَالَتْ هَذَا مَا اِصْطَفَى مَهْدِيُّنَا تَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ - تُمَازِحُهُ بِذَلِكَ

فَقَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ - وَ اللَّهِ لَأُخْبِرَنَّكُمْ بِالْعَجَبِ - رَأَيْتُ أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ - لَمَّا أَخَذَ فِي أَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ - وَ أَجْمَعَ عَلَى لِقَاءِ أَصْحَابِهِ.

فَقَالَ لَا أَجِدُ هَذَا الْأَمْرَ يَسْتَقِيمُ - إِلَّا أَنْ أَلْقَى أَبَا عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - فَانْطَلَقَ وَ هُوَ مُتَّكٍ عَلَيَّ - فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى أَتَيْنَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام فَلَقِينَاهُ خَارِجاً يُرِيدُ الْمَسْجِدَ - فَاسْتَوْقَفَهُ أَبِي وَ كَلَّمَهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام لَيْسَ هَذَا مَوْضِعَ ذَلِكَ - نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَرَجَعَ أَبِي مَسْرُوراً - ثُمَّ أَقَامَ حَتَّى إِذَا كَانَ الْغَدُ أَوْ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ - اِنْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَاهُ - فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبِي وَ أَنَا مَعَهُ - فَابْتَدَأَ الْكَلَامَ

ثُمَّ قَالَ لَهُ فِي يَقُولُ - قَدْ عَلِمْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ - أَنَّ السِّنَّ لِي عَلَيْكَ وَ أَنَّ فِي قَوْمِكَ - مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ - قَدْ قَدَّمَ لَكَ فَضْلاً - لَيْسَ هُوَ لِأَحَدٍ مِنْ قَوْمِكَ - وَ قَدْ جِئْتُكَ مُعْتَمِداً لِمَا أَعْلَمُ مِنْ بِرِّكَ - وَ أَعْلَمُ فَدَيْتُكَ أَنَّكَ إِذَا أَجَبْتَنِي - لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ - وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيَّ اِثْنَانِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ لَا غَيْرِهِمْ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام إِنَّكَ تَجِدُ غَيْرِي أَطْوَعَ لَكَ مِنِّي وَ لَا حَاجَةَ لَكَ فِيَّ - فَوَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي - أُرِيدُ الْبَادِيَةَ أَوْ أَهُمُّ بِهَا فَأَثْقُلُ عَنْهَا وَ أُرِيدُ الْحَجَّ فَمَا أُدْرِكُهُ - إِلَّا بَعْدَ كَدٍّ وَ تَعَبٍ وَ مَشَقَّةٍ عَلَى نَفْسِي - فَاطْلُبْ غَيْرِي وَ سَلْهُ ذَلِكَ - وَ لَا تُعْلِمْهُمْ أَنَّكَ جِئْتَنِي.

موسی بن عبدالله که آماده صحبت بود گفت: این خانه را دار السرقه گویند، خدیجه گفت: این موضوع را مهدی ما برگزیده و تصویب کرده است، مقصودش از مهدی، محمد بن عبدالله بن حسن بود، خدیجه با این جمله با موسی (برادر او) شوخی می‌کرد.

موسی بن عبدالله گفت: من به شما امر عجیبی را خبر دهم، چون پدرم رحمة الله متوجه کار محمد بن عبدالله گردید و در مقام یاری او برآمد و تصمیم گرفت با یاران او ملاقات کند، گفت: به نظرم این کار انجام نخواهد گرفت مگر آن که من ابوعبدالله جعفر بن محمد (امام صادق) را ملاقات کنم، به بازوی من تکیه زد با هم خدمت امام صادقعليه‌السلام رفتیم و در بیرون منزلش به او برخوردیم در حالی که قصد رفتن به مسجد را داشت، پدرم او را متوقف کرد و با او به سخن پرداخت، امام فرمود: در میان راه جای این گفتگو نیست و ما یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد انشاء الله.

پدرم شادمان برگشت و فردا یا پس فردا رفتیم خدمت آن حضرت، پدرم به همراه من بر او وارد شد و آغاز سخن کرد و در ضمن به او گفت: قربانت گردم، تو می‌دانی که من از شما در سن بزرگترم و در میان فامیل، از شما سالمندترم ولی خدا عز وجل به تو فضیلتی داده که به هیچکدام از ما نداده و من بخاطر اعتمادی که به کار شما دارم نزد شما آمدم و می‌دانم که اگر شخص تو دعوت مرا اجابت کنی هیچکدام از یارانت سرپیچی نخواهند کرد حتی دوتن از قریش.

امام: تو دیگران را نسبت به خود مطیع‌تر می‌یابی و به من نیازی نداری که به تو کمکی کنم، به خدا خودت می‌دانی که بسا من آهنگ رفتن بیابان می‌کنم و توان آن را در خو نمی‌بینیم و گاهی اراده حج می‌کنم

فَقَالَ لَهُ النَّاسُ مَادُّونَ أَعْنَاقَهُمْ إِلَيْكَ - وَ إِنْ أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ - وَ لَكَ أَنْ لَا تُكَلَّفَ قِتَالاً وَ لَا مَكْرُوهاً.

قَالَ وَ هَجَمَ عَلَيْنَا نَاسٌ - فَدَخَلُوا وَ قَطَعُوا كَلَامَنَا.

فَقَالَ أَبِي جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ.

فَقَالَ نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فَقَالَ أَ لَيْسَ عَلَى مَا أُحِبُّ.

فَقَالَ عَلَى مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ إِصْلَاحِكَ.

ثُمَّ انْصَرَفَ حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ - فَبَعَثَ رَسُولاً إِلَى مُحَمَّدٍ فِي جَبَلٍ بِجُهَيْنَةَ - يُقَالُ لَهُ الْأَشْقَرُ عَلَى لَيْلَتَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ - فَبَشَّرَهُ وَ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ - قَدْ ظَفِرَ لَهُ بِوَجْهِ حَاجَتِهِ وَ مَا طَلَبَ - ثُمَّ عَادَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ - فَوُقِفْنَا بِالْبَابِ وَ لَمْ نَكُنْ نُحْجَبُ - إِذَا جِئْنَا فَأَبْطَأَ الرَّسُولُ - ثُمَّ أَذِنَ لَنَا فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ - فَجَلَسْتُ فِي نَاحِيَةِ الْحُجْرَةِ - وَ دَنَا أَبِي إِلَيْهِ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ.

ثُمَّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عُدْتُ إِلَيْكَ رَاجِياً - مُؤَمِّلاً قَدِ انْبَسَطَ رَجَائِي وَ أَمَلِي - وَ رَجَوْتُ الدَّرْكَ لِحَاجَتِي.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا ابْنَ عَمِّ إِنِّي أُعِيذُكَ بِاللَّهِ - مِنَ التَّعَرُّضِ لِهَذَا الْأَمْرِ الَّذِي أَمْسَيْتَ فِيهِ - وَ إِنِّي لَخَائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ يُكْسِبَكَ شَرّاً فَجَرَى الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا - حَتَّى أَفْضَى إِلَى مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ - وَ كَانَ مِنْ قَوْلِهِ بِأَيِّ شَيْءٍ كَانَ الْحُسَيْنُ - أَحَقَّ بِهَا مِنَ الْحَسَنِ.

و جز با خستگی و رنج و سختی بر خودم نتوانم به آن رسید، دیگران را بخواه و از آنها کمک بگیر و به آن‌ها هم بگو که نزد من آمده‌ای.

عبدالله بن حسن: حقیقت این است که مردم همه چشم به تو دارند و اگر شما دعوت مرا اجابت کنی احدی مخالفت نکند، و شما هم از جنگ و ناراحت شدن معاف هستی.

موسی گوید: ناگهان جمعی مردم به جلسه خصوصی وارد شدند و سخن ما را قطع کردند، پدرم گفت: قربانت، چه می‌فرمائی؟ فرمود: انشاء الله همدیگر راملاقات می‌کنیم، پدرم گفت: طوری نیست که من دوست داشته باشم؟ فرمود: انشاء الله مطابق خواست شما است از نظر مصلحت بینی برای تو، سپس به خانه برگشت و قاصدی نزد محمد که در کوهی از کوه‌های جهینه مخفی بود به نام اشقر و تا مدینه دو شب راه فاصله داشت (اشقر نام کوهی که محمد در آن مخفی بود و جهینه نام قبیله‌ای که در آن زندگی می‌کردند) فرستاد به او مژده داد و اعلام کرد که برای انجام خواسته او اقدام کرده و پیروز شده و پس از سه روز آمدیم در خانه امام صادق، و ایستادیم و پیش از آن، دربان موقع آمدن خدمت آن حضرت مانع ما نمی‌شد و آن که رفت امام را خبر دهد، طول داد.

سپس آمد و به مااجازه داد و وارد شدیم، من در گوشه اطاق نشستم و پدرم نزد او رفت و سر او را بوسید و گفت: قربانت من با امیدواری خدمت شما آمده‌ام و آرزو دارم که به خواسته خود برسم. امام صادق عليه السلام فرمود: ای عمو زادهٔ عزیزم! من تو را به خدا پناه می‌دهم از اینکه در آن کاری انجام دهی که شب در اندیشهٔ آن بودی و می‌ترسم برای تو شری گردد، و میان آنها سخن به درازا کشید تا به جائی رسید که نمی‌خواست و در ضمن به آن حضرت گفت: به چه دلیل امامت به فرزندان حسین رسید و به فرزندان امام حسن نرسید؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام رَحِمَ اللَّهُ الْحَسَنَ وَ رَحِمَ الْحُسَيْنَ - وَ كَيْفَ ذَكَرْتَ هَذَا.

قَالَ لِأَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام كَانَ يَنْبَغِي لَهُ إِذَا عَدَلَ أَنْ يَجْعَلَهَا - فِي الْأَسَنِّ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَمَّا أَنْ أَوْحَى إِلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَوْحَى إِلَيْهِ بِمَا شَاءَ - وَ لَمْ يُؤَامِرْ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ - وَ أَمَرَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله عَلِيّاً عليه السلام بِمَا شَاءَ - فَفَعَلَ مَا أُمِرَ بِهِ وَ لَسْنَا نَقُولُ فِيهِ - إِلَّا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ تَبْجِيلِهِ وَ تَصْدِيقِهِ - فَلَوْ كَانَ أَمَرَ الْحُسَيْنَ أَنْ يُصَيِّرَهَا فِي الْأَسَنِّ - أَوْ يَنْقُلَهَا فِي وُلْدِهِمَا يَعْنِي الْوَصِيَّةَ - لَفَعَلَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ وَ مَا هُوَ بِالْمُتَّهَمِ - عِنْدَنَا فِي الذَّخِيرَةِ لِنَفْسِهِ - وَ لَقَدْ وَلَّى وَ تَرَكَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ مَضَى - لِمَا أُمِرَ بِهِ وَ هُوَ جَدُّكَ وَ عَمُّكَ - فَإِنْ قُلْتَ خَيْراً فَمَا أَوْلَاكَ بِهِ - وَ إِنْ قُلْتَ هُجْراً فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ - أَطِعْنِي يَا ابْنَ عَمِّ وَ اسْمَعْ كَلَامِي - فَوَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - لَا آلُوكَ نُصْحاً وَ حِرْصاً - فَكَيْفَ وَ لَا أَرَاكَ تَفْعَلُ - وَ مَا لِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ مَرَدٍّ - فَسُرَّ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ - وَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ الْأَحْوَلُ الْأَكْشَفُ الْأَخْضَرُ - الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ - عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا.

فَقَالَ أَبِي لَيْسَ هُوَ ذَلِكَ - وَ اللَّهِ لَيُحَارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْماً - وَ بِالسَّاعَةِ سَاعَةً وَ بِالسَّنَةِ سَنَةً - وَ لَيَقُومَنَّ بِثَأْرِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ جَمِيعاً.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ مَا أَخْوَفَنِي - أَنْ يَكُونَ هَذَا

امام صادقؑ فرمود: خدا امام حسن و امام حسین را رحمت کند، برای چه این سخن را به میان آوردی؟

عبدالله: برای آن که اگر حسین عدالت ورزیده بود باید بعد از خود امامت را به بزرگترین اولاد امام حسن واگذارد؟

امام صادقؑ فرمود: به راستی چون خدای تبارک و تعالی وحی فرستاد و پیامبری را بنام محمدﷺ برانگیخت و آنچه را خواست به شخص او وحی کرد و با احدی از خلق خود در این باره مشورت نکرد و محمدﷺ هم علی را مأمور کرد برای آن چه که می خواست و او هم بدانچه دستور داشت عمل کرد و ما دربارهٔ او نگوئیم جز آنچه را رسول خداﷺ از احترام و تعظیم فرموده است و او را تصدیق کرده و اگر علیؑ هم به حسینؑ دستور داده بود که امامت را با سن و سالخورده تر خاندان واگذارد یا آن را میان فرزندان خود و امام حسن انتقال دهد عمل می کرد به هیچ وجه او نزد ما متهم نیست که امامت را برای خود ذخیره کرده باشد و این که او می رفت و امامت را به دیگران وامی گذارد ولی حسین طبق دستوری که داشت عمل کرد، این دستور جد و عم تواست، اگر به آن خوش بین باشی و تمجید کنی برای تو بسیار شایسته است و اگر ناسزا بگوئی و دشنام بدهی، خدا تو را بیامرزد.

ای پسر عمو فرمان مرا ببر و از من بشنو، سوگند به آن خدائی که معبود بر حقی جز او نیست من در نصیحت و خیر خواهی تو هیچ کوتاهی ندارم ولی چه طور؟ من می‌دانم توجهی به سخن من نداری فرمان خدا برگشت و تغییر ندارد. در این موقع پدرم شادمان شد (برای آن که خیال کرد امر امامت به دست او می‌افتد)

امام صادقؑ چون خوشحالی نابجای او دید فرمود: تو خود می دانی که او (یعنی محمد پسر تو مدعی امامت در مقام قیام و خروج برحکومت وقت و پسر مخاطب است) همان قبیح، موئین پیشانی، سبزه روئی است که در سده قبیلهٔ اشجع در تهِ رودخانهٔ آنان، کشته می شود (معلوم می شود خبری از معصوم در این باره بوده است که خاندان بنی فاطمه و خود عبدالله هم می‌دانسته). عبدالله پدرم گفت: او این نیست سوگند به خدا در برابر یک روز نبرد یک روز می‌جنگد و در برابر یک ساعت یک ساعت و در برابر یک سال یک سال و به خون خواهی همه اولاد ابوطالب قیام کند.

الْبَيْتُ يَلْحَقُ صَاحِبَنَا - مَنَّتْكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالاً - لَا وَ اللَّهِ لَا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ - وَ لَا يَبْلُغُ عَمَلُهُ الطَّائِفَ إِذَا أَحْفَلَ - يَعْنِي إِذَا أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ مَا لِلْأَمْرِ مِنْ بُدٍّ أَنْ يَقَعَ - فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْحَمْ نَفْسَكَ وَ بَنِي أَبِيكَ - فَوَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ أَشْأَمَ سَلْحَةٍ - أَخْرَجَتْهَا أَصْلَابُ الرِّجَالِ إِلَى أَرْحَامِ النِّسَاءِ - وَ اللَّهِ إِنَّهُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا - وَ اللَّهِ لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيعاً مَسْلُوباً - بِزَّتُهُ - بَيْنَ رِجْلَيْهِ لَبِنَةٌ وَ لَا يَنْفَعُ هَذَا الْغُلَامَ مَا يَسْمَعُ - قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ يَعْنِينِي - وَ لَيَخْرُجَنَّ مَعَهُ فَيُهْزَمُ وَ يُقْتَلُ صَاحِبُهُ - ثُمَّ يَمْضِي فَيَخْرُجُ مَعَهُ رَايَةٌ أُخْرَى - فَيُقْتَلُ كَبْشُهَا وَ يَتَفَرَّقُ جَيْشُهَا - فَإِنْ أَطَاعَنِي فَلْيَطْلُبِ الْأَمَانَ - عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ - حَتَّى يَأْتِيَهُ اللَّهُ بِالْفَرَجِ - وَ لَقَدْ عَلِمْتَ بِأَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ وَ نَعْلَمُ - أَنَّ ابْنَكَ الْأَحْوَلُ الْأَخْضَرُ الْأَكْشَفُ - الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا - عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا - فَقَامَ أَبِي وَ هُوَ يَقُولُ بَلْ يُغْنِي اللَّهُ عَنْكَ وَ لَتَعُودَنَّ - أَوْ لَيَقِي اللَّهُ بِكَ وَ بِغَيْرِكَ - وَ مَا أَرَدْتَ بِهَذَا إِلَّا امْتِنَاعَ غَيْرِكَ - وَ أَنْ تَكُونَ ذَرِيعَتَهُمْ إِلَى ذَلِكَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام اللَّهُ يَعْلَمُ مَا أُرِيدُ إِلَّا نُصْحَكَ - وَ رُشْدَكَ وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ - فَقَامَ أَبِي يَجُرُّ ثَوْبَهُ مُغْضَباً - فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام.

فَقَالَ لَهُ أُخْبِرُكَ أَنِّي سَمِعْتُ عَمَّكَ وَ هُوَ خَالُكَ - يَذْكُرُ أَنَّكَ وَ بَنِي أَبِيكَ سَتُقْتَلُونَ - فَإِنْ أَطَعْتَنِي وَ رَأَيْتَ - أَنْ تَدْفَعَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَافْعَلْ - فَوَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ - الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْكَبِيرُ

امام صادق عليه السلام: خدا تو را بیامرزد، من چه بسیار نگرانم و ترسانم که این شعر به رفیق ما و پسر تو منطبق شود: (مَنَّتْكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالاً) «دلت در خلوت به تو وعده‌های دروغ داده است» نه به خدا به بیشتر از چهار دیوار مدینه مسلط نشود و اگر کار بسیار بالا گیرد و تلاش کند به طائف هم نرسد و این امر به ناچار هم واقع شود، تو از خدا بپرهیز و بر خود و برادرانت رحم کن سوگند به خدا من محمد را نامبارک‌ترین نطفه‌یی می‌دانم که از پشت پدر به رحم مادر ریخته شده است به خدا اوست که کشته شود در سدهٔ اشجع میان خانه‌های آنان، سوگند به خدا گویا من او را برهنه بخاک افتاده می‌بینم که جامه‌هایش را ربوده‌اند و خشتی میان دو پای اوست ولی برای این جوان هر چه بشنود سودی ندارد و گوشش بدهکار این حرفها نیست (موسی بن عبدالله گفت: مقصودش من بودم که در مجلس حاضر بودم) او هم با وی خروج کند و گریزان شود و رفیقش کشته شود، او برود و با پرچم دیگر بیاید و خروج کند که پهلوان آن هم کشته شود و قشونش پراکنده و تارومار گردد (مقصودش ابراهیم برادر محمد است که به خون خواهی او قیام کرد و کشته شد) اگر از من بشنود در این قوت از بنی العباس طلب امان کند تا خدا به او فرج و گشایشی دهد (رو به پدرم) تو شود می‌دانی که این کار سرانجام خوبی ندارد و تو خود می‌دانی و ما می‌دانیم که پسر تو همان قبیح سبزه روی موثین پیشانی است که در سدهٔ اشجع، میان خانه‌هایشان در شکم رودخانه کشته می‌شود. (و چون سخن به اینجا رسید) پدرم برخاست و گفت: بلکه خدا ما را از تو بی نیاز کند و محققاً تو از این گفته‌ها بر می‌گردی یا خدا به وسیلهٔ تو و دیگران (ما را) نگهداری می‌کند، مقصود تو جز این نیست که به این سخن از یاری دیگران نسبت به پسر من جلوگیری کنی و خود را وسیلهٔ مخالفت آنها کنی.

امام صادق عليه السلام فرمود: خدا می‌داند من جز خیر خواهی و هدایت تو مقصودی ندارم و جز تلاش و کوشش و در این کار تکلیفی ندارم پدرم جامه کشان و خشمگین برخاست و می رفت که امام صادق عليه السلام به او رسید و فرمود: من از عم تو که خال تو نیز هست (مقصودش امام چهارم علی بن الحسین است که عموزاده اوست و او را از راه احترام عمو تعبیر کرده و دائی عبدالله بن الحسن است زیرا برادر فاطمه بنت الحسین مادر اوست) شنیدم می‌فرمود: به راستی تو و پسران پدرت همه کشته می‌شوند، اگر از من اطاعت کنید و بخواهید که به طور احسن دفاع کنید، بکنید، سوگند به خدائی که جز او شایسته پرستش نیست و دانای نهان و آشکار است، بخشاینده و مهربان است، بر خلقش، بزرگوار و برتر است،

الْمُتَعَالِ- عَلَى خَلْقِهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي فَدَيْتُكَ بِوُلْدِي- وَ بِأَحَبِّهِمْ إِلَيَّ وَ بِأَحَبِّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ- وَ مَا يَعْدِلُكَ عِنْدِي شَيْءٌ- فَلَا تَرَى أَنِّي غَشَشْتُكَ فَخَرَجَ أَبِي مِنْ عِنْدِهِ مُغْضَباً أَسِفاً.

قَالَ فَمَا أَقَمْنَا بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا قَلِيلاً- عِشْرِينَ لَيْلَةً أَوْ نَحْوَهَا- حَتَّى قَدِمَتْ رُسُلُ أَبِي جَعْفَرٍ- فَأَخَذُوا أَبِي وَ عُمُومَتِي سُلَيْمَانَ بْنَ حَسَنٍ- وَ حَسَنَ بْنَ حَسَنٍ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ حَسَنٍ- وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنٍ وَ عَلِيَّ بْنَ حَسَنٍ وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ بْنِ حَسَنٍ- وَ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ حَسَنٍ- وَ حَسَنَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنٍ- وَ طَبَاطَبَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ- بْنِ حَسَنٍ وَ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ دَاوُدَ

قَالَ- فَصُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ- ثُمَّ حُمِلُوا فِي مَحَامِلَ أَعْرَاءٍ لَا وِطَاءَ فِيهَا وَ وُقِفُوا بِالْمُصَلَّى لِكَيْ يُشْمِتَهُمُ النَّاسُ.

قَالَ فَكَفَّ النَّاسُ عَنْهُمْ- وَ رَقُّوا لَهُمْ لِلْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا- ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِمْ حَتَّى وَقَفُوا عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ.

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ- فَحَدَّثَتْنَا خَدِيجَةُ بِنْتُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ- أَنَّهُمْ لَمَّا أُوقِفُوا عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ- الْبَابِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ بَابُ جَبْرَئِيلَ- اطَّلَعَ عَلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عَامَّةُ رِدَائِهِ مَطْرُوحٌ بِالْأَرْضِ- ثُمَّ اطَّلَعَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ.

فَقَالَ لَعَنَكُمُ اللَّهُ يَا مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثاً- مَا عَلَى هَذَا عَاهَدْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ لَا بَايَعْتُمُوهُ أَمَا وَ اللَّهِ- إِنْ كُنْتُ حَرِيصاً وَ لَكِنِّي

من دوست دارم فرزندانم و محبوبترین خاندانم را قربان تو کنم، چیزی در نزد من با تو برابر نیست، مبادا گمان کنی که من به تو مکری دارم، گوید: بعد از آن طولی نکشید فقط در حدود بیست شب که مأموران ابی جعفر منصور آمدند و پدرم و عموهایم سلیمان بن حسن و حسن بن حسن و ابراهیم بن حسن و داود بن حسن و علی بن حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن و حسن بن جعفر بن حسن و طباطبا ابراهیم بن اسمعیل بن حسن و عبدالله بن داود راگرفتند و در بند کشیدند و آنها را در محملهای بی سرپوش و بی تشک سوار کردند و در مصلاّی مدینه نگه داشتند تا مردم آن‌هارا به این حال بنگرند و سرزنش کنند،گوید: مردم از سرزنش آنها خودداری کردند ولی بحال آن‌ها رقت کردند و از مصلّی آنها را به مسجد رسول الله آوردند.

عبدالله بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه بنت عمر بن علی برایمان نقل کرد که چون آنها را درب مسجد که باب جبرئیلش می‌نامیدند نگه داشتند، امام صادق(ع) پیدا شد و از شدت عصبانیت عبایش روی زمین کشیده می‌شد آنگاه از در مسجد بیرون آمد و سه مرتبه فرمود:

ای گروه انصار خدا شما را لعنت کند، شما به این وضع با رسول خدا پیمان نبستید و با او دست بیعت ندادید (چرا با فرزندان او دست به چنین کاری زده‌اید)

همانا من وظیفه خود را اداکردم ولی شکست خوردم زیرا قضای الهی بازگشتی ندارد سپس برخاست در حالی که یک کفش خود بپا داشت وکفش دیگر در دستش بود و دنباله عبایش به زمین کشیده می‌شد و وارد خانه شد و بیست روز تب کرد و در این مدت شب و روز می‌گریست تا به جائی که نسبت به او نگران و ترسان شدیم (این حدیث خدیجه است) جعفری دنبالۀ حادثه را چنین بیان کرده که:

غُلِبْتُ- وَ لَيْسَ لِلْقَضَاءِ مَدْفَعٌ- ثُمَّ قَامَ وَ أَخَذَ إِحْدَى نَعْلَيْهِ- فَأَدْخَلَهَا رِجْلَهُ وَ الْأُخْرَى فِي يَدِهِ- وَ عَامَّةُ رِدَائِهِ يَجُرُّهُ فِي الْأَرْضِ- ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ فَحُمَّ عِشْرِينَ لَيْلَةً- لَمْ يَزَلْ يَبْكِي فِيهِ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ- حَتَّى خِفْنَا عَلَيْهِ فَهَذَا حَدِيثُ خَدِيجَةَ.

قَالَ الْجَعْفَرِيُّ وَ حَدَّثَنَا- مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ -أَنَّهُ لَمَّا طُلِعَ بِالْقَوْمِ فِي الْمَحَامِلِ- قَامَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام مِنَ الْمَسْجِدِ -ثُمَّ أَهْوَى إِلَى الْمَحْمِلِ الَّذِي فِيهِ- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ يُرِيدُ كَلَامَهُ- فَمُنِعَ أَشَدَّ الْمَنْعِ وَ أَهْوَى إِلَيْهِ الْحَرَسِيُّ- فَدَفَعَهُ

وَ قَالَ تَنَحَّ عَنْ هَذَا- فَإِنَّ اللَّهَ سَيَكْفِيكَ وَ يَكْفِي غَيْرَكَ- ثُمَّ دَخَلَ بِهِمُ الزُّقَاقَ- وَ رَجَعَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام إِلَى مَنْزِلِهِ- فَلَمْ يَبْلُغْ بِهِمُ الْبَقِيعَ -حَتَّى أُبْتُلِيَ الْحَرَسِيُّ بَلَاءً شَدِيداً- رَمَحَتْهُ نَاقَتُهُ فَدَقَّتْ وَرِكَهُ- فَمَاتَ فِيهَا وَ مَضَى بِالْقَوْمِ- فَأَقَمْنَا بَعْدَ ذَلِكَ حِيناً- ثُمَّ أَتَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَسَنٍ -فَأُخْبِرَ أَنَّ أَبَاهُ وَ عُمُومَتَهُ قُتِلُوا- قَتَلَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ إِلَّا حَسَنَ بْنَ جَعْفَرٍ وَ طَبَاطَبَا وَ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ -وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنٍ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ دَاوُدَ

قَالَ- فَظَهَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ عِنْدَ ذَلِكَ- وَ دَعَا النَّاسَ لِبَيْعَتِهِ

قَالَ- فَكُنْتُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ بَايَعُوهُ- وَ اسْتَوْسَقَ النَّاسُ لِبَيْعَتِهِ- وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ قُرَشِيٌّ وَ لَا أَنْصَارِيٌّ وَ لَا عَرَبِيٌّ.

قَالَ وَ شَاوَرَ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ وَكَانَ مِنْ ثِقَاتِهِ وَكَانَ عَلَى شُرَطِهِ

موسی بن عبدالله بن حسن برای ما باز گفت که چون اسیران در محملها ظاهر شدند، امام صادق از مجلس برخاست و رو بدان محملی کرد که عبدالله بن حسن در آن بود و می‌خواست با او سخن گوید ولی بشدت از او جلوگیری کردند و او را کنار زدند و به او گفتند: از او دور شو، به راستی که خدا از تو و دیگران کفایت می‌کند و سپس آنها را وارد کوچه کردند و امام صادق‌علیه‌السلام به خانه خود بازگشت و آن مأموری که به امام صادق اهانت کرده بود هنوز به بقیع نرسیده بود که به بلای سختی گرفتار شد، شترش او را به زمین زد و لگدی نثارش کرد و رانش را شکست و در همان جا مرد، و آن گروه را بردند و ما مدتها گذراندیم، سپس محمد بن عبدالله بن حسن برگشت و خبر داد که پدرش و عموهایش همه کشته شدند. ابو جعفر منصور آنها را کشت جز حسن بن جعفر و طباطبا و علی بن ابراهیم و سلیمان بن داود و داود بن حسن و عبدالله بن داود.

گوید: در آن حال محمد بن عبدالله ظهور کرد و مردم را به بیعت خود دعوت کرد و من سوم کسی بودم که با او بیعت کردم و همه مردم در بیعت با او هم پیمان شدند و کسی از قریش و انصار از عرب با او مخالفت نکرد، گوید: محمد با عیسی بن زید که مورد وثوقش بود و رئیس شهربانی او بود مشورت کرد در بارهٔ این که بزرگان بنی هاشم را برای بیعت با خود دعوت کند،

فَشَاوَرَهُ فِي الْبِعْثَةِ إِلَى وُجُوهِ قَوْمِهِ

فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ - إِنْ دَعَوْتَهُمْ دُعَاءً يَسِيراً لَمْ يُجِيبُوكَ - أَوْ تَغْلُظَ عَلَيْهِمْ فَخَلِّنِي وَ إِيَّاهُمْ.

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ امْضِ إِلَى مَنْ أَرَدْتَ مِنْهُمْ.

فَقَالَ ابْعَثْ إِلَى رَئِيسِهِمْ وَ كَبِيرِهِمْ - يَعْنِي أَبَا عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ - فَإِنَّكَ إِذَا أَغْلَظْتَ عَلَيْهِ - عَلِمُوا جَمِيعاً أَنَّكَ سَتُمِرُّهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الَّتِي أَمْرَرْتَ عَلَيْهَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ ﷺ.

قَالَ فَوَ اللَّهِ مَا لَبِثْنَا أَنْ أُتِيَ بِأَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ حَتَّى أُوقِفَ بَيْنَ يَدَيْهِ

فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ - أَسْلِمْ تَسْلَمْ

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ ﷺ أَحْدَثْتَ نُبُوَّةً بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ.

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ لَا وَ لَكِنْ بَايِعْ تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ - وَ مَالِكَ وَ وُلْدِكَ وَ لَا تُكَلَّفَنَّ حَرْباً.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ ﷺ مَا فِيَّ حَرْبٌ وَ لَا قِتَالٌ - وَ لَقَدْ تَقَدَّمْتُ إِلَى أَبِيكَ وَ حَذَّرْتُهُ الَّذِي حَاقَ بِهِ - وَ لَكِنْ لَا يَنْفَعُ حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ - يَا ابْنَ أَخِي عَلَيْكَ بِالشَّبَابِ - وَ دَعْ عَنْكَ الشُّيُوخَ

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ - مَا أَقْرَبَ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فِي السِّنِّ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ ﷺ إِنِّي لَمْ أُعَازَّكَ وَ لَمْ أَجِئْ - لِأَتَقَدَّمَ عَلَيْكَ فِي الَّذِي أَنْتَ فِيهِ

فَقَالَ لَهُ - مُحَمَّدٌ لَا وَ اللَّهِ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُبَايِعَ.

عیسی بن زید جواب داد که اگر به طور مسالمت از آنها دعوت کنی نپذیرند مگر این که بر آنها سخت بگیری و فشار بیاوری، تو مرا با آن‌ها واگذار و به من در این باره اختیار بده؛ محمد گفت: تو خودت هر کدام را خواهی نزد او برو و او را دعوت کن عیسی گفت: بفرست نزد رئیس و بزرگ بنی هاشم یعنی ابو عبدالله جعفر بن محمد، بفرست زیرا اگر بر او سخت بگیری همه می‌دانند که با آنها چنان رفتار می‌کنی که با او کردی.

گوید: به خدا طولی نکشید که امام صادق(ع) را آوردند و در برابر او نگهداشتند، عیسی رو به آن حضرت کرد و گفت: اسلم تسلم یعنی تسلیم شو تا سالم بمانی.

امام فرمود: پس از محمد(ص) نبوتی آوردی؟ محمد در جوابش گفت: نه، ولی بیعت کن تا جان و مال و فرزند خود را در امان نگهداری و تکلیف شرکت در جنگ هم نداری، امام فرمود: در من تاب و توان نبرد و کشت و کشتار نیست، من به پدرت پیشگوئی کردم و او را از آنچه گرفتارش شد آگاهش کردم ولی اینها در برابر قضا و قدر الهی سودمند نیست، ای برادر زادهٔ عزیزم تو باید از جوانها استفاده کنی، پیرمردها را به حال خود واگذار.

محمد: میان من و تو در سن و سال بسیار نزدیک است.

امام صادق(ع): من با تو طرف نیستم و نیامدم تا در آن‌چه وارد شدی بر تو پیشی گیرم.

محمد: نه به خدا باید به طور حتم بیعت کنی.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام مَا فِيَّ يَا ابْنَ أَخِي طَلَبٌ وَ لَا حَرْبٌ - وَ إِنِّي لَأُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْبَادِيَةِ - فَيَصُدُّنِي ذَلِكَ وَ يَثْقُلُ عَلَيَّ - حَتَّى تُكَلِّمَنِي فِي ذَلِكَ الْأَهْلُ غَيْرَ مَرَّةٍ - وَ لَا يَمْنَعُنِي مِنْهُ إِلَّا الضَّعْفُ - وَ اللَّهِ وَ الرَّحِمِ أَنْ تُدْبِرَ عَنَّا وَ نَشْقَى بِكَ -.

فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ - قَدْ وَ اللَّهِ مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ - يَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام - وَ مَا تَصْنَعُ بِي وَ قَدْ مَاتَ.

قَالَ أُرِيدُ الْجَمَالَ بِكَ.

قَالَ مَا إِلَى مَا تُرِيدُ سَبِيلٌ - لَا وَ اللَّهِ مَا مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ - إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَاتَ مَوْتَ النَّوْمِ.

قَالَ وَ اللَّهِ لَتُبَايِعُنِي طَائِعاً أَوْ مُكْرَهاً - وَ لَا تُحْمَدُ فِي بَيْعَتِكَ - فَأَبَى عَلَيْهِ إِبَاءً شَدِيداً - وَ أَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ.

فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ - أَمَا إِنْ طَرَحْنَاهُ فِي السِّجْنِ - وَ قَدْ خَرِبَ السِّجْنُ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ غَلَقٌ - خِفْنَا أَنْ يَهْرُبَ مِنْهُ - فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام

ثُمَّ قَالَ - لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - أَوَ تُرَاكَ تُسْجِنُنِي

قَالَ - نَعَمْ وَ الَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ - لَأُسْجِنَنَّكَ وَ لَأُشَدِّدَنَّ عَلَيْكَ - فَقَالَ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ احْبِسُوهُ فِي الْمَخْبَإِ - وَ ذَلِكَ دَارُ رَيْطَةَ

امام صادق﴿ع﴾: ای برادرزاده! در من تاب و توان و کوشش نبرد نیست من گاهی می‌خواهم تا بیابان بروم نمی‌توانم و بر من گران است تا آنجا که اهل خانه در آن بر من اعتراض می‌کنند و چند بار به من یادآور می‌شوند و ناتوانی تنها چیزی است که مرا از رفتن باز می‌دارد تو را بخدا و به خویشاوندی که میان ماست مبادا از ما رو را بگردانی و ما بخاطر تو بیچاره و گرفتار شویم. محمد گفت: ای اباعبدالله به خدا ابوالدوانیق ـ یعنی ابوجفر منصور ـ مرده است.

امام صادق﴿ع﴾: در صورتی که او مرده است تو با من دیگر چه کار داری؟

محمد: می‌خواهم وسیلهٔ آبرو و زینت دستگاه من باشی.

امام صادق﴿ع﴾: بدانچه تو می‌خواهی راهی نیست، نه، به خدا ابوالدوانیق نمرده مگر آن که مقصودت از مرگ خواب باشد.

محمد گفت: بخدا سوگند باید تو با من بیعت کنی به دلخواه یا به زور و در این صورت بیعت تو پسندیده نیست و قدر دانی نشود، امام به سختی از تقاضای او سر باز زد و او هم دستور داد که او را به زندان افکنند.

گفت: زندان ویرانه است و قفل و درب محکمی ندارد اگر او را به زندان افکنیم ترس این است که بگریزد.

امام صادق﴿ع﴾ لبخند زد و فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، نظر تو این است که مرا زندانی کنی؟

محمد: آری سوگند بدان که محمد﴿ص﴾ را به نبوت گرامی داشته من تو را به زندان افکنم و بر تو بسیار سخت گیرم. سپس عیسی بن زید گفت: آن حضرت را در پستوی خانه زندانی کنید، آنجا امروز خانهٔ ریطه است (ریطه نام دختر عبدالله بن محمد بن حنفیه مادر یحیی بن زید است که در آن روز ساکن این خانه بوده و در نسخه‌ای ربطه به باء به معنی سر طویلهٔ اسبان از مجلسی ره)

الْيَوْمَ - فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَمَا وَ اللَّهِ إِنِّي سَأَقُولُ ثُمَّ أُصَدَّقُ.

فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ - لَوْ تَكَلَّمْتَ لَكَسَرْتُ فَمَكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَمَا وَ اللَّهِ يَا أَكْشَفُ يَا أَزْرَقُ - لَكَأَنِّي بِكَ تَطْلُبُ لِنَفْسِكَ جُحْراً - تَدْخُلُ فِيهِ وَ مَا أَنْتَ فِي الْمَذْكُورِينَ - عِنْدَ اللِّقَاءِ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ إِذَا صُفِّقَ خَلْفَكَ - طِرْتَ مِثْلَ الْهَيْقِ النَّافِرِ - فَنَفَرَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ بِانْتِهَارٍ - احْبِسْهُ وَ شَدِّدْ عَلَيْهِ وَ أَغْلِظْ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام - أَمَا وَ اللَّهِ لَكَأَنِّي بِكَ خَارِجاً - مِنْ سُدَّةِ أَشْجَعَ إِلَى بَطْنِ الْوَادِي - وَ قَدْ حَمَلَ عَلَيْكَ فَارِسٌ مُعْلَمٌ - فِي يَدِهِ طِرَادَةٌ نِصْفُهَا أَبْيَضُ وَ نِصْفُهَا أَسْوَدُ - عَلَى فَرَسٍ كُمَيْتٍ أَقْرَحَ - فَطَعَنَكَ فَلَمْ يَصْنَعْ فِيكَ شَيْئاً - وَ ضَرَبْتَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ - فَطَرَحْتَهُ وَ حَمَلَ عَلَيْكَ آخَرُ - خَارِجٌ مِنْ زُقَاقِ آلِ أَبِي عَمَّارٍ الدُّؤَلِيِّينَ - عَلَيْهِ غَدِيرَتَانِ مَضْفُورَتَانِ - وَ قَدْ خَرَجَتَا مِنْ تَحْتِ بَيْضَةٍ - كَثِيرُ شَعْرِ الشَّارِبَيْنِ فَهُوَ وَ اللَّهِ صَاحِبُكَ - فَلَا رَحِمَ اللَّهُ رِمَّتَهُ

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ - يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ حَسِبْتَ فَأَخْطَأْتَ - وَ قَامَ إِلَيْهِ السُّرَاقِيُّ بْنُ سَلْخِ الْحُوتِ - فَدَفَعَ فِي ظَهْرِهِ حَتَّى أُدْخِلَ السِّجْنَ - وَ أُصْطُفِيَ مَا كَانَ لَهُ مِنْ مَالٍ - وَ مَا كَانَ لِقَوْمِهِ مِمَّنْ لَمْ يَخْرُجْ مَعَ مُحَمَّدٍ.

قَالَ فَطُلِعَ بِإِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ - بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ - قَدْ ذَهَبَتْ إِحْدَى عَيْنَيْهِ - وَ ذَهَبَتْ رِجْلَاهُ وَ هُوَ يُحْمَلُ حَمْلاً - فَدَعَاهُ إِلَى الْبَيْعَةِ

امام صادق عليه السلام فرمود: به خدا سوگند من حرفهای خود را می‌زنم (و وقتی مردم بدانند حقیقت می‌گویم تصدیقم می‌کنند)

عیسی بن زید گفت: اگر بگوئی، من دهانت را خرد می‌کنم.

امام صادق عليه السلام: به خدا ای موئین پیشانی، ای کبود چشم، گویا تو را می‌نگرم که دنبال سوراخی می‌گردی تا در آن درآئی، تو از آن مردان نبرد نیستی که نامدار باشی و در نبرد بایستی، به نظر به مجرد این که دنبال تو کف بزنند مانند شتر مرغ رمنده برای گریز پرواز می‌کنی.

محمد با خشونت و تندی رو به عیسی کرد و گفت: او را زندانی کن و بر او سخت بگیر و خشونت کن.

امام صادق عليه السلام رو به محمد بن عبدالله کرد و فرمود: به خدا گویا به تو می‌نگرم که از سدهٔ اشجع به بطن وادی درآئی و سوار نشان داری که نیزه کوتاهی نیمی سپید و نیمی سیاه در دست دارد و بر اسب کیتی اقرح (اندکی پیشانی سفید) سوار است به تو حمله کند و نیزه‌ای به تو زند که کارگر نشود و تو بینی اسبش را با تیغ بزنی و او را به خاک اندازی و سوار دیگری از کوچه آل ابی عمار آید که دو گیسوان چیده از زیر کلاه خودش آویخته و سبیل پر پشتی دارد بر تو حمله برد و به خدا سوگند او کشنده تو است، خدا استخوان پوسیدهٔ او را نیامرزد. (یعنی خداوند هرگز اورا نیامرزد)

محمد گفت: ای ابا عبدالله تو نزد خویش حسابی کردی که خطاست «سراقی بن سلخ الحوت به سوی امام صادق برخاست و به پشت آن حضرت کوبید تا او را به زندان برد و اموال او وکسانی از بنی هاشم که با او همراهی نکرده بودند به غارت برد.

در این موقع اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را حاضر کردند او پیر مردی ناتوان بود، یک چشم خود را از دست داده و دو پای او از حرکت افتاده بود و او را روی دست جا به جا می‌کردند محمد بن عبدالله او را دعوت کرد که بیعت کند.

فَقَالَ لَهُ- يَا اِبْنَ أَخِي إِنِّي شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ- وَ أَنَا إِلَى بِرِّكَ وَ عَوْنِكَ أَحْوَجُ.

فَقَالَ لَهُ لاَ بُدَّ مِنْ أَنْ تُبَايِعَ.

فَقَالَ لَهُ وَ أَيَّ شَيْءٍ تَنْتَفِعُ بِبَيْعَتِي- وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُضَيِّقُ عَلَيْكَ- مَكَانَ اِسْمِ رَجُلٍ إِنْ كَتَبْتَهُ.

قَالَ لاَ بُدَّ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ- وَ أَغْلَظَ لَهُ فِي الْقَوْلِ.

فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ اُدْعُ لِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ- فَلَعَلَّنَا نُبَايِعُ جَمِيعاً.

قَالَ فَدَعَا جَعْفَراً.

فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ- إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُبَيِّنَ لَهُ فَافْعَلْ- لَعَلَّ اللَّهَ يَكُفُّهُ عَنَّا.

قَالَ قَدْ أَجْمَعْتُ أَلاَّ أُكَلِّمَهُ- أَفَلْيَرَ فِيَّ بِرَأْيِهِ.

فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ- لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنْشُدُكَ اللَّهَ- هَلْ تَذْكُرُ يَوْماً أَتَيْتُ أَبَاكَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ عَلَيَّ حُلَّتَانِ صَفْرَاوَانِ- فَدَامَ النَّظَرَ إِلَيَّ فَبَكَى- فَقُلْتُ لَهُ مَا يُبْكِيكَ

فَقَالَ لِي- يُبْكِينِي أَنَّكَ تُقْتَلُ عِنْدَ كِبَرِ سِنِّكَ ضَيَاعاً- لاَ يَنْتَطِحُ فِي دَمِكَ عَنْزَانِ.

قَالَ قُلْتُ فَمَتَى ذَاكَ-.

قَالَ إِذَا دُعِيتَ إِلَى الْبَاطِلِ فَأَبَيْتَهُ- وَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْأَحْوَلِ مَشُومِ قَوْمِهِ- يَنْتَمِي مِنْ آلِ الْحَسَنِ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَدْعُو إِلَى

اسمعیل گفت: ای برادرزاده من، به حقیقت پیرمردی ناتوانم و به جای بیعت و کمک به تو، به احسان و یاری تو نیازمندم.

محمد گفت: به ناچار باید بیعت کنی.

اسمعیل گفت: از بیعت من چه سودی می‌بری، به خدا من فقط جای نامی را در دفتر تو تنگ می‌کنم.

محمد گفت: ناچاری که این کار را بکنی ـ و در گفتار به او تند شد و سخنان درشت به او زد.

اسمعیل گفت: پس جعفر بن محمد را نزد من حاضر کن، شاید با هم بتوانیم بیعت کنیم.

امام صادق را حاضر کردند.

اسمعیل رو به امام صادق کرد و گفت: قربانت اگر صلاح می‌بینی برای او حقیقت را بیان کن شاید خدا دست او را از ما کوتاه کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: من تصمیم خود را گرفته‌ام و با او سخن نگویم، هر نظری دربارۀ من دارد اجرا کند.

اسماعیل رو به امام صادق کرد و گفت: تو را به خدا یاد داری آن روز را که نزد پدرت محمد بن علی علیه السلام آمدیم و دو جامۀ زرد در بر داشتم و زیاد به من نگریست و گریست، به او گفتم: چرا گریه می‌کنی؟

به من فرمود: برای آن می‌گریم که تو در دوره پیری کشته می‌شوی و در خون تو دو بُز هم به هم شاخ نزنند، من گفتم: این پیش آمد چه وقت باشد، فرمود: چون برای امر باطلی تو را بخوانند و نپذیری، آن‌گاه که نظر کنی به آن قبیح که شوم فامیل خود باشد و از خا ندان امام حسن علیه السلام، به منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برآید و به امامت خود دعوت کند، و خود را به نامی (چون مهدی یا نفس زکیه) که از آن او نیست می‌خواند،

نَفْسِهِ قَدْ تَسَمَّى بِغَيْرِ اِسْمِهِ - فَأَحْدِثْ عَهْدَكَ وَ أُكْتُبْ وَصِيَّتَكَ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي يَوْمِكَ أَوْ مِنْ غَدٍ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام نَعَمْ - وَ هٰذَا وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ لَا يَصُومُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ - إِلَّا أَقَلَّهُ فَأَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ يَا أَبَا الْحَسَنِ - وَ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَنَا فِيكَ - وَ أَحْسَنَ الْخِلَافَةَ عَلَى مَنْ خَلَّفْتَ - وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

قَالَ ثُمَّ أُحْتُمِلَ إِسْمَاعِيلُ - وَ رُدَّ جَعْفَرٌ إِلَى الْحَبْسِ

قَالَ - فَوَ اللَّهِ مَا أَمْسَيْنَا حَتَّى - دَخَلَ عَلَيْهِ بَنُو أَخِيهِ بَنُو مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - فَتَوَطَّئُوهُ حَتَّى قَتَلُوهُ - وَ بَعَثَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ إِلَى جَعْفَرٍ فَخَلَّى سَبِيلَهُ.

قَالَ وَ أَقَمْنَا بَعْدَ ذٰلِكَ حَتَّى اِسْتَهْلَلْنَا شَهْرَ رَمَضَانَ - فَبَلَغَنَا خُرُوجُ عِيسَى بْنِ مُوسَى يُرِيدُ الْمَدِينَةَ.

قَالَ فَتَقَدَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ - يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - وَكَانَ عَلَى مُقَدِّمَةِ عِيسَى بْنِ مُوسَى وُلْدُ الْحَسَنِ ابْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَ قَاسِمٌ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ وَ عَلِيٌّ وَ إِبْرَاهِيمُ بَنُو الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ - فَهُزِمَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ - وَ قَدِمَ عِيسَى بْنُ مُوسَى الْمَدِينَةَ - وَ صَارَ الْقِتَالُ بِالْمَدِينَةِ فَنَزَلَ بِذُبَابٍ - وَ دَخَلَتْ عَلَيْنَا الْمُسَوِّدَةُ مِنْ خَلْفِنَا وَ خَرَجَ مُحَمَّدٌ فِي أَصْحَابِهِ حَتَّى بَلَغَ السُّوقَ فَأَوْصَلَهُمْ وَ مَضَى - ثُمَّ تَبِعَهُمْ حَتَّى اِنْتَهَى إِلَى مَسْجِدِ الْخَوَّامِينَ - فَنَظَرَ إِلَى مَا هُنَاكَ

در این وقت تجدید عهد کن و وصیت نما، زیرا تو همان روز یا فردایش کشته می‌شوی. (تردید امام بخاطر تقیه ورفع اتهام از علم غیبت باشد)

امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: ای اسمعیل، آری چنین است و این هم (اشاره به محمد بن عبدالله) سوگند به پروردگار کعبه کمترین روز از ماه رمضان را روزه گیرد، ای ابوالحسن (کنیه اسمعیل است) من با تو خداحافظی می‌کنم و تو را به خدا می‌سپارم خدا در مصیبت تو به ما اجر بزرگ عطا کند و به بازماندگانت سرپرستی خوبی و انّا لله و انّا الیه راجعون ـ گوید: سپس اسمعیل را سر دست بردند و امام صادق‌علیه‌السلام را به زندان برگردانیدند، گوید: به خدا هنوز به شب نرسیدیم که برادرزاده‌های اسمعیل بن جعفر فرزندان معاویة بن عبدالله بن جعفر بر سر او ریختند و او را لگد مال کردند تا او را کشتند و محمد بن عبدالله فرستاد و امام صادق را از زندان آزاد کرد.

گوید: پس از آن ماندیم تا هلال ماه رمضان را رؤیت کردیم و به ما خبر رسید که عیسی بن موسی (برادرزادهٔ منصور است و او عیسی بن موسی پسر محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است ـ از مجلسی ره) بیرون آمده و قصد مدینه و تسخیر آن را دارد، گوید: محمد بن عبدالله، یزید بن معاویه نوهٔ عبدالله بن جعفر را پیش به جنگ با عیسی آمد و زید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر سرلشکرش بود و سرلشکر عیسی بن موسی اولاد حسن بن زید بن حسن بن حسن بودند (به تصحیح مجلسی ره) اولاد حسن بن زید بن حسن (امام مجتبی‌علیه‌السلام) قاسم و (زید و علی و ابراهیم پسران حسن بن زیدند) محمد بن زید و علی و ابراهیم پسران حسن بن زید، و یزید بن معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی وارد مدینه شد و نبرد در خود شهر مدینه درگرفت و عیسی بن موسی در ذباب (کوهی در مدینه) فرود آمد و قشون پیراهن سیاهان منصور از پشت سر به ما حمله کردند و محمد با یاران خود بیرون شد و خود را به بازار مدینه رسانید و یاران خود را در بازار تمرکز داد و خودش رفت (برای انجام کارهای لازم) سپس به دنبال آنها آمد تا به مسجد خوامین

فَضَاءٍ - لَيْسَ فِيهِ مُسَوِّدٌ وَ لَا مُبَيِّضٌ - فَاسْتَقْدَمَ حَتَّى إِنْتَهَى إِلَى شِعْبِ فَزَارَةَ - ثُمَّ دَخَلَ هُذَيْلَ ثُمَّ مَضَى إِلَى أَشْجَعَ - فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْفَارِسُ الَّذِي قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ مِنْ خَلْفِهِ - مِنْ سِكَّةِ هُذَيْلَ فَطَعَنَهُ - فَلَمْ يَصْنَعْ فِيهِ شَيْئاً وَ حَمَلَ عَلَى الْفَارِسِ - فَضَرَبَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ بِالسَّيْفِ - فَطَعَنَهُ الْفَارِسُ - فَأَنْفَذَهُ فِي الدِّرْعِ وَ انْثَنَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ - فَضَرَبَهُ فَأَثْخَنَهُ وَ خَرَجَ عَلَيْهِ - حُمَيْدُ بْنُ قَحْطَبَةَ وَ هُوَ مُدْبِرٌ عَلَى الْفَارِسِ - يَضْرِبُهُ مِنْ زُقَاقِ الْعَمَّارِيِّينَ - فَطَعَنَهُ طَعْنَةً أَنْفَذَ السِّنَانَ فِيهِ - فَكُسِرَ الرُّمْحُ وَ حَمَلَ عَلَى حُمَيْدٍ - فَطَعَنَهُ حُمَيْدٌ بِزُجِّ الرُّمْحِ فَصَرَعَهُ - ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ - حَتَّى أَثْخَنَهُ وَ قَتَلَهُ - وَ أَخَذَ رَأْسَهُ وَ دَخَلَ الْجُنْدُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ - وَ أُخِذَتِ الْمَدِينَةُ وَ أُجْلِينَا هَرَباً فِي الْبِلَادِ.

قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ - فَانْطَلَقْتُ حَتَّى لَحِقْتُ بِإِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ فَوَجَدْتُ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ مُكْمَناً عِنْدَهُ - فَأَخْبَرْتُهُ بِسُوءِ تَدْبِيرِهِ وَ خَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى أُصِيبَ رَحِمَهُ اللَّهُ - ثُمَّ مَضَيْتُ مَعَ ابْنِ أَخِي الْأَشْتَرِ - عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَسَنٍ - حَتَّى أُصِيبَ بِالسِّنْدِ - ثُمَّ رَجَعْتُ شَرِيداً طَرِيداً - تُضَيِّقُ عَلَيَّ الْبِلَادُ - فَلَمَّا ضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ وَ اشْتَدَّ بِيَ الْخَوْفُ - ذَكَرْتُ مَا قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام فَجِئْتُ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَ قَدْ حَجَّ - وَ هُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ - فَمَا شَعَرَ إِلَّا وَ أَنِّي قَدْ قُمْتُ مِنْ تَحْتِ الْمِنْبَرِ - فَقُلْتُ لِيَ الْأَمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - وَ أَدُلُّكَ عَلَى نَصِيحَةٍ لَكَ عِنْدِي.

رسید و به آنجا نظری انداخت و فضائی تهی دید که نه پیراهن سیاهی بود و نه سفید پوشی (سفید پوشان را ثنویه بودند که به ضد عباسی‌ها جامه سفید در بر می‌کردند) و پیش تاخت تا به درّه فزاره رسید (فزاره تیره از غطفان) سپس در میان تیرهٔ هذیل وارد شد و از آن‌جاگذشت و به تیرهٔ اشجع رسید.

و در آن‌جا همان سواری که امام صادق‌علیه‌السلام خبر داده بود از کوچه هذیل به دنبال او رسید و نیزه‌ای به او زد که کارگر نشد و او بر آن سوار حمله کرد و بینی اسبش را با شمشیر زد و آن سوار نیزهٔ دیگری به او زد و در زره فرو برد و محمد بر او حمله برد وبه او ضربتی زد که او را از پای در آورد و حمید بن قحطبه فرمانده آن سوار از طرف بازار عمارینی بر او تاخت و نیزه‌ای به او زد که پیکان آن در تن او خلید و خود نیزه شکست و او بر حمید حمله کرد و حمید چابکی کرد وبا نوک آهنین ته نیزه ضربتی دیگر به او زد که به خاکش انداخت و از اسب پیاده شد و او را زد تا از کار انداخت و او را کشت و سرش را برید و سپاه منصور از همه سو وارد مدینه شدند و شهر را تصرف کردند و ما از هر سو و به هر جانب گریختیم.

موسی بن عبدالله گوید: من گریزان رفتم تا خود را به ابراهیم بن عبدالله رساندم و دیدم عیسی بن زید نزد او پنهان است و از تدبیر بدش به او خبر دادم و به اتفاق هم قیام کردیم تا ابراهیم هم کشته شد، سپس من با برادر زادهٔ ام اشتر عبدالله بن حسن رفتم تا او هم در سند کشته شد و سپس آواره و رانده برگشتم همه کشورهای پهناور بر من تنگ شده بود و چون زمین بر من تنگ شد و ترس من سخت شد، بیاد فرمودهٔ امام صادق‌علیه‌السلام افتادم و قصد پناهندگی به بنی عباس کردم، آمدم نزد مهدی عباسی، او به حج آمده بود و برای مردم در سایه خانه کعبه سخنرانی می‌کرد، او ملتفت من نشد تا من خود از زیر منبر برخاستم و گفتم: یا امیر المؤمنین به من امان بده و من به تو یک نصیحتی می‌کنم که نزد من

فَقَالَ نَعَمْ مَا هِيَ قُلْتُ- أَدُلُّكَ عَلَى مُوسَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَسَنٍ.

فَقَالَ لِي نَعَمْ لَكَ الْأَمَانُ- فَقُلْتُ لَهُ أَعْطِنِي مَا أَثِقُ بِهِ- فَأَخَذْتُ مِنْهُ عُهُوداً وَ مَوَاثِيقَ- وَ وَثَّقْتُ لِنَفْسِي ثُمَّ قُلْتُ- أَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ

فَقَالَ لِي- إِذاً تُكْرَمَ وَ تُحْبَى فَقُلْتُ لَهُ- أَقْطِعْنِي إِلَى بَعْضِ أَهْلِ بَيْتِكَ يَقُومُ بِأَمْرِي عِنْدَكَ

فَقَالَ لِي- انْظُرْ إِلَى مَنْ أَرَدْتَ فَقُلْتُ- عَمَّكَ الْعَبَّاسَ بْنَ مُحَمَّدٍ.

فَقَالَ الْعَبَّاسُ لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ- فَقُلْتُ وَ لَكِنْ لِي فِيكَ الْحَاجَةُ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ- إِلَّا قَبِلْتَنِي فَقَبِلَنِي- شَاءَ أَوْ أَبَى وَ قَالَ لِيَ الْمَهْدِيُّ مَنْ يَعْرِفُكَ- وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُنَا أَوْ أَكْثَرُهُمْ- فَقُلْتُ هَذَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ- يَعْرِفُنِي وَ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَعْرِفُنِي- وَ هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ- بْنِ الْعَبَّاسِ يَعْرِفُنِي

فَقَالُوا- نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَأَنَّهُ لَمْ يَغِبْ عَنَّا- ثُمَّ قُلْتُ لِلْمَهْدِيِّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- لَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهَذَا الْمَقَامِ أَبُو هَذَا الرَّجُلِ- وَ أَشَرْتُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ.

قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ- وَ كَذَبْتُ عَلَى جَعْفَرٍ كَذْبَةً- فَقُلْتُ لَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ أُقْرِئَكَ السَّلَامَ.

وَ قَالَ إِنَّهُ إِمَامُ عَدْلٍ وَ سَخَاءٍ.

قَالَ فَأَمَرَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِخَمْسَةِ آلَافِ دِينَارٍ- فَأَمَرَ لِي مِنْهَا مُوسَى بِأَلْفَيْ دِينَارٍ- وَ وَصَلَ عَامَّةَ أَصْحَابِهِ وَ وَصَلَنِي- فَأَحْسَنَ صِلَتِي فَحَيْثُ

داری، گفت: آری بسیار خوب، آن نصیحت چیست؟ گفتم: من تو را به موسی بن عبدالله بن حسن رهنمائی می‌کنم، گفت: بسیار خوب تو در امانی، گفتم:

به من یک سند بده و از او پیمانها و سندها گرفتم و خود را در مورد اعتماد نهادم و سپس گفتم: من خود موسی بن عبدالله هستم، به من گفت: در این صورت گرامی هستی و به تو بخشش می‌شود.

گفتم: مرا به یکی از خویشان خود بسپار تا در خدمت تو مرا رهنمائی کند، گفت: خودت هر که را خواهی انتخاب کن، گفتم: مرا به عمویت، عباس بن محمد، بسپار.

عباس گفت: من به تو نیازی ندارم، گفتم: ولی من به تو نیازمندم، تو را به حق امیر المؤمنین سوگند می‌دهم که مرا بپذیری، و خواهی نخواهی مرا پذیرفت، مهدی به من گفت: چه کسی تو را می‌شناسد و گرد او همه یاران ما یا بیشتر آنها بودند، من گفتم: این حسن بن زید مرا می‌شناسد واین موسی بن جعفر مرا می‌شناسد و این حسن بن عبدالله بن عباس مرا می‌شناسد، همه گفتند: آری یا امیر المؤمنین، گویا هنوز از چشم ما نهان نشده است خود اوست، سپس گفتم: یا امیر المؤمنین به طور تحقیق مرا از این پیش آمد، پدر این مرد خبر داده و به موسی بن جعفر اشاره کردم.

موسی بن عبدالله گوید: در اینجا یک دروغی هم به امام صادق بستم، به مهدی گفتم که او مرا مأمور کرده به تو سلام برسانم، گفت او امام عادل و با سخاوتی بود.

گوید: دستور داد پنج هزار اشرفی طلا به موسی بن جعفر علیه‌السلام دادند و او هم دو هزار اشرفی را به من داد و به همهٔ یارانش بخشش کرد، با من صلهٔ رحم کرد و خوب صلهٔ رحم کرد، و هر زمانی

مَا ذُكِرَ وُلْدُ - مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - فَقُولُوا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ مَلَائِكَتُهُ - وَ حَمَلَةُ عَرْشِهِ وَ الْكِرَامُ الْكَاتِبُونَ - وَ خُصُّوا أَبَا عَبْدِاللَّهِ بِأَطْيَبِ ذَلِكَ - وَ جَزَى مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَنِّي خَيْراً - فَأَنَا وَ اللَّهِ مَوْلَاهُمْ بَعْدَ اللَّهِ.

۹۳۲-۱۸ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُفَضَّلِ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ:

لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَقْتُولُ - بِفَخٍّ - وَ احْتَوَى عَلَى الْمَدِينَةِ دَعَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ إِلَى الْبَيْعَةِ - فَأَتَاهُ

فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ عَمِّ - لَا تُكَلِّفْنِي مَا كَلَّفَ ابْنُ عَمِّكَ عَمَّكَ أَبَا عَبْدِاللَّهِ - فَيَخْرُجَ مِنِّي مَا لَا أُرِيدُ - كَمَا خَرَجَ مِنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ إِنَّمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْراً - فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ وَ إِنْ كَرِهْتَهُ - لَمْ أَحْمِلْكَ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ - ثُمَّ وَدَّعَهُ

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ - حِينَ وَدَّعَهُ يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ - فَأَجِدَّ الضِّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ - فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمَاناً وَ يَسْتُرُونَ شِرْكاً - وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عُصْبَةٍ - ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ وَ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ - قُتِلُوا كُلُّهُمْ كَمَا قَالَ عليه السلام.

که نام اولاد محمد بن علی بن الحسین برده شود بگوئید: خدا و فرشته‌هایش و حاملان عرشش و کرام الکاتبین او بر آنها رحمت فرستد و امام صادق را به پاکیزه‌تر و کامل ترش مخصوص کنید و خدا به موسی بن جعفر از طرف من بهترین پاداش را بدهد و من بعد از خدا بندهٔ آنها هستم.

* * *

۱۸ ـ عبدالله بن مفضل مولای عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گوید: چون حسین بن علی مقتول در فخّ شورید و مدینه را تصرف کرد، موسی بن جعفر عليه‌السلام را برای بیعت خواند، امام کاظم عليه‌السلام نزد او آمد و به او گفت: ای پسر عم به من تکلیفی نکن که پسر عمویت به عمویت (محمد بن عبدالله) ابی عبدالله (امام صادق عليه‌السلام) تکلیف کرد، تا از من چیزی را که نخواهم سر زند، چنانچه از ابی عبدالله آن سر زد که او نمی‌خواست، حسین در جواب او گفت: من به شما موضوعی پیشنهاد کردم، اگر خواهی در آن وارد شو و اگر بد داری تو را به آن ناگزیر نمی‌سازم، خدا یاور است سپس با او خداحافظی کردم.

ابوالحسن موسی بن جعفر عليه‌السلام هنگام وداع به او گفت: ای پسر عم تو کشته می‌شوی، پس در ضربت زدن به دشمن کوشا باش (خوب جنگ کن) زیرا بیشتر مردم فاسد و از دین خارج اند، به زبان ایمان می‌آورند ولی با دل مشرکند «انا لله و انا الیه راجعون» من شما رادمردان را به حساب خدا می‌گذارم، سپس حسین خروج کرد و کارش چنان شد که شد، همه کشته شدند طبق فرمودهٔ آن حضرت عليه‌السلام.

۹۳۳-۱۹ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كَتَبَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ - إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام:

- أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُوصِي نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ - وَ بِهَا أُوصِيكَ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ اللَّهِ - فِي الْأَوَّلِينَ وَ وَصِيَّتُهُ فِي الْآخِرِينَ - خَبَّرَنِي مَنْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ أَعْوَانِ اللَّهِ عَلَى دِينِهِ - وَ نَشْرِ طَاعَتِهِ بِمَا كَانَ مِنْ تَحَنُّنِكَ مَعَ خِذْلَانِكَ وَ قَدْ شَاوَرْتُ فِي الدَّعْوَةِ لِلرِّضَا - مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ قَدِ احْتَجَبْتَهَا وَ احْتَجَبَهَا أَبُوكَ مِنْ قَبْلِكَ - وَ قَدِيماً ادَّعَيْتُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ - وَ بَسَطْتُمْ آمَالَكُمْ إِلَى مَا لَمْ يُعْطِكُمُ اللَّهُ - فَاسْتَهْوَيْتُمْ وَ أَضْلَلْتُمْ - وَ أَنَا مُحَذِّرُكَ مَا حَذَّرَكَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ - فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام مِنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرٍ - وَ عَلِيٍّ مُشْتَرِكَيْنِ فِي التَّذَلُّلِ لِلَّهِ وَ طَاعَتِهِ - إِلَى يَحْيَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَسَنٍ - أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُحَذِّرُكَ اللَّهَ وَ نَفْسِي - وَ أُعْلِمُكَ أَلِيمَ عَذَابِهِ وَ شَدِيدَ عِقَابِهِ - وَ تَكَامُلَ نَقِمَاتِهِ وَ أُوصِيكَ وَ نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا زَيْنُ الْكَلَامِ وَ تَثْبِيتُ النِّعَمِ - أَتَانِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ - أَنِّي مُدَّعٍ وَ أَبِي مِنْ قَبْلُ - وَ مَا سَمِعْتَ ذَلِكَ مِنِّي وَ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ - وَ لَمْ يَدَعْ حِرْصُ الدُّنْيَا وَ مَطَالِبُهَا لِأَهْلِهَا مَطْلَباً لِآخِرَتِهِمْ - حَتَّى يُفْسِدَ عَلَيْهِمْ مَطْلَبَ آخِرَتِهِمْ فِي دُنْيَاهُمْ وَ ذَكَرْتَ أَنِّي ثَبَّطْتُ النَّاسَ عَنْكَ - لِرَغْبَتِي فِيمَا فِي يَدَيْكَ - وَ مَا مَنَعَنِي مِنْ مَدْخَلِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ - لَوْ كُنْتُ رَاغِباً ضَعْفٌ عَنْ سُنَّةٍ - وَ لَا قِلَّةُ بَصِيرَةٍ بِحُجَّةٍ - وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ النَّاسَ أَمْشَاجاً - وَ

۱۹ ـ عبدالله بن ابراهیم جعفری گوید: یحیی بن عبدالله بن حسن بن موسی بن جعفرعليه‌السلام نوشت: من خود را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و به همان چیزی شما را سفارش می‌کنم که سفارش خدا است به پیشینیان و به بعدیها.

بعضی از انصار دین خدا که بر من وارد شدند به من گزارش دادند ازغم خواری و اظهار مِهرت با ترک کمک و خذلانت، من دعوت به عنوان رضای از آل محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله را در شور گذاشتم و تو مانع آن شدی و در سابق هم پدرت مانع آن شد و از قدیم شما مدّعی مقامی بودید که حق شما نبود و آرزومندی چیزی بودید که خدا به شماعطا نکرده و به این سبب هوا پرست و گمراه کننده شدید، من تو را از آن بر حذر می‌دارم که خدا نسبت به خودش تو را از آن برحذر داشته. امام کاظمعليه‌السلام او را بدین مضمون پاسخ داد:

از طرف موسی، فرزندابی عبدالله جعفر و هم پسر علی بن ابی طالب که هر دو در بندگی و طاعت خدا شریکند، به سوی یحیی بن عبدالله بن حسن، اما بعد، به راستی من تو را از خدا بیم می‌دهم از عذاب دردناک و کیفر بیمناکش و اعلام می‌کنم از نقمت کاملهٔ او، و تو را و خودم را به تقوای از خدا سفارش می‌کنم زیرا که آن زیور گفتار است و مایهٔ پا بر جائی نعمتها، نامه‌ات به من رسید، در آن یاد کرده بودی که من و پیش از من پدرم مدّعی مقامی بودند، تو که از من چنین چیزی را نشنیدی و خدای تعالی فرماید: «گواهی آنها نوشته شده و مورد بازخواست قرار گیرند (زخرف/۱۹)» حرصی که اهل دنیا به دنیا دارند و سرانجام تمام خواسته‌های آخرت آنها را در دنیا تباه کرده است؛ و یاد کردی که من مردم را از پیروی از تو باز داشتم چون آنچه را تو داری می‌خواستم، برای خودم باشد (امامت) به همین خاطر مردم را از تو

غَرَائِبَ وَ غَرَائِزَ - فَأَخْبِرْنِي عَنْ حَرْفَيْنِ أَسْأَلُكَ عَنْهُمَا - مَا الْعَتْرَفُ فِي بَدَنِكَ وَ مَا الصَّهْلَجُ فِي الْإِنْسَانِ - ثُمَّ اُكْتُبْ إِلَيَّ بِخَبَرِ ذَلِكَ وَ أَنَا مُتَقَدِّمٌ إِلَيْكَ - أُحَذِّرُكَ مَعْصِيَةَ الْخَلِيفَةِ وَ أَحُثُّكَ عَلَى بِرِّهِ وَ طَاعَتِهِ - وَ أَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِكَ أَمَاناً قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَكَ الْأَظْفَارُ - وَ يَلْزَمَكَ الْخِنَاقُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ - فَتَرَوَّحَ إِلَى النَّفَسِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ لَا تَجِدُهُ - حَتَّى يَمُنَّ اللَّهُ عَلَيْكَ بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ وَ رِقَّةِ الْخَلِيفَةِ أَبْقَاهُ اللَّهُ - فَيُؤْمِنَكَ وَ يَرْحَمَكَ وَ يَحْفَظَ فِيكَ أَرْحَامَ رَسُولِ اللَّهِ - وَ السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى.

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى.

قَالَ الْجَعْفَرِيُّ فَبَلَغَنِي - أَنَّ كِتَابَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام - وَقَعَ فِي يَدَيْ هَارُونَ فَلَمَّا قَرَأَهُ

قَالَ - النَّاسُ يَحْمِلُونِّي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - وَ هُوَ بَرِيءٌ مِمَّا يُرْمَى بِهِ.

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْكَافِي وَ يَتْلُوهُ بِمَشِيئَةِ اللَّهِ وَ عَوْنِهِ الْجُزْءُ الثَّالِثُ وَ هُوَ بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوْقِيتِ.

می‌دانم در صورتی که اگر رغبتی در آن داشتم ناتوانی از نظر احاطه به سنّت و قانون و کم بصیرتی به دلیل برهان در میان نبود، ولی خدا تبارک و تعالی مردم را در هم آفریده و اخلاق غریب و عجیب و غریزه‌هائی در آن‌ها مقرر داشته من دو کلمه از تو می‌پرسم بگو بدانم: عترف در تن چیست و صهلج (اینها دو عضوند در انسان که نزد پزشکان به این نامها شناخته نشده‌اند) در انسان چه معنی دارد؟

جواب همین دو کلمه را برای من بنویس تا من به سوی تو آیم، من تو را از نافرمانی خلیفه بر حذر می‌دارم و تو را به سپاس و اطاعت او تشویق می‌کنم، و به تو سفارش می‌کنم که از او امان بخواهی پیش از آن که چنگالت را بگیرد و از همه طرف گلوگیر شوی و خواهی از هر سو نفس راحتی برآری و برای تو میسر نباشد تا خدا به من و فضل خود و مهربانی خلیفه بر تو احسان کند تا به تو امان دهد و مهر ورزد و خویشی با رسول خدا را دربارهٔ تو منظور دارد و السلام علی من اتبع الهدی.

«به راستی به ما وحی رسیده عذاب از آن کس است که تکذیب کند و پشت به حق دهد».

جعفری گوید: به من خبر رسیده است که نامهٔ موسی بن جعفر دست هارون الرشید افتاد و چون آن را خواند گفت: مردم مرا به موسی بن جعفر بدبین کنند و وادار به تعقیب او می‌نمایند با این که او از آنچه به وی نسبت می‌دهند بری و برکنار است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوْقِيتِ

۹۳۴-۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ- فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ- فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السَّتْرِ- وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا- وَ يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ قَدْ كَانَ كَذَلِكَ.

۹۳۵-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْزَمٌ فَقَالَ لَهُ- جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُ- مَتَى هُوَ فَقَالَ يَا مِهْزَمُ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ- وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ.

دنباله بحث حجت

کراهت وقت گذاری نسبت به ظهور امام عصر علیه السلام

۱- ابی حمزه ثمالی می‌گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: ای ثابت: همانا به راستی خدای تبارک و تعالی وقت ظهور را در هفتاد قرار داد و چون حسین علیه السلام کشته شد خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت شد و آن را برای صد و چهل به تاخیر انداخت، ما برای شما بازگفتیم و شما آن را فاش کردید و پرده از راز برداشتید و خدا پس از آن، وقتی به ما اعلام نکرده، و خداست که هر چه را خواهد محو کند و هر چه را خواهد ثبت نماید. ابو حمزه گوید: همین را برای امام صادق علیه السلام باز گفتم فرمود چنین بوده است.

توضیح: این حدیث از چند جهت مبهم و نارساست زیرا معلوم نیست مراد از هفتاد روز یا ماه یا سال یا قرن است و نیز معلوم نیست آغاز آن هجرت است یا بعثت یا وقت دیگر. و باز آیا کلمه هذالامر اشاره به ظهور امام زمان دارد یا خیر.

۲- عبدالرحمن بن کثیر می‌گوید: خدمت امام صادق نشسته بودم که مهزم وارد شد و عرض کرد: قربانت گردم کسی که در انتظارش هستیم چه وقت خواهد آمد؟

فرمود: ای مهزم دروغ گفتند آنهایی راکه برای آمدن حضرت وقت گذاری کردند و هلاک گشتند عجله کنندگان و نجات یافتند تسلیم‌شدگان

توضیح: در این روایت بطور روشن بیان شده است که وقت ظهور حضرت معلوم نیست و کسانی که با ذهنیت و قرائن می‌خواهند وقت آن را مشخص کنند دروغ زنند و به مرحله شقاوت رسیده‌اند و مؤمنان به مقتضای بندگی معتقد به قضا و قدر الهی‌اند که هر وقت او صلاح بداند خواهد آمد.

۹۳۶-۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام فَقَالَ - كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوَقِّتُ.

۹۳۷-۴- أَحْمَدُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ:

قَالَ أَبَى اللَّهُ - إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ وَقْتَ الْمُوَقِّتِينَ.

۹۳۸-۵- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قُلْتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتٌ فَقَالَ - كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ إِنَّ مُوسَى عليه السلام - لَمَّا خَرَجَ وَافِداً إِلَى رَبِّهِ - وَاعَدَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْماً - فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْراً - قَالَ قَوْمُهُ قَدْ أَخْلَفَنَا مُوسَى فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا - فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمُ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَى مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ وَ إِذَا حَدَّثْنَاكُمُ الْحَدِيثَ - فَجَاءَ عَلَى خِلَافِ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ - فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ تُؤْجَرُوا مَرَّتَيْنِ.

۹۳۹-۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام الشِّيعَةُ تُرَبَّى بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتَيْ سَنَةٍ:

قَالَ وَ قَالَ يَقْطِينٌ لِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ - مَا بَالُنَا قِيلَ لَنَا فَكَانَ وَ قِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ.

۳- ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قائم علیه السلام پرسیدم: فرمود: کسانی که وقت ظهور آن حضرت را معین می‌کنند دروغگو هستند، ما خانواده‌ای هستیم که وقت را معین نمی‌کنیم

۴- احمد با اسناد خود می‌گوید: آن حضرت فرمود: خدا نخواهد جز آنکه با وقت وقت‌گذاران مخالفت فرماید.

۵- فضل بن یسار می‌گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم آیا برای ظهور حضرت وقتی هست؟ فرمود: وقت‌گذاران دروغ می‌گویند، وقت‌گذاران دروغ می‌گویند، وقت‌گذاران دروغ می‌گویند، همانا موسی علیه السلام چون برای رساندن پیام به پروردگار به (طور سینا) وارد شد به قوم خود وعده سی روز را داد و چون خداوند ده روز بر سی روز افزود قومش به او گفتند: موسی با ما خلف وعده کرد و کردند آنچه را که کردند (یعنی به پرستش گوساله روی آوردند) پس اگر ما خبری به شما گفتیم که با واقع همراه شد بگویید خدای ما راست گفته و اگر همراه نشد باز بگویید خدای ما راست گفته تا دو برابر پاداش گیرید.

توضیح: به نقل بعضی از مفسرین در تفسیر آیه ۱۴۲ از سوره اعراف که می‌فرماید «و با موسی ۳۰ شب وعده کردیم و آن را به (ده شب) دیگر کامل نمودیم گفته‌اند: در این سی روز موسی علیه السلام می‌بایست روزه بگیرد و خدا را عبادت کند و ده روز دیگر هم صبر کند تا وقت مناجاتش فرا رسد و این جریان برای امتحان و آزمایش قوم موسی علیه السلام بوده و میعاد همان چهل شب بوده ولی موسی علیه السلام مأمور بود که سی شب آن را بگوید و از گفتن ده شب دیگر خودداری کند تا قومش آزمایش شوند و مؤمنین آنها که پایدار و استوارند از منافقین که متزلزل و ناباورند از هم جدا گردند. در مسئله ظهور امام زمان هم چنین خواهد بود که اگر ائمه تعیین وقت می‌کردند و در آن وقت حضرت ظهور نمی‌کرد گروهی باز در ایمان خود استوار می‌ماندند و گروه دیگر در ایمان خود سست می‌شدند در این صورت مؤمنین از منافقین مشخص و جدا می‌شدند و در پیشگاه خداوند دو برابر اجر می‌گرفتند.

۶- حسین از پدرش علی بن یقطین، می‌گوید: موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: از ۲۰۰ سال پیش، شیعه با آرزومندی‌های خود پرورش یافته‌اند، گوید: یقطین به پسر خود علی بن یقطین گفت: ما را چه شده است که نسبت به ما چیزهایی گفته شده است (یعنی نسبت به ترقی و پیشرفت حکومت بنی عباس) که واقع شده و نسبت به شما شیعه‌ها هم چیزهائی گفته شده که واقع نشده؟

قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَنَا- وَ لَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ غَيْرَ أَنَّ أَمْرَكُمْ حَضَرَ- فَأُعْطِيتُمْ مَحْضَهُ فَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ- وَ إِنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ- فَعُلِّلْنَا بِالْأَمَانِيِّ فَلَوْ قِيلَ لَنَا- إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ- إِلَّا إِلَى مِائَتَيْ سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةِ سَنَةٍ- لَقَسَتِ الْقُلُوبُ وَ لَرَجَعَ عَامَّةُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ- وَ لَكِنْ قَالُوا مَا أَسْرَعَهُ وَ مَا أَقْرَبَهُ- تَأَلُّفاً لِقُلُوبِ النَّاسِ وَ تَقْرِيباً لِلْفَرَجِ.

۹۴۰-۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ:

ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ- فَقَالَ إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنِ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ- إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ- إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهِي إِلَيْهَا- فَلَوْ قَدْ بَلَغُوهَا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا.

بَابُ التَّمْحِيصِ وَ الِامْتِحَانِ

۹۴۱-۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ وَ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام لَمَّا بُويِعَ- بَعْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ- وَ خَطَبَ بِخُطْبَةٍ ذَكَرَهَا يَقُولُ فِيهَا- أَلَا إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا- يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ- لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً

گوید: علي در پاسخ او گفت: آنچه دربارهٔ ما و دولت حقه گفته شده و آنچه دربارهٔ شما و ظهور و غلبهٔ دولت بنی عباس گفته شده از یک منبع است جز این که امر حکومت شما در وقت حاضر است و بی پیرایه به شما داده شده و همچنان است که برای شما گفته‌اند ولی امر دولت ما ساخته و آماده نشده و ما به آروزها سرگرم شدیم، به راستی اگر به ما بگویند این امر محققا بعد از دویست یا سیصد سال است دلها سخت و سرد شوند و عموم مردم از اسلام برگردند ولی گفته‌اند، وه که چقدر ظهور حضرت نزدیک است و بزودی خواهد آمد و این سخن برای دیگر مؤمنان نسبت به فرج حضرت خوب خواهد بود (باید توجه داشت که علی بن یقطین یک سال بعد از وفات موسی بن جعفرؑ وفات یافته است).

توضیح: این از افتخارات شیعه است که با مسئله انتظار همراه است و امید به اصلاحات و حکومت جهانی واحد را دارد. در حالی که در سایر فرقه‌های اسلامی چنین انتظار و اصلاحی نیست.

۷- ابراهیم بن مهزم از امام صادقؑ می‌گوید: نزد او ملوک آل فلان (بنی عباس) را نام بردیم، فرمود: همانا مردم از شتابزدگی برای این امر به هلاکت رسیدند، خدا به خاطر شتاب مردم، شتاب نمی‌کند، برای این کار زمان معینی است که بدان می‌رسد. اگر مردم به آن برسند، یک ساعت جلو و عقب نمی‌اندازد.

توضیح: از مجموعه اخبار چنین به دست می‌آید حکمت وجود امام در زمین چهار چیز است: ۱- حفظ دین و احکام دین، ۲- تعلیم احکام، و بیان حلال و حرام، ۳- جداکردن حق از باطل، ۴- حفظ نظم و عدالت و اگر در زمین نباشد زمین اهل خود را فرو می‌برد و نظم آن بهم می‌خورد و همانند دریا و طوفان مضطرب و ناآرام است که سببش ظلم و ستم و فساد است.

امتحان و آزمایش

توضیح: تمحیص به معنی ذوب کردن طلا و جداکردن ناخالصی از آن است و در اینجا مراد، قبول شدن انسان در آزمایش‌های طاقت فرسا و جدا سازی انسان خوب از بد است.

۱- امام صادقؑ فرمود همانا به راستی گرفتاری شما مانند همان روزی شده که خداوند پیامبر خود را برانگیخت، سوگند بخدایی که او را به حق برانگیخت شما مانند گندمی

حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ - وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيَسْبِقَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا قَصَّرُوا - وَ لَيُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا - وَ اللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَسْمَةً وَ لَا كَذَبْتُ كِذْبَةً - وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ.

۹۴۲-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ وَيْلٌ لِطُغَاةِ الْعَرَبِ - مِنْ أَمْرٍ قَدِ اقْتَرَبَ - قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَمْ مَعَ الْقَائِمِ مِنَ الْعَرَبِ.

قَالَ نَفَرٌ يَسِيرٌ قُلْتُ - وَ اللَّهِ إِنَّ مَنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ قَالَ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَ يُمَيَّزُوا - وَ يُغَرْبَلُوا وَ يُسْتَخْرَجُ فِي الْغِرْبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ.

۹۴۳-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَنْصُورٍ قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَا مَنْصُورُ - إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ - وَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى تُمَيَّزُوا - وَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى تُمَحَّصُوا - وَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى - وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ.

که غربال زنند زیر و رو خواهید شد تا پست‌ترین شماها بالا آید و بالاترین شماها به پائین رود و پیشتازانی که کوتاهی می‌کردند به پیش تا زند و آنهایی که پیش می‌تاختند کوتاهی کنند بخدا سوگند که هیچ نشانه‌ای از من پنهان نبوده و دروغی به من گفته نشده است و بیقین این مقام واین روز به من آگهی داده‌اند.

* * *

۲ - ابن ابی یعفور گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم می‌فرمود: وای بر سرکشان عرب، از کاری که به یقین نزدیک است، گفتم قربانت، چند نفر از عرب با قائم هستند؟ فرمود: اندکی، گفتم به خدا سوگند عربهائیکه ابراز علاقه‌مندی به این کار می‌کنند بسیارند.

فرمود: باید مردم امتحان و آزمایش گردند و غربال شوند و از ته غربال افراد بسیاری بیرون ریزند.

* * *

۳ - منصور می‌گوید امام صادق ﷺ به من فرمود: به راستی این کار (ظهور امام زمان) جز به هنگام ناامیدی پیش نیاید و بخدا سوگند برای شما پیش نیاید تا (خوب از بد) جدا شوید تا همه شما آزمایش شوید و تا شقاوت به شقی رسد و سعادت به سعید.

* * *

۹۴۴-۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لاَ يُفْتَنُونَ.

ثُمَّ قَالَ لِي مَا الْفِتْنَةُ قُلْتُ - جُعِلْتُ فِدَاكَ الَّذِي عِنْدَنَا الْفِتْنَةُ فِي الدِّينِ - فَقَالَ يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ - ثُمَّ قَالَ يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ.

۹۴۵-۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قَالَ إِنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لَتَشْمَئِزُّ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ - فَمَنْ أَقَرَّ بِهِ فَزِيدُوهُ - وَ مَنْ أَنْكَرَهُ فَذَرُوهُ إِنَّهُ لاَ بُدَّ - مِنْ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيهَا - كُلُّ بِطَانَةٍ وَ وَلِيجَةٍ حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا - مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ - حَتَّى لاَ يَبْقَى إِلاَّ نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا.

۹۴۶-۶ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

كُنْتُ أَنَا وَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ - وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا جُلُوساً وَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ يَسْمَعُ كَلاَمَنَا - فَقَالَ لَنَا فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ - هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لاَ وَ اللَّهِ لاَ يَكُونُ - مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُغَرْبَلُوا - لاَ وَ اللَّهِ لاَ يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ - إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَحَّصُوا - لاَ وَ اللَّهِ لاَ يَكُونُ مَا

۴ - معمر بن خلاد می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌گفت: خداوند می‌فرماید: «الم» آیا گمان می‌کند که به مجرد اظهار ایمان به حال خود واگذار می‌شوند و آزمایش نمی‌شوند؟ (عنکبوت / ۱ - ۲)؟ سپس به من فرمود: آزمایش چیست؟ گفتم: قربانت، آنکه ما می‌دانیم آزمایش در دین است، فرمود: آزمایش شوند چنانچه طلا آزمایش شود و پاک گردند همانطور که طلا پاک شود.

* * *

۵ - امام باقر علیه السلام فرمود: به راستی حدیث شما (شیعه) برای (مردمی که معتقد به امام زمان هستید) دلهره دارد هر کس آن را بپذیرد بیشتر برای او بگوئید و هر کس منکر شود دست از او بر می‌دارید، حقیقت این است که به ناچار آزمایشی باشد که هر ظاهر ساز وابسته به دیگران و هر جاسوسی بیگانه، سقوط کند تا برسد به آنجا که کسی که تار مو را دو تار مو کند باز سقوط کند (یعنی دو روئی و نفاق او به این باشد که نیم تار مو را به جای یک تار مو جلوه می‌دهد) و تا آنکه به جا نماند جز خود ما و شیعیان ما.

* * *

۶- محمد بن منصور صیقل از پدرش نقل می‌کند که: من و حارث بن مغیره و جمعی از اصحاب ما (شیعیان) جلسه‌ای داشتیم و امام صادق علیه السلام سخن ما را می‌شنید (گویا از ظهور دولت حقه گفتگو می‌کردند)، امام صادق علیه السلام فرمود: شما در چه موضوعی وارد شدید؟ هیهات هیهات خیلی دور است و خیلی دور

تَمُدُّونَ - إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَيَّزُوا - لَا وَ اللَّهِ مَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ - لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ - حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ.

بَابُ أَنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ

۹۴۷-۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام اِعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ لَمْ يَضُرَّكَ - تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ.

۹۴۸-۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ.

فَقَالَ يَا فُضَيْلُ اِعْرِفْ إِمَامَكَ - فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ - وَ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ - قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ - كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِداً فِي عَسْكَرِهِ - لَا بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِوَائِهِ - قَالَ وَ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ - بِمَنْزِلَةِ مَنِ اُسْتُشْهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

است، نه به خدا آنچه شما چشم بدان ظاهر نشود تا امتحان شوید، نه به خدا آنچه شما به آن توجه دارید ظاهر نشود تا امتحان شوید نه به خدا آنچه شما چشم به آن توجه دارید. آشکار نگردد جز پس از ناامیدی نه به خدا آنچه شما به آن چشم دوخته‌اید ظاهر نگردد تا شقی به شقاوت خود برسد و سعید به سعادت خود.

هر کس امام خود را بشناسد
پیش و پس بودن آن به او زیانی نرساند

۱ - زراره می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: تو امام خود را بشناس، زیرا چون او را شناختی زیانی ندارد که جلو یا پس افتد.



۲ - فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه‌السلام از تفسیر قول خدای تعالی: «روزی که هر کس را با امامشان بخوانیم (اسراء - ۷۱)» پرسیدم فرمود: ای فضیل تو امامت را بشناس زیرا چون امامت را شناختی برایت زیانی ندارد که جلو یا پس افتد، هر کس امامش را بشناسد و پیش از قیام امام زمان بمیرد، مانند کسی باشد که در قشون اوست نه همچون کسی که زیر پرچم اوست.

گوید: یکی از اصحابش گفت: به مانند کسی است که با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شهید شده.

۹۴۹-۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى الْفَرَجُ- فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ وَ أَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا- مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ لِانْتِظَارِهِ.

۹۵۰-۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِيِّ قَالَ:

سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ- تَرَانِي أُدْرِكُ الْقَائِمَ عليه السلام - فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ أَ لَسْتَ تَعْرِفُ إِمَامَكَ- فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ وَ أَنْتَ هُوَ وَ تَنَاوَلَ يَدَهُ- فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا تُبَالِي يَا أَبَا بَصِيرٍ أَلَّا تَكُونَ مُحْتَبِياً- بِسَيْفِكَ فِي ظِلِّ رِوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

۹۵۱-۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ- فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ- وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ- تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ- وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ- كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.

۳ - ابـوبصیر مـی‌گوید: بـه امـام صـادق علیه السلام گـفتم: فـرج امـام زمـان چـه وقت است؟

فرمود: ای ابو بصیر تو هم دنیا را می‌خواهی، هرکس معتقد به این امر شد فرج او رسیده زیرا در انتظار به سر می‌برد (و بخاطر انتظارش فرج حضرت انجام گرفته است).

* * *

۴ - اسماعیل بن محمد خزاعی می‌گوید: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید و من هم می‌شنیدم، گفت: به نظر شـما مـن امـام قـائم را بـه چشـم خـود می‌بینم؟ فرمود: ای ابوبصیر تو نیستی که امام خود را می‌شناسی؟ گفت: چرا به خدا او تو هستی، و دست آن حضرت را گرفت، فرمود: به خدا ای ابوبصیر از اینکه در سایه قائم آل محمد به شمشیرت تکیه زده بـی باکی بر تو نیست (زیرا ثواب چنین کسی را داری).

* * *

۵ - فضیل بن یسار می‌گوید: من از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

هرکس بمیرد و امامی برای خود نداشته بـاشد بـمانند مـردم عـصر جاهلیت مرده است و هرکس بمیرد و عارف به امـامش بـاشد بـرایش ضرری ندارد که این کار جلو افتد یا بعد انجام گیرد زیرا همچون کسی است که با امام، زیر چادر او باشد.

۹۵۲-۶- اَلْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعُرَنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِراً لِأَمْرِنَا- أَلَّا يَمُوتَ فِي وَسَطِ فُسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ وَ عَسْكَرِهِ.

۹۵۳-۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ اعْرِفِ الْعَلَامَةَ فَإِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ كَانَ كَمن كان فى فسطاط المنتظر عليه السلام.

بَابُ مَنِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ وَ مَنْ جَحَدَ الْأَئِمَّةَ أَوْ بَعْضَهُمْ وَ مَنْ أَثْبَتَ الْإِمَامَةَ لِمَنْ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ

۹۵۴-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَلَّامٍ عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ قَالَ مَنْ قَالَ إِنِّي إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ- قَالَ قُلْتُ وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً- قَالَ وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً- قُلْتُ وَ إِنْ كَانَ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ وَ إِنْ كَانَ.

۶ - برای کسی که در انتظار فرج و ظهور ما مرده است زیانی نیست که در میان خیمه حضرت مهدی و در میان قشون او نمرده باشد.

* * *

۷ - عمر بن ابان می‌گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم می‌فرمود: تو امام خود را بشناس چون او را شناختی برایت فرقی ندارد که این کار پیش باشد، یا پس، زیرا خدای عز و جل می‌فرماید: «روزی که هر مردمی را با پیشوای خود بخوانیم (اسراء / ۷۱)» هر کس امامش را شناخت همچون کسی است که در میان چادر امام باشد.

در بیان حال کسی که به نا حق دعوی امامت کند

و کسی که همهٔ امامان بر حق یا برخی را انکار نماید

یا کسی که امامت را برای نااهل اثبات کند.

۱ - سورة بن کلیب می‌گوید: به امام باقر ﷺ گفتم: چه می‌فرمایید نسبت به گفتار خداوند که می‌فرماید:

«در روز قیامت کسانی را می‌بینی که بر خدا دروغ بستند چهره ایشان سیاه است (زمر / ۶۰)» فرمود: مقصود کسی است که می‌گوید: من امامم و امامی جز من نیست.

گفتم: اگر چه علوی باشد؟ فرمود: اگر چه علوی باشد، گفتم اگر چه از اولاد علی بن ابی طالب ﷺ باشد؟ فرمود: اگر چه چنین باشد.

۹۵۵-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ:

مَنِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ- وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ.

۹۵۶-۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللهِ قَالَ كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ- قُلْتُ وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيّاً عَلَوِيّاً- قَالَ وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيّاً عَلَوِيّاً.

۹۵۷-۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ دَاوُدَ الْحَمَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ- يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ- مَنِ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ- وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ- وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً.

۹۵۸-۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ يَحْيَى أَخِي أُدَيْمٍ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ- غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ.

۲ -امام صادقؑ فرمود: هر کسی دعوی امامت کند و اهلیّت نداشته باشد کافر است.

* * *

۳ - حسین بن مختار می‌گوید: به امام صادقؑ گفتم: قربانت چه می‌فرمایید راجع به قول خدای عز و جل که می‌فرماید: «در روز قیامت کسانی را می‌بینی که بر خدا دروغ بستند چهره ایشان سیاه است».

فرمود: هر کسی که خود را امام بداند و امام نباشد، گفتم: اگر چه از اولاد فاطمه و علی باشد؟ فرمود: اگر چه از اولاد فاطمه و علی باشد.

* * *

۴ - ابن ابی یعفور می‌گوید: از امام صادقؑ شنیدم می‌فرمود: خدا روز قیامت با سه طائفه سخن نمی‌گوید و آنها را آزاد نمی‌کند و عذاب دردناک از آن آنها باشد:

۱ - هرکس به نا حق از طرف خدا مدعی امامت باشد،

۲ - هرکس امام بر حق و از طرف خدا منکر شود،

۳ - هرکس معتقد باشد که این دو از اسلام بهره‌ای دارند.

* * *

۵ - ولید بن صبیح می‌گوید: از امام صادقؑ شنیدم می‌فرمود: این امر را جز صاحبش کسی دعوی نکند جز آنکه خداوند رشتهٔ عمرش را ببرد.

* * *

۹۵۹-۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ (ع) قَالَ:

مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ- مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكاً بِاللَّهِ.

۹۶۰-۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ (ع) رَجُلٌ قَالَ لِيَ اِعْرِفِ الْآخِرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ - وَ لَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تَعْرِفَ الْأَوَّلَ- قَالَ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ هَذَا- فَإِنِّي أُبْغِضُهُ وَ لَا أَعْرِفُهُ- وَ هَلْ عُرِفَ الْآخِرُ إِلَّا بِالْأَوَّلِ.

۹۶۱-۸- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ:

سَأَلْتُ الشَّيْخَ عَنِ الْأَئِمَّةِ: قَالَ مَنْ أَنْكَرَ وَاحِداً مِنَ الْأَحْيَاءِ- فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتَ.

۹۶۲-۹- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي وَهْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَ اللهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى

۶ - امام صادق ﷺ فرمود: هر کس با امام بر حق کسی را که امام بر حق نیست شریک بداند به خدا شرک ورزیده (زیرا نصب امام خاص با خداست و عقیده به امام غیر منصوب از طرف خدا شرکت در کار خداست.

* * *

۷ - محمدبن مسلم می‌گوید: به امام صادق ﷺ گفتم: مردی به من گفت: آخرین امام را که بشناسی، برایت زیانی ندارد که اولی را نشناسی گوید: فرمود: خدا او را لعنت کند که من نشناخته دشمن اویم، آیا می‌توان امام آخر را شناخت جز به وسیلهٔ امام اول.



* * *

۸ - ابن مسکان می‌گوید: از شیخ (یعنی امام و تعبیر بدان از راه تقیه است و مقصود از آن مقتدای عظیم الشان است و منظور امام کاظم ﷺ است ـ از مجلسی ره) پرسیدم از ائمه ﷺ فرمود: هر کس یکی از زنده‌ها را منکر شود محققا منکر گذشته‌ها هم هست.

* * *

۹ - محمد بن منصور می‌گوید: از آن حضرت از قول خدای عزوجل پرسیدم «و چون کار زشتی کنند گویند پدران خود را در آن راه یافتم و خدا ما را بدان دستور داده. بگو خدا دستور به زشتی نمی‌دهد. آیا نسبت

اللهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ قٰالَ فَقٰالَ هَلْ رَأَيْتَ أَحَداً زَعَمَ أَنَّ اللّٰهَ أَمَرَ بِالزِّنٰا وَ شُرْبِ الْخَمْرِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ هٰذِهِ الْمَحٰارِمِ - فَقُلْتُ لاٰ فَقٰالَ مٰا هٰذِهِ الْفٰاحِشَةُ الَّتِي يَدَّعُونَ أَنَّ اللّٰهَ أَمَرَهُمْ بِهٰا - قُلْتُ اللّٰهُ أَعْلَمُ وَ وَلِيُّهُ - قٰالَ فَإِنَّ هٰذٰا فِي أَئِمَّةِ الْجَوْرِ - ادَّعَوْا أَنَّ اللّٰهَ أَمَرَهُمْ بِالائْتِمٰامِ - بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرْهُمُ اللّٰهُ بِالائْتِمٰامِ بِهِمْ - فَرَدَّ اللّٰهُ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ فَأَخْبَرَ أَنَّهُمْ - قَدْ قٰالُوا عَلَيْهِ الْكَذِبَ - وَ سَمّٰى ذٰلِكَ مِنْهُمْ فٰاحِشَةً.

۹۶۳- ۱۰ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحٰابِنٰا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي وَهْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قٰالَ:

- سَأَلْتُ عَبْداً صٰالِحاً عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ - قُلْ إِنَّمٰا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ قٰالَ فَقٰالَ إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ - فَجَمِيعُ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظّٰاهِرُ - وَ الْبٰاطِنُ مِنْ ذٰلِكَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ - وَ جَمِيعُ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ تَعٰالَى فِي الْكِتٰابِ هُوَ الظّٰاهِرُ - وَ الْبٰاطِنُ مِنْ ذٰلِكَ أَئِمَّةُ الْحَقِّ.

۹۶۴- ۱۱ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثٰابِتٍ عَنْ جٰابِرٍ قٰالَ:

سَأَلْتُ أَبٰا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْدٰاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ قٰالَ هُمْ وَ اللّٰهِ أَوْلِيٰاءُ فُلاٰنٍ وَ فُلاٰنٍ - اتَّخَذُوهُمْ أَئِمَّةً دُونَ الْإِمٰامِ - الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً

به خدا چیزی که نمی‌دانید می‌گوئید»؟

گوید: فرمود آیا کسی را دیده‌ای که معتقد باشد که خدا دستور به زنا و می خواری یا چیزی از این گونه محرمات داده باشد؟ گفتم: نه، فرمود: پس این هرزگی چیست که دعوی می‌کنند خدا بدان دستور داده؟ گفتم: خدا و ولیش داناترند، فرمود: این دربارهٔ پیشوایان جور است که دعوی می‌کنند خدا آنها را مامور کرده اقتداء به مردمی کنند که خدا به پیروی از آنان دستور نداده، خدا این اظهارات را از آنها مردود دانسته و خبر داده که آنها از دروغ این نسبت را به او دادند و آن را هم فاحشه و هرزگی نامیده.

۱۰ - محمدبن منصور می‌گوید: من از یک بندهٔ شایسته (مقصود امام کاظم علیه السلام است) از قول خدای عز و جل پرسیدم «بگو (ای محمد) همانا پروردگارم حرام کرده است تمام زشتیها را چه آشکار یا نهان(اعراف/۳۱) گوید: فرمود به راستی، قرآن ظاهری دارد و باطنی، همهٔ آنچه را قرآن حرام کرده ظاهرش مقصود است و باطن آن پیشوایان جور و ستم هستند و هرچه را خدا در قرآن حلال شمرده ظاهرش مقصود است و مراد از باطن آن امامان و پیشوایان بر حقند.

توضیح: مرحوم مجلسی می‌فرماید: مراد از فواحش گناهان پنهان و آشکار هر دوست زیرا در زمان جاهلیت زنانی راکه به طور پنهان زنا می‌دادند بد نمی‌شمردند ولی از آشکار آن جلوگیری می‌کردند.

۱۱- جابر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام از قول خدای عز و جل پرسیدیم: «برخی مردم کسانیند که در برابر خدا همتا می‌گیرند و همچون خداوند آنها را دوست می‌دارند (بقره / ۱۶۰)» فرمود: بخدا سوگند آنها اولیاء فلان و فلانند که آنها را امام خود می‌دانند نه آن امامی که خدا او را برای مردم امام

فَلِذٰلِكَ قَالَ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ. إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ. وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُا مِنَّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام هُمْ وَ اللّٰهِ يَا جَابِرُ أَئِمَّةُ الظَّلَمَةِ وَ أَشْيَاعُهُمْ.

۹۶۵-۱۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللّٰهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ - مَنِ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللّٰهِ لَيْسَتْ لَهُ - وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللّٰهِ - وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً

بَابُ فِيمَنْ دَانَ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ

۹۶۶-۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللّٰهِ قَالَ يَعْنِي مَنِ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ - بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى.

ساخته است و از این جهت خداوند (در دنبال او) فرموده است: «اگر ببینی آن کسانی را که ستم کردند گاهی که عذاب می‌بینند و می‌دانند که همهٔ توانایی ازخداست و به راستی خدا سخت کیفر است (آیه ۱۶۱)» «آنگاه که پیشوایانی اطاعت شده از جانب کسانی که پیروی آنها کرده‌اند بیزاری جویند و عذاب را به چشم خود ببینند و وسائل ارتباط میان آنها بگسلد (آیه ۱۶۲)» «و آنها که پیروز بودند بگویند ای کاش برای بازگشت ما به دنیا راهی بود تا از آنها بیزاری می‌جستیم چنانچه از ما بیزاری جستند، همچنین خدا کردارشان را مایهٔ افسوس آنان قرار دهد و آنها از آتش نجات نیابند».

سپس امام باقر ﷺ فرمود: ای جابر، به خدا آنها پیشوایان ستمکار و پیروان آنها باشند.

۱۲ - ابن ابی یعفور می‌گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم می‌فرمود: خدا در روز قیامت به سه کس نظر نکند و آنها را تبرئه ننماید و عذاب دردناک از آن آنهاست.

۱ - کسی که به ناحق از طرف خدا دعوی امامت کند.
۲ - کسی که امام منصوب از طرف خدا را انکار نماید.
۳ - کسی که گمان کند این دو، بهره‌ای از اسلام دارند.

پیرامون کسی که بدون امام برای خدا دینداری کند

۱ - ابن ابی نصر می‌گوید: حضرت ابوالحسن ﷺ در تفسیر قول خدای عزوجل: «کیست گمراه‌تر از آن کس که پیرو هوا و هوس خویش است بدون هدایت و رهبری از جانب خداوند خود است بی رهبری از طرف خدا (قصص / ۵۰)» فرمود: مقصود کسی است که بدون رهبری از طرف امام دینش را، رأی بداند

۹۶۷-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام يَقُولُ كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ- وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِئٌ لِأَعْمَالِهِ- وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا- فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَ جَائِيَةً يَوْمَهَا- فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مَعَ غَيْرِ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا- فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي رَبْضَتِهَا- فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ أَنْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا- فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا- فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي الْحَقِي بِرَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ- فَإِنَّكِ تَائِهَةٌ مُتَحَيِّرَةٌ عَنْ رَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مُتَحَيِّرَةً نَادَّةً- لَا رَاعِيَ لَهَا يُرْشِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ- إِذَا اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا فَأَكَلَهَا- وَ كَذَلِكَ وَ اللَّهِ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ- لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ ظَاهِراً عَادِلاً أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهاً- وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ- وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَئِمَّةَ الْجَوْرِ وَ أَتْبَاعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا- فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ- لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ.

۲ - محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر ﷺ شنیدم می‌فرمود: هر کس برای خدا دینداری کند با عبادتی که خود را در آن به رنج اندازد بدون رهبری امام از طرف خداوند، بداند که زحمات و تلاش او پذیرفته نیست و او گمراه و سرگردان است و خدا کردار او را بد می‌شمارد، او به مانند گوسفندی است که از چوپان و گله خود گم شده و شب و روز می‌دود و می‌رود و می‌آید و شب هنگام، گله غریبی را می‌بیند و بدان دل می‌بندد و فریب آن را می‌خورد با آن در آغلش شب را به صبح کند و چون چوپان، گلهٔ خود را براند، آن چوپان و آن گله را نشناسد و سرگردان بشود و چوپان و گلهٔ خود را بطلبد و باز گله‌ای با چوپانش را ببیند و به آن دل بندد و فریفته شود و چوپان بر او بانگ زند که تو به چوپان و گله خودت بازگرد زیرا تو گم و سرگردانی و از چوپانت و گله ات جدا شده‌ای و آن گوسفند گمشده هراسان و سرگردان بتنهایی جست و خیز کند و چوپانی ندارد که به چراگاه خودش رهبری کند و یا او را برگرداند.

در این میان که چنین است به ناگاه گرگ فرصت را غنیمت می‌شمرد که آن را بخورد ای محمد سوگند به خدا چنین است حال کسی که در این امت دست به دامن امام منصوب از طرف خدا نزده باشد امامی که امامت او روشن است و عادل است، او گمراه و گم است و اگر بر این حال بمیرد، در کفر و نفاق مرده است.

ای محمد، بدان که رهبری جور و پیروانشان ازدین خدا برکنارند و بیقین گمراهند و گمراه کنند و همهٔ کارهایشان چون خاکستری است در برابر گردباد در روز طوفانی، به هیچ وجه بر آنچه کسب کرده‌اند دسترسی ندارند، این است آن گمراهی دور و دراز.

۹۶۸-۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ إِنِّي أُخَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ- لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَ يَتَوَلَّوْنَ فُلَاناً وَ فُلَاناً لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ- وَ أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصِّدْقُ.

قَالَ فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِاللَّهِ ﷺ جَالِساً فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْغَضْبَانِ.

ثُمَّ قَالَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ- وَ لَا عَتْبَ عَلَى مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ- قُلْتُ لَا دِينَ لِأُولَئِكَ وَ لَا عَتْبَ عَلَى هَؤُلَاءِ.

قَالَ نَعَمْ لَا دِينَ لِأُولَئِكَ وَ لَا عَتْبَ عَلَى هَؤُلَاءِ.

ثُمَّ قَالَ أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يَعْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ- لِوَلَايَتِهِمْ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ- وَ قَالَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا- أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ- فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

۳ - ابن ابی یعفور می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: من با مردم آمیزش می‌کنم و از مردمانی بسیار در شگفتم که پیرو و دوست شما نباشند و به دنبال فلان، و فلان افتند، با این که خود امانت دار و راستگو و با وفایند و در شگفتم از مردمی که پیرو و دوست شمایند و آن درجه از امانت و راستی و وفاداری را ندارند گوید: امام آماده نشست و همانند مرد خشم آلودی رو به من کرد و فرمود: کسی که به وسیلهٔ پیروی از امام جائر که از طرف خدا نیست برای خدا دینداری کند، اصلا دین ندارد و کسی که پیرو و دوست امام عادل از طرف خدا باشد گله‌ای از او نباشد.

من گفتم: آنان دین ندارند و سرزنش بر اینها نباشد. فرمود: آری آنها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست سپس فرمود: «خداوند سرپرست و کارساز کسانی است که ایمان آورده و خداوند آنها را از ظلمت و تاریکی به سوی نور می‌برد (بقره / ۲۵۷)».

یعنی از تیرگی گناهان به روشنی توبه و بازگشت و آمرزش، برای پیروی شان از هر امام عادل منصوب از طرف خدا، و فرمود: «و آن کسانی که کافرند، دوستانشان شیطانند که آنها را از روشنی و نور به سوی ظلمتشان می‌برند (بقره / ۲۵۷)» یعنی از نور اسلام و ولایت بسوی تاریکی کفر و انکار ولایت می‌روند و همانا مقصود این است که در پرتو نور اسلام بودند و چون به امامان جائر و ستمکار گرائیدند که از طرف خدا عزوجل نبودند به خاطر پیروی از آنان از نور مسلمانی بیرون شدند و به درون تیرگیهای کفر گرائیدند و خدا آنها را مستحق دوزخ ساخت به همراه کفار و «آنان یاران دوزخند و هم در آن جاوید بمانند».

۹۶۹-۴- وَ عَنْهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ- وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً- وَ لَأَعْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ- وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.

۹۷۰-۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً- دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً- وَ إِنَّ اللَّهَ لَيَسْتَحْيِي أَنْ يعذّب امة دانت بإمامه من الله و إن كانت فى أعمالها ظالمة مسيئة..

بَابُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى

وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ

۹۷۱-۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَوْماً- وَ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ- فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ- فَقُلْتُ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ قَدْ قَالَ قُلْتُ- فَكُلُّ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ- فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ قَالَ نَعَمْ.

۴ - امام باقر ﷺ فرمود: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید (حدیث قدسی است) به یقین من هر فرد رعیتی راکه به اسلام گردن نهد و به ولایت و حکومت هر پیشوایی جائر و خلاف کار و ستمکاری که از طرف خدا نیست روکند عذاب وکیفر کنم اگر چه رعیت در کردار خودش نیکوکار و با تقوی باشد و محققا بگذرم از هر رعیتی که به اسلام گردن نهد و به ولایت و حکومت امام عادل منصوب از طرف خداوند پناه برد اگر چه خود آن فرد رعیت نسبت به خودش ستمکار و بد کردار باشد.

۵ - امام صادق ﷺ فرمود: به راستی خدا دریغ ندارد از این که عذاب کند امتی راکه به فرمان پیشوا و رهبری که از طرف خدا نباشد،گردن نهد اگر چه در کردار خود نیکو روش و با تقوی باشد و به راستی خدا شرم دارد از عذاب کردن امتی که گردن به فرمان امام عادل منصوب از طرف خدا نهد و اگر چه در کردار خود ستم کننده و بد کردار باشد.

کسی که بمیرد و برای او رهبر و پیشوایی
از ائمه هدی:نبوده و این باب جزء باب سابق است.

۱ - فضیل بن یسار می‌گوید: یک روز امام صادق با ما آغاز سخن کرد و فرمود: رسول خداﷺ فرموده: هر که بمیرد و تحت سرپرستی امامی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است، من گفتم: رسول خداﷺ این را فرموده است؟ فرمود: آری به خدا سوگند همین است.
سپس گفتم: پس هر کس بی امام بمیرد به مردن جاهلیت مرده است؟
فرمود: آری

توضیح: منظور از نداشتن رهبر یعنی پیامبر و امامی که از جانب خداوند برای او تعیین شده نپذیرد و فرمانش را بر خود واجب نداند و مراد از جاهلیت اعراب قبل از اسلامند که به پیامبر و امام آشنایی نداشتند و تکیه گاه آنها تنها قبائل و تبار او بود لذا بسیار خودخواه و گردنکش و فاسد بودند.

۲-۹۷۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَمْرٍو عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ- قَالَ قُلْتُ مِيتَةُ كُفْرٍ قَالَ مِيتَةُ ضَلَالٍ- قُلْتُ فَمَنْ مَاتَ الْيَوْمَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ- فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ فَقَالَ نَعَمْ.

۳-۹۷۳- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْفُضَيْلِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً- قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ- أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ- قَالَ جَاهِلِيَّةَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ.

۴-۹۷۴- بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ زَائِدَةَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام مَنْ دَانَ اللَّهَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ عَنْ صَادِقٍ- أَلْزَمَهُ اللَّهُ الْبَتَّةَ إِلَى الْعَنَاءِ- وَ مَنِ ادَّعَى سَمَاعاً مِنْ غَيْرِ الْبَابِ- الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ- وَ ذَلِكَ الْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ.

۲- ابن ابی یعفور گوید: من از امام صادق از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که می‌فرمود هر کس بمیرد و برای او امام و پیشوایی نباشد، مردنش مردن جاهلیت است، عرض کردم: منظور آن است که کافر مرده است؟ فرمود: مردن در حال گمراهی است، گفتم: امروز هم هر کس بمیرد و تحت سرپرستی امام نباشد مردنش مردن جاهلیت است؟
فرمود: آری.

* * *

۳ - حارث بن مغیره می‌گوید: به امام صادق گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس امام خود را نشناخته بمیرد به مردن جاهلیت مرده؟ فرمود: آری، گفتم: جاهلیت محض و بی‌دینی یا جاهلیت کامل یا جاهلیتی که امام خود را نشناسد؟. فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی.

توضیح: مراد از جاهلیت کامل یعنی علاوه بر عدم شناخت پیامبر و امام مردمی که فاسد و منحرف بودند و جاهلیت غیر کامل کسانی‌اند که تنها شناختی نسبت به پیامبر و امام نداشته‌اند ولی دنبال کفر و گمراهی و فساد نبوده‌اند.

۴- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود هر کس خدا را بدون شنیدن و فراگرفتن دستورات مذهبی از امام برحق و راست، بپرستد خدا داغ رنج و مشقت بر پیشانی او زند (او را سرگردان سازد) مدعی شنیدن احکام باشد و هر کس غیر دری که خداوند آن گشوده است مشرک است و آن دری ایمن برحصار راز پنهان خداوند.

* * *

بَابُ فِيمَنْ عَرَفَ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ مَنْ أَنْكَرَ

۹۷۵-۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ:

سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام - وَ امْرَأَتَهُ وَ بَنِيهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ - ثُمَّ قَالَ مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ - وَ فَاطِمَةَ عليها السلام لَمْ يَكُنْ كَالنَّاسِ.

۹۷۶-۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْوَشَّاءُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ الْحَلَّالُ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام - أَخْبِرْنِي عَمَّنْ عَانَدَكَ - وَ لَمْ يَعْرِفْ حَقَّكَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ - هُوَ وَ سَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ فِي الْعِقَابِ - فَقَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ - عَلَيْهِمْ ضِعْفَا الْعِقَابِ.

۹۷۷-۳ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِيثَمِيُّ قَالَ:

حَدَّثَنَا رِبْعِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ قَالَ لِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام الْمُنْكِرُ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ غَيْرِهِمْ سَوَاءٌ فَقَالَ لِي لَا تَقُلِ الْمُنْكِرُ - وَ لَكِنْ قُلِ الْجَاحِدُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ غَيْرِهِمْ - قَالَ أَبُو الْحَسَنِ فَتَفَكَّرْتُ فِيهِ فَذَكَرْتُ - قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي إِخْوَةِ يُوسُفَ - فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ.

پیرامون سادات حق شناس و منکر حق

۱ - سلیمان بن جعفر می‌گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: علی بن عبدالله بن حسین بن علی (زین العابدین) و زنش و پسرانش از اهل بهشتند، سپس فرمود: هر کس از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام عارف به امر امامت باشد، چون مردم دیگر نباشد.

توضیح: بر اساس گفته مرحوم مجلسی (ره) برای علی بن الحسین علیهما السلام شش پسر بود محمد باقر، عبدالله باهر، زید شهید، عمر اشرف، حسین اصغر، علی اصغر و از حسین اصغر پنج پسر به وجود آمد که یکی از آنها عبدالله بود از عبدالله یک پسر بود بنام جعفر و او هم که پسری داشت که او را عبیدالله بن عبدالله می‌خواندند که نجاشی در رجال خود او را از زاهدترین آل ابی طالب می‌داند.

۲ - احمد بن عمر حلال گوید: به ابوالحسن علیه السلام گفتم: به من خبر ده از اولاد فاطمه علیها السلام که با تو دشمنی ورزد و حق تو را نشناسد، آیا با مردم دیگر در کیفر برابر است؟ فرمود: علی بن الحسین فرمود عذاب و کیفر آنها دو برابر خواهد بود.

۳ - عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم:
آیا منکر امر امامت از خاندان بنی هاشم بادیگران برابرند؟
به من فرمود: مگو منکر ولی بگو جاحد از بنی هاشم و دیگران، ابوالحسن گوید: من در این باره فکر کردم و به یاد قول خدای عزوجل درباره برادران یوسف افتادم که می‌فرماید یوسف آنها را شناخت ولی آنها یوسف را به یاد نیاوردند و نشناختند.

توضیح: اینکه امام فرمود: منکر مگو بلکه جاحد بگو شاید به این معنی باشد که منکر در حقیقت شخص جاهلی است که به انکار پرداخته زیرا بنی هاشم امامت را می‌شناسند ولی با زبان انکار می‌کند ولی جاحد کسی است که از روی علم و آگاهی انکار می‌کند.

۹۷۸-۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ:

سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام قُلْتُ لَهُ- الْجَاحِدُ مِنْكُمْ وَ مِنْ غَيْرِكُمْ سَوَاءٌ- فَقَالَ الْجَاحِدُ مِنَّا لَهُ ذَنْبَانِ- وَ الْمُحْسِنُ لَهُ حَسَنَتَانِ.

بَابُ مَا يَجِبُ عَلَى النَّاسِ عِنْدَ مُضِيِّ الْإِمَامِ

۹۷۹-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام - إِذَا حَدَثَ عَلَى الْإِمَامِ حَدَثٌ- كَيْفَ يَصْنَعُ النَّاسُ قَالَ- أَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ قَالَ هُمْ فِي عُذْرٍ مَا دَامُوا فِي الطَّلَبِ- وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَهُمْ فِي عُذْرٍ- حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ أَصْحَابُهُمْ.

۹۸۰-۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ - إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

فَقَالَ الْحَقُّ وَ اللَّهِ- قُلْتُ فَإِنَّ إِمَاماً هَلَكَ وَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ - لَا يَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّهُ لَمْ يَسَعْهُ ذَلِكَ.

۴.

آنچه که هنگام درگذشت امام عليه السلام بر مردم واجب است

۱ - یعقوب به شعیب می‌گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: وقتی برای امام پیش آمدی شد و از دنیا رفت مردم چه می‌کنند؟ فرمود: قول خدای عز و جل کجاست: چرا از هر دسته از مؤمنان برای طلب دانش کوچ نمی‌کنند که درباره دین، دانش بیاموزند و چون بازگشتند قوم خود را از گناه بترسانند شاید بترسند و به خود بیایند. (توبه / ۱۲۲) فرمود: آنها که در جستجویند معذورند و هم آنان که در انتظار نمایندهای خودند معذورند تا رفقای آنها نزد آنها برگردند.

۲ - عبدالاعلی می‌گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم از قول عامه که می‌گویند رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده: هر کسی بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. فرمود: سوگند به خدا که درست است، گفتم: امامی (در مدینه) از دست برود و مردی در خراسان باشد و نداند وصی او کیست همین دوری و بی اطلاعی برای او عذر نیست؟

فرمود: این عذر او نیست همانا چون امام بمیرد دلیل وصی او بر اهل بلدی که در آن است تسلیم شود (یعنی آنها باید وصی امام را با دلیل امامت بشناسند). و چون خبر وفات به مردم دور از او برسد لازم است که کوچ کنند زیرا خدای عز وجل فرماید: «پس چرا از هر گروه از مؤمنان کوچ نمی‌کنند تا پیرامون دین، دانش آموزند و چون به سوی قوم خود بازگردند آنها را بیم دهند شاید بترسند».

قَالَ لَا يَسَعُهُ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا هَلَكَ - وَقَعَتْ حُجَّةُ وَصِيِّهِ عَلَى مَنْ هُوَ مَعَهُ فِي الْبَلَدِ - وَ حَقُّ النَّفْرِ عَلَى مَنْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذَا بَلَغَهُمْ - إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ قُلْتُ فَنَفَرَ قَوْمٌ فَهَلَكَ بَعْضُهُمْ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ فَيَعْلَمَ.

قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ يَقُولُ - وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللهِ قُلْتُ فَبَلَغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ - فَوَجَدَكَ مُغْلَقاً عَلَيْكَ بَابُكَ - وَ مُرْخًى عَلَيْكَ سِتْرُكَ - لَا تَدْعُوهُمْ إِلَى نَفْسِكَ - وَ لَا يَكُونُ مَنْ يَدُلُّهُمْ عَلَيْكَ - فَبِمَا يَعْرِفُونَ ذَلِكَ

قَالَ - بِكِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ - قُلْتُ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ كَيْفَ.

قَالَ أَرَاكَ قَدْ تَكَلَّمْتَ فِي هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ - قُلْتُ أَجَلْ

قَالَ فَذَكِّرْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ عليه السلام - وَ مَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ عليهما السلام وَ مَا خَصَّ اللَّهُ بِهِ عَلِيّاً عليه السلام وَ مَا قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ - وَ نَصْبِهِ إِيَّاهُ وَ مَا يُصِيبُهُمْ - وَ إِقْرَارِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ بِذَلِكَ - وَ وَصِيَّتِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَ تَسْلِيمِ الْحُسَيْنِ لَهُ - بِقَوْلِ اللَّهِ النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللهِ قُلْتُ فَإِنَّ النَّاسَ تَكَلَّمُوا فِي أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ يَقُولُونَ كَيْفَ تَخَطَّتْ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ - مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَ مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْهُ - وَ قَصُرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ.

گفتم: مردمی کوچ کردند برخی از آنها پیش از آن که به شهر امام برسند و بدانند مردند.

فرمود: خدای عز و جل می‌فرماید: هر کس به قصد مهاجرت به سوی خدا و رسولش از خانه بیرون آید آنگاه بمیرد پاداش او در نزد خدا باشد(نساء/۱۰۰). گفتم: اگر برخی خدمت امام رسیدند و دیدند در خانه به روی شما بسته است و پردهٔ استتار شما هم بر آن آویخته است، نه خودت آنها را به سوی خویش می‌خوانی و نه کسی است که آنها را به شما رهنمایی کند پس به چه وسیله این موضوع را بفهمند؟

امام فرمود: به وسیلهٔ کتاب خدا که نازل شده است. گفتم: خدای عز و جل در این موضوع با بیانی می‌فرماید که شخص امام از آن شناخته شود؟

امام فرمود: به نظرم می‌آید که تو پیش از این هم دربارهٔ این موضوع سخن گفتی و پرسیدی؟ گفتم: آری، راوی گوید: آنگاه امام ﷺ آیاتی که درباره علی ﷺ نازل کرده و آنچه که پیامبر درباره حسن و حسین به علی فرموده و آنچه خداوند به علی اختصاص داده و وصایایی که پیامبر به او کرده و نصبش فرموده و مصیبت‌هائی که به آنها می‌رسد و اعترافات حسن و حسین و وصیت او به امام حسن و تسلیم کردن امام حسین امر امامت را به او و طبق گفته خداوند که به پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران وی مادران ایشانند و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی نسبت به بعضی دیگر سزاوارترند (احزاب/۶). من گفتم: بی تردید مردم دربارهٔ امام باقر ﷺ سخن‌ها گفتند و اعتراض آنها این بود که چگونه امامت از میان همهٔ اولاد پدرش به او رسید با این که در میان آنها برادرانی داشت که در خویشی با او برابر و در سن از او بزرگتر بودند (چون زید بن علی) و برادران کوچکتر هم داشت که امامت به آنها هم نرسید (یا مراد این است که دربارهٔ امام باقر اعتراض کردند راجع به این که امام صادق را وصی خود نمود با این که زید برادر بزرگش و عبدالله پسر بزرگترش زنده بودند).

فَقَالَ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ - لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ هُوَ أَوْلَى النَّاسِ - بِالَّذِي قَبْلَهُ وَ هُوَ وَصِيُّهُ - وَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ وَصِيَّتُهُ وَ ذَلِكَ عِنْدِي لَا أُنَازَعُ فِيهِ - قُلْتُ إِنَّ ذَلِكَ مَسْتُورٌ مَخَافَةَ السُّلْطَانِ.

قَالَ لَا يَكُونُ فِي سِتْرٍ إِلَّا وَ لَهُ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ - إِنَّ أَبِي اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ - فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ

قَالَ - ادْعُ لِي شُهُوداً فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ - فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ.

قَالَ اكْتُبْ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ - يَا بَنِيَّ إِنَّ اللهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ أَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - وَ أَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمَعَ - وَ أَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمَامَتِهِ - وَ أَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ وَ يَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ - ثُمَّ يُخَلِّيَ عَنْهُ

فَقَالَ اطْوُوهُ - ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقُلْتُ بَعْدَ مَا انْصَرَفُوا مَا كَانَ فِي هَذَا - يَا أَبَتِ أَنْ تُشْهِدَ عَلَيْهِ

فَقَالَ - إِنِّي كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَ أَنْ يُقَالَ - إِنَّهُ لَمْ يُوصَ فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ حُجَّةٌ - فَهُوَ الَّذِي إِذَا قَدِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ

قَالَ - مَنْ وَصِيُّ فُلَانٍ قِيلَ فُلَانٌ - قُلْتُ فَإِنْ أَشْرَكَ فِي الْوَصِيَّةِ - قَالَ تَسْأَلُونَهُ فَإِنَّهُ سَيُبَيِّنُ لَكُمْ.

امام ﷺ فرمود: امام به سه خصلت شناخته می‌شود که در دیگری نیست.

۱ - نسبت به امام سابق از همهٔ مردم نزدیکتر و منسوبتر باشد و وصی او هم باشد.

۲ - سلاح رسول خداﷺ نزد او باشد.

۳ - وصیتنامهٔ رسول خداﷺ هم نزد او باشد.

و اینها نزد من است و کسی دربارهٔ آن با من نزاعی ندارد، من گفتم: این نشانه‌ها از ترس سلطان پنهان و نهان است.

فرمود: نهان نیست جز اینکه دلیل روشنی دارد پدرم در زمان خود هر چه آنجا بود به من سپرد و چون مرگش فرا رسید فرمود: چند گواه برای من حاضر کن، من چهار تن از قریش را حاضر کردم که نافع وابسته عبدالله بن عمر با آنها بود و فرمود: بنویس این است که یعقوب به پسرانش وصیت کرد: «ای پسران من به راستی خدا برای شما دینی را برگزیده مبادا بمیرید جز این که مسلمان باشید»(بقره/۱۳۲) و وصیت کرد محمد بن علی به پسرش جعفربن محمد و به او دستور داد او را بردی که هنگام نماز جمعه می‌پوشید کفن کند و با عمامه خود، او را عمامه بندد و قبر او را چهارگوش نماید و چهار انگشت از زمین بلندتر کند و او را واگذارد، پس فرمود: آن وصیتنامه را بپیچید و به‌گواهان فرمود: خدا شما را رحمت کند، برگردید، و چون گواهان رفتند من گفتم: پدر جان در این استشهاد چه مصلحتی بود؟ فرمود: نمی‌خواستم که تو (پس از مرگم) مغلوب و شکست خورده باشی و مردم بگویند فلانی وصیت نکرده خواستم تو دلیلی در دست داشته باشی که هرگاه مردی به‌این شهر آید و بگوید وصی فلانی کیست؟ گویند فلانی من گفتم: اگر شریک در وصیت داشته باشد؟ فرمود: از شخص امام بپرسید که او محققا برای شما بیان می‌کند.

۹۸۱-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَصْلَحَكَ اللَّهُ بَلَغَنَا شَكْوَاكَ وَ أَشْفَقْنَا - فَلَوْ أَعْلَمْتَنَا أَوْ عَلَّمْتَنَا مَنْ قَالَ - إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ عَالِماً وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ - فَلَا يَهْلِكُ عَالِمٌ إِلَّا بَقِيَ مِنْ بَعْدِهِ - مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ قُلْتُ فَيَسَعُ النَّاسَ إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ - أَلَّا يَعْرِفُوا الَّذِي بَعْدَهُ.

فَقَالَ - أَمَّا أَهْلُ هَذِهِ الْبَلْدَةِ فَلَا يَعْنِي الْمَدِينَةَ - وَ أَمَّا غَيْرُهَا مِنَ الْبُلْدَانِ فَبِقَدْرِ مَسِيرِهِمْ - إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

قَالَ قُلْتُ أَرَأَيْتَ مَنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ.

فَقَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ - مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ - فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

قَالَ قُلْتُ فَإِذَا قَدِمُوا بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُونَ صَاحِبَهُمْ - قَالَ يُعْطَى السَّكِينَةَ و الوقار و الهيبة.

۳ - محمد بن مسلم می‌گوید: من به امام صادق علیه‌السلام گفتم: اصلحک الله خبر بیماری شما به ما رسید و نگران شدیم، کاش به ما اعلام می‌کردی یا می‌آموختی که امام آینده کیست؟

فرمود: به راستی علی علیه‌السلام عالم و امام بود و علم امامت به ارث می‌رود و عالمی نمیرد جز آن که کسی بر جای بماند که چون او یا آنچه را خدا خواهد بداند، گفتم: برای مردم رواست که چون عالمی بمیرد آن که بعد از او است نشناسند؟

فرمود: نسبت به اهل این شهر (که محل امام است) یعنی مدینه، نه، اما شهرهای دیگر به اندازه‌ای که خود را به مدینه رسانند (یعنی به محل امام) زیرا خدا می‌فرماید «و همه مومنین نتوانند کوچ کنند پس چرا از هر گروه دسته ای سفر نکند تا مسائل دینی بیاموزند و چون بازگشتند قوم خویش را بیم دهند شاید بترسند (بقره / ۱۲۲).

گفتم: بفرمائید اگر کسی در این میان مرد،

فرمود: او به منزله کسی است که از خانه‌اش به سوی خدا و رسولش مهاجرت کرده و سپس مرگش رسیده محققا اجرش بر خداست گوید: گفتم: چون بیایند به چه نشانه‌ای صاحب الامر را بشناسند؟ فرمود: به او سکینه و وقار و هیبت عطا شود.

یعنی امام را ببینند که دارای سکینه و وقار و هیبت و عظمت است و تزلزلی در گفتار و سخنانش وجود ندارد.

بَابٌ فِي أَنَّ الْإِمَامَ مَتَى يَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ صَارَ إِلَيْهِ.

۹۸۲-۱ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَرِيرٍ الْقُمِّيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَى أَبِيكَ ثُمَّ إِلَيْكَ ثُمَّ حَلَفْتُ لَهُ - وَ حَقِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ حَقِّ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ - حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ بِأَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنِّي - مَا تُخْبِرُنِي بِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَبِيهِ أَ حَيٌّ هُوَ أَوْ مَيِّتٌ.

فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهِ مَاتَ فَقُلْتُ - جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ شِيعَتَكَ يَرْوُونَ - أَنَّ فِيهِ سُنَّةَ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ

قَالَ - قَدْ وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هَلَكَ - قُلْتُ هَلَاكَ غَيْبَةٍ أَوْ هَلَاكَ مَوْتٍ - قَالَ هَلَاكَ مَوْتٍ فَقُلْتُ لَعَلَّكَ مِنِّي فِي تَقِيَّةٍ.

فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ قُلْتُ فَأَوْصَى إِلَيْكَ - قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَشْرَكَ مَعَكَ فِيهَا أَحَداً - قَالَ لَا قُلْتُ فَعَلَيْكَ مِنْ إِخْوَتِكَ إِمَامٌ - قَالَ لَا قُلْتُ فَأَنْتَ الْإِمَامُ قَالَ نَعَمْ.

زمانی که امام می‌داند که امر امامت به او رسیده است

۱- ابو جریره قمی می‌گوید: به حضرت رضا گفتم: قربانت (شما ارادت و دلباختگی و عقیدهٔ مرا نسبت به امامت پدرت و سپس نسبت به خودت می‌دانی سپس برای او سوگند یاد کردم به حق رسول الله ﷺ و حق فلان و فلان (علی و حسن و حسین) تا به خود آن حضرت رسیدم ـ بر این که هر چه به من خبر دهی به کسی نخواهم گفت و از او دربارهٔ پدرش پرسیدم که او زنده است یا مرده؟ فرمود: به خدا که او وفات کرده است.

عرض کردم: قربانت شیعیان تو روایت کنند که در او سنت چهار پیامبر علیهم السلام بوده است (گویا اشاره است به روایت صدوق در اکمال الدین از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام که در صاحب الامر چهارسنت است، سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد ﷺ از موسی ترس و نگرانی و از یوسف زندان و غیبت، و از عیسی گویند مرده است و نمرده، و از محمد شمشیر (و چون واقفیه گمان کردند که موسی بن جعفر همان صاحب الامر است).

امام علیه السلام فرمود: سوگند به آن خدایی که جز او شایسته پرستش نیست محققا هلاک شده است گفتم: به هلاکت مرگ یا هلاکت غیبت؟ فرمود: هلاکت مرگ، گفتم: شاید شما از من تقیه می‌کنی؟ فرمود: سبحان الله. گفتم: به شما وصیت کرده؟

فرموده آری، گفتم: احدی را با شما در آن شریک کرده؟ فرمود: نه، گفتم: از برادرانت بر تو امامی است؟ فرمود: نه، گفتم: تو امامی؟ فرمود: آری.

توضیح: این حدیث دلالت بر ارزش عجم در ایمان نسبت به عرب دارد و حدیثی است از امام صادق علیه السلام که فرمود: اگر قرآن بر عجم نازل می‌شد عرب آن را نمی‌پذیرفت ولی بر عرب نازل شد ولی عجم به آن ایمان آورد.

۹۸۳-۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام:

- إِنَّ رَجُلاً عَنَى أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ - فَذَكَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاكَ فِي الْحَيَاةِ - وَ أَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَعْلَمُ.

فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ يَمُوتُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ لَا يَمُوتُ مُوسَى عليه السلام قَدْ وَ اللَّهِ مَضَى كَمَا مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُنْذُ - قَبَضَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله هَلُمَّ جَرّاً - يَمُنُّ بِهَذَا الدِّينِ عَلَى أَوْلَادِ الْأَعَاجِمِ - وَ يَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله هَلُمَّ جَرّاً فَيُعْطِي هَؤُلَاءِ وَ يَمْنَعُ هَؤُلَاءِ - لَقَدْ قَضَيْتُ عَنْهُ فِي هِلَالِ ذِي الْحِجَّةِ - أَلْفَ دِينَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفَى عَلَى طَلَاقِ نِسَائِهِ - وَ عِتْقِ مَمَالِيكِهِ وَ لَكِنْ قَدْ سَمِعْتُ - مَا لَقِيَ يُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ.

۹۸۴-۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام إِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْكَ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّ رَجُلاً قَالَ لَكَ عَلِمْتَ ذَلِكَ - بِقَوْلِ سَعِيدٍ

فَقَالَ جَاءَ سَعِيدٌ - بَعْدَ مَا عَلِمْتُ بِهِ قَبْلَ مَجِيئِهِ قَالَ - وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ طَلَّقْتُ أُمَّ فَرْوَةَ بِنْتَ إِسْحَاقَ - فِي رَجَبٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ بِيَوْمٍ قُلْتُ طَلَّقْتَهَا وَ قَدْ عَلِمْتَ بِمَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ - قَالَ نَعَمْ قُلْتُ قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ عَلَيْكَ سَعِيدٌ - قَالَ نَعَمْ.

۲- علي بن اسباط گويد: به امام رضا ﷺ عرض كردم مردى متوجه برادرت ابراهيم شده (ابراهيم فريب داده) و به او گفته است كه پدرت زنده است و شما هم مانند او مى‌دانيد؟ (يعنى پدرت را زنده مى‌دانى) فرمود: سبحان الله رسول الله ﷺ مى‌ميرد و موسى نمى‌ميرد؟ به خدا سوگند موسى مرده است چنانچه رسول خدا ﷺ مرد ولى خداى تبارك و تعالى از زمانى كه رسول خود را قبض روح كرد و همچنان مرگ و مير ادامه دارد براى اين ديانت به عجم زادگان منت مى‌نهد و آن را هميشه از ايل و تبار نزديك پيامبر دريغ مى‌دارد و از آن‌ها سلب توفيق مى‌كند و هميشه دين حق را به آنان مى‌دهد و از اينان دريغ مى‌دارد من از طرف همين ابراهيم در اول ذى الحجة هزار اشرفى بدهى و وام او را پرداختيم بعد از آنكه حاضر شده بود زنش را طلاق دهد و بندگانش را آزاد كند ولى تو شنيده‌اى آنچه را يوسف ﷺ از دست برادرانش كشيد. (يعنى ابراهيم هم برادر من است و با من اين چنين رفتار مى‌كند).

۳ - وشاء مى‌گويد: به ابى الحسن ﷺ گفتم: واقفيه از شما روايت كنند كه وفات موسى بن جعفر را مردى به شما گفته و شما آن را از سخنان سعيد مى‌دانيد، (و معلوم است كه با خبر يك نفر مرد مرگ امام ثابت نمى‌شود) فرمود: سعيد خبر او را آورد ولى من پيش از آمدنش آن را مى‌دانستم، گويد: از آن حضرت شنيدم مى‌فرمود: من «ام فروه» دختر اسحاق را يك روز بعد از مردن ابوالحسن (پدرم) طلاق دادم، عرض كردم: به هنگام طلاق مى‌دانستيد كه ابوالحسن وفات كرده، فرمود: آرى، عرض كردم: پيش از آنكه سعيد به شما وارد شود؟ فرمود: آرى.

توضيح: سعيد از خدمتكاران دو امام بوده است وبعضي او را خواهر زاده صفوان ابن يحيى دانسته‌اند حضرت رضا در خبر فوت امام كاظم فرموده است كه حضرت قول او را تصديق كرد و اين خود دليل بر صحت و درستى آن است ولى واقفيه آن را نمى‌پذيرند و مى‌گويند خبر فوت موسى بن جعفر از طرف سعيد بوده كه آن يک نفر است و خبر با نقل يک نفر ثابت نميشود و طلاق ام فروه همسر امام موسى كاظم به دست حضرت رضا بعد از فوت پدر به آن خاطر است كه حضرت از طرف پدرش وكالت در امور زنان پدر داشته وامر طلاق يكى از موارد اين اختيار بوده است البته طلاق در اينجا به معنى لغوى است يعنى رها كردن و از خانه بيرون كردن و طلاق در اين جا از مختصات پيامبر وامام است كه وصى او مى تواند همسر وى را پس از مرگ طلاق دهد كما اينكه على مى‌توانست عايشه را پس از پيامبر طلاق دهد (از خانه پيامبر خارجش سازد.

۹۸۵-٤- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ:

قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِمَامِ مَتَى يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ- حِينَ يَبْلُغُهُ أَنَّ صَاحِبَهُ قَدْ مَضَى أَوْ حِينَ يَمْضِي- مِثْلَ أَبِي الْحَسَنِ قُبِضَ بِبَغْدَادَ وَ أَنْتَ هَاهُنَا- قَالَ يَعْلَمُ ذَلِكَ حِينَ يَمْضِي صَاحِبُهُ- قُلْتُ بِأَيِّ شَيْءٍ قَالَ يُلْهِمُهُ اللَّهُ.

۹۸۶-٥- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الشَّهْبَانِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ:

رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ- فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام - فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ- مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ عَرَفْتَ- قَالَ لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي- ذِلَّةٌ لِلَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا.

۹۸۷-٦- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُسَافِرٍ قَالَ:

أَمَرَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام حِينَ أُخْرِجَ بِهِ- أَبَا الْحَسَنِ أَنْ يَنَامَ عَلَى بَابِهِ- فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَبَداً مَا كَانَ حَيّاً- إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ خَبَرُهُ

قَالَ- فَكُنَّا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ نَفْرُشُ لِأَبِي الْحَسَنِ فِي الدِّهْلِيزِ- ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ الْعِشَاءِ فَيَنَامُ- فَإِذَا أَصْبَحَ انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ.

قَالَ فَمَكَثَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ أَرْبَعَ سِنِينَ- فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةٌ مِنَ اللَّيَالِي أَبْطَأَ عَنَّا- وَ فُرِشَ لَهُ فَلَمْ يَأْتِ كَمَا كَانَ يَأْتِي- فَاسْتَوْحَشَ الْعِيَالُ وَ ذُعِرُوا

۴- صفوان می‌گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: به من بفرمائید که امام کی می‌داند که امام است؟ آن وقت که به او خبر رسد که امام سابق او درگذشته یا از همان آغاز درگذشت او؟ مثل این که امام کاظم در بغداد فوت کرد و شما در مدینه بودید؟ فرمود: همان‌گاه که او بمیرد وی بداند که امام است و او مرده است، گفتم: با چه وسیله‌ای؟ فرمود: خدا به او الهام می‌کند.

* * *

۵- هارون بن فضل می‌گوید: من ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام را در روز وفات ابوجعفر (امام محمد تقی) دیدم گفت: اناالله و انا الیه راجعون، ابو جعفر درگذشت؛ به او عرض شد: از چه راه فهمیدی؟ فرمود: فروتنی و ذلتی که سنت به خداوند در دلم افتاد که برایم بی سابقه بود.

* * *

۶- مسافر گوید: وقتی امام کاظم را گرفتند (و به بغداد) می‌بردند به فرزند خود ابوالحسن (امام رضا علیه السلام) فرمود: تا او زنده است هر شب در منزل او بخوابد تا خبر (وفات) به او برسد.

گوید: ما هر شب بستر امام رضا را در دهلیز می‌انداختیم و پس از شام می‌آمد و در آن می‌خوابید و صبح به خانه برمی گشت. گوید: چهار سال جریان بر این منوال گذشت تا آنکه شبی از شبها بستر او را انداختیم و دیر کرد و نیامد بخوابد و اهل خانه به هراس افتادند و ترسیدند و غم فراوانی از نیامدن آن حضرت ما را فراگرفت و فردای آن شب به خانه

وَ دَخَلَنَا أَمْرٌ عَظِيمٌ مِنْ إِبْطَائِهِ - فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَى الدَّارَ - وَ دَخَلَ إِلَى الْعِيَالِ وَ قَصَدَ إِلَى أُمِّ أَحْمَدَ.

فَقَالَ لَهَا هَاتِ الَّتِي أَوْدَعَكِ أَبِي - فَصَرَخَتْ وَ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ شَقَّتْ جَيْبَهَا - وَ قَالَتْ مَاتَ وَ اللَّهِ سَيِّدِي - فَكَفَّهَا وَ قَالَ لَهَا لَا تَكَلَّمِي بِشَيْءٍ وَ لَا تُظْهِرِيهِ - حَتَّى يَجِيءَ الْخَبَرُ إِلَى الْوَالِي - فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِ سَفَطاً وَ أَلْفَيْ دِينَارٍ أَوْ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِينَارٍ - فَدَفَعَتْ ذَلِكَ أَجْمَعَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ وَ قَالَتْ إِنَّهُ قَالَ لِي فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ - وَ كَانَتْ أَثِيرَةً عِنْدَهُ احْتَفِظِي - بِهَذِهِ الْوَدِيعَةِ عِنْدَكِ - لَا تُطْلِعِي عَلَيْهَا أَحَداً حَتَّى أَمُوتَ - فَإِذَا مَضَيْتُ فَمَنْ أَتَاكِ مِنْ وُلْدِي - فَطَلَبَهَا مِنْكِ فَادْفَعِيهَا إِلَيْهِ - وَ اعْلَمِي أَنِّي قَدْ مِتُّ وَ قَدْ جَاءَنِي وَ اللَّهِ عَلَامَةُ سَيِّدِي - فَقَبَضَ ذَلِكَ مِنْهَا وَ أَمَرَهُمْ بِالْإِمْسَاكِ جَمِيعاً إِلَى أَنْ وَرَدَ الْخَبَرُ - وَ انْصَرَفَ فَلَمْ يَعُدْ لِشَيْءٍ مِنَ الْمَبِيتِ - كَمَا كَانَ يَفْعَلُ فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا أَيَّاماً يَسِيرَةً - حَتَّى جَاءَتِ الْخَرِيطَةُ بِنَعْيِهِ - فَعَدَدْنَا الْأَيَّامَ وَ تَفَقَّدْنَا الْوَقْتَ - فَإِذَا هُوَ قَدْ مَاتَ فِي الْوَقْتِ - الَّذِي فَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام مَا فَعَلَ - مِنْ تَخَلُّفِهِ عَنِ الْمَبِيتِ وَ قَبْضِهِ لِمَا قَبَضَ.

آمد و نزد خانوادهٔ ما رفت و ام احمد را خواست و به او گفت: آن امانتی که پدرم به تو سپرده بیاور، ام احمد به مجرد شنیدن این سخن شیون کرد و سیلی به چهره زد و گریبان درید و گفت: به خدا آقای من مرده است، امام رضا جلو او راگرفت و فرمود: سخنی در این باره مگو و اظهاری مکن، تا خبر به حاکم برسد سپس او سبدی با دو هزار یا چهار هزار اشرفی بیاورد و همهٔ آنها را به امام رضا داد نه دیگران و ام احمد گفت: امام کاظم محرمانه به من فرمود (ام احمد بانوئی راستگو و مورد اعتماد امام بود این امانت را نزد خود نگه دار و مگذار احدی بر آن آگاهی بیابد) زیرا این اموال شخصی نبود که بعد از فوت امام بین وارث تقسیم شود) و چون از دنیا رفتم هر کدام از پسرانم آمد و آن را از تو درخواست کرد آن را به او بده و بدان که من مرده‌ام، به خدا سوگند نشانه‌ای که آقایم به من داده بود ظاهر شد،

امام رضا آنها را از او دریافت کرد و به همه دستور خودداری داد تا خبر رسید، و برگشت و دیگر به آن خوابگاه مورد نظر به رسم گذشته برنگشت و چند روزی بر ما نگذشت که طومار خبر مرگ آن حضرت رسید و ما روز شماری کردیم و وارسی نمودیم و متوجه شدیم در همان وقت که حضرت رضا اقدام نمود و خوابگاه سفارشی را ترک کرد و امانت معهوده را دریافت نمود. امام وفات یافته بود.

بَابُ حَالَاتِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام فِي السِّنِّ

۹۸۸-۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام أَكَانَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام حِينَ تَكَلَّمَ - فِي الْمَهْدِ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ زَمَانِهِ.

فَقَالَ كَانَ يَوْمَئِذٍ نَبِيّاً حُجَّةَ اللَّهِ - غَيْرَ مُرْسَلٍ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ حِينَ قَالَ - إِنِّي عَبْدُ اللهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا. وَ جَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا قُلْتُ فَكَانَ يَوْمَئِذٍ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَى زَكَرِيَّا - فِي تِلْكَ الْحَالِ وَ هُوَ فِي الْمَهْدِ

فَقَالَ - كَانَ عِيسَى فِي تِلْكَ الْحَالِ آيَةً لِلنَّاسِ - وَ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِمَرْيَمَ حِينَ تَكَلَّمَ - فَعَبَّرَ عَنْهَا وَ كَانَ نَبِيّاً حُجَّةً - عَلَى مَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ فِي تِلْكَ الْحَالِ - ثُمَّ صَمَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى مَضَتْ لَهُ سَنَتَانِ - وَ كَانَ زَكَرِيَّا الْحُجَّةَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى النَّاسِ - بَعْدَ صَمْتِ عِيسَى بِسَنَتَيْنِ ثُمَّ مَاتَ زَكَرِيَّا فَوَرِثَهُ ابْنُهُ يَحْيَى الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ - وَ هُوَ صَبِيٌّ صَغِيرٌ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ - يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا فَلَمَّا بَلَغَ عِيسَى عليه السلام سَبْعَ سِنِينَ - تَكَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَ الرِّسَالَةِ - حِينَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ - فَكَانَ عِيسَى الْحُجَّةَ عَلَى يَحْيَى - وَ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ - وَ لَيْسَ تَبْقَى الْأَرْضُ يَا أَبَا خَالِدٍ يَوْماً وَاحِداً - بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ - مُنْذُ

حالات ائمه علیهم السلام از نظر سن و سال

۱ - یزید کناسی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا عیسی ابن مریم وقتی درگهواره سخن می‌گفت حجت خدا بر اهل زمانش بود؟ فرمود: در آن روز پیامبر حجت خدا بود ولی مرسل نبود (یعنی مامور به تبلغ نبود) آیا گفته خود او را نشنیدی که فرمود. راستی من بنده خدایم به من کتاب داده و مرا پیامبر ساخته و در هر کجاکه باشم وجودم را با برکت نموده و تا زنده‌ام مرا به نماز و روزه سفارش کرده (مریم / ۳۱)»

گفتم: در آن روز که درگهواره بود بر زکریا هم حجت بود؟

فرمود: عیسی علیه السلام در آن حال آیتی برای مردم و رحمتی برای مریم بود وقتی سخن گفت و از طرف مریم دفاع کرد حجت و پیامبر بود بر هر کس که در آن حال سخن او را شنید و سپس خاموش شد و دیگر سخن نگفت تا دو سالش شد و زکریا پس از خموشی او حجت خدا بر مردم بود تا دو سال و پس از آن زکریا مرد و پسرش یحیی کتاب و حکمت را از او به ارث برد در حالی که کودک خردسالی بود آیا نشنیدی قول خدای عزوجل: «ای یحیی کتاب را بگیر و ما به‌او حکم نبوت‌دادیم و هنوز او کودک بود (مریم / ۱۲).

و چون عیسی علیه السلام هفت ساله شد نبوت و رسالت خود را طبق وحی خدای تعالی به وی اظهار داشت و عیسی حجت بر یحیی شد و بر همهٔ مردم، و زمین یک روز هم بی حجت برمردم نماند ای ابا خالد از روزی که خدا آدم را آفرید و در روی زمین جایش داد.

من گفتم: قربانت، آیا علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله از

يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عليه السلام وَ أَسْكَنَهُ الْأَرْضَ - فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَكَانَ عَلِيٌّ عليه السلام حُجَّةً مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ - فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله

فَقَالَ - نَعَمْ يَوْمَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ وَ نَصَبَهُ عَلَماً - وَ دَعَاهُمْ إِلَى وَلَايَتِهِ وَ أَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ - قُلْتُ وَ كَانَتْ طَاعَةُ عَلِيٍّ عليه السلام وَاجِبَةً عَلَى النَّاسِ - فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ.

فَقَالَ نَعَمْ وَ لَكِنَّهُ صَمَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ - مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ كَانَتِ الطَّاعَةُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى أُمَّتِهِ وَ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ كَانَتِ الطَّاعَةُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ - عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ لِعَلِيٍّ عليه السلام بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام حَكِيماً عَالِماً.

۹۸۹-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ:

قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام - قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللَّهُ لَكَ - أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَكُنْتَ تَقُولُ - يَهَبُ اللَّهُ لِي غُلَاماً - فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ فَقَرَّ عُيُونُنَا - فَلَا أَرَانَا اللَّهُ يَوْمَكَ - فَإِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلَى مَنْ - فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْتُ - جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ - قَالَ وَ مَا يَضُرُّهُ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ - قَدْ قَامَ عِيسَى بِالْحُجَّةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ.

طرف خدا و رسولش حجت بر مردم بود؟

فرمود: آری، از روزی که او را برای مردم بر پا داشت و به خلافت نصب کرد و مردم را به ولایت او دعوت کرد و به طاعت او فرمان داد، گفتم: اطاعت علی علیه‌السلام در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بر مردم واجب بود و هم پس از وفاتش؟

فرمود: آری ولی او خاموش بود، تا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود دستور مستقلی صادر نمی‌کرد حق اطاعت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر عهدهٔ امت و علی علیه‌السلام در زمان رسول خدا بود و بعد از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حق اطاعت از طرف خدا و رسولش به عهدهٔ همهٔ مردم بود نسبت به علی علیه‌السلام و او حکیم و دانشمند بود.



* * *

۲ - صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا علیه‌السلام گفتم: ما پیش از آنکه ابوجعفر را به شما ببخشد از شما پرسش می‌کردیم (یعنی راجع به امام آینده) و شما می‌فرمودید: خدا به من پسری خواهد داد، اکنون خدا به شما پسری بخشیده، چشم ما را روشن کن (یعنی امامت او را به ما مژده ده) خدا روز مرگ تو را به ما نشان ندهد اگر پیشامد ناگواری شد به سوی چه کسی رو کنیم؟

به دست خود اشاره به ابوجعفر (امام محمد تقی علیه‌السلام) کرد که در برابرش ایستاده بود، گفتم: قربانت، این که سه سال دارد؟

فرمود: این خردسالی به امامت او هیچ زیانی نمی‌رساند حضرت عیسی هم سه ساله بود که پیامبر شد و به رسالت قیام کرد.

۹۹۰-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي قَالَ:

قُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ فِي حَدَاثَةِ سِنِّكَ - فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ - أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ وَهُوَ صَبِيٌّ يَرْعَى الْغَنَمَ - فَأَنْكَرَ ذَلِكَ عُبَّادُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ عُلَمَاؤُهُمْ - فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ ﷺ أَنْ خُذْ عَصَا الْمُتَكَلِّمِينَ وَ عَصَا سُلَيْمَانَ - وَ اجْعَلْهَا فِي بَيْتٍ وَ اخْتِمْ عَلَيْهَا بِخَوَاتِيمِ الْقَوْمِ - فَإِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ - فَمَنْ كَانَتْ عَصَاهُ قَدْ أَوْرَقَتْ - وَ أَثْمَرَتْ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ - فَأَخْبَرَهُمْ دَاوُدُ فَقَالُوا - قَدْ رَضِينَا وَ سَلَّمْنَا.

۹۹۱-۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُصْعَبٍ عَنْ مَسْعَدَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ:

أَبُو بَصِيرٍ دَخَلْتُ إِلَيْهِ - وَ مَعِي غُلَامٌ يَقُودُنِي خُمَاسِيٌّ لَمْ يَبْلُغْ - فَقَالَ لِي كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا احْتَجَّ عَلَيْكُمْ - بِمِثْلِ سِنِّهِ أَوْ قَالَ - سَيَلِي عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ.

۹۹۲-۵- سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ:

سَأَلْتُهُ يَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ - عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ فَقُلْتُ - يَكُونُ الْإِمَامُ ابْنَ أَقَلَّ مِنْ سَبْعِ سِنِينَ - فَقَالَ نَعَمْ وَ أَقَلَّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ - فَقَالَ سَهْلٌ فَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ - بِهَذَا فِي سَنَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

۳ - یکی از اصحاب ما می‌گوید: به ابی جعفر (امام محمد تقی علیه السلام) گفتم: مردم دربارهٔ کمی سن شما اعتراض دارند، فرمود: خدا به داود علیه السلام وحی کرد که سلیمان را خلیفهٔ خود سازد با این که سلیمان کودک بود و گوسفند می‌چرانید و علماء و عباد بنی اسرائیل منکر آن شدند و اعتراض کردند، خدا به داود علیه السلام وحی کرد عصاهای معترضین و عصای سلیمان را بگیر و همه را در خانه‌ای بگذار و دَرِ آن را با خاتمهای مردم مهر و موم کن و فردا عصاهای هرکس (همچون درخت سبز) برگ دار و میوه‌دار شد او خلیفه خداست و داود به آنها خبر داد و (چون فردا عصای سلیمان را سبز دیدند) گفتند راضی شدیم و قبول کردیم.

۴ - ابوبصیر می‌گوید: خدمت امام ششم (امام صادق علیه السلام) رسیدم و پسر بچه‌ای ۵ ساله عصای مرا می‌کشید (ابوبصیر نابینا بوده) و هنوز بالغ نشده بود امام به من فرمود: شما چگونه خواهیدبود وقتی امام شما در سن و سال این پسر بچه باشد؟

۵ - محمدبن اسمعیل بن بزیع می‌گوید: از امام محمد تقی راجع به بعضی از امور امام پرسیدم، گفتم: ممکن است امام کمتر از ۷ سال داشته باشد؟ فرمود: آری،

سهل راوی حدیث گفته این حدیث را علی بن مهزیار در سال ۲۲۱ برای من باز گفت.

توضیح: مراد کمتر از پنج سال، اشاره دارد به سن امام عصر، در زمانی که پدرش امام حسن عسگری علیه السلام وفات یافت سن او کمتر از پنج سال بود.

۹۹۳-۶- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخَيْرَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

كُنْتُ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام بِخُرَاسَانَ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ- يَا سَيِّدِي إِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلَى مَنْ- قَالَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِي- فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ- فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه‌السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عليه‌السلام رَسُولاً نَبِيّاً- صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ فِي أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ- الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ.

۹۹۴-۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ:

رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام وَ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ- وَ جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى رَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ- لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ- فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى قَعَدَ فَقَالَ- يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ- بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النُّبُوَّةِ- فَقَالَ وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ وَ هُوَ صَبِيٌّ- وَ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً.

۹۹۵-۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام يَا سَيِّدِي إِنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِّكَ- فَقَالَ وَ مَا يُنْكِرُونَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللهِ- عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي فَوَ اللَّهِ مَا تَبِعَهُ إِلَّا عَلِيٌّ عليه‌السلام وَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ وَ أَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ.

۶ - خیرانی از پدرش می‌گوید: من در برابر ابی الحسن (حضرت رضا) در خراسان ایستاده بودم که شخصی به آن حضرت گفت: اگر خدای نخواسته پیش آمدی شد به سوی چه کسی روی بیاوریم؟
و مثل این که سئوال کننده سال ابی جعفر را کم شمرده، ابوالحسن علیه السلام فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم علیه السلام را رسول و پیامبر و صاحب شریعت تازه ساخت در سنی کوچکتر از سنی که ابوجعفر دارد.

۷ - علی بن اسباط گوید: امام جواد علیه السلام را دیدم که به سوی من می‌آید من با دقت به او نگریستم و سراپای او را ورانداز کردم تا اندام او را برای شیعیان مصر وصف کنم در این میان که من در این فکر بودم نشست، و فرمود: ای علی به راستی خدا درامامت ما حجتی آورده به مانند آنچه در نبوت آورده و فرموده: «و به او در کودکی نبوت دادیم(مریم / ۱۳) این دربارهٔ یحیی است) و فرموده: «و چون به بلوغ رسید» «و چهل ساله شد (احقاف / ۱۵)» رواست که به او نبوت داده شود و کودکی باشد، و رواست در سن چهل سالگی به او داده شود.

۸ - علی بن حسان گوید: به امام جواد عرض کردم سرورم: مردم به خردسالی شمااعتراض دارند فرمود: چه اعتراضی دارند این قول خدای عزوجل است محققا خدای عزوجل به پیامبرش فرموده: «بگو این راه من به سوی خداست از روی بینایی دعوت می‌کنم نسبت به هرکس که پیرو من باشد» به خدا کسی از او پیروی نکرد جز علی علیه السلام که نه سال داشت و من هم نه سال دارم.

توضیح: اشاره است به حدیث یوم‌الدار که پیامبر همه خویشان خود را به منزل دعوت کرد (و اسلام را به آنها پیشنهاد نمود ولی هیچکدام نپذیرفتند آنگاه فرمود هر کسی به من ایمان آورد اوست جانشینم پس از من. به اتفاق همه مورخین در آن روز هیچ کس جز علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام که نه ساله بود به پیامبر ایمان نیاورد.

بَابُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام.

۹۹۶-۱ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ أَوْ غَيْرِهِ عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ:

قُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ يُحَاجُّونَّا يَقُولُونَ - إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ - قَالَ فَقَالَ مَا يُدْرِيهِمْ مَنْ غَسَلَهُ - فَمَا قُلْتَ لَهُمْ قَالَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قُلْتُ لَهُمْ - إِنْ قَالَ مَوْلَايَ إِنَّهُ غَسَلَهُ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي - فَقَدْ صَدَقَ وَ إِنْ قَالَ غَسَلَهُ فِي تُخُومِ الْأَرْضِ - فَقَدْ صَدَقَ قَالَ لَا هَكَذَا قَالَ فَقُلْتُ - فَمَا أَقُولُ لَهُمْ قَالَ قُلْ لَهُمْ - إِنِّي غَسَلْتُهُ فَقُلْتُ - أَقُولُ لَهُمْ إِنَّكَ غَسَلْتَهُ - فَقَالَ نَعَمْ.

۹۹۷-۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ:

سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الْإِمَامِ يَغْسِلُهُ الْإِمَامُ - قَالَ سُنَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام.

۹۹۸-۳ - وَ عَنْهُ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ طَلْحَةَ قَالَ:

قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ - فَقَالَ أَمَا تَدْرُونَ مَنْ حَضَرَ لِغُسْلِهِ - قَدْ حَضَرَهُ خَيْرٌ مِمَّنْ غَابَ عَنْهُ - الَّذِينَ حَضَرُوا يُوسُفَ فِي الْجُبِّ - حِينَ غَابَ عَنْهُ أَبَوَاهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ

امام را جز امام غسل ندهد

۱ - وشاء می‌گوید: احمدبن عمر حلال یا دیگری گفت: به حضرت رضا ﷺ عرض کردم: که آنها (یعنی واقفیه که منکر امامت امام رضا بودند و منکر مرگ امام کاظم ﷺ) با ما محاکمه می‌کنند و می‌گویند امام را جز امام غسل ندهد (یعنی امام کاظم که مرده است امام رضا در مدینه بوده و از کجا او را غسل داده) گوید: به من فرمود: آنها چه می‌دانند که چه کسی او را غسل داده است، تو در جواب آنها چه گفتی؟ گوید: گفتم: قربانت به آنها گفتم که اگر مولای من گوید او را زیر عرش پروردگار غسل داده محققا راست گفته و اگر بگوید او را در دل زمین غسل داده محققا راست گفته، فرمود: این چنین نه. (گوید) من گفتم: پس چه جوابی به آن بگویم؟

فرمود: صریح بگو که من او را غسل دادم، گفتم: بگویم که شما او را غسل دادید؟ فرمود: آری.

۲ - ابو معمر می‌گوید: از امام صادق ﷺ پرسیدم که امام را امام غسل می‌دهد؟ سنتی است که موسی بن عمران نهاده است (چون وصی او در بیابان تیه حاضر شد و او را غسل داد.

۳ - طلحه گوید: به امام رضا ﷺ گفتم: به راستی امام را جز امام غسل ندهد؟ فرمود: آیا شما نمی‌دانید چه کسی بر سر جنازه او حاضر شد؟ شاید کسی که در غسل او حاضر بود بهتر از آن کسی بود که از او غائب بود آن کسانی که گرد یوسف حاضر شدند در ته چاه تاریک، هنگامی که پدر و مادر و خاندانش از او پنهان بودند.

توضیح: روایات فراوانی است که ثابت می‌کند هر امامی که از دنیا برود امام دیگری که وصی اوست او راغسل می‌دهد از این رو شیخ صدوق و دیگران روایت کرده‌اند که امام رضا ﷺ به بغداد آمد و پدرش را موسی بن جعفر غسل داد و کفن کرد و از اباصلت هروی هم نقل شده که حضرت جواد به طوس آمد و بدن پدرش امام رضا را غسل داد و کفن کرد و در حدیث است که حضرت رضا به هرثمه فرمود وقتی مأمون از تو می‌پرسد که امام جواد چگونه از مدینه آمد و پدرش حضرت رضا را غسل داد و کفن کرد به او بگو: ما معتقدیم که امام را جز امام غسل ندهد و برای امام مسافت و راه مطرح نیست و وقتی خدا بخواهد در یک لحظه او را حاضر می‌سازد.

بَابُ مَوَالِيدِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام

۹۹۹-۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ الرِّزَامِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ

حَجَجْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فِي السَّنَةِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا ابْنُهُ مُوسَى عليه السلام فَلَمَّا نَزَلْنَا الْأَبْوَاءَ وَضَعَ لَنَا الْغَدَاءَ- وَ كَانَ إِذَا وَضَعَ الطَّعَامَ لِأَصْحَابِهِ أَكْثَرَ وَ أَطَابَ- قَالَ فَبَيْنَا نَحْنُ نَأْكُلُ إِذْ أَتَاهُ رَسُولُ حَمِيدَةَ.

فَقَالَ لَهُ إِنَّ حَمِيدَةَ تَقُولُ- قَدْ أَنْكَرْتُ نَفْسِي وَ قَدْ وَجَدْتُ مَا كُنْتُ أَجِدُ- إِذَا حَضَرَتْ وِلَادَتِي وَ قَدْ أَمَرْتَنِي- أَنْ لَا أَسْتَبِقَكَ بِابْنِكَ هَذَا فَقَامَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فَانْطَلَقَ مَعَ الرَّسُولِ- فَلَمَّا انْصَرَفَ

قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ- سَرَّكَ اللَّهُ وَ جَعَلَنَا فِدَاكَ- فَمَا أَنْتَ صَنَعْتَ مِنْ حَمِيدَةَ.

قَالَ سَلَّمَهَا اللَّهُ وَ قَدْ وَهَبَ لِي غُلَاماً- وَ هُوَ خَيْرُ مَنْ بَرَأَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ- وَ لَقَدْ أَخْبَرَتْنِي حَمِيدَةُ عَنْهُ بِأَمْرٍ- ظَنَّتْ أَنِّي لَا أَعْرِفُهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمَ بِهِ مِنْهَا- فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الَّذِي أَخْبَرَتْكَ بِهِ حَمِيدَةُ عَنْهُ.

قَالَ ذَكَرَتْ أَنَّهُ سَقَطَ مِنْ بَطْنِهَا- حِينَ سَقَطَ وَاضِعاً يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ- رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ- فَأَخْبَرْتُهَا أَنَّ ذَلِكَ أَمَارَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ أَمَارَةُ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ- فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هَذَا- مِنْ أَمَارَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ أَمَارَةِ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ

کیفیت تولد امامان علیهم السلام

۱ - ابو بصیر می‌گوید: ما حج را خدمت امام صادق علیه السلام انجام دادیم در همان سالی که پسرش موسی علیه السلام متولد شد و چون در ابواء (منزلی میان مکه و مدینه) نزول کردیم، برای ما سفرهٔ چاشت انداخت و شیوهٔ او چنین بود که چون به اصحابش مهمانی می‌داد، بسیار خوب پذیرایی می‌کرد، گوید: در این میان که ما چاشت می‌خوردیم، فرستادهٔ حمیده آمد و به آن حضرت گفت: حمیده عرض می‌کند من خود را از دست داده‌ام و درد زائیدن را در خود احساس می‌کنم و شما به من دستور دادید که در تولد فرزندان اقدامی نکنم امام علیه السلام برخاست و با آن فرستاده رفت و چون برگشت اصحابش به او عرض کردند: خداوند چشمان شما را روشن کند و ما را فدای تو سازد، با حمیده چه کردی؟ فرمود: خدا او را حفظ کرد و به من پسری داد که بهترین کسی است که خدا آفریده و حمیده دربارهٔ او گزارشی به من داد که گمان می‌کرد من آن را نمی‌دانم و حال آنکه بیقین آن را می‌دانستم.

گفتم: قربانت گردم، حمیده درباره او چه گزارشی به شما داد؟

فرمود: به من خبر داد که چون فرزندم از شکم مادر به زمین فرود آمد، دو دست به زمین نهاد و سر به آسمان برداشت، من به او گفتم: این نشانهٔ ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و نشانهٔ ولادت هر وصی پس از اوست.

من گفتم: قربانت، حقیقت این نشانه دربارهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و دربارهٔ وصی بعد از آن حضرت چیست؟ فرمود: آن شبی که نطفهٔ جدم (علی بن الحسین علیهما السلام) بسته شد مأمور غیبی جامی برای پدر او آورد که در آن نوشابه‌ای بود روان‌تر از آب و نرمتر از کره و شیرین‌تر از عسل و

فَقَالَ لِي- إِنَّهُ لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا- بِجَدِّي أَتَى آتٍ جَدَّ أَبِي بِكَأْسٍ فِيهِ شَرْبَةٌ أَرَقُّ مِنَ الْمَاءِ- وَ أَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ- فَسَقَاهُ إِيَّاهُ وَ أَمَرَهُ بِالْجِمَاعِ- فَقَامَ فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِجَدِّي -وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِأَبِي -أَتَى آتٍ جَدِّي فَسَقَاهُ كَمَا سَقَى جَدَّ أَبِي -وَ أَمَرَهُ بِمِثْلِ الَّذِي أَمَرَهُ- فَقَامَ فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِأَبِي -وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِي- أَتَى آتٍ أَبِي فَسَقَاهُ بِمَا سَقَاهُمْ وَ أَمَرَهُ بِالَّذِي أَمَرَهُمْ بِهِ- فَقَامَ فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِي- وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِابْنِي- أَتَانِي آتٍ كَمَا أَتَاهُمْ- فَفَعَلَ بِي كَمَا فَعَلَ بِهِمْ- فَقُمْتُ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ إِنِّي مَسْرُورٌ بِمَا يَهَبُ اللَّهُ لِي- فَجَامَعْتُ فَعُلِقَ بِابْنِي هَذَا الْمَوْلُودِ- فَدُونَكُمْ فَهُوَ وَ اللَّهِ صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي- إِنَّ نُطْفَةَ الْإِمَامِ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ- وَ إِذَا سَكَنَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ أُنْشِئَ فِيهَا الرُّوحُ- بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكاً يُقَالُ لَهُ- حَيَوَانُ فَكَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ- وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ إِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ- وَقَعَ وَاضِعاً يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ- رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ- فَأَمَّا وَضْعُهُ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ فَإِنَّهُ يَقْبِضُ كُلَّ عِلْمٍ لِلَّهِ- أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ- وَ أَمَّا رَفْعُهُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ- فَإِنَّ مُنَادِياً يُنَادِي بِهِ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ- مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ مِنَ الْأُفُقِ الْأَعْلَى- بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ يَقُولُ- يَا فُلَانُ بْنَ فُلَانٍ اثْبُتْ تُثْبَتْ- فَلِعَظِيمٍ مَا خَلَقْتُكَ أَنْتَ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي- وَ مَوْضِعُ

خنک‌تر از برف و سفیدتر از شیر و به او نوشانید و به او دستور داد که با همسرش همخوابگی کند و او چنین کرد. و نطفه جدم بسته شد و چون شبی آمد که باید نطفه پدرم بسته شود مأمور غیبی نزد جدم آمد و به او همان جام را نوشانید و دستوری به مانند دستور او به وی داد، او هم برخاست به دستور عمل کرد و نطفه پدرم بسته شد و چون شبی رسید که باید نطفهٔ من بسته شود باز مامور غیبی نزد پدرم آمد و به او مانند همان جام نوشابه را نوشانید و دستوری که به آن‌ها داده بود به او داد و او برخاست و همان کار را کرد و نطفه من بسته شد و چون شبی رسید که باید نطفه پسرم بسته شود مامور غیبی آن را برای من آورد چنانچه برای آنها آورد و به من همان رفتار کرد که با آنها کرد.

من به علم خدا برخاستم و شادمان بودم از آنچه خدا به من داده و به دستور عمل کردم و نطفه پسرم که همین نوزاد است بسته شد.

بخدا سوگند که بعد از من او امام و سرپرست شماست. به راستی نطفهٔ امام از همانی است که به تو خبر دادم و چون در رحم چهار ماه بماند و روح در آن پدیدار گردد، خدای تبارک و تعالی فرشته‌ای بفرستد که او را حیوان نامند و بر بازوی راست او بنویسد: به راستی کلمه پروردگارت پایان یافت و دیگر هیچ گونه دگرگونی برای کلمات او نیست اوست شنوا و دانا»

و چون از شکم مادر بیفتد با دو دست بر زمین آید و سر به آسمان بلند کند و سرّ این که دو دست بر زمین دارد این است که هر دانشی را که خدا از آسمان به زمین نازل کرده او بگیرد و این که سربه آسمان دارد برای این است که یک منادی از درون عرش از افق اعلی به نام او و نام پدرش فریاد کند و گوید: ای فلان پسر فلان، ثابت باش تا بر جا بمانی،

سِرِّي وَ عَيْبَةُ عِلْمِي - وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَرْضِي - لَكَ وَ لِمَنْ تَوَلَّاكَ أَوْجَبْتُ رَحْمَتِي - وَ مَنَحْتُ جِنَانِي وَ أَحْلَلْتُ جِوَارِي - ثُمَّ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي - لَأُصْلِيَنَّ مَنْ عَادَاكَ أَشَدَّ عَذَابِي - وَ إِنْ وَسَّعْتُ عَلَيْهِ فِي دُنْيَايَ مِنْ سَعَةِ رِزْقِي - فَإِذَا انْقَضَى الصَّوْتُ صَوْتُ الْمُنَادِي - أَجَابَهُ هُوَ وَاضِعاً يَدَيْهِ - رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَقُولُ - شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

قَالَ فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَ الْعِلْمَ الْآخِرَ - وَ اسْتَحَقَّ زِيَارَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ - قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الرُّوحُ لَيْسَ هُوَ جَبْرَئِيلَ - قَالَ الرُّوحُ هُوَ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ - إِنَّ جَبْرَئِيلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ - وَ إِنَّ الرُّوحَ هُوَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ - أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ مِثْلَهُ.

۱۰۰۰-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ - أَمَرَ مَلَكاً فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ - فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ فَمِنْ ذَلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ - فَيَمْكُثُ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ لَيْلَةً - فِي بَطْنِ أُمِّهِ

برای عظمت آفرینشی که از تو کردم، مخلوق برگزیدهٔ من و راز دار گنجینهٔ دانش من هستی، تو امین وحی و خلیفهٔ من در زمین هستی و به تو و کسانی که رشته ولایت تو دارند رحمت خود را واجب کردم و بهشتم را بخشیدم و همه را در جوار خود پذیرفتم و پس از آن به عزت و جلال خود سوگند که هر کس با تو دشمنی ورزد با سخت‌ترین عذاب خود، او را بسوزانم اگر چه در دنیا رزق او را وسیع کنم و چون آواز منادی حق به پایان رسد، آن امام نوزاد در حالی که دو دست بر زمین نهاده و سر به آسمان برداشته می‌گوید:

«خدا خود گواهست که جز او شایستهٔ پرستشی نیست و ملائکه و دانشمندان هم گواهند، به عدالت قیام کرده و معبودی جز خدای حکیم نیست.»

فرمود: چون چنین گوید: خدا به او علم اولین و آخرین دهد و مستحق آن شود که روح در شب قدر از او دیدن کند.

من گفتم: قربانت، روح همان جبرئیل نیست؟ در جواب فرمود: روح از جبرئیل بزرگتر است، همانا جبرئیل از فرشته‌هاست

و روح مخلوقی است بزرگ از فرشتگان مگر نه این است که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «فرشتگان و روح فرود آیند (پس روح غیر از فرشته است) آیا چنین نیست که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید): «همهٔ فرشته‌ها نازل شوند و روح هم نازل شود (قدر / ۵)»

۲ - حسن بن راشد می‌گوید: از امام صادق ؈ شنیدم می‌فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی چون بخواهد امام را بیافریند به فرشته‌ای دستور می‌دهد تا شربت آبی از زیر عرش برگیرد و آن را به پدر آن امام بنوشاند و امام از آن به وجود آید و چهل روز در شکم مادرش درنگ کند که صدایی نشنود سپس گوشش برای شنیدن سخن باز می‌شود و چون متولد شود، همان فرشته‌ای که آن نوشابه را داده برانگیخته می‌شود تا

لَا يَسْمَعُ الصَّوْتَ - ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذَلِكَ الْكَلَامَ - فَإِذَا وُلِدَ بَعَثَ ذَلِكَ الْمَلَكَ فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ - وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ - رُفِعَ لِهَذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ - فَبِهَذَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ.

۱۰۰۱-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ - أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ مِنَ الْإِمَامِ - بَعَثَ مَلَكاً فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ - ثُمَّ أَوْقَعَهَا أَوْ دَفَعَهَا إِلَى الْإِمَامِ فَشَرِبَهَا - فَيَمْكُثُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْماً لَا يَسْمَعُ الْكَلَامَ - ثُمَّ يَسْمَعُ الْكَلَامَ بَعْدَ ذَلِكَ فَإِذَا وَضَعَتْهُ أُمُّهُ - بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ ذَلِكَ الْمَلَكَ الَّذِي أَخَذَ الشَّرْبَةَ - فَكَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ فَإِذَا قَامَ بِهَذَا الْأَمْرِ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ - فِي كُلِّ بَلْدَةٍ مَنَاراً يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ.

۱۰۰۲-٤- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ - فَإِذَا وُلِدَ خُطَّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ - جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يُبْصِرُ بِهِ مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلْدَةٍ.

میان دو دیدهٔ او بنویسد: «کلمات پروردگارت به راستی و عدالت به کمال رسید و دیگر دگرگونی برای کلمات او نیست» و چون امام پیش از او درگذرد خداوند برای او مناره‌ای از نور برافراشته سازد که به وسیله او رفتار همه مردم را ببیند و خداوند بر مخلوقات خود به آن احتجاج کند.

توضیح: نوشتن کلمات میان دو چشمان او حاکی از این است که از سیما و پیشانی امام دانش و ولایت او مشخص می‌شود و این پیشانی اوست که شخصیت معنوی او را نشان می‌دهد و نور علم و ولایت که وجود امام را دربرگرفته است از پیشانی او آشکار می‌شود.

۳- یونس بن ظبیان می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم می‌فرمود: به راستی چون خدای عزوجل نخواهد از امامی، امامی بیافریند، فرشته‌ای فرستد تا نوشابه‌ای از زیر عرش برگیرد و آن را به امام دهد تا بنوشد و چهل روز در رحم بماند که سخنی نشنود و سپس آماده شنیدن سخن شود و چون مادرش او را به دنیا آورد خدا آن فرشتهٔ که نوشابه را برگرفته بفرستد تا در بازوی راستش بنویسد: «کلمه پروردگارت به راستی و عدالت به کمال رسید و راهی برای تبدیل کلمات او نیست» و چون به امر امامت قیام کند، خدا مناره‌ای از نور برایش برپا سازد که رفتار بندگان را ببیند.

توضیح: بعضی از روایات دارد که فرشته الهی آن مطالب را بین دیدگانش می‌نویسد و در بعضی از روایات دارد که در بازوی راستش یا میان دو کتفش می‌نویسد و تفاوتی با هم ندارند و بین احادیث تناقضی نیست.

۴- محمد بن مروان می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم می‌فرمود: به راستی امام در شکم مادر می‌شنود و چون متولد شود میان دو کتفش نوشته شود: «کلمهٔ پروردگارت به راستی و عدالت به کمال رسید و هیچگونه تبدیل و تغییری برای کلماتش نیست و اوست شنوا و دانا» و چون امر امامت به او رسد، خدا برایش ستونی از نور برپا سازد که رفتار هر کس در هر شهری که باشد می‌بیند.

۱۰۰۳-۵- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ:

سَمِعْتُ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ - الْأَوْصِيَاءُ إِذَا حَمَلَتْ بِهِمْ أُمَّهَاتُهُمْ - أَصَابَهَا فَتْرَةٌ شِبْهُ الْغَشْيَةِ - فَأَقَامَتْ فِي ذَلِكَ يَوْمَهَا ذَلِكَ إِنْ كَانَ نَهَاراً - أَوْ لَيْلَتَهَا إِنْ كَانَ لَيْلاً - ثُمَّ تَرَى فِي مَنَامِهَا رَجُلاً يُبَشِّرُهَا بِغُلَامٍ - عَلِيمٍ حَلِيمٍ فَتَفْرَحُ لِذَلِكَ - ثُمَّ تَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهَا فَتَسْمَعُ مِنْ جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ - صَوْتاً يَقُولُ حَمَلْتِ بِخَيْرٍ وَ تَصِيرِينَ إِلَى خَيْرٍ وَ جِئْتِ بِخَيْرٍ - أَبْشِرِي بِغُلَامٍ حَلِيمٍ عَلِيمٍ - وَ تَجِدُ خِفَّةً فِي بَدَنِهَا ثُمَّ لَمْ تَجِدْ - بَعْدَ ذَلِكَ امْتِنَاعاً مِنْ جَنْبَيْهَا وَ بَطْنِهَا - فَإِذَا كَانَ لِتِسْعٍ مِنْ شَهْرِهَا - سَمِعَتْ فِي الْبَيْتِ حِسّاً شَدِيداً - فَإِذَا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي تَلِدُ فِيهَا - ظَهَرَ لَهَا فِي الْبَيْتِ نُورٌ تَرَاهُ - لَا يَرَاهُ غَيْرُهَا إِلَّا أَبُوهُ - فَإِذَا وَلَدَتْهُ وَلَدَتْهُ قَاعِداً - وَ تَفَتَّحَتْ لَهُ حَتَّى يَخْرُجَ مُتَرَبِّعاً - يَسْتَدِيرُ بَعْدَ وُقُوعِهِ إِلَى الْأَرْضِ - فَلَا يُخْطِئُ الْقِبْلَةَ حَيْثُ كَانَتْ بِوَجْهِهِ - ثُمَّ يَعْطِسُ ثَلَاثاً يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ بِالتَّحْمِيدِ - وَ يَقَعُ مَسْرُوراً مَخْتُوناً - وَ رَبَاعِيَتَاهُ مِنْ فَوْقٍ وَ أَسْفَلَ - وَ نَابَاهُ وَ ضَاحِكَاهُ وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ - مِثْلُ سَبِيكَةِ الذَّهَبِ نُورٌ - وَ يُقِيمُ يَوْمَهُ وَ لَيْلَتَهُ تَسِيلُ يَدَاهُ ذَهَباً - وَ كَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ إِذَا وُلِدُوا - وَ إِنَّمَا الْأَوْصِيَاءُ أَعْلَاقٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ.

۵ - اسحق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم (امام صادق (ع)) می‌فرمود: چون اوصیاء در شکم مادر قرار گیرند تا مدت یک روز به مادر آنها یک سستی همانند بیهوشی دست می‌دهد یا اگر شب باشد تا مدت یک شب و سپس در خواب می‌بیند که مژده دهنده‌ای به او مژده پسری بردبار را می‌دهد و از آن شاد می‌گردد و از خواب بیدار می‌شود و از سمت راست خود در خانه‌ای که هست آوازی می‌شنود که می‌گوید: به خیر آبستن شدی، سرانجام خیرداری و خیر آوردی، مژده‌ات باد به پسری بردبار و دانشمند، و در تن خود یک حالت سبکی احساس می‌کند و پس از آن دیگر فشاری در پهلوها و شکم خود حس نکند و چون نه ماه از او بگذرد در خانه، آواز بلندی به گوش برسد و چون شب زائیدنش فرا رسد در خانه، نوری ظاهر شود که جز او و پدرش آن را نبینند.

و چون او را بزاید نشسته باشد و (نه آنکه با سر فرود آید) و برایش گشایشی پیش آید که چهار زانو بیرون آید و روی زمین بچرخد تا از هر سو در برابر قبله قرار گیرد.

سپس سه بار عطسه می‌کند و با انگشت برای حمد خدا اشاره می‌نماید و شاد و ختنه شده به دنیا می‌آید، دندانهای چهارمین او (که پهلوی جفت دندان‌های پیشین است) از بالا و پائین و دندان‌های نیش او و دو دندان دنبال آنها که به هنگام خنده ظاهر می‌شود) بر آمده باشد و جلوی او نوری باشد که چون شمش طلا بدرخشد و تا یک شب و روز از دو دستش نور طلایی رنگ بدرخشد و پیامبران هم در زمان تولد چنین اند و همانا او اوصیاء آویزه‌های پیامبرانند

۱۰۰۴-۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ:

رَوَى غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ قَالَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي الْإِمَامِ فَإِنَّ الْإِمَامَ- يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ- فَإِذَا وَضَعَتْهُ كَتَبَ الْمَلَكُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ- وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَإِذَا قَامَ بِالْأَمْرِ رُفِعَ لَهُ فِي كُلِّ بَلْدَةٍ- مَنَارٌ يَنْظُرُ مِنْهُ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ.

۱۰۰۵-۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ:

كُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ فَضَّالٍ جُلُوساً إِذْ أَقْبَلَ يُونُسُ

فَقَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ- قَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْعَمُودِ.

قَالَ فَقَالَ لِي يَا يُونُسُ مَا تَرَاهُ- أَتَرَاهُ عَمُوداً مِنْ حَدِيدٍ يُرْفَعُ لِصَاحِبِكَ- قَالَ قُلْتُ مَا أَدْرِي قَالَ- لَكِنَّهُ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِكُلِّ بَلْدَةٍ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَعْمَالَ تِلْكَ الْبَلْدَةِ- قَالَ فَقَامَ ابْنُ فَضَّالٍ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ قَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ- لَا تَزَالُ تَجِيءُ بِالْحَدِيثِ الْحَقِّ- الَّذِي يُفَرِّجُ اللَّهُ بِهِ عَنَّا.

۶ - جمیل بن دراج از چند تن اصحاب ما روایت کرده است که آن حضرت فرموده: دربارهٔ امام سخن نگوئید زیرا امام از وقتی در شکم مادر است سخن را می‌شنود و چون مادر، او را به دنیا آورد فرشته میان دو دیدهٔ او می‌نویسد: وبه کمال رسید کلمه پروردگارت به راستی و عدالت تبدیل کننده‌ای برای کلمات او نیست و اوست شنوا و دانا» و چون به امر امامت قیام کند برای او در هر شهری مناره‌ای که به وسیلهٔ آن، کردار مردم را می‌بیند برپا می‌شود.

* * *

۷ - محمد بن عیسی بن عبید گفت: من و ابن فضال نشسته بودیم که یونس آمد و گفت: من خدمت امام رضا (ع) رسیدم و به او عرض کردم: قربانت گردم، مردم دربارهٔ عمود، ستون نور سخن بسیار گفته‌اند، گوید: به من فرمود: ای یونس رأی تو دربارهٔ آن چیست؟ نظرت این است که یک ستون آهنی است که برای صاحب تو برافرازند؟

عرض کردم: نمی‌دانم، فرمود: مراد از ستون نور فرشته‌ای است که خداوند به وسیله آن رفتار مردم آن شهر را به امام می‌رساند.

گوید: ابن فضال برخاست و سر او را بوسید و گفت: ای ابا محمد، خدا تو را رحمت کند تو همیشه برای ما حدیث درستی می‌آوری که به وسیلهٔ آن مشکل ما را می‌گشائی.

* * *

۱۰۰٦-۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ:

لِلْإِمَامِ عَشْرُ عَلَامَاتٍ يُولَدُ مُطَهَّراً مَخْتُوناً- وَ إِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ- وَقَعَ عَلَى رَاحَتِهِ رَافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ- وَ لَا يُجْنِبُ وَ تَنَامُ عَيْنَاهُ- وَ لَا يَنَامُ قَلْبُهُ وَ لَا يَتَثَاءَبُ وَ لَا يَتَمَطَّى- وَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ أَمَامِهِ- وَ نَجْوُهُ كَرَائِحَةِ الْمِسْكِ- وَ الْأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسَتْرِهِ وَ ابْتِلَاعِهِ- وَ إِذَا لَبِسَ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ كَانَتْ عَلَيْهِ وَفْقاً- وَ إِذَا لَبِسَهَا غَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ- طَوِيلِهِمْ وَ قَصِيرِهِمْ زادت عليه شبراً و هو محدّث إلى أن تنقضي أيّامه.



بَابُ خَلْقِ أَبْدَانِ الْأَئِمَّةِ وَ أَرْوَاحِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ

۱۰۰۷-۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عِلِّيِّينَ- وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ- وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عِلِّيِّينَ- وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ- فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ- وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا.

۸ - زراره از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت برای امام ده نشانه بیان فرموده است.

۱ - پاک و ختنه شده متولد می‌شود.

۲ - به کف دست بر زمین می‌آید و با آواز بلند شهادتین می‌گوید.

۳ - محتلم نشود و به جنابت آلوده نگردد اگر چه غسل بر او واجب باشد.

۴ - دیده‌اش بخوابد و دلش بیدار باشد.

۵ - دهن دره و بغل باز کردن ندارد

۶ - همانطور که جلو روی خود را می‌بیند از پشت سر هم می‌بیند

۷ - مدفوعش بوی مشک می‌دهد

۸ - زمین موظف است آن را بپوشاند و فرو برد.

۹ - چون زره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در بر کند به اندام او مناسب باشد و چون دیگری آن را بپوشد چه دراز قد چه کوتاه قد، یک وجب بر قامت بلند باشد.

۱۰ - و امام تا بمیرد محدث باشد (یعنی با فرشته‌های نامرئی مربوط و در گفتگوست و اخبار غیب را از آن‌ها دریافت می‌کند).

کیفیت خلقت بدنها و روحها و دلهای ائمه علیهم‌السلام

۱ - امام صادق علیه‌السلام فرمود: به راستی خدا ما را از علیین و ارواح ما را از بالای آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علیین و پیکر آنها را از پائین آن آفرید از این رو میان ما و آنان قرابت و نزدیکی است و دلهای آنها مشتاق ماست. (واژه علیین به معنی بلندترین مکان و مرتبه نسبت بخداوند است).

۱۰۰۸-۲- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ إِسْحَاقَ الزَّعْفَرَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ- ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ- مَكْنُونَةٍ- مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ- فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقاً وَ بَشَراً نُورَانِيِّينَ- لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيباً- وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا- وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ- أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ- فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيباً إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ- وَ لِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمُ النَّاسَ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ- لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ.

۱۰۰۹-۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ غَيْرِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ لِلَّهِ نَهَراً دُونَ عَرْشِهِ- وَ دُونَ النَّهَرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ- نَوَّرَهُ وَ إِنَّ فِي حَافَتَيِ النَّهَرِ رُوحَيْنِ مَخْلُوقَيْنِ- رُوحُ الْقُدُسِ وَ رُوحٌ مِنْ أَمْرِهِ- وَ إِنَّ لِلَّهِ عَشْرَ طِينَاتٍ- خَمْسَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَرْضِ- فَفَسَّرَ الْجِنَانَ وَ فَسَّرَ الْأَرْضَ.

ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا مَلَكٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلَهُ- إِلَّا نَفَخَ فِيهِ مِنْ إِحْدَى الرُّوحَيْنِ- وَ جَعَلَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله مِنْ إِحْدَى الطِّينَتَيْنِ- قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ

۲- محمد بن مروان می‌گوید: از امام صادق ؈ شنیدم می‌فرمود:

به راستی خدا ما را از نور عظمت خود آفرید و سپس خلقت ما را از گِلی نهفته در زیر عرش مجسم گردیده و نور را در این کالبد قرار داد و ما مخلوقی شدیم درخشنده و نورانی و کسی را در این خلقت ما، بهره‌ای نیست، و جان شیعیان ما را ازگل ما آفرید و پیکر آنها را ازگلی مخزون و نهفته در رتبهٔ پائین‌تر از آن گلی که روحشان را از آن آفرید، و احدی را در آن خلقت مخصوص آنها، بهره‌ای نیست جز پیامبران از این رو و آنان انسانی وارسته شدیم و دیگران خرمگسانی که سزاوار دوزخند و به سوی آن رهسپارند.

توضیح: این حدیث دلالت بر ارزشمندی انبیاء و ائمه اطهار و شیعیان آنها را دارد زیرا تصویر خلقت پیامبران و ائمه بخاطر کمال آن مرتبه را دریافت کرده و شیعیان آن‌ها که در مسیر تکامل روحی آنها قرار دارند در مرحله پائین‌تری قرار دارند. و انسانهای دیگر که در مرحله تاریک و بسته‌ای قرار گرفته‌اند که هیچ گونه حرکت و سیری به سوی کمال ندارند و اندیشه و دائره فکرش در آیینه عمل و کردار او تجلی می‌کند و بدیهی است که چنین افرادی در مسیر جهنم و کیفرند که این چنین خود را به سقوط کشانده‌اند.

۳- علی بن رئاب حدیث را تا علی ؈ رسانیده که فرمود: برای خدا نهری است نزد عرش و نزد عرش نوری است فروزان ودر دو طرف آن نهر دو روح آفریده یکی روح القدس و دیگری، روح وابسته به خدا و به راستی برای خدا ده طینت و سرشت است که پنج عدد آنها بهشتی هستند و پنج تای دیگر از زمین، و دو بخش بهشتی و زمینی را شرح داد و سپس فرمود: هیچ پیامبر و فرشته‌ای پس از او را خدا نسرشته جز آنکه در او یکی از این دو روح را دمید، و پیامبر را از یکی از این دو طینت سرشته است.

الْأَوَّلِ عليه السلام مَا الْجَبْلُ

فَقَالَ الْخَلْقُ غَيْرَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ - فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَنَا مِنَ الْعَشْرِ طِينَاتٍ - وَ نَفَخَ فِينَا مِنَ الرُّوحَيْنِ جَمِيعاً - فَأَطْيِبْ بِهَا طِيباً وَ رَوَى غَيْرُهُ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ طِينُ الْجِنَانِ جَنَّةُ عَدْنٍ - وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى وَ جَنَّةُ النَّعِيمِ - وَ الْفِرْدَوْسُ وَ الْخُلْدُ - وَ طِينُ الْأَرْضِ مَكَّةُ وَ الْمَدِينَةُ وَ الْكُوفَةُ وَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ وَ الْحَائِرُ.

۱۰۱۰-۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ قَالَ:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عِلِّيِّينَ - وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ - فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا - لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا - ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ - كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ. كِتَابٌ مَرْقُومٌ. يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ خَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّينٍ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ - وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ - فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ - لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ - ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ - كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ. كِتَابٌ مَرْقُومٌ

گوید: به ابوالحسن اول (امام کاظم علیه السلام) گفتم: سرشتن چیست؟ فرمود: آفرینش است، به جز ما خاندان که خدا ما را از همهٔ ده طینت بهشتی و زمینی آفریده و از هر دو روح با هم در ما دمیده همانا چه طینت پاکیزه‌ای ودیگری از ابا صلت روایت کرده که فرمود: گل بهشت پنجگانه عبارتند از:

۱ - بهشت عدن ۲ - جنة الماوی ۳ - جنة النعیم ۴ - فردوس
۵ - بهشت خلد.

وگل پنجگانه زمین عبارتند از:

۱ - مکه ۲ - مدینه ۳ -کوفه ۴ - بیت المقدس ۵ - اطراف حرم امام حسین علیه السلام

۴ - ابی حمزه ثمالی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود:

به راستی خدا ما را از اعلا علیین آفریده ودل شیعیان ما را از مادهٔ خلقت ما آفریده و تنشان را از درجه پائین تر آفرید پس دلشان در هوای ما و به سوی ما توجه دارد زیرا از آنچه که ما آفریده شدیم آنها هم آفریده شدند.

سپس این آیه‌ها را خواند: «نه هرگز، به راستی کتاب نیکان در علیین است، تو ندانی که علیین چیست؟ کتابی است نوشته که مقربان بر آن گواهند (مطففین / ۱۸ - ۲۱)» و دشمن ما را از سجین خلق کرده و دل پیروانشان را هم از همان مادهٔ سجین و پیکرشان از ماده پائین‌تر بیافرید از این‌رو دلهای شیعیان به سوی ما متوجه است زیرا از آن چه که آفریده شدیم آنها هم آفریده شده‌اند.

سپس این آیه را خواند «نه هرگز، به راستی کتاب فجار در سجین است و تو ندانی سجین چیست؟ کتابی است نوشته. (مطففین / ۷ - ۹)

بَابُ التَّسْلِيمِ وَ فَضْلِ الْمُسَلِّمِينَ

۱۰۱۱-۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع إِنِّي تَرَكْتُ مَوَالِيَكَ مُخْتَلِفِينَ - يَتَبَرَّأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَالَ - فَقَالَ وَ مَا أَنْتَ وَ ذَاكَ - إِنَّمَا كُلِّفَ النَّاسُ ثَلَاثَةً - مَعْرِفَةَ الْأَئِمَّةِ وَ التَّسْلِيمَ لَهُمْ - فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَ الرَّدَّ إِلَيْهِمْ - فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.

۱۰۱۲-۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ أَنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ - لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ - وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ حَجُّوا الْبَيْتَ - وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا - لِشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ - أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ - لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ - ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ - فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ.

بیان تسلیم و برتری مسلمین

۱ - سدیر می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من دوستان و پیروان تو را در کوفه در حالی ترک کردم که در (فتوی) با هم اختلاف شدیدی داشتند و از یکدیگر بیزاری می‌جستند فرمود: تو در این کار با آن‌ها چکار است؟ مردم سه وظیفه دارند:

الف - شناخت امامان

ب - تسلیم در برابر آن‌ها

ج - ارجاع اختلافات خود، به آن‌ها

توضیح: مراد از کلمه مسلمین در اینجا اهل اسلام در برابر یهود و نصاری نیست بلکه به معنی تسلیم شدن در برابر خداوند است.

* * *

۲ - عبدالله کاهلی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مردمی خدای یگانه و بی شریک را بپرستند و نماز را بر پا دارند و زکوة را بپردازند و به حج خانهٔ کعبه بروند و ماه رمضان را روزه بدارند و پس از همه اینها نسبت به کاری که خدا با پیامبرش کرده بگویند چرا خلاف این را نکرد؟

یا این را در دل خود بگذرانند و به واسطهٔ آن مشرک گردند و سپس این آیه را خواند: «نه، سوگند به پروردگارت ایمان ندارند تا تو را دربارهٔ آنچه در آن اختلاف دارند به داوری فراخوانند و در دل خود گرفتگی و نگرانی از آنچه حکم کنی نداشته باشند و به خوبی تسلیم شوند (نسا ۶/۶۵)»

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به تسلیم.

۱۰۱۳-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قُلْتُ لَهُ إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلاً يُقَالُ لَهُ كُلَيْبٌ - فَلَا يَجِيءُ عَنْكُمْ شَيْءٌ إِلَّا قَالَ - أَنَا أُسَلِّمُ فَسَمَّيْنَاهُ كُلَيْبَ تَسْلِيمٍ - قَالَ فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: تَدْرُونَ مَا التَّسْلِيمُ فَسَكَتْنَا - فَقَالَ هُوَ وَ اللَّهِ الْإِخْبَاتُ - قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ.

۱۰۱۴-۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً قَالَ الِاقْتِرَافُ التَّسْلِيمُ لَنَا - وَ الصِّدْقُ عَلَيْنَا وَ أَلَّا يَكْذِبَ عَلَيْنَا.

۱۰۱۵-۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ عَنْ كَامِلٍ التَّمَّارِ قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ أَتَدْرِي مَنْ هُمْ - قُلْتُ أَنْتَ أَعْلَمُ قَالَ - قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْمُسَلِّمُونَ - إِنَّ الْمُسَلِّمِينَ هُمُ النُّجَبَاءُ - فَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ.

۳ - زید شحام می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در نزد ما مردی است به نام کلیب، هیچ دستوری از شما نرسد جز آن‌که می‌گوید: من تسلیم هستم و ما او را (کلیب پذیرا) نام نهادیم، گوید: آن حضرت به او رحمت فرستاد و سپس فرمود: می‌دانید، تسلیم چیست؟

ما ساکت ماندیم و خودش فرمود: به خدا آن دل دادن است، خدای عز و جل می‌فرماید کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و در مقابل پروردگارشان فروتنی کردند (هود / ۲۳).

* * *

۴ - محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی «هر کس کار نیکی انجام دهد بر حسنه او می‌افزائیم (شوری / ۲۲)» و فرمود: انجام کار نیک تسلیم بودن نسبت به ما و راست بودن با ماست و اینکه بر ما دروغ نبندد و اخبار جعلی به ما نسبت ندهد).

* * *

۵ - کامل تمار می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: به راستی که مؤمنان پیروز شدند میدانی آنان کیانند؟ گفتم: تو داناتری، فرمود: به راستی رستگار شدند مؤمنان و پذیرندگان، به راستی آن‌ها که بپذیرند هم آن‌ها نجبایند، مؤمن، غریب است و خوشا بر غریبان.

توضیح: مؤمن چون توجهش بخدا و اولیاء خداست و انسش با معبود یکتاست و کمتر با دیگران می‌جوشد و چون چنین کسانی کمیاب اند تنها و غریبند.

۱۰۱۶-۶- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْخَشَّابِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ رَبِيعٍ الْمُسْلِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ سَرَّهُ- أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلِ- الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ- فِيمَا أَسَرُّوا وَ مَا أَعْلَنُوا- وَ فِيمَا بَلَغَنِي عَنْهُمْ وَ فِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِي.

۱۰۱۷-۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ أَوْ بُرَيْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قَالَ لَقَدْ خَاطَبَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي كِتَابِهِ قَالَ قُلْتُ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ- قَالَ فِي قَوْلِهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَحِيماً فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ فِيمَا تَعَاقَدُوا عَلَيْهِ لَئِنْ أَمَاتَ اللَّهُ مُحَمَّداً أَلَّا يَرُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ - ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوِ الْعَفْوِ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً.

۱۰۱۸-۸- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ قَالَ هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ- وَ لَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ.

۶- یحیی بن زکریا انصاری می‌گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم می‌فرمود: هر کس را خوش آید که تمام درجات ایمان را کامل کند باید بگوید: گفتار و عقیدهٔ من در همه چیز گفتار و عقیدهٔ آل محمد است در آن‌چه پنهان و در آنچه آشکار کنند و هر آنچه که از ایشان به من برسد و در آنچه که به من نرسد.

۷ - زراره یا برید از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: محققا خدا به امیرالمؤمنین در قرآن خود خطابی دارد، گوید: گفتم: در کجای قرآن؟ فرمود: در این قول که فرمود: «اگر زمانی آن‌ها به خود ستم کردند و نزد تو آمده و از تو آمرزش خواسته بودند و پیامبر بر ایشان آمرزش خواسته بود.

«هر آینه خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند نه به پروردگارت سوگند که ایمان ندارند تا تو را در مشاجرات خویش داور و حکم قرار دهند».

یعنی نسبت بدانچه در آن هم پیمان شده‌اند که اگر خدا محمد را می‌میراند و امر امامت را به بنی هاشم برنمی‌گشت «سپس در دل خود از آنچه که حکم کرده‌ای از کشتن یا بخشیدن ملالی نیابند و بی چون و چرا به آن گردن نهند و بپذیرند (نساء / ۶۴ - ۶۵).

۸ - ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق ﷺ پرسیدم از قول خدای عز و جل: «کسانی که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند ایشان از تسلیم شدگانند. به آل محمداند همان کسانی که چون حدیثی می‌شنوند بر آن نیفزایند و از آن نکاهند، و چنانچه شنیدند آن را نقل می‌کنند (زمر/۱۸)»

بَابُ أَنَّ الْوَاجِبَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ مَا يَقْضُونَ مَنَاسِكَهُمْ أَنْ يَأْتُوا الْإِمَامَ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَ يُعْلِمُونَهُمْ وَلَايَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ لَهُ

۱۰۱۹-۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ - فَقَالَ هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ - إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا - ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ - وَ مَوَدَّتَهُمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ - ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ.

۱۰۲۰-۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَ رَأَى النَّاسَ بِمَكَّةَ وَ مَا يَعْمَلُونَ - قَالَ فَقَالَ فِعَالٌ كَفِعَالِ الْجَاهِلِيَّةِ - أَمَا وَ اللَّهِ مَا أُمِرُوا بِهَذَا - وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا أَنْ يَقْضُوا تَفَثَهُمْ - وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ فَيَمُرُّوا بِنَا - فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ.

بر مردم لازم است پس از انجام حج، خدمت امام آیند
و از دستورات دین بپرسند و ولایت و دوستی خود را به امام اعلام کنند.

۱- فضیل می‌گوید: امام باقر علیه السلام به مردی که گرد خانه خدا طواف می‌کرد نگریست و فرمود: در زمان جاهلیت هم مردم به همین وضع طواف می‌کردند همانا مردم دستور دارند که دور کعبه طواف کنند و سپس نزد ما بیایند. و ولایت و دوستی خود را اعلام کنند و یاری خود را به ما عرضه کنند سپس این آیه را خواند «دلهای مردم را به سوی ما متوجه کن (ابراهیم / ۳۶)»



* * *

۲ - ابی عبیده گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام وقتی مردم را در مکه دید و کارهای آنها را ملاحظه کرد، فرمود: این کارها به مانند کارهای دوران جاهلیت است. همانا به خدا سوگند که چنین دستوری را ندارند.

آنچه دستور دارند این است که حج را انجام دهند و به نذر خود وفا کنند (و گوسفند را قربانی کنند) و به نزد ما آیند و ولایت خود را به ما اظهار کنند و یاری خود را در اختیار ما گذارند.

توضیح: از این حدیث برمی آید که در زمان امام حاجیان پس از مراسم حج باید به حضور امام برسند و با او تجدید بیعت کنند و از حلال و حرام از آنها بپرسند زیرا حج بدون ولایت و امامت مثل حج زمان جاهلیت است.

* * *

۱۰۲۱-۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ دَاخِلٌ- وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي- ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ

فَقَالَ- يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ- فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ لَنَا- وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَايَتِنَا.

ثُمَّ قَالَ يَا سَدِيرُ فَأُرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ- ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ- فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ.

فَقَالَ هَؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ- بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ- إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ- فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً- يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- وَ عَنْ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله حَتَّى يَأْتُونَا، فَنُخْبِرُهُم عَنِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله.

۳- سدیر می‌گوید: زمانی که امام باقر علیه السلام وارد مسجد الحرام می‌شد و من خارج می‌شدم، دست مرا گرفت و در برابر کعبه ایستاد و فرمود: ای سدیر، همانا به مردم دستور داده شده که بیایند و به دور این سنگها (کعبه) طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایت خود را به ما اعلام دارند و این است قول خداوند: «وبه رستی برای کسی که باز گردد و بگرود و کار خوب انجام دهد و سپس رهبری شود بسیار آمرزنده‌ام(زمر / ۸۲)»

آن گاه با دست به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود: به سوی ولایت ما رهبری شود سپس فرمود: ای سدیر من کسانی راکه از دین خدا جلوگیری کنند به تو می‌نمایانیم آن‌گاه به ابو حنیفه و سفیان ثوری که در آن موقع بازدارنده مردم از دین خدا بودند و در مسجدالحرام حلقه زده بودند نگریست و فرمود اینهایند که بدون هدایت از جانب خداوند و بدون سندی آشکار از دین خدا جلوگیری می‌کنند اگر این پلیدها در خانه خود بنشینند و مردم بگردند و جستجو کنند و کسی را نیابند که از خدا و رسولش به آنها خبر دهد.

نزد ما آیند و ما از طرف خدا تبارک و تعالي و رسولش به آن‌ها خبر دهیم.

بَابُ- أَنَّ الْأَئِمَّةَ تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بُيُوتَهُمْ وَ تَطَأُ بُسُطَهُمْ وَ تَأْتِيهِمْ بِالْأَخْبَارِ

۱۰۲۲-۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ مِسْمَعٍ كِرْدِينٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ:

كُنْتُ لَا أَزِيدُ عَلَى أَكْلَةٍ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ- فَرُبَّمَا اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام وَ أَجِدُ الْمَائِدَةَ قَدْ رُفِعَتْ- لَعَلِّي لَا أَرَاهَا بَيْنَ يَدَيْهِ- فَإِذَا دَخَلْتُ دَعَا بِهَا فَأُصِيبُ مَعَهُ مِنَ الطَّعَامِ- وَ لَا أَتَأَذَّى بِذَلِكَ وَ إِذَا عَقَّبْتُ بِالطَّعَامِ عِنْدَ غَيْرِهِ- لَمْ أَقْدِرْ عَلَى أَنْ أَقِرَّ وَ لَمْ أَنَمْ مِنَ النَّفْخَةِ- فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ أَخْبَرْتُهُ- بِأَنِّي إِذَا أَكَلْتُ عِنْدَهُ لَمْ أَتَأَذَّ بِهِ.

فَقَالَ يَا أَبَا سَيَّارٍ إِنَّكَ تَأْكُلُ طَعَامَ قَوْمٍ صَالِحِينَ- تُصَافِحُهُمُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى فُرُشِهِمْ- قَالَ قُلْتُ وَ يَظْهَرُونَ لَكُمْ- قَالَ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى بَعْضِ صِبْيَانِهِ- فَقَالَ هُمْ أَلْطَفُ بِصِبْيَانِنَا مِنَّا بِهِمْ.

۱۰۲۳-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام قَالَ:

قَالَ يَا حُسَيْنُ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مَسَاوِرَ فِي الْبَيْتِ- مَسَاوِرُ طَالَ مَا اتَّكَتْ عَلَيْهَا الْمَلَائِكَةُ- وَ رُبَّمَا الْتَقَطْنَا مِنْ زَغَبِهَا.

فرشتگان به خانه ائمه علیهم‌السلام وارد شوند و بر فرش آنها قدم گذارند و برای آنها اخبار آورند

۱- مِسمَع کردین بصری می‌گوید: من در روز و شب بیش از یک بار غذا نمی‌خوردم گاهی از امام صادق علیه‌السلام اجازه شرفیابی می‌گرفتم و فکر می‌کردم سفره برچیده شده و من بر سر سفره آن حضرت وارد نمی‌شوم ولی چون وارد می‌شدم می‌فرمود: غذا بیاورند و من باآن حضرت غذا می‌خوردم و از آن ناراحت نمی‌شدم ولی هر گاه درمنزل دیگری غذا می‌خوردم آسایش من سلب می‌شد و از نفخ شکم، خوابم نمی‌برد. من این جریان را برای حضرت بیان کردم و به او گزارش دادم که اگر در منزل او غذا بخورم ناراحت نمی‌شوم، فرمود: ای ابا سیار، تو (در خانهٔ ما) غذای انسانهای خوبی را می‌خوری که فرشته‌ها بالای فرش آن‌ها به آنها دست می‌دهند و مصافحه می‌کنند، گوید: گفتم: برای شما آشکار هم می‌شوند؟ گوید: دست به سر یکی از کودکانش کشید و فرمود: آنها نسبت به کودکان ما از خودمان مهربان ترند.

* * *

۲ - حسین بن ابی العلاء می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای حسین - و دست به پشتی‌هائی زد که در اطاق بود - دیر زمانی است که فرشته‌ها بر اینها تکیه زده‌اند و بساکه ما از پر آنان برچیدیم.

توضیح: زغب پرهای ریزی است که برای اولین بار بیرون می‌آید واین حدیث با صراحت بیان می‌کند که فرشتگان جسم‌اند و پر دارند بعکس اعتقاد فیلسوفان که آنها را جسم نمی‌دانند.

۱۰۲۴-۳- مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ عَطِيَّةَ الْأَحْمَسِيُّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَاحْتُبِسْتُ فِي الدَّارِ سَاعَةً- ثُمَّ دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ هُوَ يَلْتَقِطُ شَيْئاً- وَ أَدْخَلَ يَدَهُ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ- فَنَاوَلَهُ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ فَقُلْتُ- جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الَّذِي أَرَاكَ تَلْتَقِطُهُ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ- فَقَالَ فَضْلَةٌ مِنْ زَغَبِ الْمَلَائِكَةِ نَجْمَعُهُ إِذَا خَلَّوْنَا- نَجْعَلُهُ سَيْحاً لِأَوْلَادِنَا فَقُلْتُ- جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُونَكُمْ- فَقَالَ يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّهُمْ لَيُزَاحِمُونَّا عَلَى تُكَأَتِنَا.

۱۰۲۵-٤- مُحَمَّدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللَّهُ- فِي أَمْرٍ مَا يُهْبِطُهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ- فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ- مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ.

بَابُ أَنَّ الْجِنَّ يَأْتِيهِمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَ يَتَوَجَّهُونَ فِي أُمُورِهِمْ

۱۰۲٦-۱- بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ قَالَ:

أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فِي بَعْضِ مَا أَتَيْتُهُ- فَجَعَلَ يَقُولُ لَا تَعْجَلْ حَتَّى

۳- ابی حمزه ثمالی گوید: خدمت امام علی بن الحسین ؑ رسیدم و ساعتی در حیاط ماندم و سپس وارد اطاق شدم دیدم امام چیزی جمع کرد و دست پشت پرده دراز کرد و آنرا به کسی که پشت پرده بود داد.

گفتم: قربانت، این‌ها که جمع می‌کردی چه بود؟ فرمود: مقداری از زیادی پرهای فرشته‌هاست که وقتی می‌روند و ما را تنها می‌گذارند جمع می‌کنیم و آن را برای کودکان خود رولباسی درست می‌کنیم، گفتم: قربانت، آنها نزد شما می‌آیند؟ فرمود: ای ابا حمزه، آن‌ها بر پشتیهای ما تکیه می‌زنند.

* * *

۴ - علی بن ابی حمزه گوید: شنیدم ابوالحسن ؑ می‌فرمود: هیچ فرشته‌ای نیست که برای امری از طرف خدا مأمور شود و فرود آید، جز اینکه نخست نزد امام آید و آن دستور را به او عرضه کند، و محل رفت و آمد فرشته‌ها از طرف خدا محضر صاحب ولایت است.

جنیان نزد ائمه ؑ آیند و مسائل دین خود را بپرسند و به کارهای آنها برسند

* * *

۱- سعد اسکاف گوید: برای کارهای معمولی خدمت امام باقر ؑ رفتم، فرمود: شتاب مکن (من در زیر آفتاب قرار داشتم و شعاع آن مرا

حَمِيَتِ الشَّمْسُ عَلَيَّ - وَ جَعَلْتُ أَتَتَبَّعُ الْأَفْيَاءَ فَمَا لَبِثَ - أَنْ خَرَجَ عَلَيَّ قَوْمٌ كَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ الصُّفْرُ - عَلَيْهِمُ الْبُتُوتُ قَدِ انْتَهَكَتْهُمُ الْعِبَادَةُ.

قَالَ فَوَ اللَّهِ لَأَنْسَانِي مَا كُنْتُ فِيهِ - مِنْ حُسْنِ هَيْئَةِ الْقَوْمِ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ - قَالَ لِي أَرَانِي قَدْ شَقَقْتُ عَلَيْكَ - قُلْتُ أَجَلْ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَنْسَانِي مَا كُنْتُ فِيهِ قَوْمٌ مَرُّوا بِي لَمْ أَرَ قَوْماً - أَحْسَنَ هَيْئَةً مِنْهُمْ فِي زِيِّ رَجُلٍ وَاحِدٍ - كَأَنَّ أَلْوَانَهُمُ الْجَرَادُ الصُّفْرُ - قَدِ انْتَهَكَتْهُمُ الْعِبَادَةُ

فَقَالَ - يَا سَعْدُ رَأَيْتَهُمْ قُلْتُ نَعَمْ - قَالَ أُولَئِكَ إِخْوَانُكَ مِنَ الْجِنِّ قَالَ - فَقُلْتُ يَأْتُونَكَ قَالَ نَعَمْ يَأْتُونَا يَسْأَلُونَا - عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ.



۱۰۲۷-۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ ابْنِ جَبَلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

كُنَّا بِبَابِهِ فَخَرَجَ عَلَيْنَا قَوْمٌ أَشْبَاهُ الزُّطِّ عَلَيْهِمْ أُزُرٌ وَ أَكْسِيَةٌ - فَسَأَلْنَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْهُمْ - فَقَالَ هَؤُلَاءِ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ.

۱۰۲۸-۳- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ قَالَ:

أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام أُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهِ - فَإِذَا رِحَالُ إِبِلٍ عَلَى الْبَابِ مَصْفُوفَةٌ - وَ إِذَا الْأَصْوَاتُ قَدِ ارْتَفَعَتْ - ثُمَّ خَرَجَ قَوْمٌ مُعْتَمِّينَ بِالْعَمَائِمِ يُشْبِهُونَ الزُّطَّ - قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقُلْتُ - جُعِلْتُ فِدَاكَ أَبْطَأَ

سوزاند در اینحال به دنبال سایه‌یی می‌گشتم و دیری نپائید که دیدم گروهی مانند ملخهای زرد خارج شدند در حالی که لباسهایی مانند خز پوشیده بودند و ازعبادت رنجور به نظر می‌رسیدند. به خدا از بس خوش سیما بودند من وضع خود را فراموش کردم، و چون خدمت آن حضرت رسیدم، فرمود: من شما را در رنج انداختم؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند من وضع خود را فراموش کردم چون مردمی بر من گذشتند که تا کنون به خوش سیمایی آنان ندیده بودم همه در ژست یک مرد را داشتند گویا رنگ آنها رنگ ملخ زرد بود، که عبادت آنها رنجور کرده بود.

فرمود: ای سعد، آن‌ها را دیدی؟ گفتم: آری، فرمود: آنها برادران جن تواند، گفتم: خدمت شما می‌رسند؟ فرمود: آری، نزد ما می‌آیند و دستورات دین خود را می‌پرسند و از حلال و حرام می‌پرسند.

۲ - ابن جبل درباره امام صادق عليه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: بر در خانه آن حضرت بودیم وقومی به همراه ما بیرون آمدند مانند زُط (سودانی‌ها و هندیها) که لُنگ و پوششی در برداشتند، ما از امام صادق عليه السلام دربارهٔ آنها پرسیدیم فرمود: آنان جنیان از برادران شیعه شمایند.

۳ - سعد اسکاف می‌گوید: خدمت امام باقر عليه السلام می‌رفتم و می‌خواستم اجازهٔ ورود بگیرم و خدمت او برسم، به ناگاه دیدم شتران با جهازی بر در خانه صف کشیده و ناگهان آوازها برخاست و سپس مردمی عمامه بر سر مانند زطها(سودانی‌ها و هندی‌ها) از در خانه بیرون رفتند من خدمت امام رسیدم و گفتم: قربانت، امروز دیر به من اجازهٔ ورود دادید و مردمی دیدم عمامه بر سر از خانه بیرون می‌شدند من آنها را نشناختم.

إِذْنِكَ عَلَيَّ الْيَوْمَ - وَ رَأَيْتُ قَوْماً خَرَجُوا عَلَيَّ مُعْتَمِّينَ بِالْعَمَائِمِ - فَأَنْكَرْتُهُمْ فَقَالَ أَوَ تَدْرِي مَنْ أُولَئِكَ يَا سَعْدُ - قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ فَقَالَ أُولَئِكَ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ - يَأْتُونَّا فَيَسْأَلُونَّا عَنْ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ وَ مَعَالِمِ دِينِهِمْ.

۱۰۲۹ -٤- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ:

أَوْصَانِي أَبُو جَعْفَرٍ (ع) بِحَوَائِجَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ - فَخَرَجْتُ فَبَيْنَا أَنَا بَيْنَ فَجِّ الرَّوْحَاءِ - عَلَى رَاحِلَتِي إِذَا إِنْسَانٌ يَلْوِي ثَوْبَهُ - قَالَ فَمِلْتُ إِلَيْهِ وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ عَطْشَانُ - فَنَاوَلْتُهُ الْإِدَاوَةَ

فَقَالَ لِي - لَا حَاجَةَ لِي بِهَا وَ نَاوَلَنِي كِتَاباً طِينُهُ رَطْبٌ - قَالَ فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ - إِذَا خَاتَمُ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فَقُلْتُ - مَتَى عَهْدُكَ بِصَاحِبِ الْكِتَابِ - قَالَ السَّاعَةَ وَ إِذَا فِي الْكِتَابِ أَشْيَاءُ يَأْمُرُنِي بِهَا - ثُمَّ الْتَفَتُّ فَإِذَا لَيْسَ عِنْدِي أَحَدٌ - قَالَ ثُمَّ قَدِمَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) فَلَقِيتُهُ - فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَجُلٌ أَتَانِي بِكِتَابِكَ - وَ طِينُهُ رَطْبٌ

فَقَالَ يَا سَدِيرُ - إِنَّ لَنَا خَدَماً مِنَ الْجِنِّ - فَإِذَا أَرَدْنَا السُّرْعَةَ بَعَثْنَاهُمْ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ إِنَّ لَنَا أَتْبَاعاً مِنَ الْجِنِّ - كَمَا أَنَّ لَنَا أَتْبَاعاً مِنَ الْإِنْسِ - فَإِذَا أَرَدْنَا أَمْراً بَعَثْنَاهُمْ.

فرمود: ای سعد، می‌دانی اینها کیانند؟ گفتم: نه، فرمود: اینها جنیان برادران شما هستند که نزد ما می‌آیند و از حلال و حرام و دستورات دین خود می‌پرسند.

* * *

۴ - سدیر صیرفی می‌گوید: امام باقر (ع) نیازمندیهای خود را در مدینه به من سفارش داد و من از مدینه (به سوی مکه) روانه شدم و در تنگهٔ روحاء (در سی مایلی یا چهل مایلی میان مکه و مدینه) بر شتر خود سوار بودم که یک انسانی پر و پا پیچیده به نظرم رسید که تشنه است آب را به او تعارف کردم گفت: نیازی به آن ندارم و او نامه‌ای به من داد که مهر او هنوز تر بود، چون نگاه کردم، مهر امام باقر (ع) بود، گفتم: چه وقت این نامه را از آقایت گرفتی؟ گفت: الان ناگهان در نامه مطالبی را دیدم که به من دستور داده بود و چون او را برگردانیدم هیچکس را نزد خود ندیدم، گوید: سپس امام باقر (ع) آمد و خدمتش رسیدم و گفتم: قربانت، مردی نامهٔ شما را که هنوز مهرش تر بود برای من آورد، فرمود: ای سدیر، گروهی از جنیان در خدمت خود داریم که هر وقت عجله داشته باشیم آنها را مامور می‌کنیم.

در روایت دیگر فرمود: برای ما پیروانی است از جن چنانچه پیروانی است از انس و چون کاری را بخواهیم آنها را می‌فرستیم.

* * *

۱۰۳۰-۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَحْرَشٍ قَالَ:

حَدَّثَتْنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُوسَى قَالَتْ رَأَيْتُ الرِّضَا عليه السلام وَاقِفاً عَلَى بَابِ بَيْتِ الْحَطَبِ- وَ هُوَ يُنَاجِي وَ لَسْتُ أَرَى أَحَداً- فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي لِمَنْ تُنَاجِي- فَقَالَ هَذَا عَامِرٌ الزَّهْرَائِيُّ- أَتَانِي يَسْأَلُنِي وَ يَشْكُو إِلَيَّ- فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَهُ- فَقَالَ لِي إِنَّكِ إِنْ سَمِعْتِ بِهِ حُمِمْتِ سَنَةً فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ- فَقَالَ لِيَ اسْمَعِي- فَاسْتَمَعْتُ فَسَمِعْتُ شِبْهَ الصَّفِيرِ- وَ رَكِبَتْنِي الْحُمَّى فَحُمِمْتُ سَنَةً.

۱۰۳۱-۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ- إِذْ أَقْبَلَ ثُعْبَانٌ مِنْ نَاحِيَةِ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ- فَهَمَّ النَّاسُ أَنْ يَقْتُلُوهُ- فَأَرْسَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنْ كُفُّوا- فَكَفُّوا وَ أَقْبَلَ الثُّعْبَانُ يَنْسَابُ- حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْمِنْبَرِ فَتَطَاوَلَ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَشَارَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَيْهِ- أَنْ يَقِفَ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ خُطْبَتِهِ- وَ لَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ أَقْبَلَ عَلَيْهِ.

فَقَالَ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ- خَلِيفَتُكَ عَلَى الْجِنِّ وَ إِنَّ أَبِي مَاتَ وَ أَوْصَانِي أَنْ آتِيَكَ- فَأَسْتَطْلِعَ رَأْيَكَ وَ قَدْ أَتَيْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- فَمَا تَأْمُرُنِي بِهِ وَ مَا تَرَى.

۵ - حکیمه دختر امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌گوید: امام رضا علیه‌السلام را دیدم در انبار هیزم ایستاده با دیگری سخن می‌گوید و من او را نمی‌بینم.

گفتم: ای آقا با چه کسی سخن می‌گوئی؟ فرمود: این عامر زهرائی است آمده از من پرسش کند و به من شکایتی دارد، گفتم: ای آقا می‌خواهم کلام او را بشنوم به من فرمود: اگر سخن او را بشنوی یک سال دچار تب می‌شوی. گفتم: ای آقا دوست دارم کلامش را بشنوم، به من فرمود: گوش بده. گوش دادم و چیزی به مانند صوت زدن شنیدم و تا یک سال دچار تب شدم.

* * *

۶ - جابر از امام باقر علیه‌السلام فرمود: در این میان که امیر مؤمنان بر منبر (مسجد کوفه) بود، اژدهایی از طرف یکی از درهای مسجد پیش آمد و مردم آهنگ کشتن اورا کردند، امیرالمومنان علیه‌السلام کسی را فرستاد که دست نگه بدارید و آنها دست باز داشتند آن اژدها سینه سایان آمد تا به منبر رسید و بر آن دراز کشید و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام درود گفت و آن حضرت بدو اشارت کرد بایستد تا سخنرانی خود را به پایان رساند و چون سخنرانی خود را به پایان رساند رو به او کرد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: من عمرو پسر عثمانم که کارگزار شما برجنیان بودم و پدرم مرده و وصیت کرده خدمت شما برسم و نظر شما را بخواهم و من نزد شما آمدم، یا امیرالمؤمنین به من چه فرمائی و چه رای دهی؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَنْ تَنْصَرِفَ فَتَقُومَ مَقَامَ أَبِيكَ فِي الْجِنِّ - فَإِنَّكَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ قَالَ - فَوَدَّعَ عَمْرٌو أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - وَ انْصَرَفَ فَهُوَ خَلِيفَتُهُ عَلَى الْجِنِّ - فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَيَأْتِيكَ عَمْرٌو - وَ ذَاكَ الْوَاجِبُ عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ.

۱۰۳۲-۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ:

كُنْتُ مُزَامِلاً لِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ - فَلَمَّا أَنْ كُنَّا بِالْمَدِينَةِ - دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَوَدَّعَهُ - وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ مَسْرُورٌ - حَتَّى وَرَدْنَا الْأُخَيْرِجَةَ - أَوَّلَ مَنْزِلٍ نَعْدِلُ مِنْ فَيْدَ إِلَى الْمَدِينَةِ - يَوْمَ جُمُعَةٍ فَصَلَّيْنَا الزَّوَالَ - فَلَمَّا نَهَضَ بِنَا الْبَعِيرُ - إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ طُوَالٍ آدَمَ مَعَهُ كِتَابٌ فَنَاوَلَهُ جَابِراً فَتَنَاوَلَهُ فَقَبَّلَهُ - وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ إِذَا هُوَ - مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ - وَ عَلَيْهِ طِينٌ أَسْوَدُ رَطْبٌ

فَقَالَ لَهُ - مَتَى عَهْدُكَ بِسَيِّدِي

فَقَالَ السَّاعَةَ - فَقَالَ لَهُ قَبْلَ الصَّلَاةِ أَوْ بَعْدَ الصَّلَاةِ.

فَقَالَ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَفَكَّ الْخَاتَمَ - وَ أَقْبَلَ يَقْرَؤُهُ وَ يَقْبِضُ وَجْهَهُ - حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِ ثُمَّ أَمْسَكَ الْكِتَابَ - فَمَا رَأَيْتُهُ ضَاحِكاً وَ لَا مَسْرُوراً حَتَّى وَافَى الْكُوفَةَ - فَلَمَّا وَافَيْنَا الْكُوفَةَ لَيْلاً بِتُّ لَيْلَتِي - فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُهُ إِعْظَاماً لَهُ - فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ - وَ فِي عُنُقِهِ كِعَابٌ قَدْ عَلَّقَهَا - وَ قَدْ

امیرالمؤمنین ﷺ به او فرمود: من تو را سفارش می‌دهم به تقوای از خدا و این که برگردی به جای پدرت در میان جن و کارگزار باشی که تو بر جنیان از طرف من نیابت داری.

گوید: عمرو با امیرالمومنین ﷺ وداع کرد و او نائب وی است بر جنیان، من به او گفتم: قربانت، عمرو به واجب خود عمل می‌کند و خدمت شما می‌رسد؟ فرمود: آری.

توضیح: مرحوم مجلسی می‌گوید باب الثعبان (در اژدها) در مسجد کوفه سالها معروف بود که بنی امیه می‌خواستند نام او را از خاطره‌های مردم خارج کنند و مدتها فیلی را در آنجا نگه داشتند که به باب الفیل معروف شود و سرانجام چنین شد و باب الثعبان از خاطره مردم بیرون رفت و ثعبان ماری بزرگ بود که در آنجا می‌خزید.

۷- نعمان بن بشیر گوید:

من با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه بودم و چون به مدینه رسیدیم، خدمت امام باقر ﷺ رسید و با آن حضرت وداع کرد و از نزد او شاد بیرون شد تا رسیدیم به اُخَیرجه (به وزن مصغر) و آن اول منزلی است که از آن به سوی مدینه می‌رویم، روز جمعه بود و چون نماز ظهر را خواندیم و شترهای ما از جا برخاستند به ناگاه من مرد دراز قد و گندم گونی را دیدم که با او نامه‌ای بود و آن را به جابر داد، آن را گرفت و بوسید و به دیده‌های خود کشید و به ناگاه بر آن نوشته بود: از طرف محمدبن علی به جابر یزید، رنگ سیاهی داشت که هنوزتر بود، جابر به او گفت: از چه وقت آقای مرا دیدی؟

جواب داد: هم اکنون گفت: پیش از نماز یا بعد از نماز؟

گفت: بعد از نماز، نامه راگشود و شروع به خواندن آن کرد تا آن را به پایان رسانید و سپس نامه را بست و من دیگر او را شاد و خندان ندیدم تا به کوفه رسید و چون وارد کوفه شدیم و من شب راگذراندم و بامداد برای احترام وی به دیدار او شتافتم، دیدم از در خانه بر من بیرون شد

رَكِبَ قَصَبَةً وَ هُوَ يَقُولُ- أَجِدُ مَنْصُورَ بْنَ جُمْهُورٍ أَمِيراً غَيْرَ مَأْمُورٍ وَ أَبْيَاتاً مِنْ نَحْوِ هٰذَا فَنَظَرَ فِي وَجْهِي- وَ نَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ فَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً- وَ لَمْ أَقُلْ لَهُ وَ أَقْبَلْتُ أَبْكِي لِمَا رَأَيْتُهُ- وَ اجْتَمَعَ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِ الصِّبْيَانُ وَ النَّاسُ- وَ جَاءَ حَتَّى دَخَلَ الرَّحَبَةَ- وَ أَقْبَلَ يَدُورُ مَعَ الصِّبْيَانِ وَ النَّاسُ يَقُولُونَ.

جُنَّ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ جُنَّ- فَوَ اللّٰهِ مَا مَضَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى وَرَدَ كِتَابُ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ -إِلَى وَالِيهِ أَنِ انْظُرْ رَجُلاً يُقَالُ لَهُ- جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ- وَ ابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ فَالْتَفَتَ إِلَى جُلَسَائِهِ.

فَقَالَ لَهُمْ مَنْ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ.

قَالُوا أَصْلَحَكَ اللّٰهُ كَانَ رَجُلاً لَهُ عِلْمٌ وَ فَضْلٌ وَ حَدِيثٌ- وَ حَجَّ فَجُنَّ وَ هُوَ ذَا فِي الرَّحَبَةِ- مَعَ الصِّبْيَانِ عَلَى الْقَصَبِ يَلْعَبُ مَعَهُمْ.

قَالَ فَأَشْرَفَ عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ مَعَ الصِّبْيَانِ- يَلْعَبُ عَلَى الْقَصَبِ

فَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي- عَافَانِي مِنْ قَتْلِهِ قَالَ- وَ لَمْ تَمْضِ الْأَيَّامُ حَتَّى دَخَلَ مَنْصُورُ بْنُ جُمْهُورٍ الْكُوفَةَ -وَ صَنَعَ مَا كَانَ يَقُولُ جَابِر.

وگلوبندی از قاب استخوان به گردن دارد و بر یک نی سوار شده و می‌گوید: أَجِدُ مَنْصُورِ بْنِ جُمْهُور أَمِيْراً غَيْرَ مَأْمُور، (منصور بن جمهور فرماندهي را می‌بينم که فرمانبر نيست) و اشعاری از اين قبيل می‌خواند، او به روی من نگاه کرد و من به روی او نگاه کردم چيزی به من نگفت و چيزی هم به او نگفتم و چون حال اورا ديدم گريستم و کودکان و مردم هم به گرد من و او جمع شدند و او هم آمد تا وارد رحبه شد (ميدان پهناوری بوده در کوفه) و با کودکان می‌چرخيد و مردم هم می‌گفتند: جابربن يزيد ديوانه شده.

به خدا روزی نگذشت که نامۀ هشام بن عبدالملک به والی کوفه رسيد و در آن نوشته بود: بررسی کن مردی را که جابربن يزيد جعفی گويند، گردن بزن و سرش را برای من بفرست، او به همنشينان خود رو کرد و گفت: جابر بن يزيد جعفی کيست؟ گفتند: أصلحک الله مرد دانشمند و فاضل و حديث دانی بود و به حج رفت و ديوانه شد و او اکنون در ميدان بزرگ سورا برنی شده است و با کودکان بازی می‌کند.

گويد: والی، خود به ديدار او رفت و ديد با کودکان بر نی سوار است و بازی می‌کند، گفت: حمد خدا را که مرا از کشتن او معاف داشت، گويد: چندی نگذشت که منصور بن جمهور به کوفه آمد به آنچه جابر می‌گفت به جا آورد.

بَابٌ فِي الْأَئِمَّةِ عليهم السلام أَنَّهُمْ إِذَا ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَكَمُوا بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ آلِ دَاوُدَ وَ لَا يَسْأَلُونَ الْبَيِّنَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الرِّضْوَانُ

۱۰۳۳-۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ فَضْلٍ الْأَعْوَرِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ:

كُنَّا زَمَانَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام حِينَ قُبِضَ نَتَرَدَّدُ كَالْغَنَمِ لَا رَاعِيَ لَهَا فَلَقِينَا سَالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ. فَقَالَ لِي يَا أَبَا عُبَيْدَةَ مَنْ إِمَامُكَ - فَقُلْتُ أَئِمَّتِي آلُ مُحَمَّدٍ فَقَالَ - هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ - أَمَا سَمِعْتُ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ - مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً - فَقُلْتُ بَلَى لَعَمْرِي وَ لَقَدْ كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثٍ أَوْ نَحْوِهَا - دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَرَزَقَ اللَّهُ الْمَعْرِفَةَ - فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ سَالِماً قَالَ لِي كَذَا وَ كَذَا

قَالَ - فَقَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لَا يَمُوتُ مِنَّا مَيِّتٌ - حَتَّى يُخَلِّفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْمَلُ - بِمِثْلِ عَمَلِهِ وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ - وَ يَدْعُو إِلَى مَا دَعَا إِلَيْهِ - يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لَمْ يُمْنَعْ - مَا أُعْطِيَ دَاوُدُ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ.

ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ لَا يَسْأَلُ بَيِّنَةً.

۱۰۳۴-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبَانٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنِّي يَحْكُمُ بِحُكُومَةِ آلِ دَاوُدَ وَ لَا يَسْأَلُ بَيِّنَةً - يُعْطِي كُلَّ نَفْسٍ حَقَّهَا.

ائمهٔ ﷺ چون بر سر کار آیند به حکم داود
و خاندان او داوری کنند و گواه نخواهند

۱ - ابی عبیده حذاء گوید: در دوران امام باقر هنگامی که وفات کرد ما شیعه چون گله بی چوپان سرگردان بودیم و به سالم بن ابی حفصه (زیدی متعصب بود که امام صادق او را لعن و تکفیر کرد) برخوردیم، او به من گفت: ای ابی عبیده امامت کیست؟ گفتم: امامان من آل محمدند، گفت هلاکی و هلاک می‌کنی، آیا من و تو از امام باقر ﷺ نشنیدیم که می‌فرمود هر که بمیرد و بالای سرش امامی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است.

گفتم: آری به جان خودم و من خودم در حدود سه روز پیش از این، خدمت امام صادق رفته بودم و شناخت امامت آنحضرت از جانب خداوند به من روزی شده بود و من به امام صادق ﷺ گزارش دادم که سالم به من چنین و چنان گفت فرمود: ای ابا عبیده امامی از ما نمیرد تا به جای خود کسی راگذارد که مانند او کار کند و به روش او برود و بدانچه او، مردم را می‌خواند بخواند ای ابا عبیده به راستی مطلب این است که آنچه به داود ﷺ داده شد جلوگیر نشد از آنچه به سلیمان دادند.

سپس فرمود: ای ابا عبیده چون قائم آل محمد ﷺ قیام کند، به حکم داود و سلیمان قضاوت کند و گواه نخواهد.

* * *

۲ - ابان گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم می‌فرمود: دنیا به پایان نرسد تا از نژاد من مردی برآید که به روش حکمت آل داود قضاوت کند و گواه نخواهد، به هر کس حق واقعی او را بدهد.

۱۰۳۵-۳- مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ بِمَا تَحْكُمُونَ إِذَا حَكَمْتُمْ- قَالَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ حُكْمِ دَاوُدَ - فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الَّذِي لَيْسَ عِنْدَنَا- تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ.

۱۰۳۶-۴- مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ جُعَيْدٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ:

سَأَلْتُهُ بِأَيِّ حُكْمٍ تَحْكُمُونَ- قَالَ حُكْمِ آلِ دَاوُدَ - فَإِنْ أَعْيَانَا شَيْءٌ تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ.



۱۰۳۷-۵- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ - مَا مَنْزِلَةُ الْأَئِمَّةِ قَالَ- كَمَنْزِلَةِ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَ كَمَنْزِلَةِ يُوشَعَ - وَ كَمَنْزِلَةِ آصَفَ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ

قَالَ فَبِمَا تَحْكُمُونَ

قَالَ بِحُكْمِ اللَّهِ- وَ حُكْمِ آلِ دَاوُدَ وَ حُكْمِ مُحَمَّدٍ- وَ يَتَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ

۳ - عمار ساباطی گوید: به امام صادق ؑ گفتم: شما اگر حکمران شدید چه حکمی می‌کنید؟ فرمود: به حکم خدا و حکم داود چون موضوعی به ما مراجعه شود که حکم آن نزد ما حاضر نباشد روح القدس آن را به ما القاء می‌کند.

* * *

۴ - جُعید همدانی گوید: به علی به الحسین ؑ گفتم: به چه روشی شما قضاوت می‌کنید؟

فرمود: به روش قضاوت آل داود و اگر از چیزی درماندیم روح القدس به ما می‌رساند.



* * *

۵ - عمار ساباطی گوید: به امام صادق ؑ گفتم: مقام ائمه چیست؟

فرمود: چون مقام ذی القرنین و چون مقام یوشع و چون مقام آصف یارسلیمان، گفت: به چه حکم می‌کند؟

فرمود: به حکم خدا و حکم آل داود و حکم آل محمد ؐ و روح القدس آن را به ما القاء می‌کند و می‌رساند.

توضیح: ائمه طاهرین طبق احکام الهی محکوم به حکم ظاهراند و نمی‌توانند به علم خود عمل کنند ولی امام زمان محکوم به حکم باطن است. و آنچه را که تشخیص می‌دهد عمل می‌کند نه آنچه که حکم ظاهری در پی اثبات آن است.

* * *

بَابُ أَنَّ مُسْتَقَى الْعِلْمِ مِنْ بَيْتِ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام

۱۰۳۸-۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبُ الدَّيْلَمِ قَالَ:

سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ - وَ عِنْدَهُ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَجَباً لِلنَّاسِ أَنَّهُمْ أَخَذُوا عِلْمَهُمْ - كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَعَمِلُوا بِهِ وَ اهْتَدَوْا - وَ يَرَوْنَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ - وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ ذُرِّيَّتُهُ - فِي مَنَازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ - وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ - فَيَرَوْنَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَ اهْتَدَوْا - وَ جَهِلْنَا نَحْنُ وَ ضَلَلْنَا إِنَّ هَذَا لَمُحَالٌ.



۱۰۳۹-۲ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قَالَ:

لَقِيَ رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام بِالثَّعْلَبِيَّةِ - وَ هُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام مِنْ أَيِّ الْبِلَادِ أَنْتَ قَالَ - مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ

قَالَ - أَمَا وَ اللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ - لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرَئِيلَ عليه السلام مِنْ دَارِنَا وَ نُزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلَى جَدِّي - يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ أَفَمُسْتَقَى النَّاسِ الْعِلْمَ - مِنْ عِنْدِنَا فَعَلِمُوا وَ جَهِلْنَا - هَذَا مَا لَا يَكُونُ.

سرچشمهٔ علم از خاندان آل محمد ﷺ است

۱ - یحیی بن عبدالله ابی الحسن صاحب الدیلم گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام در برابر جمعی از اهل کوفه که نزد او بودند می‌فرمود:

شگفتا از این مردم که دانش خود را همه از رسول خدا ﷺ گرفته‌اند و بدان عمل کرده‌اند هدایت شوند و باز بر این عقیده‌اند که اهل بیتش علم او را ندارند ما خاندان و ذریه او هستیم در خانه‌های ما وحی نازل شده و از نزد ما علم به آنها رسیده، آیا نظر دارند که آنها دانستند و هدایت شدند و ما می‌دانیم و گمراه هستیم؟ به راستی که این چیزی است محال.



* * *

۲ - حکم بن عتیبه گوید: مردی در ثعلبیه حسین بن علی علیه السلام را ملاقات کرد و آن حضرت به سوی کربلا می‌رفت: خدمت آن حضرت رسید و بر او سلام داد، حسین علیه السلام به او فرمود: تو از کدام شهری؟

گفت: از اهل کوفه هستم، فرمود: ای برادر به خدا سوگند اگر در مدینه تو را می‌دیدم علامت آمدن جبرئیل را در خانهٔ خود و نزول او را برای وحی بر جدم به تو نشان می‌دادم ای برادر مردم از نزد ما دانش آموختند و از سرچشمهٔ علم خاندان ما شربت علم نوشیدند، آیا آنها دانستند و ما ندانستیم؟

این چیزی است که نشدنی است.

* * *

بَابُ أَنَّهُ لَيسَ شَيْءٌ مِنَ الحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِندِ الأَئِمَّةِ عليهم السلام وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخرُجْ مِنْ عِندِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ

۱۰۴۰-۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَ لَا صَوَابٌ- وَ لَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءٍ حَقٍّ- إِلَّا مَا خَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ- وَ إِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ كَانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ- وَ الصَّوَابُ مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام.



۱۰۴۱-۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُثَنًّى عَنْ زُرَارَةَ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ- يَسْأَلُهُ عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ- فَلَا تَسْأَلُونِّي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ.

قَالَ إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ شَيْءٍ- إِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ شَاءُوا- فَوَ اللَّهِ لَيْسَ الْأَمْرُ إِلَّا مِنْ هَاهُنَا- وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى بَيْتِهِ.

چیز حقی در دست مردم نیست جز آنچه از نزد ائمه علیهم السلام آمده و هر چه از نزد آنها نباشد، باطل است

۱ - محمد بن مسلم می‌گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرمود: در نزد هیچ کس مطلب حق و درستی نیست و هیچ کس به درستی قضاوت نکند جز آنچه از ما خاندان صادر شده است و چون کارهای مردم پراکنده و درهم شود خطاء از آنهاست و درستی از علی علیه السلام بود.

توضیح: یعنی وقتی گفتار و سخنان مردم بر خلاف گفتار علی علیه السلام باشد همه ناصواب و باطل است زیرا علی علیه السلام بر حق است و حق بر محور او می‌چرخد و بدیهی است که فرزندان معصوم آن حضرت، از اندیشه والای پدر بزرگوار خود تبعیت می‌کنند.

* * *

۲- زراره گوید: من نزد امام باقر علیه السلام بودم، مردی از اهل کوفه از آن حضرت راجع به قول امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که: اشاره به خانهٔ خود کرد.

* * *

١٠٤٢-٣- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ - وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ شَرِّقَا وَ غَرِّبَا فَلَا تَجِدَانِ عِلْماً صَحِيحاً - إِلَّا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

١٠٤٣-٤- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

قَالَ: لِي إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ - مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ فَلْيُشَرِّقِ الْحَكَمُ وَ لْيُغَرِّبْ أَمَا وَ اللَّهِ لَا يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ - نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ.

١٠٤٤-٥- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِ الزِّنَا تَجُوزُ - فَقَالَ لَا فَقُلْتُ إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ - يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجُوزُ فَقَالَ - اللَّهُمَّ لَا تَغْفِرْ ذَنْبَهُ مَا قَالَ اللَّهُ لِلْحَكَمِ - إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ فَلْيَذْهَبِ الْحَكَمُ يَمِيناً وَ شِمَالاً - فَوَ اللَّهِ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ - نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ عليه‌السلام.

گفتم: بفرمائید از این که مردی به زنش بگوید: انتِ طالق بعدد نجوم السماء من تو را به عدد ستارگان آسمان طلاق داده‌ام؟ حکمش چیست؟

جواب گفت: سه طلاق آن واجب می‌شود (به شمارهٔ ستاره‌های رأس الجوزاء) و باقی وبال و عقوبت بر اوست، با خود گفتم: اینکه یک مسئله را نمی‌داند.

گفتم: ای شیخ برای وضو و مسح روی کفش چه می‌فرمائید؟ گفت: مردان صالحی بر آن مسح می‌کرده‌اند ولی ما اهل بیت بر آن مسح نمی‌کنیم، با خود گفتم: این دو تا (که نمی‌داند)، گفتم: چه می‌فرمائید در خوردن گوشت جِرّی (مار ماهی) حلال است یا حرام؟ گفت: حلال است ولی ما اهل بیت آن را بد می‌شماریم، با خود گفتم: (این سه مسئله مخالف با شیعه)، گفتم: چه می‌فرمائید در نوشیدن شراب خرما؟ فرمود: حلالست ولی ما خاندان ننوشیم.

من برخواستم و بیرون آمدم و می‌گفتم: این جمعیت به اهل بیت دروغ بسته‌اند و به مسجد رفتم و جمعی از قریش و مردان دیگر را دیدم. بر آنها سلام دادم و گفتم: اعلم اهل بیت کیست؟

گفتند: عبدالله بن الحسن، گفتم: من نزد او رفتم چیزی ندانست، یکی از آنها سر بلند کرد و گفت: برو نزد جعفر بن محمد که او اعلم اهل بیت است، یکی از حاضران او را ملامت کرد، دانستم از اول حسد مانع آنها بوده که مرا به آن حضرت ارشاد کنند، من به او گفتم: وای بر تو، من هم او را می‌خواستم.

فَقَالَ أُدْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ - فَوَ اللَّهِ لَقَدْ أَدْهَشَنِي فَدَخَلْتُ - وَ أَنَا مُضْطَرِبٌ وَ نَظَرْتُ - فَإِذَا شَيْخٌ عَلَى مُصَلًّى بِلَا مِرْفَقَةٍ وَ لَا بَرْدَعَةٍ فَابْتَدَأَنِي بَعْدَ أَنْ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لِي مَنْ أَنْتَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي - يَا سُبْحَانَ اللَّهِ غُلَامُهُ يَقُولُ لِي بِالْبَابِ - أُدْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ وَ يَسْأَلُنِي الْمَوْلَى مَنْ أَنْتَ - فَقُلْتُ لَهُ أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ - فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ

وَ قَالَ - كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ - وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً - وَ خَسِرُوا خُسْرَاناً مُبِيناً - يَا أَخَا كَلْبٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذلِكَ كَثِيراً أَفَتَنْسِبُهَا أَنْتَ فَقُلْتُ لَا جُعِلْتُ فِدَاكَ.

فَقَالَ لِي أَفَتَنْسِبُ نَفْسَكَ - قُلْتُ نَعَمْ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ - حَتَّى ارْتَفَعْتُ

فَقَالَ لِي - قِفْ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ - وَيْحَكَ أَتَدْرِي مَنْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ - قُلْتُ نَعَمْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ.

قَالَ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ ابْنُ فُلَانٍ الرَّاعِي الْكُرْدِيِّ - إِنَّمَا كَانَ فُلَانٌ الرَّاعِي الْكُرْدِيُّ - عَلَى جَبَلِ آلِ فُلَانٍ - فَنَزَلَ إِلَى فُلَانَةَ امْرَأَةِ فُلَانٍ مِنْ جَبَلِهِ - الَّذِي كَانَ يَرْعَى غَنَمَهُ عَلَيْهِ - فَأَطْعَمَهَا شَيْئاً - وَ غَشِيَهَا فَوَلَدَتْ فُلَاناً - وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ مِنْ فُلَانَةَ - وَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ

ثُمَّ قَالَ - أَتَعْرِفُ هَذِهِ الْأَسَامِيَ.

من رفتم تا به منزل او رسیدم و در را زدم و غلامی آمد و گفت: ای اخاکلب بفرما،

به خدا در هراس شدم (که ندیده مرا شناخته) با دل لرزان وارد شدم، دیدم آن آقا روی جانماز خود نشسته، نه پشتی دارد و نه توشک پس از سلام رو به من کرد و فرمود: تو کیستی؟ با خود گفتم: یا سبحان الله، غلامش مرا بر در خانه شناخت و گفت: ای مرد کلبی وارد شو ولی آقایش به من می‌گوید: تو کیستی؟ گفتم: من کلبی نسّابه‌ام، با دست خود به پیشانیش زدو فرمود: «دروغ گفتند آنها که از خدا گذشته و سخت گمراه شدند و سخت به زیان آشکاری گرفتار گردیدند».

ای برادر کلبی به راستی خدای عز وجل فرماید: «عاد و ثمود و اصحاب رس و ملتهای بسیاری در این میان (فرقان/۳۸)». تو (که خود را دانای ماهر به انساب می‌دانی) نسب آنها را می‌دانی؟ گفتم: قربانت، نه، فرمود: نسب خود را می‌دانی؟ گفتم: آری من فلان بن فلان بن فلان و بالا رفتم، تا آنکه به من فرمود: آرام باش این طور نیست که تو حساب می‌کنی، وای بر تو، می‌دانی فلان بن فلان پسر فلان (که یکی از اجداد توست) کیست؟ گفتم آری فلان پسر فلان فرمود: فلان پسر فلان چوپان کُرد است (نه آن چیزی که تو گفتی) همانا آن چوپان کرد بر سرکوه فلان قبیله بود. از آن کوهی که گوسفند در آن می‌چرانید، نزد فلانه زن، فلان فرود آمد و چیزی خوراکی به او داد و با او نزدیکی کرد و آن زن فلانی را زائید و فلان بن فلان (یکی از اجداد تو) از فلانه زن و فلان بن فلان است (یعنی آن چوپان کُرد)، فرمود: تو این نامها را می‌دانی؟ گفت: نه، خواهش دارم از این صحبت صرف نظر کنید، امام فرمود: همانا تو گفتی و مرا به سخن آوردی، کلبی گوید: من گفتم: دیگر از این سخن‌ها

قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ - فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكُفَّ عَنْ هَذَا فَعَلْتَ.

فَقَالَ إِنَّمَا قُلْتَ فَقُلْتُ فَقُلْتُ - إِنِّي لَا أَعُودُ

قَالَ لَا تَعُودُ إِذاً - وَ اسْأَلْ عَمَّا جِئْتَ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ - أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ

قَالَ لِامْرَأَتِهِ - أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ

فَقَالَ - وَيْحَكَ أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ الطَّلَاقِ - قُلْتُ بَلَى

قَالَ فَاقْرَأْ فَقَرَأْتُ - فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ

قَالَ أَتَرَى هَاهُنَا نُجُومَ السَّمَاءِ - قُلْتُ لَا قُلْتُ فَرَجُلٌ

قَالَ لِامْرَأَتِهِ - أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثاً.

قَالَ تُرَدُّ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ.

ثُمَّ قَالَ لَا طَلَاقَ إِلَّا عَلَى طُهْرٍ - مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشَاهِدَيْنِ مَقْبُولَيْنِ

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَاحِدَةٌ.

ثُمَّ قَالَ سَلْ قُلْتُ مَا تَقُولُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ - فَتَبَسَّمَ

ثُمَّ قَالَ - إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ رَدَّ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَى شَيْئِهِ - وَ رَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْغَنَمِ - فَتَرَى أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَيْنَ يَذْهَبُ وُضُوؤُهُمْ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثِنْتَانِ - ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ

فَقَالَ - سَلْ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ أَكْلِ الْجِرِّيِّ.

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَسَخَ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - فَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَحْراً فَهُوَ الْجِرِّيُّ - وَ الْمَارْمَاهِي وَ الزِّمَّارُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ - وَ مَا أَخَذَ

نمی‌گویم، فرمود: از این حرفها مگو و از آنچه به خاطر آن آمدی بپرس گفتم:

بفرمائید از مردی که به زنش گوید: (انت طالق) به شمارهٔ ستاره‌های آسمان طلاق گفتی؟

فرمود: وای بر تو، سوره طلاق را نخواندی؟ گفتم:

چرا، فرمود: بخوان، این آیه را خواندم: «طلاق دهید آنها را برای عدّه‌شان و عدّه شماره کنید (طلاق/ ۱)» فرمود: در این جا نجوم سماء را می‌بینی؟ گفتم: نه، گفتم: مردی به زنش گوید: (انت طالق ثلثه)، فرمود: باید به کتاب خدا و سنّت پیامبر برگردد (یعنی یک طلاق محسوب است)، سپس فرمود: طلاق درست نیست مگر در طهر زن که همخوابگی در آن صورت نگرفته و دو شاهد عادل حاضر باشند.

سپس فرمود: بپرس، گفتم: چه می‌فرمائید دربارهٔ مسح بر روی کفش در وضوء؟ لبخندی زد و فرمود:

چون روز قیامت شود و خدا هر چه را به اصل خود برگرداند و پوستی که کفش شده است به گوسفند برگردد، ملاحظه می‌کنی کسانی که مسح بر آن کرده‌اند وضوی آنها به کجا می‌رود؟ با خود گفتم: این دو نشانی.

سپس رو به من کرد و فرمود: بپرس،

گفتم: بفرمائید خوردن مار ماهی چه صورت دارد؟

فرمود: خدا طائفه‌ای از بنی اسرائیل را مسخ کرد، هر کدام به دریا افتادند، جرّی و زمّار و مار ماهی شدند و جز آنها، و هر کدام به بیابان

مِنْهُمْ بَرّاً فَالْقِرَدَةُ وَ الْخَنَازِيرُ وَ الْوَبْرُ وَ الْوَرَكُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثَلاثٌ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ.

فَقَالَ سَلْ وَ قُمْ فَقُلْتُ مَا تَقُولُ فِي النَّبِيذِ.

فَقَالَ حَلَالٌ فَقُلْتُ - إِنَّا نَنْبِذُ فَنَطْرَحُ فِيهِ الْعَكَرَ - وَ مَا سِوَى ذَلِكَ وَ نَشْرَبُهُ

فَقَالَ - شَهْ شَهْ تِلْكَ الْخَمْرَةُ الْمُنْتِنَةُ - فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيَّ نَبِيذٍ تَعْنِي.

فَقَالَ إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ - شَكَوْا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - تَغْيِيرَ الْمَاءِ وَ فَسَادَ طَبَائِعِهِمْ - فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْبِذُوا - فَكَانَ الرَّجُلُ يَأْمُرُ خَادِمَهُ أَنْ يَنْبِذَ لَهُ - فَيَعْمِدُ إِلَى كَفٍّ مِنَ التَّمْرِ فَيَقْذِفُ بِهِ فِي الشَّنِّ - فَمِنْهُ شُرْبُهُ وَ مِنْهُ طَهُورُهُ فَقُلْتُ - وَ كَمْ كَانَ عَدَدُ التَّمْرِ الَّذِي كَانَ فِي الْكَفِّ.

فَقَالَ مَا حَمَلَ الْكَفُّ - فَقُلْتُ وَاحِدَةٌ وَ ثِنْتَانِ

فَقَالَ - رُبَّمَا كَانَتْ وَاحِدَةً وَ رُبَّمَا كَانَتْ ثِنْتَيْنِ - فَقُلْتُ وَ كَمْ كَانَ يَسَعُ الشَّنُّ.

فَقَالَ مَا بَيْنَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ - إِلَى مَا فَوْقَ ذَلِكَ فَقُلْتُ بِالْأَرْطَالِ - فَقَالَ نَعَمْ أَرْطَالٌ بِمِكْيَالِ الْعِرَاقِ.

قَالَ سَمَاعَةُ قَالَ الْكَلْبِيُّ - ثُمَّ نَهَضَ ﷺ وَ قُمْتُ - فَخَرَجْتُ وَ أَنَا أَضْرِبُ بِيَدِي عَلَى الْأُخْرَى - وَ أَنَا أَقُولُ إِنْ كَانَ شَيْءٌ فَهَذَا - فَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يَدِينُ اللَّهَ - بِحُبِّ آلِ هَذَا الْبَيْتِ حَتَّى مَاتَ.

افتادند، میمون و خوک و وَبَر (حیوانی کوچکتر از گربه) و ورک (خزنده‌ای مثل سوسمار) و غیر از اینها با خود گفتم اینهم نشانه سوم.

باز رو به من کرد و فرمود:

بپرس و برخیز،

گفتم: چه می‌فرمائید در نبیذ (آبی که خرما در آن ریزند)،

فرمود: حلال است،

من گفتم: ما خرما را در آب می‌ریزیم و دردی و ته مانده در آن می‌پاشیم و غیر جز آن می‌ریزیم و می‌نوشیم.

فرمود: آه این که شراب گندی می‌شود،

گفتم: قربانت، پس شما چه نبیذی را می‌فرمائید؟

فرمود: اهل مدینه به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند از بدی آب و فساد طبیعت خود، به آن‌ها دستور داد آب را نبیذ کنند، هر مردی به خادمش می‌گفت: برای او نبیذ بسازد او هم یک مشت خرما را در یک مشک آب می‌ریخت و از او می‌نوشید و با آن وضوء می‌گرفت، گفتم: چند دانه خرما در مشک بود؟ فرمود: بسا یک مشت بسا دو مشت، گفتم: آن مشک چه اندازه آب می‌گرفت؟ فرمود: از چهل تا هشتاد رطل عراقی (۱۲ تا ۲۴ کیلو) یا بیشتر.

سماعه روای حدیث گوید: کلبی می‌گفت: پس از آن امام برخاست و من هم برخاستم و بیرون آمدم و دست به دست می‌زدم و می‌گفتم: اگر چیزی باشد این است، و همیشه کلبی دوست و پیرو اهل بیت بود و خدا را پرستش می‌کرد تا مرد.

* * *

۹۲۱-۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ:

كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ - وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ

قَالَ - إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةٌ - فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ - فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي كَمْ تَجِبُ.

فَقَالَ فِي مِائَتَيْنِ خَمْسَةٌ - فَقُلْنَا فَفِي مِائَةٍ

فَقَالَ دِرْهَمَانِ وَ نِصْفٌ - فَقُلْنَا وَ اللَّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ هَذَا.

قَالَ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ

فَقَالَ - وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ.

قَالَ فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالاً - لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ - فَقَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَزِقَّةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ حَيَارَى - لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ - وَ نَقُولُ إِلَى الْمُرْجِئَةِ إِلَى الْقَدَرِيَّةِ - إِلَى الزَّيْدِيَّةِ إِلَى الْمُعْتَزِلَةِ - إِلَى الْخَوَارِجِ فَنَحْنُ كَذَلِكَ - إِذْ رَأَيْتُ رَجُلاً شَيْخاً لَا أَعْرِفُهُ - يُومِئُ إِلَيَّ بِيَدِهِ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْناً مِنْ عُيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ - وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسُ يَنْظُرُونَ - إِلَى مَنِ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ - فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ

۷ـ هشام بن سالم گوید: پس از وفات امام صادق علیه السلام من و مؤمن‌الطاق در مدینه بودیم، مردم همه دور عبدالله بن جعفر (عبدالله افطح) گرد آمده بودند و اتفاق داشتند که بعد از پدرش او امام است، من و صاحب الطاق هم نزد او رفتیم و مردم هم نزد او بودند و این توجه به او برای این بود که از امام صادق علیه السلام روایت داشتند که: امر امامت در پسر بزرگ است به شرط این که عیبی نداشته باشد، ما نزد او رفتیم و از او پرسشهائی کردیم که از پدرش امام صادق علیه السلام پرسش می‌کردیم، از او پرسیدیم زکات در چند درهم واجب است؟

گفت: در ۲۰۰ درهم ۵ درهم است،

گفتم: در صد درهم چطور؟

گفت: ۲ درهم و نیم،

گفتم: به خدا، مرجئه (سُنّی‌های لاأبالی) هم این حرف را نمی‌گویند، گوید: دست به آسمان برداشت و گفت: به خدا من نمی‌دانم که مرجئه چه می‌گویند؟

(هشام بن سالم) گوید:

ما از نزد او گمراه و سرگردان بیرون آمدیم و نمی‌دانستیم به کجا رویم من بودم و ابو جعفر احول در یکی از کوچه‌های مدینه، گریان و سرگردان نشستیم و نمی‌دانستیم به کجا رو کنیم و به سوی چه کسی برویم و می‌گفتیم، به سوی مرجئه، به سوی زیدیه، به سوی معتزله، به سوی خوارج.

ما در این حال بودیم که چشمم به پیر مردی ناشناس افتاد که با دست به من اشاره می‌کرد و من ترسیدم که مبادا از جاسوسان ابی جعفر منصور باشد، زیرا او در مدینه جاسوسانی داشت که مأموریت داشتند

مِنْهُمْ - فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ تَنَحَّ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي وَ عَلَيْكَ - وَ إِنَّمَا يُرِيدُنِي لَا يُرِيدُكَ - فَتَنَحَّ عَنِّي لَا تَهْلِكْ وَ تُعِينَ عَلَى نَفْسِكَ - فَتَنَحَّى غَيْرَ بَعِيدٍ - وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ وَ ذَلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ - أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ - فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ - حَتَّى وَرَدَ بِي عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ثُمَّ خَلَّانِي وَ مَضَى - فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ

فَقَالَ لِيَ - ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ - فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام.

فَقَالَ لِيَ ابْتِدَاءً مِنْهُ - لَا إِلَى الْمُرْجِئَةِ وَ لَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ - وَ لَا إِلَى الزَّيْدِيَّةِ وَ لَا إِلَى الْمُعْتَزِلَةِ - وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَيَّ إِلَيَّ - فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَضَى أَبُوكَ.



قَالَ نَعَمْ قُلْتُ مَضَى مَوْتاً.

قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ.

فَقَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَكَ هَدَاكَ - قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ.

قَالَ يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ.

قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ.

قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَكَ هَدَاكَ.

قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ.

قَالَ لَا مَا أَقُولُ ذَلِكَ.

بدانند شیعیان امام صادق به امامت چه کسی اتفاق می‌کنند تا گردن او را بزنند، من ترسیدم از آنها باشد، من به رفیقم احول (ابو جعفر محمد بن نعمان احول در کوفه صراف بوده و در طاق المحامل دکانی داشته و نزد شیعه و سنی معروف به فضل بوده، و دانشمندان در دکان او جمع می‌شدند و با آنها بحث می‌کرد، شیعه او را مؤمن الطاق و صاحب الطاق لقب داده بودند، و سنی‌ها او را شیطان الطاق می‌گفتند: (برای آنکه از مناظره با او در می‌ماندند) گفتم: از من دور شو زیرا من بر خود و تو نگرانم و او مرا می‌خواند نه تو را، از من دور شو مبادا هلاک شوی و به زیان خود کمک کنی او کمی دور شد و من به دنبال آن پیرمرد به راه افتادم زیرا معتقد بودم که از او خلاصی ندارم و دنبال او رفتم تا به در خانهٔ امام کاظم‌علیه‌السلام رسیدم، در آن‌جا مرا تنها گذاشت و خودش رفت.

دیدم خادمی بر در خانه است و بی پرسش به من گفت: بفرمائید داخل خدا رحمتت کند. من در خانه وارد شدم و بی انتظار ابو الحسن موسی‌علیه‌السلام را دیدم و با من آغاز سخن کرد و فرمود: نه به سوی مرجئه و نه به سوی قدریه و نه به سوی زیدیه و نه معتزله و نه خوارج، به سوی من، به سوی من.

من گفتم: قربانت، پدرت درگذشت؟

فرمود: آری، گفتم: مُرد؟ فرمود: آری،

گفتم: بعد از او چه کسی امام ما است؟

فرمود: اگر خدا خواهد تو را به امامت رهبری می‌کند،

گفتم: قربانت، عبدالله معتقد است که پس از پدرش اوست،

فرمود: عبدالله می‌خواهد خدا عبادت نشود.

(عرض کردم: قربانت، پس از او چه کسی امام است؟

قَالَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَمْ أُصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ - ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلَيْكَ إِمَامٌ.

قَالَ لَا فَدَاخَلَنِي شَيْءٌ لَا يَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِعْظَاماً لَهُ - وَ هَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحُلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ - ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ.

فَقَالَ سَلْ تُخْبَرْ وَ لَا تُذِعْ - فَإِنْ أَذَعْتَ فَهُوَ الذَّبْحُ - فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ - قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ شِيعَتُكَ وَ شِيعَةُ أَبِيكَ ضُلَّالٌ فَأُلْقِي إِلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ - وَ قَدْ أَخَذْتَ عَلَيَّ الْكِتْمَانَ.

قَالَ مَنْ آنَسْتَ مِنْهُ رُشْداً فَأَلْقِ إِلَيْهِ وَ خُذْ عَلَيْهِ الْكِتْمَانَ - فَإِنْ أَذَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ

قَالَ - فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ.

فَقَالَ لِي مَا وَرَاءَكَ - قُلْتُ الْهُدَى - فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّةِ

قَالَ ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيْلَ - وَ أَبَا بَصِيرٍ فَدَخَلَا عَلَيْهِ وَ سَمِعَا كَلَامَهُ وَ سَاءَلَاهُ وَ قَطَعَا عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ - ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجاً فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةَ عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ - وَ بَقِيَ عَبْدُ اللَّهِ لَا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ - فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ

قَالَ مَا حَالُ النَّاسِ - فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً صَدَّ عَنْكَ النَّاسَ.

قَالَ هِشَامٌ فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيَضْرِبُونِي.

فرمود: اگر خدا خواهد تو را هدایت نماید) گوید: گفتم: قربانت، شما هستید آن امام، فرمود: نه من این را به تو نمی‌گویم، با خود گفتم: من درست سؤال نکردم، سپس به او گفتم: قربانت، برای شما امامی هست، فرمود: نه، در این جا یک احترام و هیبتی از آن حضرت بر دل من وارد شد که جز خدا عز وجل نمی‌داند، بیش از آنچه در موقع تشرّف به حضور پدرش از او در دل من واقع می‌شد.

سپس گفتم: قربانت، از تو بپرسم چنانچه از پدرت می‌پرسیدم؟ فرمود: بپرس تا جواب بگیری و لی فاش مکن، اگر فاش کنی، همان سر به باد دادن است، از او پرسش کردم و معلوم شد دریائی است بیکران، گفتم: قربانت، شیعیان تو و پدرت اکنون سرگردانند، من به آن‌ها اعلام کنم و آنها را به شما دعوت کنم، با تعهد بر کتمانی که از من گرفتید، فرمود: به هر کدام که رشیدو خردمند و راز دارند اعلام کن و با آنها شرط کن کتمان کنند، اگر فاش سازند، سر به باد دادن است و اشاره به گلوی مبارک خود کرد. گوید: از نزد آن حضرت بیرون آمدم و به ابو جعفر احول برخوردم، گفت: چه خبر داری؟ گفتم: راه هدایت، و داستان را برایش باز گفتم، گوید: سپس فضیل و ابو بصیر را دیدار کردیم و آنها هم خدمت آن حضرت رسیدند و سخن او را شنیدند و با او سوال و جواب کردند و به امامت آن حضرت یقین نمودند، سپس مردم شیعه با ما فوج، فوج، تماس گرفتند، هر که خدمت آن حضرت رسید یقین به امامت او کرد، جز دسته عمار (بن موسی ساباطی) و اصحاب او، و عبدالله تنها ماند، کمی از مردم به وی مراجعه می‌کردند، چون چنین دید، حال مردم را پرسید، به او گزارش دادند که هشام مردم را از دور تو پراکنده کرد، هشام گوید: عده‌یی را در مدینه سر راهها نشانید که مرا بزنند.

۹۲۲-۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُلَانٍ الْوَاقِفِيِّ قَالَ: كَانَ لِي ابْنُ عَمٍّ يُقَالُ لَهُ- الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ كَانَ زَاهِداً وَ كَانَ مِنْ أَعْبَدِ أَهْلِ زَمَانِهِ- وَ كَانَ يَتَّقِيهِ السُّلْطَانُ لِجِدِّهِ فِي الدِّينِ وَ اجْتِهَادِهِ وَ رُبَّمَا اسْتَقْبَلَ السُّلْطَانَ بِكَلَامٍ صَعْبٍ يَعِظُهُ وَ يَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ- وَ كَانَ السُّلْطَانُ يَحْتَمِلُهُ لِصَلَاحِهِ- وَ لَمْ تَزَلْ هَذِهِ حَالَتَهُ حَتَّى كَانَ يَوْمٌ مِنَ الْأَيَّامِ- إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَرَآهُ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ- فَأَتَاهُ

فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَلِيٍّ- مَا أَحَبَّ إِلَيَّ مَا أَنْتَ فِيهِ وَ أَسَرَّنِي- إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَتْ لَكَ مَعْرِفَةٌ- فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَةَ قَالَ- جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمَعْرِفَةُ

قَالَ- اذْهَبْ فَتَفَقَّهْ وَ اطْلُبِ الْحَدِيثَ.

قَالَ عَمَّنْ قَالَ عَنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ- ثُمَّ اعْرِضْ عَلَيَّ الْحَدِيثَ

قَالَ- فَذَهَبَ فَكَتَبَ ثُمَّ جَاءَهُ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِ- فَأَسْقَطَهُ كُلَّهُ

ثُمَّ قَالَ لَهُ- اذْهَبْ فَاعْرِفِ الْمَعْرِفَةَ- وَ كَانَ الرَّجُلُ مَعْنِيّاً بِدِينِهِ فَلَمْ يَزَلْ- يَتَرَصَّدُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام حَتَّى خَرَجَ إِلَى ضَيْعَةٍ لَهُ- فَلَقِيَهُ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ لَهُ- جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ- فَدُلَّنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ- فَأَخْبَرَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَا كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ أَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الرَّجُلَيْنِ فَقَبِلَ مِنْهُ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ فَمَنْ كَانَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام ثُمَّ الْحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ ثُمَّ سَكَتَ- قَالَ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ

۸ـ محمد بن فلان واقفی، گوید: پسر عموئی داشتم که نامش حسن بن عبدالله بود، مردی بود زاهد و عابدترین اهل عصر خود، سلطان از هیبت دین داری و کوشش او در عبادت و تقوی حساب می‌برد و بسا در برابر سلطان سخن‌های درشت می‌گفت و او را موعظه می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود و سلطان سخنان او را تحمل می‌کرد، همیشه بر این وضع بود تا روزی ابوالحسن موسی علیه السلام وارد مسجد شد و او هم در مسجد بود، چون چشم امام به او افتاد اشاره کرد و نزد آن حضرت آمد به او فرمود:

ای ابو علی، من روش تو را بسیار دوست دارم و دل پسند است جز این که تو معرفت نداری، باید دنبال معرفت باشی، عرض کرد قربانت، معرفت چیست؟ فرمود: برو دین را بفهم و حدیث دریافت کن، عرض کرد: از چه کسی؟ فرمود: از فقهاء اهل مدینه و سپس آنها را به من عرضه کن، گوید: رفت و احادیثی نوشت و آورد خدمت امام کاظم علیه السلام و برای او خواند، امام همه را ردّ کرد، و باز فرمود: برو معرفت یاد بگیر.

آن مرد به دین خود علاقه داشت و پیوسته به امام کاظم علیه السلام متوجه بود، تا روزی که آن حضرت به مزرعهٔ خود می‌رفت، در بین راه، خدمت او رسید، و عرض کرد، قربانت، من در برابر خدا دامن شما را می‌گیرم، مرا به معرفت رهنمائی کن.

گوید: امام او را از مقام امیر المؤمنین علیه السلام مطلع کرد و آنچه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شد و کار آن دو مرد را (ابوبکر و عمر) به او گزارش داد و او هم پذیرفت سپس عرض کرد، بعد از امیر المؤمنین (ع) امام بر حق که بود، فرمود: حسن علیه السلام سپس حسین علیه السلام تا به خودش رسید و دم فرو بست.

فَمَنْ هُوَ الْيَوْمَ - قَالَ إِنْ أَخْبَرْتُكَ تَقْبَلُ - قَالَ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ أَنَا هُوَ قَالَ فَشَيْءٌ أَسْتَدِلُّ بِهِ - قَالَ اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الشَّجَرَةِ - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أُمِّ غَيْلَانَ فَقُلْ لَهَا - يَقُولُ لَكِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ - أَقْبِلِي قَالَ فَأَتَيْتُهَا فَرَأَيْتُهَا - وَ اللَّهِ تَخُدُّ الْأَرْضَ خَدّاً حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ - ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهَا فَرَجَعَتْ قَالَ - فَأَقَرَّ بِهِ ثُمَّ لَزِمَ الصَّمْتَ وَ الْعِبَادَةَ - فَكَانَ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ بَعْدَ ذَلِكَ.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِثْلَهُ.

۹۲۳-۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطَّيِّبِ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ:

سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ قَاضِيَ سَامَرَّاءَ - بَعْدَ مَا جَهَدْتُ بِهِ وَ نَاظَرْتُهُ وَ حَاوَرْتُهُ - وَ وَاصَلْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ عُلُومِ آلِ مُحَمَّدٍ - فَقَالَ بَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ دَخَلْتُ - أَطُوفُ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا ﷺ يَطُوفُ بِهِ - فَنَاظَرْتُهُ فِي مَسَائِلَ عِنْدِي فَأَخْرَجَهَا إِلَيَّ - فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً وَ إِنِّي وَ اللَّهِ لَأَسْتَحْيِي مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِي أَنَا أُخْبِرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي تَسْأَلُنِي عَنِ الْإِمَامِ فَقُلْتُ - هُوَ وَ اللَّهِ هَذَا فَقَالَ أَنَا هُوَ فَقُلْتُ - عَلَامَةً فَكَانَ فِي يَدِهِ عَصًا فَنَطَقَتْ - وَ قَالَتْ إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامُ هَذَا الزَّمَانِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ.

۳ - امام باقر علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: خدای عزوجل به دوستداری از خود نگاه نکند که در طاعت و خیر اندیشی امام خویش کوشا است جز آن که او همراه ما است در رفیق اعلی.

توضیح: شاید مقصود از رفیق اعلی همان کسانی‌اند که رضایت خداوند را طالب‌اند خشم دیگران و بازگشت آن‌ها از دین آنها را از راه راست منحرف نسازد چنانکه حضرت علی علیه السلام از شورش طلحه و زبیر و عایشه و به راه انداختن جنگ جمل نهراسید و دست از اندیشه خود برنداشت و راه حق و عدالت را رها نکرد.

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به فاصله یک وجب از جماعت مسلمانان جدا شود رشته اسلام را از گردن خود برداشته است.



* * *

۵ - فرمود: هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و بیعت امام را بشکند و بگسلد نزد خدای عزوجل دست بریده آید.

در حقوق امام بر رعیت و حق رعیت بر امام علیه السلام

۱ - ابی حمزه گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: امام چه حقی بر مردم دارد؟ فرمود: حق وی این است که از او شنوایی داشته و فرمانش برند.

گفتم: حق رعیت بر امام چیست؟ فرمود: (بیت المال) را میان آنها به طور تساوی تقسیم کند و با رعیت به عدالت رفتار نماید و اگر این دو اصل میان رعایا عملی شود امام باکی ندارد از اینکه کسی این در و آن در بزند. نیازی به موافقت دیگران ندارد و از مذهب‌های مختلفهٔ مردم

بِالسَّوِيَّةِ وَ يَعْدِلَ فِي الرَّعِيَّةِ - فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ - فَلَا يُبَالِي مَنْ أَخَذَ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا.

۱۰۵۷-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ هَكَذَا وَ هَكَذَا وَ هَكَذَا وَ هَكَذَا - يَعْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ خَلْفِهِ - وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ.

۱۰۵۸-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - لَا تَخْتَانُوا وُلَاتَكُمْ وَ لَا تَغُشُّوا هُدَاتَكُمْ وَ لَا تُجَهِّلُوا أَئِمَّتَكُمْ - وَ لَا تَصَدَّعُوا عَنْ حَبْلِكُمْ - فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ

وَ عَلَى هَذَا فَلْيَكُنْ تَأْسِيسُ أُمُورِكُمْ - وَ الْزَمُوا هَذِهِ الطَّرِيقَةَ فَإِنَّكُمْ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا عَايَنَ مَنْ قَدْ مَاتَ مِنْكُمْ - مِمَّنْ خَالَفَ مَا قَدْ تُدْعَوْنَ إِلَيْهِ لَبَدَرْتُمْ وَ خَرَجْتُمْ وَ لَسَمِعْتُمْ - وَ لَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا وَ قَرِيباً مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ.

باکي ندارد چنانکه در زمان حضرت علی علیه‌السلام طلحه و زبیر علی را رها ساخته و به سراغ عایشه رفتند و علی پروائی از این کار نداشت زیرا او تنها به حق می‌اندیشید و رضایت دیگران را بر رضای خداوند ترجیح نمی‌داد.

۲ - محمدبن یحیی به سند خود از ابی حمزة از امام باقر علیه‌السلام همین حدیث را روایت کرده جز این که در آخر بجای این سو و آن سو می‌گوید همچنین پیش رو و پشت سر و طرف راست و سمت چپ.

۳- امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: به والیان خود خیانت مورزید و به رهبران خود دغل نزنید و پیشوایان خود را نادان نخوانید و از رشته پیوند خود (گروه مسلمانان) دست برندارید تا سست شوید و اعتبار حکومت خود را از دست بدهید پایه کارهای خود را بر این مبنی قرار دهید و با این روش همراه باشید زیرا اگر شما به چشم خود ببینید آنچه را که مردگان دیده‌اند و مخالفت شما را کرده‌اند و در آنچه که شما مدعی آنید، هر آینه می‌شتافتید و فرمان را می‌بردید ولی میان شما و آنچه آنها دیده‌اند پرده‌ایست و به زودی آن پرده به کناری افتد و شما هم عذاب را مشاهده کنید.

۱۰۵۹-٤- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ حَمَّادٍ و غَيْرِه، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: نُعِيَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ نَفْسُهُ وَ هُوَ صَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ وَجَعٌ- قَالَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ - قَالَ فَنَادَى ﷺ الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ بِالسِّلَاحِ وَ إِجْتَمَعَ النَّاسُ فَصَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِنْبَرَ فَنَعَى إِلَيْهِمْ نَفْسَهُ

ثُمَّ قَالَ أُذَكِّرُ اللَّهَ الْوَالِيَ مِنْ بَعْدِي عَلَى أُمَّتِي أَلَّا يَرْحَمَ عَلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ - فَأَجَلَّ كَبِيرَهُمْ وَ رَحِمَ ضَعِيفَهُمْ وَ وَقَّرَ عَالِمَهُمْ وَ لَمْ يُضِرَّ بِهِمْ فَيُذِلَّهُمْ وَ لَمْ يُفْقِرْهُمْ فَيُكْفِرَهُمْ وَ لَمْ يُغْلِقْ بَابَهُ دُونَهُمْ فَيَأْكُلَ قَوِيُّهُمْ ضَعِيفَهُمْ وَ لَمْ يَخْبِزْهُمْ فِي بُعُوثِهِمْ فَيَقْطَعَ نَسْلَ أُمَّتِي

ثُمَّ قَالَ قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ فَاشْهَدُوا وَ قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ ؑ هَذَا آخِرُ كَلَامٍ تَكَلَّمَ- بِهِ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى مِنْبَرِهِ.

۱۰۶۰-۵- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ غَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ:

جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ عَسَلٌ وَ تِينٌ -مِنْ هَمْدَانَ وَ حُلْوَانَ فَأَمَرَ الْعُرَفَاءَ أَنْ يَأْتُوا بِالْيَتَامَى فَأَمْكَنَهُمْ مِنْ رُءُوسِ -الْأَزْقَاقِ يَلْعَقُونَهَا وَ هُوَ يَقْسِمُهَا لِلنَّاسِ قَدَحاً قَدَحاً فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَهُمْ يَلْعَقُونَهَا- فَقَالَ إِنَّ الْإِمَامَ أَبُو الْيَتَامَى وَ إِنَّمَا أَلْعَقْتُهُمْ هَذَا بِرِعَايَةِ الْآبَاءِ.

۴ - حنان بن سَدِیر صیرفی گوید: من از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: خبرمرگ را به پیامبر دادند در حالی که او تندرست بود و هیچ دردی نداشت، فرمود: روح الامین آن خبر را آورد، فرمود: که پیامبر همه را به نماز فراخواند و دستور داد همهٔ مهاجر و انصار اسلحه‌های خود را برداشتند و جمع شدند و پیامبر آمد و خبر مرگ خود را به آنها داد و سپس فرمود:

خدا را به یاد آن کس آورم که پس از من والی بر مسلمانان است، که مبادا بر جماعت مسلمانان رحم نکند باید سالخوردگان و بزرگان امت را احترام گذارد به ناتوان مهر ورزد و از دانشمند آنان احترام کند و به آنها زیان نرساند تا آن‌ها را خوار کند و آنها را به تهی دستی نیندازد تا از دین خارج سازد و در خانه خود را به روی آنها نبندد تا توانای آنان، ناتوانشان را ببلعد و آنان را در قشون کشی ها به سختی نراند تا نسل امتم را قطع کند.

سپس فرمود: شاهد باشید که من ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم امام صادق علیه السلام فرمود: این آخرین سخنی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر فرمود.

۵ - حبیب بن ابی ثابت گوید: از همدان و حلوان (شهری است نزدیک بغداد) برای حضرت علی علیه السلام عسل و انجیر آورده بودند آن حضرت به کدخدایان دستور داد یتیمان را حاضر کردند و آنگاه حضرت با قدح، آنها را میان مردم تقسیم می‌کرد. و به یتیمان دستور داد که سر مشکهای عسل را بلیسند. و به او عرض شد: یا امیر المؤمنین برای چه یتیمان را مامور لیسیدن در مشکها کردید؟ فرمود: امام پدریتیمان است و من به حساب پدر، آنها را به لیسیدن در خیکهای واداشتم.

۱۰۶۱-٦- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ - أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ - وَ عَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِي - فَقِيلَ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ.

فَقَالَ قَوْلُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله مَنْ تَرَكَ - دَيْناً أَوْ ضَيَاعاً فَعَلَيَّ - وَ مَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ - فَالرَّجُلُ لَيْسَتْ لَهُ عَلَى نَفْسِهِ وِلَايَةٌ - إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ - وَ لَيْسَ لَهُ عَلَى عِيَالِهِ أَمْرٌ وَ لَا نَهْيٌ - إِذَا لَمْ يُجْرِ عَلَيْهِمُ النَّفَقَةَ - وَ النَّبِيُّ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَنْ بَعْدَهُمَا أَلْزَمَهُمْ هَذَا - فَمِنْ هُنَاكَ صَارُوا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ - وَ مَا كَانَ سَبَبُ إِسْلَامِ عَامَّةِ الْيَهُودِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ - هَذَا الْقَوْلِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ إِنَّهُمْ آمَنُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ عَلَى عِيَالاتِهِمْ.

۱۰۶۲-۷- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَيُّمَا مُؤْمِنٍ - أَوْ مُسْلِمٍ مَاتَ وَ تَرَكَ دَيْناً لَمْ يَكُنْ فِي فَسَادٍ - وَ لَا إِسْرَافٍ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْضِيَهُ - فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ فَعَلَيْهِ إِثْمُ ذَلِكَ - إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ - إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ الْآيَةَ فَهُوَ مِنَ الْغَارِمِينَ - وَ لَهُ سَهْمٌ عِنْدَ الْإِمَامِ فَإِنْ حَبَسَهُ فَإِثْمُهُ عَلَيْهِ.

۶ - امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پیامبر فرمود: من از هر مؤمنی نسبت به خود او سزاوارترم و پس از من علی این سمت را دارد.

به امام صادق عرض شد: این چه معنی دارد؟ فرمود: تفسیر آن قول خود پیامبر است که فرموده است:

هر کس بمیرد و بدهی و فرزند بی سرپرستی از خود بر جای گذارد وظیفه من است که دین و بدهی او را ادا کنم و از بازماندگانش سرپرستی نمایم و هر کس بمیرد و مال و ثروتی از خود بر جای گذارد.

از آن ورثه اوست، مردی که مالی ندارد بر خود تسلط و اختیاری ندارد و حق امر و نهی نسبت به عیال خود را ندارد در صورتی که نفقه و خرجی به آنها ندهد، خداوند پیامبر و حضرت علی و امامان بعد از او ملزم ساخته است (که مخارج آنها را بپردازند) از این رو نسبت به مردم از خودشان اولی و سزاوارترند و تنها چیزی که سبب شد قوم یهود ایمان آورد همین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود زیرا آنها پس از مرگ اطمینان خاطر پیدا کردند که اداره خانواده آنها به عهده پیامبر و جانشینان او خواهد بود.

توضیح: مرحوم مجلسی می‌گوید: این حدیث از طریق اهل سنت هم نقل شده و مسلم به سند خود از جابربن عبدالله انصاری از رسول خدا نقل کرده است.

۷- امام صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر مؤمن و مسلمانی که بمیرد و وامی به جا گذارد که در مسیر اسراف و فساد نبوده بر امام است که آن را بپردازد و اگر نپرداخت گناهش بر اوست، زیرا خدای تبارک و تعالی می‌فرماید همانا صدقات برای فقیران و گدایان است. (تا آخر آیه) «و کارمندان آن و برای تالیف قلوب و آزاد کردن بنده‌ها و قرضداران و در راه خدا و برای ابن سبیل، قراری است قطعی از طرف خدا و خدا دانا و حکیم است» (توبه / ۶۰) و او از قرضداران است و نزد امام سهمی دارد و اگر امام آن را نگهدارد گناهش بر او است (چه امام بر حق باشد و یا ناحق)

۱۰۶۳-۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حَنَانٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ- وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَ حُسْنُ الْوِلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي- حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى حَتَّى يَكُونَ لِلرَّعِيَّةِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ.

۱۰۶۴-۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ طَبَرِسْتَانَ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ قَالَ:

قَالَ مُعَاوِيَةُ وَ لَقِيتُ الطَّبَرِيَّ مُحَمَّداً بَعْدَ ذَلِكَ فَأَخْبَرَنِي قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى يَقُولُ الْمَغْرَمُ إِذَا تَدَيَّنَ أَوِ اسْتَدَانَ فِي حَقٍّ- الْوَهْمُ مِنْ مُعَاوِيَةَ أُجِّلَ سَنَةً- فَإِنِ اتَّسَعَ وَ إِلَّا قَضَى عَنْهُ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.

بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ عليه السلام

۱۰۶۵-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِيَ الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا- فَمَنْ أَحْيَا أَرْضاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ

۸ - امام باقر عليه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرموده: امامت نشاید جز برای مردمی که در او سه خصلت باشد:

۱ - تقوایی که او را از هر نافرمانی نسبت به خدا باز دارد.

۲ - بردباری تاآنجاکه بر خشم خود مسلط باشد.

۳ - سرپرستی خوب نسبت به هر کسی که بر او سرپرست است تا آنجاکه برای آنها پدری مهربان باشد، و در روایت دیگر تا برای رعیت چون پدری مهربان باشد.

۹ - معاویة بن حکیم از محمد بن اسلم از مردی طبرستانی به نام محمد (راوی حدیث) گوید: معاویه گفت: من خود، پس از آن، خود محمد طبری را هم دیدم و به من خبر داد که از علی بن موسی عليه السلام شنیدم می‌فرمود: بدهکاری که در راه حق وام گرفته باشد تا یک سال به او مهلت دهند، اگر گشایشی یافت که خود می‌پردازد وگرنه باید امام بدهی او را از خزانهٔ عمومی پرداخت نماید.

همه زمین متعلق به امام عليه السلام است

۱ - امام باقر عليه السلام فرمود: ما در کتاب علی چنین یافتم که زمین از آن خداست و آن را به بندگان خود که بخواهد به ارث می‌دهد ما کسانی هستیم که خداوند زمین را به ارث به ما داده و ما هستیم پرهیزگاران و همهٔ زمین از آن ماست، هرکس از مسلمانان زمینی را احیاء کند باید آن را آباد دارد و خراج آن را به امام از خاندان من بپردازد و هر چه از آن خرج خود کند حق اوست و اگر از آن دست کشید و یا آن را بائر و خراب کرد و

فَلْيَعْمُرْهَا وَ لْيُؤَدِّ خَرَاجَهَا إِلَى الْإِمَامِ - مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا فَإِنْ تَرَكَهَا أَوْ أَخْرَبَهَا - وَ أَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ - فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا - مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا - يُؤَدِّي خَرَاجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا - حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ - فَيَحْوِيَهَا وَ يَمْنَعَهَا وَ يُخْرِجَهُمْ مِنْهَا - كَمَا حَوَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مَنَعَهَا - إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا - فَإِنَّهُ يُقَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ - وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ.

۱۰۶۶-۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ رَوَاهُ قَالَ:

الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا فَمَنْ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا - فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَ لْيُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَ لْيَبَرَّ إِخْوَانَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ - فَاللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَحْنُ بُرَآءُ مِنْهُ.

۱۰۶۷-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ:

رَأَيْتُ مِسْمَعاً بِالْمَدِينَةِ - وَ قَدْ كَانَ حَمَلَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ تِلْكَ السَّنَةَ مَالاً فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ؑ فَقُلْتُ لَهُ لِمَ رَدَّ عَلَيْكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ.

قَالَ فَقَالَ لِي إِنِّي قُلْتُ لَهُ حِينَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ - إِنِّي كُنْتُ وُلِّيتُ

مرد مسلمان دیگری پس از او آن را گرفت و آباد کرد نسبت به کسی که آن را رها کرده و رفته سزاوارتر است و باید خراج آن را به امام از خاندان من بپردازد و هر چه از در آمد آن حق اوست تا امام قائم از اهل بیت من با شمشیر و قدرت ظاهر شود و آن را تصرف کند و برای خود بردارد و آنها را از آن بیرون کند چنانچه رسول خدا ﷺ آنها را تصرف کرد و برای خود برداشت، جز آنچه در دست شیعیان ما باشد که امام با آنها قرار دادی بندد نسبت به آنچه که در دست آنهاست و زمین را در دست آنها واگذارد.

توضیح: بر اساس گفتار شهید ثانی در روضه هر زمینی که به جنگ به دست آمده و یا زمینی که در دست مسلمانان نبوده در زمان غیبت امام هر کسی که آن را آباد سازد مال اوست ولی در زمان حضور امام تصرف در آن، بدون اجازه امام جائز و روا نیست زیرا مالک اصلی اوست.



۲- فرمود: دنیا و هر آنچه در آن است از خدای تبارک و تعالی است و از رسول او و از ما، هر کس بر چیزی از آن دست یافت از خدا بپرهیزد و حق خدا را بدهد و به برادران خود احسان کند و اگر چنین نکند خدا و رسولش و ما از او بیزاریم.

توضیح: مقصود از حق خداوند آن است که مالیات واجب آن را باید به امام بدهد و از او اجازه بگیرد.

۳- عمر بن یزید گوید: در آن سال مسمع را در مدینه دیدار کردم که مالی برای حضرت صادق علیه‌السلام آورده بود حضرت آن مال را به او پس داده بود به او گفتم: چرا امام صادق پولی را که برایش آورده بودی به تو پس داد؟ گوید: جوابم گفت: من وقتی آن وجه را خدمت آن حضرت رد کردم به او گزارش دادم که: من متصدی غوص (مرواریدگیری) از دریای

الْبَحْرَيْنَ الْغَوْصَ - فَأَصَبْتُ أَرْبَعَمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ - وَ قَدْ جِئْتُكَ بِخُمُسِهَا بِثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ - وَكَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عَنْكَ - وَ أَنْ أَعْرِضَ لَهَا وَ هِيَ حَقُّكَ - الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي أَمْوَالِنَا.

فَقَالَ أَوَ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ - وَ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمُسُ يَا أَبَا سَيَّارٍ - إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا - فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ أَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ.

فَقَالَ يَا أَبَا سَيَّارٍ قَدْ طَيَّبْنَاهُ لَكَ - وَ أَحْلَلْنَاكَ مِنْهُ فَضُمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ وَكُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ - فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَجْبِيَهُمْ طَسْقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ - وَ يَتْرُكَ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ - وَ أَمَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ - فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ - مِنْ أَيْدِيهِمْ وَ يُخْرِجَهُمْ صَغَرَةً: قَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ.

فَقَالَ لِي أَبُو سَيَّارٍ - مَا أَرَى أَحَداً مِنْ أَصْحَابِ الضِّيَاعِ - وَ لَا مِمَّنْ يَلِي الْأَعْمَالَ يَأْكُلُ حَلَالاً - غَيْرِي إِلَّا مَنْ طَيَّبُوا لَهُ ذَلِكَ.

۱۰۶۸-٤- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الرَّازِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قُلْتُ لَهُ أَمَا عَلَى الْإِمَامِ زَكَاةٌ - فَقَالَ أَحَلْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ - يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَ يَدْفَعُهَا إِلَى مَنْ

بحرین شدم و چهار صد هزار درهم به دست آوردم وخمس آن را که هشتاد هزار درهم است برای شما آوردم و نخواستم آن را که از آن شماست نگهدارم، این حقی است که خدای تبارک و تعالی برای شما در اموال ما قرار داده است.

امام فرمود: مگر ما از زمین و آنچه که خداوند از آن برویاند حقی جز خمس نداریم؟

ای ابا سیار به راستی همهٔ زمین از آن ماست و هر چه خدا از آن برویاند همه از ماست، من گفتم: پس همهٔ آن مال را برای شما می‌آورم.

فرمود: ای ابا سیار ما آن را بر تو حلال کردیم و برای تو روا ساختیم این را با خود بردار آنچه از زمین در دست شیعیان ماست بر آنها حلال است تا قائم ما قیام کند و مالیات آن را از آنها بگیرد و زمین را به دست آنها واگذارد ولی آنچه در دست دیگران است هر آنچه از آن سودی برند بر آنها حرام است تا آن که قائم ما قیام کند و زمین را از دست آنها بگیرد و آنها را خوار و تهی دست از آن به در کند.

عمربن یزید گوید: ابو سیار به من گفت: به نظر من احدی از صاحبان املاک و کارمندان جز من حلال نخورد مگر آنان که ائمه به آن‌ها حلال کرده باشند.

* * *

۴ - ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: آیا زکوة بر امام نیست؟ در پاسخ فرمود: سخن محالی گفتی ای ابا محمد تو نمی‌دانی که همهٔ دنیا و آخرت از آن امام است به هر جا خواهد صرف کند و به هر کس بخواهد بدهد،

يَشَاءُ - جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ - إِنَّ الْإِمَامَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَا يَبِيتُ - لَيْلَةً أَبَداً وَ لِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ.

١٠٦٩-٥ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ مُصْعَبٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ أَوِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام مَا لَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ - فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - بَعَثَ جَبْرَئِيلَ عليه السلام وَ أَمَرَهُ - أَنْ يَخْرِقَ بِإِبْهَامِهِ ثَمَانِيَةَ أَنْهَارٍ فِي الْأَرْضِ - مِنْهَا سَيْحَانُ وَ جَيْحَانُ وَ هُوَ نَهَرُ بَلْخَ وَ الْخُشُوعُ وَ هُوَ نَهَرُ الشَّاشِ - وَ مِهْرَانُ وَ هُوَ نَهَرُ الْهِنْدِ - وَ نِيلُ مِصْرَ وَ دِجْلَةُ وَ الْفُرَاتُ - فَمَا سَقَتْ أَوِ اسْتَقَتْ فَهُوَ لَنَا - وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا - وَ لَيْسَ لِعَدُوِّنَا مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَصَبَ عَلَيْهِ - وَ إِنَّ وَلِيَّنَا لَفِي أَوْسَعَ فِي بَيْنَ ذِهْ إِلَى ذِهْ - يَعْنِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ - ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا الْمَغْصُوبِينَ عَلَيْهَا خَالِصَةً لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلَا غَصْبٍ.

١٠٧٠-٦ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ جُعِلْتُ فِدَاكَ - رُوِيَ لَنَا أَنْ لَيْسَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا الْخُمُسُ فَجَاءَ الْجَوَابُ - إِنَّ الدُّنْيَا وَ مَا عَلَيْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

از طرف خدا این عمل برای او رواست، ای ابا محمد امام شبی را هرگز نگذارند که برای خدا در گردن او حقی مانده باشد که خدا از او بازخواست کند.

توضیح: وقتی خداوند تمام جهان را به امام واگذار ساخته به این معنی است که هیچ کس جز امام در آن حقی ندارد پس اگر گفته شود که زکات بر امام واجب است به این معنی است که دیگران هم نسبت به درآمد این جهان سهمی دارند و این دعوی با مالکیت امام نسبت به تمام جهان سازگار نیست امام مالکیت خود را در اختیار شیعیان خود قرار داده که از منافع آن بهره برند و حقوق واجب خود را ادا نمایند در این صورت اگر امامان به فقرا کمک می‌کردند نه از باب زکات مالشان بوده بلکه بخاطر اکرام و احسان و کمک بوده است.

۵- یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: شما از این زمین چه دارید؟ لبخندی زد و فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی جبرئیلش رافرستاد و به او فرمان داد تا با انگشت بزرگ خود هشت نهر در زمین ببرد که از آنهاست سیحون و جیحون که نهر بلخ است و خشوع و آن نهر شوش است و مهران و آن نهر هند است و نیل مصر و دجله و فرات، آنچه آب خورده یا آب داده شود همه از ماست و هر چه از ماست از آن شیعیان ماست و دشمن ما از آن بهره‌ای ندارد جز آنچه به زور بگیرد ولی دوست ما در گشایش است فراتر از میان این و آن یعنی میان آسمان و زمین سپس این آیه را خواند: بگو این چیزها متعلق به کسانی است که ایمان آورد و در روز قیامت مخصوص ایشان است.

توضیح: از اینکه امام نام چند نهر را برده و نهرهای دیگر قاره‌های جهان نام نبرده شاید بخاطر این بوده که این نهرها هنوز کشف نشده و مورد بهره برداری قرار نگرفته و دست بشر به آنها نرسیده است.

۶- محمدبن ریان گوید: به امام عسکری علیه السلام نوشتم: قربانت روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا جز خمس ندارد؟ جواب رسید که دنیا و آنچه بر آن می‌چرخد از رسول خداست

۱۰۷۱-۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ أَقْطَعَهُ الدُّنْيَا قَطِيعَةً - فَمَا كَانَ لِآدَمَ عليه السلام فَلِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ - لِلْأَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ.

۱۰۷۲-۸- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام كَرَى بِرِجْلِهِ - خَمْسَةَ أَنْهَارٍ وَ لِسَانُ الْمَاءِ يَتْبَعُهُ الْفُرَاتَ وَ دِجْلَةَ وَ نِيلَ مِصْرَ - وَ مِهْرَانَ وَ نَهْرَ بَلْخَ فَمَا سَقَتْ أَوْ سُقِيَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ - وَ الْبَحْرُ الْمُطِيفُ بِالدُّنْيَا لِلْإِمَامِ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ السَّرِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ

قَالَ "لَمْ يَكُنِ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ يَعْدِلُ بِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ شَيْئاً - وَ كَانَ لَا يَغُبُّ إِتْيَانَهُ - ثُمَّ انْقَطَعَ عَنْهُ وَ خَالَفَهُ - وَ كَانَ سَبَبُ ذَلِكَ - أَنَّ أَبَا مَالِكٍ الْحَضْرَمِيَّ كَانَ أَحَدَ رِجَالِ هِشَامٍ - وَ وَقَعَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مُلَاحَاةٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْإِمَامَةِ.

قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ الدُّنْيَا كُلُّهَا لِلْإِمَامِ عليه السلام عَلَى جِهَةِ الْمِلْكِ وَ إِنَّهُ أَوْلَى بِهَا - مِنَ الَّذِينَ هِيَ فِي أَيْدِيهِمْ.

وَ قَالَ أَبُو مَالِكٍ لَيْسَ كَذَلِكَ أَمْلَاكُ النَّاسِ لَهُمْ - إِلَّا مَا حَكَمَ اللَّهُ بِهِ لِلْإِمَامِ مِنَ الْفَيْءِ - وَ الْخُمُسِ وَ الْمَغْنَمِ فَذَلِكَ لَهُ - وَ ذَلِكَ أَيْضاً قَدْ بَيَّنَ اللَّهُ

۷ - امام باقر ﷺ می‌فرماید: رسول خدا ﷺ فرمود که خدا آدم ﷺ را آفرید و دنیا را به او واگذاشت و هر چه از آن آدم بوده و آن رسول خداست و هر چه از آن رسول خداست همان از آن ائمه آل محمد است

۸ - امام صادق ﷺ فرمود: به راستی جبرئیل با پای خود پنج نهر را حفر کرد زبانهٔ آب به دنبال او بود:

۱ - فرات ۲- دجله

۳ - نیل مصر ۴ - مهران

۵ - نهربلخ

هر چه را آب دهند یا از آن آب داده شود از آن امام ﷺ است و نیز دریاهای که خشکی را در برگرفته‌اند.

سری بن ربیع گوید: ابن ابی عمیر کسی را (در علم و دانش برابر هشام نمی‌دانست و ارزش محضر او را ترک نمی‌کرد تا آنکه با او اختلافی پیدا کرد و رابطه خود را با او قطع نمود و سببش این بود که ابی مالک حضرمی یکی از یاوران هشام بود و میان او و ابن ابی عمیر درباره مسئله‌ای از امامت درگیری به وجود آمد ابن ابی عمیر گفت: همه دنیا از آن امام است یعنی ملک اوست و او نسبت به کسانی که آن را در تصرف دارند اولی و سزاوارتر است. ابو مالک گفت: چنین نیست املاک مردم از خود آنهاست جز آنچه را خدا حکم کرده از امام باشد از فیء و خمس و غنیمت که از امام است و آن را هم نیز خدا خود بیان کرده که در کجا صرف کند و با آن چه کند

لِلْإِمَامِ- أَيْنَ يَضَعُهُ وَ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ- فَتَرَاضَيَا بِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ صَارَا إِلَيْهِ فَحَكَمَ هِشَام لِأَبِي مَالِك عَلَى ابْنِ أَبِي عُمَيْر فَغَضِبَ اِبْنَ أَبِي عُمَيْر وَ هَجَرَ هُشَاماً بَعْدَ ذَالِك.

بَابُ سِيرَةِ الْإِمَامِ فِي نَفْسِهِ وَ فِي الْمَطْعَمِ وَ الْمَلْبَسِ إِذَا وَلِيَ الْأَمْرَ

۱۰۷۳-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حُمَيْدٍ وَ جَابِرٍ الْعَبْدِيِّ قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَاماً لِخَلْقِهِ- فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي- وَ مَطْعَمِي وَ مَشْرَبِي وَ مَلْبَسِي كَضُعَفَاءِ النَّاسِ- كَيْ يَقْتَدِيَ الْفَقِيرُ بِفَقْرِي- وَ لَا يُطْغِيَ الْغَنِيَّ غِنَاهُ.

۱۰۷۴-۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَوْماً- جُعِلْتُ فِدَاكَ ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ- وَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ فَقُلْتُ- لَوْ كَانَ هَذَا إِلَيْكُمْ لَعِشْنَا مَعَكُمْ.

فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا مُعَلَّى أَمَا وَ اللَّهِ- أَنْ لَوْ كَانَ ذَاكَ مَا كَانَ إِلَّا سِيَاسَةَ اللَّيْلِ- وَ سِيَاحَةَ النَّهَارِ وَ لُبْسَ الْخَشِنِ- وَ أَكْلَ الْجَشِبِ فَزُوِيَ ذَلِكَ عَنَّا- فَهَلْ رَأَيْتَ ظُلَامَةً قَطُّ صَيَّرَهَا- اللَّهُ تَعَالَى نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ.

این مشاجره را نزد هشام بن حکم بردند و هر دو به حکم او راضی شدند و هشام به سود ابی مالک علیه ابن ابی عمیر داوری کرد، ابن ابی عمیر خشم گرفت و پس از آن رابطهٔ خود را با هشام قطع کرد.

توضیح: نزاع و بحث میان ابن ابی عمیر و ابو مالک لفظی است زیرا طبق گفتار خود معصومین در زمان غیبت امام تمام اراضی و منافع آنها را بر شیعیان خود مباح نمودند و حتی نسبت به کفار و غیر شیعیان هم دریغ نورزیدند و خود جزئی در واجبات الهی تصرف نمی‌کردند. تا زمان قیام حضرت مهدی (عج) که مالکیت تمام جهان از آن اوست که به هر کس که بخواهد می‌بخشد و واگذار می‌کند.در این صورت در این مسئله جای هیچ بحث و گفتگویی نیست.

روش امام دربارهٔ خودش و خوردن و لباسش به هنگام حکومت

۱- جابر عبدی می‌گوید: امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود: خدا مرا پیشوای خلق قرارداد و بر من لازم فرمود که بر خود تنگ بگیرم و خوردن و نوشیدن و لباس، مانند مستمندان باشم تا فقیران به فقر من توجه کنند و آرام شوند و توانگران با ثروت خود سرکشی نکنند.

۲- معلی بن خنیس گوید: روزی به امام صادق عليه‌السلام گفتم: قربانت من آل فلان (یعنی بنی عباس) رابه یاد آورم و آن نعمتی که داند و باخود گفتم اگر این نعمت مربوط به شما بود ما در ناز و نعمت بودیم و زندگی خوبی داشتیم. فرمود: ای معلی بسیار دور شدی به خدا اگر وضع چنین بود (و ما حکمفرما بودیم) برای ما جز نگهبانی شبانه و تلاش روزانه و پوشاک زبر و درشت و خوراک سخت و بی خورش چیزی نبود از این جهت آن امر از ما برکنار شد آیا هرگز تو دیده‌ای که خدای تعالی بردن حقی را جز این نعمت قرار دهد؟

توضیح: امام می‌خواهد بگوید که هر چند که بنی العباس مسند ما را غصب کرده و بر جای ما نشسته‌اند و به ما و مسلمین ستم کرده‌اند ولی ستم آنها در حق ما نعمتی است زیرا که نگهبانی شبانه و تلاش روزانه را از گردن ما برداشته‌اند.

۱۰۷۵-۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُمَا بِأَسَانِيدَ مُخْتَلِفَةٍ فِي اِحْتِجَاجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - عَلَى عَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ - حِينَ لَبِسَ الْعَبَاءَ وَ تَرَكَ الْمُلَاءَ - وَ شَكَاهُ أَخُوهُ الرَّبِيعُ بْنُ زِيَادٍ - إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:

-أَنَّهُ قَدْ غَمَّ أَهْلَهُ وَ أَحْزَنَ وُلْدَهُ بِذَلِكَ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَيَّ بِعَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ فَجِيءَ بِهِ - فَلَمَّا رَآهُ عَبَسَ فِي وَجْهِهِ

فَقَالَ لَهُ أَمَا اِسْتَحْيَيْتَ مِنْ أَهْلِكَ - أَمَا رَحِمْتَ وُلْدَكَ - أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَخْذَكَ مِنْهَا - أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ - أَوَ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ. فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ أَوَ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ إِلَى قَوْلِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ فَبِاللَّهِ لَابْتِذَالُ نِعَمِ اللَّهِ بِالْفَعَالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنِ اِبْتِذَالِهَا - بِالْمَقَالِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

فَقَالَ عَاصِمٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - فَعَلَى مَا اِقْتَصَرْتَ فِي مَطْعَمِكَ - عَلَى الْجُشُوبَةِ - وَ فِي مَلْبَسِكَ عَلَى الْخُشُونَةِ

فَقَالَ - وَيْحَكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْعَدْلِ - أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ - كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ - فَأَلْقَى عَاصِمُ بْنُ زِيَادٍ الْعَبَاءَ وَ لَبِسَ الْمُلَاءَ.

۳- به چند سند از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به احتجاج آن حضرت بر عاصم بن زیاد که عبا پوشیده و جامهٔ نرم را از تن دور کرده روایت شده که برادرش ربیع بن زیاد شکایت او را به امیرالمؤمنین نمود و گفت: با این روش خاندان خود را غمزده و فرزندان خود را اندوهناک ساخته است.

امیرالمؤمنین فرمود: عاصم بن زیاد را نزد من بیاورید، اورا آوردند چون او را دید با ترش‌روئی به او فرمود: از خانوادهٔ خود شرم نکردی و به فرزندانت رحم نکردی، تو معتقدی که خدا پاکیزگیها را بر تو حلال کرده و نخواسته تو از آنها استفاده کنی تو نزد خداوند کوچکتر از آنی که اظهار نظر کنی مگر خداوند نفرموده است: "زمین را برای استفاده مردم قرار دادیم که در آن میوه و نخل غلافدار است(الرحمن/۱۱ - ۱۰)" باز مگر خداوند نمی‌فرماید؟ «آمیختند دو دریا و به هم برخوردند، میانشان حائلی است که به هم آمیخته نشوند(الرحمن/ ۱۹)» تا آنجا که می‌فرماید: «از آنها لؤلؤ و مرجان بر آید» به خدا سوگند به کارگیری نعمت‌های خدا با عمل نزد او دوست داشتنی‌تر است از پذیرش آنها به گفتار (یعنی به ذکر و دعا) و خداوند عزوجل فرموده: «و اما نعمت پروردگارت را باز گو(ضحی /۱۱)».

عاصم عرض کرد: یا امیرالمؤمنین پس چرا خود در خوراکت به طعام ناگوار و درشت اکتفاء کردی ودرلباست به جامهٔ زبر و درشت؟

فرمود: وای بر تو به راستی خدا بر امامان عادل لازم کرده خود را با مردم مستمند وناتوان هماهنگ سازند تا فقر بر درویش بی نوا او را از راه به در نبرد. عاصم بن زیاد عبای موئین را افکند و جامهٔ نرم در بر کرد.

توضیح: در اسلام ژنده پوشی و جامه کهنه در برکردن واز دنیا و زندگی دنیا کنار کشیدن به عنوان یک سنت دینی منع شده و لذا امام پس از آنکه به عاصم توضیح داد و آگاهش کرد او هم ژنده پوشی را کنار گذاشت.

۱۰۷۶-٤- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ:

حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام وَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ- أَصْلَحَكَ اللَّهُ ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ يَلْبَسُ الْقَمِيصَ- بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ- وَ نَرَى عَلَيْكَ اللِّبَاسَ الْجَدِيدَ- فَقَالَ لَهُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ- وَ لَوْ لَبِسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شُهِرَ بِهِ- فَخَيْرُ لِبَاسِ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ- غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليه السلام إِذَا قَامَ لَبِسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ سَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عليه السلام.



بَابٌ نَادِرٌ

۱۰۷۷-۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ:

عَطَسَ يَوْماً وَ أَنَا عِنْدَهُ- فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ- مَا يُقَالُ لِلْإِمَامِ إِذَا عَطَسَ- قَالَ يَقُولُونَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ.

۴- حماد بن عثمان گوید: در محضر امام صادق ﷺ بودم که مردی به آن حضرت گفت: اصلحک الله فرمودی که علی بن ابی‌طالب جامعه زبر و خشن در بر می‌گرد و پیراهن به بهای چهار درهم می‌پوشید در صورتیکه ما بر تن شما جامه‌های نو و برازنده و پر ارزش می‌بینیم؟

در پاسخ فرمود: به راستی علی بن ابی طالب آن جامهٔ ژنده را در زمانی می‌پوشید که نبود و کسی خرده بر او نمی گرفت واگر آن لباس را این زمان می‌پوشید انگشت نما می‌شد (زیرا امام باید به هنگام زمامداری زندگی خود را همگام با مستمندان قرار دهد تا دشواری و فقر، زندگی آنهارا در رنج قرار ندهد پس بهترین لباس هر زمان لباس مردم آن زمان است).



باب نادر

توضیح: مواردی که مرحوم کلینی تحت عنوان نوادر بحث می‌کند منظورش ذکر روایات متفرقه‌ای است که تحت یک عنوان نمی‌گنجد

۱- ایوب بن نوح گوید: روزی من خدمت امام علی ﷺ بوده که عطسه کرد، گفتم: قربانت امام که عطسه کند بااو چه باید گفت: فرمود: می‌گویند: صلی الله علیک (درود خدا بر تو باد)

توضیح: ایوب بن نوح از یاران حضرت رضا و امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری ﷺ بود و چون بیشتر احادیث او از امام هادی است باید این حدیث هم از او نقل کرده باشد.

* * *

۱۰۷۸-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ:

حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدِّينَوَرِيُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ زَاهِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ - يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَا ذَاكَ اِسْمٌ سَمَّى اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا يَتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ - قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ قَالَ يَقُولُونَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ - ثُمَّ قَرَأَ بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

۱۰۷۹-۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ - أَمَا سَمِعْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ - وَ نَمِيرُ أَهْلَنا وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ لِأَنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِنْدِهِ - يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ

۱۰۸۰-۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الْقَزَّازِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ اللَّهُ سَمَّاهُ وَ هَكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

۲- عمر بن زاهر گوید: مردی از امام صادق عليه‌السلام پرسید آیا به امام قائم بعنوان امیرمؤمنان سلام می‌گویند؟

فرمود: نه خداوند این نام را مخصوص امیرالمؤمنین عليه‌السلام نموده، پیش از او کسی بدان نامیده نشده و پس از او هم جز کافر خود را به آن ننامد، گفتم: قربانت، چگونه به او درود گویند؟ فرمود: می‌گویند: (السلام علیك یا بقیة الله)، سپس این آیه را خواند «اگرمؤمن هستید بقیةالله برای شما بهتراست (هود / ۸۶)».

* * *

۳- احمد بن عمر می‌گوید: از ابوالحسن عليه‌السلام پرسیدم چرا او را امیرمؤمنان نامیدند؟

فرمود: برای آنکه خوراك دانش به آنها می‌رساند، فرمود: نشنیدی در قرآن است که «ما خاندان خود را طعام می‌دهیم (یوسف/۶۴)»

و در روایت دیگراست که برای آنکه آذوقه مؤمنین از نزد او فراهم شده و به آنها آذوقه علم و دانش می‌داد.

* * *

۴- جابر گوید: به امام باقر عليه‌السلام عرض کردم: چرا او را امیرالمؤمنین نامیدند؟

فرمود: خدا او را نامیده و در قرآنش چنین نازل فرموده: «و چون خدا نژاد بنی آدم را از پشت آنها برگرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که، مگر نه این است که من پررودگار شما هستم و محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین است (اعراف / ۱۷۲).

بَابٌ فِيهِ نُكَتٌ وَ نُتَفٌ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ.

۱۰۸۱-۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ سَالِمٍ الْحَنَّاطِ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

۱۰۸۲-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا قَالَ هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

۱۰۸۳-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ قَالَ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله مِنَ الْوَلَايَةِ- وَ لَمْ يَخْلِطُوهَا بِوَلَايَةِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ- فَهُوَ الْمُلَبَّسُ بِالظُّلْمِ.

گلچینی از قرآن دربارهٔ ولایت

۱- سالم حناط می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: از قول خدای تبارک و تعالی به من خبرده «جبرئیل قرآن را به زبان عربی فصیح بر دل تو نازل کرد» تا از بیم دهنده‌ها باشی (شعرا/ ۱۹۴-۱۹۲)

فرمود: آن ولایت امیر المؤمنین است علیه السلام.

توضیح: مرحوم مجلسی حدود ۹۲ روایت می‌آورد که در ارتباط با آیات قرآنی است. همانطور که می‌دانیم تفسیر قرآن در حقیقت توجه ظاهری به قرآن است و تأویل جنبه باطنی قرآن در نظر دارد که با احادیث رسیده از معصومین پی به عمق و معنی آنها می‌بریم.

۲- امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: «به راستی ما امانت را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم آنها از برداشتن آنها سرپیچی کردند ولی انسان آنها را پذیرفت زیرابسیار ستم کار و نادان است(سبأ/۷۲)»

فرمود: مقصوداز امانت، ولایت امیرالمؤمنین است.

توضیح: مرحوم طبرسی و بیضاوی بر این باورند که مقصود از امانت الهی که آسمانها و زمین و کوهها از پذیرش آن سرباز زدند اصول و فروع دین است. و بعضی مراد از امانت خلافت و حکومت می‌دانند و مرحوم مجلسی هم بر این اعتقاد و باور است.

۳- امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل «کسانیکه ایمان آوردند و ایمان خود را به ستم نیالودند (انعام/ ۸۱)» مقصود ایمان به ولایتی است که حضرت محمد آورد و آن به ولایت فلان و فلان نیالود که آن ایمان آمیخته با ظلم و ستم است

۱۰۸٤-٤- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فَقَالَ عَرَفَ اللَّهُ إِيمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا- وَ كُفْرَهُمْ بِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ- فِي صُلْبِ آدَمَ عليه السلام وَ هُمْ ذَرٌّ.

۱۰۸۵-٥- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَلَايَتِنَا.

۱۰۸٦-٦- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ قَالَ الْوَلَايَةُ.

۱۰۸۷-۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ مُثَنًّى عَنْ زُرَارَةَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَجْلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام.

۴- حسین بن نعیم صحف گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از قول خدای عزوجل: «برخی از شما مؤمن و برخی دیگر کافرید (تغابن / ۲)»

فرمود: خدا ایمان آنها را به ولایت و دوستی و کفر آنها را هم به محک ولایت ما شناخته است ا ز روزیکه از آنها پیمان گرفت و آنها ذره‌ای بودند در پست آدم ابوالبشر.

* * *

۵- محمد بن فضیل از ابی الحسن علیه السلام در قول خدای عزوجل «به نذر وفا می‌کنند (انسان / ۶)»

فرمود: وفا می‌کنندبه نذر و پیمانی که از آنهاگرفته شده و ولایت ما(اهل بیت).



* * *

۶- امام باقر علیه السلام دربارهٔ قول خدای عزوجل «و اگر آنها تو رات و انجیل و آنچه از پرورگار شان بر آنها نازل شده بپا دارند (مائده / ۶۶)

فرمود: مقصود ولایت است.

* * *

۷- امام باقر علیه السلام در تفسیرقول خدای تعالی: «بگو (ای محمد) از شما مزدی نمی‌خواهم جز دوستی خانواده‌ام (شوری / ۲۳)

فرمود مقصود از آنها ائمه هستند.

* * *

۱۰۸۸-۸- اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ﴿ع﴾:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ وَلَايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً هَكَذَا نَزَلَتْ.

۱۰۸۹-۹- اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ رَفَعَهُ:

إِلَيْهِمْ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللهِ فِي عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ -كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسىٰ فَبَرَّأَهُ اللهُ مِمَّا قَالُوا.

۱۰۹۰-۱۰- اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ:

سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقىٰ قَالَ مَنْ قَالَ بِالْأَئِمَّةِ - وَ اتَّبَعَ أَمْرَهُمْ وَ لَمْ يَجُزْ طَاعَتَهُمْ.

۱۰۹۱-۱۱- اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَفَعَهُ:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- لَا أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا وَلَدَ مِنَ الْأَئِمَّةِ ﴿ع﴾.

۸- از امام صادق ﷺ در تفسیر قول خدای عزوجل: «هر کس خدا و رسولش را فرمان برد (احزاب / ۷۱)»

فرمود: مراد از اطاعت خداو رسول و ولایت علی ﷺ است.

* * *

۹- محمد بن مروان از معصومین علیهم السلام در قول خدای عزوجل: «شما را نرسد که رسول خدا را آزار دهید (احزاب / ۵۳)»

فرمود: یعنی دربارهٔ علیﷺ و ائمه معصومین است مانند آیه‌ای که می‌فرماید: «چون کسانی نباشید که موسی ﷺ را آزردند و خدا او را از آنچه به وی نسبت دادند تبرئه کرد (احزاب/ ۶۹)»



* * *

۱۰- علی بن عبدالله گوید: مردی از او پرسیداز قول خدای تعالی «هر کس پیروی از هدایت کند گمراه نشود (طه / ۱۲۳)»

فرمود مقصود این است که هر کس معتقد به ائمه باشد و از آنها پیروی کند واز اطاعت آنها بیرون نرود.

* * *

۱۱- در تفسیر قول خدای تعالی: «نه سوگند به این شهر، و توئی وارد در این شهر، و سوگند به پدر و فرزند» فرمود: مقصود از والد و ولد امیرالمؤمنینﷺ است و ائمه‌ای که فرزندانش بودند.

۱۰۹۲-۱۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى- وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ عليهم‌السلام.

۱۰۹۳-۱۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ.

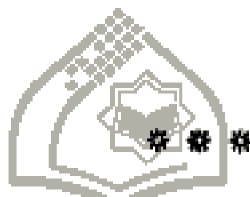
۱۰۹۴-۱۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام وَ الْأَئِمَّةُ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ- فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ أَصْحَابُهُمْ وَ أَهْلُ وَلَايَتِهِمْ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ- أمير المؤمنين عليه‌السلام و الائمة عليهم‌السلام.

۱۲- امام صادق عليه‌السلام در تفسیر قول خدای عزوجل:
«بدانید که آنچه بهره و غنیمت برگرفتید، خمس آن از آن خدا و رسول و از خویشان رسول است (انفال / ۴۰)»
فرمود: خویشان رسول امیرالمؤمنین و ائمه‌اند عليهم‌السلام.

* * *

۱۳- عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق عليه‌السلام پرسیدم از قول خدای عزوجل «از کسانیکه آفریدم جماعتی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به آن باز می‌گردند (اعراف / ۱۸۰)»
فرمود: آنان ائمه عليهم‌السلام هستند.



* * *

۱۴- عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق عليه‌السلام دربارهٔ قول خدای تعالی: «اوست که بر تو کتاب را نازل کرده و از آن است آیاتی محکمه که آنها اُم الکتابند»
فرمود: مقصود امیرالمؤمنین و ائمه عليهم‌السلام هستند «و آیات دیگری متشابه»
فرمود: مقصود فلان و فلان هستند «اما کسانی که در دل کجی دارند» پیروان آن فلان و فلان و دوستداران آنانند «پیروی کنند آنچه را که از آن متشابه باشد برای فتنه جوئی و جستجو از تأویل آن» یعنی به امید سود آینده پیروی آنان و تأویلش را نمی‌داند جز خدا و راسخان در علم» مراد امیرالمؤمنین و ائمه عليهم‌السلام هستند.

* * *

۱۰۹۵-۱۵- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ مُثَنًّى عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَجْلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِينَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَائِجَ مِنْ دُونِهِمْ.

۱۰۹۶-۱۶- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهٰا قَالَ قُلْتُ مَا السَّلْمُ قَالَ الدُّخُولُ فِي أَمْرِنَا.



۱۰۹۷-۱۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ قَالَ- يَا زُرَارَةُ أَ وَ لَمْ تَرْكَبْ هَذِهِ الْأُمَّةُ- بَعْدَ نَبِيِّهَا طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ- فِي أَمْرِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ.

۱۰۹۸-۱۸- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قَالَ إِمَامٌ إِلَى إِمَامٍ.

۱۵- امام باقر علیه السلام درتفسیر قول خدای تعالی «بلکه گمان کردید رها می‌شوید و خداوند کسانی از شما جهاد کرده و غیر خدا و رسولش و مؤمنین پناهگاهی انتخاب کرده‌اند (توبه / ۱۷)»

فرموده: مقصود او ازمؤمنان همان ائمه هستند، یعنی آنها که جز ائمه علیهم السلام پناهگاه و دوستی در خود ندارند.

۱۶- حلبی از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «اگر میل به صلح و آشتی کردند، توهم به آن میل کن (انفال / ۲۴)»

گوید: گفتم: صلح و آشتی چیست؟ فرمود: داخل شدن در امر امامت و ولایت.

۱۷- زراره امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی «سوگندبه این امور که شما احوال گوناگونی خواهید داشت (انشقاق / ۲۰)»

فرمود: مگر بعد از پیامبر این امت در کار فلان و فلان رفتارشان مختلف نبود؟

۱۸- عبدالله بن جندب گوید: از ابوالحسن علیه السلام از تفسیر قول خدای عزوجل «ما این گفتار را برای ایشان پی در پی قرار دادیم شاید متوجه شوند(قصص / ۵۲)»

فرمود: یعنی برای ارشاد مردم بعدالت امامی را به دنبال امامی دیگر قیام به امامت کردند مقصود این است که درامر امامت فترتی نیست و زمانی بی حجت نماند.

توضیح: بیضاوی بر این باور است که خداوند فرماید ما قرآن را پیوسته و منظم نازل کردیم تا پند و اندرز هماهنگ باشد.

۱۰۹۹-۱۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَلَّامٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا قَالَ إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ عَلِيّاً عليه السلام وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ - وَ جَرَتْ بَعْدَهُمْ فِي الْأَئِمَّةِ عليهم السلام - ثُمَّ يَرْجِعُ الْقَوْلُ مِنَ اللَّهِ فِي النَّاسِ.

فَقَالَ فَإِنْ آمَنُوا يَعْنِي النَّاسَ بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ يَعْنِي عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ - وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ: فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ.

۱۱۰۰-۲۰- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ مُثَنًّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجْلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَ مَنِ اتَّبَعَهُمْ.

۱۱۰۱-۲۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ قَالَ مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - فَهُوَ يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا - أَنْذَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله.

۱۹- سلام، از امام باقر علیه السلام در قول خدای تعالی: «بگوئید به خدا آنچه که بر پیامبر ما نازل شده است ایمان آوردیم (بقره / ۱۳۱)»

فرمود: همانا مقصود از این خطاب علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام‌اند و پس از ایشان این خطاب جاری است دربارهٔ ائمه علیهم السلام سپس گفتار از طرف خدا بر می‌گردد به وضع حال مردم که فرموده: «اگر ایمان آورند» یعنی مردم «به مانند آنچه که شما بدان ایمان آوردید» مقصود علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام هستند:

«پس محققاً هدایت یافتند واگر رو بر تافتند پس همانا آنان بر خلاف راه حق‌اند.»

توضیح: امام می‌خواهد بفرماید همانطورکه امت های گذشتهٔ پس از پیامبر خود گمراه شدند مانند بنی‌اسرائیل که فریب سامری را خوردند امت اسلامی هم بعداز پیامبر دچار گمراهی شدند.

۲۰- امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی اند که پیرو او بودند و این پیامبر است و آن کسانیکه گرویدند (آل‌عمران / ۶۲)»

فرمود: مقصود ائمه علیهم السلام وکسانیکه پیرو آنهایند.

* * *

۲۱- مالک جهنی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدای عزوجل می‌فرماید: «این قرآن به من وحی شده است تابه شما و هر کسی که به او می‌رسد بیم دهم» (انعام / ۲۰)

فرموه به هرکس از آل محمد به امامت برسد توسط قرآن بیم می‌دهم همانطورکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم داد.

۱۱۰۲-۲۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً قَالَ عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ- فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ- أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ- أُولِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ- وَ الْمَهْدِيِّ وَ سِيرَتِهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارِ بِهِ.

۱۱۰۳-۲۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقُمِّيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ- وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ: - مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ فَنَسِيَ هَكَذَا وَ اللَّهِ نَزَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله.

۱۱۰۴-۲۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَادٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ - وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.

۲۲- امام باقر ﷺ درتفسیرقول خدای عزوجل: «و هر آینه از پیش به آدم سفارش کردیم و آن را فراموش کرد و تصمیمی در او ندیدیم (طه/ ۱۱۵)» فرمود: به او دربارهٔ محمد ﷺ و امامان پس از او سفارش کردیم ولی او آنرا ترک کرد و تصمیمی نداشت که آنان چنین باشند و همانان اولوالعزم را اولوالعزم نامیدند برای آنکه به آنها دربارهٔ محمد ﷺ و اوصیاء پس از وی و خصوصاً دربارهٔ مهدی ﷺ و روش او سفارش داده شده و آنها تصمیم گرفتند که مطلب همین است و بدان اعتراف کرده‌اند.

* * *

۲۳- امام صادق ﷺ در این آیه فرموده است «از پیش به آدم سفارش کردیم» سخنانی دربارهٔ محمد و علی فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم‌السلام از ذریه آنان «پس فراموش کرد» به خدا اینچنین بر محمد ﷺ نازل شده است.

* * *

۲۴- امام باقر ﷺ فرمود: که خدابه پیامبرش وحی کرد: «به آنچه که به تو وحی شده است چنگ بزن زیرا، توبه راه راست هستی (زخرف/۴۳)» فرمود: یعنی تو، به ولایت علي هستي و علي همان راه راست است.

توضیح: مرحوم مجلسی بر این عقیده است که مراد از صراط راهی است که مردم را به هدفشان می‌رساند و ائمه راه راست‌اند که سبب می‌شوند که مردم گمراه نشوند.

* * *

۱۱۰۵-۲۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُنَخَّلٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ - عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله هَكَذَا - بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فِي عَلِيٍّ بَغْياً.

۱۱۰۶-۲۶- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُنَخَّلٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ:

نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ - عَلَى مُحَمَّدٍ هَكَذَا وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ.

۱۱۰۷-۲۷- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُنَخَّلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ نُوراً مُبِيناً.

۱۱۰۸-۲۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ بَكَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ فِي عَلِيٍّ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ.

۲۵- جابر، از امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه را جبریل بر محمد صلی الله علیه و آله چنین نازل فرمود: «چه بد است آنچه که مردم خود را بدان فروختند و از راه ستم کفر ورزیدند به آنچه خداوند دربارهٔ علی علیه السلام نازل کرده است (بقره/ ۹۰)

* * *

۲۶-از جابر که گفت: این آیه را جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله چنین نازل نموده است که: «اگر شما در تردید باشید نسبت به آنچه ما فرو فرستادیم، بر بندهٔ خود (دربارهٔ علی) یک سوره یامانند آن بیاورید (بقره/ ۲۳)»

* * *

۲۷- امام صادق علیه السلام فرموده: جبرئیل این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله اینگونه نازل کرد: «ای کسانیکه به شما کتاب داده‌اند به آنچه (دربارهٔ علی) نازل کرده‌ایم که نور آشکاری است ایمان بیاورید (نساء/ ۴۷)».

* * *

۲۸- امام باقر علیه السلام دربارهٔ این آیه فرمود: «اگرآنهاآنچه راکه (دربارهٔ علی) پندشان دادند عمل کنند بر ایشان بهتر است (نساء/ ۶۶)»

* * *

۱۱۰۹-۲۹- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَجْلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ قَالَ فِي وَلَايَتِنَا.

۱۱۱۰-۳۰- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ - بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا قَالَ وَلَايَتَهُمْ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى قَالَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام - إِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولى. صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى.

۱۱۱۱-۳۱- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُنَخَّلٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ:

أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ مُحَمَّدٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمْ بِمُوَالاةِ عَلِيٍّ فَاسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً (مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ) كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ.

۱۱۱۲-۳۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الرِّضَا عليه‌السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ يا مُحَمَّدُ - مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ هكَذَا - فِي الْكِتَابِ مَخْطُوطَةٌ.

۲۹- امام باقر ﷺ در تفسیر قول خدای عزوجل «ای کسانی که ایمان آوردید همه وارد صلح و سازش شویدو از گامهای شیطان پیروی نکنید، زیرا او برای شما دشمن آشکاری است». فرمود: مقصود ورود در ولایت و دوستی ماست.

۳۰- مفضل بن عمر می‌گوید: به امام صادق ﷺ گفتم: قول خدای عزوجل: «بلکه زندگی دنیا را برگزینید (اعلی / ۱۶)»

فرمود: مقصود، ولایت و دوستداری آنهاست (یعنی حاکمان جور) «و آخرت بهتر و پاینده‌تر است»

فرمود: مقصود، ولایت و دوستداری امیرالمؤمنین است «به راستی که این در صحف نخستین ثبت است، صحف ابراهیم و موسی».

۳۱- جابر از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «آیا هر گاه (محمد ﷺ) برای شا آنچه دلخواه شما نیست بیاورد.(از دوستی علی ﷺ) شما گردنکشی کنید پس دسته‌ای از (آل محمد ﷺ) را تکذیب و دسته‌ای دیگر را بکشید (بقره / ۸۷)».

۳۲- امام رضا ﷺ در بیان قول خدای عزوجل فرمود: «ولایت و دوستی علی) به مشرکین گران آمد آنچه آنها را بدا ن خوانی (ای محمد از ولایت علی ﷺ) در کتاب چنین آمده است (شوری / ۱۳)»

توضیح: ای محمد تو مشرکین را به سوی ولایت علی فرا می‌خوانی در حالی که اینکار بر آنها گران است. ولایت او درکتاب و لوح محفوظ اینطور آمده است.

۱۱۱۳-۳۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَّهُ فَقَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُعِيَ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام فَيُنْصَبُونَ لِلنَّاسِ فَإِذَا رَأَتْهُمْ شِيعَتُهُمْ- قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا- وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَّهُ- يَعْنِي هَدَانَا اللَّهُ فِي وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام.

۱۱۱۴-۳۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ مُحَمَّدِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى عَمَّ يَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ قَالَ- النَّبَأُ الْعَظِيمُ الْوَلَايَةُ- وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ- هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ قَالَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

۱۱۱۵-۳۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ.

۳۳- ابی بصیر از امام صادق ﷺ در تفسیر قول خدای عزوجل: «سپاس خدایی را سزاست که ما را به دین رهنمائی کرد و اگر هدایت نمی کرد ما راه نمی یافتیم (اعراف / ۴۳)»

فرمود: چون روز قیامت شود پیامبر ﷺ به همراه امیرالمؤمنین و ائمه ﷺ از فرزندانش بخوانند و آنها را برای شفاعت مردم معین شوند و چون شیعیان آنها را ببینند. گویند: «سپاس از آن خداست که ما را به این نعمت راهنمایی کرد و اگر خداوند ما را رهبری نمی‌کرد هدایت نمی‌یافتیم». یعنی ما را به ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان او که امام بودند راهنمایی کرد.

* * *



۳۴- عبدالله بن کثیر از امام صادق ﷺ درتفسیر قول خدای تعالی: «از چه می‌پرسند؟ از آن خبر بزرگ» فرمود: خبر بزرگ ولایت است و پرسیدم از آن حضرت از قول خداوند:آنجاست ولایت برای خدای بر حق» فرمود: ولایت امیرالمؤمنین ﷺ است (کهف / ۴۴).



۳۵- امام باقر ﷺ در تفسیر قول خدای تعالی: «توجه خود را به سوی آئینی پاکی معطوف بدارکه خدا را یگانه بدانی و بر آن ثابت بمانی (روم/۳۰)» فرمود: مقصود از آن، ولایت است.(شک نیست که ولایت علی ﷺ پایهٔ آئین یکتا پرستی است).

۱۱۱۶-۳۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْهَمَذَانِيِّ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ قَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ عليهم السلام.

۱۱۱۷-۳۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى - ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ قَالَ قَالُوا أَوْ بَدِّلْ عَلِيّاً عليه السلام.

۱۱۱۸-۳۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ الْقُمِّيِّ عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسِيرِ هٰذِهِ الْآيَةِ - مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ. قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ قَالَ عَنَى بِهَا لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ الْأَئِمَّةِ - الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِمْ - وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ أَمَا تَرَى النَّاسَ يُسَمُّونَ - الَّذِي يَلِي السَّابِقَ فِي الْحَلْبَةِ مُصَلِّي فَذٰلِكَ الَّذِي عَنَى حَيْثُ قَالَ - لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ السَّابِقِينَ.

۳۶- امام صادق ؈ درتفسیر قول خدای تعالی: «ما در قیامت ترازوهای عدل را در میان نهیم (انبیاء/ ۴۷)» مقصوداز ترازوهای عدل پیامبران و اوصیاء هستند.

* * *

۳۷- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق؈ پرسیدم از قول خدای تعالی «قرآنی دیگر بیارو یا این را عوض کن (یونس/ ۱۵)»
فرمود: گفتند یا علی را عوض کن.

توضیح: از مرحوم طبرسی در تفسیر آیه چنین آمده است که ایراد کنندگان کسانی بوده‌اند که خواستار تبدیل و تغییر احکام بوده‌اند که خود هر طور که خواستند عمل کنند ولی خداوند به پیامبر دستور داد که به آنها بگو تغییر احکام و دستورات دست من نیست و آنچه که من گفته‌ام، وحی بوده است.

۳۸- ادریس بن عبدالله، گوید: از امام صادق ؈ تفسیر این آیه را پرسیدم: «چه چیز شما را به دوزخ برد»؟
گفتند: «ما از نمازگزاران نبودیم (مدثر/ ۴۳-۴۲)»

فرمود: مقصود این است که از امامانی پیروی نکردیم که خدای تعالی در بارهٔ ایشان فرموده است «و پیشروان پیشرو، آنانند مقربان (واقعه/۱۱-۱۰)»

مگر نمی‌بینی مردم راکه در مسابقه، آن که دنبال اسبی است که مسابقه را برده مصلی می‌نامند. در اینجا هم از مصلی همان معنی مقصود است که فرموده: «از مصلّین و نمازگزاران نبودیم» یعنی پیرو پیشروان نبودیم».

۱۱۱۹-۳۹- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ أَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقاً يَقُولُ- لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ وَ الطَّرِيقَةُ هِيَ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ عليهم السلام.

۱۱۲۰-۴۰- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَئِمَّةِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ- تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

۱۱۲۱-۴۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى- قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ فَقَالَ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام هِيَ الْوَاحِدَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ.

۳۹- امام باقر عليه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: «اگر آنها بر این روش پایداری و رزند آبی فراوان به آنها می‌دهیم (ص / ۱۶)»

فرمود: یعنی دل آنها را از ایمان سرشار می‌کردیم و آن راه حق، ولایت و دوستی علی بن ابی طالب عليه السلام و اوصیاء است.

* * *

۴۰- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم از تفسیر قول خدای عزوجل: «آن کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس پایداری ورزیدند (فصلت / ۳۰)»

امام صادق عليه السلام فرمود: یعنی استقامت و پایداری کردند به پیروی از ائمه یکی بعداز دیگری «بر آنها فرشته‌ها فرود آیند وگویند نترسید و اندوهگین نشوید مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده است».

* * *

۴۱- ابی حمزه گوید: از امام باقر عليه السلام از قول خدای: «بگو (ای محمد) همانا یگانه پند را به شما می‌دهم» فرمود: همانابه شما پند می‌دهم به ولایت علی عليه السلام این است همان پند یگانه که خدای تبارک و تعالی فرماید: «همانا به شمایک پند می‌دهم (سبأ / ۴۶)».

* * *

۱۱۲۲-۴۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ قَالَ نَزَلَتْ فِي فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ - آمَنُوا بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ - وَ كَفَرُوا حَيْثُ عُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ - حِينَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ - ثُمَّ آمَنُوا بِالْبَيْعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَلَمْ يُقِرُّوا بِالْبَيْعَةِ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً - بِأَخْذِهِمْ مَنْ بَايَعَهُ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ - فَهَؤُلَاءِ لَمْ يَبْقَ فِيهِمْ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ.



۱۱۲۳-۴۳- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى - إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ - ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قُلْتُ - قَوْلُهُ تَعَالَى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ قَالَ نَزَلَتْ وَ اللَّهِ فِيهِمَا وَ فِي أَتْبَاعِهِمَا - وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللهُ فِي عَلِيٍّ عليه السلام سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ

۴۲- امام صادق عليه‌السلام در قول خدای عزوجل: «به راستی کسانیکه ایمان آورند و سپس کافر شدند، سپس ایمان آوردند و بازهم کافر شدند و سپس بر کفر خود افزودند، خداوند توبه‌پذیر آنها نیست و آنها را نمی آمرزد» فرمود: دربارهٔ فلان و فلان نازل شده که در آغاز کار اسلام به پیامبر ایمان آوردند و چون ولایت علی عليه‌السلام به آنها پیشنهاد شد و پیامبرفرمود: هر کس رامن آقا و مولایم این علی هم مولی و آقای اوست به آن کافر شدندو سپس به بیعت باعلی عليه‌السلام ایمان آوردند و چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وفات کرد باز هم بدان بیعت کافر شدند و به وسیله گرفتن بیعت برای خود از کسانی که باعلی عليه‌السلام بیعت کرده بودند به کفر خود افزودند، آنانند که هیچ چیزی از ایمان در آنها نماند.



* * *

۴۳- امام صادق عليه‌السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «به راستی کسانی که هدایت یافتند و راه حق بر ایشان روشن شد به عقب برگشتند (محمد/۲۵)». یعنی فرمود: فلان و فلان و فلان از ایمان برگشتند بخاطر ترک و لایت و پیروی از علی عليه‌السلام (روای گوید) گفتم قول خدای تعالی (بعد از آن) که می‌فرماید: «این برای آنست که گفتندبه آنها که بد داشتند آنچه را خدا فرو فرستاده محققاً ماشما را در پاره‌ای امور فرمان بریم»یعنی چه؟ فرمود: به خدا دربارهٔ همان دو کس و پیروانشان نازل شده و آن گفتار خدای تعالی است که جبرئیل بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آورده است: «این برای آنست که گفتند به آنها که بد دارند آنچه را (درباره علی عليه‌السلام) نازل شده

قَالَ دَعَوْا بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى مِيثَاقِهِمْ - أَلَّا يُصَيِّرُوا الْأَمْرَ فِينَا - بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَ لَا يُعْطُونَا مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً - وَ قَالُوا إِنْ أَعْطَيْنَاهُمْ إِيَّاهُ - لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى شَيْءٍ - وَ لَمْ يُبَالُوا أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ.

فَقَالُوا سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ - الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ - وَ هُوَ الْخُمُسُ أَلَّا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئاً - وَ قَوْلُهُ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ وَ الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ مَا افْتَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ - مِنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ كَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ كَانَ كَاتِبَهُمْ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ الْآيَةَ.

۱۱۲۴-۴۴- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ قَالَ نَزَلَتْ فِيهِمْ حَيْثُ دَخَلُوا الْكَعْبَةَ - فَتَعَاهَدُوا وَ تَعَاقَدُوا عَلَى كُفْرِهِمْ - وَ جُحُودِهِمْ بِمَا نُزِّلَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - فَأَلْحَدُوا فِي الْبَيْتِ بِظُلْمِهِمُ الرَّسُولَ - وَ وَلِيَّهُ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

۱۱۲۵-۴۵- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ يَا مَعْشَرَ الْمُكَذِّبِينَ حَيْثُ أَنْبَأْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي - فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ ﷺ وَ الْأَئِمَّةِ: مِنْ بَعْدِهِ - مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ - كَذَا أُنْزِلَتْ وَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا

محققاً ما شما را درپاره‌ای امور فرمان بریم» فرمود: بنی‌امیه را در پیمان خود دعوت کردند که نگذارند. امر امامت پس از پیامبر ﷺ در ما خاندان باشد و چیزی را از خمس به ما ندهند و گفتند اگر خمس را به آنها بدهیم نیاز به چیزی ندارند و باکی ندارند که امامت در آنها نباشد بنی امیه گفتند ما در بعضی از امور که ندادن خمس به آل محمد باشد با شما همراه هستیم و از شما پیروی می‌کنیم و این که فرموده: بد داشتند آنچه راخدا نازل کرده مقصود از آنچه خدا نازل کرده همان لزوم ولایت امیرالمؤمنین برخلق است، ابو عبیده با آنها بود و نویسنده آنهابود و خدا این آیه‌ها را فرستاد «بلکه کاری را محکم و قطعی کردند، ما هم محکم و قطعی کنیم، یا بلکه گمان بردند که ما رازشان را نمی‌شنویم آری رسولان ما نزد آنهاست و خواهند نوشت (زخرف/ ۸۰-۷۹)».

۴۴- از امام صادق ؑ در تفسرقول خدای عزوجل «و هر کس بخواهد از روی ستم تجاوز می‌کند (حج / ۲۵)».

فرمود: درحق آنان نازل شده چون در خانۀ کعبه رفتند و به کفر خود پیمان بستند و آنچه را خداوند دربارۀ امیرالمؤمنین نازل کرده بود انکار کردند.و در خانۀ خدا ملحد شدند به خاطر ستم به رسول و ولی او، دور باشند مردم ستمکار.

۴۵- ابی بصیر از امام صادق در تفسیر قول خدای عزوجل: «به زودی می‌دانی که چه کسی درگمراهی آشکار» فرمود: مقصود این است که خطاب کرده و گفته: ای گروه دروغ زنان در خبری که از طرف پروردگارم به شما دادم دربارۀ ولایت و امامت علی ؑ و امامان پس از

فَقَالَ - إِنْ تَلْوُوا الْأَمْرَ وَ تُعْرِضُوا عَمَّا أُمِرْتُمْ بِهِ - فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً وَ فِي قَوْلِهِ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِتَرْكِهِمْ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَذَاباً شَدِيداً فِي الدُّنْيَا وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ.

۱۱۲۶-۴۶- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللهُ وَحْدَهُ وَ أَهْلُ الْوَلَايَةِ كَفَرْتُمْ.

۱۱۲۷-۴۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى - سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ. لِلْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

ثُمَّ قَالَ هَكَذَا وَ اللَّهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله.

۱۱۲۸-۴۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ قَالَ مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَايَةِ أُفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ.

او به زودی می‌دانید چه کسی در گمراهی آشکاراست.

و در تفسیر قول خدای تعالی: «و اگر دهن کجی کنید یا رو را برگردانید (نساء / ۱۳۵)

فرمود: مقصود این است که اگر کار امت راکج کنید و از آنچه بدان دستور دارید‌او را برگردانید: «بدانید که به راستی خدا به آنچه می‌کنید آگاه است».

و در تفسیر قول خداوند: «هر آینه به کسانی که کافر شدند (به سبب ترک ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام) عذاب سختی (در دنیا) به آنها بچشانیم و آنها را به بدترین شکل کاری که از آن‌ها سرزده کیفر دهیم (فصلت / ۲۷)

۴۶- ولید بن صبیح از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل می‌کند: «آن به این است که چون خدا یگانه خوانده می‌شد (و اهل ولایت نامبرده می‌شدند) شما کفر می‌ورزیدید».

۴۷- از امام صادق علیه‌السلام درقول خدای تعالی فرمود:

سئوال کننده‌ای از عذاب واقع بر کافران (به ولایت علی علیه‌السلام) که جلوگیر ندارد پرسید (معارج / ۱)» سپس فرمود: به خدا جبرئیل بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را چنین نازل کرده است.

۴۸- امام باقر علیه‌السلام درقول خدای تعالی: «به راستی شما گفتار مختلفی دارید (در امر ولایت و امامت) منصرف شود او هر که باید منصرف شود (ذاریات/۸)

فرمود: هر که از ولایت منصرف شد از بهشت منصرف شده است.

۱۱۲۹-۴۹- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ يُونُسَ قَالَ:

أَخْبَرَنِي مَنْ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ يَعْنِي بِقَوْلِهِ- فَكُّ رَقَبَةٍ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَإِنَّ ذَلِكَ فَكُّ رَقَبَةٍ.

۱۱۳۰-۵۰- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

۱۱۳۱-۵۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ.

۱۱۳۲-۵۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى- هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ قَالَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

۴۹- از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر خدای عزوجل: خود را به گردنه نینداخته، تو چه می‌دانی گردنه چیست؟ آزاد کردن بنده است (بلد/ ۱۳-۱۱) مقصود از «آزاد کردن بنده» ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است زیرا آن آزاد کردن بنده است.

توضیح: واژه عقبه به معنی گردنه است و استعاره از آزاد کردن بنده است و اطعام مردم عبارت است از جهاد با نفس و مراد از امام عقبه به معنی قبول ولایت است که آن را آزاد کردن بنده دانسته زیرا قبول ولایت آزاد شدن از کیفر الهی است.

۵۰- امام صادق علیه‌السلام درتفسیر قول خداوند می‌فرماید: «به کسانی که ایمان آورده‌اند مژده ده که نزد پروردگار خود پایگاه درستی دارند (یونس/ ۲) که عبارت از ولایت امیر المؤمنین است.

۵۱- امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ قول خداوند تعالی می‌فرماید: «این‌ها دو دشمن باشند که دربارهٔ پروردگار خود دشمنی کردند پس از آن کسانی که کافر شدند (به ولایت علی علیه‌السلام) جامه هایی از آتش به اندامشان بریده شود(حج/ ۱۹)».

توضیح: مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه می‌گوید: این آیه دربارهٔ شش تن هم نبرد روز بدر نازل شده است که با هم دشمن‌اند ۱ و ۲ حمزه کشنده عتبه از مشرکین ۳ و ۴ علی علیه‌السلام و کشنده ولید از مشرکین ۵ و ۶ عبیده بن حارث کشنده شیبه از مشرکین. بعضی مراد از دو خصم، مسلمانان واهل کتاب دانسته‌اند و بعضی گروه مؤمنان و گروه کافران بر شمرده‌اند.

۵۲- عبدالرحمن بن کثیر گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم از تفسیر قول خدای تعالی: «در آنجا ولایت و پیوند از آن خدای‌است بر حق (کهف/۴۴) فرمود: مقصود ولایت امیرالمؤمنین است.

۱۱۳۳-۵۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام:

فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- صِبْغَةَ اللهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً قَالَ صَبَغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ.

۱۱۳۴-۵۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام:

فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً يَعْنِي الْوَلَايَةَ- مَنْ دَخَلَ فِي الْوَلَايَةِ دَخَلَ فِي بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ: - وَ قَوْلُهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً يَعْنِي الْأَئِمَّةَ: وَ وَلَايَتَهُمْ- مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ- فِي بَيْتِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله.

۱۱۳۵-۵۵- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنِ الرِّضَا عليه‌السلام قَالَ:

قُلْتُ قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ قَالَ بِوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُ هَؤُلَاءِ مِنْ دُنْيَاهُمْ.

۱۱۳۶-۵۶- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام:

وَ نَحْنُ فِي الطَّرِيقِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ - اقْرَأْ فَإِنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ قُرْآناً فَقَرَأْتُ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ. يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى

۵۳- امام صادق علیه‌السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: رنگ‌آمیزی خداست کیست که بهتراز خدا رنگ آمیزی کند (بقره / ۱۳۸)»

فرمود: مقصود، رنگ‌آمیزی مؤمنان است با ولایت در میثاق.

۵۴- امام صادق علیه‌السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: «پروردگار را پدر و مادرم را و هر کس درخانه‌ام با ایمان باشد بیامرز (نوح / ۲۸)».

فرمود: مقصود، ولایت است، هر کس در ولایت درآید، درخانهٔ پیامبران درآمده است و قول خدا: «همانا خدا می‌خواهد پلیدی از بخاطر اینکه اهل بیت من هستید از شمابِبرد و شما را به خوبی پاکیزه کند(احزاب/۲۳)».

مقصود، ائمه علیهم‌السلام و ولایت آنان است و هر کس که در آن در آید در خانهٔ پیامبر در آمده است.(مقصود از بیت، همان خانه اهل بیت است).

۵۵- محمد بن فضیل، گوید: به امام رضا علیه‌السلام گفتم: «بگو (ای محمد) به فضل و رحمت او باید شاد باشند آن بهتر از آن است که جمع می‌کنند».

فرمود: مقصود به ولایت محمد و آل محمد است که بهتر است از این دنیا که اینان جمع می‌کنند.

توضیح: مرحوم مجلسی رحمه‌الله می‌گوید مراد از فضل پیامبر و رحمت ائمه علیهم‌السلام است یامقصود هر دوی آنها باشند.

۵۶- زید شحام گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: ما با هم در راه بودیم و شب جمعه بود که فرمود: قدری قرآن بخوان، من خواندم: «به راستی روز قیامت میقات همه است (۴۱) روزی که دوست به حال دوست هیچ

شَيْئاً وَ لاٰ هُمْ يُنْصَرُونَ. إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ اللهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام - نَحْنُ وَ اللّٰهِ الَّذِي رَحِمَ اللّٰهُ - وَ نَحْنُ وَ اللّٰهِ الَّذِي إِسْتَثْنَى اللّٰهُ - لَكِنّٰا نُغْنِي عَنْهُمْ.

۱۱۳۷-۵۷- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام قَالَ:

لَمّٰا نَزَلَتْ وَ تَعِيَهٰا أُذُنٌ وٰاعِيَةٌ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ.

۱۱۳۸-۵۸- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:

نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهٰذِهِ الْآيَةِ - عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله هَكَذَا - فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزاً مِنَ السَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ.

۱۱۳۹-۵۹- وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهٰذِهِ الْآيَةِ - هَكَذَا إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاٰ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلاّٰ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً وَ كٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً ثُمَّ قَالَ يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وَلاٰيَةِ عَلِيٍّ فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا بِوَلاٰيَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ.

فائده‌ای ندارد و آنان یاری نشوند، جز آنکه خدایش ترحم کند (دخان/۴۲-۴۰)». امام فرمود: به خدا ما هستیم که خدا به ما ترحم کند و به خدا ما هستیم که خدا استثنا کرد و ما هستیم که به‌حال آن دوستان فائده داریم.

توضیح: مرحوم مجلسی می‌گوید مقصود از ضمیر عنهم، شیعه امامیه است.

۵۷- امام صادق (ع) فرمود: چون این آیه نازل شد «گوش شنوا آن را حفظ کند (الحاقه / ۱۲)»

رسول خدا (ص) فرمود: ای علی این گوش توست.

۵۸- امام باقر (ع) فرمود: جبرئیل این آیه را بر محمد چنین نازل کرده است: «دگرگون ساختند ستمکاران (برآل محمد (ص)) گفتاری را جز آن که به آنها گفته شده و ما بر آنها بخاطر ستم (بر آل محمد (ص)) عذابی از آسمان فرستادیم (الحاقه / ۱۲)».

توضیح: از اخبار فروانی که از طریق شیعه و سنی وارد شده است که پیامبر فرمود که خاندان من نمونه‌ای ازخطهٔ بنی‌اسرائیل اند وقتی که آنها دستور یافتند به هنگام ورود در شهر یا معبد تواضع نمایند. و آمرزش بخواهند و چون این کار نکردند عذاب عذاب سختی بر آنها نازل شد. و نیز پیامبر دستور داد که ولایت علی را بپذیرند و اگر این کار را نکنند عذاب خواهند شد.

۵۹- امام باقر (ع) فرمود: این آیه را جبرئیل چنین آورده: «به راستی آن کسانی که (کفر ورزیدند و) ستم کردند (بر آل محمد) خداوند آنها را نمی‌آمرزد و به راهی هدایتشان نمی‌کند که همیشه در آن جاودانند و این برای خدا آسان است و پس از آن فرموده: «ای مردم پیامبر از جانب پروردگارتان به حق بسوی شما آمد (دربارهٔ ولایت علی (ع)) به او بگروید و ایمان بیاورید که مایه خیری شماست و اگر کافر شوید آنچه که در آسمانها و زمین است از آن خداست (نساء / ۱۶۹ و ۱۶۸)».(و زیانی به او نمی‌رساند.)

۱۱۴۰- ۶۰- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنْ بَكَّارٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

هَكَذَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ - وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (فِي عَلِيٍّ) لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ.

۱۱۴۱- ۶۱- أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

- وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ قَالَ مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا يُنْذِرُ- بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

۱۱۴۲- ۶۲- أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ قَالَ قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

- قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا هِيَ - إِنَّمَا هِيَ وَ الْمَأْمُونُونَ - فَنَحْنُ الْمَأْمُونُونَ.

۱۱۴۳- ۶۳- أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ.

۶۰- جابر از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: این آیه چنین نازل شده است: «اگر آنها عمل کنند به آنچه که به آن پند داده شوند (دربارهٔ علی ﷺ) برای آنهابهتر است (نساء / ۶۶)».

* * *

۶۱- مالک جهنی می‌گوید: به امام صادق ﷺ راجع به این آیه عرض کردم: «این قرآن به من وحی شده تا شما و کسان دیگر را بیم دهم (انعام / ۲۰) فرمود: هر کس که به درجه امامت برسد از آل محمد ﷺ باقر آن بیم دهد چنانچه رسول خدا ﷺ بیم می‌داد.

توضیح: از کلمه من بلغ و انذرکم چنین بر می‌آید که بیم رسانی از طرف پیامبر نسبت به حاظرین و غائبین هر دو است در این صورت معنی حدیث چنین خواهد بود که پیامبر به وسیله قرآن به شما و هر کس که پیامش به او برسد بیم می‌دهد دراین صورت هر کس از آل محمد به امامت برسد توسط قرآن همه را بیم خواهد داد هماطور که رسول خدا بیم داد.

۶۲- روای گوید: مردی نزد امام صادق ﷺ: «بگو (ای محمد) کار کنید بیقین خداوند کار شما و رسولش ومؤمنان را می‌بیند (توبه / ۱۰۵)». آنحضرت فرمود: این آیه چنین نیست همانا آیه و المؤمنون است، و مائیم آن مؤمنان.

* * *

۶۳- امام صادق ﷺ فرمود: «این راه علی ﷺاست که راست می‌باشد (حجر/۴۱)».

۱۱۴۴-٦٤- أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ:

نَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا- فَأَبىٰ أَكْثَرُ النّٰاسِ بِوَلاٰيَةِ عَلِيٍّ إِلاّٰ كُفُوراً قَالَ وَ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه‌السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا- وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وَلاٰيَةِ عَلِيٍّ فَمَنْ شٰاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شٰاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ نٰاراً.

۱۱۴۵-٦٥- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام:

فِي قَوْلِهِ وَ أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً قَالَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ.

۱۱۴۶-٦٦- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلاَّمِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ- ذَاكَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ.

۱۱۴۷-٦٧- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَنَانٍ عَنْ سَالِمٍ الْحَنَّاطِ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَأَخْرَجْنٰا مَنْ كٰانَ فِيهٰا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمٰا وَجَدْنٰا فِيهٰا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام آلُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَبْقَ فِيهَا غَيْرُهُمْ.

۶۴- از امام باقر علیه‌السلام چنین آمده است که جبرئیل این آیه را چنین آورده است: «بیشتر مردم نسبت به ولایت علیه‌السلام جز ناسپاسی نخواستند (اسراء/ ۸۹)

و جبرئیل این آیه چنین نازل کرده است: «و بگو (ای محمد) این حق از پرورگار شماست دربارهٔ ولایت علي علیه‌السلام پس هر کس بخواهد ایمان بیاورد و هر کس بخواهد کافر شود و انکار کند به راستی ما برای ستمکاران بر آل محمد دوزخ آماده کرده‌ایم (کهف / ۲۹)».

۶۵-ابوالحسن علیه‌السلام درباره قول خداوند: «و به راستی مساجد از آن خداست پس احدی را با خدا نخوانید (جن / ۱۸)».

فرمود: آنها ائمه هستند.

۶۶- امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ گفتار خداوند فرمود:

بگو (ای محمد) این راه من است خود و هر کس دیگر که با بصیرت وآگاهی پیرو من است آنها به سوی خداوند می‌خوانم (یوسف / ۱۰۸)

فرمود: این رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از آنهاست.

۶۷- سالم حناط گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم از قول خدای عزوجل «هر کس از مؤمنان که در آنجا بود خارج کردیم و در آنجا جز یک خانواده مسلمان را نیافتیم (ذاریات / ۳۵-۳۴)».

امام باقردر پاسخ فرمود: مقصود آل محمد است که کسی جز آنها باقی نماند».

توضیح: آیه در پی بیان داستان قوم لوط است که طغیان و سرکشی نمودند و سرانجام به عذاب خداوند گرفتار شدند بجز خانواده لوط. امام علیه‌السلام «در این حدیث آل محمد را مانند خانواده نوح از عذاب دور ساخته است».

۱۱۴۸-۶۸- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ قَالَ هَذِهِ نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - وَ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ عَمِلُوا مَا عَمِلُوا - يَرَوْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي أَغْبَطِ الْأَمَاكِنِ لَهُمْ - فَيُسِيءُ وُجُوهَهُمْ وَ يُقَالُ لَهُمْ - هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ - الَّذِي انْتَحَلْتُمْ اسْمَهُ.

۱۱۴۹-۶۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

۱۱۵۰-۷۰- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ قَالَ الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

۶۸- از زراره از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «چون کافران عذاب را نزدیک بینند چهره‌ی آنان زشت شود و به آنها گویند این همان است که می‌خواستید پرسیدم (ملک / ۲۷)».

فرمود: این آیه دربارهٔ امیرالمؤمنان و اصحابش نازل شده، آنها که کردند آنچه کردند (مانند طلحه و زبیر و خوارج) آنها علی علیه السلام را در قیامت در مقامی می‌بینندکه بحال او رشک برند و غبطه بخورند پس چهره آنها زشت و سیاه شود و به آنها گفته شود: این همان است که می‌خواستید و لقب امیرالمؤمنین را بطور ناروا به خود نسبت دادید».

ابوالقاسم حکانی از علمای اهل سنت از شریک اعور نقل می‌کند که در روز قیامت وقتی غصب کنندگان حق علی علیه السلام را جایگاهش در قیامت نزد خداوند ببینند از ناراحتی چهره‌ی آنها سیاه خواهد شد.

۶۹- امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «و شاهد و مشهود (بروج/۳)».

فرمود: مقصود پیامبر و علی است.

توضیح: مرحوم مجلسی رحمه الله بر این باور است که مراد از شاهد وجود پیامبر است زیرا او گواهی به امامت وخلافت حضرت علی علیه السلام) داد و مشهودخود حضرت علی علیه السلام است که این گواهی درباره‌ی او صادر شده است.

۷۰- احمد بن عمر حلال گوید: از ابوالحسن علیه السلام پرسیدم از تفسیر قول خدای تعالی: «پس جارچی میان آنها فریاد کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد (اعراف / ۴۴)».

فرمود: این جارچی امیرالمؤمنین است.

توضیح: مراد از آنها اهل جهنم اند که با بهشتیان گفتگو کنند و بهشتیان به دوزخیان گویند ما به وعده‌های خداوند رسیدیم آیا شماهم به کیفر الهی رسیدید؟

۱۱۵۱-۷۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمِيدِ قَالَ ذَاكَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُبَيْدَةُ وَ سَلْمَانُ - وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَوْلِهِ- حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ الْأَوَّلَ وَ الثَّانِيَ وَ الثَّالِثَ.

۱۱۵۲-۷۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام - عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ قَالَ عَنَى بِالْكِتَابِ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ فَإِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ- عِلْمَ أَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام.

۱۱۵۳-۷۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ يَقُولُ لَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله تَيْماً - وَ عَدِيّاً وَ بَنِي أُمَيَّةَ يَرْكَبُونَ مِنْبَرَهُ أَفْظَعَهُ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُرْآناً- يَتَأَسَّى بِهِ وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبى ثُمَّ أَوْحَى إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ - إِنِّي أَمَرْتُ فَلَمْ أُطَعْ فَلَا تَجْزَعْ أَنْتَ- إِذَا أَمَرْتَ فَلَمْ تُطَعْ فِي وَصِيِّكَ.

۷۱- امام صادق عليه السلام در تفسیر قول خدای ی تعالی: «به گفتار خوش هدایت و راهنمائی شدندبه راه پسندیده (حج / ۲۴)».

فرمود: اینان حمزه و جعفر و عُبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمارند که هدایت شدند و به امیرالمؤمنین عليه السلام. و در تفسیر قول خدا: «خداوند ایمان را محبوب شما ساخت و آن را در دل شما بپا داشت». (مقصود امیرالمؤمنین است) به نظر شما کفر و حق و نافرمانی را بد قرار داد (حجرات / ۷)».

مقصود اولی و دومی و سومی‌اند (در اینصورت علی عليه السلام تجسمی از این ایمان شد و دیگران تجسمی از کفر).

۷۲- ابی عبیده گوید از امام باقر عليه السلام پرسیدم از تفسیر قول خدای تعالی: «برای من بیاورید کتابی پیش از این یا باقیمانده از علم اگر شما راست می‌گوئید (احقاف / ۴)». فرمود: مقصود از کتاب، تورات وانجیل است و مقصود از باقیماندهٔ علم همانا علم اوصیاء و انبیاء است.

۷۳- علی بن جعفر، می‌گوید: از ابوالحسین عليه السلام شنیدم می‌فرمود: چون رسول خدا صلى الله عليه وآله در خواب دید که: تَیم (ابوبکر) و عَدی (عُمر) و بنی امیه به منبر او بالا می‌روند، غمگین شد، پس خدای تبارک و تعالی قرآنی برایش فرستاد تا بدان تسلیت یابد: «و چون به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد (طه / ۱۱۶)»

سپس خداوند به او وحی کرد که‌ای محمد من فرمان دادم و فرمانم را نبردند پس تو هم اگر دربارهٔ وصی خود امر کرده و فرمان دادی و فرمانت را نبردند بیتابی مکن.

۱۱۵۴-۷۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فَقَالَ عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِيمَانَهُمْ بِمُوَالاتِنَا وَ كُفْرَهُمْ بِهَا- يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ- وَ هُمْ ذَرٌّ فِي صُلْبِ آدَمَ- وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ مَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ- وَ مَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا عليه السلام -إِلَّا فِي تَرْكِ وَلَايَتِنَا وَ جُحُودِ حَقِّنَا- وَ مَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ الدُّنْيَا- حَتَّى أَلْزَمَ رِقَابَ هَذِهِ الْأُمَّةِ حَقَّنَا- وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.



۱۱۵۵-۷۵- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ قَالَ- الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ- وَ الْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام مِثْلَهُ.

۱۱۵۶-۷۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ قَالَ يَعْنِي إِنْ أَشْرَكْتَ فِي الْوَلَايَةِ غَيْرَهُ- بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ وَ

۷۴- حسین بن نعیم صحاف می‌گوید: پرسیدم از امام صادق ؑ از تفسیر گفتار خدا: «برخی از شما کافر و برخی از شما مؤمن باشند (تغابن/۳)».

فرمود: خدا ایمان آنهارابه موالات و دوستی ما شناخت و کفر آنها رابا آن سنجیده، روزی که از آنها پیمان گرفت و آنها ذره‌ای بودند در پشت آدم و از آن حضرت پرسیدم از تفسیر قول خدای عزوجل: «از خداوند و پیامبرش فرمان برید و اگر روی را برگردانید به رسول ما تنها وظیفه ابلاغ است نه چیز دیگر (تغابن/۱۲)».

در پاسخ فرمود: هان، به خدا سوگند هیچکس پیش از شما هلاک نشود و هیچ هالکی به هلاکت نرسد پیش از قیام قائم ما ؑ جز برای ترک ولایت ما و انکار حق او، رسول خدا ﷺ از این دنیا بیرون نرفت تاحق ما را به گردن این مردم باز کرد و ثابت نمود و خدا هر کس را بخواهد به راه راست رهنمائی کند.



۷۵- از علی بن جعفر از برادر خود موسی ؑ در تفسیر قول خدای متعال: «و چاه تعطیل شده و کاخ برافراشته (حج/۴۵)».

فرمود: چاه تعطیل شده امام خاموش (درحال) تقیه است و کاخ افراشته امام گویا (مبسوط الید) است.

توضیح: مراد از چاه بی‌مصرف یعنی چاهی که آب دارد ولی مردم از او استفاده نمی‌کنند و امام ساکت و در حال تقیه، که نمی‌تواند حرفهای خود را بزند مانند همان آب چاه است که نمی‌تواند بهره برساند و تشبیه بسیار بجا و مناسب است بدینگونه همانطور که آب مایه حیات ظاهری است علم امام هم مایه حیات معنوی است که معطل می‌ماند و کسی از او بهره‌مند نمی‌شود.

۷۶- امام صادق ؑ درتفسیر قول خدای تعالی: «محققاً به تو وآنها که پیش از تو بودند وحی شده که اگر شرک آوری عملت تباه می‌شود (زمر/۶۵)».

فرمود: یعنی اگر در امر ولایت، دیگری را شریک علی ؑ سازی «بلکه

كُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ يَعْنِي بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بِالطَّاعَةِ - وَكُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ أَنْ عَضَدْتُكَ بِأَخِيكَ وَ إِبْنِ عَمِّكَ.

۱۱۵۷-۷۷- اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليهم السلام:

فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ اِجْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ - بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ - فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنْ كَفَرْنَا بِهَذِهِ الْآيَةِ - نَكْفُرُ بِسَائِرِهَا وَ إِنْ آمَنَّا - فَإِنَّ هَذَا ذُلٌّ حِينَ يُسَلَّطُ عَلَيْنَا اِبْنُ أَبِي طَالِبٍ - فَقَالُوا قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مُحَمَّداً صَادِقٌ - فِي يَقُولُ وَ لَكِنَّا نَتَوَلَّاهُ - وَ لَا نُطِيعُ عَلِيّاً فِي أَمْرِنَا - قَالَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا يَعْرِفُونَ يَعْنِي وَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ بِالْوَلَايَةِ.

۱۱۵۸-۷۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَلَّامٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى - الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً قَالَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ مَخَافَةِ عَدُوِّهِمْ.

خدا را پرستش کن و از شاکران باش» یعنی خدا را اطاعت کن و از شاکران باش که تو را به برادر و پسر عمت یاری کردم.

۷۷- احمد بن عیسی می‌گوید: امام صادق ﷺ از پدرش و جدش در تفسیر خدای عزوجل برایم نقل کرد: «نعمت خدا را می‌شناسد آن را انکار می کنند (نحل / ۱۰۲)».

فرمود: چون آیه: «همانا ولی و سرپرست شما خدا و رسول اوست و آن کسانیکه گرویدند آنها که نماز را بر پادارند و در حال رکوع زکات دهند (مائده / ۵۵)». جمعی از اصحاب رسول خداﷺ در مسجد مدینه گرد آمدند و به یکدیگر گفتند: شما دربارهٔ این آیه چه می‌گوئید؟ یکی گفت: اگر به این آیه کافر شویم به آیات دیگر هم کافر شده‌ایم و اگر به آن ایمان آوریم و بپذیرفتیم خوار می‌شویم.

چون پسر ابی طالب بر ما مسلط خواهد شد، همه گفتند ما می‌دانیم محمد هر چه می‌گوید راست می‌گوید و ما از او پیروی می‌کنیم و دربارهٔ علی از دستور او فرمان نمی‌بریم.

فرمود: پس از آن، این آیه نازل شد که: «نعمت خدا را می‌شناسند و باز انکار می‌کنند» (یعنی ولایت علی بن ابی طالب را می‌شناسند) ولی بیشترشان انکار می‌کنند.

۷۸ـ سلام گوید: از امام باقر ﷺ از تفسیر قول خدای تعالی پرسیدم: «آن کسانی که روی زمین آرام و آهسته و با وقار راه می‌روند (فرقان / ۶۳)» فرمود: آنها اوصیاء هستند که برای ترس از دشمن آهسته راه می‌روند.

۱۱۵۹-۷۹- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بِسْطَامَ بْنِ مُرَّةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:

عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى - أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ فَقَالَ الْوَالِدَانِ اللَّذَانِ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمَا الشُّكْرَ - هُمَا اللَّذَانِ وَلَدَا الْعِلْمَ - وَ وَرِثَا الْحُكْمَ وَ أُمِرَ النَّاسُ بِطَاعَتِهِمَا - ثُمَّ قَالَ اللَّهُ إِلَيَّ الْمَصِيرُ فَمَصِيرُ الْعِبَادِ - إِلَى اللَّهِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ الْوَالِدَانِ - ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى ابْنِ حَنْتَمَةَ وَ صَاحِبِهِ - فَقَالَ فِي الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ - وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بِي يَقُولُ فِي الْوَصِيَّةِ وَ تَعْدِلُ عَمَّنْ أُمِرْتَ بِطَاعَتِهِ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ لَا تَسْمَعْ قَوْلَهُمَا - ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ - وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً يَقُولُ عَرِّفِ النَّاسَ فَضْلَهُمَا - وَ ادْعُ إِلَى سَبِيلِهِمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ - وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَقَالَ - إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْنَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوا الْوَالِدَيْنِ - فَإِنَّ رِضَاهُمَا رِضَا اللَّهِ وَ سَخَطَهُمَا سَخَطُ اللَّهِ.

۱۱۶۰-۸۰- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَصْلُهَا - وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرْعُهَا - وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا أَغْصَانُهَا - وَ عِلْمُ الْأَئِمَّةِ ثَمَرَتُهَا - وَ شِيعَتُهُمْ

۷۹- از اصبغ بن نباته که از امیرالمؤمنین ﷺ پرسید: از قول خدای تعالی: «برای من و برای پدر و مادرت شکر کن و سرانجام تو، به سوی من است (لقمان/۱۴)

در پاسخ فرمود: آن والدینی که خداوند شکر آنان را واجب کرده است آنهایند که دانش از آنها نشر کند و حکمت را (پس از مرگ خود) به ارث گذارند و مردم به اطاعتشان مأمورند، سپس خدا فرموده: «سرانجام شما به سوی من است» سرانجام بندگان به سوی خداست و راهنمایش همین پدر و مادرند و سپس خدا روی سخن را متوجه پسر حنتمه (عمر) و رفیقش (ابابکر) نموده و نصیحتش نموده و نسبت به خاص و عام (پیامبر و سایر مردم) فرموده است «اگر آن دو (عمر و ابوبکر) با تو ستیز کنند که به من شرک آوری» و در وصیت افتراء بندی و از آن که به تو دستور اطاعتش را دادم باز گردی «فرمانش را مبر و گفتارشان را مشنو» سپس باز روی سخن را به والدین کرده و فرموده: «در دنیا با آنها به نیکی همدمشان باش» سپس می‌فرماید: فضل آنها را به مردم معرفی کن و به روش آنها دعوت کن و این قول اوست که: «و پیروی کن روش کسی را که به من بازگردد و سپس برگشت شما همه به سوی من باشد». پس امام فرمود: در درجهٔ اول به سوی خدا و سپس به سوی ماست، از خدا بپرهیزید و نافرمانی والدین نکنید، زیرا خشنودیشان خشنودی خدا و خشمشان خشم خداست.

توضیح: تفسیر و بیان آیه درباره سفارش و توصیه نسبت به پدر و مادر جسمانی و سپاسگزاری و خوش رفتاری نسبت به آنهاست و همینطور نسبت به پدران روحانی که پیامبر و جانشینان آنها می‌باشند که ائمه معصومین‌اند.

۸۰- عمرو بن حریث می‌گوید: از امام صادق ﷺ از قول خداوند: «مانند درخت خوبی که ریشه‌اش برجاست و شاخه‌اش در آسمان است» (ابراهیم/۲۴) پرسیدم در پاسخم فرمود: رسول خدا ﷺ اصل آن است و

الْمُؤْمِنُونَ وَرَقُهَا- هَلْ فِيهَا فَضْلٌ قَالَ قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ- قَالَ وَ اللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُولَدُ فَتُورِقُ وَرَقَةٌ فِيهَا وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَرَقَةٌ مِنْهَا.

۱۱۶۱-۸۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْيَمَانِيِّ عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ (يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ) أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً قَالَ الْإِقْرَارُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ- وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خَاصَّةً- قَالَ لَا يَنْفَعُ إِيمَانُهَا لِأَنَّهَا سُلِبَتْ.



۱۱۶۲-۸۲- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ- بَلى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ قَالَ إِذَا جَحَدَ إِمَامَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.

۱۱۶۳-۸۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الِاسْتِطَاعَةِ وَ قَوْلِ النَّاسِ

فَقَالَ- وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ

امیرالمؤمنین علیه السلام شاخه و فرعش امامان، از نژادشان شاخه ها و جوانه هایش و دانش ائمه میوه‌اش و شیعیان با ایمان برگهایش، آیا در این درخت چیز زیادی هست؟

گفتم: نه، به خدا، فرمود: به راستی چون مؤمنی متولد شود برگی در آن درخت بروید و چون بمیرد برگی از آن بیفتد.

۸۱ـ هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل «اما کسی که از قبل ایمان نیاورده یا بخاطر ایمانش کار خیری نکرده ایمانش به او سودی نرساند (انعام / ۱۵۸)».

فرمود: مقصود اقرار به انبیاء و اوصیاء است و امیرالمؤمنین بالخصوص، فرمود: ایمانش سود ندهد برای آن که سلب شود

۸۲ـ در تفسیر قول خدای عزوجل «آری هرکس کار بد کند و گناهش او را فراگیرد فرمود: چون امامت علی علیه السلام را انکار کند آنها دوزخیانند و در آنجا جاودان باشند(بقره / ۸۱)».

توضیح: مرحوم مجلسی از بیضاوی مفسر قرآن نقل می‌کند که افراد گنهکار وقتی گناه می‌کنند و پشیمان نمی‌شوند باز به سوی گناه کشیده می‌شوند و در آن فرو می‌روند طوری که از گناه احساس لذت می‌کنند و آن وقتی است که گناه سراسر وجودشان را در برمی‌گیرد و هیچ نصیحتی در آن کارگر نمی‌افتد آنگاه مجلسی می‌گوید بعید نیست که انکار ولایت حضرت علی علیه السلام از گناهانی باشد که وجود انسان را در برمی‌گیرد و سبب شود که برای همیشه در جهنم جاودان بماند.

۸۳ـ ابو عبیده حذاء می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از استطاعت و گفتار مردم دربارهٔ آن، حضرت در پاسخ شروع به خواندن این آیه را کرد «مردم پیوسته مختلف خواهند بود (از نظر عقیده) جز آنکه پروردگارت

لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ - النَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِي إِصَابَةِ الْقَوْلِ وَ كُلُّهُمْ هَالِكٌ

قَالَ - قُلْتُ قَوْلُهُ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ قَالَ - هُمْ شِيعَتُنَا وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ - وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ يَقُولُ لِطَاعَةِ الْإِمَامِ الرَّحْمَةُ الَّتِي يَقُولُ - وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ يَقُولُ - عِلْمُ الْإِمَامِ وَ وَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي - هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلَّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتُنَا.

ثُمَّ قَالَ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ يَعْنِي - وَلَايَةَ غَيْرِ الْإِمَامِ وَ طَاعَتَهُ.

ثُمَّ قَالَ يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ وَ الْوَصِيَّ وَ الْقَائِمَ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا قَامَ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْمُنْكَرُ مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَ الْإِمَامِ وَ جَحَدَهُ - وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَخْذَ الْعِلْمِ مِنْ أَهْلِهِ - وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ الْخَبَائِثُ قَوْلُ مَنْ خَالَفَ - وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ هِيَ الذُّنُوبُ - الَّتِي كَانُوا فِيهَا قَبْلَ مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الْإِمَامِ - وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ وَ الْأَغْلَالُ مَا كَانُوا يَقُولُونَ - مِمَّا لَمْ يَكُونُوا أُمِرُوا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الْإِمَامِ - فَلَمَّا عَرَفُوا فَضْلَ الْإِمَامِ وَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ - وَ الْإِصْرُ الذَّنْبُ وَ هِيَ الْآصَارُ - ثُمَّ نَسَبَهُمْ.

فَقَالَ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ (يَعْنِي بِالْإِمَامِ) وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ يَعْنِي الَّذِينَ - اجْتَنَبُوا الْجِبْتَ وَ الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا - وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاغُوتُ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ - وَ الْعِبَادَةُ طَاعَةُ النَّاسِ لَهُمْ.

ترحم فرماید و به راه حق هدایتش فرماید و ایشان را برای ترحم آفریده (هود/۱۱۸)».

فرمود: آنان شیعه‌های ما باشند که برای رحمت خود آفریده و همین معنی قول اوست که: «ایشان را برای ترحم آفرید» یعنی برای اطاعت از امام آفرید و امام همان رحمتی است که خدا می‌فرماید: «رحمت من همه چیز را فراگرفته است (اعراف / ۱۵۶)».

این علم امام است که چون از علم خداوند گرفته شده همه چیز را در برگرفته است و آنان شیعیان ما هستند. (و چون دیگران از علم امام بهره نمی‌برند علم امام، آنها را در برنمی‌گیرد)

سپس خداوند فرموده است: «محققاً آن رحمت خود را برای آن کسانی که پرهیزکنند» بنویسیم یعنی از ولایت و پیروی غیر امام حق و از طاعت او سپس فرموده است: «او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته شده می‌یابند (اعراف / ۱۵۷)».

(مقصود پیامبرﷺ است و وصی او و قائمؑ) فرمان دهد آنها را به معروف (وقتی ظهور کرد) و نهی کند آنها را از منکر (منکر انکار فضل امام است و دانسته آن را ردکردن) و حلال کند بر ایشان طیبات را (یعنی فراگرفتن علم را از اهلش) و حرام کند بر آنها خبائث را (گفتهٔ مخالف را) و بنهد از دوش آنها و بار سنگینی را که بر دوش دارند آنها را بر می‌دارد» (و این بار سنگین گناهانی است که قبل از معرفت فضل امام مرتکب بودند) و زنجیرهای گرانی که بر دوش داشتند (و آن همان گفتارشان بود نسبت به ترک فضل امام که مأمور بدان نبودند، و چون برتری امام را شناختند و فهمیدند خداوند بار سنگین را از دوش آنها بنهاد که همان گناهانشان بود، سپس نسبت آنها را بیان کرده و آنها را معرفی نموده و فرموده): «آن کسانی که ایمان آوردند (یعنی به امام) و او را تأئید کردند و یاری نمودند و پیروی کردند از نوری که همراه او فرود آمده است، آنان همان رستگارانند».

ثُمَّ قَالَ أَنِيبُوا إِلىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ ثُمَّ جَزَاهُمْ فَقَالَ لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ الْإِمَامُ يُبَشِّرُهُمْ بِقِيَامِ الْقَائِمِ وَ بِظُهُورِهِ- وَ بِقَتْلِ أَعْدَائِهِمْ وَ بِالنَّجَاةِ فِي الْآخِرَةِ وَ الْوُرُودِ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الصَّادِقِينَ عَلَى الْحَوْضِ.

۱۱۶۴- ۸۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللهِ كَمَنْ بٰاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللهِ

فَقَالَ- الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ- هُمُ الْأَئِمَّةُ وَ هُمْ وَ اللَّهِ يَا عَمَّارُ- دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ بِوَلَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا- يُضَاعِفُ اللَّهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ- وَ يَرْفَعُ اللَّهُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى.

۱۱۶۵- ۸۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ عَنْ عَمَّارٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ- فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعِ اللَّهُ لَهُ عَمَلاً.

یعنی آن کسانی که از پرستش جبت و طاغوت اجتناب کردند، جبت و طاغوت فلان است و فلان و فلان و عبادت پیروی مردم است نسبت به آنها، باز خدا فرموده است: «به سوی پروردگار خود بازگردید وتسلیم او شوید (زمر / ۵۴)» و سپس به آنها پاداش داده و فرموده است: «برای آنها مژده در زندگی دنیا و آخرت است (یونس / ۶۴)». و امام به آنها مژده دهد به قیام قائم و ظهور او و کشتن دشمنانشان و به نجات در آخرت و ورود بر محمد ﷺ و خاندان راست‌گویش بر سر حوض کوثر.

* * *

۸۴ـ عمار ساباطی گوید: از امام صادق ؑ از قول خدای عزوجل پرسیدم: «آیا کسی که پیروی کرد مانند کسی باشد که به خشم خداگرفتار شد و جایش دوزخ است و چه بد سرانجامی است آنان درجاتی دارند نزد خدا» فرمود: آنها که پیرو رضوان خدایند همان ائمه‌اند و هم آنها میزان درجات مؤمنانند، و به وسیلهٔ ولایت و شناسائی آنها از ما، خدا اعمالشان را چند برابر کند و درجات آنها را بالا برد.

* * *

۸۵ـ امام صادق ؑ راجع به قول خداوند: «سخنان پاک به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته را بالا برد (فاطر / ۲۱۰)».فرمود: مراد ولایت ما اهل بیت است، و به دست خود اشاره به سینه‌اش نموده و فرمود: هر کس ما را دوست ندارد خدا عملی را از او بالا نبرد.

۱۱۶۶-۸۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ قَالَ - الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ - وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ قَالَ إِمَامٌ تَأْتَمُّونَ بِهِ.

۱۱۶۷-۸۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِهِ وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قَالَ - مَا تَقُولُ فِي عَلِيٍّ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.

۱۱۶۸-۸۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ - فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ فَقَالَ - مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ - وَ نَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا - قَالَ فَسَكَتَ فَقَالَ لِي - فَهَلَّا أُفِيدُكَ حَرْفاً خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا - قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ - قَالَ قَوْلُهُ فَكُّ رَقَبَةٍ ثُمَّ قَالَ - النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ - غَيْرَكَ وَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ - فَكَّ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

۸۶ـ امام صادقؑ در تفسیر قول خدای عزوجل «خداوند از رحمت خود دو بهره به شما دهد (حدید / ۲۸)».

فرمود: آنها حسن و حسین‌اند «و نوری برای شما معین کرد که در پرتو آن راه بروید».

فرمود: امام و رهبری که به او اقتداء کنید و پیروش باشید.

* * *

۸۷ـ امام صادق ؑ در تفسیر قول خدای تعالی: «از تو اطلاع می‌خواهند که آیا او حق است یعنی آنچه دربارهٔ علیؑ می‌گوئی، بگو: آری سوگند به پروردگارم به راستی که او حق است و خدا را درمانده نتوانید کرد (یونس/۵۳)



* * *

۸۸ـ ابان بن تغلب گوید: به امام صادقؑ عرض کردم قربانت گردم «خداوند فرماید: باز از این گردنه مهم رد نشد (بلد/۱۱) یعنی چه؟ هر کس را خدا به ولایت و دوستی ما گرامی بدارد. او از گردنه گذشته است، ما هستیم آن گردنه‌ای که هر کس خود را از آن کشاند، نجات یابد، گوید: پس خموشی گرفت (گرفتم) پس از آن به من فرمود: آیا سخنی نگویم که بهتر از دنیا و ما فیهاست؟ گفتم: چرا، قربانت بفرمائید، فرمود: قول خدا «فک رقبه ـ آزاد کردن بنده «بلد / ۱۳» سپس فرمود: همهٔ مردم بندگان دوزخند، جز تو و یاران و هم مذهبانت که خدا به برکت ولایت ما، شما را از دوزخ آزاد کرده است.

۱۱۶۹-۸۹- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ- وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي قَالَ- بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أُوفِ بِعَهْدِكُمْ أُوفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ.

۱۱۷۰-۹۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله دَعَا قُرَيْشاً إِلَى وَلَايَتِنَا فَنَفَرُوا وَ أَنْكَرُوا.

فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ- لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ أَقَرُّوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ- وَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ- خَيْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا تَعْيِيراً مِنْهُمْ

فَقَالَ اللَّهُ رَدّاً عَلَيْهِمْ وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ مِنَ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَ رِءْياً قُلْتُ قَوْلُهُ مَنْ كانَ فِي الضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدًّا قَالَ كُلُّهُمْ كَانُوا فِي الضَّلَالَةِ- لَا يُؤْمِنُونَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ لَا بِوَلَايَتِنَا فَكَانُوا ضَالِّينَ مُضِلِّينَ- فَيَمُدُّ لَهُمْ فِي ضَلَالَتِهِمْ وَ طُغْيَانِهِمْ- حَتَّى يَمُوتُوا فَيُصَيِّرُهُمُ اللَّهُ- شَرّاً مَكَاناً وَ أَضْعَفَ جُنْداً- قُلْتُ قَوْلُهُ حَتّٰى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذابَ وَ إِمَّا

۸۹ـ امام صادق ﷺ در تفسیر قول خدای عزوجل: «به عهد من وفا کنید» فرمود: یعنی به ولایت امیر المؤمنین ﷺ «تا من به عهد شما وفا کنم (بقره / ۴۰)». یعنی بهشت را به شما بدهم.

۹۰ـ ابی بصیر از امام صادق ﷺ در تفسیر قول خدای عزوجل: «و چون آیات روشن ما بر آنها بخوانند کافران به مؤمنان گویند کدام دسته مقام بهتر و مجلس آراسته‌تری دارند (مریم / ۷۳)». فرمود: رسول خدا ﷺ قریش را به ولایت و امامت ما دعوت کرد و آنها رمیدند و منکر شدند و آن کسانی از قریش که به ولایت ما کافر شدند به آنان که ایمان به امیرالمؤمنین آوردند ـ و اقرار به ولایت او و هم به ولایت ما خاندان کردند ـ گفتند: کدام دسته از ما و شما مقام بهتر و محفل آراسته‌تری دارد؟ برای سرزنش به آنها، خدا در جواب آنها فرمود: «پیش از ایشان چه بسیار امتهای گذشته را هلاک کردیم که اثاث و زندگی بهتری داشتند (مریم / ۷۳)».

من عرض کردم خداوند می‌فرماید: «هر کس در گمراهی باشد خدای بخشنده در زندگی او یاور خوبی برای او خواهد بود» (۷۵) یعنی چه؟ فرمود: همهٔ آنها در گمراهی بودند، ایمان به ولایت امیرالمؤمنین و ولایت ما نداشتند و گمراه و گمراه کننده بودند و خداوند آنها را به این گمراهی کشید تا بمردند و خدا ایشان را به بدترین جایگاه و ناتوان‌ترین سپاه رسانید عرض کردم خدا می‌فرماید: «تا آنگاه که آنچه را که به آنها وعده داده شده است به خوبی بدانند کیست آن که جایگاه بدتر و لشکر ناتوان‌تری دارد» (یعنی چه؟) فرمود: اما این که می‌فرماید تا ببینند آنچه به آنها وعده شده است، مقصود خروج و ظهور امام قائم است که به ساعت

السّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً؟

قالَ أَمّا قَوْلُهُ – حَتّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ فَهُوَ خُرُوجُ الْقائِمِ وَ هُوَ السّاعَةُ – فَسَيَعْلَمُونَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ وَ ما نَزَلَ بِهِمْ – مِنَ اللّٰهِ عَلى يَدَيْ قائِمِهِ – فَذٰلِكَ قَوْلُهُ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً يَعْني عِنْدَ الْقائِمِ وَ أَضْعَفُ جُنْداً قُلْتُ قَوْلُهُ – وَ يَزِيدُ اللّٰهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى

قالَ – يَزِيدُهُمْ ذٰلِكَ الْيَوْمَ هُدًى عَلى هُدًى – بِاتِّباعِهِمُ الْقائِمَ حَيْثُ لا يَجْحَدُونَهُ وَ لا يُنْكِرُونَهُ – قُلْتُ قَوْلُهُ لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً

قالَ إِلّا مَنْ دانَ اللّٰهَ بِوَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ – وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللّٰهِ – قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدّاً

قالَ – وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هِيَ الْوُدُّ – الَّذِي قالَ اللّٰهُ تَعالى قُلْتُ – فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً

قالَ – إِنَّما يَسَّرَهُ اللّٰهُ عَلى لِسانِهِ – حِينَ أَقامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَماً فَبَشَّرَ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْذَرَ بِهِ الْكافِرِينَ – وَ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فِي كِتابِهِ – لُدّاً أَيْ كُفّاراً

قالَ – وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ – لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ قالَ – لِتُنْذِرَ الْقَوْمَ الَّذِينَ أَنْتَ فِيهِمْ – كَما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ

از آن تعبیر شده به خوبی آن روز را بدانند و بفهمند آنچه را از طرف خدا به دست امام قائم بر آنها فرود آید و این است قول خدا که: «کیست که جایگاه بدتری دارد یعنی نزد امام قائم و لشکر ناتوان‌تری دارد» گفتم: قول خدا: (۷۶) «و بیفزاید خدا به راهنمائی هدایت یافتگان» فرمود: خدا در آن روز رهنمائی به رهنمائی آنها بیفزاید برای پیروی از امام قائم چون او را رد نکنند و منکر نشوند. گفتم قول خدا:(۸۷) «اختیار شفاعت ندارد مگر کسی که نزد خدای رحمن عهدی بسته» فرمود: یعنی مگر آن کسی که به وسیلهٔ ولایت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و ائمه‌علیهم‌السلام برای خدا دین داری کرده است، این عهد معتبر نزد خدا، گوید: گفتم قول خدا:(۱۶) «به راستی کسانی که گرویدند و کار شایسته کردند خدا به زودی برایشان دوستی مقرر سازد» فرمود: ولایت امیرالمؤمنین است آن (دوستی) که خدای تعالی فرموده است، گفتم قول خدا:(۹۷) «پس همانا آن را به زبانت آسان کردیم تا بدان پرهیزکاران را مژده دهی و مردم لجباز و سرسخت را بترسانی

فرمود: همانا آن را به زبان وی آسان کرد وقتی امیرالمؤمنین را به امامت نصب کرد و مؤمنان را بدان مژده داد و کافران را بدان بیم داد و آنهایند که خدایشان در کتاب خود قرآن لجباز و سرسخت خوانده است که آن کفارند.

گوید: پرسیدم او را از قول خدا: «تا بیم دهی مردمی را که پدرانشان بیم داده نشده‌اند و آنان غافل اند» فرمود: تا بیم دهی مردمی را که تو در میان آنها هستی چنانچه بیم داده شدند پدرانشان و آنان از خدا و رسول خدا و از تهدید خدا غافل‌اند.

«هر آینه ثابت شد آن گفته (که فرمود: هر آینه دوزخ را از آنها پُر

غَافِلُونَ - عَنِ اللَّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنْ وَعِيدِهِ - لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ مِمَّنْ لاَ يُقِرُّونَ بِوَلاَيَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﵇ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ بِإِمَامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ - فَلَمَّا لَمْ يُقِرُّوا كَانَتْ عُقُوبَتُهُمْ - مَا ذَكَرَ اللَّهُ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلاَلاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ

ثُمَّ قَالَ - وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ عُقُوبَةً مِنْهُ لَهُمْ حَيْثُ أَنْكَرُوا - وَلاَيَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﵇ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ - هَذَا فِي الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مُقْمَحُونَ.

ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ بِوَلاَيَةِ عَلِيٍّ - وَ مَنْ بَعْدَهُ

ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﵇ وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ يَا مُحَمَّدُ - بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ.

۱۱۷۱-۹۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي ﵇ قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ قَالَ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا - وَلاَيَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﵇ بِأَفْوَاهِهِمْ - قُلْتُ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ

قَالَ وَ اللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ - لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ - الَّذِينَ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ

کنم) بر بیشتر آنان (از کسانی که اعتراف نکنند به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمهٔ بعد از او) پس آنها ایمان ندارند (به امامت امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از او چون اقرار به ولایت نکردند کیفر آنها همان است که خدا یاد کرده است (یس / ۷-۸)».

«به راستی در گردنشان غُلهایی بگذارید که تا چانه آنها برسد (و نتوانند سر خود را به زیر اندازند) و آنان (در آتش دوزخ) سر به هوا و چشم بسته بمانند» سپس خدا فرمود:(۹) «و جلو آنها سدی و پشت سر آنها سدّ دیگری (بلند) بسازیم و آنان را در میان (دو سد) بپوشانیم که جائی را نبینند» و این بر ایشان کیفری است بخاطر آنکه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او را، انکار کردند و در آخرت در آتش دوزخ سر به هوا و چشم بسته باشند (یس ۸-۷)».

سپس فرمود: ای محمد(۱۰) «برای آنها چه بیمشان بدهی یا ندهی یکسان است؛ آنها ایمان (به خدا و به ولایت علی و امامانی که بعد از او خواهند بود نخواهند آورد)».

سپس فرمود: (۱۱) «همانا تو بیم مؤثر دهی به کسانی که پیروی از ذکر (یعنی امیرالمؤمنین) کنند و بترسند از خدای رحمن در نهان (ای محمد) آنها را به آمرزش و مزد گرامی و ارجمند مژده ده»

۹۱ـ محمد بن فضل گوید: از ابوالحسن الماضی علیه السلام پرسیدم از قول خدای عزوجل: «می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند (صف / ۸)».

در جواب فرمود: یعنی می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین را با فوت دهان خود خاموش کنند، گفتم: «و خدا اتمام کنندهٔ نور خود است» فرمود: خدا امامت را به اتمام رساند.

رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ قُلْتُ - هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ

قَالَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ - لِوَصِيِّهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ - قُلْتُ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ

قَالَ - يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ.

قَالَ يَقُولُ اللَّهُ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَايَةِ الْقَائِمِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ - قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ

قَالَ - نَعَمْ أَمَّا هَذَا الْحَرْفُ فَتَنْزِيلٌ - وَ أَمَّا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ قُلْتُ - ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا

قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - سَمَّى مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وَلَايَةِ وَصِيِّهِ - مُنَافِقِينَ وَ جَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّهُ إِمَامَتَهُ - كَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّداً وَ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآناً.

فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ (بِوَلَايَةِ وَصِيِّكَ) قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللهِ وَ اللهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) لَكَاذِبُونَ. اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ (وَ السَّبِيلُ هُوَ الْوَصِيُّ) إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا (بِرِسَالَتِكَ) وَ كَفَرُوا (بِوَلَايَةِ وَصِيِّكَ) فَطُبِعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ.

قُلْتُ مَا مَعْنَى لَا يَفْقَهُونَ؟.

به دلیل قول خداوند «کسانی که بخدا و رسولش و نوری که فرو فرستاده‌ایم ایمان آورند (تغابن / ۸)». نور، همان امام است، «اوست آن که رسول خود را به رهبری و کیش درست فرستاده (تغابن / ۹)». فرمود: یعنی اوست که به رسول خود فرمان داده برای ولایت و امامت وصی او، و ولایت همان کیش حق است، عرض کردم: «تا او را بر همهٔ دین‌ها پیروز کند» فرمود: در وقت ظهور امام قائم او را بر همهٔ دین‌ها پیروز کند، فرمود: خدا می‌فرماید: «و خدا اتمام کنندهٔ نور خود است (که ولایت امام قائم باشد) وگرچه کافران را بد آید (از ولایت علی علیه السلام) عرض کردم: این آیه نازل شده است؟ فرمود: آری، این حرف نازل است و امّا آن دیگری تأویل است.

عرض کردم: «این برای آن است که ایمان آورند و سپس کافر شدند (منافقون / ۳)». فرمود: خدای تبارک و تعالی هر کس راکه در ولایت وصی از پیامبرش پیروی نکرده منافق نامیده و هر کس امامت وصی او را انکار کرده مانند منکر محمد صلی الله علیه و آله قرار داده و درباره آن آیه‌ایی نازل کرده و فرمود: ای محمد «وقتی منافقان (نسبت به ولایت وصیت) نزد تو آمدند و گفتند (ماگواهیم که تو به راستی رسول خدائی) و خدا می‌داند تو رسول او هستی و خداگواه است که منافقان (به ولایت علی هر آینه دروغگویند)»

آیه ۲: «سوگندهای دروغین خود را سپر خود ساخته‌اند و از راه خدا بازگشته‌اند که (راه خدا همان وصی است به راستی که آنان بدکاری کردند در آنچه انجام دادند» ـ آیه ۳: «این برای آن است که آنها (به رسالت تو) ایمان آورده و به (ولایت وصی تو) کافر شدند پس خداوند بر دلهایشان مهر نهاد و آنها نمی‌فهمند».

قَالَ يَقُولُ لَا يَعْقِلُونَ بِنُبُوَّتِكَ- قُلْتُ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ؟

قَالَ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْجِعُوا- إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ يَسْتَغْفِرْ لَكُمُ النَّبِيُّ- مِنْ ذُنُوبِكُمْ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ

قَالَ اللَّهُ- وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ عَلَيْهِ- ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ مِنَ اللَّهِ بِمَعْرِفَتِهِ بِهِمْ.

فَقَالَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ يَقُولُ الظَّالِمِينَ لِوَصِيِّكَ-.

قُلْتُ أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

قَالَ إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حَادَ- عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي- عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ- وَ جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام.

قَالَ قُلْتُ قَوْلُهُ- إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

قَالَ- يَعْنِي جَبْرَئِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه‌السلام.

قَالَ قُلْتُ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلاً مَا تُؤْمِنُونَ

قَالَ قَالُوا إِنَّ مُحَمَّداً كَذَّابٌ عَلَى رَبِّهِ- وَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهَذَا فِي عَلِيٍّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآناً

عرض کردم: معنی لا یفقهون چیست؟ فرمود: یعنی حقیقت نبوت تو را تعقُّل نمی‌کنند، عرض کردم: «و چون به آنها گفته شود بیائید تا رسول خدا برای شما آمرزش بخواهد (منافقون / ۵)». (فرمود: یعنی وقتی به آنها گفته شود برگردید و به ولایت علی علیه‌السلام اعتراف کنید تا پیامبر برای شما بخاطر گناهان آمرزش بخواهد سرهای خویش را به پیچند و خدا فرماید: و آنها را بینی که برگردند از ولایت علی درحالی که متکبرند سپس خدا رشتهٔ سخن را به معرفی آنان کشانده و فرموده: ایه ۶: پیامبر: برای آنها آمرزش بخواهی یا نخواهی یکسان است، هرگز خدا آنها را نیامرزد زیرا خدا مردم فاسق را رهنمائی نمی‌کند می‌فرماید: آنها که به وصیت ستم کردند.

عرض کردم: «آیا پس کسی که به رو در افتاده راه می‌رود بدتر است یا کسی که درست بر سر پا راه می‌رود و در راه راست است (ملک / ۲۲)». فرمود: خدا در اینجا مَثَل زده است برای هر کس که از ولایت علی روگردان است به کسی که به رو در افتاده و در کار خود گمراه است و کسی که از علما پیروی می‌کند همچون کسی است که بر پا ایستاده است راه راست همان راه امیر المؤمنین است.

گوید: عرض کردم خدا فرماید: «به راستی که آن گفتار رسول ارجمند است (حاقه / ۴۰)». فرمود: یعنی گفتهٔ جبرئیل از طرف خدا دربارهٔ ولایت علی علیه‌السلام.

گوید: عرض کردم (۴۱): «آن گفتار خیال‌پردازی نیست اندکی از شما ایمان می‌آورید» در پاسخ فرمود: آنها گفتند محمد به پروردگار خود دروغ بسته و خداوند درباره علی چنین دستوری نداده است پس خداوند آیه‌ای فرستاد و فرمود: همانا (ولایت علی) (۴۳) از جانب

فَقَالَ -(إِنَّ وَلَايَةَ عَلِيٍّ) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ

فَقَالَ -(إِنَّ وَلَايَةَ عَلِيٍّ) لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (لِلْعَالَمِينَ) وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ وَ إِنَّ عَلِيّاً لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ (إِنَّ وَلَايَتَهُ) لَحَقُّ الْيَقِينِ. فَسَبِّحْ مُحَمَّدُ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ يَقُولُ أُشْكُرْ رَبَّكَ الْعَظِيمَ -الَّذِي أَعْطَاكَ هَذَا الْفَضْلَ -.

قُلْتُ قَوْلُهُ لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ قَالَ الْهُدَى الْوَلَايَةُ آمَنَّا بِمَوْلَانَا فَمَنْ آمَنَ بِوَلَايَةِ مَوْلَاهُ- فَلَا يَخَافُ بَخْساً وَ لَا رَهَقاً قُلْتُ تَنْزِيلٌ

قَالَ لَا تَأْوِيلٌ- قُلْتُ قَوْلُهُ لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَداً

قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ دَعَا النَّاسَ- إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ.

فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ أَعْفِنَا مِنْ هَذَا.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ -هَذَا إِلَى اللَّهِ لَيْسَ إِلَيَّ- فَاتَّهَمُوهُ وَ خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَداً. قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللهِ (إِنْ عَصَيْتُهُ) أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً إِلَّا بَلَاغاً مِنَ اللَّهِ وَ رِسَالَاتِهِ (فِي عَلِيٍّ) - قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ

قَالَ- نَعَمْ

ثُمَّ قَالَ تَوْكِيداً -وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ (فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ) فَإِنَّ لَهُ نَارَ

پروردگار جهانیان نازل شده است اگر (محمد) (۴۴) بعضی از سخنان را به دروغ به ما نسبت دهد (۴۵) دست راستش را می‌گیریم (۴۶) و شاه رگش را قطع می‌کنیم. سپس رشته سخن را برگردانید و فرموده (۴۷): «به راستی (ولایت علی) یادآوری است برای پرهیزکاران» (۴۸): «به راستی ما می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانید» (۴۹): «و به راستی که (علی علیه‌السلام) مایهٔ افسوس کافران است» (۵۰): «و به راستی که (ولایت او) هر آینه حقیقت یقین است» (۵۱): «پس تسبیح بگو (ای محمد) به نام پروردگارت که بزرگ است» می‌فرماید: شکر کن برای پروردگارت که این برتری را به تو داده است. عرض کردم: قول خدا: «چون فریاد هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم و ایمان آوردیم (جن / ۱۳)».

فرمود: رهنمائي همان ولایت است، یعني ایمان آوردیم به مولای خود و هر کس که به مولای خود ایمان آورد «پس نترسد از کاستی و زبونی». عرض کردم: این تنزیل است؟

فرمود: نه این تأویل است. (یعني آنچه درباره ولایت گفتم آیه قرآن نیست ولي معني و مقصود آن است) عرض کردم: خدا فرماید: «من اختیار زیان زدن و هدایت کردن شما را ندارم (جن / ۲۱)». رسول فرمود: خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم را به هدایت علی علیه‌السلام دعوت کرد، قریش گرد او جمع شدند و گفتند: یا محمد، ما را از آن معاف بدار، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: این کار با خداست و با من نیست، آنها حضرت را متهم ساختند و از نزدش خارج شدند پس خداوند این آیه را نازل فرمود که: «به راستی من برای شما نه اختیار زیان و نه رهبری به دلخواه خود ندارم» (۲۲): «بگو به راستی هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نتواند داد (اگر نافرماني او کنم) و جز او پناهگاهی را نیابم مگر آنکه از جانب خدا پیامهای او را ابلاغ کنم (درباره علی) عرض کردم این تنزیل است؟ فرمود: آری، سپس برای تأکید، خدا فرموده است: «و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند (درباره ولایت علی) آتش دوزخ جاودانه برای اوست».

جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً قُلْتُ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً يَعْنِي بِذَلِكَ الْقَائِمَ وَ أَنْصَارَهُ.

قُلْتُ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ

قَالَ يَقُولُونَ فِيكَ - وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً. وَ ذَرْنِي يَا مُحَمَّدُ وَ الْمُكَذِّبِينَ (بِوَصِيِّكَ) أُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً قُلْتُ إِنَّ هَذَا تَنْزِيلٌ

قَالَ نَعَمْ - قُلْتُ لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

قَالَ يَسْتَيْقِنُونَ أَنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ - وَ وَصِيَّهُ حَقٌّ قُلْتُ - وَ يَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً

قَالَ وَ يَزْدَادُونَ بِوَلَايَةِ الْوَصِيِّ إِيمَاناً - قُلْتُ وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ

قَالَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه‌السلام قُلْتُ - مَا هَذَا الارْتِيَابُ.

قَالَ يَعْنِي بِذَلِكَ أَهْلَ الْكِتَابِ وَ الْمُؤْمِنِينَ - الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ

فَقَالَ - وَ لَا يَرْتَابُونَ فِي الْوَلَايَةِ - قُلْتُ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ

قَالَ نَعَمْ وَلَايَةُ عَلِيٍّ عليه‌السلام قُلْتُ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ

قَالَ الْوَلَايَةُ قُلْتُ - لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ

قَالَ مَنْ تَقَدَّمَ إِلَىٰ وَلَايَتِنَا - أُخِّرَ عَنْ سَقَرَ وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا - تَقَدَّمَ إِلَىٰ سَقَرَ - إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ

قَالَ هُمْ وَ اللَّهِ شِيعَتُنَا قُلْتُ - لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ

قَالَ - إِنَّا لَمْ نَتَوَلَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ - وَ لَا يُصَلُّونَ

عرض کردم: (۲۴) «تا وقتی ببینند آنچه را وعده شده است به خوبی بدانند کیست که یاورش ناتوان‌تر است و شمارهٔ لشکرش کمتر» فرمود: مقصود از آن امام قائم است و یارانش» عرض کردم: «بر آنچه می‌گویند شکیبا باش (فرمود: یعنی آنچه دربارهٔ تو می‌گویند) آنها را ترک کن و از آنها جدا شو (مزمل / ۹)». آیه ۱۰: (ای محمد) مرا واگذار با تکذیب کنندگان (نسبت به وصیت) که صاحب نعمت‌اند و اندکی مهلتشان ده عرض کردم این تنزیل است؟ فرمود: آری عرض کردم: «تا به یقین رسند کسانی که کتاب به آنها داده شده است (مدثر / ۳۱)». فرمود: یعنی تا یقین کنند که خدا و رسولش و وصیّ او بر حقند. عرض کردم: «و آنهاکه ایمان آورده‌اند بر ایمانشان بیفزاید» فرمود: ایمانشان به ولایت وصی بیفزاید. عرض کردم: «کسانی که اهل کتاب اند و مؤمنان تردیدی به خود راه ندهند». فرمود: یعنی نسبت به ولایت علی علیه السلام. عرض کردم: این تردید و شک چیست؟ فرمود: مقصود از آن اهل کتاب و مؤمنان است که خدا آنها را یادکرده، پس فرمود: برای آن که در ولایت شک نکنند. عرض کردم: «این یاد آوری خبر برای بشر نیست؟» فرمود: آری مقصود از آن ولایت علی علیه السلام است. عرض کردم (۳۵): «به راستی آن یکی از حوادث بزرگ است؟». فرمود: مقصود ولایت است (که بزرگترین مشکل و گرفتاری در اسلام بوده و تاکنون هم هست). عرض کردم (۳۷): «برای هر کدام از شماها که بخواهد جلو برود یا عقب افتد؟». فرمود: یعنی هر کس به سوی ولایت ما پیش آمد از دوزخ عقب افتد و آنکس که از ما عقب کشد بطرف دوزخ جلو برود. عرض کردم (۳۹): «جز اصحاب یمین». فرمود: به خدا سوگند آنان شیعیان ما هستند. عرض کردم (۴۳): «ما از نمازگزاران نبودیم؟». فرمود: یعنی ما

عَلَيْهِمْ قُلْتُ - فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ؟

قَالَ عَنِ الْوَلَايَةِ مُعْرِضِينَ - قُلْتُ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

قَالَ الْوَلَايَةُ قُلْتُ - قَوْلُهُ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ

قَالَ - يُوفُونَ لِلَّهِ بِالنَّذْرِ الَّذِي - أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ مِنْ وَلَايَتِنَا

قُلْتُ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً

قَالَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه‌السلام تَنْزِيلاً - قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ

قَالَ نَعَمْ ذَا تَأْوِيلٌ - قُلْتُ إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ

قَالَ الْوَلَايَةُ - قُلْتُ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ

قَالَ فِي وَلَايَتِنَا

قَالَ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَمَا ظَلَمُونَا وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَعَزُّ وَأَمْنَعُ - مِنْ أَنْ يَظْلِمَ أَوْ يَنْسُبَ نَفْسَهُ إِلَى ظُلْمٍ وَلٰكِنَّ اللَّهَ خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ - فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ - وَوَلَايَتَنَا وَلَايَتَهُ ثُمَّ أَنْزَلَ بِذٰلِكَ - قُرْآناً عَلَى نَبِيِّهِ

فَقَالَ - وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ

قَالَ نَعَمْ - قُلْتُ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

قَالَ يَقُولُ وَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ يَا مُحَمَّدُ - بِمَا أَوْحَيْتُ إِلَيْكَ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ. ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ

قَالَ الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا الرُّسُلَ - فِي طَاعَةِ الْأَوْصِيَاءِ كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ

دوستدار وصی محمد نبودیم و نه اوصیاء بعد از او و به آنها درود نمی‌فرستادند. عرض کردم (۴۹): «چه شده است که آنها از یادآوری به حق رو گردانند» فرمود: یعنی از ولایت رو گردانند. عرض کردم (۵۴): «نه، هرگز، به راستی این یادآوری است» فرمود: یعنی ولایت. عرض کردم: «به نذر وفا می‌کنند (انسان / ۷)» فرمود: یعنی وفا می‌کنند برای خدا به پیمانی که در میثاق از آنها دربارهٔ ولایت ما گرفته است. عرض کردم: «ما این قرآن را بر تو نازل کردیم نازل کردنی (انسان / ۲۳)» فرمود: یعنی فرو فرستادنی نسبت به ولایت علی علیه السلام. عرض کردم: این نازل شده است؟ فرمود: آری از روی تأویل و علم به باطن قرآن. عرض کردم (۲۹): «به راستی این یادآوری است؟» فرمود: مقصود ولایت است. عرض کردم (۳۱) «خداوند هر کس را بخواهد در رحمت خود داخل کند؟» فرمود: یعنی او را در ولایت ما در آورد. فرمود: «خداوند برای ستمکاران عذاب دردناکی آماده ساخته است» مگر نمی‌بینی که خدا فرماید: «به ما ستم نکردند ولی به خودشان ستم کردند (بقره / ۵۴)». فرمود: خدا عزیزتر و منیع‌تر است ازاینکه ستم شود یا به خود، ستم نسبت دهد ولی خداوند ما را به خود مربوط ساخت و ستم به ما را ستم، به خود قرار داد و ولایت ما را، ولایت خود شناخت و سپس در این باره به پیامبرش قرآنی هم فرو فرستاد و فرمود: «و ما به آنها ستم نکردیم ولی خودشان به خود ستم کردند (نحل /۱۱۸)» عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری. عرض کردم: «وای بر تکذیب کنندگان؟ (مرسلات / ۱۵)» فرمود: خدا فرماید وای بر تکذیب کنندگان (ولایت علی) که به تو وحی کردیم آیه ۱۶: «مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟» آیه ۱۷ سپس: دیگران را نیز بدنبال آنها بریم؟» فرمود: اولین آنها کسانی‌اند که رسولان به اطاعت از اوصیاء تکذیب کردند. آیه ۱۸: «همچنین عمل کنیم با مجرمان» فرمود: کسی که جرمی مرتکب شود نسبت به آل محمد و نسبت به وصیّ او مرتکب شود آنچه را مرتکب شد.

قَالَ مَنْ أَجْرَمَ إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ - وَ رَكِبَ مِنْ وَصِيِّهِ مَا رَكِبَ - قُلْتُ إِنَّ الْمُتَّقِينَ

قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهِ وَ شِيعَتُنَا - لَيْسَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرُنَا وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْهَا بُرَآءُ - قُلْتُ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ الْآيَةَ

قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - وَ الْقَائِلُونَ صَوَاباً قُلْتُ مَا تَقُولُونَ إِذَا تَكَلَّمْتُمْ

قَالَ - نُمَجِّدُ رَبَّنَا وَ نُصَلِّي عَلَى نَبِيِّنَا - وَ نَشْفَعُ لِشِيعَتِنَا فَلَا يَرُدُّنَا رَبُّنَا - قُلْتُ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ

قَالَ هُمُ الَّذِينَ فَجَرُوا فِي حَقِّ الْأَئِمَّةِ - وَ اعْتَدَوْا عَلَيْهِمْ قُلْتُ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

قَالَ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - قُلْتُ تَنْزِيلٌ؟ قَالَ نَعَمْ.

۱۱۷۲-۹۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً

قَالَ يَعْنِي بِهِ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ قُلْتُ وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى

عرض کردم (آیه ۴۱): «به راستی پرهیزکاران» (در زیر سایه و کنار چشمه‌ها باشند)، فرمود: مقصود ما، هستیم و شیعیان ما، جز ما کسی بر کیش ابراهیم نباشد، و مردم دیگر از آن بیزارند.

عرض کردم: «روزی که روح و فرشته‌ها در یک صف کشیده سخن نگویند(نبأ/۳۸)» (جز کسی که خدا به او اجازه دهد و او هم سخن درست بگوید) فرمود: ما هستیم که در روز قیامت به آنان اجازهٔ سخن گفتن داده شود و ما درست سخن گوئیم

عرض کردم: چون لب به سخن گشائید چه می‌فرمائید؟ فرمود: پروردگار خود را تمجید کنیم و بر پیامبر خود درود فرستیم و برای شیعیان خود شفاعت کنیم و خدا ما را رد نکند.

عرض کردم: «نه هرگز، به راستی کتاب فاجران در سجین است (مطففین/۷)» فرمود: مقصود آن کسانی باشند که در حق ائمه نابکاری کردند و به آنان تجاوز نمودند.

عرض کردم: «سپس به آنها گفته شود این است که شما نسبت به آن تکذیب کردید (مطففین/۱۶)» فرمود: یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام، عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری.

۹۲ـ از أبی بصیر از امام صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل: «و هر کس او را از یاد من برگرداند زندگیش تنگ خواهد بود(طه/۱۲۴)» فرمود: مقصود از ذکر ولایت امیرالمؤمنین است.

عرض کردم (۱۲۴): «و در روز قیامت او را کور محشور کنیم» فرمود: یعنی در آخرت نابیناست و در دنیا کور دل و نفهم است

قَالَ يَعْنِي أَعْمَى الْبَصَرِ فِي الْآخِرَةِ - أَعْمَى الْقَلْبِ فِي الدُّنْيَا - عَنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

قَالَ وَ هُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي الْقِيَامَةِ يَقُولُ - لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً

قَالَ كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا

قَالَ الْآيَاتُ الْأَئِمَّةُ: - فَنَسِيتَهَا وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسىٰ يَعْنِي تَرَكْتَهَا وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُتْرَكُ فِي النَّارِ - كَمَا تَرَكْتَ الْأَئِمَّةَ: - فَلَمْ تُطِعْ أَمْرَهُمْ وَ لَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُمْ - قُلْتُ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقىٰ

قَالَ يَعْنِي مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - غَيْرَهُ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ - وَ تَرَكَ الْأَئِمَّةَ مُعَانَدَةً - فَلَمْ يَتَّبِعْ آثَارَهُمْ وَ لَمْ يَتَوَلَّهُمْ - قُلْتُ اللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ

قَالَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - قُلْتُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ

قَالَ مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الْأَئِمَّةِ - نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ

قَالَ نَزِيدُهُ مِنْهَا.

قَالَ يَسْتَوْفِي نَصِيبَهُ مِنْ دَوْلَتِهِمْ - وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ

قَالَ لَيْسَ لَهُ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ مَعَ الْقَائِمِ نَصِيبٌ.

نسبت به ولایت امیرالمؤمنین، فرمود: و در قیامت سرگردان است.

و می‌گوید (۱۲۵): «چرا مرا نابینا محشور کردی با این که من بینا بودم» در جواب می‌فرماید (۱۲۶): «همچنین آیات ما به سوی تو آمد ولی آنها را فراموش کردی» فرمود: مقصود از آیات ائمه علیهم السلام هستند، «آنها را فراموش کردی و همچنان امروز تو فراموش می‌شوی» یعنی تو آیات را ترک گفتی و امروز در دوزخ واگذار شوی چنانچه ائمه را رها کردی و فرمان آنها را نبردی و به گفتارشان گوش نکردی.

عرض کردم (۱۲۷): «و این چنین جزا دهیم کسی را که زیاده روی کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده است همانا کیفر آخرت سخت‌تر و پایدارتر است» فرمود: یعنی هر کس دیگری را در ولایت به امیرالمؤمنین علیه السلام شریک قرار داده و به آیات پروردگارش نگرویده است، و ائمه علیهم السلام را از راه دشمنی ترک کرده و از آثار و اخبارشان پیروی نکرده و آنها را دوست نداشته است.

عرض کردم: «خدا به بندگانش لطف دارد، روزی دهد هر کس را بخواهد (شوری / ۱۹)» فرمود: مقصود ولایت امیرالمؤمنین است.

عرض کردم (۲۰): «هر کس کشت آخرت را خواهد» (فرمود: یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و ائمهٔ بعد از او را) و بر کشتش بیفزائیم (فرمود: در معرفت او بیفزائیم، و فرمود: بهرهٔ خود را از دولت ائمه دریافت کند) و هر کس کشت دنیا را بخواهد از دنیا به او دهیم و در آخرت برای او بهره‌یی نیست. فرمود: یعنی برای او در دولت حق با امام قائم علیه السلام بهره‌ای نیست.

بَابُ فِيهِ نُتَفٌ وَ جَوَامِعُ مِنَ الرِّوَايَةِ فِي الْوَلَايَةِ.

۱۱۷۳-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ:

كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ وَ هُمْ ذَرٌّ- يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ- وَ الْإِقْرَارَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ- وَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ.

۱۱۷۴-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ عَنْ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ- فَخَلَقَ مَا أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ- وَ كَانَ مَا أَحَبَّ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ- وَ خَلَقَ مَا أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ- وَ كَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ- ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظِّلَالِ- فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ الظِّلَالُ.

قَالَ أَ لَمْ تَرَ إِلَى ظِلِّكَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ- ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ- وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ ثُمَّ دَعَاهُمْ- إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ- فَأَقَرَّ بَعْضُهُمْ وَ أَنْكَرَ بَعْضُهُمْ- ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى وَلَايَتِنَا- فَأَقَرَّ بِهَا وَ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّ وَ أَنْكَرَهَا- مَنْ أَبْغَضَ وَ هُوَ قَوْلُهُ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام كَانَ التَّكْذِيبُ ثَمَّ.

روایات برگزیده و کلی دربارهٔ ولایت

۱ـ بُکَیر بن أعین، می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: که خدا پیمان ولایت ما را از شیعیان ما در روزی گرفته که در آن روز از ذره‌ها (انسانها که مانند مور، ریز بودند) پیمان گرفته است و نیز برای خدائی خود و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقرار گرفت.

۲ـ عقبه گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند موجودات را از هر ماده‌یی که دوست داشت بیافرید و آنچه دوست می‌داشت از گِل بهشت آفرید، و آنچه را بد می‌داشت از ماده‌ای بد آفرید و آنچه را بد می‌داشت از گِل دوزخ آفرید سپس آنها را در یک سایه‌ای برانگیخت، من عرض کردم سایه چیست؟ فرمود: نمی‌بینی که در برابر آفتاب سایه‌ای داری و آن چیزی نیست، سپس خدا پیامبران را در میان آنها برانگیخت تا آنها را به خداوند معتقد سازند و این است مقصود از قول خدا: «و اگر از آنها بپرسی که چه کسی آنها را آفریده است؟ می‌گویند: خدا (زخرف / ۸۷)» سپس آنها را دعوت کرد که اقرار کنند به پیامبران، برخی اقرار کردند و برخی انکار، سپس آنها را برای اقرار به ولایت ما، دعوت کرد به خدا سوگند که هر کس خدایش او را دوست داشت اقرار کرد و آنکس که دشمن داشت انکار کرد. و این است معنی گفتار خداوند «به آنچه از پیش تکذیب کردند ایمان نخواهند آورد (یونس / ۷۴)» سپس امام باقر علیه السلام فرمود: تکذیب آنها در آنجا (عالم ذر) بود.

توضیح: مرحوم مجلسی بر این عقیده است که راویان حدیث بر این باورند که خداوند از آنجائیکه به رفتار خوب و بد بندگان آگاه بود نیکان را از گل بهشت آفرید و بدان را از گل جهنم تا هر کدام به لیاقت و ارزش خود برسند بنابراین رفتار نهفته در ذات آنها سبب شد که آنگونه که هستند آفریده شوند.

۱۱۷۵-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقٍ الْغُمْشَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي - لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً قَطُّ إِلَّا بِهَا.

۱۱۷۶-۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَا مِنْ نَبِيٍّ جَاءَ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا وَ تَفْضِيلِنَا عَلَى مَنْ سِوَانَا.

۱۱۷۷-۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ اللَّهِ إِنَّ فِي السَّمَاءِ - لَسَبْعِينَ صَفّاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ - لَوِ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ - يُحْصُونَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ مَا أَحْصَوْهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَدِينُونَ بِوَلَايَتِنَا.

۱۱۷۸-۶- مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ:

وَلَايَةُ عَلِيٍّ عليه السلام مَكْتُوبَةٌ - فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ - وَ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولاً إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ وَصِيِّهِ عَلِيٍّ ع.

۳ـ امام صادق علیه‌السلام فرمود: ولایت ما ولایت خداست که هیچ پیامبر جز برای آن برانگیخته و انتخاب نشده است.

* * *

توضیح: شاید کلام امام به این معنی باشد که ولایت ما همان ولایت خداست زیرا ولایت خداوند بدون ولایت ما امکان‌پذیر نیست در اینصورت ولایت آنها اختصاص به شیعه ندارد بلکه در هر آئین توحیدی لازم است.

۴ـ عبدالاعلی گفت: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: هیچ پیامبری نیامده جز برای شناخت حق ما و برتری ما بر دیگران.



* * *

۵ امام باقر علیه‌السلام فرمود: به خدا در آسمان هفتاد صف از فرشتگان است که اگر همهٔ مردم روی زمین جمع شوند تا یک صف آنها را بشمارند نتوانند شمرد و به راستی همهٔ آنها به ولایت ما معتقدند.

* * *

۶ حضرت ابوالحسن علیه‌السلام فرمود: ولایت علی علیه‌السلام در تمام کتابهای پیامبران نوشته شده است و خداوند هیچ پیامبری را جز به نبوت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولایت و وصایت علی مبعوث نکرده است (آنها همگی به نبوت محمد و ولایت علی اقرار داشته‌اند)

۱۱۷۹-۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَصَبَ عَلِيّاً عليه السلام عَلَماً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ- فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِناً- وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِراً- وَ مَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالاًّ- وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئاً كَانَ مُشْرِكاً- وَ مَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

۱۱۸۰-۸- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام بَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ- فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِناً- وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً- وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- لِي فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ.

۱۱۸۱-۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ:

كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَ هُمْ ذَرٌّ- يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ- بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ- وَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله بِالنُّبُوَّةِ- وَ عَرَضَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أُمَّتَهُ فِي الطِّينِ وَ هُمْ أَظِلَّةٌ- وَ خَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ- وَ خَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ- بِأَلْفَيْ عَامٍ وَ عَرَضَهُمْ عَلَيْهِ- وَ عَرَّفَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَرَّفَهُمْ عَلِيّاً- وَ نَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ.

۷- امام باقر علیه السلام فرمود: به راستی خدای عزوجل علی علیه السلام را نشانه‌ای میان خود و مخلوقش قرار داده هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس او را منکر شود کافر است و هر کس به او نادان ماند گمراه است و هر کس با او، دیگری را به امامت منصوب بداند مشرک است و هر کس به ولایت او در آید به بهشت می‌رود.

توضیح: انکار به این معنی است که شخص علی را بشناسد و مقام و وصایت او را بداند ولی بخاطر تعصبات و لجبازی و دشمنی ولایت او را انکار کند.

۸ـ ابی حمزه، می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: به راستی علی علیه السلام دری است که خدا آن را گشوده است هر کس از آن وارد شود مؤمن است و هر کس از آن خارج شود کافر است و هر کس نسبت به آن بی طرف ماند نه وارد شود و نه خارج از آن طبقه باشد که خدای تبارک و تعالی دربارهٔ آنها به خواست خود عمل کند.

۹ بُکَیْر بن اعین گفت: امام باقر علیه السلام بارها می‌فرمود: به راستی خداوند از شیعیان ما وقتی که در عالم ذر بودند به ولایت ما پیمان گرفت روزی که از همه عالم ذره پیمان گرفت و نیز به خدائی و نبوت پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیمان گرفت. و خدا در عالم خاک امت محمد صلی الله علیه و آله را بر آن حضرت عرضه کرد و آنان سایه‌ای بودند (روح بدون پیکر) و آنها را از همان گِل آفرید که آدم علیه السلام را از آن آفرید و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدنهای آنها آفرید و بر آن حضرت عرضه کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را و علی علیه السلام را به آنها شناسانید و ما هم آنها را از سیاق گفتارشان می‌شناسیم.

بَابُ فِي مَعْرِفَتِهِمْ أَوْلِيَاءَهُمْ وَ التَّفْوِيضِ إِلَيْهِمْ

۱۱۸۲-۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

أَنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنَا وَ اللَّهِ أُحِبُّكَ وَ أَتَوَلاَّكَ - فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَذَبْتَ قَالَ بَلَى وَ اللَّهِ - إِنِّي أُحِبُّكَ وَ أَتَوَلاَّكَ - فَكَرَّرَ ثَلاثاً فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَذَبْتَ مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ - إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفَيْ عَامٍ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمُحِبَّ لَنَا - فَوَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عُرِضَ فَأَيْنَ كُنْتَ فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُرَاجِعْهُ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام كَانَ فِي النَّارِ.

۱۱۸۳-۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ - بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النِّفَاقِ.

۱۱۸۴-۳ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ - كَمَا فَوَّضَ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ.

فَقَالَ نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَجُلاً - سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا - وَ سَأَلَهُ آخَرُ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ - فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِ - ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرُ

در شناسایی ائمه علیهم السلام، دوستان و پیروان خود را و واگذاری کارشان به ائمه علیهم السلام

۱ـ امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت همراه یاران خود بود، آن مرد به آن حضرت سلام کرد و عرض کرد: به خدا من ترا دوست دارم، و پیرو توأم، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: دروغ می‌گوئی. گفت: آری به خدا به راستی من دوستت دارم و پیرو توأم، تا سه بار تکرار کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو دروغ می‌گوئی، تو چنان که می‌گوئی نیستی، به راستی خدا ارواح را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفریده و سپس دوستان ما را به ما عرضه داشته، به خدا من روح تو را در میان کسانی که عرضه شدند ندیدم، تو کجا بودی؟ آن مرد در این هنگام خاموش شد و به آن حضرت مراجعه نکرد، در روایت دیگر است که امام صادق علیه السلام فرمود: او در دوزخ بود.

توضیح: در مسأله پیشی گرفتن خلقت روح بر بدن بین فلاسفه و متکلّمین بحثهای مختلفی است و بیشتر بر این عقیده‌اند که خلقت روح قبل از بدن با علم سازگار نیست علاوه بر این با آیه ۱۲ از سوره مؤمنون مخالف است که می‌فرماید «ما انسان را از گل فشرده آفریدیم سپس او را نطفه‌ای در قرارگاهی محکم قرارش دادیم» پس بهتر است که علم آن را بخداوند و پیامبر و امامش واگذاریم و اقرار کنیم که مفهوم این حدیث را بخوبی درک نمی‌کنیم.

۲ـ امام باقر علیه السلام فرمود: ما چون مردی را ببینیم خوب او را می‌شناسیم که دارای حقیقت ایمان است یا واقعاً منافق است.

۳ـ عبدالله بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که به امام هم اختیاراتی داده شده چنانچه به سلیمان بن داود علیه السلام داده شده بود؟ فرمود: آری، و این برای آن بود که مردی از آن حضرت مسئله‌ای پرسید، به او

فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلَيْنِ.

ثُمَّ قَالَ هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعْطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ هٰكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيٍّ عليه السلام.

قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهٰذَا الْجَوَابِ يَعْرِفُهُمُ الْإِمَامُ- قَالَ سُبْحَانَ اللّٰهِ أَمَا تَسْمَعُ اللّٰهَ يَقُولُ- إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا أَبَداً

ثُمَّ قَالَ لِي- نَعَمْ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجُلِ- عَرَفَهُ وَ عَرَفَ لَوْنَهُ وَ إِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مِنْ خَلْفِ حَائِطٍ- عَرَفَهُ وَ عَرَفَ مَا هُوَ إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ وَ هُمُ الْعُلَمَاءُ فَلَيْسَ يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الْأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلَّا عَرَفَهُ، نَاجٍ أَوْ هَالِكٌ فَلِذَلِكَ يُجِيبُهُمْ بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ..

پاسخی داد و دیگری از آن حضرت همین مسئله را پرسید و پاسخی غیر از پاسخ اولی به او داد و مرد سومی همان مسئله را پرسید و امام جواب دیگری به او داد غیر از جوابهائی که به آن دو نفر داده بود، سپس فرمود (۳۹ سوره ص): «این است بخشش ما، منت گذارو یا بدون حساب ببخش» و چنین است این آیه در قرائت علی علیه السلام (ولی در قرائت مشهور به جای اعط - امسک است).

گوید: من گفتم: اصلحک الله وقتی این جوابها را به آنها می‌دهد آنها را می‌شناسد؟ (که مطابق فهم و درکشان پاسخ می‌دهد) فرمود: سبحان الله آیا نمی‌شنوی که خدا می‌فرماید «به راستی در اینها نشانه هایی است برای باریک بینان (حجر / ۷۵)» (۷۶) «و آنها ائمه هستند و آن در راهی پابر جاست» که هیچگاه از آن خارج نشود.

سپس به من فرمود: آری به راستی امام وقتی مردی را ببیند او را می‌شناسد حتی اگر سخن او را از پشت دیوار بشنود او را می‌شناسد و می‌فهمد چه کاره است؟ به راستی که خدا می‌فرماید: «از نشانه‌های خداوند خلقت آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهاست همانا در این اختلافات نشانه هایی است برای دانشمندان (روم / ۲۱)» و آنان علماء هستند (یعنی ائمه علیهم السلام)، چیزی نباشد که با او سخن گوید جز آنکه او را بشناسد، که آیا اهل نجات یا در هلاکت است، از این جهت هر کسی را به فراخور حالش پاسخ دهد.

أَبْوَابُ التَّارِيخِ

بَابُ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ وَ وَفَاتِهِ

وُلِدَ النَّبِيُّ ﷺ لاِثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ - مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ - فِي عَامِ الْفِيلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ الزَّوَالِ - وَ رُوِيَ أَيْضاً عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً - وَ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ - عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطَى - وَ كَانَتْ فِي مَنْزِلِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ وَلَدَتْهُ فِي شِعْبِ أَبِي طَالِبٍ - فِي دَارِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ فِي الزَّاوِيَةِ الْقُصْوَى عَنْ يَسَارِكَ وَ أَنْتَ دَاخِلُ الدَّارِ - وَ قَدْ أَخْرَجَتِ الْخَيْزُرَانُ ذَلِكَ الْبَيْتَ فَصَيَّرَتْهُ مَسْجِداً - يُصَلِّي النَّاسُ فِيهِ - وَ بَقِيَ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً - ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ - وَ مَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ - ثُمَّ قُبِضَ ﷺ لاِثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً - مَضَتْ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ - يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً - وَ تُوُفِّيَ أَبُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ - عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَ هُوَ ابْنُ شَهْرَيْنِ - وَ مَاتَتْ أُمُّهُ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ - بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ - بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ

تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام

تولد و وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام ظهر روز جمعه ۲۱ ماه ربیع الاول در سال عام الفیل متولد شد، به روایتی دیگر، تولدش هنگام سپیده دم بوده و چهل سال پیش از بعثت خودش بوده است، مادرش در ایام تشریق (روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بعد از اعمال حج در ماه ذیحجه) در کنار جمره وسطی به او آبستن شد و در منزل (شوهر خود) عبدالله بن عبدالمطلب در خانهٔ محمد بن یوسف در دورترین گوشه سمت چپ شعب ابوطالب زائیده شد، خیزران (مادر هادی و رشید عباسی) آن خانه را از کاخ محمد بن یوسف جدا کرد و مسجدش نمود که مردم در آن نماز می‌خوانند (زیرا آن خانه را پیامبر به عقیل بخشیده بود و اولاد عقیل آن را به محمد بن یوسف برادر حجاج فروختند و محمد آن را ضمیمهٔ کاخ خود کرده بود)، پیامبر بعد از بعثت خود سیزده سال در مکه ماند سپس به مدینه هجرت کرد و ده سال در آن زیست،

سپس در ۱۲ ربیع الاول روز دوشنبه در سن شصت و سه سالگی درگذشت.

دو ماه بیشتر نداشت که پدرش عبدالله در شهر مدینه نزد دائیهای آن حضرت مُرد، و چون چهار ساله شد، مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف درگذشت و آن حضرت هشت ساله بود که عبدالمطلب از دنیا

ابْنِ غَالِبٍ وَ هُوَ عليه السلام ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ وَ مَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ - وَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ - وَ تَزَوَّجَ خَدِيجَةَ وَ هُوَ ابْنُ بِضْعٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً - فَوُلِدَ لَهُ مِنْهَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ عليه السلام الْقَاسِمُ - وَ رُقَيَّةُ وَ زَيْنَبُ وَ أُمُّ كُلْثُوم - وَ وُلِدَ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ الطَّيِّبُ وَ الطَّاهِرُ وَ فَاطِمَةُ عليها السلام - وَ رُوِيَ أَيْضاً أَنَّهُ لَمْ يُولَدْ بَعْدَ الْمَبْعَثِ - إِلَّا فَاطِمَةُ عليها السلام وَ أَنَّ الطَّيِّبَ وَ الطَّاهِرَ - وُلِدَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ وَ مَاتَتْ خَدِيجَةُ عليها السلام - حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الشِّعْبِ - وَ كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهِجْرَةِ بِسَنَةٍ - وَ مَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله شَنَأَ الْمُقَامَ بِمَكَّةَ وَ دَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ - وَ شَكَا ذَلِكَ إِلَى جَبْرَئِيلَ عليه السلام فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ - أُخْرُجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا - فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ - بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمَرَهُ بِالْهِجْرَةِ.

۱۱۸۵ - ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَخِي حَمَّادٍ الْكَاتِبِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ - فَقَالَ كَانَ وَ اللَّهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ - وَ مَا بَرَأَ اللَّهُ بَرِيَّةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله.

۱۱۸۶ - ۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

وَ ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا بَرَأَ اللَّهُ نَسَمَةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله.

رفت. بیست و چند ساله بود که با خدیجه ازدواج کرد و پیش از بعثت قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم به دنیا آمدند و پس از بعثت، طیب و طاهر و فاطمه علیها السلام به دنیا آمدند و نیز در روایتی است که بعد از بعثت جز فاطمه علیها السلام فرزندی برای حضرت به دنیا نیامد، و طیب و طاهر هم پیش از بعثت به دنیا آمدند وقتی رسول خدا از شعب بیرون آمد (در محاصرهٔ چند ساله‌ای که از طرف قریش نسبت به بنی هاشم و یاران پیامبر به وجود آمد) خدیجه علیها السلام وفات کرد و آن، یک سال پیش از هجرت بود و پس از یک سال از درگذشت خدیجه، ابوطالب علیه السلام درگذشت و چون پیامبر این هر دو را از دست داد از ماندن در مکه بدش آمد و بخاطر اندوه فراوان به جبرئیل شکایت کرد و خداوند به او وحی کرد که از این شهری که اهلش ستمکارند بیرون رو که در مکه پس از ابی طالب یاوری نداری و به آن حضرت فرمان هجرت را داد.

* * *

۱ـ حسین بن عبدالله گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور اولاد آدم بود؟

فرمود: به خدا سوگند که سرور همهٔ خلق بود، خداوند با جرئت‌تر از محمد صلی الله علیه و آله نیافریده است.

* * *

۲ـ امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاد کرد و فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: خداوند نفس کُشی را بهتر از محمد صلی الله علیه و آله نیافریده است.

۱۱۸۷-۳- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيّاً - نُوراً يَعْنِي رُوحاً بِلَا بَدَنٍ- قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي- وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَ تُمَجِّدُنِي- ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِي وَ تُقَدِّسُنِي وَ تُهَلِّلُنِي- ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَيْنِ وَ قَسَمْتُ الثِّنْتَيْنِ ثِنْتَيْنِ- فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ- وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِنْتَانِ- ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ- ابْتَدَأَهَا رُوحاً بِلَا بَدَنٍ- ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ فَأَفْضَى نُورَهُ فِينَا.



۱۱۸۸-۴- أَحْمَدُ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَنِّي خَلَقْتُكَ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً- وَ نَفَخْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرَامَةً مِنِّي- أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ- عَلَى خَلْقِي جَمِيعاً- فَمَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي- وَ مَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي- وَ أَوْجَبْتُ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ وَ فِي نَسْلِهِ- مِمَّنِ اخْتَصَصْتُهُ مِنْهُمْ لِنَفْسِي.

۳- امام صادقعليه‌السلام، فرمود: خدای تبارک و تعالی فرمود ای محمد، به راستی که من، تو و علی را یک روح بی تن آفریدم پیش از آنکه آسمان و زمین و عرش و دریا را بیافرینم تو همیشه مرا تمجید می‌کردی و به یگانگی ستایش می‌نمودی.

و سپس هر دو روح شما راگرد آوردم و آنها را یکی کردم و او مرا تمجید می‌کرد و تقدیس می‌نمود و به یگانگی می‌ستود، سپس شما را دو نیم کردم و هر نیمی را هم دو نیم کردم، چهار شد، محمد یکی و علی یکی و حسن و حسین دو تا و سپس فاطمه را از روحی آفرید که بی تن آن را آغاز نمود، سپس با دست خود ما را مسح کرد و نور خود را در ما روان ساخت.



* * *

۴- ابی حمزه، می‌گوید: از امام باقرعليه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: خدا به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله وحی کرد، ای محمد، به راستی من تو را آفریدم، تو چیزی نبودی و از روح خود در تو دمیدم بخاطر شرافتی که از خود نسبت به تو قائل شدم زمانی که اطاعت تو را بر همه مخلوقاتم واجب دانستم پس هر کس تو را فرمان برد مرا فرمان برده است و هر کس از تو نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است. و این را دربارهٔ علی و فرزندانش مخصوص گردانیدم.

* * *

۱۱۸۹ - ۵ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ﷺ فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشِّيعَةِ فَقَالَ - يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ - مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً - وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ - ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ - فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا - وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ - فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ - وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ - وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ - وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ.

۱۱۹۰ - ۶ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ:

أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَ خَاتَمَهُمْ - قَالَ إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي - وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ - وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ بَلَى - فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ.

۵- محمد بن سنان، می‌گوید: من نزد امام محمد تقی(ع) بودم و از اختلاف شیعه سخن گفتم، فرمود: ای محمد، به راستی خدای تبارک و تعالی همیشه یگانه و تنها بود، سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید آنها هزار دوران بماندند سپس همه چیز را آفرید و آنان راگواه آفرینش همه چیز ساخت و فرمانبری آنان را بر همه چیز واجب نمود و امورشان را بدانها واگذاشت،

پس آنانند که هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام نمایند و هرگز نخواهند جز آنچه راکه خدای تبارک و تعالی نخواهد سپس فرمود: ای محمد، این است آن دینی که هرکس از آن جلو رود بیرون رفته و هرکس عقب بماند نابود گشته است و هرکس به آن بچسبد به حق رسیده است ای محمد! پیوسته همراه این دین باش.



* * *

۶- امام صادق(ع)، فرماید: یکی از قریش به رسول خدا(ص) عرض کرد به چه چیز از همهٔ پیامبران جلو افتادی با این که پس از همه مبعوث شدی و آخر آنهائی؟

فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم گرویدم که به خدا پاسخ دادم، چون پیمان را از پیامبران گرفت و آنان را بر خویش گواه ساخت که، آیا من پروردگار شما نیستم؟

گفتند: چرا، من اولین پیامبر بودم که گفتم، چرا و از همه در اقرار، پیش افتادم.

۱۱۹۱-۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الْأَظِلَّةِ - فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ كُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا - لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا - فِي ظُلَّةٍ خَضْرَاءَ نُسَبِّحُهُ وَ نُقَدِّسُهُ - وَ نُهَلِّلُهُ وَ نُمَجِّدُهُ وَ مَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ - وَ لَا ذِي رُوحٍ غَيْرُنَا حَتَّى بَدَا لَهُ فِي خَلْقِ الْأَشْيَاءِ - فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ غَيْرِهِمْ - ثُمَّ أَنْهَى عِلْمَ ذَلِكَ إِلَيْنَا.

۱۱۹۲-۸- سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ عَنْ سِنَانِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:

قَالَ إِنَّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتٍ نَوَّهَ اللَّهُ بِأَسْمَائِنَا - إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ - أَمَرَ مُنَادِياً فَنَادَى أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثَلَاثاً - أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ثَلَاثاً - أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً ثَلَاثاً.

۱۱۹۳-۹- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الصَّغِيرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ - فَخَلَقَ الْكَانَ وَ الْمَكَانَ - وَ خَلَقَ نُورَ الْأَنْوَارِ الَّذِي نُوِّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ - وَ أَجْرَى فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذِي نُوِّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ - وَ هُوَ النُّورُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً - فَلَمْ يَزَالَا نُورَيْنِ

۷- مفضل گوید: به امام صادقعليه‌السلام گفتم: چگونه بودید آنگاه که شما در اظله (عالم ارواح) می‌زیستید؟ فرمود: ای مفضل، نزد پروردگار خود بودیم، نبود نزد او کسی جز ما، در یک سایهٔ سبز رنگ، او را تسبیح می‌گفتیم و تقدیس می‌کردیم و به یگانگی می‌ستودیم و به بزرگواری یاد می‌نمودیم، جز ما نه فرشتهٔ مقربی بود و نه صاحب روحی تا آنکه برای او آفرینش همه چیز پیش آمد و آفرید هر چه را خواست چنانچه خواست از ملائکه و فرشتگان و غیر آنها آفرید سپس علم آنها را به ما رسانید.

* * *

۸- امام صادقعليه‌السلام فرمود: به راستی ما نخستین خاندانیم که خدا نام ما را بلند کرد، به راستی مطلب این است که چون خداوند آسمانها و زمین را آفرید به یک جارچی فرمان داد تا سه بار جار زد، گواهم که نیست شایستهٔ پرستشی جز خدا - سه بار - گواهم که محمد رسول خداست - سه بار - گواهم که علی امیرالمؤمنین است.

* * *

۹- امام صادق عليه‌السلام، فرمود: به راستی خدا بود و هیچ نبود، پس پدیده و مکان را آفرید و نورالانوار را بیافرید که همه نورها از او نور گرفت و از نور خود که همه نورها را از آن نور یافت در آن (نور الانوار) جاری ساخت و آن نوری است که محمد و علی را از آن بیافرید و همیشه این

أَوَّلَيْنِ - إِذْ لَا شَيْءَ كَوَّنَ قَبْلَهُمَا - فَلَمْ يَزَالَا يَجْرِيَانِ طَاهِرَيْنِ مُطَهَّرَيْنِ فِي الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ - حَتَّى افْتَرَقَا فِي أَطْهَرِ طَاهِرَيْنِ - فِي عَبْدِاللَّهِ وَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام.

۱۱۹۴- ۱۰ـ الْحُسَيْنُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ - خَلَقَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله وَ عِتْرَتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ - فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ - قُلْتُ وَ مَا الْأَشْبَاحُ قَالَ - ظِلُّ النُّورِ أَبْدَانٌ نُورَانِيَّةٌ بِلَا أَرْوَاحٍ - وَ كَانَ مُؤَيَّداً بِرُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ هِيَ رُوحُ الْقُدُسِ - فَبِهِ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ - وَ عِتْرَتَهُ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ حُلَمَاءَ - عُلَمَاءَ بَرَرَةً أَصْفِيَاءَ - يَعْبُدُونَ اللَّهَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ - وَ السُّجُودِ وَ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ - وَ يُصَلُّونَ الصَّلَوَاتِ وَ يَحُجُّونَ وَ يَصُومُونَ.

۱۱۹۵- ۱۱ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ النَّهْدِيِّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَارِثٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثَلَاثَةٌ - لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ - لَمْ يَكُنْ لَهُ فَيْءٌ وَ كَانَ لَا يَمُرُّ فِي طَرِيقٍ - فَيُمَرُّ فِيهِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ - إِلَّا عُرِفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِيهِ لِطِيبِ عَرْفِهِ - وَ كَانَ لَا يَمُرُّ بِحَجَرٍ وَ لَا بِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ.

دو، نورهای نخستین بودند، زیرا چیزی پیش از آنها آفریده نشده بود، پس پیوسته روانه شدند، دو هستی پاک و پاکیزه در صلب‌های پاک جاری بودند تا آنکه در پاکترین آنها یعنی عبدالله و ابوطالب از یکدیگر جدا گشتند.

* * *

۱۰ـ جابربن یزید: گوید: امام باقرعليه‌السلام فرمود: ای جابر، به راستی که خدا نخست چیزی که آفرید، محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله را آفرید و همه آن خاندان هدایت نمونه‌های روشنی بودند در برابر خداوند گفتم: نمونه‌ها و اشباح چیستند؟ فرمود: سایهٔ نور، پیکره‌های درخشان بی روح، و همه از یک روح کمک می‌گرفتند که روح القدس است، بخاطر او و خاندانش بود که خدا پرستیده شد از این رو خدا آنها را بُردبار، دانشمند، نیک و پاک آفرید، خدا را به نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل می‌پرستیدند و نمازها را می‌خواندند و حج می‌کردند و روزه می‌داشتند.

۱۱ـ امام باقرعليه‌السلام، فرمود: در رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله سه ویژگی بود که در هیچکس جز او نبود:

۱ـ برایش سایه‌ای نبود.

۲ـ ار راهی نمی‌گذشت جز این که هر کس پس از وی تا دو یا سه روز از آن راه می‌گذشت بخاطر بوی خوش او می‌دانست که پیامبر از آن راه گذشته است.

۳ـ از هیچ سنگ و درختی نمی‌گذشت جز آنکه برای آن حضرت سجده می‌کرد (این سجده برای احترام بود نه بندگی و عبودیت).

۱۱۹۶-۱۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله انْتَهَى بِهِ جَبْرَئِيلُ إِلَى مَكَانٍ فَخَلَّى عَنْهُ فَقَالَ لَهُ يَا جَبْرَئِيلُ تُخَلِّينِي عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ- فَقَالَ امْضِهْ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ وَطِئْتَ مَكَاناً- مَا وَطِئَهُ بَشَرٌ وَ مَا مَشَى فِيهِ بَشَرٌ قَبْلَكَ.

۱۱۹۷-۱۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ:

سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام - وَ أَنَا حَاضِرٌ

فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ- كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

فَقَالَ مَرَّتَيْنِ فَأَوْقَفَهُ جَبْرَئِيلُ مَوْقِفاً.

فَقَالَ لَهُ مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ- فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفاً مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَ لَا نَبِيٌّ- إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي

فَقَالَ- يَا جَبْرَئِيلُ وَ كَيْفَ يُصَلِّي

قَالَ يَقُولُ- سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ - سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي فَقَالَ- اللَّهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ

قَالَ- وَ كَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ - جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى.

قَالَ مَا بَيْنَ سِيَتِهَا إِلَى رَأْسِهِ

۱۲ـ امام صادقعليه‌السلام، فرمود: چون رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به معراج بردند، جبرئیل او را به جائی رساند و خود دنبالش نیامد حضرت فرمود، ای جبرئیل، در این حال مرا تنها می‌گذاری؟

در پاسخ گفت: برو، به خدا در جائی گام نهادی که بشری در آن گام ننهاده و بشری پیش از تو درآن جا راه نیافته است.

* * *

۱۳ـ علی بن ابی حمزه گوید: در حضور من، ابی بصیر از امام صادقعليه‌السلام پرسشی کرد، گفت: قربانت، چند بار رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به معراج بردند؟ فرمود: دو بار، جبرئیل او را باز داشت و عرض کرد: ای محمد، در جای خود باش، هر آینه به پایگاهی آمدی که پیش از تو نه فرشته‌ای و نه پیامبری به آنجا راه نیافته، به راستی پروردگارت در نماز است، فرمود: ای جبرئیل، چگونه نماز می‌گذارد؟ عرض کرد: می‌فرماید: سبوح قدوس، منم پروردگار فرشته‌ها و روح که رحمتم به غضبم پیشی گرفته، آن حضرت عرض کرد، بار خدایا، عفوک عفوک، امام صادقعليه‌السلام فرمود: پیامبر خدا فرموده: «به مقام قاب قوسین او ادنی رسید (نجم / ۹)»،

ابوبصیر به آن حضرت عرض کرد: قربانت، قاب قوسین أو ادنی چیست؟

فرمود: بمقدار فاصله بین دو سر کمان فرمود: میان آنها حجابی می‌درخشید (و می‌لرزید و پائین و بالا می‌شد و موج می‌زد)، به نظرم که

فَقَالَ- كَانَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ يَتَلَأْلَأُ يَخْفِقُ- وَ لاَ أَعْلَمُهُ إِلاَّ وَ قَدْ قَالَ زَبَرْجَدٌ- فَنَظَرَ فِي مِثْلِ سَمِّ الْإِبْرَةِ- إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ نُورِ الْعَظَمَةِ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ.

قَالَ لَبَّيْكَ رَبِّي قَالَ- مَنْ لِأُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ

قَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ- قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ- وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ.

قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام لِأَبِي بَصِيرٍ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَ اللَّهِ مَا جَاءَتْ- وَلاَيَةُ عَلِيٍّ عليه السلام مِنَ الْأَرْضِ- وَ لَكِنْ جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مُشَافَهَةً.



۱۱۹۸- ۱۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام صِفْ لِي نَبِيَّ اللَّهِ عليه السلام قَالَ- كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ عليه السلام أَبْيَضَ مُشْرَبَ حُمْرَةٍ- أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ مَقْرُونَ الْحَاجِبَيْنِ شَثْنَ الْأَطْرَافِ كَأَنَّ الذَّهَبَ أُفْرِغَ عَلَى بَرَاثِنِهِ- عَظِيمَ مُشَاشَةِ الْمَنْكِبَيْنِ- إِذَا الْتَفَتَ يَلْتَفِتُ جَمِيعاً مِنْ شِدَّةِ اسْتِرْسَالِهِ- سُرْبَتُهُ سَائِلَةٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ كَأَنَّهَا وَسَطُ الْفِضَّةِ الْمُصَفَّاةِ- وَ كَأَنَّ عُنُقَهُ إِلَى كَاهِلِهِ إِبْرِيقُ فِضَّةٍ- يَكَادُ أَنْفُهُ إِذَا شَرِبَ أَنْ يَرِدَ الْمَاءَ- وَ إِذَا مَشَى تَكَفَّأَ كَأَنَّهُ يَنْزِلُ فِي صَبَبٍ- لَمْ يُرَ مِثْلُ نَبِيِّ اللَّهِ قَبْلَهُ وَ لاَ بَعْدَهُ صلى الله عليه وآله.

فرمود: زبرجد بود، پس پیامبر نور عظمت را از اندازه سوراخ سوزنی نگریست و تا آنجا که خدا می‌خواست پرتو بزرگواری حق را دریافت.

خدای تبارک و تعالی فرمود: ای محمد

عرض کرد: لبیک پروردگارم

فرمود: چه کسی بعد از تو برای امت (سرپرست و پیشوا است)؟

عرض کرد: خدا، داناتر است.

فرمود: علی بن ابی طالب امیرمؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای روسفیدان است.

سپس امام صادق علیه‌السلام به ابوبصیر فرمود: ای ابا محمد به خدا ولایت علی علیه‌السلام از زمین نیامده بلکه بطور شفاهی از آسمان آمده است.

۱۴ـ جابر گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: پیامبر خدا را برایم توصیف کن، فرمود: رنگ پیامبر خدا سفید مایل به سرخی بود چشمانش سیاه و درشت، ابروانش پیوسته بود، دستهای سطبری داشت و کف و انگشتانش محکم و درخشان و طلائی بود، استخوان دو شانه‌اش بزرگ بود، چون رو به کسی می‌کرد با تمام بدن به او متوجه می‌شد (نه آنکه مانند متکبران باگوشه چشم متوجه شود) از بس خوش انس و مهربان بود. یک رشته مو ازگودی گلویش تا نافش روئیده بود و نموداری بود میان صفحه از نقره درخشان، گردن او تا دو شانه چون آفتابه طلا می‌درخشید، بینی کشیده‌ای داشت که هنگام نوشیدن آب نزدیک بود آب را عقب زند، چون راه می‌رفت محکم گام برمی‌داشت که گویا به سرازیری فرود می‌آید، مانند پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده نشد نه پیش از او و نه بعد از او صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۱۱۹۹-۱۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ - إِنَّ اللَّهَ مَثَّلَ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ - وَ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا - فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ - إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيعَةِ عَلِيٍّ خَصْلَةً - قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا هِيَ - قَالَ الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ - وَ أَنْ لَا يُغَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً - وَ لَهُمْ تُبَدَّلُ السَّيِّئَاتُ حَسَنَاتٍ.

۱۲۰۰-۱۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ عليه السلام:

خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله النَّاسَ - ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى قَابِضاً عَلَى كَفِّهِ - ثُمَّ قَالَ أَتَدْرُونَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا فِي كَفِّي - قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ - وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الشِّمَالَ فَقَالَ - أَيُّهَا النَّاسُ أَتَدْرُونَ مَا فِي كَفِّي - قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ - أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ - وَ قَبَائِلِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - ثُمَّ قَالَ حَكَمَ اللَّهُ وَ عَدَلَ حَكَمَ اللَّهُ وَ عَدَلَ - فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ.

اطلاعات عمیق پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۵ـ امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: خدا امت مرا در عالم واقع، برایم مجسم کرد و نام آنها را به من آموخت، چنانچه نامها همه را به آدم علیه السلام آموخت، پرچمداران به من گذر کردند و من برای علی و شیعیانش آمرزش خواستم به راستی پروردگارم دربارهٔ شیعهٔ علی علیه السلام به من یک وعده داد، عرض شد: یا رسول الله آن چیست؟ فرمود: آمرزش گناهان برای کوچک و بزرگ آنها و نیز تبدیل گناه به حسنه و ثواب که آیه قرآن يُبَدِلَ اللهَ سَيِاتِهِم حَسَنات برای آنهاست.



* * *

۱۶ـ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم سخنرانی کرد سپس دست راست خود را با مشت بسته بالا برد و فرمود:

ای مردم! می‌دانید در میان مشت من چیست؟

گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: در میان آن نام شایستگان بهشت و نام پدران و تبارشان است تا روز رستاخیز، سپس دست چپش را بلند کرد و فرمود: ای مردم! می‌دانید در این مشت من چیست؟

گفتند: خدا و فرستادهٔ او داناترند، فرمود: نام دوزخیان و پدران و تبارشان تا روز رستاخیز.

سپس فرمود: خدای دادگر چنین فرمان داده و داوری کرده که: «دسته‌ای در بهشت و دسته‌ای در دوزخ فروزان‌اند (شوری/۷)».

١٢٠١-١٧- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي خُطْبَةٍ لَهُ خَاصَّةً- يَذْكُرُ فِيهَا حَالَ النَّبِيِّ وَ الْأَئِمَّةِ: وَ صِفَاتِهِمْ- فَلَمْ يَمْنَعْ رَبَّنَا لِحِلْمِهِ وَ أَنَاتِهِ وَ عَطْفِهِ- مَا كَانَ مِنْ عَظِيمِ جُرْمِهِمْ وَ قَبِيحِ أَفْعَالِهِمْ- أَنِ انْتَجَبَ لَهُمْ أَحَبَّ أَنْبِيَائِهِ إِلَيْهِ- وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فِي حَوْمَةِ الْعِزِّ مَوْلِدُهُ- وَ فِي دَوْمَةِ الْكَرَمِ مَحْتِدُهُ- غَيْرَ مَشُوبٍ حَسَبُهُ وَ لَا مَمْزُوجٍ نَسَبُهُ- وَ لَا مَجْهُولٍ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ صِفَتُهُ بَشَّرَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ فِي كُتُبِهَا- وَ نَطَقَتْ بِهِ الْعُلَمَاءُ بِنَعْتِهَا- وَ تَأَمَّلَتْهُ الْحُكَمَاءُ بِوَصْفِهَا- مُهَذَّبٌ لَا يُدَانَى هَاشِمِيٌّ لَا يُوَازَى- أَبْطَحِيٌّ لَا يُسَامَى- شِيمَتُهُ الْحَيَاءُ وَ طَبِيعَتُهُ السَّخَاءُ- مَجْبُولٌ عَلَى أَوْقَارِ النُّبُوَّةِ وَ أَخْلَاقِهَا- مَطْبُوعٌ عَلَى أَوْصَافِ الرِّسَالَةِ وَ أَحْلَامِهَا- إِلَى أَنِ انْتَهَتْ بِهِ أَسْبَابُ مَقَادِيرِ اللَّهِ إِلَى أَوْقَاتِهَا- وَ جَرَى بِأَمْرِ اللَّهِ الْقَضَاءُ فِيهِ إِلَى نِهَايَاتِهَا- أَدَّاهُ مَحْتُومُ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَى غَايَاتِهَا- تُبَشِّرُ بِهِ كُلُّ أُمَّةٍ مَنْ بَعْدَهَا- وَ يَدْفَعُهُ كُلُّ أَبٍ إِلَى أَبٍ مِنْ ظَهْرٍ إِلَى ظَهْرٍ- لَمْ يَخْلِطْهُ فِي عُنْصُرِهِ سِفَاحٌ- وَ لَمْ يُنَجِّسْهُ فِي وِلَادَتِهِ نِكَاحٌ- مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَبِيهِ عَبْدِاللَّهِ - فِي خَيْرِ فِرْقَةٍ وَ أَكْرَمِ سِبْطٍ- وَ أَمْنَعِ رَهْطٍ وَ أَكْلَإِ حَمْلٍ وَ أَوْدَعِ حَجْرٍ اصْطَفَاهُ اللَّهُ وَ ارْتَضَاهُ وَ اجْتَبَاهُ- وَ آتَاهُ مِنَ الْعِلْمِ مَفَاتِيحَهُ- وَ مِنَ الْحُكْمِ يَنَابِيعَهُ- ابْتَعَثَهُ رَحْمَةً لِلْعِبَادِ وَ رَبِيعاً لِلْبِلَادِ- وَ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ الْكِتَابَ - فِيهِ الْبَيَانُ وَ التِّبْيَانُ قُرْآناً عَرَبِيّاً- غَيْرَ

خطبهٔ جامع امام صادقعليه‌السلام دربارهٔ پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله

۱۷ـ امام صادقعليه‌السلام در یک سخنرانی خود دربارهٔ بیان حال پیامبر و ائمه و صفاتشان (علیهم السلام) فرموده است:

آن بردباری و عظمت و محبتی که خداوند داشت و گناه و زشت کرداری مردم، از این مانع نشد که درست‌ترین و شریفترین پیامبر خود را یعنی محمدبن عبداللهصلى‌الله‌عليه‌وآله که در حریم و جایگاه ارزشمندی تولد یافته بدون آلودگی نسبش برای مردم برگزیند.

در نزد دانشمندان صفات او مجهول نیست، پیامبران در کتب خود به آمدن او مژده دادند و دانشمندان در وصفش زبان‌گشودند و حکیمان در حالش اندیشه کردند، پاکزادی است بی نظیر، هاشمی نسبی است بی همطراز، بطحاء وطنی است بی همتا، سرشتش آزرم است و منشش بخشش، وقار و خُلق پیامبری، خمیر مایهٔ اوست، رسالت و آرمان‌های آن نقش ستایش نامهٔ او، تا آنگاه که اسباب تقدیرات خدا دربارهٔ او به پایان رسیدند و قضای الهی دربارهٔ او جاری شد و امر او به نهایت رسید و قضای حتمی خدا، او را به سرانجام رسانید، هر امتی به امت آینده از وجود او مژده می‌داد و هر پدری او را به پدر آینده می‌سپرد و از پشتی به پشتی نقل مکان می‌کرد، در نسب او، زنا راه نیافت و در زایش پی در پی او پلیدی رخ نداد که از آمیزش نامشروع باشد، از دوران آدم ابوالبشرعليه‌السلام تا پدرش عبدالله، در بهترین طایفه بود (بنی هاشم) و شریفترین قبیله (فاطمه مخزومیه) و محفوظ‌ترین باردار (آمنه بنت وهب) و امانت‌دارترین دامن بود خدا او را برگزید و پسندید و انتخاب کرد وکلیدهای دانش را به او داد و سرچشمه‌های حکمت را به وی عطا کرد، او را برانگیخت تا رحمت بر بندگان باشد و بهار برای جهان، برای او قرآنی فرستاد که در آن بیان و توضیح هر چیزی است قرآنی به زبان عربی برکنار ازکجی تا شاید مردم پرهیزکار شوند، آن را برای مردم بیان

ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ - قَدْ بَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَ نَهَجَهُ بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ - وَ دِينٍ قَدْ أَوْضَحَهُ - وَ فَرَائِضَ قَدْ أَوْجَبَهَا - وَ حُدُودٍ حَدَّهَا لِلنَّاسِ وَ بَيَّنَهَا وَ أُمُورٍ قَدْ كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَ أَعْلَنَهَا - فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَى النَّجَاةِ وَ مَعَالِمُ تَدْعُو إِلَى هُدَاهُ - فَبَلَّغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا أُرْسِلَ بِهِ - وَ صَدَعَ بِمَا أُمِرَ - وَ أَدَّى مَا حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ النُّبُوَّةِ - وَ صَبَرَ لِرَبِّهِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاةِ - وَ حَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ - وَ دَلَّهُمْ عَلَى سَبِيلِ الْهُدَى بِمَنَاهِجَ وَ دَوَاعٍ أَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا - وَ مَنَارٍ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا - كَيْلَا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ - وَ كَانَ بِهِمْ رَءُوفاً رَحِيماً.

۱۲۰۲-۱۸ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي دُرُسْتُ بْنُ أَبِي مَنْصُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عليه السلام:

أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ مَحْجُوجاً بِأَبِي طَالِبٍ - فَقَالَ لَا وَ لَكِنَّهُ كَانَ مُسْتَوْدَعاً - لِلْوَصَايَا فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ ص - قَالَ قُلْتُ فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا عَلَى أَنَّهُ مَحْجُوجٌ بِهِ - فَقَالَ لَوْ كَانَ مَحْجُوجاً بِهِ مَا دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ - قَالَ فَقُلْتُ فَمَا كَانَ حَالُ أَبِي طَالِبٍ - قَالَ أَقَرَّ بِالنَّبِيِّ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ - وَ دَفَعَ إِلَيْهِ.

۱۲۰۳-۱۹ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ عليهم السلام بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ - حَتَّى ظَنُّوا

کرد و توضیح داد با دانشی که آن را منظم نمود و دینی که توضیح داد و واجباتی که لازم دانست و حدود و مقرراتی که برای مردم وضع کرد و بیان نمود و اموری که برای مردم کشف کرد و آگاهشان ساخت.

توضیح: در اینجا امام برنامه اصلی پیامبر اسلام را در پنج موضوع خلاصه می‌کند که عبارتند از: ۱ـ آشنایی به عقائد و اصول و مبانی ۲ـ مقررات قانونی و احکام مثل قضاء و مالکیت ۳ـ فرائض مثل نماز و روزه و غیره که بصورت عبادت آمده است. ۴ـ حدود و مقررات مربوط به کیفر و مجازات مجرم. ۵ـ معلومات و اطلاعات عمومی مثل زمین و ستاره‌شناسی و غیره. برای راهنمائی به نجات و نشانه‌های دعوت به هدایت، رسول خدا آنچه را برای آن فرستاده شده تبلیغ کرد و آشکارا بیان نمود آنچه دستور داشت و بار نبوت را که بر دوش داشت به مردم رسانید و برای پروردگار خود شکیبائی کرد و در راه او جهاد نمود و برای امت خود خیرخواهی کرد و آنها را به‌نجات دعوت نمود و بیاد آوری تشویق نمود و به راه حق با برنامه‌ها و انگیزه‌هائی که برای بندگان بنیاد نهاده و پی‌ریزی کرده بود رهنمون ساخت و چراغ فروزان و مناره‌هائی که نشانه‌های آن را برافراشت (جانشین و خلافت پس از خود را تعیین کرد) نشانه‌های آن را برافراشت تا مردم پس از او گمراه نشوند و به آنان بسیار مهرورز و مهربان بود. (معنی مناره چراغگاه است و کنایه از آوردن دلیل به امامت و خلافت آنان است)

در مقام معنوی ابوطالب علیه‌السلام

۱۸ـ درست بن ابی منصور، از ابوالحسن اول (امام هفتم) پرسید: آیا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور پیروی از ابوطالب بود؟ و ابوطالب از طرف خدا بر او حجت بود؟ فرمود: نه، ولی ابوطالب نگهدار وصایای (پیامبران) بود که نزد او به امانت سپرده شده بود و او به پیامبر تحویل داد. گوید: گفتم: وصایا را به او داد چون بر او حجت بود؟

فرمود: اگر حجت بر او بود وصیت را به او تحویل نمی‌داد. گفتم: پس ابوطالب از نظر اعتقاد چگونه بود؟ فرمود: به پیامبر و آنچه که آورده بود اقرار داشت و وصایا را که به پیامبر تحویل داد همان روز از دنیا رفت.

تعزیت نامهٔ خدا در وفات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱۹ـ امام باقر علیه‌السلام فرمود: چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت، خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله درازترین شب را گذراندند (زیرا بخاطر شدت تأثر و اندوه، جهان در نظرشان تاریک گشته بود) تا آنکه پنداشتند نه آسمانی است که بر آنها

أَنْ لَا سَمَاءَ تُظِلُّهُمْ وَ لَا أَرْضَ تُقِلُّهُمْ - لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَتَرَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْأَبْعَدِينَ فِي اللَّهِ - فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَتَاهُمْ آتٍ - لَا يَرَوْنَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ.

فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ - إِنَّ فِي اللَّهِ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ - وَ نَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ - وَ دَرَكاً لِمَا فَاتَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَكُمْ وَ فَضَّلَكُمْ - وَ طَهَّرَكُمْ وَ جَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ - وَ اسْتَوْدَعَكُمْ عِلْمَهُ وَ أَوْرَثَكُمْ كِتَابَهُ وَ جَعَلَكُمْ تَابُوتَ عِلْمِهِ وَ عَصَا - عِزِّهِ وَ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ نُورِهِ - وَ عَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ - فَتَعَزَّوْا بِعَزَاءِ اللَّهِ - فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزِعْ مِنْكُمْ رَحْمَتَهُ - وَ لَنْ يُزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - الَّذِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ وَ اجْتَمَعَتِ الْفُرْقَةُ وَ ائْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ أَنْتُمْ أَوْلِيَاؤُهُ - فَمَنْ تَوَلَّاكُمْ فَازَ وَ مَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ زَهَقَ - مَوَدَّتُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاجِبَةٌ - فِي كِتَابِهِ عَلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ - ثُمَّ اللَّهُ عَلَى نَصْرِكُمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ - فَاصْبِرُوا لِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ فَإِنَّهَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ قَدْ قَبِلَكُمُ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَدِيعَةً - وَ اسْتَوْدَعَكُمْ أَوْلِيَاءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَرْضِ - فَمَنْ أَدَّى أَمَانَتَهُ آتَاهُ اللَّهُ صِدْقَهُ - فَأَنْتُمُ الْأَمَانَةُ الْمُسْتَوْدَعَةُ - وَ لَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ - وَ الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ - وَ قَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ أَكْمَلَ لَكُمُ الدِّينَ - وَ بَيَّنَ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ - فَلَمْ

سایه اندازد و نه زمینی که آنها را دربرگیرد زیرا رسول خداﷺ خویش و بیگانه را در راه خدا متحد ساخته بود در این میان که آنها چنین حالی را داشتند وکسی بر آنها وارد شد که او را به چشم نمی‌دیدند ولی سخنش را می‌شنیدند. او گفت: درود و رحمت خداوند بر شما خاندان پیامبر باد، به راستی در سایهٔ وجود خداوند از هر مصیبتی دلخوشی و از هر وسیلهٔ هلاکتی نجات فراهم است و آنچه از دست رفته قابل جبران است «هر جانداری مرگ را می‌چشد و روز رستاخیز پاداشهای شما را بطور کامل می‌دهند هر کسی را که از دوزخ برکنار دارند و به بهشت برند پیروز و کامیاب است و زندگی دنیا جز کالای فریب نیست (آل عمران / ۱۸۵)».

به راستی خداوند شما را برگزید و برتری داد و پاک نمود و خاندان پیامبر خود ساخت و دانشش را به شما سپرد وکتابش را به شما به ارث داد، شما را صندوق دانش خود ساخت و عصای عزت خویش قرار داد، و از نور خود برای شما مثلی زد (اشاره به آیه نور است که گذشت) شما را از لغزش در پناه گرفت و از برگشت از دین آسوده نمود، به تعزیت و سرسلامتی از طرف خدا دلخوش دارید، زیرا خدا مهر خود را از شما نبریده و نعمتش را از شما باز نگرفته، شمائید اهل خدای عزوجل و ببرکت شما نعمت کامل گشته و دسته‌ها را فراهم آورده و سخن را یکی کرده، شمائید دوستان او، هر کس از شما پیروی کند کامیاب شده و هر کس به شما ستم روا دارد هلاک خواهد شد دوستی شما از طرف خداوند در قرآن بر بندگان مؤمن واجب و لازم گشته علاوه بر این برای انجام کارها در یاری شما تواناست پس برای انجام کارها شکیبا باشید. خداوند شما را بعنوان امانت از طرف پیامبرش پذیرفته و شما را در زمین به دوستان با ایمانش سپرده است پس هرکس امانت خود را که در روی زمین هستند بپردازند خداوند به راستی به او پاداش دهد شما هستید آن امانت سپرده شده و اطاعت و دوستی مردم نسبت به شما

يَتْرُكُ لِجَاهِلٍ حُجَّةً - فَمَنْ جَهِلَ أَوْ تَجَاهَلَ - أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِيَ أَوْ تَنَاسَى فَعَلَى اللَّهِ حِسَابُهُ وَ اللَّهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِكُمْ - وَ أَسْتَوْدِعُكُمُ اللَّهَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ - فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام مِمَّنْ أَتَاهُمُ التَّعْزِيَةُ

فَقَالَ - مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

۱۲۰۴- ۲۰- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله - إِذَا رُئِيَ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ - رُئِيَ لَهُ نُورٌ كَأَنَّهُ شِقَّةُ قَمَرٍ.



۱۲۰۵- ۲۱- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الْحُسَيْنِ الصَّغِيرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ - وَ يَقُولُ إِنِّي قَدْ حَرَّمْتُ النَّارَ - عَلَى صُلْبٍ أَنْزَلَكَ وَ بَطْنٍ حَمَلَكَ - وَ حَجْرٍ كَفَلَكَ فَالصُّلْبُ صُلْبُ أَبِيكَ - عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ الْبَطْنُ الَّذِي حَمَلَكَ فَآمِنَةُ بِنْتُ وَهْبٍ - وَ أَمَّا حَجْرٌ كَفَلَكَ فَحَجْرُ أَبِي طَالِبٍ وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ فَضَّالٍ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ.

واجب و لازم است رسول خدا ﷺ در حالی درگذشت که دین را برای شما کامل کرد و راه بیرون شدن (از هر شبهه و مشکلی را) برای شما روشن ساخت، و برای هیچ نادانی عذری قرار نداد.

هر کس نادانی کند یا خود را به نادانی زند یا منکر شود یا فراموش کند یا خود را به فراموشی زند حسابش بر خداست، خدا پشتیبان نیازمندیهای شماست و من شما را به خدا می‌سپارم، درود بر شما. من از امام باقر ﷺ پرسیدم، این سرسلامتی و تعزیت از طرف چه کسی برای آنها آمد؟ فرمود: از طرف خدای تبارک و تعالی.

۲۰ـ امام صادق ﷺ فرمود: رسول خدا ﷺ چنان بود که هرگاه کسی او را در شب تاریک می‌دید تابشی از نور او مانند پاره‌ای از ماه به چشم می‌خورد.

در فضائل پدر و مادر و عمّ پیامبر (ابوطالب)

۲۱ـ امام صادق ﷺ فرمود: جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و عرض کرد: ای محمد، خدایت بر تو درود می‌فرستد و می‌فرماید: به راستی من دوزخ را بر پشتی که تو را منتقل کرد و شکمی که به تو آبستن شد و دامانی که تو را پرورید، حرام کردم مقصود از پشت، پدرش عبدالله بن عبدالمطلب است، و شکمی که به او آبستن شد آمنه دختر وهب است، و اما دامانی که او را پرورش داد، دامان ابی طالب است ـ و در روایت ابن فضال ـ دامن فاطمه بنت اسد است.

۱۲۰۶-۲۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

يُحْشَرُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَاحِدَةً- عَلَيْهِ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هَيْبَةُ الْمُلُوكِ.

۱۲۰۷-۲۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ مُقَرِّنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ- يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ- عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ.

۱۲۰۸-۲۴- بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

يُبْعَثُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أُمَّةً وَحْدَهُ- عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ- قَالَ وَ كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَرْسَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى رُعَاتِهِ فِي إِبِلٍ قَدْ نَدَّتْ لَهُ- فَجَمَعَهَا فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ- فَأَخَذَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ - وَ جَعَلَ يَقُولُ يَا رَبِّ أَتُهْلِكُ آلَكَ- إِنْ تَفْعَلْ فَأَمْرٌ مَا بَدَا لَكَ- فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِالْإِبِلِ- وَ قَدْ وَجَّهَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ فِي كُلِّ طَرِيقٍ- وَ فِي كُلِّ شِعْبٍ فِي طَلَبِهِ وَ جَعَلَ يَصِيحُ- يَا رَبِّ أَتُهْلِكُ آلَكَ إِنْ تَفْعَلْ فَأَمْرٌ مَا بَدَا لَكَ- وَ لَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَخَذَهُ فَقَبَّلَهُ وَ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا وَجَّهْتُكَ بَعْدَ هَذَا فِي شَيْءٍ- فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ تُغْتَالَ فَتُقْتَلَ.

در فضائل عبدالمطلب علیه السلام

۲۲ـ امام صادق علیه السلام فرمود: عبدالمطلب در روز قیامت به عنوان یک امت محشور می‌شود که دارای رخسار پیامبران و هیبت پادشاهان دارد.

توضیح: مرحوم مجلسی از نهایة ابن اثیر چنین آورده است که اگر مردی در میان جامعه خود، آئینی مربوط به خود داشته باشد که جدای از دیگران باشد «امت» می‌گویند چنانچه خداوند در سوره ابراهیم پیرامون این پیامبر می‌فرماید «همانا ابراهیم یک امت بود» بنابراین عبدالمطلب در میان مردم مکه که مشرک بودند آئین توحید داشت و خدا را می‌پرستید، او را امت نامیدند.

۲۳ـ امام صادق علیه السلام فرمود: عبدالمطلب نخستین کسی است به بداء معتقد بود و در روز قیامت به صورت یک امت محشور می‌شود و دارای هیبت پادشاهان و سیمای پیامبران است.



۲۴ـ امام صادق علیه السلام فرمود: عبدالمطلب بعنوان یک امت محشور می‌شود که روش پادشاهان و هیبت پیامبران را دارد و این بخاطر آن است که او اول کسی است که به بداء معتقد بود. او عبدالمطلب رسول خدا را به سوی ساربانهای خود فرستاد تا شتران فراری را گردآوری نماید حضرت دیر نمود عبدالمطلب حلقهٔ در خانهٔ کعبه را گرفت و می‌گفت: پروردگارا آل خود را هلاک می‌کنی؟ اگر بکنی موضوعی برایت رخ داده است و بداء برایت حاصل شده است. رسول خدا شترها را آورد در حالی که عبدالمطلب به هر سو و هر دره و راهی به جستجوی او فرستاده بود و خود فریاد می‌زد: پروردگارا آیا اهل خود را هلاک می‌کنی، اگر بکنی برایت بداء پیش آمده است و چون رسول خدا را دید، او را گرفت و بوسید و گفت: من دیگر هرگز تو را پس از این به کاری نمی‌فرستم، زیرا می‌ترسم ربوده و کشته گردی.

۱۲۰۹-۲۵-عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ ﷺ لَمَّا أَنْ وَجَّهَ صَاحِبُ الْحَبَشَةِ بِالْخَيْلِ - وَ مَعَهُمُ الْفِيلُ لِيَهْدِمَ الْبَيْتَ - مَرُّوا بِإِبِلٍ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَسَاقُوهَا - فَبَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ - فَأَتَى صَاحِبَ الْحَبَشَةِ فَدَخَلَ الْآذِنُ.

فَقَالَ هَذَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنُ هَاشِمٍ.

قَالَ وَ مَا يَشَاءُ قَالَ التَّرْجُمَانُ - جَاءَ فِي إِبِلٍ لَهُ سَاقُوهَا يَسْأَلُكَ رَدَّهَا.

فَقَالَ مَلِكُ الْحَبَشَةِ لِأَصْحَابِهِ - هَذَا رَئِيسُ قَوْمٍ وَ زَعِيمُهُمْ - جِئْتُ إِلَى بَيْتِهِ الَّذِي يَعْبُدُهُ لِأَهْدِمَهُ - وَ هُوَ يَسْأَلُنِي إِطْلَاقَ إِبِلِهِ - أَمَا لَوْ سَأَلَنِي الْإِمْسَاكَ عَنْ هَدْمِهِ لَفَعَلْتُ - رُدُّوا عَلَيْهِ إِبِلَهُ.

فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِتَرْجُمَانِهِ - مَا قَالَ لَكَ الْمَلِكُ فَأَخْبَرَهُ.

فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ - وَ لِهَذَا الْبَيْتِ رَبٌّ يَمْنَعُهُ - فَرُدَّتْ إِلَيْهِ إِبِلُهُ وَ انْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ نَحْوَ مَنْزِلِهِ - فَمَرَّ بِالْفِيلِ فِي مُنْصَرَفِهِ.

فَقَالَ لِلْفِيلِ يَا مَحْمُودُ فَحَرَّكَ الْفِيلُ رَأْسَهُ.

فَقَالَ لَهُ أَتَدْرِي لِمَ جَاءُوا بِكَ.

فَقَالَ الْفِيلُ بِرَأْسِهِ لَا

فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ - جَاءُوا بِكَ لِتَهْدِمَ بَيْتَ رَبِّكَ - أَفَتُرَاكَ فَاعِلَ ذَلِكَ.

داستان اصحاب فیل و اقدام عبدالمطلب علیه السلام

۲۵ـ امام صادق علیه السلام فرمود: چون پادشاه (ابرهه)، لشکری را به همراه فیل فرستا تا خانهٔ کعبه را ویران کند، در راه، به یک گله شتر از عبدالمطلب برخوردند و آن را بردند، خبر به عبدالمطلب رسید و نزد پادشاه حبشه آمد، دربان به پادشان گفت: این عبدالمطلب بن هاشم است، پرسید چه می‌خواهد؟ مترجم گفت: دنبال شتران خود آمده که لشکر ما آنها را برده‌اند و از تو درخواست برگردانیدن آنها را دارد.

پادشاه حبشه به یاران خود گفت: این سرور و پیشوای مردمی است که من آمده‌ام خانه‌ای که معبد آنها است ویران کنم و او از من خواهش می‌کند شتران او را رها سازم! اگر از من خواسته بود که دست از ویران کردن خانهٔ کعبه را بردارم می‌پذیرفتم، شترانش را به او برگردانید آنگاه از مترجمش پرسید، شاه به تو چه گفت؟ مترجم به او گزارش داد، عبدالمطلب گفت: من خداوند شترم، و آن خانه صاحبی دارد که جلو او را می‌گیرد، شترانش را به او پس دادند عبدالمطلب به خانهٔ خود برگشت، در برگشت خود به فیل برخورد به او گفت: ای محمود، فیل سرش را جنبانید، به او گفت: می‌دانی تو را برای چه آوردند؟ فیل با سر اشاره کرد: نه، فرمود: تو را آوردند تا خانهٔ پروردگارت را ویران کنی، این کار را می‌کنی؟ با سر گفت: نه.

عبدالمطلب به خانه خود برگشت. چون صبح شد لشکریان فیل را بردند تا وارد حرم کنند ولی فیل سرباز زد و از آنها اطاعت نکرد، عبدالمطلب در این وقت به یکی از بستگانش گفت: برو بالای کوه و

فَقَالَ بِرَأْسِهِ لَا - فَانْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِلَى مَنْزِلِهِ - فَلَمَّا أَصْبَحُوا غَدَوْا بِهِ لِدُخُولِ الْحَرَمِ - فَأَبَى وَ امْتَنَعَ عَلَيْهِمْ.

فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِبَعْضِ مَوَالِيهِ عِنْدَ ذَلِكَ - اعْلُ الْجَبَلَ فَانْظُرْ تَرَى شَيْئاً - فَقَالَ أَرَى سَوَاداً مِنْ قِبَلِ الْبَحْرِ.

فَقَالَ لَهُ يُصِيبُهُ بَصَرُكَ أَجْمَعَ.

فَقَالَ لَهُ لَا وَ لَأَوْشَكَ أَنْ يُصِيبَ - فَلَمَّا أَنْ قَرُبَ قَالَ - هُوَ طَيْرٌ كَثِيرٌ وَ لَا أَعْرِفُهُ - يَحْمِلُ كُلُّ طَيْرٍ فِي مِنْقَارِهِ حَصَاةً - مِثْلَ حَصَاةِ الْخَذْفِ أَوْ دُونَ حَصَاةِ الْخَذْفِ.

فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ رَبِّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَا تُرِيدُ إِلَّا الْقَوْمَ - حَتَّى لَمَّا صَارُوا فَوْقَ رُءُوسِهِمْ - أَجْمَعَ أَلْقَتِ الْحَصَاةَ فَوَقَعَتْ - كُلُّ حَصَاةٍ عَلَى هَامَةِ رَجُلٍ - فَخَرَجَتْ مِنْ دُبُرِهِ فَقَتَلَتْهُ - فَمَا انْفَلَتَ مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ يُخْبِرُ النَّاسَ - فَلَمَّا أَنْ أَخْبَرَهُمْ أَلْقَتْ عَلَيْهِ حَصَاةً فَقَتَلَتْهُ.

۱۲۱۰ - ۲۶ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يُفْرَشُ لَهُ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ - لَا يُفْرَشُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ وَ كَانَ لَهُ وُلْدٌ - يَقُومُونَ عَلَى رَأْسِهِ فَيَمْنَعُونَ مَنْ دَنَا مِنْهُ - فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ طِفْلٌ - يَدْرِجُ حَتَّى جَلَسَ عَلَى فَخِذَيْهِ - فَأَهْوَى بَعْضُهُمْ إِلَيْهِ لِيُنَحِّيَهُ عَنْهُ - فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ - دَعِ ابْنِي فَإِنَّ الْمَلَكَ قَدْ أَتَاهُ.

بنگر که چه می‌بینی؟ گفت: من یک سیاهی از طرف دریا می‌بینم، به او فرمود: دیدهٔ تو به همهٔ آن می‌رسد؟ گفت: نه، و نزدیک است که برسد و چون نزدیک آمد، دیده بان عبدالمطلب گفت: پرندهٔ بسیاری است که من آن را نمی‌شناسم و هر پرنده، سنگی به اندازهٔ سنگی که با پشت ناخن می‌پرانند یا کوچک‌تر به منقار دارد، فرمود: سوگند به پروردگار کعبه که جز قوم حبشه قصد دیگری را ندارند چون این پرنده‌ها بالای سر همهٔ آن لشکر رسیدند، سنگ ریزها را انداختند و هر سنگریزه به مغز و سر مردی بر می‌خورد که از پائینش خارج می‌شد و او را تکه تکه می‌کرد.

لشکریان خداوند، همه را نابود کردند جز یک مرد که رفت و به مردم خود خبر داد و آن یکی هم چون خبرش به مردم تمام شد سنگ ریزه‌ای بر سرش افتاد و او را بکشت.



۲۶ـ امام صادق علیه السلام فرمود:

در سایهٔ خانهٔ خدا برای عبدالمطلب بستری می‌گستردند که برای دیگران بستر گسترده نمی‌شد، فرزندانی داشت که بالای سرش می‌ایستادند و از هجوم واردان بر او، جلوگیری می‌کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله که کودکی بود آهسته آمد و بر زانوی او نشست، یکی از پسرها دست برد او را دور کند.

عبدالمطلب گفت: فرزند عزیزم را رها کن که فرشته بر او نازل شده است (و او مقامی بس بلند دارد)

۱۲۱۱-۲۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُعَلَّى عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَكَثَ أَيَّاماً - لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ فَأَلْقَاهُ أَبُو طَالِبٍ عَلَى ثَدْيِ نَفْسِهِ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ لَبَناً فَرَضَعَ مِنْهُ أَيَّاماً - حَتَّى وَقَعَ أَبُو طَالِبٍ عَلَى حَلِيمَةَ السَّعْدِيَّةِ - فَدَفَعَهُ إِلَيْهَا.

۱۲۱۲-۲۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ مَثَلَ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ - أَسَرُّوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشِّرْكَ - فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ.

۱۲۱۳-۲۹- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ:

قِيلَ لَهُ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ كَافِراً - فَقَالَ كَذَبُوا كَيْفَ يَكُونُ كَافِراً - وَ هُوَ يَقُولُ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّداً - نَبِيّاً كَمُوسَى خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ - وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ كَيْفَ يَكُونُ - أَبُو طَالِبٍ كَافِراً وَ هُوَ يَقُولُ - لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَا مُكَذَّبٌ - لَدَيْنَا وَ لَا يَعْبَأُ بِقِيلِ الْأَبَاطِلِ - وَ أَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ - ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ.

در فضائل ابوطالب عليه السلام

۲۷ـ امام صادق عليه السلام فرمود:

چون پیامبر صلى الله عليه وآله متولد شد، چندْ روز بی شیر بسر برد و ابوطالب عليه السلام او را به سینه خود افکند و خداوند در سینه او شیر جاری ساخت و تا چند روز پیامبر صلى الله عليه وآله از آن شیر می‌خورد تا آنکه ابوطالب عليه السلام حلیمه سعدیه را پیدا کرد و او آن حضرت را به او تسلیم کرد.

۲۸ـ امام صادق عليه السلام فرمود: مَثَلِ ابوطالب مَثَلِ اصحاب کهف است که ایمان را نهان کردند و شرک آشکار داشتند و خداوند دوباره به آنها پاداش داد و (یک بار بخاطر ایمان آوردن و بار دیگر بخاطر تنبیه کردن)

۲۹ـ اسحاق بن جعفر از پدرش امام صادق عليه السلام چنین می‌گوید: به آن حضرت عرض شد: آنها چنین می‌پندارند که ابوطالب کافر بوده است، فرمود: دروغ می‌گویند، چگونه کافر بوده با این که می‌گوید:

مگر نمی‌دانند که ما محمد را مانند موسی پیامبری یافته‌ایم که در کتابهای گذشتگان نام او نوشته شده است؟

در حدیث دیگر است که چگونه می‌شود که ابوطالب کافر باشد؟ در صورتی که خود او می‌فرماید: مردم دانسته‌اند که ما فرزند خود را به دروغ نسبت نمی‌دهیم و به سخن یاوه سرایان اعتنائی نشود او روسفید و آبرومند است که به احترام آبروی او طلب باران می‌شود او فریاد رس یتیمان و پناهگاه بیوه زنان است.

۱۲۱۴-۳۰- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

بَيْنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ - وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ لَهُ جُدُدٌ - فَأَلْقَى الْمُشْرِكُونَ عَلَيْهِ سَلَى نَاقَةٍ - فَمَلَئُوا ثِيَابَهُ بِهَا فَدَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ - مَا شَاءَ اللَّهُ فَذَهَبَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ

فَقَالَ لَهُ - يَا عَمِّ كَيْفَ تَرَى حَسَبِي فِيكُمْ.

فَقَالَ لَهُ وَ مَا ذَاكَ يَا ابْنَ أَخِي - فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَدَعَا أَبُو طَالِبٍ حَمْزَةَ وَ أَخَذَ السَّيْفَ وَ قَالَ لِحَمْزَةَ - خُذِ السَّلَى ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الْقَوْمِ - وَ النَّبِيُّ مَعَهُ فَأَتَى قُرَيْشاً وَ هُمْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ - فَلَمَّا رَأَوْهُ عَرَفُوا الشَّرَّ فِي وَجْهِهِ.

ثُمَّ قَالَ لِحَمْزَةَ أَمِرَّ السَّلَى عَلَى سِبَالِهِمْ - فَفَعَلَ ذَلِكَ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِمْ - ثُمَّ الْتَفَتَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى النَّبِيِّ - فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي هَذَا حَسَبُكَ فِينَا.

۱۲۱۵-۳۱- عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو طَالِبٍ - نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اُخْرُجْ مِنْ مَكَّةَ - فَلَيْسَ لَكَ فِيهَا نَاصِرٌ - وَ ثَارَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَخَرَجَ هَارِباً حَتَّى جَاءَ إِلَى جَبَلٍ بِمَكَّةَ - يُقَالُ لَهُ الْحَجُونُ فَصَارَ إِلَيْهِ.

۳۰ـ امام صادق(ع) فرمود: در این میان که پیامبر اسلام(ص) در مسجد الحرام بود و جامه‌های نوی در برداشت مشرکین شکمبه ماده شتری به رویش افکندند و لباسهایش را آلوده کردند پیامبر از این کار طوری ناراحت شد که خدا می‌داند آنگاه نزد ابوطالب آمد و گفت: ای عمو حَسَب من در میان شما هاشمیان چگونه است؟

فرمود: ای برادر زاده مگر چه شده است؟ مطلب را به او گزارش داد، ابوطالب حمزه را خواست و شمشیر برداشت و آن بچه دان شتر را به حمزه داد و به همراه پیامبر رو بدان مردم نهاد و نزد قریش آمد که گرد کعبه بودند، چون او را دیدند خشم او را از چهره‌اش خواندند سپس به حمزه فرمود: این بچه دان شتر را به سِبیل همه کسانی که در اینجا جمع شده‌اند بمال و حمزه چنان کرد تا به نفر آخر رسید سپس رو به پیامبر نمود و گفت: ای برادر زاده این است حَسَب و آبروی تو در میان ما بنی‌هاشم.

* * *

۳۱ـ امام صادق(ع) فرمود: چون ابوطالب درگذشت جبرئیل بر رسول خدا(ص) فرود آمد و به او گفت: ای محمد، از مکه بیرون شو زیرا در آن یاوری نداری و قریش به پیامبر شوریدند و آن حضرت گریخت تا به کوهی رسید که آن را کوه حجون گویند و به آن کوه پناهنده شد.

* * *

۱۲۱۶-۳۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَسْلَمَ بِحِسَابِ الْجُمَّلِ- قَالَ بِكُلِّ لِسَانٍ.

۱۲۱۷-۳۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِاللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

أَسْلَمَ أَبُو طَالِبٍ بِحِسَابِ الْجُمَّلِ- وَ عَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثاً وَ سِتِّينَ.

۱۲۱۸-۳۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزَوَّرِ الْغَنَوِيِّ عَنْ أَصْبَغَ بْنِ نُبَاتَةَ الْحَنْظَلِيِّ قَالَ:

رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَوْمَ افْتَتَحَ الْبَصْرَةَ- وَ رَكِبَ بَغْلَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله

ثُمَّ قَالَ- أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الْخَلْقِ- يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ فَقَامَ إِلَيْهِ- أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ

فَقَالَ- بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدِّثْنَا- فَإِنَّكَ كُنْتَ تَشْهَدُ وَ نَغِيبُ.

فَقَالَ إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ- سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا يُنْكِرُ فَضْلَهُمْ- إِلَّا كَافِرٌ وَ لَا يَجْحَدُ بِهِ إِلَّا جَاحِدٌ- فَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ

فَقَالَ- يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَمِّهِمْ لَنَا لِنَعْرِفَهُمْ.

۳۲ـ امام صادقؑ فرمود: به راستی ابوطالب به حساب جمل اسلام آورد و با دستش عدد ۶۳ را شکل داد.

۳۳ـ امام صادقؑ فرمود: به حساب جمّل (حساب ابجد) حضرت ابوطالب اسلام آورد، و با دست خود عدد ۶۳ را شکل داد. (و عدد ۶۳ با حروف ابجد کلمهٔ (سَج) نشان می‌دهد (که به معنی مخفی نگاه داشتن و پنهان کردن ابوطالب ایمان خوش بوده است) و منظور امام صادقؑ این بوده که نامبرده تقیه را مراعات نموده است).

۳۴ـ اصبغ بن نباته حنظلی می‌گوید: امیرالمؤمنین را روز فتح بصره دیدم بر استر رسول خداﷺ سوار شد و سپس فرمود: ای مردم آیا شما را آگاه نکنم از بهترین مردم در روزی که خدا همه را در قیامت گرد آورد؟ ابوأیوب انصاری نزد او برخاست و گفت: چرا یا امیرالمؤمنین برای ما بازگو زیرا شما به هنگام وحی بر پیامبر حاضر بودی و ما غائب، فرمود: به راستی بهترین مردم روزی که خدا همه را گرد آورد هفت نفرند از فرزندان عبدالمطلب که فضل آنان را جز کافر منکر نباشد و آن را جز رو گرداننده از حق نادیده نگیرد، عمّار بن یاسر رحمه الله برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین نام آنها را ببر تا ما آنها را بشناسیم، فرمود:

۱ـ براستی بهترین مردم روزی که خدا آنان راگردآورد رسولان باشند و افضل رسولان محمدﷺ است.

۲ـ برتران هر امتی پس از پیامبرشان وصی پیامبر آنهاست تا آنکه پیامبری در زمان او آید همانا بهترین اوصیاء وصی محمدﷺ باشد.

۳ و ۴ـ همانا افضل خلق پس از اوصیاء، شهدایند، همانا افضل شهداء حمزة بن عبدالمطلب و جعفر بن أبی طالبند که او را دو بال تازه باشد

فَقَالَ إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ الرُّسُلُ- وَ إِنَّ أَفْضَلَ الرُّسُلِ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ إِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا- وَصِيُّ نَبِيِّهَا حَتَّى يُدْرِكَهُ نَبِيٌّ- أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ- أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ- الشُّهَدَاءُ أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ- حَمْزَةُ ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ -لَهُ جَنَاحَانِ خَضِيبَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ- لَمْ يُنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانِ غَيْرُهُ- شَيْءٌ كَرَّمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّداً ﷺ وَ شَرَّفَهُ وَ السِّبْطَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِيُّ ﷺ يَجْعَلُهُ اللَّهُ- مَنْ شَاءَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ - ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ- وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدٰاءِ وَ الصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً. ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَ كَفىٰ بِاللهِ عَلِيماً.

۱۲۱۹-۳۵- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ:

قُلْتُ لَهُ كَيْفَ كَانَتِ الصَّلَاةُ- عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ- لَمَّا غَسَّلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ كَفَّنَهُ سَجَّاهُ ثُمَّ أَدْخَلَ عَلَيْهِ عَشَرَةً- فَدَارُوا حَوْلَهُ ثُمَّ وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي وَسَطِهِمْ

فَقَالَ إِنَّ اللهَ وَ مَلٰائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَمَا يَقُولُ حَتَّى صَلَّى عَلَيْهِ- أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ أَهْلُ الْعَوَالِي.

که با آنها در بهشت پرواز کند به احدی از این امت جز او دو بال داده نشده است و این چیزی است که خدا بدان محمد را ارجمند داشته و شرافت بخشیده.

۵ و ۶ و ۷ـ دو سبط که حسن و حسین باشند و مهدیﷺ که خدا هر کدام از ما خاندان را بخواهد او را مهدی سازد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و آنها که از خدا و پیامبر اطاعت کنند همدم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داده و از پیامبران و صدّیقان و شهیدان و نیکانند و آنان چه خوب رفیقانی باشند (نساء/۶۹)» (۷۰): «این است فضل خدا و بس همانا خدا داناست»

کیفیت تجهیز پیامبرﷺ

۳۵ـ أبی مریم انصاری گوید: به امام باقرﷺ گفتم: چگونه نماز بر جنازهٔ پیامبرﷺ برگزار شد؟

فرمود: چون امیرالمؤمنین ﷺ او را غسل داد و کفن کرد، روپوشی بر او افکند و ۱۰ کس را اجازهٔ ورود دادند و گردش حلقه زدند و علیﷺ در وسط آنها ایستاد و گفت «همانا خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و سلام کنید» و آن مردم هم چنان می‌گفتند.

با همین روش، تمام مردم مدینه و حومهٔ آن بر آن حضرت نماز گزاردند.

۱۲۲۰-۳۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لِعَلِيٍّ عليه السلام - يَا عَلِيُّ ادْفِنِّي فِي هَذَا الْمَكَانِ - وَ ارْفَعْ قَبْرِي مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ - وَ رُشَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ.

۱۲۲۱-۳۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

أَتَى الْعَبَّاسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ - يَا عَلِيُّ إِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا أَنْ يَدْفِنُوا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - فِي بَقِيعِ الْمُصَلَّى وَ أَنْ يَؤُمَّهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى النَّاسِ - فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - إِمَامٌ حَيّاً وَ مَيِّتاً وَ قَالَ - إِنِّي أُدْفَنُ فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي أُقْبَضُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ عَلَى الْبَابِ فَصَلَّى عَلَيْهِ - ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ عَشَرَةً عَشَرَةً - يُصَلُّونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ.

۱۲۲۲-۳۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله - صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُهَاجِرُونَ - وَ الْأَنْصَارُ فَوْجاً فَوْجاً قَالَ - وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ فِي صِحَّتِهِ - وَ سَلَامَتِهِ إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ - عَلَيَّ فِي الصَّلَاةِ عَلَيَّ بَعْدَ قَبْضِ اللَّهِ لِي - إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً.

۳۶ـ امام باقر ﷺ فرمود که: پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود:

ای علی، مرا در این جا به خاک سپار و قبر مرا چهار انگشت بلند کن و بر آن آب بپاش.

* * *

۳۷ـ امام صادق ﷺ فرمود: عباس نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمد و گفت: ای علی مردم جمع شدند که پیامبر ﷺ را در بقیع مصلّی (آنجا که رسول خدا ﷺ نمازهای عید را می‌خواندند) دفن کنند و یکی از آنها در نماز، امامت را بپذیرد

امیرالمؤمنین ﷺ نزد مردم آمد و فرمود: ای مردم، رسول خدا خود در جریان زندگی و مرگ خویش است و خود فرموده است:در همان خانه‌ای به خاک سپرده شوم که در آنجا جان داده‌ام؛ و خود آن حضرت بر در ایستاد و بر او نمازگزارد سپس دستور داد تا ده نفر ده نفر بر او نماز بخوانند و خارج شدند.

* * *

۳۸ـ امام باقر ﷺ فرمود: چون پیامبر ﷺ وفات کرد، فرشته‌ها و مهاجر و انصار فوج فوج بر او نماز خواندند، امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: از رسول خدا ﷺ در حال تندرستی و سلامتیش شنیدم می‌فرمود: این آیه برای دستور نماز بر من پس از مردنم، نازل شده است: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر نماز می‌گذارند ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او نماز گزارید و سلام کنید (احزاب / ۵۶)». (باید توجه داشت که کلمه (صلوة) هم بمعنی نماز است و هم به معنی درود)

۱۲۲۳-۳۹-بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ - مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ - وَ وَصِيَّهُ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَيْهِ وَ جَمِيعَ الْأَئِمَّةِ وَ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ - أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ أَنْ يَصْبِرُوا وَ يُصَابِرُوا وَ يُرَابِطُوا وَ أَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ - وَ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ - وَ الْحَرَمَ الْآمِنَ وَ أَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ - وَ يُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ - وَ يُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ - وَ الْأَرْضِ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ - وَ يُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ لَا شِيَةَ فِيهَا.

قَالَ لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ - وَ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ - وَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ - وَ شِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ وَ إِنَّمَا - السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ - وَ تَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللَّهِ لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَ عَزَّ - وَ يُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ.

۱۲۲۴-۴۰- اِبْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَفِيِّكَ وَ خَلِيلِكَ وَ نَجِيِّكَ الْمُدَبِّرِ لِأَمْرِكَ..

۳۹ـ داود بن کثیر رقي گويد: به امام صادقؑ گفتم: درود بر رسول خداﷺ چه معنی دارد؟ در پاسخ فرمود: به راستی چون خدای تبارک و تعالی پیامبر خود را با وصي او و دخترش و پسرش و همهٔ ائمه را آفريد و شيعيان آنها را هم آفريد، از آنها پیمان گرفت و اینکه باید شکیبا باشند و در برابر دشمنان ایستادگی کنند و مرز داری نمایند و این که نسبت به خدا پرهیزکار باشند و به آنها وعده داد که سرزمین پر برکت (مدینه یا بیت المقدس) یا حرم امن (مکه) به آنها تسلیم کند و بیت المعمور را برای آنها فرود آورد و سقف افراشته (آسمانها) را برای آنها آشکار سازد و آنها را از دشمنان آسوده سازد، و هم از آفات زمینی که خداوند بجهت سلامتی آنها از شر و پلیدی پاک سازد و آنچه که در زمین است برای آنها سالم بدارد تا لکه‌ای سیاه در آن نباشد.

فرمود: یعنی جنگ و ستیز از طرف دشمن در آن نباشد و در آن هر چه را بخواهند و دوست دارند و آن موجود باشد و رسول خداﷺ از همهٔ ائمه و شیعنانشان برای این موضوع پیمان گرفت و همانا درود و سلام بر آن حضرت برای یادآوری این پیمان و تجدید آن است از طرف خداوند تا شاید خداوند در رسیدن وقت این پیمان تعجیل کند و سلامت و سازش را با تمام آنچه که در پیمان بود برای شما به شتاب آماده سازد.

توضیح: شاید خیرات و برکاتی که در این روایت به شیعیان وعده داده شده است مربوط به زمان ظهور امام زمان باشد.

۴۰ـ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادقؑ شنیدم می‌فرمود: بار خدایا رحمت فرست بر محمد برگزیدهٔ تو، دوست تو و همراز تو، که تدبیر کنندهٔ امر توست.

بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْإِشْرَافِ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ.

۱۲۲۵-۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُثَنَّى الْخَطِيبِ قَالَ:

كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ- الَّذِي يُشْرِفُ عَلَى الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ وَ الْفَعَلَةُ يَصْعَدُونَ وَ يَنْزِلُونَ وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ- فَقُلْتُ لِأَصْحَابِنَا مَنْ مِنْكُمْ لَهُ مَوْعِدٌ- يَدْخُلُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ ؑ اللَّيْلَةَ. فَقَالَ مِهْرَانُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ أَنَا- وَ قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِيُّ أَنَا فَقُلْنَا لَهُمَا سَلَاهُ لَنَا عَنِ الصُّعُودِ- لِنُشْرِفَ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ لَقِينَاهُمَا- فَاجْتَمَعْنَا جَمِيعاً فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ- قَدْ سَأَلْنَاهُ لَكُمْ عَمَّا ذَكَرْتُمْ- فَقَالَ مَا أُحِبُّ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ- أَنْ يَعْلُوَ فَوْقَهُ وَ لَا آمَنُهُ أَنْ يَرَى شَيْئاً- يَذْهَبُ مِنْهُ بَصَرُهُ أَوْ يَرَاهُ قَائِماً- يُصَلِّي أَوْ يَرَاهُ مَعَ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ ﷺ.

بَابُ مَوْلِدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

وُلِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ - بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بِثَلَاثِينَ سَنَةً - وَ قُتِلَ ؑ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ- لِتِسْعٍ بَقِينَ مِنْهُ لَيْلَةَ الْأَحَدِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً- بَقِيَ بَعْدَ قَبْضِ النَّبِيِّ ﷺ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ - وَ هُوَ أَوَّلُ هَاشِمِيٍّ وَلَدَهُ هَاشِمٌ مَرَّتَيْنِ.

نهی از سر کشیدن بر قبر پیامبرﷺ

۱ـ جعفر بن مثنی می‌گوید: من در مدینه بودم که مقداری از سقف مسجد که به قبر پیغمبرﷺ مسلط بود فرو ریخت و کارگرها بالا و پایین می‌کردند ما چند نفر بودیم و من به یاران و هم مذهبان خود گفتم: کدامیک از شما وعده دارید و وقت گرفتید که امشب خدمت امام صادقؑ بروید؟ مهران بن ابی نصر گفت من، اسماعیل بن عمار صیرفی هم گفت من، ما به آن دو گفتیم: از آن حضرت از حُکم بالا رفتن بر سر بام مسجد برای سرکشی به قبر پیامبر بپرسید چون فردا شد و آنها را دیدار کردیم و همه با هم گرد آمدیم، اسماعیل گفت: ما از آنچه یادآور شدید از آن حضرت پرسیدیم و او در پاسخ ما فرمود: من برای هیچکدام از شما دوست ندارم که بالای بام مسجد بروید که چیزی ببینید و کور شوید و یا ببینید که پیامبر ایستاده و نماز می‌خواند یا آن حضرت را که با یکی از همسرانش همنشین است.

باب تولد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

امیرالمؤمنینؑ سی سال پس از عام الفیل متولد شد و ۲۱ ماه رمضان سال چهلم هجرت در سن ۶۳ سالگی، سی سال پس از وفات پیامبر شهید شد، مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است و علیؑ نخست هاشمی بود که از طرف پدر و مادر به هاشم می‌رسید.

۱۲۲۶-۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْفَارِسِيِّ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ - جَاءَتْ إِلَى أَبِي طَالِبٍ لِتُبَشِّرَهُ - بِمَوْلِدِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ - اصْبِرِي سَبْتاً أُبَشِّرْكِ بِمِثْلِهِ إِلَّا النُّبُوَّةَ - وَ قَالَ السَّبْتُ ثَلَاثُونَ سَنَةً - وَ كَانَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام ثَلَاثُونَ سَنَةً.

۱۲۲۷-۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام قَالَ:

إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - كَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ - عَلَى قَدَمَيْهَا وَ كَانَتْ مِنْ أَبَرِّ النَّاسِ - بِرَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ - وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاةً كَمَا وُلِدُوا.

فَقَالَتْ وَا سَوْأَتَاهْ.

فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَبْعَثَكِ كَاسِيَةً - وَ سَمِعَتْهُ يَذْكُرُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ.

فَقَالَتْ وَا ضَعْفَاهْ.

فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله - فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَكْفِيَكِ ذَلِكِ.

وَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله يَوْماً - إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْتِقَ جَارِيَتِي هَذِهِ.

۱ـ امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد نزد ابی طالب آمد تا مژدهٔ ولادت پیامبر را به او بدهد ابوطالب گفت: صبر کن من تو را به مقام او که غیر از مقام نبوت است مژده می‌دهم سپس فرمود: میان ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام سی سال فاصله است.

* * *

۲ـ امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین زنی بود که بخاطر رسول خدا از مکه با پای پیاده به مدینه آمد و از خوشرفتارترین افراد نسبت به رسول خدا بود و روزی شنید که رسول خدا می‌گوید: به راستی مردم روز رستاخیز برهنه محشور می‌شوند مانند روزی که از مادر به دنیا آمده‌اند گفت: وای از این رسوائی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از خدا می‌خواهم که تو را با لباس محشور کند، و از آن حضرت شنید که از فشار قبر یاد می‌فرمود، فریاد زد: وای از ناتوانی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: من از خدا درخواست می‌کنم که تو را از فشار قبر آسوده سازد.

روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من می‌خواهم کنیز خود را آزاد کنم، در پاسخش فرمود: اگر چنین کنی خدا به هر عضوی از او، عضوی از تو را از دوزخ آزاد کند، و چون بیمار شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد و

فَقَالَ لَهَا إِنْ فَعَلْتِ أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ - مِنْهَا عُضْواً مِنْكِ مِنَ النَّارِ فَلَمَّا مَرِضَتْ أَوْصَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَمَرَتْ أَنْ يُعْتِقَ خَادِمَهَا - وَ أُعْتُقِلَ لِسَانُهَا فَجَعَلَتْ تُومِي - إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيمَاءً فَقَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ وَصِيَّتَهَا - فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدٌ - إِذْ أَتَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هُوَ يَبْكِي.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ.

فَقَالَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - وَ أُمِّي وَ اللَّهِ وَ قَامَ مُسْرِعاً - حَتَّى دَخَلَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَ بَكَى - ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ يَغْسِلْنَهَا

وَ قَالَ ﷺ إِذَا فَرَغْتُنَّ فَلَا تُحْدِثْنَ شَيْئاً حَتَّى تُعْلِمْنَنِي - فَلَمَّا فَرَغْنَ أَعْلَمْنَهُ بِذَلِكَ - فَأَعْطَاهُنَّ أَحَدَ قَمِيصَيْهِ الَّذِي يَلِي جَسَدَهُ - وَ أَمَرَهُنَّ أَنْ يُكَفِّنَّهَا فِيهِ.

وَ قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ إِذَا رَأَيْتُمُونِي - قَدْ فَعَلْتُ شَيْئاً لَمْ أَفْعَلْهُ - قَبْلَ ذَلِكَ فَسَلُونِي لِمَ فَعَلْتُهُ - فَلَمَّا فَرَغْنَ مِنْ غُسْلِهَا وَ كَفْنِهَا - دَخَلَ ﷺ فَحَمَلَ جَنَازَتَهَا عَلَى عَاتِقِهِ - فَلَمْ يَزَلْ تَحْتَ جَنَازَتِهَا حَتَّى أَوْرَدَهَا قَبْرَهَا - ثُمَّ وَضَعَهَا وَ دَخَلَ الْقَبْرَ فَاضْطَجَعَ فِيهِ.

ثُمَّ قَالَ فَأَخَذَهَا عَلَى يَدَيْهِ حَتَّى وَضَعَهَا فِي الْقَبْرِ - ثُمَّ انْكَبَّ عَلَيْهَا طَوِيلاً يُنَاجِيهَا - وَ يَقُولُ لَهَا ابْنُكِ ابْنُكِ ابْنُكِ - ثُمَّ خَرَجَ وَ سَوَّى عَلَيْهَا ثُمَّ - انْكَبَّ عَلَى قَبْرِهَا فَسَمِعُوهُ يَقُولُ - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اللَّهُمَّ إِنِّي

سفارش نمود که خادم او را آزاد کند، و چون زبانش بند آمده بود به اشاره با رسول خداﷺ سخن می‌گفت و رسول خداﷺ وصیتش را پذیرفت، در این میان که روزی رسول خداﷺ نشسته بود، امیرالمؤمنینؑ گریان نزد او آمد، رسول خداﷺ فرمود: برای چه گریه می‌کنی؟ عرض کرد: مادرم فاطمه از دنیا رفت رسول خداﷺ فرمود: به خدا مادر من هم، و شتابان برخاست تا وارد بر او شد و نگاهی به او کرد و گریست و سپس به زنها دستور داد او را غسل دهند و فرمود: چون از غسل او فارغ شدید مرا خبر دهید و چون پس از فراغت به او خبر دادند و آن حضرت یکی از پیراهنهای خود را که به تن می‌پوشید به آنها داد تا او را در آن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: می‌بینید که در کار فاطمه کاری می‌کنم که پیش از آن با هیچ مرده‌ای نکرده‌ام (کار من بخاطر ویژگیهای اوست).

چون زنان از غسل و کفن او فارغ شدند، رسول خداﷺ آمد و جنازهٔ او را بر دوش گرفت و زیر جنازهٔ او بود تا او را به نزدیک قبر رسانید و او را درکنار قبر نهاد و خود وارد قبر شد و در آن خوابید و سپس برخاست و با دست خود او را گرفت و در قبرش نهاد و مدتی طولانی با او راز و نیاز می‌کرد و می‌گفت: پسرت، پسرت، (پسرت).

سپس از قبر بالا آمد و خشت بر آن چید و آن را درست کرد سپس روی قبرش افتاد و شنیدند که می‌فرمود: لا اله الا الله، بار خدایا من او را به تو می‌سپارم، سپس برگشت و مسلمانان به آن حضرت گفتند: ما دیدیم شما کارهائی کردید که پیش از امروز نکرده بودید، فرمود: امروز آخرین قسمت احسان ابوطالب را از دست دادم، مطلب این است که اگر نزد این فاطمه چیزی بود، مرا نسبت به فرزندانش مقدم می‌داشت.

أَسْتَوْدِعُهَا إِيَّاكَ - ثُمَّ انْصَرَفَ

فَقَالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ - إِنَّا رَأَيْنَاكَ فَعَلْتَ أَشْيَاءَ لَمْ تَفْعَلْهَا قَبْلَ الْيَوْمِ.

فَقَالَ الْيَوْمَ فَقَدْتُ بِرَّ أَبِي طَالِبٍ - إِنْ كَانَتْ لَيَكُونُ عِنْدَهَا الشَّيْءُ فَتُؤْثِرُنِي بِهِ عَلَى نَفْسِهَا وَ وَلَدِهَا - وَ إِنِّي ذَكَرْتُ الْقِيَامَةَ - وَ أَنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ عُرَاةً - فَقَالَتْ وَا سَوْأَتَاهْ فَضَمِنْتُ لَهَا - أَنْ يَبْعَثَهَا اللَّهُ كَاسِيَةً - وَ ذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ

فَقَالَتْ - وَا ضَعْفَاهْ فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَكْفِيَهَا اللَّهُ ذَلِكَ - فَكَفَّنْتُهَا بِقَمِيصِي وَ اضْطَجَعْتُ فِي قَبْرِهَا لِذَلِكَ - وَ انْكَبَبْتُ عَلَيْهَا فَلَقَّنْتُهَا مَا تُسْأَلُ عَنْهُ - فَإِنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ رَبِّهَا.

فَقَالَتْ وَ سُئِلَتْ عَنْ رَسُولِهَا فَأَجَابَتْ - وَ سُئِلَتْ عَنْ وَلِيِّهَا وَ إِمَامِهَا - فَارْتَجَّ عَلَيْهَا فَقُلْتُ ابْنُكِ ابْنُكِ ابْنُكِ

۱۲۲۸ - ۳ - بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ الْكَلْبِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فُتِحَ لِآمِنَةَ بَيَاضُ فَارِسَ وَ قُصُورُ الشَّامِ - فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - إِلَى أَبِي طَالِبٍ ضَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً - فَأَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ آمِنَةُ - فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ وَ تَتَعَجَّبِينَ مِنْ هَذَا - إِنَّكِ تَحْبَلِينَ وَ تَلِدِينَ بِوَصِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ.

من روزی از قیامت یاد کردم و از این که مردم در آن برهنه محشور می‌شوند، گفت: وای از این رسوائی من، من ضمانت کردم که خدا او را با تن پوشیده محشور سازد، من از فشار قبر یاد کردم، گفت: وای از ناتوانی من، و من ضمانت کردم که خدا او را آسوده سازد، من او را در پیراهنم کفن کردم و در گورش خوابیدم و به او تلقین کردم آنچه از او پرسش می‌شد، زیرا از او پرسش شد از پروردگارش و پاسخ گفت: و پرسش شد از ولی و امامش، و زبانش بند شد، من به او گفتم: پسرت، پسرت، (پسرت).

* * *

۳- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد برای آمنه (مادرش) سپیدی (کاخهای) فارس و سرخی کاخهای شام آشکار شد، فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام خندان و مژده بخش نزد ابی طالب آمد و او را از مکاشفهٔ آمنه خبردار کرد، ابوطالب در پاسخش گفت: تو از این موضوع در شگفتی، تو خود آبستن شوی و وصی و وزیر او را بزائی.

* * *

۱۲۲۹-٤- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَيْدٍ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيُّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَسِيدِ بْنِ صَفْوَانَ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ:

لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ - وَ دَهِشَ النَّاسُ كَيَوْمَ قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ وَ جَاءَ رَجُلٌ بَاكِياً - وَ هُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَ هُوَ يَقُولُ - الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلَافَةُ النُّبُوَّةِ - حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ - الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

فَقَالَ - رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ - كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَاماً وَ أَخْلَصَهُمْ إِيمَاناً - وَ أَشَدَّهُمْ يَقِيناً وَ أَخْوَفَهُمْ لِلَّهِ وَ أَعْظَمَهُمْ عَنَاءً - وَ أَحْوَطَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ آمَنَهُمْ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ أَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ - وَ أَكْرَمَهُمْ سَوَابِقَ وَ أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً - وَ أَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَشْبَهَهُمْ بِهِ هَدْياً وَ خَلْقاً وَ سَمْتاً - وَ فِعْلاً وَ أَشْرَفَهُمْ مَنْزِلَةً - وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ - وَ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْراً.

قَوِيتَ حِينَ ضَعُفَ أَصْحَابُهُ - وَ بَرَزْتَ حِينَ اسْتَكَانُوا - وَ نَهَضْتَ حِينَ وَهَنُوا - وَ لَزِمْتَ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ هَمَّ أَصْحَابُهُ وَ كُنْتَ خَلِيفَتَهُ حَقّاً - لَمْ تُنَازَعْ وَ لَمْ تَضْرَعْ بِرَغْمِ الْمُنَافِقِينَ - وَ غَيْظِ الْكَافِرِينَ وَ كُرْهِ الْحَاسِدِينَ - وَ صِغَرِ الْفَاسِقِينَ فَقُمْتَ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا - وَ نَطَقْتَ حِينَ تَتَعْتَعُوا - وَ مَضَيْتَ بِنُورِ اللَّهِ إِذْ وَقَفُوا - فَاتَّبَعُوكَ فَهُدُوا - وَ كُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً - وَ أَعْلَاهُمْ قُنُوتاً وَ أَقَلَّهُمْ كَلَاماً - وَ أَصْوَبَهُمْ نُطْقاً

۴- از سید بن صفوان، یکی از صحابهٔ رسول خدا ﷺ، می‌گوید: روز وفات حضرت علی علیه‌السلام صدای گریه مردم شهر را به لرزه در آورد مانند روزی که پیامبر ﷺ وفات کرده بود مردم بشدت ترسیده بودند مردی گریان و شتابان و راجعون گویان آمد و گفت: امروز خلافت و نبوت بریده شد تا بـه در خانه‌ای کـه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن بـود ایـستاد و گـفت: ای ابوالحسن، خدایت رحمت کند تو در اسلام بر این مردم پیش‌تر و در ایمان از آنها خالص‌تر و در یقین کاملتر و از خدا ترسان‌تر و از همه رنج کش‌تر و نسبت به رسول خدا ﷺ نگهدارتر و نسبت به اصحابش امین‌تر بودی، در مناقب بر همه برتر و در سوابقِ نیک از همه ارجمندتر و در پایه از همه بالاتر و نسبت به رسول خدا نزدیک‌تر و در روش و اخلاق و سیما و کردار، از همه به آن حضرت مانندتر و مقامت شریف‌تر و از همه در نزد او گرامی‌تر بودی. خدایت از اسلام و از طرف رسولش و از همهٔ مسلمین پاداش خیر دهد،

هر وقت اصحابش ناتوانی کردند، تو توانا بـودی و هـر گـاه زبـونی کردند، تو دلیرانه نبرد کردی و چون سستی نمودند، تو قیام کردی و چون اصحابش قصد خلافت کردند، تو به روش رسول خدا ﷺ چسبیدی، تو خلیفهٔ بر حق او بودی، بی گفتگو، و هم طراز به رغم منافقان و خشـم کافران و بد آمد حسودان و به کوری چشم فاسقان، وقتی در مسلمانی سست شدند تو بودی که برای مسلمانی قیام کردی و وقتی بـه پت پت افتادند و از سخن در ماندند تو به سخنرانی پرداختی، آنجا که درماندند تو بودی که به نور خدا پیش رفتی و از تو پـیروی کـردند. تـو از هـمه نرم‌گوتر و در عبادت فرازتر و کم گوتر و درست گوتری، رأیت از همه بزرگوارتر و دلت از همه دلیرتر و یقینت از همه محکم‌تر و کردارت از

وَ أَكْبَرَهُمْ رَأْياً - وَ أَشْجَعَهُمْ قَلْباً وَ أَشَدَّهُمْ يَقِيناً - وَ أَحْسَنَهُمْ عَمَلاً وَ أَعْرَفَهُمْ بِالْأُمُورِ -.

كُنْتَ وَ اللَّهِ يَعْسُوباً لِلدِّينِ - أَوَّلاً وَ آخِراً - الْأَوَّلَ حِينَ تَفَرَّقَ النَّاسُ - وَ الْآخِرَ حِينَ فَشِلُوا - كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَباً رَحِيماً - إِذْ صَارُوا عَلَيْكَ عِيَالاً - فَحَمَلْتَ أَثْقَالَ مَا عَنْهُ ضَعُفُوا - وَ حَفِظْتَ مَا أَضَاعُوا وَ رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا - وَ شَمَّرْتَ إِذَا اجْتَمَعُوا - وَ عَلَوْتَ إِذْ هَلِعُوا وَ صَبَرْتَ إِذْ أَسْرَعُوا - وَ أَدْرَكْتَ أَوْتَارَ مَا طَلَبُوا - وَ نَالُوا بِكَ مَا لَمْ يَحْتَسِبُوا - كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَاباً صَبّاً وَ نَهْباً - وَ لِلْمُؤْمِنِينَ عَمَداً وَ حِصْناً فَطِرْتَ وَ اللَّهِ بِنَعْمَائِهَا - وَ فُزْتَ بِحِبَائِهَا وَ أَحْرَزْتَ سَوَابِغَهَا وَ ذَهَبْتَ بِفَضَائِلِهَا لَمْ تُفْلَلْ حُجَّتُكَ - وَ لَمْ يَزِغْ قَلْبُكَ - وَ لَمْ تَضْعُفْ بَصِيرَتُكَ - وَ لَمْ تَجْبُنْ نَفْسُكَ وَ لَمْ تَخِرَّ.

كُنْتَ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ - وَ كُنْتَ كَمَا قَالَ عليه السلام آمَنَ النَّاسِ فِي صُحْبَتِكَ - وَ ذَاتِ يَدِكَ وَ كُنْتَ كَمَا قَالَ عليه السلام ضَعِيفاً فِي بَدَنِكَ قَوِيّاً فِي أَمْرِ اللَّهِ - مُتَوَاضِعاً فِي نَفْسِكَ عَظِيماً عِنْدَ اللَّهِ - كَبِيراً فِي الْأَرْضِ جَلِيلاً عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ - لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَهْمَزٌ - وَ لَا لِقَائِلٍ فِيكَ مَغْمَزٌ - [وَ لَا لِأَحَدٍ فِيكَ مَطْمَعٌ] وَ لَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوَادَةٌ - الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ - حَتَّى تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ - وَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ - حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقَّ - وَ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ - شَأْنُكَ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرِّفْقُ - وَ قَوْلُكَ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ - وَ أَمْرُكَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ

همه بهتر و نسبت به امور داناتری.

بخدا سوگند که تو سَرْوَر بزرگ دینی، در آغاز و انجام آن، در آغاز که مردم متفرق شدند و در انجام که سست شدند، وقتی مؤمنین در سرپرستی تو در آمدند برای آنها پدری مهربان بودی و باری را به دوش کشیدی که آنها از حمل آن ناتوان شدند تو بر دوش گرفتی و آنچه را که از امور دینی تباه ساختند تو حفظ کردی و آنچه (از دستورات دینی) که رها کردند تو رعایت نمودی و وقتی که زبون شدند آنها را مفتخر ساختی. وقتی آنها شتاب زدگی کردند تو شکیبا بودی و تو بودی که هر خونی را می‌خواستند گرفتی و توسط تو به آرمانهائی که نمی‌پنداشتند، رسیدند تو بر کفار عذابی کوبنده بودی و برای مؤمنان پشتیبان و دژ. تو با نعمت خلافت الهیه آفریده شدی و کامیاب گشتی و سوابق آنها را در شرط آن است احراز کردی و فضائل آنها را به دست آوردی شمشیر حجت و دلیلت کند نبود و دلت منحرف نشد و آگاهیت ناتوان نشد و به خود ترس راه ندادی و سقوط نکردی تو چون کوهی بودی که طوفانش نجنباند و تو چنان بودی که (رسول خداﷺ) فرمود: امین‌ترین مردم در یاری من و در آنچه خودداری، و همچنان که فرمودﷺ: در تن خود ناتوانی و در کار خدا توانا، در پیش خود فروتنی و در نزد خدا بزرگوار، در روی زمین بزرگی و در نزد مؤمنین والا، کسی نتواند دربارهٔ تو عیب‌جوئی و بدگوئی کند با احدی رودربایستی و ملاحظه نداشتی، ناتوان زبون نزد تو نیرومند بود و عزیز، تا حقش را بستانی و نیرومند و عزیز نزد تو خوار و ناتوان بود تا حق را از او بستانی (و به صاحبش برسانی)، خویش و بیگانه از نظر عدالت در برابرت یکسان بودند، کار تو درستی و راستی و نرمش بود و گفتارت حکم حق و قاطع و

وَ رَأْيُكَ عِلْمٌ وَ عَزْمٌ فِيمافَعَلْتَ- وَ قَدْ نَهَجَ السَّبِيلُ وَ سَهُلَ الْعَسِيرُ وَ أُطْفِئَتِ النِّيرَانُ وَ اِعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ- وَ قَوِيَ بِكَ الْإِسْلَامُ- فَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ - وَ ثَبَتَ بِكَ الْإِسْلَامُ وَ الْمُؤْمِنُونَ- وَ سَبَقْتَ سَبْقاً بَعِيداً- وَ أَتْعَبْتَ مَنْ بَعْدَكَ تَعَباً شَدِيداً- فَجَلَلْتَ عَنِ الْبُكَاءِ وَ عَظُمَتْ رَزِيَّتُكَ فِي السَّمَاءِ- وَ هَدَّتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنَامَ- فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ- رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاهُ- وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ- فَوَ اللَّهِ لَنْ يُصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ أَبَداً- كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفاً وَ حِصْناً وَ قُنَّةً رَاسِياً- وَ عَلَى الْكَافِرِينَ غِلْظَةً وَ غَيْظاً- فَأَلْحَقَكَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ - وَ لَا أَحْرَمَنَا أَجْرَكَ- وَ لَا أَضَلَّنَا بَعْدَكَ- وَ سَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّى انْقَضَى كَلَامُهُ وَ بَكَى- وَ بَكَى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ- ثُمَّ طَلَبُوهُ فَلَمْ يُصَادِفُوهُ.

۱۲۳۰- ۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ:

كُنْتُ أَنَا وَ عَامِرٌ - وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُذَاعَةَ الْأَزْدِيُّ - عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ- فَقَالَ لَهُ عَامِرٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ- إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ- أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام دُفِنَ بِالرَّحْبَةِ قَالَ لَا- قَالَ فَأَيْنَ دُفِنَ قَالَ- إِنَّهُ لَمَّا مَاتَ احْتَمَلَهُ الْحَسَنُ عليه السلام فَأَتَى بِهِ ظَهْرَ الْكُوفَةِ - قَرِيباً مِنَ النَّجَفِ يَسْرَةً عَنِ الْغَرِيِّ يَمْنَةً عَنِ الْحِيرَةِ - فَدَفَنَهُ بَيْنَ رَكَوَاتٍ بِيضٍ- قَالَ فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ ذَهَبْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ- فَتَوَهَّمْتُ مَوْضِعاً مِنْهُ- ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ لِي- أَصَبْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

و دوراندیشی، و رأیت دانش و تصمیم در آنچه کردی، و هر آینه راه حق صاف گشت و دشواری هموار شد و آتش فتنه خاموش گردید، و دین به وسیلهٔ تو راست شد، و اسلام به وجودت نیرومند گردید، و امر خدا غالب شد وگرچه کـافران را بـد آمد، و اسلام و مؤمنان به تو پا برجا شدند، بسیار بسیار پیش رفتی جانشینان خود را به رنج افکندی، تو بزرگتر از آنی که مصیبت باگریه جبران شود، مرگ تو در آسـمان بزرگ، جلوه کرد و مصیبت تو مردم را خرد کرد فانا لله و انا الیه راجعون.

ما به رضای خدا راضی و نسبت به فرمانش تسلیم هستیم بخدا سـوگند مسـلمین هرگز کسی را مانند تو از دست ندهد تو برای مؤمنان پناه و دژ وکوه بلندی بـودی و نسبت به کفار سخت‌گیر و خشم آفرین، خدا تو را با پیامبرت بـرساند و مـا را از اجـر سوگواریت محروم نسازد و بعد از تو ما راگمراه نسازد مردم همه خاموش بودند تـا سخنش تمام شد اوگریست و یاران پیامبر هم گریستند سپس هر چه جستجو کردند او را نیافتند ما به رضای خدا راهنما و نسبت بـه فـرمانش تسـلیم هسـتیم بـخدا سـوگند مسلمین هرگزکسی را مانند تو از دست ندادند.

محل دفن امیرالمؤمنین علیه‌السلام

۵- صفوان جمّال می‌گوید: من و عامر و عبدالله بن جذاعهٔ ازدی خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم، گوید: عـامر بـه آن حـضرت گـفت: قـربانت گـردم، مـردم مـی‌پندارنـد کـه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در رحبه (در میدان کوفه یا جلو خانِ مسجد کوفه) به خاک سپرده شده، فرمود: نه، گفت: پس کجا به خاک سپرده شده؟

فرمود: چون وفات کرد، امام حسین علیه‌السلام او را برداشت و برد در پشت شهر کوفه، نزدیک نجف (تپه یا سدّی که جلو آب بندند) سمت چپ غری (قبر دو ندیم جدیمة الأبرش) و سمت راست حیره (کاخ نعمان بن منذر که در یک میلی کوفه بوده است) و او را میان تپه‌های کوچکی که ریگهای سفید و دور نما داشت و می‌درخشیدند به خاک سپرد. راوی گوید: پس از آن، من به همان جا رفتم و یک جا را در نظر آوردم که قبر آن حضرت است، و سپس خدمت امام صادق علیه‌السلام آمدم و به اوگزارش دادم، سه بار به من فرمود: درست فهمیدی، خدایت رحمت کند

۱۲۳۱-۶- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ:

أَتَانِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ فَقَالَ لِي- ارْكَبْ فَرَكِبْتُ مَعَهُ- فَمَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا مَنْزِلَ حَفْصٍ الْكُنَاسِيِّ- فَاسْتَخْرَجْتُهُ فَرَكِبَ مَعَنَا- ثُمَّ مَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا الْغَرِيَّ- فَانْتَهَيْنَا إِلَى قَبْرٍ فَقَالَ- انْزِلُوا هَذَا قَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام فَقُلْنَا مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ

فَقَالَ- أَتَيْتُهُ مَعَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام حَيْثُ كَانَ بِالْحِيرَةِ غَيْرَ مَرَّةٍ- وَ خَبَّرَنِي أَنَّهُ قَبْرُهُ.

۱۲۳۲-۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عِيسَى شَلَقَانَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام يَقُولُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام لَهُ خُئُولَةٌ فِي بَنِي مَخْزُومٍ- وَ إِنَّ شَابّاً مِنْهُمْ أَتَاهُ

فَقَالَ- يَا خَالِي إِنَّ أَخِي مَاتَ- وَ قَدْ حَزِنْتُ عَلَيْهِ حُزْناً شَدِيداً.

قَالَ فَقَالَ لَهُ تَشْتَهِي أَنْ تَرَاهُ- قَالَ بَلَى قَالَ فَأَرِنِي قَبْرَهُ.

قَالَ فَخَرَجَ وَ مَعَهُ بُرْدَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله مُتَّزِراً بِهَا فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْقَبْرِ- تَلَمْلَمَتْ شَفَتَاهُ- ثُمَّ رَكَضَهُ بِرِجْلِهِ فَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ- وَ هُوَ يَقُولُ بِلِسَانِ الْفُرْسِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام أَلَمْ تَمُتْ وَ أَنْتَ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ- قَالَ بَلَى وَ لَكِنَّا مِتْنَا عَلَى سُنَّةِ- فُلَانٍ وَ فُلَانٍ فَانْقَلَبَتْ أَلْسِنَتُنَا.

۶ عبدالله بن سنان گوید: عمر بن زید نزد من آمد و گفت: سوار شو، من با او سوار شدم، رفتیم به در منزل حفص کناسی، و من او را هم بیرون آوردم و به همراه ما سوار شد، سپس رفتیم تا به (غري) رسیدیم و بر خوردیم به قبری، عبدالله گفت: پیاده شوید، این قبر امیرالمؤمنین عليه‌السلام است، گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: من چند بار با امام صادق عليه‌السلام وقتی در حیره بود، سر این قبر آمدم و آن حضرت به من خبر داد که این قبر اوست.

* * *

۷ عیسی شلقان، می‌گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین عليه‌السلام در بنی مخزوم چند دائی داشت، یک جوانی از آنها آمد خدمت او گفت: دائی جان، برادرم مرده و من سخت بر او اندوه می‌خورم.

گوید: علی عليه‌السلام به او فرمود: می‌خواهی او را زنده ببینی؟ گفت: آری، فرمود: قبرش را به من به نما گوید: بُردِ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را به بر کرد و ازار خود ساخت و چون به سر آن قبر رسید، دو لبش جنبیدند و سرپائی به آن گور زد و آن مرده، از آن برآمد و به زبان فرس سخن می‌گفت، امیرالمؤمنین عليه‌السلام به او فرمود: مگر تو عرب نمردی؟ گفت: چرا ولی پیرو روش فلان و فلان مردیم و زبان ما برگشت.

* * *

۱۲۳۳-۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ:

لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه‌السلام فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ- وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله.

ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ- إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ- رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ- وَ لَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ- إِنَّهُ كَانَ لَصَاحِبَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله -عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَئِيلُ وَ عَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ -لَا يَنْثَنِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ- وَ اللَّهِ مَا تَرَكَ بَيْضَاءَ وَ لَا حَمْرَاءَ- إِلَّا سَبْعَمِائَةِ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ عَنْ عَطَائِهِ- أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِماً لِأَهْلِهِ- وَ اللَّهِ لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا- قُبِضَ وَصِيُّ مُوسَى يُوشَعُ بْنُ نُونٍ - وَ اللَّيْلَةِ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ - وَ اللَّيْلَةِ الَّتِي نُزِّلَ فِيهَا الْقُرْآنُ.

۱۲۳۴-۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام:

لَمَّا غُسِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام نُودُوا مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ- إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمَ السَّرِيرِ كُفِيتُمْ مُؤَخَّرَهُ- وَ إِنْ أَخَذْتُمْ مُؤَخَّرَهُ كُفِيتُمْ مُقَدَّمَهُ.

۱۲۳۵-۱۰-عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام يَقُولُ وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ بِخَمْسِ سِنِينَ- وَ تُوُفِّيَتْ وَ لَهَا ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً- وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ يَوْماً.

۸- امام باقر عليه‌السلام فرمود: چون اميرالمؤمنين عليه‌السلام از دنيا رفت، حسن بن علي عليه‌السلام در مسجد كوفه به پا خاست، و سپاس خدا را گفت و بر او ستايش نمود و سپس فرمود:

اى مردم، به راستى، امشب مردى در گذشت كه اولين، از او پيش نباشند و آخرين، به او نرسند، او پرچمدار رسول خدا صلى الله عليه و آله بود، جبرئيل در سمت راستش بود و ميكائيل در سمت چپش از ميدان بر نمى‌گشت تا خدا به او پيروزى مى‌داد، به خدا سپيد و سرخى (نقره و طلا) به جاى نگذاشته، جز هفتصد درهم كه از عطاى او فزون از هزينه بود و مى‌خواست با آن يك خدمتكارى براى خانوادهٔ خود بخرد.

به خدا در شبى وفات كرد كه وصى موسى يوشع بن نون در آن وفات كرد و در همان شبى كه عيسى بن مريم را به آسماد بردند و در شبى كه قرآن در آن فرود آمد.



* * *

۹- امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون اميرالمؤمنين عليه‌السلام را غسل دادند از گوشهٔ خانه فريادى شنيدند كه: اگر جلو تابوت را برداريد دنبالش را بردارند و اگر دنبالش را بگيريد جلوش را بردارند.

* * *

۱۰- حبيب سجستانى، مى‌گويد: از امام باقر عليه‌السلام شنيدم مى‌فرمود:

فاطمه دختر محمد صلى الله عليه و آله ۵ سال پس از بعثت متولّد شد و ۱۸ سال و ۷۵ روز داشت كه وفات نمود.

۱۲۳۶-۱۱- سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ - وَ رَجُلَانِ آخَرَانِ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ - تَرَكُوهَا عَنْ أَيْمَانِهِمْ ثُمَّ أَخَذُوا فِي الْجَبَّانَه حَتَى مَرّوُا بِـهِ إِلَى الْـغُرِّى فَـدَفَنُوه وَسَـوّا قُبْرَهَ فَانْصَرَفُوا..

بَابُ مَوْلِدِ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ عليها السلام.

وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا وَ عَلَى بَعْلِهَا السَّلَامُ - بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِخَمْسِ سِنِينَ وَ تُوُفِّيَتْ عليها السلام وَ لَهَا ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ يَوْماً - وَ بَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيهَا صلی الله علیه و آله خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً.

۱۲۳۷-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام مَكَثَتْ - بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَكَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا - وَكَانَ يَأْتِيهَا جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا - عَلَى أَبِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا - وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا - بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا - وَكَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ.

۱۱ـ یکی از اصحاب ما از امام صادقؑ شنیده که می‌فرمود: چون امیرالمؤمنینؑ وفات کرد، حسن و حسین و دو مرد دیگر جنازه‌اش را بردند تا از شهر کوفه خارج شدند و کوفه را به سمت راست خود گذاشتند و به سوی جبانه (گورستان عمومی) رفتند تا او را به سرزمین «غری» بردند و به خاکش سپردند و قبرش را هموار ساختند و برگشتند.

تولد و زندگی فاطمه زهراءؑ

فاطمهؑ پنج سال پس از بعثت رسول خداﷺ به دنیا آمد و ۱۸ سال و ۷۵ روز داشت که وفات کرد و پس از پدرش ۷۵ روز زنده بود.

۱ـ امام صادقؑ فرمود: به راستی فاطمهؑ پس از پدرش هفتاد و پنج روز زنده ماند، بخاطر اندوه شدیدی که پس از مرگ پدر برایش پیش آمد، جبرئیل نزد او می‌آمد و نسبت به پدرش، به او سر سلامتی می‌داد و او را دلگرم می‌کرد و از حال پدرش و جای او، به او گزارش می‌داد و آنچه که در آینده برای نسل او پیش می‌آید او را با خبر می‌کرد و علیؑ آنها را می‌نوشت.

＊ ＊ ＊

۱۲۳۸-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ فَاطِمَةَ صِدِّيقَةٌ شَهِيدَةٌ - وَ إِنَّ بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمَثْنَ.

۱۲۳۹-۳- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهُرْمُزَانِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سِرّاً - وَ عَفَا عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهَا - ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ - إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله

فَقَالَ - السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي - وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ - وَ الْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ - وَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللِّحَاقِ بِكَ - قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي - وَ عَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلُّدِي - إِلَّا أَنَّ لِي فِي التَّأَسِّي بِسُنَّتِكَ - فِي فُرْقَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزٍّ - فَلَقَدْ وَسَّدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ - وَ فَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي - بَلَى وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِي أَنْعَمُ الْقَبُولِ - إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ - وَ أُخِذَتِ الرَّهِينَةُ - وَ أُخْلِسَتِ الزَّهْرَاءُ - فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ - وَ هَمٌّ لَا يَبْرَحُ مِنْ قَلْبِي - أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ - كَمَدٌ مُقَيِّحٌ وَ هَمٌّ مُهَيِّجٌ - سَرْعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو - وَ سَتُنْبِئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا - فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ

۲ـ موسی بن جعفر علیه السلام، فرمود: به راستی فاطمه علیها السلام بسیار راستگو و شهیده بود و براستی دخترانِ پیامبر خونِ حیض نبینند.

* * *

۳- حسین بن علی علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیها السلام وفات کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام او را مخفیانه به خاک سپرد و جای قبرش مخفی کرد و سپس ایستاد و رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: درود بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، از طرف من و از طرف دخترت و دیدارکننده‌ات و آنکه در خاک رفته و از من جدا شده و در بقعه تو آمده و خدا چنین خواسته که هر چه زودتر به سوی تو آید ای رسول خدا شکیبائی من از فراق محبوبه‌ات کم شده و خودداری من از سرور زنان جهان نابود شده جز آنکه برای من در پیروی از سنت تو که در فراقت کشیدم جای دلداری شما باقی است سر تو را در لحد آرامگاه نهادم و جان مقدس تو از میان گلو و سینه من خارج شد (یعنی هنگام مرکت سرت در سینه من قرار داشت) آری در کتاب خدا برایم بهترین پذیرایی صبر بر این مصیبت است که انا للّٰه و انا الیه رجعون. همانا امانت پس گرفته شد و گروی دریافت شد و زهراء از دستم ربوده شد. ای رسول خدا دیگر در نظرم آسمان سبز فام و زمین تیره، چه اندازه زشت است، اندوه من پایان‌پذیر نیست و شبم همه در بی‌خوابی می‌گذرد و غمی دارم که از دل نرود مگر این که خدا، برایم همان خانهٔ بقائی را برگزیند که تو در آن جای داری، غصه‌ای دلخون کننده و اندوهی هیجان خیز و غم‌انگیز دارم، چه زود میان ما جدائی افتاد. من به خدا شکایت بردم، (یا رسول اللّٰه) دخترت به تو گزارش

وَ اِسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ - فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا - لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلاً - وَ سَتَقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ - سَلَامَ مُوَدِّعٍ لَا قَالٍ وَ لَا سَئِمٍ - فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ - وَ إِنْ أُقِمْ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ - بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ - وَاهَ وَاهاً وَ الصَّبْرُ أَيْمَنُ وَ أَجْمَلُ - وَ لَوْ لَا غَلَبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ - لَجَعَلْتُ الْمُقَامَ وَ اللَّبْثَ لِزَاماً مَعْكُوفاً - وَ لَأَعْوَلْتُ إِعْوَالَ الثَّكْلَى عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ - فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرّاً - وَ تُهْضَمُ حَقَّهَا وَ تُمْنَعُ إِرْثَهَا - وَ لَمْ يَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلَقْ مِنْكَ الذِّكْرُ - وَ إِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى - وَ فِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنُ الْعَزَاءِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ.

۱۲۴۰ - ۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَنْ غَسَلَ فَاطِمَةَ قَالَ - ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَأَنِّي اسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ - فَقَالَ كَأَنَّكَ ضِقْتَ بِمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ قَالَ فَقُلْتُ قَدْ كَانَ ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ - قَالَ فَقَالَ لَا تَضِيقَنَّ فَإِنَّهَا صِدِّيقَةٌ وَ لَمْ يَكُنْ يَغْسِلُهَا إِلَّا صِدِّيقٌ - أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مَرْيَمَ لَمْ يَغْسِلْهَا إِلَّا عِيسَى.

خواهد داد که امّت برای بردن خلافت همدست شدند، خوب از او پرسش کن وگزارش وضع را از او بخواه، زیرا چون درد دلهائی داشت که چون آتش در سینه‌اش می‌جوشید و در دنیا راهی برای شرح آن پیدا نکرد ولی اکنون می‌گوید و خدا هم داوری می‌کند که او بهترین داور است.

درود وداع کننده‌ای که نه خشمگین است و نه دلتنگ، اگر برگردم از ملال و خسته شدن نیست و اگر در اینجا بمانم از بدگمانی به وعده‌ای که خدا به شکیبایان داده است نیست.

وای، وای شکیبائی خوش نماتر و زیباتر است، اگر چیرگی دشمنان زورگو و بیم سرزنش آنان نبود و ترس از غلبهٔ آنها بر قبرت نداشتم، (که قبرت شناسایی و نبش کنند). درنگ بر سر قبرت را چون معتکفان همراه بودم و چون زنِ بچه مرده بر مرگ جانگداز تو شیون می‌نمودم.

(یا رسول الله) در برابر دیدار خداوند، دخترت نهانی دفن شد و حقش پایمال گشت و از ارثش جلوگیری شد با این که عهد تو با مردم دیر نشده و یادت کهنه نگردیده، به سوی خدا یا رسول الله شکوه باید کرد و بهترین دلداری از طرف توست درود خداوند بر تو و سلام و رضایت او بر فاطمه باد.

۴- مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چه کسی فاطمه علیها السلام را غسل داد؟ فرمود: امیرالمؤمنین بود، و من مثل این که این گفتهٔ حضرت را بزرگ شمردم، به من فرمود: گویا از آنچه به تو خبر دادم دلتنگ شدی؟

گفتم: شاید چنین باشد، قربانت گردم.

فرمود: دلتنگ مباش، زیرا فاطمه صدّیقه بود و او را نباید غسل دهد، جز صدّیق، آیا نمی‌دانی که مریم علیها السلام را جز خود حضرت عیسی علیه السلام غسل نداد.

۱۲۴۱-۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليهما السلام قَالاَ:

إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام لَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ - أَخَذَتْ بِتَلَابِيبِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ إِلَيْهَا - ثُمَّ قَالَتْ أَمَا وَ اللَّهِ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ - لَوْ لاَ أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُصِيبَ الْبَلاَءُ مَنْ لاَ ذَنْبَ لَهُ - لَعَلِمْتَ أَنِّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللَّهِ - ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْإِجَابَةِ.

۱۲۴۲-۶- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ أَوْحَى اللَّهُ - إِلَى مَلَكٍ فَأَنْطَقَ بِهِ لِسَانَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَسَمَّاهَا فَاطِمَةَ ثُمَّ قَالَ - إِنِّي فَطَمْتُكِ بِالْعِلْمِ وَ فَطَمْتُكِ مِنَ الطَّمْثِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ اللَّهِ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ بِالْعِلْمِ - وَ عَنِ الطَّمْثِ فِي الْمِيثَاقِ.

۱۲۴۳-۷- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قَالَ النَّبِيُّ لِفَاطِمَةَ عليها السلام يَا فَاطِمَةُ قُومِي فَأَخْرِجِي تِلْكَ الصَّحْفَةَ فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَحْفَةً فِيهَا ثَرِيدٌ وَ عُرَاقٌ يَفُورُ - فَأَكَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ - وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَلاَثَةَ عَشَرَ يَوْماً - ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ

۵- امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: چون آن مردم کردند آنچه کردند - (یعنی سر در خانه‌اش را آتش زدند و بدون اجازه وارد خانهٔ او شدند و علی علیه السلام را به مسجد بردند) حضرت گریبان عمر را گرفت و به سوی خود کشید و فرمود: همانا به خدا ای پسر خطاب، اگر به خاطر رسیدن ناراحتی و بلاء به مردم نبود می‌دانستی که خدا را سوگند می‌دادم و می‌فهمیدی که او زود پذیرنده است. (یعنی من نفرین می‌کردم و بلا نازل می‌شد و دامن همه را فرا می‌گرفت و بیگناهان به آتش تو می‌سوختند)

۶- امام باقر علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیها السلام متولد شد، خدا به فرشته‌ای وحی کرد و به وسیلهٔ آن زبان محمد صلی الله علیه و آله را گشود تا او را فاطمه نامید، سپس فرمود: من تو را با دانش از شیر بازگرفتم و تو را از حیض پاک ساخته سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا که خداوند او را به علم و دانش از شیر باز گرفت و هم او را از حیض بر کنار داشت.

۷- امام باقر علیه السلام فرمود که: پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: ای فاطمه برخیز و آن سینی را بیاور: برخاست و سینی را آورد که در آن نان روغن مالیده و گوشت پخته بود و پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین تا ۱۳ روز از آن می‌خوردند.

سپس ام ایمن حسین علیه السلام را دید که چیزی (از آن نان و گوشت) به همراه دارد به او گفت: این را از کجا آوردی؟ گفت: ما چند روز است که از این می‌خوریم، امّ أیمن نزد فاطمه علیها السلام آمد و گفت: ای فاطمه، امّ أیمن هر چه دارد از آن فاطمه و اولاد اوست و چون فاطمه چیزی یابد امّ أیمن بهره‌ای از آن ندارد؟ فاطمه چیزی از آن سینی برای امّ أیمن آورد تا از

رَأَتِ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ.

فَقَالَتْ لَهُ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا - قَالَ إِنَّا لَنَأْكُلُهُ مُنْذُ أَيَّامٍ - فَأَتَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَاطِمَةَ

فَقَالَتْ - يَا فَاطِمَةُ إِذَا كَانَ عِنْدَ أُمِّ أَيْمَنَ شَيْءٌ - فَإِنَّمَا هُوَ لِفَاطِمَةَ وَ وُلْدِهَا - وَ إِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ شَيْءٌ فَلَيْسَ لِأُمِّ أَيْمَنَ مِنْهُ شَيْءٌ فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمُّ أَيْمَنَ - وَ نَفِدَتِ الصَّحْفَةُ

فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ أَمَا لَوْ لَا أَنَّكِ أَطْعَمْتِهَا - لَأَكَلْتِ مِنْهَا أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكِ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ - ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام وَ الصَّحْفَةُ عِنْدَنَا يَخْرُجُ بِهَا قَائِمُنَا عليه‌السلام فِي زَمَانِهِ.



۱۲۴۴-۸- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه‌السلام يَقُولُ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ - إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ - لَهُ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ وَجْهاً - فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ - لَمْ أَرَكَ فِي مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَةِ - قَالَ الْمَلَكُ لَسْتُ بِجَبْرَئِيلَ يَا مُحَمَّدُ - بَعَثَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ - قَالَ مَنْ مِمَّنْ قَالَ - فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ قَالَ فَلَمَّا وَلَّى الْمَلَكُ - إِذَا بَيْنَ كَتِفَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ - عَلِيٌّ وَصِيُّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنْذُ كَمْ كُتِبَ هَذَا بَيْنَ كَتِفَيْكَ فَقَالَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ - بِاثْنَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ.

آن خورد و فوراً آن سینی ناپدید شد، پیامبرﷺ به او فرمود: اگر نبود که از آن به امّ أیمن خوراندی تو و نژادت تا قیامت از آن می‌خوردید، سپس امام باقر علیه السلام فرمود: آن سینی نزد ما است و قائم ما علیه السلام در زمان خود آن را بیرون می‌آورد.

* * *

۸- علی بن جعفر گوید: شنیدم ابوالحسن علیه السلام می‌فرمود: در این میان که رسول خداﷺ نشسته بود به ناگاه فرشته‌ای بر او نازل شد که بیست و چهار صورت داشت، رسول خداﷺ به او فرمود: ای جبرئیل من تو را در این شکل ندیده بودم، آن فرشته گفت: ای محمدﷺ من جبرئیل نیستم، خدا مرا فرستاده که نور را به نور تزویج کنم.

فرمود: چه کسی را با چه کسی؟ گفت فاطمه را با علی، فرمود: چون آن فرشته پشت کرد به ناگاه میان دو شانه‌اش این کلمات نقش بسته بود محمد رسول خدا، علی وصی اوست، رسول خداﷺ فرمود: از چه زمانی این میان دو شانه‌ات نوشته است؟

فرمود: بیست و دو هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند.

* * *

۱۲۴۵-۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ:

سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ عليها السلام فَقَالَ- دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ- بَنُو أُمَيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ.

۱۲۴۶-۱۰- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنِ الْخَيْبَرِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِفَاطِمَةَ، مَاكَانَ لَهَا كُفْوٌ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَ مِنْ دُونِهِ.

بَابُ مَوْلِدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.

وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي سَنَةِ بَدْرٍ - سَنَةِ اثْنَتَيْنِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ - وَ رُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ - وَ مَضَى عليه السلام فِي شَهْرِ صَفَرٍ فِي آخِرِهِ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ - وَ مَضَى وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ أَشْهُرٍ - وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله.

۱۲۴۷-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ:

لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ عليه السلام الْوَفَاةُ- بَكَى فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ

۹- احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: از امام رضا علیه السلام از قبر فاطمه علیها السلام پرسیدم در پاسخ فرمود که: در خانهٔ خودش دفن شد و چون بنی امیه به مسجد مدینه افزودند جزء مسجد شد.

* * *

۱۰- یونس بن ظبیان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: اگر نبود که خدای تبارک و تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام را آفرید برای همسری فاطمه علیها السلام همسری برای او در روی زمین نبود از آدم علیه السلام تا هر بشری که پس از او بیاید.

ولادت حسن بن علی علیه السلام

حسن بن علی علیه السلام در ماه رمضان سال جنگ بدر سنهٔ دوم هجرت متولد شد و روایتی است که در سال سوم هجرت متولد شده و در آخر ماه صفر سال ۴۹ هجرت وفات کرد و در آن موقع ۴۷ سال و ۶ ماه داشت و مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

* * *

۱ـ از قول کسی که از امام باقر علیه السلام شنیده که می‌فرمود: چون مرگ حسن علیه السلام فرا رسید سخت گریست، به او عرض شد: یابن رسول الله، تو با این

تَبْكِي - وَ مَكَانُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - الَّذِي أَنْتَ بِهِ وَ قَدْ قَالَ فِيكَ مَا قَالَ - وَ قَدْ حَجَجْتَ عِشْرِينَ حَجَّةً مَاشِياً - وَ قَدْ قَاسَمْتَ مَالَكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - حَتَّى النَّعْلَ بِالنَّعْلِ فَقَالَ - إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ - لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّةِ.

۱۲۴۸-۲- سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ؑ قَالَ:

قُبِضَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ؑ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فِي عَامِ خَمْسِينَ - عَاشَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْبَعِينَ سَنَةً.

۱۲۴۹-۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ:

إِنَّ جَعْدَةَ بِنْتَ أَشْعَثَ بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيِّ - سَمَّتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ - وَ سَمَّتْ مَوْلَاةً لَهُ - فَأَمَّا مَوْلَاتُهُ فَقَاءَتِ السَّمَّ - وَ أَمَّا الْحَسَنُ فَاسْتَمْسَكَ فِي بَطْنِهِ - ثُمَّ انْتَقَطَ بِهِ فَمَاتَ.

۱۲۵۰-۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْقَاسِمِ النَّهْدِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ؑ قَالَ:

خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ؑ فِي بَعْضِ عُمَرِهِ - وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ - كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ - فَنَزَلُوا فِي مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ - تَحْتَ

مقامی که نسبت به رسول خداﷺ داری گریه می‌کنی؟ با آنچه رسول خداﷺ دربارهٔ تو گفته و با اینکه بیست بار پیاده به مکه رفتی و سه بار هر چه داشتی در راه خدا نصف کردی تا رسید به کفش پایت فرمود: من از دو خصلت می‌گریم:

۱ ـ از هراس موقف روز قیامت.

۲ ـ از جدائی دوستان.

* * *

۲ـ امام صادق علیه‌السلام فرمود: حسن بن علی علیه‌السلام در سن ۴۷ سالگی پنجاه سال پس از هجرت وفات کرد و پس از رسول خدا چهل سال زنده بود.



* * *

۳ ـ ابی بکر حضر می‌گفت: جعده بنت اشعث بن قیس کندی بود که حسن بن علی علیه‌السلام به همراه کنیزک، وی را زهر داد، آن کنیزک زهر را برگرداند ولی زهر در تن امام حسن علیه‌السلام بماند و وی را کشت.

* * *

۴ ـ امام صادق علیه‌السلام فرمود: حسن بن علی علیه‌السلام سالی برای عمره با مردی از فرزندان زبیر که عقیده به امامتش داشت به سفر رفت و در زیر نخل

نَخْلٍ يَابِسٍ قَدْ يَبِسَ مِنَ الْعَطَشِ - فَفُرِشَ لِلْحَسَنِ عليه السلام تَحْتَ نَخْلَةٍ وَ فُرِشَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِحِذَاهُ تَحْتَ نَخْلَةٍ أُخْرَى.

قَالَ فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ - لَوْ كَانَ فِي هَذَا النَّخْلِ رُطَبٌ لَأَكَلْنَا مِنْهُ

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ - وَ إِنَّكَ لَتَشْتَهِي الرُّطَبَ.

فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ نَعَمْ - قَالَ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ - فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ أَفْهَمْهُ - فَاخْضَرَّتِ النَّخْلَةُ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى حَالِهَا - فَأَوْرَقَتْ وَ حَمَلَتْ رُطَباً.

فَقَالَ الْجَمَّالُ الَّذِي اكْتَرَوْا مِنْهُ - سِحْرٌ وَ اللَّهِ

قَالَ فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام وَيْلَكَ لَيْسَ بِسِحْرٍ وَ لَكِنْ - دَعْوَةُ ابْنِ نَبِيٍّ مُسْتَجَابَةٌ - قَالَ فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَةِ - فَصَرَمُوا مَا كَانَ فِيهِ فَكَفَاهُمْ.

۱۲۵۱ - ۵ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ الْحَسَنَ عليه السلام قَالَ - إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ - إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ - عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ - وَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْفُ أَلْفِ مِصْرَاعٍ - وَ فِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ أَلْفِ لُغَةٍ - يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ لُغَةِ صَاحِبِهَا - وَ أَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ - وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا - وَ مَا عَلَيْهِمَا حُجَّةٌ غَيْرِي - وَ غَيْرُ الْحُسَيْنِ أَخِي.

خرمائی خشک‌بار انداختند، آن نخله از بی آبی خشک شده بود، برای حضرت زیر آن نخلهٔ خشک و برای آن زبیری زیر نخلهٔ دیگری برابر آن حضرت فرش انداختند

امام صادق عليه‌السلام فرمود: آن زبیری سر برداشت و گفت: اگر این نخله رطبی داشت ما از آن می‌خوردیم، امام حسن به او فرمود: تو میل رطب داری؟ زبیری گفت: آری، زبیری گفت: آن حضرت دست به آسمان برداشت و سخنی گفت که من آن را نفهمیدم آن نخله سبز شد و به حال آمد و برگ کرد و رطب آورد، جمّالی که شتر از او کرایه کرده بودند گفت: به خدا جادو است.

امام حسن عليه‌السلام به او فرمود: وای بر تو جادو نیست ولی دعای مستجاب پسر پیامبر است، گوید: از نخل بالا رفتند و آنچه رطب داشت چیدند و برای انسان کافی بود.



۵ ـ از امام صادق عليه‌السلام است که امام حسن عليه‌السلام فرمود: به راستی برای خدا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب، برگرد هر دو برج و باروئی است آهنین و برای هر کدام هزار هزار در است و در آنها هفتاد هزار هزار زبان است که زبان هر دسته جز زبان همشهری دیگر است من همهٔ این زبانها و آنچه در این دو شهر است و در میان آنها می‌دانم و در این دو شهر حجتی و امامی جز من و جز برادرم حسین نیست.

توضیح: مرحوم مجلسی می‌گوید: این دو شهر کنایه از دو عالم مثال است که یکی مسلط بر دنیاست و دیگری بعد از آن که شهر غربی است دو جور برج و باروی آهنینی کنایه از این است که برای هیچکس راه نفوذی در آن نیست جز از طریق مسیر خود و انسانهائی که در آن زندگی می‌کنند دارای سلیقه‌های مختلف و رأیهای گوناگون دارند و حجت خدا بر آنها جز امام حسن و امام حسین کس دیگری نیست چون آنها حجت خدا بر همه خلق‌اند.

۱۲۵۲-٦- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ صَنْدَلٍ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى مَكَّةَ سَنَةً مَاشِياً - فَوَرِمَتْ قَدَمَاهُ

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ - لَوْ رَكِبْتَ لَسَكَنَ عَنْكَ هَذَا الْوَرَمُ.

فَقَالَ كَلَّا إِذَا أَتَيْنَا هَذَا الْمَنْزِلَ - فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدُ وَ مَعَهُ دُهْنٌ فَاشْتَرِ مِنْهُ وَ لَا تُمَاكِسْهُ.

فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ - بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَا قَدِمْنَا مَنْزِلاً فِيهِ أَحَدٌ - يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ

فَقَالَ لَهُ - بَلَى إِنَّهُ أَمَامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ - فَسَارَا مِيلاً فَإِذَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ.

فَقَالَ الْحَسَنُ لِمَوْلَاهُ دُونَكَ الرَّجُلَ فَخُذْ مِنْهُ الدُّهْنَ وَ أَعْطِهِ الثَّمَنَ.

فَقَالَ الْأَسْوَدُ يَا غُلَامُ لِمَنْ أَرَدْتَ هَذَا الدُّهْنَ.

فَقَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

فَقَالَ - انْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ فَانْطَلَقَ فَأَدْخَلَهُ إِلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي لَمْ أَعْلَمْ - أَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَى هَذَا أَوْ تَرَى ذَلِكَ وَ لَسْتُ آخُذُ لَهُ ثَمَناً إِنَّمَا أَنَا مَوْلَاكَ - وَ لَكِنِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي - ذَكَراً سَوِيّاً يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ - فَإِنِّي خَلَّفْتُ أَهْلِي تَمْخَضُ.

فَقَالَ انْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِكَ - فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً - وَ هُوَ مِنْ شِيعَتِنَا.

۶ـ امام صادق عليه السلام فرمود: حسن بن علی عليه السلام یک سال پیاده به مکه می‌رفت و دو پایش ورم برداشت یکی از بستگانش عرض کرد:

اگر سوار شوید، این ورم فرو نشیند، فرمود: نه هرگز، وقتی به این منزل برسیم مرد سیاهی جلوت آید که روغنی با خود دارد، آن را بخر و در قیمت آن با او چانه نزن، وابستهٔ آن حضرت گفت: پدر و مادرم قربانت ما به هیچ منزلی نرسیدیم که کسی باشد و چنین دوائی بفروشد، به او فرمود: چرا، آن مرد در پیش تو است اندکی به این منزل مانده، یک میل راه طی کردند بناگاه آن سیاه پیدا شد، امام حسن عليه السلام فرمود: برو نزد این مرد و دارو را از او بگیر و قیمت آن را به او بده،

آن سیاه گفت: ای غلام این روغن را برای کی می‌خواهی؟

گفت: برای حسن بن علی عليهما السلام، گفت: مرا نزد آن حضرت ببر، او را خدمت آن حضرت آورد، مرد سیاه به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم قربانت من نمی‌دانستم شما نیاز به این دارو دارید، تو خودت این را می‌دانی؟ من در برابر آن بهائی نمی‌گیرم همانا من غلام شما هستم ولی نزد خدا دعا کن که یک پسر درستی به من بدهد و دوستدار شما خانواده باشد، زیرا من خانوادهٔ خود را در حال زائیدن گذاشتم و آمدم، امام حسن عليه السلام فرمود: به منزلت برو که خدا به تو پسر سالمی بخشید و او از شیعیان ماست.

* * *

بَابُ مَوْلِدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام

وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ - وَ قُبِضَ عليه السلام فِي شَهْرِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ إِحْدَى وَ سِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ - وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً وَ أَشْهُرٌ - قَتَلَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي خِلَافَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ هُوَ عَلَى الْكُوفَةِ - وَ كَانَ عَلَى الْخَيْلِ الَّتِي حَارَبَتْهُ - وَ قَتَلَتْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ بِكَرْبَلَاءَ - يَوْمَ الِاثْنَيْنِ لِعَشْرٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.



۱۲۵۳-۱- سَعْدٌ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قُبِضَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً.

۱۲۵۴-۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

كَانَ بَيْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليه السلام طُهْرٌ - وَ كَانَ بَيْنَهُمَا فِي الْمِيلَادِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً.

ولادت حسین بن علی علیه السلام

حسین فرزند علی علیه السلام در سال سوم هجرت از فاطمه زهراء متولد شد و در ماه محرم سال ۶۱ هجری در ۵۷ سالگی توسط حاکم کوفه عبیدالله بن زیاد و به دستور یزید بن معاویه در کربلا شهید شد فرماندهٔ قشونی که با آن حضرت جنگید و او را کشت عمر بن سعد بود، این واقعه روز دوشنبه دهم محرم اتفاق افتاد.

* * *



۱ ـ امام صادق علیه السلام فرمود:

حسین بن علی علیه السلام روز عاشوراء در سن پنجاه و هفت سالگی جان داد.

* * *

۲ ـ فرمود: میان حسن و حسین علیهما السلام یک طُهر (کمترش ده روز است) فاصله بود و فاصلهٔ ولادت آنها ۶ ماه و ۲ روز بود.

* * *

۱۲۵۵-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام بِالْحُسَيْنِ - جَاءَ جَبْرَئِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام سَتَلِدُ غُلَاماً - تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ - فَلَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام كَرِهَتْ حَمْلَهُ وَ حِينَ وَضَعَتْهُ كَرِهَتْ وَضْعَهُ - ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام لَمْ تُرَ فِي الدُّنْيَا أُمٌّ تَلِدُ غُلَاماً تَكْرَهُهُ - وَ لَكِنَّهَا كَرِهَتْهُ لِمَا عَلِمَتْ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ - قَالَ وَ فِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ - وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْراً.



۱۲۵۶-۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الزَّيَّاتِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله

فَقَالَ لَهُ - يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِمَوْلُودٍ - يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ.

فَقَالَ يَا جَبْرَئِيلُ وَ عَلَى رَبِّيَ السَّلَامُ - لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ - تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي - فَعَرَجَ ثُمَّ هَبَطَ عليه السلام

فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ.

۳ ـ فرمود: چون فاطمه(ع) به حسین آبستن شد جبرئیل نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: به راستی فاطمه(ع) به زودی پسری آورد که پس از تو امتت او را بکشند، پس چون فاطمه به حسین آبستن شد دربارهٔ او نگرانی داشت و چون او را هم زائید دربارهٔ او نگرانی و بد دلی داشت سپس امام صادق(ع) فرمود: در دنیا مادری دیده نشده که پسر بزاید و بدش آید ولی نگرانی فاطمه از این راه بود که می‌دانست کشته می‌شود.

فرمود: دربارهٔ او این آیه نازل شد: «ما وصیت کردیم انسان را به والدینش نیکی کند، مادرش او را به ناخوشی باردار شد و به ناخوشی زائید، و آبستنی و از شیر بریدنش روی هم سی ماه است(احقاف / ۱۵)».



* * *

۴ ـ امام صادق(ع) فرمود که: جبرئیل بر محمد ﷺ نازل شد و به او گفت: ای محمد به راستی خدا تو را به نوزادی مژده دهد که فاطمه آن را بزاید و امتت پس از تو او را بکشند، فرمود: ای جبرئیل به درود بر پروردگارم مرا نیازی نیست به نوزادی که فاطمه آورد و امتم پس از من او را بکشد پس بالا رفت و سپس فرود آمد باز مانند آن را به پیامبر گفت.

پیامبر در پاسخ فرمود: ای جبرئیل به پروردگارم درود، نیازی نیست مرا به نوزادی که امتم پس از من او را می‌کشند، نیازی نیست.

فَقَالَ يَا جَبْرَئِيلُ وَ عَلَى رَبِّيَ السَّلَامُ- لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَـقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي- فَعَرَجَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام إِلَى السَّمَاءِ- ثُمَّ هَبَطَ

فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ- وَ يُبَشِّرُكَ بِأَنَّـهُ جَـاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ.

فَقَالَ قَدْ رَضِيتُ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى فَاطِمَةَ -أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُولَدُ لَكِ- تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي- فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ- مِنِّي تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ- فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ- فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ أَنِّي قَدْ رَضِيتُ- فَحَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي فَلَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي- لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أَئِمَّةً -وَ لَمْ يَرْضَعِ الْحُسَيْنُ مِنْ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ لَا مِنْ أُنْثَى كَانَ يُؤْتَى بِهِ النَّبِيَّ -فَيَضَعُ إِبْهَامَهُ فِي فِيهِ فَيَمُصُّ مِنْهَا- مَا يَكْفِيهَا الْيَوْمَيْنِ وَ الثَّلَاثَ- فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَ دَمِهِ- وَ لَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِـيسَى ابْـنُ مَـرْيَمَ عليه السلام وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله كَانَ يُؤْتَى بِهِ الْحُسَيْنُ -فَيُلْقِمُهُ لِسَانَهُ فَيَمُصُّهُ فَـيَجْتَزِئُ بِـهِ وَ لَمْ يَرْتَضِعْ مِنْ أُنْثَى.

پس جبرئیل به آسمان بالا رفت و سپس بازگشت و گفت: ای محمد پروردگارت سلامت می‌رساند و مژده‌ات می‌دهد که او امامت و ولایت و وصایت را در نژاد این شهید قرار خواهد داد، پیامبر گفت: من راضی شدم، سپس پیامبر نزد فاطمه فرستاد که خدا مرا به نوزادی از تو مژده داده که امتم پس از من او را می‌کشند، فاطمه‌علیهاالسلام پاسخ داد که مرا نیازی به نوزادی نیست که امتت پس از تو، او را بکشند.

پیامبر برایش پیغام فرستاد که به راستی خدا در نژاد او امامت و ولایت و وصایت قرار داده است، فاطمه پاسخ فرستاد که من راضی شدم: «و به او از روی نگرانی و بد دلی آبستن شد و او را‌بانگرانی و بددلی زائید و آبستنی و شیر خوارگی او سی ماه بود، تا چون به نیرومندی رسید و چهل ساله شد، گفت پروردگارا به من شکرگزاری را روزی کن که از نعمتی که به من و به پدر و مادرم دادی بخاطر اینکه کار شایسته‌ای کنم که تو آن را پسندی و نژاد مرا اصلاح فرما(احقاف/۱۵)».

اگر نمی‌گفت نژادم را اصلاح کن هر آینه همهٔ نژادش امام بودند. حسین از فاطمه‌علیهاالسلام و از هیچ زنی شیر نخورد، او را نزد پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آوردند و حضرت انگشت خود را در دهانش می‌نهاد و از گوشت و خون رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله روئید و کودک ۶ ماه نزائیدند (که زنده ماند) جز عیسی بن مریم و حسین بن علی علیهماالسلام.

در روایت دیگر است از امام رضا علیه‌السلام که شیوه پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله این بود که حسین را نزد او می‌آوردند و زبانش را در دهان او می‌گذاشت و آن را می‌مکید و به همان اکتفاء می‌کرد و از هیچ زنی شیر نخورده است.

* * *

۱۲۵۷-۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ وَ قَالَ إِنِّي سَقِيمٌ قَالَ حَسَبَ فَرَأَى مَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ لِمَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام.

۱۲۵۸-۶- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَا كَانَ- ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ- وَ قَالَتْ يُفْعَلُ هَذَا بِالْحُسَيْنِ صَفِيِّكَ- وَ ابْنِ نَبِيِّكَ قَالَ- فَأَقَامَ اللَّهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقَائِمِ عليه السلام - وَ قَالَ بِهَذَا أَنْتَقِمُ لِهَذَا.

۱۲۵۹-۷- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ- حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ- ثُمَّ خُيِّرَ النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ- فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ.

۱۲۶۰-۸- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو كُرَيْبٍ وَ أَبُو سَعِيدٍ الْأَشَجُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْأَوْدِيِّ قَالَ:

لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام - أَرَادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوطِئُوهُ الْخَيْلَ.

فَقَالَتْ فِضَّةُ لِزَيْنَبَ - يَا سَيِّدَتِي إِنَّ سَفِينَةَ كُسِرَ بِهِ فِي الْبَحْرِ- فَخَرَجَ إِلَى جَزِيرَةٍ فَإِذَا هُوَ بِأَسَدٍ.

۵ـ از امام صادق عليه‌السلام در تفسير قول خدا عزوجل «يک نظری در ستاره‌ها انداخت (۸۹): پس گفت من بيمارم (صافات / ۸۸) فرمود: حساب کرد و ديد آنچه را به حسين عليه‌السلام وارد می‌شود، پس گفت: من بيمارم از آنچه به حسين عليه‌السلام وارد می‌شود.

توضيح: مرحوم مجلسی می‌گويد: ابراهيم پيامبر از طريق نجوم و ستارگان وضع آينده حسين را می‌دانست و پيش بينی می‌کرد از اينکه گاهی از ائمه پيش بينی از آينده از طريق ستارگان نهی شده نه بخاطر اين است که کار غلطی است بلکه از جمع اخبار به دست می‌آيد که علم نجوم مربوط به پيامبران است و ديگران نمی‌توانند در آن دخل و تصرف کنند.

۶ـ امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون کار حسين چنان شد که شد، فرشته‌ها به درگاه خداوند گريه و شيون سر دادند و عرض کردند: با حسين، برگزيده و زادهٔ پيامبرت چنين رفتار می‌شود؟ فرمود: خدا نمونه قائم عليه‌السلام را به آنها نشان داد و فرمود: من از آنها بخاطر اين عمل انتقام می‌کشم.

۷ـ امام باقر عليه‌السلام فرمود: چون نصرت و پيروزی به حسين بن علی عليه‌السلام فرود آمد تا ميان آسمان وزمين رسيد و مخيّر شد ميان پيروز شدن يا ملاقات خداوند، آن حضرت ملاقات خدا را برگزيد (و شربت شهادت نوشيد).

۸ـ ادريس بن عبدالله ازدی گويد: چون حسين عليه‌السلام شهيد شد و آن لشکر خواستند اسب بر بدنش بتازند، فضه (از کنيزان فاطمه زهرا عليهاالسلام به زينب عليهاالسلام گفت: ای بانوی من سفينه (آزاد کردهٔ رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله) کشتيش در دريا شکست و به جزيره‌ای افتاد و به شيری بر خورد، به آن شير گفت: ای ابا الحارث من آزاد کردهٔ رسول خدايم، آن شير در برابرش

فَقَالَ يَا أَبَا الْحَارِثِ أَنَا مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَمْهَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى وَقَفَهُ- عَلَى الطَّرِيقِ وَ الْأَسَدُ رَابِضٌ فِي نَاحِيَةٍ- فَدَعِينِي أَمْضِي إِلَيْهِ وَ أُعْلِمُهُ- مَا هُمْ صَانِعُونَ غَداً قَالَ- فَمَضَتْ إِلَيْهِ

فَقَالَتْ- يَا أَبَا الْحَارِثِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ

ثُمَّ قَالَتْ- أَتَدْرِي مَا يُرِيدُونَ- أَنْ يَعْمَلُوا غَداً بِأَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ يُرِيدُونَ أَنْ يُوطِئُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ- قَالَ فَمَشَى حَتَّى وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَأَقْبَلَتِ الْخَيْلُ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ- قَالَ لَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ- فِتْنَةٌ لَا تُثِيرُوهَا انْصَرِفُوا فَانْصَرَفُوا.

۱۲۶۱-۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَ عَنْ مُصْقَلَةَ الطَّحَّانِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ ﷺ يَقُولُ:

لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ - أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَأْتَماً- وَ بَكَتْ وَ بَكَيْنَ النِّسَاءُ وَ الْخَدَمُ- حَتَّى جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَ ذَهَبَتْ- فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا رَأَتْ جَارِيَةً مِنْ جَوَارِيهَا- تَبْكِي وَ دُمُوعُهَا تَسِيلُ فَدَعَتْهَا.

فَقَالَتْ لَهَا مَا لَكِ أَنْتِ مِنْ بَيْنِنَا تَسِيلُ دُمُوعُكِ.

قَالَتْ إِنِّي لَمَّا أَصَابَنِي الْجَهْدُ- شَرِبْتُ شَرْبَةَ سَوِيقٍ قَالَ- فَأَمَرَتْ بِالطَّعَامِ وَ الْأَسْوِقَةِ- فَأَكَلَتْ وَ شَرِبَتْ وَ أَطْعَمَتْ وَ سَقَتْ- وَ قَالَتْ إِنَّمَا نُرِيدُ بِذَلِكِ- أَنْ نَتَقَوَّى عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ وَ أُهْدِيَ إِلَى الْكَلْبِيَّةِ جُوَناً- لِتَسْتَعِينَ بِهَا عَلَى مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَلَمَّا رَأَتِ الْجُوَنَ

زمزمه کرد تا او را به راه آورد، در این گوشه هم شیری خوابیده است، بگذار من بروم و به او آگاهی دهم که این مردم فردا چه خواهند کرد.

گوید: فضه نزد آن شیر رفت و گفت: ای اباالحارث، (کنیه شیر است) آن شیر سر بلند کرد و فضه به او گفت: می‌دانی فردا می‌خواهند با امام حسین ﷺ چه کار کنند، می‌خواهند اسب بر پشتش بتازند.

گوید: آن شیر آمد تا دو دست خود را روی جسد حسین ﷺ نهاد، لشکر پیش آمدند و چون آن شیر را دیدند عمر بن سعد به آن‌ها گفت: این فتنه‌ای است مبادا آن را بر انگیزید، برگردید، آنها هم برگشتند.

* * *

۹ـ مصقلهٔ‌طحان گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم می‌فرمود: چون حسین ﷺ کشته شد، زوجهٔ او که از بنی کلب بود (دختر امرء القیس کلبی مادر سکینه بنت الحسین) برایش مجلس ماتمی بر پا کرد، او گریست و زنهای دیگر و همهٔ خادمان گریستند تا اشکشان خشک و تمام شد، در این میان دید یکی از کنیزانش می‌گرید و اشک می‌ریزد، او را نزد خود خواست و به او گفت: تو را چه شده است که در میان ما همه اشکت روان است؟ گفت: چون من بی تاب شدم یک شربتی از قاووت نوشیدم.

راوی گوید: آن بانو دستور داد تا خوراک و قاووتهای چندی آوردند، خود خورد و نوشید و به دیگران هم خوراند و نوشاند و گفت: مقصود ما این است که بدین وسیله برای گریه بر حسین ﷺ تجدید نیرو کنیم، گوید: ظرف را به آن بانوی کلبی هدیه کردند تا از آنها در مجلس

قَالَتْ - مَا هَذِهِ قَالُوا هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا فُلَانٌ - لِتَسْتَعِينِي عَلَى مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ - فَقَالَتْ لَسْنَا فِي عُرْسٍ فَمَا نَصْنَعُ بِهَا - ثُمَّ أَمَرَتْ بِهِنَّ فَأُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ فَلَمَّا أُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ لَمْ يُحَسَّ لَهَا حِسٌّ - كَأَنَّمَا طِرْنَ بَيْنَ اسماء والارض و لم يرلهنّ بها بعد خروجهنّ من الدّار أثر..

بَابُ مَوْلِدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام

وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِينَ - وَ قُبِضَ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ - وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً - وَ أُمُّهُ سَلَامَةُ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ بْنِ شَهْرِيَارَ - بْنِ شِيرَوَيْهِ بْنِ كِسْرَى أَبَرْوِيزَ - وَ كَانَ يَزْدَجَرْدُ آخِرَ مُلُوكِ الْفُرْسِ.

١٢٦٢-١ - الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْخُزَاعِيِّ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا أُقْدِمَتْ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ عَلَى عُمَرَ - أَشْرَفَ لَهَا عَذَارَى الْمَدِينَةِ وَ أَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ - فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عُمَرُ غَطَّتْ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ أُفٍّ بِيرُوجْ بَادَا هُرْمُزْ.

فَقَالَ عُمَرُ أَتَشْتِمُنِي هَذِهِ وَ هَمَّ بِهَا.

سوگواری بر حسین علیه‌السلام استفاده کند، چون نگاهش به آنها افتاد گفت: اینها چیست؟ گفتند: هدیه‌ای است که فلانی تقدیم کرده تا در مجلس ماتم امام حسین علیه‌السلام از آن استفاده کنیم، گفت: ما مجلس عروسی نداریم، بااینها چه کار داریم، و دستور داد آنها را از خانه بیرون راندند. چون آن زنان از خانه بیرون شدند، دیگر اثری از آنها دیده نشد گویا یک بار پریدند و نابود شدند و پس از بیرون رفتن آنها از خانه جای پائی از آنها دیده نشد.

ولادت علی بن الحسین علیه‌السلام

علی بن الحسین علیه‌السلام در سال ۳۸ هجری متولد شد و در سال ۹۵ که ۵۷ ساله بود وفات کرد، مادرش سالمه دختر یزدگرد پسر شهریار پسر شیرویه فرزند خسرو پرویز بود، یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بود.

* * *

۱ ـ امام باقر علیه‌السلام فرمود: چون دختر یزدگرد را برای عمر آوردند، دختران مدینه به تماشای او آمدند و چون او را وارد مسجد ساختند مسجد از پرتوش نورانی شد وقتی عمر به او نگاه کرد روی خود را پوشاند و گفت: «اف بیروج بادا هرمز»، یعنی سیاه باد روزگار هرمز، عمر گفت: مثل اینکه این دخترک مرا دشنام می‌دهد و نسبت به او سوء قصد کرد.

* * *

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ خَيِّرْهَا رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ - وَ أُحْسُبْهَا بِفَيْئِهِ - فَخَيَّرَهَا فَجَاءَتْ حَتَّى وَضَعَتْ يَدَهَا - عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عليه السلام

فَقَالَ لَهَا - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا اِسْمُكِ - فَقَالَتْ جِهَانْ شَاهُ.

فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - بَلْ شَهْرَبَانُوَيْهِ.

ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ - لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ كَانَ يُقَالُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام اِبْنُ الْخِيَرَتَيْنِ فَخِيَرَةُ اللَّهِ - مِنَ الْعَرَبِ هَاشِمٌ وَ مِنَ الْعَجَمِ فَارِسُ وَ رُوِيَ أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيَّ قَالَ فِيهِ.

وَ إِنَّ غُلَاماً بَيْنَ كِسْرَى وَ هَاشِمٍ لَأَكْرَمُ مَنْ نِيطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ.

۱۲۶۳-۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام نَاقَةٌ - حَجَّ عَلَيْهَا اِثْنَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ حَجَّةً - مَا قَرَعَهَا قَرْعَةً قَطُّ قَالَ - فَجَاءَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ مَا شَعَرْنَا بِهَا - إِلَّا وَ قَدْ جَاءَنِي بَعْضُ خَدَمِنَا أَوْ بَعْضُ الْمَوَالِي - فَقَالَ إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ - فَأَتَتْ قَبْرَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَانْبَرَكَتْ عَلَيْهِ فَدَلَكَتْ بِجِرَانِهَا الْقَبْرَ وَ هِيَ تَرْغُو - فَقُلْتُ أَدْرِكُوهَا - وَ جِيئُونِي بِهَا قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِهَا أَوْ يَرَوْهَا - قَالَ وَ مَا كَانَتْ رَأَتِ الْقَبْرَ قَطُّ.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو اختیار دار او نیستی، به او اختیار ده تا مرد مسلمانی را برای خود انتخاب کند و در سهم غنیمتش حساب کن.

عمر او را مخیّر کرد و او هم آمد و دست خود را بر سر حسین علیه السلام گذاشت، امیرالمؤمنین به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: جهانشاه، امیرالمؤمنین فرمود: بلکه باید شهربانویه باشد، سپس رو به حسین علیه السلام کرد و فرمود: ای اباعبدالله برای تو بهترین اهل زمین از این بانو متولد می‌شود، و علی بن الحسین علیه السلام را زائید و به علی بن الحسین علیه السلام فرزند دو برگزیده می‌گفتند زیرا هشام برگزیده خداوند بود از میان عرب و پادشاه فرس در عجم و رایت شده که ابولاسود دوئلی دربارهٔ آن حضرت شعری سروده است که معنی آن این است پسری که از یک سو به هاشم می‌رسد و از سوی دیگر به کسری پادشاه ایران و گرامی ترین فرزندی است که به او بازو بند بسته‌اند.

توضیح: در میان عرب رسم بر این بود که پسری که مورد توجه مردم است و بر کودکان دیگر برتری دارد برای جلوگیری از چشم زخم به او بازو بند می‌بستند که در آن دعای چشم زخم بود.

۲ـ زراره می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: علی بن الحسین علیه السلام ماده شتری داشت که بیست و دو بار با آن به حج رفته بود و هرگز چوبی به او نزده بود، فرمود: پس از وفات آن حضرت ما اطلاعی نداشتیم تا یکی از خدمت کاران به ما خبر داد که آن ماده شتر خود را به سر قبر علی بن الحسین علیه السلام رسانیده و خوابیده و گردن خود را به قبر می‌مالد و می‌نالد با آنکه آن جوان قبر او را ندیده بود من گفتم: زود، زود به او برسید وپیش از آنکه مخالفین بدانند یا آن را ببینند آن را بیاورید و طولی نکشید که شتر را به خانه آوردند.(زیرا اگر مخالفین چنین معجزاتی را می‌دیدند بر کینه آنها افزوده می‌شد رفتار آنها خشن‌تر می‌گشت).

١٢٦٤-٣- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا مَاتَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام جَاءَتْ نَاقَةٌ لَهُ مِنَ الرَّعْيِ - حَتَّى ضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا عَلَى الْقَبْرِ - وَ تَمَرَّغَتْ عَلَيْهِ فَأَمَرْتُ بِهَا - فَرُدَّتْ إِلَى مَرْعَاهَا وَ إِنَّ أَبِي عليه السلام كَانَ يَحُجُّ عَلَيْهَا وَ يَعْتَمِرُ - وَ لَمْ يَقْرَعْهَا قَرْعَةً قَطُّ ابْنُ بَابَوَيْهِ.

١٢٦٥-٤- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عُمَارَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي - وُعِدَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

قَالَ لِمُحَمَّدٍ عليه السلام يَا بُنَيَّ ابْغِنِي وَضُوءاً.

قَالَ فَقُمْتُ فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ - قَالَ لَا أَبْغِي هَذَا فَإِنَّ فِيهِ شَيْئاً مَيِّتاً قَالَ فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ بِالْمِصْبَاحِ - فَإِذَا فِيهِ فَأْرَةٌ مَيِّتَةٌ فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ غَيْرِهِ.

فَقَالَ يَا بُنَيَّ هَذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعِدْتُهَا - فَأَوْصَى بِنَاقَتِهِ أَنْ يُحْظَرَ لَهَا حِظَارٌ - وَ أَنْ يُقَامَ لَهَا عَلَفٌ فَجُعِلَتْ فِيهِ - قَالَ فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ خَرَجَتْ حَتَّى أَتَتِ الْقَبْرَ فَضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا - وَ رَغَتْ وَ هَمَلَتْ عَيْنَاهَا - فَأُتِيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقِيلَ لَهُ - إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتَاهَا.

فَقَالَ صَهْ الْآنَ قُومِي بَارَكَ اللَّهُ فِيكِ - فَلَمْ تَفْعَلْ

۳ـ امام باقر عليه‌السلام فرمود: چون پدرم علی بن الحسین عليه‌السلام وفات کرد یک شتری از او از چراگاه خود آمد و گردن خود را روی خاک قبر گذاشت و بر آن غلطید، من فرمان دادم تا آن شتر را به چراگاهش برگردانیدند، پدرم سوار آن شتر به حج و عمره می‌رفت و هرگز چوبی به او نزده بود.

* * *

۴ـ امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون شبی رسید که در آن به علی بن الحسین عليه‌السلام وعدهٔ ملاقات حق داده شده بود، فرمود به محمد (الباقر): ای پسر، برایم آب وضوء بیاور، گفته است که: من برخاستم و آب وضوء برایش آوردم، فرمود: این را نمی‌خواهم زیرا مرداری در آن است.

گوید: رفتم و چراغ آوردم و دیدم در آن موش مرده‌ای است و آب وضوی دیگری برایش آوردم، فرمود: ای پسر جانم امشب آن شبی است که به من وعده شده. و سفارش کرد برای ماده شترش آغلی بسازند و به او علوفه دهند و من آن را ساختم.

فرمود: دیری نپائید که شتر بیرون آمد و بر سر قبر رفت و گردن روی آن نهاد و نالید و دیدگانش پر از اشک شد و نزد محمد بن علی عليه‌السلام (امام باقر) رفتند و به او گفتند که ماده شتر بیرون رفته، آنحضرت نزد او آمد و فرمود: اکنون خاموش باش، برخیز خدایت مبارک کند، ناقه بر نخاست و همچنان می‌گریست.

فَقالَ وَ إِنْ كانَ لَيَخْرُجُ عَلَيْها إِلَى مَكَّةَ - فَيُعَلِّقُ السَّوْطَ عَلَى الرَّحْلِ فَما يَقْرَعُها حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ - قالَ وَ كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَخْرُجُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْماءِ فَيَحْمِلُ الْجِرابَ - فِيهِ الصُّرَرُ مِنَ الدَّنانِيرِ وَ الدَّراهِمِ حَتَّى يَأْتِيَ باباً باباً فَيَقْرَعُهُ - ثُمَّ يُنِيلُ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ - فَلَمَّا ماتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَقَدُوا ذاكَ - فَعَلِمُوا أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كانَ يَفْعَلُهُ.

۱۲۶۶-۵- مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بِنْتِ إِلْيَاسَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ - إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ - أُغْمِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ - وَ قَرَأَ إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ - وَ إِنَّا فَتَحْنا لَكَ وَ قالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنا وَعْدَهُ - وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ - فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ ثُمَّ قُبِضَ - مِنْ ساعَتِهِ وَ لَمْ يَقُلْ شَيْئاً.

۱۲۶۷-۶- سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قالَ:

قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً - فِي عامِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ - عاشَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ خَمْساً وَ ثَلاثِينَ سَنَةً

به راستی مطلب این بود که امام زین العابدین سوار بر آن شتر به مکه می‌رفت و تازیانه را بر بار او می‌آویخت و به آن یک تازیانه نمی‌زد تا به مدینه برمی گشت. فرمود: شیوهٔ علی بن الحسین ؛ این بود که در شب‌های تار، انبانی پر از کیسه‌های اشرفی طلا و پول و نقره به دوش می‌گرفت و در هر خانه‌ای را می‌زد و به هر که بیرون می‌آمد بخشش می‌کرد و چون علی بن الحسین ؛ درگذشت صاحب خانه‌ها دیگر آن کمک را از دست دادندو دانستند که علی بن الحسین ؛ بوده است که این کار را می‌کرده.

* * *

۵ـ حضرت ابوالحسن ؛ فرمود: چون وفات علی بن الحسین فرا رسید از هوش رفت و سپس دیده باز کرد و سورهٔ (اذا وقعت الواقعة) و (انا فتحنا لک) را خواند و فرمود: سپاس از آن خدا است که وعدهٔ خود را نسبت به ما عمل کرد و زمین را به ارث ما داد به هر جای از بهشت بخواهیم جای کنیم و چه خوب است مزد کارگران، سپس همان هنگام جان داد و چیزی را نگفت.

* * *

۶ـ امام صادق ؛ فرمود: علی بن الحسین ؛ پنجاه و هفت سال داشت که وفات کرد و آن در سال ۹۵ هجرت بود، پس از حسین ؛ سی و پنج سال زنده بود.

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام

وُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام سَنَةَ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ - وَ قُبِضَ عليه‌السلام سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَ مِائَةٍ - وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً - وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ بِالْمَدِينَةِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي - دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام وَ كَانَتْ أُمُّهُ أُمَّ عَبْدِاللَّهِ بِنْتَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ - بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمُ الْهَادِيَةِ -.

١٢٦٨-١ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ صَالِحِ ابْنِ مَزْيَدٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ:

كَانَتْ أُمِّي قَاعِدَةً عِنْدَ جِدَارٍ - فَتَصَدَّعَ الْجِدَارُ وَ سَمِعْنَا هَدَّةً شَدِيدَةً - فَقَالَتْ بِيَدِهَا لَا وَ حَقِّ الْمُصْطَفَى - مَا أَذِنَ اللَّهُ لَكَ فِي السُّقُوطِ - فَبَقِيَ مُعَلَّقاً فِي الْجَوِّ حَتَّى جَازَتْهُ - فَتَصَدَّقَ أَبِي عَنْهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ - قَالَ أَبُو الصَّبَّاحِ وَ ذَكَرَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام جَدَّتَهُ أُمَّ أَبِيهِ يَوْماً فَقَالَ - كَانَتْ صِدِّيقَةً لَمْ تُدْرَكْ - فِي آلِ الْحَسَنِ امْرَأَةٌ مِثْلُهَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ مِثْلَهُ.

ولادت امام باقر عليه السلام

ابوجعفر امام باقر عليه السلام سال پنجاه و هفت متولد شد و سال ۱۱۴ که پنجاه و هفت سال داشت، وفات کرد و در قبرستان بقیع واقع در مدینه کنار قبر پدرش علی بن الحسین عليه السلام به خاک سپرده شد، مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابی طالب بود.



۱ـ ابی الصباح از امام باقر عليه السلام فرمود: مادرم زیر دیواری نشسته بود، که ناگاه شکاف برداشت و صدای ریزش سختی را شنیدیم مادرم با دست خود اشاره کرد و گفت: نه، به حق مصطفی، خدا به تو اجازه نداده که بر من فرود آئی، آن دیوار میان هوا آویزان ماند تا مادرم از زیر آن گذشت، و پدرم صد اشرفی از طرف او صدقه داد. ابوالصباح گوید: امام صادق عليه السلام روزی از مادر پدرش یاد کرد و فرمود: او (بسیار راستگو) بود و در خاندان امام حسن عليه السلام زنی چون او دیده نشده بود.

* * *

۱۲۶۹-۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ:

-كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - وَ كَانَ رَجُلاً مُنْقَطِعاً إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ - وَ كَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ مُعْتَجِرٌ بِعِمَامَةٍ سَوْدَاءَ - وَ كَانَ يُنَادِي يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ - يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ فَكَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ - جَابِرٌ يَهْجُرُ فَكَانَ يَقُولُ - لَا وَ اللَّهِ مَا أَهْجُرُ وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلاً مِنِّي اسْمُهُ اسْمِي وَ شَمَائِلُهُ شَمَائِلِي - يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً - فَذَاكَ الَّذِي دَعَانِي إِلَى مَا أَقُولُ - قَالَ فَبَيْنَا جَابِرٌ يَتَرَدَّدُ ذَاتَ يَوْمٍ - فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ إِذْ مَرَّ بِطَرِيقٍ - فِي ذَاكَ الطَّرِيقِ كُتَّابٌ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ يَا غُلَامُ - أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ - أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ - شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا غُلَامُ مَا اسْمُكَ - قَالَ اسْمِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يُقَبِّلُ رَأْسَهُ - وَ يَقُولُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي - أَبُوكَ رَسُولُ اللَّهِ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ - وَ يَقُولُ ذَلِكَ قَالَ - فَرَجَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - إِلَى أَبِيهِ وَ هُوَ ذَعِرٌ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ - فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ وَ قَدْ فَعَلَهَا جَابِرٌ - قَالَ نَعَمْ قَالَ الْزَمْ بَيْتَكَ يَا بُنَيَّ - فَكَانَ جَابِرٌ يَأْتِيهِ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَ كَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ - وَا عَجَبَاهْ لِجَابِرٍ يَأْتِي هَذَا الْغُلَامَ طَرَفَيِ النَّهَارِ - وَ هُوَ آخِرُ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ

۲ـ امام صادقعليه‌السلام فرمود: جابربن عبدالله انصاری آخر فردی بود که از اصحاب رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله زنده بود و او مردی بود که تنها، دل به ما خانواده داشت، و در مسجد رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌نشست و عمامه سیاهی روی سر می‌انداخت و فریاد می‌زد یا باقر العلم، یا باقر العلم، مردم مدینه می‌گفتند: جابر هذیان می‌گوید، می‌گفت: نه به خدا من هذیان نمی‌گویم ولی از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله شنیدم که به من می‌فرمود: تو مردی را از خاندان ما درك می‌کنی که نامش نام من و شمائل او شمائل من است، دانش را می‌شکافد شکافتنی، این است که مرا وادار می‌کند بدانچه می‌گویم.

فرمود: در این میانه یك روز جابر در یکی از راههای مدینه می‌رفت و به گذرگاهی گذشت که در آن، مکتب خانه‌ای بود و در آن محمد بن علیعليه‌السلام حاضر بود، چون او را دید، گفت: ای پسر، پیش آی و رو به من کن، به او رو کرد و سپس گفت: به من پشت کن، به او پشت کرد، سپس جابر گفت: سوگند به خدائی که جانم در دست اوست این شمائل، شمائل رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله است. ای پسر، چه نام داری؟ گفت: نامم محمد بن علی بن الحسین است، جابر به او رو کرد و سرش را بوسید و گفت: پدر و مادرم به قربانت، رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله به تو سلام می‌رساند و این را می‌گفت، فرمود: محمد بن علیعليه‌السلام هراسان نزد پدرش برگشت و به او گزارش داد، پدرش فرمود: راستی جابر این کار را کرد؟ گفت آری، فرمود: پسر جانم، در خانهٔ خود بنشین و پای بند به آن باش (زیرا او برخلاف تقیه عمل کرد و دشمنان تو را خواهند شناخت و وقتی قدر و منزلت تو را نزد خدا بدانند بر تو حسد خواهند برد) سپس جابر هر روز صبح و عصر نزد او می‌رفت و اهل مدینه می‌گفتند: واعجبا، جابر که تنها باقیماندهٔ اصحاب رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله است، هر روز صبح و عصر نزد این پسر بچه می‌آید.

مَضَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْتِيهِ عَلَى وَجْهِ الْكَرَامَةِ - لِصُحْبَتِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ - فَجَلَسَ عليه السلام يُحَدِّثُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ - مَا رَأَيْنَا أَحَداً أَجْرَأَ مِنْ هَذَا - فَلَمَّا رَأَى مَا يَقُولُونَ - حَدَّثَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْنَا أَحَداً قَطُّ - أَكْذَبَ مِنْ هَذَا يُحَدِّثُنَا عَمَّنْ لَمْ يَرَهُ - فَلَمَّا رَأَى مَا يَقُولُونَ حَدَّثَهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ - قَالَ فَصَدَّقُوهُ وَكَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ - يَأْتِيهِ فَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ.

۱۲۷۰-۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَنْتُمْ وَرَثَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ نَعَمْ قُلْتُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَارِثُ الْأَنْبِيَاءِ - عَلِمَ كُلَّ مَا عَلِمُوا قَالَ لِي نَعَمْ - قُلْتُ فَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ تُحْيُوا الْمَوْتَى - وَ تُبْرِءُوا الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ - قَالَ نَعَمْ بِإِذْنِ اللَّهِ - ثُمَّ قَالَ لِي ادْنُ مِنِّي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ - فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَمَسَحَ عَلَى وَجْهِي - وَ عَلَى عَيْنَيَّ فَأَبْصَرْتُ الشَّمْسَ وَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَ الْبُيُوتَ وَكُلَّ شَيْءٍ فِي الْبَلَدِ - ثُمَّ قَالَ لِي أَتُحِبُّ أَنْ تَكُونَ هَكَذَا - وَ لَكَ مَا لِلنَّاسِ وَ عَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - أَوْ تَعُودَ كَمَا كُنْتَ وَ لَكَ الْجَنَّةُ خَالِصاً - قُلْتُ أَعُودُ كَمَا كُنْتُ - فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيَّ فَعُدْتُ كَمَا كُنْتُ - قَالَ فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِي عُمَيْرٍ بِهَذَا - فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ.

طولی نکشید که علی بن الحسین علیه‌السلام درگذشت و محمد بن علی بپاس احترام با همصحبت پیامبر، نزد جابر می‌رفت، فرمود: آن حضرت بر مسند تعلیم می‌نشست و از طرف خدا تبارک و تعالی برای مردم حدیث می‌گفت، مردم مدینه می‌گفتند: ما جسورتر از این کودک ندیده‌ایم (زیرا این کودک از طرف خداوند سخن می‌گوید) چون دید مردم مدینه چنین می‌گویند از سوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آنها باز می‌گفت، مردم مدینه می‌گفتند: ما هرگز دروغگوتر از این ندیدیم برای ما از کسی که او را ندیده سخن می‌گوید، چون دانست که چه می‌گویند، از جابر بن عبدالله برای آنان حدیث می‌گفت آنگاه او را تصدیق می‌کردند با اینکه خود جابر نزد او می‌آمد و از او دانش می‌آموخت.

۳- ابی بصیر گوید: خدمت امام باقر علیه‌السلام رسیده و گفتم به او: شما وارثان رسول خدائید؟ فرمود: آری، گفتم: رسول خدا وارث همهٔ پیامبران بود و هر چه را می‌دانستند، می‌دانست؟ به من فرمود: آری، گفتم: شما می‌توانید مرده‌ها را زنده کنید و کور مادرزاد و پیس را درمان کنید؟ فرمود: آری به اذن خدا، سپس به من فرمود: نزدیک من بیا ای ابا محمد، نزدیکش رفتم و دستی به روی من کشید و بر دو چشمم مالید، من خورشید و آسمان و زمین و خانه‌ها و هر چه در شهر بود دیدم، فرمود: می‌خواهی چنین باشی و مانند مردم دیگر در روز قیامت مسئول باشی؟ یا می‌خواهی به حال نابینائی برگردی و یکسره به بهشت بروی؟ گفتم: برمی‌گردم به حالی که بودم، دستی به چشمم کشید و برگشتم بدانچه بودم، پس این را برای ابن ابی عمیر باز گفتم، گفت: من گواهم که این

سخن درست است چنانچه این روز روشن درست است.

۱۲۷۱-۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَهُ يَوْماً إِذْ وَقَعَ- زَوْجُ وَرَشَانَ عَلَى الْحَائِطِ وَ هَدَلَا هَدِيلَهُمَا- فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَيْهِمَا كَلَامَهُمَا سَاعَةً- ثُمَّ نَهَضَا فَلَمَّا طَارَا عَلَى الْحَائِطِ- هَدَلَ الذَّكَرُ عَلَى الْأُنْثَى سَاعَةً- ثُمَّ نَهَضَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ- مَا هَذَا الطَّيْرُ قَالَ- يَا ابْنَ مُسْلِمٍ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ- فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَ أَطْوَعُ مِنِ ابْنِ آدَمَ- إِنَّ هَذَا الْوَرَشَانَ ظَنَّ بِامْرَأَتِهِ- فَحَلَفَتْ لَهُ مَا فَعَلْتُ فَقَالَتْ- تَرْضَى بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ- فَرَضِيَا بِي فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ فَصَدَّقَهَا.

۱۲۷۲-۵- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ:

لَمَّا حُمِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى الشَّامِ- إِلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ صَارَ بِبَابِهِ- قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ- إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ وَبَّخْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ- ثُمَّ رَأَيْتُمُونِي قَدْ سَكَتُّ- فَلْيُقْبِلْ عَلَيْهِ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ- فَلْيُوَبِّخْهُ ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ- فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ بِيَدِهِ- السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَعَمَّهُمْ جَمِيعاً بِالسَّلَامِ- ثُمَّ جَلَسَ فَازْدَادَ هِشَامٌ عَلَيْهِ حَنَقاً بِتَرْكِهِ- السَّلَامَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ وَ جُلُوسِهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَأَقْبَلَ يُوَبِّخُهُ وَ يَقُولُ فِي يَقُولُ لَهُ- يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ لَا يَزَالُ الرَّجُلُ

۴- محمد بن مسلم، می‌گوید: روزی خدمت امام باقرعليه‌السلام بودم به ناگاه یک جفت ورشان (نوعی کبوتر) بر دیوار نشستند و شروع به صدا کردند. امام باقرعليه‌السلام تا یک ساعت به سخن آنها پاسخ می‌داد، سپس به هوا برخاستند و چون بر دیوار پریدند، آن کبوتر نر ساعتی گرد ماده صدا می‌داد و سپس پرواز کردند.

پس من گفتم: قربانت، این پرنده چه بود؟ فرمود: ای پسر مسلم، هر چه خدا آفریده، از پرنده و جاندار یا هر چه روح دارد از آدمی زاده برای ما شنواتر و فرمانبرترند، این کبوتر نر به ماده خود بدگمان شده بود و ماده، سوگند می‌خورد که خلافی نکرده و گفته بود رضایت به حکم محمد بن علیعليه‌السلام داری؟ به حکم من تراضی کرده بودند، من به این کبوتر گفتم: تو در این تهمت نسبت به او، ستمکاری و او هم مادهٔ خود را تصدیق کرد.



۵- از ابوبکر حضرمی: که چون امام باقرعليه‌السلام را به شام بردند نزد هشام بن عبدالملک و به دربار او رسید، هشام به اصحاب خود و حاضران از بنی‌امیه سفارش کرد که چون دیدید، من محمد بن علی را سرزنش کردم و دیدید دم بستم، شما هرکدام به او رو کنید و او را سرزنش کنید و سپس اجازه داد وارد شود.

و چون حضرت بر او وارد شد، با دست به همه اشاره کرد و به همه درود فرستاد و همه را در سلام خود شریک کرد و سپس نشست و هشام بیشتر بر او خشمگین شد چون او را بعنوان خلیفه سلام نگفت و بی اجازهٔ او نشست و به او رو کرد و او را به باد سرزنش گرفت و در ضمن به او می‌گفت: ای محمد بن علی، همیشه یک مردی از شما، جامعهٔ مسلمانان

مِنْكُمْ- قَدْ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ- وَ زَعَمَ أَنَّهُ الْإِمَامُ سَفَهاً وَ قِلَّةَ عِلْمٍ- وَ وَبَّخَهُ بِمَا أَرَادَ أَنْ يُوَبِّخَهُ- فَلَمَّا سَكَتَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ- رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ يُوَبِّخُهُ حَتَّى انْقَضَى آخِرُهُمْ- فَلَمَّا سَكَتَ الْقَوْمُ نَهَضَ قَائِماً- ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَيْنَ يُرَادُ بِكُمْ- بِنَا هَدَى اللَّهُ أَوَّلَكُمْ وَ بِنَا يَخْتِمُ آخِرَكُمْ- فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُعَجَّلٌ- فَإِنَّ لَنَا مُلْكاً مُؤَجَّلاً- وَ لَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ- لِأَنَّا أَهْلُ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ فَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ- فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْحَبْسِ تَكَلَّمَ- فَلَمْ يَبْقَ فِي الْحَبْسِ رَجُلٌ إِلَّا تَرَشَّفَهُ وَ حَنَّ إِلَيْهِ- فَجَاءَ صَاحِبُ الْحَبْسِ إِلَى هِشَامٍ - فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ- مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْ يَحُولُوا بَيْنَكَ- وَ بَيْنَ مَجْلِسِكَ هَذَا ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِخَبَرِهِ- فَأَمَرَ بِهِ فَحُمِلَ عَلَى الْبَرِيدِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ- لِيُرَدُّوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَ أَمَرَ أَنْ لَا يُخْرَجَ لَهُمُ الْأَسْوَاقُ- وَ حَالَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ- فَسَارُوا ثَلَاثاً لَا يَجِدُونَ طَعَاماً- وَ لَا شَرَاباً حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَدْيَنَ - فَأُغْلِقَ بَابُ الْمَدِينَةِ دُونَهُمْ- فَشَكَا أَصْحَابُهُ الْجُوعَ وَ الْعَطَشَ- قَالَ فَصَعِدَ جَبَلاً لِيُشْرِفَ عَلَيْهِمْ- فَقَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ- يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ قَالَ- وَ كَانَ فِيهِمْ شَيْخٌ كَبِيرٌ فَأَتَاهُمْ- فَقَالَ لَهُمْ يَا قَوْمِ هَذِهِ وَ اللَّهِ دَعْوَةُ شُعَيْبٍ النَّبِيِّ - وَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَخْرُجُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ بِالْأَسْوَاقِ- لَتُؤْخَذُنَّ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ- فَصَدِّقُونِي فِي هَذِهِ الْمَرَّةِ وَ أَطِيعُونِي

را بر هم می‌زند و مردم را به سوی خود می‌خواند و گمان دارد که پیشوا و امام مسلمانان است و از روی سفاهت و کم فهمی هرچه خواست به او بدگفت و او را سرزنش کرد و چون خاموش شد، آن جمع حاضر، یکی یکی رو به آن حضرت کردند و او را سرزنش کردند تا نفر آخرشان، و چون همه دم فرو بستند و ساکت شدند امام برخاست و فرمود:

ای مردم به کجا می‌روید، شما را کجا می‌برند، خدا اول شماها را به وسیلهٔ ما رهبری کرده و آخر هم رهبری شما به وسیلهٔ ما به پایان می‌رساند، اگر شما یک سلطنت گذری و شتابان دارید ما هم یک سلطنت موعود داریم که پس از آن سلطنتی نیست زیرا ما اهل انجامیم که خدای عزوجل می‌فرماید: «و سر انجام از آن متقیان است (اعراف / ۱۲۵)». دستور دادند، آن حضرت را به زندان بردند، چون به زندان رفت سخنی گفت که: مردی در زندان نماند جز آنکه سخن او را از دهانش ربود و به او دل بست، زندانبان نزد هشام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین، من از اهل شام بر تو نگرانم که مبادا بر تو بشورند و تو را از این مقامی که داری، خلع کنند و گزارش آن حضرت را به او داد. هشام دستور داد او با یارانش را به مدینه برگردانند و فرمان داد که بازارهای میان راه را به روی آنها ببندند و خوراک و خواربار به آنها ندهند، سه شبانه روز راه رفتند و طعامی و آبی نیافتند تا به مَدْیَنْ رسیدند و مأمورین دروازه در شهر را به روی آنها بستند، یاران آن حضرت از گرسنگی و تشنگی به وی شکایت کردند. گوید: آن حضرت به کوهی بر آمد که بالای سر شهر بود و به اهل شهر رو کرد و به آواز بلند فرمود: ای اهل شهری که مردمش ستمکارند، من همان بقیة اللّهم که خدا می‌فرماید «بقیة الله برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید و من نسبت به شما خشمگین نیستم (هود / ۸۶)». گوید: در میان آنها پیرمرد سالخورده‌ای بود، نزد مردم شهر آمد و به آنها گفت: ای مردم، این ندا به خدا همان دعوت شعیب است که به خداوند سوگند، اگر در بازار را به روی این مرد نگشائید شما را از بالای سر و از زیر پای

وَ كَذِّبُونِي فِي تَسْتَأْنِفُونَ فَإِنِّي لَكُمْ نَاصِحٌ - قَالَ فَبَادَرُوا فَأَخْرَجُوا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - وَ أَصْحَابِهِ بِالْأَسْوَاقِ - فَبَلَغَ هِشَامَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ خَبَرُ الشَّيْخِ - فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَحَمَلَهُ فَلَمْ يُدْرَ مَا صَنَعَ بِهِ.

۱۲۷۳-۶- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ - وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فى عام أربع عشرة و مائه، عاش بعد على بن الحسين عليه السلام تسع عشرة سنة و شهرين..



بَابُ مَوْلِدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام.

وُلِدَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ - وَ مَضَى فِي شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ - وَ لَهُ خَمْسٌ وَ سِتُّونَ سَنَةً - وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ - وَ جَدُّهُ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهم السلام وَ أُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ - وَ أُمُّهَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.

خـود گـرفتار شـوید، ایـن بـار مـرا تـصدیق کـنید و در آینده مرا دروغگو شمارید زیرا من برای شما خیر خواهم.

گوید: بدنبال او مردم به سوی آنها شتافتند و برای محمد بن علی و یارانش خوار و بار بردند و خبر آن مرد پیر به هشام پسر عبدالملک رسید و فرستاد و او را خواست و به شام برد و کس ندانست که چه بر سرش آمد.

* * *

۶- امام صادق علیه‌السلام فرمود: محمد بن علی علیه‌السلام پنجاه و هفت سال داشت که وفات کرد، وفاتش در سال یکصد و چهارده هجری بود، پس از پدرش علی بن الحسین علیه‌السلام نوزده سال و دو ماه زنده بود.

ولادت امام صادق علیه‌السلام

امام جعفر صادق علیه‌السلام در سال ۸۳ هجری متولد شد و در ماه شوال سال ۱۴۸ وفات کرد و ۶۵ سال داشت و در قبرستان بقیع در محلی که پدرش و جدش و حسن بن علی علیه‌السلام در آن به خاک سپرده شده بودند، به خاک سپرده شد، مادرش اُمّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و مادر اُمّ فروه اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر به شما می‌رفت.

۱۲۷۴-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي وَهْبُ بْنُ حَفْصٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ - مِنْ ثِقَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ وَ كَانَتْ أُمِّي مِمَّنْ آمَنَتْ وَ اتَّقَتْ - وَ أَحْسَنَتْ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ - قَالَ وَ قَالَتْ أُمِّي قَالَ أَبِي - يَا أُمَّ فَرْوَةَ إِنِّي لَأَدْعُو اللَّهَ - لِمُذْنِبِي شِيعَتِنَا فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ - لِأَنَّا نَحْنُ فِيمَا يَنُوبُنَا مِنَ الرَّزَايَا - نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ وَ هُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ.

۱۲۷۵-۲- بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ:

وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ - إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ - وَ هُوَ وَالِيهِ عَلَى الْحَرَمَيْنِ - أَنْ أَحْرِقْ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ - فَأَلْقَى النَّارَ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ - فَأَخَذَتِ النَّارُ فِي الْبَابِ وَ الدِّهْلِيزِ - فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَتَخَطَّى النَّارَ - وَ يَمْشِي فِيهَا وَ يَقُولُ - أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى - أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ.

۱۲۷۶-۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلَى يَزِيدَ بْنِ عَمْرِو بْنِ هُبَيْرَةَ قَالَ:

سَخِطَ عَلَيَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ وَ حَلَفَ عَلَيَّ - لَيَقْتُلُنِي فَهَرَبْتُ مِنْهُ - وَ عُذْتُ

۱ـ امام صادقؑ فرمود: سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از موثقین اصحاب علی بن الحسینؑ بودند و مادر من (دختر همین قاسم) از کسانی بود که ایمان داشت و با تقوی و نیکوکار بود و خدا هم نیکوکاران را دوست می‌دارد مادرم گفت: که پدرم فرموده: ای ام فروه، به راستی من هر آینه نزد خدا دعا می‌کنم برای گناهکاران از شیعیان ما در هر روز و شب هزار بار، زیرا ما در مصیبت‌ها صبر می‌کنیم و می‌دانیم چه ثوابی دارد و آنها ندانسته صبر می‌کنند.

توضیح: یعنی ما چون معتقدیم که تمام اعمال و رفتار دیگران نسبت به ما در برابر خداوند است و او تمام بلاها و مصیبتهائی که به ما می‌رسد خداوند ناظر است و پاداش همه این ناراحتیها را به ما خواهد داد همانطور که امام حسین روز عاشورا فرمود: چون هر مصیبتی که به من می‌رسد خدا آنرا می‌بیند تحمل آن بر من بسیار آسان می‌شود ولی چون دوستان و شیعیان ما این باور برایشان مشکل است بسختی در رنجند و آن را تحمل می‌کنند.

۲ـ مفضل بن عمر، گوید: ابوجعفر منصور(عباسی) (خلیفه عباسی) به حسین بن زید که از طرف او والی مکه و مدینه بود پیغام داد که خانه جعفربن محمد را آتش بزن او هم خانه را آتش زد و امام صادقؑ بیرون شد و در میان آن آتش افروخته، گام می‌زد و می‌فرمود: منم پسر اعراق الثری (لقب اسماعیل بوده) منم پسر ابراهیم خلیل خدا (که آتش نمرود بر او گلستان شد)

* * *

۳ـ رُفَیْد: غلام یزید بن عمرو بن هبیره (والی عراق بوده از طرف مروان بن

بِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ خَبَرِي.

فَقَالَ لِي اِنْصَرِفْ وَ أَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ - وَ قُلْ لَهُ إِنِّي قَدْ آجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ - رُفَيْداً فَلَا تَهِجْهُ بِسُوءٍ فَقُلْتُ لَهُ - جُعِلْتُ فِدَاكَ شَامِيٌّ خَبِيثُ الرَّأْيِ - فَقَالَ اِذْهَبْ إِلَيْهِ كَمَا أَقُولُ لَكَ - فَأَقْبَلْتُ فَلَمَّا كُنْتُ فِي بَعْضِ الْبَوَادِي - اِسْتَقْبَلَنِي أَعْرَابِيٌّ

فَقَالَ - أَيْنَ تَذْهَبُ إِنِّي أَرَى وَجْهَ مَقْتُولٍ.

ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرِجْ يَدَكَ - فَفَعَلْتُ فَقَالَ يَدُ مَقْتُولٍ.

ثُمَّ قَالَ لِي أَبْرِزْ رِجْلَكَ فَأَبْرَزْتُ رِجْلِي.

فَقَالَ رِجْلُ مَقْتُولٍ - ثُمَّ قَالَ لِي أَبْرِزْ جَسَدَكَ - فَفَعَلْتُ

فَقَالَ جَسَدُ مَقْتُولٍ - ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرِجْ لِسَانَكَ - فَفَعَلْتُ

فَقَالَ لِي اِمْضِ - فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَإِنَّ فِي لِسَانِكَ رِسَالَةً - لَوْ أَتَيْتَ بِهَا الْجِبَالَ الرَّوَاسِيَ لَانْقَادَتْ لَكَ - قَالَ فَجِئْتُ حَتَّى وَقَفْتُ عَلَى بَابِ اِبْنِ هُبَيْرَةَ - فَاسْتَأْذَنْتُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ - قَالَ أَتَتْكَ بِخَائِنٍ رِجْلَاهُ - يَا غُلَامُ النَّطْعَ وَ السَّيْفَ - ثُمَّ أَمَرَ بِي فَكُتِّفْتُ وَ شُدَّ رَأْسِي - وَ قَامَ عَلَيَّ السَّيَّافُ لِيَضْرِبَ عُنُقِي - فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ لَمْ تَظْفَرْ بِي عَنْوَةً - وَ إِنَّمَا جِئْتُكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي - وَ هَاهُنَا أَمْرٌ أَذْكُرُهُ لَكَ - ثُمَّ أَنْتَ وَ شَأْنَكَ

فَقَالَ قُلْ - فَقُلْتُ أَخْلِنِي فَأَمَرَ مَنْ حَضَرَ فَخَرَجُوا - فَقُلْتُ لَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ - وَ يَقُولُ لَكَ قَدْ آجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ - رُفَيْداً فَلَا تَهِجْهُ بِسُوءٍ.

محمد) گوید: ابن هبیره بر من خشمگین شد و سوگند یاد کرد که مرا بکشد، من از او گریختم و به امام صادق(ع) پناهنده شدم و به او گزارش حال خود را دادم. در پاسخ فرمود: نزد او برگرد و سلام مرا به او برسان و به او بگو که من مولای تو رفید را از خشم تو در پناه گرفتم، مبادا به او بدی برسانی، من به او عرض کردم: قربانت، او یک شامی بد عقیده است، فرمود: همچنان که به تو می‌گویم نزد او برو، من به سوی او برگشتم و چون به بیابانی رسیدم مرد عربی رو به من کرد و گفت: کجا می‌روی من چهره مردی را در تو می‌بینم که کشته می‌شود سپس گفت دستت را بیرون بیاور چون بیرون آوردم گفت دستت دست مردی است که کشته می‌شود سپس گفت: پایت را به من نشان ده پایم را بیرون آوردم گفت پای مردی است که کشته می‌شود سپس گفت همه تنت را نشان بده من تنم را به او نشان دادم سپس گفت: زبانت را بیرون کن چون زبانم را در آوردم، به من گفت: برو بر تو باکی نیست زیرا در زبانت یک پیغامی است که اگر برای کوههای بلند ببری برای تو سر فرود آورند.

آمدم تا بر در خانهٔ ابن هبیره ایستادم و اجازهٔ ورود گرفتم و چون به او وارد شدم گفت: خیانتکار با پای خود نزد تو آمده است ای غلام سفرهٔ چرمین را با شمشیر حاضر کن و سپس دستور داد کتفهای مرا بستند و سرم را بستند و جلاّد بالای سرم ایستاد تا گردنم را بزنند.

من گفتم: ای امیر تو به زور بر من دست نیافتی، من با پای خود آمدم و در این میان مطلبی دارم که به تو بگویم و بعد از آن خود دانی، گفت: بگو، گفتم: مطلب محرمانه است، خلوت کن برای من، دستور داد تا همهٔ حاضران بیرون رفتند و پس از آن گفتم: جعفربن محمد به تو سلام رساند و به تو فرمود: من مولای تو رفید را پناه دادم، او را به بدی میازار.

فَقَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ قَالَ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ هَذِهِ الْمَقَالَةَ وَ أَقْرَأَنِي السَّلَامَ فَحَلَفْتُ لَهُ فَرَدَّهَا عَلَيَّ ثَلَاثاً ثُمَّ حَلَّ أَكْتَافِي.

ثُمَّ قَالَ لَا يُقْنِعُنِي مِنْكَ حَتَّى - تَفْعَلَ بِي مَا فَعَلْتُ بِكَ - قُلْتُ مَا تَنْطَلِقُ يَدِي بِذَاكَ وَ لَا تَطِيبُ بِهِ نَفْسِي.

فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا يُقْنِعُنِي إِلَّا ذَاكَ - فَفَعَلْتُ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِي - وَ أَطْلَقْتُهُ فَنَاوَلَنِي خَاتَمَهُ وَ قَالَ - أُمُورِي فِي يَدِكَ فَدَبِّرْ فِيهَا مَا شِئْتَ.

۱۲۷۷ - ٤ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنِ الْخَيْبَرِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ وَ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَ أَبِي سَلَمَةَ السَّرَّاجِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ قَالُوا:

كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فَقَالَ عِنْدَنَا خَزَائِنُ الْأَرْضِ وَ مَفَاتِيحُهَا وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ بِإِحْدَى رِجْلَيَّ - أَخْرِجِي مَا فِيكِ مِنَ الذَّهَبِ لَأَخْرَجَتْ - قَالَ ثُمَّ قَالَ بِإِحْدَى رِجْلَيْهِ - فَخَطَّهَا فِي الْأَرْضِ خَطّاً فَانْفَرَجَتِ الْأَرْضُ

ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ - فَأَخْرَجَ سَبِيكَةَ ذَهَبٍ قَدْرَ شِبْرٍ

ثُمَّ قَالَ انْظُرُوا حَسَناً - فَنَظَرْنَا فَإِذَا سَبَائِكُ كَثِيرَةٌ - بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يَتَلَأْلَأُ - فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا جُعِلْتُ فِدَاكَ - أُعْطِيتُمْ مَا أُعْطِيتُمْ وَ شِيعَتُكُمْ مُحْتَاجُونَ - قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ سَيَجْمَعُ لَنَا - وَ لِشِيعَتِنَا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ - وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ - وَ يُدْخِلُ عَدُوَّنَا الْجَحِيمَ.

پس گفت: تو را بخدا جعفر بن محمد این را به تو گفته و به من سلام رسانده؟ من برای او سوگند یاد کردم و او تا سه بار آن را تکرار کرد سپس دست مرا گشود و گفت: همین مرا قانع نمی‌کند تا تو هم همان کاری را که من با تو کردم با من بکنی.

گفتم: دست من به این کار دراز نمی‌شود و دلم بدان راه نمی‌دهد، گفت: به خدا جز آن مرا قانع نسازد، من هم با او همان کاری را کردم که او با من کرده بود و سپس او را رها کردم، خاتم خود را به من داد و گفت: همهٔ کارهای من به تو سپرده است و هر گونه می‌خواهی آنها را اداره کن.



* * *

۴- از یونس بن ظبیان و مفضل بن عمر و ابی سلمهٔ سراج و حسین بن ثویر ابن أبی فاخته گفتند: ما خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که فرمود: نزد ماست گنجینه‌های زمین و کلیدهایش و اگر من بخواهم با پایم به زمین اشاره کنم و بگویم هر چه حالا در خود داری بیرون بیاور بیرون خواهد آورد.

گوید: سپس با یک پایش خطی بر زمین کشید و زمین شکافت، سپس دست برد و یک شمش طلا به اندازهٔ یک وجب درآورد، سپس فرمود: خوب نگاه کنید، ما نگاه کردیم، دیدیم شمشهای طلای بسیاری است روی هم ریخته و می‌درخشد، یکی از ماها به آن حضرت گفت: قربانت، به شما چه چیزهائی داده شده است درحالیکه شیعیان شما نیازمندند؟ فرمود: به راستی بزودی خداوند برای ما و شیعهٔ ما، دنیا و آخرت را جمع خواهد کرد و آنها را به بهشت پر نعمت درآورد و دشمنان ما را به دوزخ اندازد

۱۲۷۸-۵- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

كَانَ لِي جَارٌ يَتَّبِعُ السُّلْطَانَ فَأَصَابَ مَالاً- فَأَعَدَّ قِيَاناً وَ كَانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ- وَ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ وَ يُؤْذِينِي- فَشَكَوْتُهُ إِلَى نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ- فَلَمْ يَنْتَهِ فَلَمَّا أَنْ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لِي يَا هَذَا أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلًى- وَ أَنْتَ رَجُلٌ مُعَافًى- فَلَوْ عَرَضْتَنِي لِصَاحِبِكَ رَجَوْتُ- أَنْ يُنْقِذَنِي اللَّهُ بِكَ- فَوَقَعَ ذَلِكَ لَهُ فِي قَلْبِي- فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام ذَكَرْتُ لَهُ حَالَهُ

فَقَالَ لِي- إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ- فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ -دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ- وَ أَضْمَنَ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ -فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَةِ أَتَانِي فِيمَنْ أَتَى- فَاحْتَبَسْتُهُ عِنْدِي حَتَّى خَلَا مَنْزِلِي- ثُمَّ قُلْتُ لَهُ يَا هَذَا إِنِّي ذَكَرْتُكَ- لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام .

فَقَالَ لِي إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ- فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ -دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ- وَ أَضْمَنَ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ -قَالَ فَبَكَى

ثُمَّ قَالَ لِيَ- اللَّهِ لَقَدْ قَالَ لَكَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ هَذَا.

قَالَ فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِي مَا قُلْتُ.

فَقَالَ لِي حَسْبُكَ وَ مَضَى- فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ بَعَثَ إِلَيَّ- فَدَعَانِي وَ إِذَا هُوَ خَلْفَ دَارِهِ عُرْيَانٌ.

۵ - ابی بصیر گوید: مرا همسایه‌ای بود از کارمندان شاه (که از راه حرام اموال زیادی به دست آورده بود) مجلسی برای زنان خواننده فراهم نمود و آنها را گرد هم جمع کرد و جشن گرفت و مَی مینوشید و مرا می‌آزرد، من چند بار نزد خود او گله کردم و باز نایستاد و چون بر او بسیار باز گفتم: به من گفت: ای گوینده، من مردی گرفتار و بدبختم و تو مردی درستکار و بر کنار، اگر مرا نزد دیار و رهبر خود یاد می‌کردی، امید داشتم که خدا به کمک تو مرا دریابد در دلم افتاد که برای او این کار را بکنم و چون نزد امام صادق ﷺ آمدم و حال او را یاد آور شدم. به من فرمود: چون به کوچه برگشتی به دیدن تو می‌آید و به او بگو جعفر بن محمد به تو می‌گوید آنچه راکه در آن گرفتاری کنار بگذار چون من به کوفه برگشتم به همراه دیگران به دیدن من آمد، او را نگه داشتم تا خانه تهی شد. سپس به او گفتم: ای دوست بهشت را برای تو ضمانت می‌کنم من حال تو را به امام صادق ﷺ گفتم و حضرت فرمود: چون به کوفه برگشتی آن شخص به دیدن تو می‌آید و به او بگو: جعفر بن محمد به تو می‌گوید: آنچه را در آن گرفتاری واگذار و من نزد خدا برای تو بهشت را ضمانت می‌کنم.

او پس از شنیدن این پیغام گریست، سپس به من گفت: راستی امام صادق این سخن را به تو گفت؟ من برای او سوگند یاد کردم که او چنین فرمود، به من گفت: تو را بس است و رفت، چون چند روزی گذشت نزد من فرستاد و مرا خواست و چون رفتم دیدم پشت خانهٔ خود برهنه است، به من گفت: ای ابا بصیر نه به خدا چیزی دیگر در خانه‌ام نمانده جز آن که همه را بیرون انداختم و اکنون چنانچه می‌بینی برهنه‌ام.

فَقَالَ لِي يَا أَبَا بَصِيرٍ لَا وَ اللَّهِ مَا بَقِيَ فِي مَنْزِلِي شَيْءٌ- إِلَّا وَ قَدْ أَخْرَجْتُهُ وَ أَنَا كَمَا تَرَى- قَالَ فَمَضَيْتُ إِلَى إِخْوَانِنَا- فَجَمَعْتُ لَهُ مَا كَسَوْتُهُ بِهِ- ثُمَّ لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ أَيَّامٌ يَسِيرَةٌ- حَتَّى بَعَثَ إِلَيَّ أَنِّي عَلِيلٌ فَأْتِنِي- فَجَعَلْتُ أَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ أُعَالِجُهُ- حَتَّى نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَكُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً- وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَغُشِيَ عَلَيْهِ غَشْيَةً- ثُمَّ أَفَاقَ

فَقَالَ لِي يَا أَبَا بَصِيرٍ - قَدْ وَفَى صَاحِبُكَ لَنَا ثُمَّ قُبِضَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا حَجَجْتُ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ- قَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْ دَاخِلِ الْبَيْتِ- وَ إِحْدَى رِجْلَيَّ فِي الصَّحْنِ وَ الْأُخْرَى فِي دِهْلِيزِ دَارِهِ- يَا أَبَا بَصِيرٍ قَدْ وَفَيْنَا لِصَاحِبِكَ.



۱۲۷۹-۶- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ:

قَالَ لِي أَتَدْرِي مَا كَانَ سَبَبُ دُخُولِنَا- فِي هَذَا الْأَمْرِ وَ مَعْرِفَتِنَا بِهِ وَ مَا كَانَ عِنْدَنَا مِنْهُ ذِكْرٌ- وَ لَا مَعْرِفَةُ شَيْءٍ مِمَّا عِنْدَ النَّاسِ.

قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا ذَاكَ- قَالَ إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ يَعْنِي أَبَا الدَّوَانِيقِ.

قَالَ لِأَبِي مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ - يَا مُحَمَّدُ ابْغِ لِي رَجُلاً لَهُ عَقْلٌ يُؤَدِّي عَنِّي

فَقَالَ لَهُ أَبِي- قَدْ أَصَبْتُهُ لَكَ هَذَا فُلَانُ بْنُ مُهَاجِرٍ - خَالِي قَالَ فَأْتِنِي بِهِ- قَالَ فَأَتَيْتُهُ بِخَالِي

گوید: من نزد همکیشان خود رفتم و برای او جامه‌ای فراهم کردم و چند روزی بیش نگذشت که به دنبالم فرستاد و پیغام داد من بیمارم نزد من بیا، من نزد او رفت و آمد می‌کردم و او را درمان می‌نمودم تا مرگش رسید کنار او نشسته بودم که جان می‌داد، از هوش رفت و به هوش آمد و به من گفت: ای أبا بصیر به خدا سرورم به پیمان خویش وفا کرد.

چون به حج رفتم نزد امام صادق ﷺ رفتم و از او اجازه خواستم و چون وارد شدم از درون خانه با من آغاز سخن کرد یک پایم در صحن خانه و پای دیگرم در آستانه بود که ـ فرمود: ای ابا بصیر ما برای رفیق تو وفا کردیم.

۶ـ از صفوان بن یحیی از جعفر بن محمد بن اشعث گوید: برای من گفت: تو می‌دانی برای چه ما به مذهب شیعه وارد شدیم با آنکه نزد ما هیچ یادی از آن نبود و به آنچه مردم (شیعیان) داشتند ما آگاهی نداشتیم من به او گفتم داستان آن چیست؟

در پاسخ گفت که: ابا جعفر یعنی ابو الدوانیق (کنیه‌ای است که مردم به منصور عباسی داده‌اند برای آنکه چون می‌خواست نهر کوفه را بسازد از هر سری یک دانک پول نقره گرفت یا برای آنکه بر خلاف دیگران از پادشاهان حساب دانک و نیم دانک را از ناظر آشپزخانهٔ خود می‌کشید) به پدرم محمد بن اشعث گفت: ای محمد یک مرد زیرکی و با هوشی برایم پیدا کن که بتواند از طرف من کارها را انجام دهد، پدرم به او گفت: من او را برای تو جسته‌ام این فلان بن مهاجر است که دائی من است، گفت: او را نزد من بیاور، گفت: دائی خود را نزد او بردم.

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ - يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ خُذْ هَذَا الْمَالَ - وَ أْتِ الْمَدِينَةَ وَ أْتِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ - وَ عِدَّةً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَقُلْ لَهُمْ - إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ - وَ بِهَا شِيعَةٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ - وَجَّهُوا إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْمَالِ - وَ ادْفَعْ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى شَرْطِ كَذَا وَ كَذَا - فَإِذَا قَبَضُوا الْمَالَ فَقُلْ - إِنِّي رَسُولٌ وَ أُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعِي - خُطُوطُكُمْ بِقَبْضِكُمْ مَا قَبَضْتُمْ - فَأَخَذَ الْمَالَ وَ أَتَى الْمَدِينَةَ فَرَجَعَ إِلَى أَبِي الدَّوَانِيقِ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ عِنْدَهُ

فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّوَانِيقِ - مَا وَرَاءَكَ قَالَ أَتَيْتُ الْقَوْمَ وَ هَذِهِ خُطُوطُهُمْ - بِقَبْضِهِمُ الْمَالَ خَلَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - فَإِنِّي أَتَيْتُهُ وَ هُوَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ فَجَلَسْتُ خَلْفَهُ وَ قُلْتُ حَتَّى يَنْصَرِفَ - فَأَذْكُرَ لَهُ مَا ذَكَرْتُ لِأَصْحَابِهِ - فَعَجَّلَ وَ انْصَرَفَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ.

فَقَالَ يَا هَذَا اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَغُرَّ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُمْ - قَرِيبُو الْعَهْدِ بِدَوْلَةِ بَنِي مَرْوَانَ - وَ كُلُّهُمْ مُحْتَاجٌ فَقُلْتُ وَ مَا ذَاكَ - أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ فَأَدْنَى رَأْسَهُ مِنِّي - وَ أَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ مَا جَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَكَ - حَتَّى كَأَنَّهُ كَانَ ثَالِثَنَا قَالَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ - اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نُبُوَّةٍ إِلَّا وَ فِيهِ مُحَدَّثٌ وَ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - مُحَدَّثُنَا الْيَوْمَ وَ كَانَتْ هَذِهِ الدَّلَالَةُ - سَبَبَ قَوْلِنَا بِهَذِهِ الْمَقَالَةِ.

ابو جعفر به او گفت: ای پسر مهاجر، این پولها را بگیر و به مدینه برو و نزد عبدالله بن الحسن بن الحسن و شماری از خاندانش که جعفر بن محمد ﷺ هم در میان آنها بود برو و به آنها بگو من مردی غریب از اهل خراسانم که جمعی شیعیان شما در آنجا هستند و این پول را برای شما فرستادند و به هر کدام وجهی بده با شرط چنین و چنان (مقصود این است که به خلیفه بشورند و چون پیروز شدند صاحبان این پول را هم در دولت خود منظور دارند) و چون پولها را گرفتند بگو: من فرستادهٔ مردمم و دوست دارم برگ رسیدی به خط شما با من باشد.

آن مرد پول را گرفت و به مدینه رفت و نزد ابوالدوانیق برگشت در حضور محمد بن اشعث، ابوالدوانیق به او گفت: چه خبر آوردی؟ گفت: نزد آن قوم رفتم و اینها برگ رسید پولهائی است که به آنها دادم به خط خودشان جز جعفر بن محمد ﷺ که من در مسجد نزد آن حضرت رفتم و او نماز می‌خواند در مسجد پیامبر پشت سرش نشستم و گفتم می‌مانم تا نمازش را تمام کند، او هم شتاب کرد و نماز را تمام کرد و رو به من کرد و گفت: ای فلانی از خدا بترس و خاندان محمد را فریب مده که به دوران دولت مروانیان نزدیکند و همه نیازمند و بینوایند، گفتم: أصلحک الله برای چه؟ گوید: سرش را نزدیک من آورد و هر چه میان من و تو گذشته بود بی کم و بیش به من گزارش داد تا گویا سومی ما بوده است، گوید: ابوجعفر (منصور) به او گفت: ای پسر مهاجر بدان که هیچ خاندان نبوّتی نیست جز آن که در میان آنها یک محدثی هست و امروزه محدث ما (که با عالم غیب مربوط است) جعفر بن محمد است، این دلیل بود که سبب عقیدهٔ ما به مذهب شیعه شد.

***

۱۲۸۰-۷- سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

قُبِضَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً فِي عَامِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ - وَ عَاشَ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً.

۱۲۸۱-۸- سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَنَا كَفَّنْتُ أَبِي - فِي ثَوْبَيْنِ شَطَوِيَّيْنِ كَانَ يُحْرِمُ فِيهِمَا وَ فِي قَمِيصٍ مِنْ قُمُصِهِ وَ فِي عِمَامَةٍ - كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ فِي بُرْدٍ اشْتَرَاهُ.

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام بِالْأَبْوَاءِ - سَنَةَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ - وَ قُبِضَ عليه السلام لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ - مِنْ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ - وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ أَوْ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً - وَ قُبِضَ عليه السلام بِبَغْدَادَ فِي حَبْسِ السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ وَ كَانَ هَارُونُ حَمَلَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ - لِعَشْرِ لَيَالٍ بَقِينَ مِنْ شَوَّالٍ - سَنَةَ تِسْعٍ

۷ـ از أبی بصیر که گفت: ابو عبدالله جعفر بن محمد ۶۵ سال داشت که در سال ۱۴۸ وفات کرد و پس از امام باقر علیه السلام سی و چهار سال زنده بود.

* * *

۸ـ یونس بن یعقوب گوید: شنیدم ابوالحسن اول می‌فرمود: من پدرم را در دو پارچهٔ شطوی (شطا نام دهی است در ناحیه مصر که این پارچه بدان منسوب بوده است) کفن کردم که در آنها محرم می‌شد و در یکی از پیراهنهایش و در عمامه‌ای هم از علی بن الحسین علیه السلام و در یک بُرد که آن را به چهل اشرفی خریده بود.

ولادت أبی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام

ابوالحسن (امام کاظم) در ابواء (منزلی میان مکه و مدینه) به سال ۱۲۸ متولد شد و برخی گفته‌اند سال ۱۲۹ و در ششم ماه رجب سال ۱۸۳ به سن ۵۴ یا ۵۵ سالگی درگذشت و هارون او را در بیستم ماه شوال سال

وَ سَبْعِينَ وَ مِائَةٍ - وَ قَدْ قَدِمَ هَارُونُ الْمَدِينَةَ مُنْصَرَفَهُ مِنْ عُمْرَةِ شَهْرِ رَمَضَانَ - ثُمَّ شَخَصَ هَارُونُ إِلَى الْحَجِّ - وَ حَمَلَهُ مَعَهُ ثُمَّ انْصَرَفَ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ - فَحَبَسَهُ عِنْدَ عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ - ثُمَّ أَشْخَصَهُ إِلَى بَغْدَادَ فَحَبَسَهُ عِنْدَ السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ - فَتُوُفِّيَ عليه السلام فِي حَبْسِهِ وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي مَقْبَرَةِ قُرَيْشٍ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ - يُقَالُ لَهَا حَمِيدَةُ.

۱۲۸۲-۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ الْقُمِّيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

دَخَلَ ابْنُ عُكَّاشَةَ بْنِ مِحْصَنٍ الْأَسَدِيُّ - عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَ كَانَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَائِماً عِنْدَهُ فَقَدَّمَ إِلَيْهِ عِنَباً.

فَقَالَ حَبَّةً حَبَّةً يَأْكُلُهُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ - وَ الصَّبِيُّ الصَّغِيرُ وَ ثَلَاثَةً وَ أَرْبَعَةً - يَأْكُلُهُ مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ - وَ كُلْهُ حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ

فَقَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام لِأَيِّ شَيْءٍ لَا تُزَوِّجُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ - فَقَدْ أَدْرَكَ التَّزْوِيجَ قَالَ - وَ بَيْنَ يَدَيْهِ صُرَّةٌ مَخْتُومَةٌ

فَقَالَ - أَمَا إِنَّهُ سَيَجِيءُ نَخَّاسٌ مِنْ أَهْلِ بَرْبَرَ - فَيَنْزِلُ دَارَ مَيْمُونٍ فَنَشْتَرِي لَهُ - بِهَذِهِ الصُّرَّةِ جَارِيَةً قَالَ - فَأَتَى لِذَلِكَ مَا أَتَى - فَدَخَلْنَا يَوْماً عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام.

۱۷۹ از مدینه به بغداد آورد، هارون در ماه رمضان از سفر عمرهٔ خود به مدینه برگشت و آهنگ حج نمود و آن حضرت با خود برد و از بصره برگشت و او را نزد عیسی بن جعفر زندانی کرد و سپس او را به بغداد روانه کرد و نزد سندی بن شاهک زندانی ساخت و در زندان او وفات کرد و در مقبرهٔ قریش در بغداد به خاک سپرده شد، مادرش ام ولد است که به او حمیده می‌گفتند.

* * *

۱ - پدر عیسی بن عبدالرحمن گوید: ابن عکاشه خدمت امام باقر علیه‌السلام وارد شد و امام صادق علیه‌السلام نزد آن حضرت ایستاده بود و مقداری انگور برایش آوردند، امام فرمود: پیره مرد سالخورده و کودک خردسال انگور را دانه دانه می‌خورند و کسی که حرص دارد و می‌ترسد سیر نشود سه و چهار دانه می‌خورد، و شما آن را دو دانه دو دانه بخورید، زیرا این روش مستحب است.

ابن عکاشه به آن حضرت گفت: چرا برای جعفر زن نمی‌گیری، او به سن ازدواج رسیده، گوید: برابر آن حضرت یک کیسهٔ پول سر بمهری بود، فرمود: به زودی یک بنده فروشی از بربر می‌آید و در دار میمون منزل می‌کند و با این کیسهٔ پول برای او یک دختری می‌خریم، از این

فَقَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّخَّاسِ - الَّذِي ذَكَرْتُهُ لَكُمْ قَدْ قَدِمَ - فَاذْهَبُوا فَاشْتَرُوا بِهَذِهِ الصُّرَّةِ مِنْهُ جَارِيَةً - قَالَ فَأَتَيْنَا النَّخَّاسَ

فَقَالَ - قَدْ بِعْتُ مَا كَانَ عِنْدِي - إِلَّا جَارِيَتَيْنِ مَرِيضَتَيْنِ - إِحْدَاهُمَا أَمْثَلُ مِنَ الْأُخْرَى - قُلْنَا فَأَخْرِجْهُمَا حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِمَا فَأَخْرَجَهُمَا - فَقُلْنَا بِكَمْ تَبِيعُنَا هَذِهِ الْمُتَمَاثِلَةَ - قَالَ بِسَبْعِينَ دِينَاراً قُلْنَا أَحْسِنْ - قَالَ لَا أَنْقُصُ مِنْ سَبْعِينَ دِينَاراً - قُلْنَا لَهُ نَشْتَرِيهَا مِنْكَ بِهَذِهِ الصُّرَّةِ مَا بَلَغَتْ - وَ لَا نَدْرِي مَا فِيهَا - وَ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ اللِّحْيَةِ - قَالَ فُكُّوا وَ زِنُوا

فَقَالَ النَّخَّاسُ - لَا تَفُكُّوا فَإِنَّهَا إِنْ نَقَصَتْ حَبَّةً مِنْ سَبْعِينَ دِينَاراً - لَمْ أُبَايِعْكُمْ

فَقَالَ الشَّيْخُ - أُدْنُوا فَدَنَوْنَا وَ فَكَكْنَا الْخَاتَمَ - وَ وَزَنَّا الدَّنَانِيرَ فَإِذَا هِيَ سَبْعُونَ دِينَاراً - لَا تَزِيدُ وَ لَا تَنْقُصُ فَأَخَذْنَا الْجَارِيَةَ - فَأَدْخَلْنَاهَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ جَعْفَرٌ قَائِمٌ عِنْدَهُ فَأَخْبَرْنَا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا كَانَ - فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ

ثُمَّ قَالَ لَهَا - مَا اسْمُكِ قَالَتْ حَمِيدَةُ

فَقَالَ - حَمِيدَةٌ فِي الدُّنْيَا مَحْمُودَةٌ فِي الْآخِرَةِ - أَخْبِرِينِي عَنْكِ أَبِكْرٌ أَنْتِ أَمْ ثَيِّبٌ - قَالَتْ بِكْرٌ قَالَ وَ كَيْفَ - وَ لَا يَقَعُ فِي أَيْدِي النَّخَّاسِينَ شَيْءٌ إِلَّا أَفْسَدُوهُ.

موضوع مدتی گذشت و یک روز ما خدمت امام باقر ﷺ رسیدیم، فرمود: به شما گزارش آن بنده فروشی را که گفتم ندهم؟ او آمده است بروید با این کیسهٔ پول یک دختر از او بخرید.

گوید: ما نزد آن بنده فروش آمدیم، گفت: هر چه داشتم فروختم جز دو دخترک بیمار که یکی از آنها از دیگری بهتر است، گفتیم: آنها را بیاور تا ببینیم، آنها را بیرون آورد، گفتیم: این خوش اندامتر را به چند می‌فروشی؟ گفت: به ۷۰ اشرفی، گفتیم: احسان کن، گفت: از ۷۰ اشرفی کم نمی‌کنم، به او گفتیم: ما آن را به این کیسهٔ سر بسته می‌خریم هر چه باشد ما نمی‌دانیم در میان آن چند اشرفی است.

مردی که سر و ریش سپیدی داشت نزد او بود، گفت: کیسه را باز کنید و بکشید، برده فروش گفت: باز نکنید که اگر یک نخود از ۷۰ اشرفی کم باشد من آن را به شما نفروشم، آن پیرمرد گفت: جلو بیائید، جلو رفتیم و مهر برداشتیم و اشرفی‌ها را کشیدیم، به ناگاه آن ۷۰ دینار بود نه کم و نه بیش و آن دخترک را گرفتیم و آوردیم خدمت امام باقر ﷺ، و جعفر نزد آن حضرت ایستاده بود، و به امام از آنچه شده بود گزارش دادیم.

خدا را سپاس گفت و ستایش کرد، سپس به آن دخترک فرمود: چه نام داری؟ گفت: حمیده، فرمود: در دنیا و آخرت پسندیده‌ای، به من بگو دوشیزه‌ای یا بیوه؟ گفت: دوشیزه، فرمود: چطور با آنکه هر دختری که به دست برده فروشی بیفتد او را خراب می‌کنند؟

فَقَالَتْ قَدْ كَانَ يَجِيئُنِي فَيَقْعُدُ مِنِّي مَقْعَدَ الرَّجُلِ - مِنَ الْمَرْأَةِ فَيُسَلِّطُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَجُلاً - أَبْيَضَ الرَّأْسِ وَ اللِّحْيَةِ - فَلَا يَزَالُ يَلْطِمُهُ حَتَّى يَقُومَ عَنِّي - فَفَعَلَ بِي مِرَاراً وَ فَعَلَ الشَّيْخُ بِهِ مِرَاراً.

فَقَالَ يَا جَعْفَرُ خُذْهَا إِلَيْكَ فَوَلَدَتْ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام.

۱۲۸۳-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ سَابِقِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

حَمِيدَةُ مُصَفَّاةٌ مِنَ الْأَدْنَاسِ كَسَبِيكَةِ الذَّهَبِ - مَا زَالَتِ الْأَمْلَاكُ تَحْرُسُهَا - حَتَّى أُدِّيَتْ إِلَيَّ كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ - لِي وَ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي.

۱۲۸۴-۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْقُمِّيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الزُّبَالِيِّ قَالَ:

لَمَّا أُقْدِمَ بِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَلَى الْمَهْدِيِّ الْقُدْمَةَ الْأُولَى نَزَلَ زُبَالَةَ فَكُنْتُ أُحَدِّثُهُ - فَرَآنِي مَغْمُوماً

فَقَالَ لِي - يَا أَبَا خَالِدٍ مَا لِي أَرَاكَ مَغْمُوماً - فَقُلْتُ وَ كَيْفَ لَا أَغْتَمُّ وَ أَنْتَ تُحْمَلُ إِلَى هَذِهِ الطَّاغِيَةِ - وَ لَا أَدْرِي مَا يُحْدِثُ فِيكَ.

فَقَالَ لَيْسَ عَلَيَّ بَأْسٌ إِذَا كَانَ - شَهْرُ كَذَا وَ كَذَا وَ يَوْمُ كَذَا - فَوَافِنِي فِي أَوَّلِ الْمِيلِ - فَمَا كَانَ لِي هَمٌّ إِلَّا إِحْصَاءَ الشُّهُورِ وَ الْأَيَّامِ - حَتَّى كَانَ ذَلِكَ

دختر گفت: چندین بار بقصد آمیزش با من نزدم می‌آمد ولی خداوند مرد سر و ریش سپیدی را بر او مسلط می‌کرد و پیاپی به او سیلی می‌زد تا از نزد من بر می‌خاست و می‌رفت، چند بار با من این کار راکرد و آن شیخ هم با او همان کار را کرد، امام فرمود: ای جعفر او را به نزد خود ببر و از این دختر بهترین اهل زمین یعنی موسی بن جعفر از او متولد خواهد شد.

* * *

۲ ـ معلی بن خنیس گوید: امام صاق ؊ می‌فرمود: حمیده از پلیدیها مانند شمش طلا پاک است همیشه فرشته‌ها او را نگهداری کرده‌اند تا به دست من رسیده برای لطفی که خدا به من و به حجت پس از من داشته است.



* * *

۳ ـ ابی خالد زبالی گوید: چون نخستین بار امام کاظم را نزد مهدی عباسی آوردند در زباله منزل کرد، و من با آن حضرت گفتگو می‌کردم و غمگین بودم حضرت به من فرمود: ای ابا خالد چرا غمگینی؟ گفتم: چگونه غمگین نباشم در حالیکه شما را نزد این مرد سرکش می‌برند و نمی‌دانم چه بر سر شما می‌آید؟ فرمود: در این باره بر من باکی نیست، در فلان ماه در فلان روز در اول میل (که علامت منزل بوده) مرا دیدار کن، من همّی نداشتم جز شمارهٔ ماهها و روزها تا آن روز رسید و من نزد آن

الْيَوْمُ فَوَافَيْتُ الْمِيلَ - فَمَا زِلْتُ عِنْدَهُ حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ وَ وَسْوَسَ الشَّيْطَانُ فِي صَدْرِي - وَ تَخَوَّفْتُ أَنْ أَشُكَّ فِيهِ قَالَ - فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذَا نَظَرْتُ إِلَى سَوَادٍ - قَدْ أَقْبَلَ مِنْ نَاحِيَةِ الْعِرَاقِ - فَاسْتَقْبَلْتُهُمْ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَمَامَ الْقِطَارِ عَلَى بَغْلَةٍ

فَقَالَ - إِيهٍ يَا أَبَا خَالِدٍ - قُلْتُ لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ لَا تَشُكَّنَّ وَدَّ الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ - فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَّصَكَ مِنْهُمْ.

فَقَالَ إِنَّ لِي إِلَيْهِمْ عَوْدَةً لَا أَتَخَلَّصُ مِنْهُمْ.

۱۲۸۵-۴- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ - وَ نَحْنُ مَعَهُ بِالْعُرَيْضِ

فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ - أَتَيْتُكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ وَ سَفَرٍ شَاقٍّ - وَ سَأَلْتُ رَبِّي مُنْذُ ثَلَاثِينَ سَنَةً - أَنْ يُرْشِدَنِي إِلَى خَيْرِ الْأَدْيَانِ - وَ إِلَى خَيْرِ الْعِبَادِ وَ أَعْلَمِهِمْ - وَ أَتَانِي آتٍ فِي النَّوْمِ فَوَصَفَ لِي رَجُلًا بِعُلْيَا دِمَشْقَ فَانْطَلَقْتُ حَتَّى أَتَيْتُهُ فَكَلَّمْتُهُ.

فَقَالَ أَنَا أَعْلَمُ أَهْلِ دِينِي وَ غَيْرِي أَعْلَمُ مِنِّي - فَقُلْتُ أَرْشِدْنِي إِلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ - فَإِنِّي لَا أَسْتَعْظِمُ السَّفَرَ - وَ لَا تَبْعُدُ عَلَيَّ الشُّقَّةُ وَ لَقَدْ

میل رفتم و پای آن به سر بردم تا نزدیک غروب آفتاب و شیطان در سینه‌ام وسوسه کرد و ترسیدم که به شک افتم در آنچه امام فرموده بود.

در این میان دیدم یک سپاهی از سوی عراق می‌آید و من پیشواز آنها رفتم و دیدم ابوالحسن جلو قافله سوار استری است، فرمود: آهای ابا خالد، گفتم: لبیک یا ابن رسول الله، فرمود: مبادا شک کنی، شیطان دوست دارد که تو شک کنی، گفتم: حمد خدا راکه تو را از دست آنها رها کرد، فرمود: مرا به آنها بازگشتی است که از آنها رها نشوم.

مصاحبهٔ نصرانی با موسی بن جعفر علیه‌السلام

۴ـ یعقوب بن جعفر بن ابراهیم می‌گوید: من خدمت امام کاظم علیه‌السلام بودم مرد نصرانی در عریض (مزرعه‌ای نزدیک مدینه است) خدمت او رسید و ما به همراه آن حضرت بودیم، آن مرد نصرانی گفت: من از شهر دور و پیر رنجی نزد شما آمده‌ام از سی سال پیش از خدایم درخواست کردم که مرا به بهترین دینها و داناترین مردم هدایت کند تا آنکه شخصی به خوابم آمد و مرا به مردی که بالای دمشق زندگی می‌کرد معرفی نمود من نزد او رفتم و با او سخن گفتم، گفت: من داناترین همکیشان خود هستم و دیگری هست که از من داناتر است، گفتم: مرا به آن داناتر رهنمائی کن زیرا مسافرت نزد من آسان است و رنج سفرهای دور بر من گوارا است،

قَرَأْتُ الْإِنْجِيلَ كُلَّهَا - وَ مَزَامِيرَ دَاوُدَ وَ قَرَأْتُ أَرْبَعَةَ أَسْفَارٍ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ قَرَأْتُ ظَاهِرَ الْقُرْآنِ حَتَّى اِسْتَوْعَبْتُهُ كُلَّهُ.

فَقَالَ لِيَ الْعَالِمُ - إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ النَّصْرَانِيَّةِ - فَأَنَا أَعْلَمُ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ بِهَا - وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْيَهُودِ - فَبَاطِي بْنُ شُرَحْبِيلَ السَّامِرِيُّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهَا الْيَوْمَ - وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْإِسْلَامِ وَ عِلْمَ التَّوْرَاةِ - وَ عِلْمَ الْإِنْجِيلِ وَ عِلْمَ الزَّبُورِ - وَ كِتَابَ هُودٍ وَ كُلَّ مَا أُنْزِلَ عَلَى نَبِيٍّ - مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فِي دَهْرِكَ وَ دَهْرِ غَيْرِكَ - وَ مَا أُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ خَبَرٍ - فَعَلِمَهُ أَحَدٌ أَوْ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ - فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَ شِفَاءٌ لِلْعَالَمِينَ - وَ رَوْحٌ لِمَنِ اسْتَرْوَحَ إِلَيْهِ - وَ بَصِيرَةٌ لِمَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْراً وَ أَنِسَ إِلَى الْحَقِّ فَأُرْشِدُكَ إِلَيْهِ - فَأْتِهِ وَ لَوْ مَشْياً عَلَى رِجْلَيْكَ - فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَحَبْواً عَلَى رُكْبَتَيْكَ - فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَزَحْفاً عَلَى اِسْتِكَ - فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَعَلَى وَجْهِكَ - فَقُلْتُ لَا بَلْ أَنَا أَقْدِرُ عَلَى الْمَسِيرِ فِي الْبَدَنِ وَ الْمَالِ - قَالَ فَانْطَلِقْ مِنْ فَوْرِكَ حَتَّى تَأْتِيَ يَثْرِبَ - فَقُلْتُ لَا أَعْرِفُ يَثْرِبَ قَالَ فَانْطَلِقْ حَتَّى تَأْتِيَ مَدِينَةَ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي بُعِثَ فِي الْعَرَبِ - وَ هُوَ النَّبِيُّ الْعَرَبِيُّ الْهَاشِمِيُّ - فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَسَلْ عَنْ بَنِي غَنْمِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ وَ هُوَ عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِهَا - وَ أَظْهِرْ بِزَّةَ النَّصْرَانِيَّةِ وَ حِلْيَتَهَا - فَإِنَّ وَالِيَهَا يَتَشَدَّدُ عَلَيْهِمْ وَ الْخَلِيفَةُ أَشَدُّ - ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ مَبْذُولٍ وَ هُوَ بِبَقِيعِ الزُّبَيْرِ - ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ أَيْنَ مَنْزِلُهُ وَ أَيْنَ هُوَ مُسَافِرٌ أَمْ حَاضِرٌ فَإِنْ كَانَ مُسَافِراً - فَالْحَقْهُ فَإِنَّ سَفَرَهُ أَقْرَبُ مِمَّا

من همهٔ اِنجیل را خوانده‌ام، مزامیر داود را خوانده‌ام و نیز سفر از تورات را خوانده‌ام و ظاهر قرآن را هم خوانده‌ام تا همهٔ آن را به پایان رساندم.

آن دانشمند به من گفت: اگر تو علم نصرانیت را می‌خواهی، من از تمام عرب و عجم داناترم و اگر علم یهودی را می‌خواهی، (با طی بن شرحبیل سامری) امروز از همهٔ مردم داناتر است و اگر علم اسلام و علم تورات و علم زبور وکتاب هود و هر آنچه بر پیامبری از پیامبران فرود آمده و آنچه از آسمان فرود آمده وآن را کسی دانسته یا ندانسته و در آن بیان هر چیزی است و درمان جهانیات است و رحمت برای زحمت جو و بینائی و آگاهی برای هر که خدا برایش خیر خواهد و اُنس با حق است، من تو را بدان رهنمائی کنم دنبال آن بروگر چه با پای پیاده باشد و اگر نتوانی با سر زانو، و اگر نتوانی با کشیدن پائین تنه، و اگر نتوانی با کشیدن چهرهٔ خود.

گفتم: نه، من برای رفتن توانایم گفت: پس فوری برو تا برسی به یثرب، گفتم: من یثرب را نمی‌شناسم، گفت: برو تا به مدینهٔ پیامبری که در عرب مبعوث شده و اوست پیامبر عربی هاشمی، چون در آن وارد شدی ازکوی بنی غنم بن مالک بن نجار پرسش کن که نزدیک مسجد مدینه است و خود را بصورت نصرانیان در آور و زیور آنها را در بر کن، زیرا والی مدینه نسبت به آنها سختگیر است و خلیفه سختگیرتر است (شاید برای این بوده که مورد نفرت مردم باشد تا مزاحم کار او نباشند) سپس نشانهٔ «بنی عمرو» بن مبذول را بگیر که در بقیع زبیرند سپس بپرس «موسی بن جعفر» کیست و خانه‌اش کجاست مسافر است یا حاضر، و اگر مسافر باشد خود را به او برسان زیرا هر جا در سفر باشد

ضَرَبْتَ إِلَيْهِ - ثُمَّ أَعْلِمْهُ أَنَّ مَطْرَانَ عُلْيَا الْغُوطَةِ - غُوطَةِ دِمَشْقَ هُوَ الَّذِي أَرْشَدَنِي إِلَيْكَ - وَ هُوَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ كَثِيراً وَ يَقُولُ لَكَ - إِنِّي لَأُكْثِرُ مُنَاجَاةَ رَبِّي - أَنْ يَجْعَلَ إِسْلَامِي عَلَى يَدَيْكَ - فَقَصَّ هَذِهِ الْقِصَّةَ وَ هُوَ قَائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلَى عَصَاهُ.

ثُمَّ قَالَ إِنْ أَذِنْتَ لِي يَا سَيِّدِي - كَفَّرْتُ لَكَ وَ جَلَسْتُ

فَقَالَ - آذَنُ لَكَ أَنْ تَجْلِسَ وَ لَا آذَنُ لَكَ أَنْ تُكَفِّرَ - فَجَلَسَ ثُمَّ أَلْقَى عَنْهُ بُرْنُسَهُ.

ثُمَّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ تَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ - قَالَ نَعَمْ مَا جِئْتَ إِلَّا لَهُ.

فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ ارْدُدْ - عَلَى صَاحِبِي السَّلَامَ أَوَ مَا تَرُدُّ السَّلَامَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام عَلَى صَاحِبِكَ إِنْ هَدَاهُ اللَّهُ - فَأَمَّا التَّسْلِيمُ فَذَاكَ إِذَا صَارَ فِي دِينِنَا.

فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ - قَالَ سَلْ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى - الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ نَطَقَ بِهِ - ثُمَّ وَصَفَهُ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ.

فَقَالَ حم وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ مَا تَفْسِيرُهَا فِي الْبَاطِنِ

فَقَالَ - أَمَّا حم فَهُوَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ فِي كِتَابِ هُودٍ - الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَ هُوَ مَنْقُوصُ الْحُرُوفِ - وَ أَمَّا الْكِتَابُ الْمُبِينُ فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ أَمَّا اللَّيْلَةُ فَفَاطِمَةُ عليها السلام وَ أَمَّا قَوْلُهُ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ

نزدیکتر از این مسافتی است که به سوی او پیموده‌ای و سپس به او بگو که مطران علیای غوطهٔ دمشق همان کسی است که مرا به تو رهنمائی کرده است و به تو سلام بسیاری می‌رساند و می‌گوید: من بیشتر با خدای خود مناجات کردم که اسلام مرا به دست شما صورت گیرد.

این نصرانی همهٔ این داستان را به امام کاظم علیه‌السلام گفت در حالی که ایستاده بود و به عصای خود تکیه زده بود و سپس عرض کرد: ای آقای من اگر اجازه فرمائید من دست به سینه نهم ونزد شما بنشینم. امام علیه‌السلام فرمود: به تو اجازه می‌دهم که بنشینی ولی اجازه نمی‌دهم که دست به سینه باشی. آن نصرانی نشست وکلاه خود را برداشت و بر زمین گذاشت و عرض کرد: قربانت، اجازه می‌فرمائید سخن بگویم؟

امام علیه‌السلام فرمود: آری تو نیامده‌ای جز برای آن.

نصرانی گفت: جواب رفیقم (مطران) را بده آیا جواب سلام او را نمی‌دهی؟ امام علیه‌السلام فرمود: جواب سلام رفیق تو همین است که خدا او را هدایت کند امّا جواب سلام آن وقتی است که به دین ما در آید.

نصرانی گفت: من از شما سؤالی دارم امام فرمود: بپرس. نصرانی گفت: به من خبر بده از کتاب خدای تعالی که بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل کرده و او بدان سخن گفته و سپس خدایش ستوده بدانچه ستوده و فرموده است:

«حم * سوگند به کتاب مبین * به راستی آن را نازل کردم در شب با برکت * به راستی ما بیم دهنده‌ایم * در آن شب هر کاری را فیصله دهند (دخان/۴)». تفسیر باطنی این آیات چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: امّا (حم) همان محمد است صلی‌الله‌علیه‌وآله و او است که در کتاب هود ثبت شده است آن کتابی که به او نازل شد، نام محمد با نقص حروف آمده است (که میم اول و دال باشد)، و امّا

کتاب مبین پس آن امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، و امّا لیلهٔ مقصود فاطمه علیهاالسلام

يَقُولُ - يَخْرُجُ مِنْهَا خَيْرٌ كَثِيرٌ فَرَجُلٌ حَكِيمٌ - وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ - فَقَالَ الرَّجُلُ صِفْ لِيَ الْأَوَّلَ وَ الْآخِرَ - مِنْ هَؤُلَاءِ الرِّجَالِ

فَقَالَ - إِنَّ الصِّفَاتِ تَشْتَبِهُ وَ لَكِنَّ الثَّالِثَ مِنَ الْقَوْمِ - أَصِفُ لَكَ مَا يَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ - وَ إِنَّهُ عِنْدَكُمْ لَفِي الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَيْكُمْ - إِنْ لَمْ تُغَيِّرُوا وَ تُحَرِّفُوا وَ تُكَفِّرُوا - وَ قَدِيماً مَا فَعَلْتُمْ قَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ - إِنِّي لَا أَسْتُرُ عَنْكَ مَا عَلِمْتُ - وَ لَا أُكَذِّبُكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَقُولُ فِي صِدْقِ - مَا أَقُولُ وَ كَذِبِهِ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ - وَ قَسَمَ عَلَيْكَ مِنْ نِعَمِهِ مَا لَا يَخْطُرُهُ - الْخَاطِرُونَ وَ لَا يَسْتُرُهُ السَّاتِرُونَ - وَ لَا يُكَذِّبُ فِيهِ مَنْ كَذَّبَ - فَقَوْلِي لَكَ فِي ذَلِكَ الْحَقُّ كَمَا ذَكَرْتُ - فَهُوَ كَمَا ذَكَرْتُ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام أُعَجِّلُكَ أَيْضاً خَبَراً - لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِمَّنْ قَرَأَ الْكُتُبَ - أَخْبِرْنِي مَا اسْمُ أُمِّ مَرْيَمَ - وَ أَيُّ يَوْمٍ نُفِخَتْ فِيهِ مَرْيَمُ وَ لِكَمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ - وَ أَيُّ يَوْمٍ وَضَعَتْ مَرْيَمُ فِيهِ عِيسَى عليه‌السلام وَ لِكَمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ.

فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ لَا أَدْرِي

فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام أَمَّا أُمُّ مَرْيَمَ فَاسْمُهَا مَرْثَا وَ هِيَ وَهِيبَةُ بِالْعَرَبِيَّةِ - وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَتْ فِيهِ مَرْيَمُ - فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ لِلزَّوَالِ - وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ - وَ لَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ كَانَ أَوْلَى مِنْهُ - عَظَّمَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَظَّمَهُ مُحَمَّدٌ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَأَمَرَ أَنْ يَجْعَلَهُ عِيداً فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ - وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي وَلَدَتْ فِيهِ

است، و امّا قول خدا: در آن فیصله یابد هر امر محکمی، یعنی از آن فاطمه خیر بسیاری رسد و آن مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم است (یعنی امام حسن و امام حسین و زین العابدین و بدنبال آنها امامان دیگرند). نصرانی: برای من اول و آخر این رجال را توصیف کن.

امام عليه السلام: به راستی هر وصفی گفته شود مورد اشتباه شود (زیرا ممکن است کسی با بیان اوصافش او را مشخص و ممتاز ساخته باشد). ولی من سومی آنها (که امام حسین است برایـن توصیف می‌کنم) و برایت می‌گویم کسی که از نسل او به وجود می‌آید (مراد قائم آل محمد عليهم السلام است) و اوصاف او در کتابهای شما هست در صورتی که آن را تغییر نداده باشید. نصرانی: به راستی من از شما آنچه را بدانم پنهان نمی‌کنم و به شما دروغ نمی‌گویم و تو خود می‌دانی آنچه را می‌گویم راست است، به خدا که خداوند از فضل خود به تو عطا کرده است و از نعمتش به تو بخشی داده است که به خاطر هیچکس خطور نمی‌کند و کسی نتواند پنهانش سازد و کسی هر چند هم دروغگو باشد نسبت به آن نمی‌تواند دروغ بگوید و آنچه من در این باره بگویم درست باشد چنانچه یاد کردم و آن چنان است که شما فرمودید.

حضرت فرمود: اکنون به تو خبری می‌دهم که جز اندکی از خوانندگان کتابهای آسمانی ندانند اکنون به من بگوئید نام مادر مریم چه بود؟ و در چه روزی روح مریم در او دمیده و آبستن شد؟ و در چه ساعتی از روز بوده‌است؟ و در چه روزی مریم، عیسی را زائیده است؟ و در چه ساعتی از روز بوده است؟ نصرانی گفت: من پاسخ این پرسشها را نمی‌دانم.

امام عليه السلام فرمود: امّا نام مادر مریم (مرثا) است و آن به لفظ عربی (وهیبه) است، و امّا روزی که مریم در آن آبستن شد روز جمعه بود و هنگام ظهر، و آن روزی بود که در آن روح الامین به زمین فرود آمد و برای مسلمانان عیدی بهتر از آن نیست، خدای تبارک و تعالی آن را بزرگ شمرد و محمد صلى الله عليه وآله به آن احترام کرد و دستور داد آن روز را عید گیرند و آن روز جمعه است. و امّا روزی که مریم در آن زائید، آن روز

مَرْيَمُ فَهُوَ يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ - لِأَرْبَعِ سَاعَاتٍ وَ نِصْفٍ مِنَ النَّهَارِ وَ النَّهَرُ الَّذِي - وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمُ عِيسَى عليه السلام هَلْ تَعْرِفُهُ - قَالَ لَا قَالَ هُوَ الْفُرَاتُ وَ عَلَيْهِ شَجَرُ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ - وَ لَيْسَ يُسَاوَى بِالْفُرَاتِ شَيْءٌ لِلْكُرُومِ وَ النَّخِيلِ - فَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَجَبَتْ فِيهِ لِسَانَهَا - وَ نَادَى قَيْدُوسُ وُلْدَهُ وَ أَشْيَاعَهُ فَأَعَانُوهُ - وَ أَخْرَجُوا آلَ عِمْرَانَ لِيَنْظُرُوا إِلَى مَرْيَمَ.

فَقَالُوا لَهَا مَا قَصَّ اللَّهُ عَلَيْكَ فِي كِتَابِهِ - وَ عَلَيْنَا فِي كِتَابِهِ فَهَلْ فَهِمْتَهُ قَالَ نَعَمْ وَ قَرَأْتُهُ الْيَوْمَ الْأَحْدَثَ - قَالَ إِذَنْ لَا تَقُومَ مِنْ مَجْلِسِكَ حَتَّى يَهْدِيَكَ اللَّهُ - قَالَ النَّصْرَانِيُّ مَا كَانَ اسْمُ أُمِّي بِالسُّرْيَانِيَّةِ وَ بِالْعَرَبِيَّةِ.

فَقَالَ كَانَ اسْمُ أُمِّكَ بِالسُّرْيَانِيَّةِ عَنْقَالِيَةَ - وَ عُنْقُورَةُ كَانَ اسْمَ جَدَّتِكَ لِأَبِيكَ - وَ أَمَّا اسْمُ أُمِّكَ بِالْعَرَبِيَّةِ فَهُوَ مَيَّةُ - وَ أَمَّا اسْمُ أَبِيكَ فَعَبْدُ الْمَسِيحِ - وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَ لَيْسَ لِلْمَسِيحِ عَبْدٌ - قَالَ صَدَقْتَ وَ بَرِرْتَ - فَمَا كَانَ اسْمُ جَدِّي قَالَ كَانَ اسْمُ جَدِّكَ - جَبْرَئِيلَ وَ هُوَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ - سَمَّيْتُهُ فِي مَجْلِسِي هَذَا - قَالَ أَمَا إِنَّهُ كَانَ مُسْلِماً - قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام نَعَمْ وَ قُتِلَ شَهِيداً - دَخَلَتْ عَلَيْهِ أَجْنَادٌ فَقَتَلُوهُ فِي مَنْزِلِهِ غِيلَةً وَ الْأَجْنَادُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ - قَالَ فَمَا كَانَ اسْمِي قَبْلَ كُنْيَتِي - قَالَ كَانَ اسْمُكَ عَبْدَ الصَّلِيبِ - قَالَ فَمَا تُسَمِّينِي قَالَ - أُسَمِّيكَ عَبْدَ اللَّهِ قَالَ فَإِنِّي آمَنْتُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ - وَ شَهِدْتُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَرْداً صَمَداً لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ النَّصَارَى - وَ لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ الْيَهُودُ - وَ لَا

سه شنبه چهار ساعت و نیم از روز گذشته بود، آیا آن نهری که مریم عیسی علیه السلام را در آن زائید می‌شناسید؟

نصرانی گفت: نه من آن را نمی‌شناسم. امام علیه السلام فرمود: آن نهر فرات است که بر کنارهٔ آن درخت نخل خرما و درخت انگور است و چیزی با فرات برابر نیست به خاطر همان درخت‌های نخل خرما و انگور، امّا آن روزی که زبان مریم بسته شد و قیدوس (پادشاه یهود آن زمان) فرزندان و پیروان خود را خواست تا او را کمک کنند و آل عمران را بیرون برد تا به مریم بنگرند و آنچه خداوند در کتاب تو (انجیل) و کتاب ما (قرآن) بیان کرده است، آیا آن را فهمیده‌ای؟

نصرانی گفت: آری من امروز آن را خوانده‌ام. امام علیه السلام فرمود: در این صورت از جای خود برنخیزی تا خدا تو را هدایت کند.

نصرانی گفت: نام مادرم به سریانی و عربی چیست؟

امام علیه السلام فرمود: نام مادرت در زبان سریانی (عنقالیه) است و (عنقوره) نام جدّهٔ مادریت بوده است، و امّا نام مادرت در زبان عربی (میه) است، و امّا نام پدرت (عبدالمسیح) است که در عربی (عبدالله) باشد، زیرا مسیح را بنده‌ای نیست. نصرانی گفت: درست فرمودی و نیکو گفتی، بفرمائید نام جدّم چیست؟ امام علیه السلام فرمود: نام جدّت (جبرئیل) است و او باید (عبدالرحمن) باشد، من در همین مجلس او را به این نام نامیدم.

نصرانی گفت: او مسلمان بود؟ امام علیه السلام فرمود: آری، مسلمان بود و شهید کشته شد، قشونی بر او یورش بردند و او را در خانه‌اش کشتند و آن قشون از اهل شام بودند. نصرانی گفت: نام من پیش از آن که کنیه به خودم گیرم چه بوده است؟ امام علیه السلام فرمود: نام تو عبدالصلیب بوده است.

نصرانی گفت: اکنون نام مرا چه می‌گذاری؟ امام علیه السلام: من نام تورا عبدالله می‌گذارم.

جِنْسٌ مِنْ أَجْنَاسِ الشِّرْكِ - وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ فَأَبَانَ بِهِ لِأَهْلِهِ وَ عَمِيَ الْمُبْطِلُونَ - وَ أَنَّهُ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً - إِلَى الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ كُلٌّ فِيهِ مُشْتَرِكٌ - فَأَبْصَرَ مَنْ أَبْصَرَ وَ اهْتَدَى مَنِ اهْتَدَى - وَ عَمِيَ الْمُبْطِلُونَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ - وَ أَشْهَدُ أَنَّ وَلِيَّهُ نَطَقَ بِحِكْمَتِهِ - وَ أَنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ - نَطَقُوا بِالْحِكْمَةِ الْبَالِغَةِ - وَ تَوَازَرُوا عَلَى الطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ فَارَقُوا الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ وَ الرِّجْسَ وَ أَهْلَهُ - وَ هَجَرُوا سَبِيلَ الضَّلَالَةِ - وَ نَصَرَهُمُ اللَّهُ بِالطَّاعَةِ لَهُ وَ عَصَمَهُمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ - فَهُمْ لِلَّهِ أَوْلِيَاءُ وَ لِلدِّينِ أَنْصَارٌ - يَحُثُّونَ عَلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِهِ - آمَنْتُ بِالصَّغِيرِ مِنْهُمْ وَ الْكَبِيرِ وَ مَنْ ذَكَرْتُ مِنْهُمْ - وَ مَنْ لَمْ أَذْكُرْ وَ آمَنْتُ بِاللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَبِّ الْعَالَمِينَ - ثُمَّ قَطَعَ زُنَّارَهُ وَ قَطَعَ صَلِيباً - كَانَ فِي عُنُقِهِ مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ قَالَ - مُرْنِي حَتَّى أَضَعَ صَدَقَتِي - حَيْثُ تَأْمُرُنِي

فَقَالَ هَاهُنَا أَخٌ لَكَ - كَانَ عَلَى مِثْلِ دِينِكَ - وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِكَ مِنْ قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَةَ - وَ هُوَ فِي نِعْمَةٍ كَنِعْمَتِكَ - فَتَوَاسَيَا وَ تَجَاوَرَا وَ لَسْتُ أَدَعُ أَنْ أُورِدَ عَلَيْكُمَا - حَقَّكُمَا فِي الْإِسْلَامِ

فَقَالَ - وَ اللَّهِ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنِّي لَغَنِيٌّ - وَ لَقَدْ تَرَكْتُ ثَلَاثَمِائَةِ طَرُوقٍ بَيْنَ فَرَسٍ - وَ فَرَسَةٍ وَ تَرَكْتُ أَلْفَ بَعِيرٍ - فَحَقُّكَ فِيهَا أَوْفَرُ مِنْ حَقِّي.

فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مَوْلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ - وَ أَنْتَ فِي حَدِّ نَسَبِكَ عَلَى حَالِكَ فَحَسُنَ إِسْلَامُهُ وَ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي فِهْرٍ - وَ أَصْدَقَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام

نصرانی گفت: من به راستی به خدای بزرگ ایمان دارم و گواهی می‌دهم که نیست شایسته پرستشی جز خدای، یگانه شریک ندارد، تنها و بی نیاز است، نه آن چنان است که نصاری او را ستایند (که مسیح پسر خداست)، و نه آنچنان که یهود او را ستایند (که برایش فرزندی بنام عزیر معرفی کند)، و هیچ نوع شرکی دربارهٔ او نیست، وگواهم که محمد ﷺ بنده و رسول اوست، او را به درستی فرستاده و حق را او آشکار ساخته ولی اهل باطل درکوری وگمراهی بماندند و به راستی که او فرستادهٔ خدا بر همهٔ مردم بود، و همه از سرخ و سیاه همه نسبت به او یکسانند گروهی بینا شدند و هدایت یافتند و اهل باطل درکوری بماندند و آنچه دعوی داشتند و از دست بدادند گواهی می‌دهم که ولی و جانشین او حکمت او را بیان کرد و پیامبران پیش از او به حکمت رساگویا بودند و در فرمانبری از خداوند همدست و همدستان بودند در فرمانبری خدا و کناره‌گیری از باطل و از اهل باطل و از پلیدی و شرک دوری نمودند و گمراهی راکنارگذاشتند و خدا هم آنان را به فرمانبری خود یاری کرد و ازگناه نگهداشت، همهٔ آنها دوستان خدا بودند و یاوران دین به خوبی تشویق می‌کردند و بدان فرمان می‌دادند. من به کوچک و بزرگ آنان و به هر کدام از آنها که یادکردم و یاد نکردم و به خداوند تبارک و تعالی که پروردگار جهانیان است ایمان دارم سپس زنّار و صلیب طلائی خود را که به‌گردن داشت برید و شکست وگفت: بفرمائید که زکات خود را در کجا بمصرف رسانم. امام ﷺ فرمود: در اینجا برادری داری که همکیش تو است و او مردی است از تبار تو از قیس بن ثعلبه و او هم در نعمت (اسلام) است که با او همدردی کنید و همسایه خوبی برای هم باشید و من از حقی که شما در عالم مسلمانی دارید دریغ نخواهم کرد.

او گفت: به خدا سوگند که من در محل خود سیصد اسب نر و ماده و هزار شتر دارم و حق شما در مال من بیش از حق من است برگردن شما، امام ﷺ فرمود: تو آزاد شده خدا و رسولش هستی و نسب و نژادت بحال خود باقیست.

خَمْسِينَ دِينَاراً مِنْ صَدَقَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ أَخْدَمَهُ وَ بَوَّأَهُ وَ أَقَامَ حَتَّى أُخْرِجَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ﷺ فَمَاتَ بعد مخرجه بثمان و عشرين ليلة.

۱۲۸۶-۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ﷺ وَ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ الْيَمَنِ مِنَ الرُّهْبَانِ وَ مَعَهُ رَاهِبَةٌ- فَاسْتَأْذَنَ لَهُمَا الْفَضْلُ بْنُ سَوَّارٍ.

فَقَالَ لَهُ إِذَا كَانَ غَداً فَأْتِ بِهِمَا عِنْدَ بِئْرِ أُمِّ خَيْرٍ- قَالَ فَوَافَيْنَا مِنَ الْغَدِ فَوَجَدْنَا الْقَوْمَ- قَدْ وَافَوْا فَأَمَرَ بِخَصَفَةِ بَوَارِيَّ- ثُمَّ جَلَسَ وَ جَلَسُوا فَبَدَأَتِ الرَّاهِبَةُ- بِالْمَسَائِلِ فَسَأَلَتْ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ- كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُهَا- وَ سَأَلَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَشْيَاءَ- لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا فِيهِ شَيْءٌ- ثُمَّ أَسْلَمَتْ ثُمَّ أَقْبَلَ الرَّاهِبُ- يَسْأَلُهُ فَكَانَ يُجِيبُهُ فِي كُلِّ مَا يَسْأَلُهُ.

فَقَالَ الرَّاهِبُ قَدْ كُنْتُ قَوِيّاً عَلَى دِينِي- وَ مَا خَلَّفْتُ أَحَداً مِنَ النَّصَارَى فِي الْأَرْضِ- يَبْلُغُ مَبْلَغِي فِي الْعِلْمِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ بِرَجُلٍ فِي الْهِنْدِ -إِذَا شَاءَ حَجَّ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ- ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَنْزِلِهِ بِأَرْضِ الْهِنْدِ.

فَسَأَلْتُ عَنْهُ بِأَيِّ أَرْضٍ هُوَ؟ - فَقِيلَ لِي إِنَّهُ بِسُبْذَانَ وَ سَأَلْتُ الَّذِي أَخْبَرَنِي.

او از روی عقیده مسلمانی زنی از بنی فهر گرفت و امام کاظم علیه السلام پنجاه اشرفی بعنوان مهریه از اوقاف علی بن ابی طالب علیه السلام و خادم و منزلی به او داد و او در مدینه ماند تا امام کاظم علیه السلام را از مدینه بردند و بیست و هشت شب بعد وفات کرد.

* * *

۵ ـ یعقوب بن جعفر می‌گوید: من نزد امام کاظم علیه السلام بودم که مرد و زن راهبی از اهل نجران یمن توسط فضل بن سوار اجازه حضور خدمت امام را داشتند حضرت فرمود: فردا آنها را نزد چاه ام الخیر بیاور.

فضل می‌گوید: ما فردا به آن وعده‌گاه رفتیم و دیدیم آنها هم به وقت حاضر شدند، امام دستور داد یک قطعه بوریا که از برگ خرما بافته شده بود انداختند و روی آن نشستند، آن زن راهبه پرسش خود را آغاز کرد و مسائل بسیاری پرسید و امام همه آنها را جواب گفت آنگاه امام علیه السلام پرسشهائی از او کرد که نتوانست جوابی دهد، و سپس آن زن راهبه، مسلمان شد و آن مرد راهب شروع به پرسش کرد و هر چه می‌پرسید، امام پاسخ می‌گفت.

آن مرد راهب گفت: من در کیش خود نیرومند و توانا بودم، و احدی از نصاری به دانش من نرسد و شنیده‌ام در هند مردی است که هر گاه بخواهد در مدت یک شبانه روز به جج بیت المقدس می‌آید و به خانه‌اش در هند برمی‌گردد پرسیدم او در چه سرزمینی است؟ گفتند: در سبذان است و از کسی که گزارش او را به من داده بود پرسیدم، گفت: او

فَقَالَ هُوَ عِلْمُ الاِسْمِ الَّذِي ظَفِرَ بِهِ آصَفُ صَاحِبُ سُلَيْمَانَ لَمَّا أَتَى بِعَرْشِ سَبَإٍ - وَ هُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ لَكُمْ فِي كِتَابِكُمْ - وَ لَنَا مَعْشَرَ الْأَدْيَانِ فِي كُتُبِنَا.

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام فَكَمْ لِلَّهِ مِنِ اسْمٍ لَا يُرَدُّ

فَقَالَ الرَّاهِبُ - الْأَسْمَاءُ كَثِيرَةٌ فَأَمَّا الْمَحْتُومُ مِنْهَا - الَّذِي لَا يُرَدُّ سَائِلُهُ فَسَبْعَةٌ - فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه‌السلام فَأَخْبِرْنِي عَمَّا تَحْفَظُ مِنْهَا - قَالَ الرَّاهِبُ لَا وَ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلَى مُوسَى - وَ جَعَلَ عِيسَى عِبْرَةً لِلْعَالَمِينَ - وَ فِتْنَةً لِشُكْرِ أُولِي الْأَلْبَابِ - وَ جَعَلَ مُحَمَّداً بَرَكَةً وَ رَحْمَةً وَ جَعَلَ عَلِيّاً عليه‌السلام عِبْرَةً وَ بَصِيرَةً - وَ جَعَلَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ نَسْلِهِ وَ نَسْلِ مُحَمَّدٍ مَا أَدْرِي - وَ لَوْ دَرَيْتُ مَا احْتَجْتُ فِيهِ إِلَى كَلَامِكَ - وَ لَا جِئْتُكَ وَ لَا سَأَلْتُكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام عُدْ إِلَى حَدِيثِ الْهِنْدِيِّ.

فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ سَمِعْتُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ - وَ لَا أَدْرِي مَا بِطَانَتُهَا وَ لَا شَرَائِحُهَا - وَ لَا أَدْرِي مَا هِيَ وَ لَا كَيْفَ هِيَ وَ لَا بِدُعَائِهَا - فَانْطَلَقْتُ حَتَّى قَدِمْتُ سُبْذَانَ الْهِنْدِ - فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ فَقِيلَ لِي - إِنَّهُ بَنَى دَيْراً فِي جَبَلٍ - فَصَارَ لَا يَخْرُجُ وَ لَا يُرَى - إِلَّا فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّتَيْنِ وَ زَعَمَتِ الْهِنْدُ - أَنَّ اللَّهَ فَجَّرَ لَهُ عَيْناً فِي دَيْرِهِ - وَ زَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّهُ يُزْرَعُ لَهُ مِنْ غَيْرِ زَرْعٍ يُلْقِيهِ - وَ يُحْرَثُ لَهُ مِنْ غَيْرِ حَرْثٍ يَعْمَلُهُ - فَانْتَهَيْتُ إِلَى بَابِهِ فَأَقَمْتُ ثَلَاثاً - لَا أَدُقُّ الْبَابَ وَ لَا أُعَالِجُ الْبَابَ.

نامی را که آصف وزیر سلیمان به دست آورده می‌داند که با آن تخت بلقیس، ملکه سبا را حاضر کرد و آن همانی است که خدا برای شما در قرآنتان یادآور شده است و هم برای ما گروه دینداران در کتاب‌های خودمان.

امام عليه‌السلام ـ خدا را چند نام است که (دعا کردن با آنها) برنمی‌گردد (و مستجاب می‌شود)

راهب ـ نامهای خدا بسیار است ولی آنچه که حتمی است و ردّ ندارد هفت است.

امام عليه‌السلام ـ به من خبر ده از آنچه که از آنها یاد داری،

راهب ـ نه، به خدائی که تورات را بر موسی نازل کرده و عیسی را عبرت جهانیان نموده و وسیلهٔ آزمایش شکر و قدردانی خردمندان ساخته، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را برکت و رحمت بخشیده و علی عليه‌السلام را عبرت و بینائی، و اوصیاء را از نسل او و نسل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله معین نموده است که من هیچ کدام را نمی‌دانم، و اگر می‌دانستم دربارهٔ آن به سخن شما نیاز نداشتم و نزد شما نمی‌آمدم و از شما نمی‌پرسیدم.

امام عليه‌السلام ـ اکنون به داستان آن مرد هندی بازگرد.

راهب ـ من این نامها را شنیده بودم ولی نمی‌دانستم سِرّ آنها چیست؟ و شرح آنها کدام است و نمی‌دانستم خود آنها چه هستند؟ و چگونه‌اند؟ و اطلاعی به وضع خواندن آنها نداشتم و رفتم تا رسیدم به سبذان هند و از آن مرد پرسش کردم، به من گفتند: او در کوه، دیری ساخته و در آن زندگی می‌کند و از آن دیر بیرون نیاید و دیده نشود مگر سالی دوبار، و هندیها معتقد بودند که خدا برای او در دیرش چشمه‌ای گشوده و بی زارع برای او زراعتی می‌شود و بی تخم افشانی محصول برداشت

فَلَمّٰا كَانَ الْيَوْمُ الرّٰابِعُ - فَتَحَ اللّٰهُ الْبٰابَ وَ جٰاءَتْ بَقَرَةٌ - عَلَيْهٰا حَطَبٌ تَجُرُّ ضَرْعَهٰا - يَكٰادُ يَخْرُجُ مٰا فِي ضَرْعِهٰا مِنَ اللَّبَنِ - فَدَفَعَتِ الْبٰابَ فَانْفَتَحَ فَتَبِعْتُهٰا وَ دَخَلْتُ - فَوَجَدْتُ الرَّجُلَ قٰائِماً يَنْظُرُ إِلَى السَّمٰاءِ فَيَبْكِي وَ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ فَيَبْكِي وَ يَنْظُرُ إِلَى الْجِبٰالِ فَيَبْكِي - فَقُلْتُ سُبْحٰانَ اللّٰهِ مٰا أَقَلَّ ضَرْبَكَ فِي دَهْرِنٰا هٰذٰا.

فَقٰالَ لِي وَ اللّٰهِ مٰا أَنٰا إِلّٰا حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنٰاتِ - رَجُلٍ خَلَّفْتَهُ وَرٰاءَ ظَهْرِكَ - فَقُلْتُ لَهُ أُخْبِرْتُ أَنَّ عِنْدَكَ اِسْماً مِنْ أَسْمٰاءِ اللّٰهِ - تَبْلُغُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ - بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَ تَرْجِعُ إِلَى بَيْتِكَ.

فَقٰالَ لِي وَ هَلْ تَعْرِفُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ - قُلْتُ لٰا أَعْرِفُ إِلّٰا بَيْتَ الْمَقْدِسِ الَّذِي بِالشّٰامِ - قٰالَ لَيْسَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ - وَ لٰكِنَّهُ الْبَيْتُ الْمُقَدَّسُ وَ هُوَ بَيْتُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

فَقُلْتُ لَهُ أَمّٰا مٰا سَمِعْتُ بِهِ إِلَى يَوْمِي هٰذٰا فَهُوَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ.

فَقٰالَ لِي تِلْكَ مَحٰارِيبُ الْأَنْبِيٰاءِ - وَ إِنَّمٰا كٰانَ يُقٰالُ لَهٰا - حَظِيرَةُ الْمَحٰارِيبِ حَتّٰى جٰاءَتِ الْفَتْرَةُ - الَّتِي كٰانَتْ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ عِيسَى عليهما السلام وَ قَرُبَ الْبَلٰاءُ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ - وَ حَلَّتِ النَّقِمٰاتُ فِي دُورِ الشَّيٰاطِينِ فَحَوَّلُوا وَ بَدَّلُوا وَ نَقَلُوا تِلْكَ الْأَسْمٰاءَ - وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالَى الْبَطْنُ لِآلِ مُحَمَّدٍ وَ الظَّهْرُ مَثَلٌ - إِنْ هِيَ إِلّٰا أَسْمٰاءٌ سَمَّيْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمْ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ.

می‌کند، من پشت در دیر او رفتم و سه روز در آنجا ماندم، نه در را زدم و نه به آن تکانی دادم و چون روز چهارم شد از لطف خدا در باز شد، گاوی که بار هیزم بر او بود و پستان خود از زیادی شیر با خود می‌کشید و نزدیک بود شیر از او جاری شود بیامد.

آن گاو فشاری به در آورد و باز شد و من هم دنبال او وارد شدم و دیدم آن مرد ایستاده، به آسمان نگاه می‌کند و می‌گرید، به زمین نگاه می‌کند و می‌گرید، به کوهها نگاه می‌کند و می‌گرید، من گفتم: سبحان الله، چه اندازه مانند تو در این روزگار ما کمیاب است.

در پاسخ من گفت: به خدا سوگند من یک حسنه بیش نیستم از حسنات مردی که او را پشت سر خود گذاشتی به او گفتم: به من خبر رسیده که در نزد تو نامی است از نامهای خدا که به وسیلهٔ آن در یک شبانه روز به بیت المقدس می‌روی و سپس به خانه خود بر می‌گردی؟

به من گفت: تو بیت المقدس را می‌شناسی؟ گفتم: جز همان بیت المقدسی که در شام است نمی‌شناسم

به من گفت: مقصودم، بیت المقدس خاکی نیست بلکه بیت المقدس معنوی است که منزلگاه خاندان آل محمدﷺ است به او گفتم: آنچه تا کنون شنیده‌ام همان ساختمان بیت المقدس است، به من گفت: آن ساختمان، محراب‌های پیامبران است که به آن جایگاه محراب‌ها می‌گفتند: تا زمان فاصله میان محمد و عیسی رسید، و بلا به مشرکان نزدیک گردید و آسیب به خانهٔ شیاطین، راه یافت پس آن نام‌ها را تغییر دادند، و این است مقصود قول خدای تبارک و تعالی که بطن آیه راجع به آل محمد است و ظاهرش یک مثلی است ـ «آنها جز نامهائی نیست که خود و پدرانتان نامگذاری کردید و خداوند برای این نامگذاری هیچ

فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي قَدْ ضَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ- تَعَرَّضْتُ إِلَيْكَ بِحَاراً وَ غُمُوماً وَ هُمُوماً وَ خَوْفاً- وَ أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ مُؤْيَساً- أَلَّا أَكُونَ ظَفِرْتُ بِحَاجَتِي.

فَقَالَ لِي مَا أَرَى أُمَّكَ حَمَلَتْ بِكَ- إِلَّا وَ قَدْ حَضَرَهَا مَلَكٌ كَرِيمٌ- وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ حِينَ أَرَادَ الْوُقُوعَ بِأُمِّكَ- إِلَّا وَ قَدِ اغْتَسَلَ وَ جَاءَهَا عَلَى طُهْرٍ- وَ لَا أَزْعُمُ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ دَرَسَ السِّفْرَ الرَّابِعَ- مِنْ سَهَرِهِ ذَلِكَ فَخُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ- ارْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ فَانْطَلِقْ- حَتَّى تَنْزِلَ مَدِينَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ الَّتِي يُقَالُ لَهَا طَيْبَةُ- وَ قَدْ كَانَ اسْمُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَثْرِبَ- ثُمَّ اعْمِدْ إِلَى مَوْضِعٍ مِنْهَا يُقَالُ لَهُ- الْبَقِيعُ ثُمَّ سَلْ عَنْ دَارٍ يُقَالُ لَهَا- دَارُ مَرْوَانَ فَانْزِلْهَا وَ أَقِمْ ثَلَاثاً- ثُمَّ سَلْ عَنِ الشَّيْخِ الْأَسْوَدِ الَّذِي- يَكُونُ عَلَى بَابِهَا يَعْمَلُ الْبَوَارِيَّ- وَ هِيَ فِي بِلَادِهِمُ اسْمُهَا الْخَصَفُ- فَالْطُفْ بِالشَّيْخِ وَ قُلْ لَهُ- بَعَثَنِي إِلَيْكَ نَزِيلُكَ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِي الزَّاوِيَةِ- فِي الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ الْخُشَيْبَاتُ الْأَرْبَعُ- ثُمَّ سَلْهُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْفُلَانِيِّ- وَ سَلْهُ أَيْنَ نَادِيهِ وَ سَلْهُ أَيُّ سَاعَةٍ يَمُرُّ فِيهَا- فَلْيُرِيكَاهُ أَوْ يَصِفُهُ لَكَ- فَتَعْرِفُهُ بِالصِّفَةِ وَ سَأَصِفُهُ لَكَ- قُلْتُ فَإِذَا لَقِيتُهُ فَأَصْنَعُ مَا ذَا- قَالَ سَلْهُ عَمَّا كَانَ وَ عَمَّا هُوَ كَائِنٌ- وَ سَلْهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِ مَنْ مَضَى وَ مَنْ بَقِيَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ﷺ قَدْ نَصَحَكَ صَاحِبُكَ الَّذِي لَقِيتَ.

دلیل و آیه‌ای نازل نکرده است (نجم/۲۳)».

من به او گفتم که من برای درک حضورتان از راه دور آمده‌ام و دریاها را پیموده‌ام و غمها و نگرانیها و ترسها کشیده‌ام و هر صبح و شام مأیوسانه اندوه کشیده‌ام که مبادا به حاجت خود نرسم.

در پاسخ من گفت: به عقیدهٔ من، مادرت زمانی به تو آبستن شده که فرشتهٔ ارجمندی بر او بال سعادت گشوده و همانا می‌دانم پدرت هنگامی که خواسته با مادرت همخوابگی کند غسل کرده و او را در حال پاکی و طهارت در آغوش گرفته است وگویا در همان شب، سِفْر چهارم تورات (که درباره زندگی پیامبر اسلام است) را در شب زنده داری خود به خوبی خوانده و سرانجام عاقبت به خیر شده است، تو از همان راهی که آمده‌ای برگرد و برو و تا برسی به مدینهٔ محمد ﷺ که آن را طیبه خوانند و در دوران جاهلیت نام آن یثرب بوده است و موضعی از آن را که بقیع گویند، مورد توجه خود قرار داده و در آنجا از خانه‌ای که آن را خانهٔ مروان گویند، پرسش کن و در آنجا سه روز بمان و سپس از آن پیره مردی که بر در آن خانه بوریا بافی می‌کند پرسش کن، با آن پیره مرد نرمی و مهربانی کن، به او بگو: مرا همنشینت که در گوشهٔ خانه‌ای که در آن چهارچوب کوچک است می‌نشیند به نزدت فرستاده سپس از او بپرس از فلان بن فلان بن فلانی (موسی بن جعفر).

کیست و جایش کجاست و در چه ساعتی به آنجا می‌آورد او آن شخص را به تو نشان می‌دهد یا او را چنان ستاید که تو او را بشناسی و من هم او را برا ی تو می‌ستایم.

من گفتم: چون او را دیدار کردم، پس از آن چه کار کنم؟

گفت: از او بپرس از هر چه بوده و از هر چه خواهد بود و از دستورات دینی گذشتگان و باقیماندگان

امام علیه‌السلام ـ محققاً این رفیقی که او را دیدار کردی، تو را اندرز داده و برای تو خیر خواهی کرده است.

فَقَالَ الرَّاهِبُ مَا اِسْمُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ - قَالَ هُوَ مُتَمِّمُ بْنُ فَيْرُوزٍ وَ هُوَ مِنْ أَبْنَاءِ الْفُرْسِ - وَ هُوَ مِمَّنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ - وَ عَبَدَهُ بِالْإِخْلَاصِ - وَ الْإِيقَانِ وَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا خَافَهُمْ - فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حُكْماً - وَ هَدَاهُ لِسَبِيلِ الرَّشَادِ - وَ جَعَلَهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ - وَ عَرَّفَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ الْمُخْلَصِينَ - وَ مَا مِنْ سَنَةٍ إِلَّا وَ هُوَ يَزُورُ فِيهَا مَكَّةَ حَاجّاً وَ يَعْتَمِرُ فِي رَأْسِ كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً - وَ يَجِيءُ مِنْ مَوْضِعِهِ مِنَ الْهِنْدِ إِلَى مَكَّةَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ عَوْناً - وَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ -.

ثُمَّ سَأَلَهُ الرَّاهِبُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ - كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُهُ فِيهَا وَ سَأَلَ الرَّاهِبَ عَنْ أَشْيَاءَ - لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّاهِبِ فِيهَا شَيْءٌ - فَأَخْبَرَهُ بِهَا ثُمَّ إِنَّ الرَّاهِبَ - قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ ثَمَانِيَةِ أَحْرُفٍ - نَزَلَتْ فَتَبَيَّنَ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ - وَ بَقِيَ فِي الْهَوَاءِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ - عَلَى مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ - الَّتِي فِي الْهَوَاءِ وَ مَنْ يُفَسِّرُهَا - قَالَ ذَاكَ قَائِمُنَا يُنْزِلُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - فَيُفَسِّرُهُ وَ يُنْزِلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يُنْزَلْ عَلَى الصِّدِّيقِينَ - وَ الرُّسُلِ وَ الْمُهْتَدِينَ

ثُمَّ قَالَ الرَّاهِبُ - فَأَخْبِرْنِي عَنِ الِاثْنَيْنِ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ الْأَحْرُفِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَا هِيَ.

قَالَ - أُخْبِرُكَ بِالْأَرْبَعَةِ كُلِّهَا - أَمَّا أَوَّلُهُنَّ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ بَاقِياً - وَ الثَّانِيَةُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُخْلَصاً - وَ الثَّالِثَةُ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ - وَ الرَّابِعَةُ شِيعَتُنَا مِنَّا - وَ نَحْنُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ بِسَبَبٍ.

راهب ـ قربانت، نامش چیست؟

امام ﷺ ـ او متمم بن فیروز، نام دارد و از نژاد فارسیان است و او از کسانی که بخدای یکتای بی‌شریک ایمان دارد و از روی خلوص و یقین او را پرستیده است، و چون از کار خود بیم داشته گریخته، و پروردگارش به او حکمتی آموخته و به راه راستش هدایت کرده و او را از متقیان ساخته و میان او و بندگان مخلص خود، شناسائی نموده سالی نیست جز این که او به حج می‌آید و ماهی نگذرد جز این که در آغاز آن عمره انجام دهد و از جایگاه خودش که در هند است به فضل و کمک خداوند به مکه می‌آید و این‌چنین خداوند به شاکران پاداش می‌دهد.

سپس آن راهب مسائل بسیاری از امام ﷺ پرسید و آن حضرت همه را پاسخ داد و آن حضرت از راهب چیزهائی سؤال کرد که هیچ جوانی نمی‌دانست. راهب ـ به من خبر ده از هشت حرف که نازل شده و چهار تا از آن در زمین آشکار گردیده و چهار تای دیگر در آسمان مانده است، این چهارمی که در آسمان مانده برای چه کسی نازل شده و چه کسی آنها را تفسیر می‌کند؟

امام ﷺ ـ او همان قائم ما از خاندان ماست که خدا آنها را بر او نازل می‌کند و او تفسیرشان خواهد کرد، و بر او نازل شود آن‌چه بر صدّیقان و رسولان و رهبران دیگر نازل نشده‌است

راهب ـ پس به من خبر ده از این دو حرفی که در ضمن چهار حرف به زمین نازل شده است که آنها چیستند؟

امام ﷺ ـ من از هر چهار نام آنها به تو خبر می‌دهم به این شرح:

۱ ـ لا اله الا الله: نیست شایسته پرستشی جز خدای، یگانه‌ای که، شریک ندارد، همیشه است و خواهد بود ۲ـ محمد رسول خدا است از روی اخلاص. ۳ـ ما ائمهٔ اهل بیت او هستیم. ۴ـ شیعیان ما، از ما هستند، و ما از رسول خدا هستیم، و رسول خدا ﷺ از خداست با واسطه.

فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّـهِ وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ حَقٌّ - وَ أَنَّكُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ - وَ أَنَّ شِيعَتَكُمُ الْمُطَهَّرُونَ الْمُسْتَبْدَلُونَ - وَ لَهُمْ عَاقِبَةُ اللَّهِ - وَ الْحَمْدُ لِـلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ -. فَدَعَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام بِجُبَّةِ خَزٍّ - وَ قَمِيصٍ قُوهِيٍّ وَ طَيْلَسَانٍ وَ خُفٍّ وَ قَلَنْسُوَةٍ - فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا وَ صَلَّى الظُّهْرَ وَ قَالَ لَهُ - اِخْتَتِنْ فَقَالَ قَدِ اخْتَتَنْتُ فِي سَابِعِي.

١٢٨٧-٦- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ:

مَرَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ بِامْرَأَةٍ بِمِنًى - وَ هِيَ تَبْكِي وَ صِبْيَانُهَا حَوْلَهَا يَبْكُونَ - وَ قَدْ مَاتَتْ لَهَا بَقَرَةٌ - فَدَنَا مِنْهَا

ثُمَّ قَالَ لَهَا - مَا يُبْكِيكِ يَا أَمَةَ اللَّهِ - قَالَتْ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ لَنَا صِبْيَاناً يَتَامَى - وَ كَانَتْ لِي بَقَرَةٌ مَعِيشَتِي وَ مَعِيشَةُ صِبْيَانِي - كَانَ مِنْهَا وَ قَدْ مَاتَتْ وَ بَقِيتُ مُنْقَطَعاً - بِي وَ بِوُلْدِي لَا حِيلَةَ لَنَا فَقَالَ - يَا أَمَةَ اللَّهِ هَلْ لَكِ أَنْ أُحْيِيَهَا لَكِ - فَأُلْهِمَتْ أَنْ قَالَتْ نَعَمْ يَا عَبْدَ اللَّهِ - فَتَنَحَّى وَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ - ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ هُنَيْئَةً وَ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ - ثُمَّ قَامَ فَصَوَّتَ بِالْبَقَرَةِ فَنَخَسَهَا نَخْسَةً أَوْ ضَرَبَهَا بِرِجْلِهِ - فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَةً - فَلَمَّا نَظَرَتِ الْمَرْأَةُ إِلَى الْبَقَرَةِ صَاحَتْ - وَ قَالَتْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ - فَخَالَطَ النَّاسَ وَ صَارَ بَيْنَهُمْ وَ مَضَى عليه‌السلام.

راهب رو به امام کرد و گفت: من گواهم که شایستهٔ پرستشی نیست جز خدا، و گواهم که محمد رسول خداست و آنچه را آورده است از نزد خدا درست است و گواهم که شما برگزیده‌های خلق خدائید و گواهم که شیعیان شما پاکیزه شده‌اند و به دل سرکشی می‌کنند و سرانجام حکومت از آن آنهاست و سپاس از آن پروردگار جهانیان است.

امام کاظم ﷺ جبهٔ خزی خواست با یک پیراهن فاخر قوهی (جامهٔ سپیدی بوده ساخت قوهستان که شهرستانی است میان نیشابور و هرات و قصبهٔ آن قائن و طبس است) با یک روپوش که طیلسان می‌گفتند: با یک جفت کفش و یک کلاه و به او عطا کرد و نماز ظهر را خواند و امام به او فرمود: ختنه کن، در پاسخ گفت: من در روز هفتم خود، ختنه کردم (دستورات تورات است که نوزاد را در هفتم، ختنه می‌کنند).

۶ ـ عبدالله بن مغیره، می‌گوید: امام کاظم ﷺ در منی به زنی برخورد که بخاطر مردن ماده گاوش می‌گریست و کودکان و فرزندانش می‌گریستند، نزدیک آن زن رفت و فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: ای بندهٔ خدا مادهٔ گاوی داشتم که زندگی خود و فرزندانم از طریق او می‌گذشت اکنون این ماده گاو مرده است و خود و کودکانم دستمان ا زهمه چیز خالی است و چاره‌ای نداریم.

امام فرمود: ای کنیز، از خدا می‌خواهی آن مادهٔ گاو را برای تو زنده کنم؟ در دلش افتاد که گفت: آری ای بنده خدا، امام کناری رفت و دو رکعت نماز خواند اندکی دست بلند کرد و لبانش را جنبانید و سپس بر خاست و آن مادهٔ گاو را صدا زد و با سر عصا و یا پنجه پابه او زد و آن مادهٔ گاو مرده برخاست و سر پا ایستاد و چون آن زن به گاو خود نگاه کرد، فریاد کشید و گفت به خدای کعبه که این مرد عیسی بن مریم است حضرت میان مردم رفت و از آنجا گذشت.

۱۲۸۸-۷- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ:

سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ يَنْعَى إِلَى رَجُلٍ نَفْسَهُ- فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ- مَتَى يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِهِ - فَالْتَفَتَ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ- فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ قَدْ كَانَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ - يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا- وَ الْإِمَامُ أَوْلَى بِعِلْمِ ذَلِكَ- ثُمَّ قَالَ يَا إِسْحَاقُ اصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ- فَإِنَّ عُمُرَكَ قَدْ فَنِيَ وَ إِنَّكَ تَمُوتُ- إِلَى سَنَتَيْنِ وَ إِخْوَتَكَ وَ أَهْلَ بَيْتِكَ- لَا يَلْبَثُونَ بَعْدَكَ إِلَّا يَسِيراً- حَتَّى تَتَفَرَّقَ كَلِمَتُهُمْ وَ يَخُونُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً- حَتَّى يَشْمَتَ بِهِمْ عَدُوُّهُمْ- فَكَانَ هَذَا فِي نَفْسِكَ فَقُلْتُ- فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِمَا عَرَضَ فِي صَدْرِي- فَلَمْ يَلْبَثْ إِسْحَاقُ بَعْدَ هَذَا الْمَجْلِسِ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى مَاتَ- فَمَا أَتَى عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلِيلٌ حَتَّى قَامَ بَنُو عَمَّارٍ بِأَمْوَالِ النَّاسِ فَأَفْلَسُوا.

۱۲۸۹-۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ:

جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَ قَدِ اعْتَمَرْنَا عُمْرَةَ رَجَبٍ - وَ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ فَقَالَ- يَا عَمِّ إِنِّي أُرِيدُ بَغْدَادَ - وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أُوَدِّعَ عَمِّي أَبَا الْحَسَنِ - يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (ع) وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَذْهَبَ مَعِي إِلَيْهِ فَخَرَجْتُ مَعَهُ نَحْوَ أَخِي وَ هُوَ فِي دَارِهِ- الَّتِي بِالْحَوْبَةِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ بِقَلِيلٍ- فَضَرَبْتُ الْبَابَ فَأَجَابَنِي أَخِي.

فَقَالَ مَنْ هَذَا فَقُلْتُ عَلِيٌّ.

۷ ـ اسحاق بن عمار می‌گوید: شنیدم امام کاظم علیه السلام به مردی خبر مرگ او را می‌دهد، در دل خود گفتم: راستی او می‌داند که مردی از شیعیانش چه وقت می‌میرد؟ امام با خشم رو به من کرد و گفت: ای اسحاق، رشید هجری (یکی از یاران معروف علی علیه السلام) مرگ و میر وگرفتاری‌های آینده را می‌دانست، امام که به دانستن آن شایسته‌تر است.

سپس فرمود: ای اسحاق، تو هر کاری می‌خواهی بکن، زیرا عمرت گذشته است، و تو تا دو سال دیگر خواهی مرد و برادران و خاندان تو هم پس از تو جز اندکی نمانند، که با هم ستیز کنند و به همدیگر خیانت ورزند، تا دشمن آنها را سرزنش کند و تو اینها را در دل می‌گیری و تعجب می‌کنی که امام مرگ کسی را بداند.

من گفتم: از خدا آمرزش می‌خواهم برای آن‌چه در دلم گذشت، اسحق پس از این مجلس، اندکی بیش زنده نماند و دیری نپائید که پسران عمار مال مردم راگرفتند و از بین بردند و مفلس شدند.

۸ ـ علی بن جعفر می‌گوید: وقتی که عمره رجب را به جا آورده و در مکه بودیم محمد بن اسماعیل (نوه امام صاق علیه السلام که فرقه اسماعیلیه بعد از امام صادق علیه السلام به امامت اسماعیل پدرش معتقدند) به نزد من آمد وگفت: ای عموجان، من آهنگ رفتن بغداد دارم و دلم می‌خواهد با عمویم ابوالحسن، یعنی موسی بن جعفر علیه السلام وداع کنم، دوست دارم شما مرا نزد او ببرید، من با او نزد برادرم رفتیم، او در خانه‌ای بود که در (حوبه) داشت و اندکی پس از مغرب بود که وارد شدیم، من در را زدم، خود برادرم پاسخ داد و در را باز کرد و فرمود: این کیست؟ گفتم: علی‌است،

فَقَالَ هُوَ ذَا أَخْرُجُ وَ كَانَ بَطِيءَ الْوُضُوءِ - فَقُلْتُ الْعَجَلَ قَالَ وَ أَعْجَلُ - فَخَرَجَ وَ عَلَيْهِ إِزَارٌ مُمَشَّقٌ قَدْ عَقَدَهُ فِي عُنُقِهِ - حَتَّى قَعَدَ تَحْتَ عَتَبَةِ الْبَابِ

فَقَالَ - عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ - فَانْكَبَبْتُ عَلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَ قُلْتُ - قَدْ جِئْتُكَ فِي أَمْرٍ إِنْ تَرَهُ صَوَاباً فَاللَّهُ وَفَّقَ لَهُ - وَ إِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ فَمَا أَكْثَرَ مَا نُخْطِئُ.

قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ هَذَا ابْنُ أَخِيكَ - يُرِيدُ أَنْ يُوَدِّعَكَ وَ يَخْرُجَ إِلَى بَغْدَادَ - فَقَالَ لِيَ ادْعُهُ فَدَعَوْتُهُ وَ كَانَ مُتَنَحِّياً - فَدَنَا مِنْهُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ قَالَ - جُعِلْتُ فِدَاكَ أَوْصِنِي

فَقَالَ - أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي.

فَقَالَ مُجِيباً لَهُ - مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللَّهُ بِهِ - وَ جَعَلَ يَدْعُو عَلَى مَنْ يُرِيدُهُ بِسُوءٍ - ثُمَّ عَادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ

فَقَالَ - يَا عَمِّ أَوْصِنِي فَقَالَ أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي.

فَقَالَ مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللَّهُ بِهِ وَ فَعَلَ - ثُمَّ عَادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ - يَا عَمِّ أَوْصِنِي

فَقَالَ أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي - فَدَعَا عَلَى مَنْ أَرَادَهُ بِسُوءٍ - ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ وَ مَضَيْتُ مَعَهُ.

فَقَالَ لِي أَخِي يَا عَلِيُّ مَكَانَكَ فَقُمْتُ مَكَانِي - فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ ثُمَّ دَعَانِي فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ - فَتَنَاوَلَ صُرَّةً فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ فَأَعْطَانِيهَا - وَ قَالَ قُلْ

فرمود: همین الساعه بیرون می‌آیم، آن حضرت به کندی وضوء می‌ساخت، من گفتم: شتاب کنید، فرمود: شتاب می‌کنم، بیرون آمد و شال سرخ رنگی به‌گردنش بسته بود و پائین آستانه در نشست.

علی بن جعفر گوید: من خم شدم و سر او را بوسیدم و گفتم: برای کاری خدمت شما رسیدم، اگر تصویب فرمائید، خدا توفیق خیر داده، و اگر جز آن باشد که خطای ما بسیار است، فرمود: آن چه کاری است؟ گفتم: این برادر زاده توست که، می‌خواهد با شما وداع کند و به بغداد رود، فرمود: او را بخوان، من او را خواندم. او دور ایستاده بود، نزدیک آن حضرت آمد و سر او را بوسید و عرض کرد: قربانت، به من سفارش کنید و دستور دهید، فرمود: سفارش می‌کنم به تو، که درباره خون من از خدا بترسی.

در پاسخ آن حضرت گفت: هر کسی سوء قصدی دربارهٔ شما دارد، خدایش چنین و چنان کند و شروع کرد به نفرین دربارهٔ کسی که نسبت به آن حضرت سوء قصد داشته باشد، و برگشت باز، سر آن حضرت را بوسه زد و گفت: ای عموجان، به من سفارش کنید و دستور دهید، و آن حضرت فرمود: من تو را سفارش می‌کنم که درباره خون من از خدا بپرهیزی.

در پاسخ گفت: هر کسی به شما سوء قصد کند، خدا به او سوء قصد کند و خواهد کرد، سپس باز سر آن حضرت را بوسید و باز هم گفت: ای عموجان، به من سفارش کنید و باز هم امام در جواب فرمود: من به تو سفارش می‌کنم که درباره خون من از خدا بپرهیز و او هم باز نفرین کرد دربارهٔ کسی که به آن حضرت قصد بد دارد، و سپس از او دور شد و من هم با او رفتم، و امام فرمود: برادرم، همینجا باش و من ایستادم و آن

لِابْنِ أَخِيكَ يَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى سَفَرِهِ- قَالَ عَلِيٌّ فَأَخَذْتُهَا فَأَدْرَجْتُهَا فِي حَاشِيَةِ رِدَائِي- ثُمَّ نَاوَلَنِي مِائَةً أُخْرَى وَ قَالَ- أَعْطِهِ أَيْضاً ثُمَّ نَاوَلَنِي صُرَّةً أُخْرَى- وَ قَالَ أَعْطِهِ أَيْضاً فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ- إِذَا كُنْتَ تَخَافُ مِنْهُ مِثْلَ الَّذِي ذَكَرْتَ- فَلِمَ تُعِينُهُ عَلَى نَفْسِك

فَقَالَ- إِذَا وَصَلْتُهُ وَ قَطَعَنِي قَطَعَ اللَّهُ أَجَلَهُ- ثُمَّ تَنَاوَلَ مِخَدَّةَ أَدَمٍ فِيهَا ثَلَاثَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَضَحٍ وَ قَالَ- أَعْطِهِ هَذِهِ أَيْضاً قَالَ- فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَأَعْطَيْتُهُ الْمِائَةَ الْأُولَى- فَفَرِحَ بِهَا فَرَحاً شَدِيداً وَ دَعَا لِعَمِّهِ- ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّانِيَةَ وَ الثَّالِثَةَ فَفَرِحَ بِهَا- حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَرْجِعُ وَ لَا يَخْرُجُ ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ- فَمَضَى عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى دَخَلَ عَلَى هَارُونَ- فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ وَ قَالَ- مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ- حَتَّى رَأَيْتُ عَمِّي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ فَأَرْسَلَ هَارُونُ إِلَيْهِ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ- فَرَمَاهُ اللَّهُ بِالذُّبَحَةِ- فَمَا نَظَرَ مِنْهَا إِلَى دِرْهَمٍ وَ لَا مَسَّهُ.

۱۲۹۰-۹- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

قُبِضَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً- فِي عَامِ ثلاث و ثمانين و مائة، و عاش بعد جعفر عليه السلام خمساً و ثلاثين سنة..

حضرت وارد منزلش شد و مرا خواست و یک کیسه‌ای که صد اشرفی در آن بود به من داد و فرمود: به برادر زاده ات بگو: آن را هزینهٔ سفر خود کند. علی بن جعفر گوید: من آن را گرفتم، در گوشهٔ عبای خود جای دادم، و آن حضرت صد اشرفی دیگر به من داد و فرمود: این را هم به او بده، من گفتم: قربانت، در صورتی که آنطور که فرمودید از او بیم دارید پس چرا به او کمک مالی می‌کنید فرمود: چون من نسبت به او خوبی و صله رحم کنم و او قطع رحم کند، خدا عمرش را قطع می‌کند و سپس یک کیسه دیگر که سه هزار درهم پاک در آن بود، برداشت و فرمود: این را هم به او بده.

گوید: من خود را به او رسانیدم و صد اشرفی نخست را به او دادم بسیار شاد شد و برای عموی خود دعا کرد و سپس، دومی و سومی را به او دادم، چنان شاد شد که گمان بردم بر می‌گردد و به بغداد نمی‌رود و سپس به او سه هزار درهم را دادم ولی او به همان راه بغداد رفت تا خود را به نزد هارون الرشید رساند و بر او سلام کرد و گفت: من گمان نمی‌کردم در زمین، دو خلیفه باشد تا دیدم که مردم به عمویم موسی بن جعفر سلام خلافت می‌کنند و بر او درود می‌فرستند هارون صد هزار درهم برای او فرستاد و خدا او را به مرض (زبحه) یعنی گلو درد یا خونریزی گلو، دچار کرد و نتوانست به یک درهم آن، نگاه کند یا دست بزند.

۹ ـ ابی بصیر گفت:

امام کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ که ۵۴ سال داشت وفات کرد، و پس از امام صادق علیه السلام ۳۵ سال زنده بود.

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام سَنَةَ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ - وَ قُبِضَ فِي صَفَرٍ مِنْ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ مِائَتَيْنِ - وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً - وَ قَدِ اخْتُلِفَ فِي تَارِيخِهِ إِلَّا أَنَّ هَذَا التَّارِيخَ - هُوَ أَقْصَدُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ - وَ تُوُفِّيَ عليه السلام بِطُوسَ فِي قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا - سَنَابَادُ مِنْ نُوقَانَ عَلَى دَعْوَةٍ - وَ دُفِنَ بِهَا وَ كَانَ الْمَأْمُونُ أَشْخَصَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ - إِلَى مَرْوَ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَ فَارِسَ - فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ وَ شَخَصَ إِلَى بَغْدَادَ أَشْخَصَهُ مَعَهُ - فَتُوُفِّيَ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ - وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا أُمُّ الْبَنِينَ.

۱۲۹۱-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ - هَلْ عَلِمْتَ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قَدِمَ - قُلْتُ لَا قَالَ بَلَى قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ فَانْطَلِقْ بِنَا - فَرَكِبَ وَ رَكِبْتُ مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّجُلِ - فَإِذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَعَهُ رَقِيقٌ - فَقُلْتُ لَهُ اعْرِضْ عَلَيْنَا - فَعَرَضَ عَلَيْنَا سَبْعَ جَوَارٍ - كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا

ثُمَّ قَالَ - اعْرِضْ عَلَيْنَا فَقَالَ مَا عِنْدِي إِلَّا جَارِيَةٌ مَرِيضَةٌ.

باب ولادت أبی الحسن الرضا عليه السلام

امام رضا عليه السلام در سال ۱۴۸ هجری متولد شد و در ماه صفر سال ۲۰۳ هجری، در سن ۵۵ سالگی به شهادت رسید، در تاریخ آن حضرت اختلاف است جز این که این تاریخ صحیح‌تر است چنین نوشته شده که حضرت در طوس، در دهی که آن را سناباد می‌گفتند، از دنیا رفت و در نوقان که به اندازهٔ یک فریاد فاصله است به خاک سپرده شد. مأمون، آن حضرت را از مدینه از راه بصره و شیراز به مرو برد و چون از مرو بیرون آمد که به بغداد برود، آن حضرت را همراه خود برد و در آنجا از دنیا رفت.



* * *

۱ـ هشام بن أحمر می‌گوید: امام کاظم عليه السلام به من فرمود: می‌دانی کسی از اهالی مغرب آمده باشد؟ گفتم: نه، فرمود: چرا مردی آمده، بیا برویم، آن حضرت سوار شد و من هم به همراه او سوار شدم تا به آن مرد رسیدیم، مردی بود از اهل مدینه که با خود بردگانی داشت من گفتم: آنها را به ما عرضه کن، هفت دخترک آورد و همهٔ آنان را امام رد کرد و فرمود: نیازی به آنها ندارم.

سپس فرمود: باز هم بیاور، گفت: من جز یک دخترک دیگر ندارم که بیمار است،

* * *

فَقَالَ لَهُ مَا عَلَيْكَ أَنْ تَعْرِضَهَا - فَأَبَى عَلَيْهِ فَانْصَرَفَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي مِنَ الْغَدِ - فَقَالَ قُلْ لَهُ كَمْ كَانَ غَايَتُكَ فِيهَا - فَإِذَا قَالَ كَذَا وَ كَذَا فَقُلْ قَدْ أَخَذْتُهَا - فَأَتَيْتُهُ

فَقَالَ مَا كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَنْقُصَهَا مِنْ كَذَا وَ كَذَا - فَقُلْتُ قَدْ أَخَذْتُهَا

فَقَالَ هِيَ لَكَ وَ لَكِنْ - أَخْبِرْنِي مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ مَعَكَ بِالْأَمْسِ فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ - قَالَ مِنْ أَيِّ بَنِي هَاشِمٍ فَقُلْتُ - مَا عِنْدِي أَكْثَرُ مِنْ هَذَا - فَقَالَ أُخْبِرُكَ عَنْ هَذِهِ الْوَصِيفَةِ - إِنِّي اشْتَرَيْتُهَا مِنْ أَقْصَى الْمَغْرِبِ - فَلَقِيَتْنِي امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ.

فَقَالَتْ مَا هَذِهِ الْوَصِيفَةُ مَعَكَ - قُلْتُ اشْتَرَيْتُهَا لِنَفْسِي فَقَالَتْ - مَا يَكُونُ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ هَذِهِ عِنْدَ مِثْلِكَ - إِنَّ هَذِهِ الْجَارِيَةَ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ عِنْدَ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ - فَلَا تَلْبَثُ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلاً حَتَّى تَلِدَ مِنْهُ غُلَاماً مَا يُولَدُ بِشَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا غَرْبِهَا مِثْلُهُ - قَالَ فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَلَمْ تَلْبَثْ عِنْدَهُ - إِلَّا قَلِيلاً حَتَّى وَلَدَتِ الرِّضَا عليه السلام.

۱۲۹۲-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ:

لَمَّا مَضَى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ تَكَلَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام خِفْنَا عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ - فَقِيلَ لَهُ إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْراً عَظِيماً - وَ إِنَّا نَخَافُ عَلَيْكَ هَذِهِ الطَّاغِيَةَ - قَالَ فَقَالَ لِيَجْهَدْ جَهْدَهُ - فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيَّ.

فرمود: ایرادی نیست آنهم بیاور وی امتناع ورزید و امام برگشت، فردا که شد مرا به دنبال او فرستاد، فرمود: بگو: آخر چه بهائی می‌خواهی در برابر آن کنیزک بگیری، هر چه گفت: بگو: من به همان بها آن را پذیرفتم. من نزد او رفتم و گفت: من نمی‌خواهم از چنین و چنان در بهای آن کمتر بگیرم، گفتم: قبول دارم، گفت: برای تو باشد، ولی به من بگو آن مردی که دیروز همراهت بود چه کسی بود؟

گفتم: مردی بود از بنی هاشم، گفتم: از کدام بنی هاشم؟ گفتم: بیش از این نمی‌دانم گفت: من به تو از بابت این کنیزک خبری بدهم، من او را از دورترین نقاط مغرب زمین (افریقا) خریداری کرده‌ام و زنی از اهل کتاب به من برخورد و گفت: این کنیزک کیست که با توست؟ گفتم: آن را برای خودم خریدم، گفت: سزاوار نیست که این دخترک همسر چون توئی باشد، باید این کنیزک متعلق به بهترین مرد روی زمین باشد و نزد او چندی نماند جز این که از او پسری بزاید که در شرق و غرب زمین مانندش نباشد، راوی گوید: من او را نزد امام آوردم، کمی نگذشت که امام رضا علیه السلام از او متولد شد.

* * *

۲ ـ صفوان بن یحیی، گفت: چون امام کاظم علیه السلام وفات کرد و امام رضا علیه السلام به سخن آمد (یعنی اظهار امامت کرد)، ما از این اظهار، بر آن حضرت بیمناک شدیم، به او عرض شد، تو امر بزرگی را اظهار کردی و ما از این (هارون) سرکش بر تو بیمناکیم.

گوید: فرمود: هر چه خواهد تلاش کند او را بر من راهی نیست.

۱۲۹۳-۳- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أَخِيهِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام فِي بَيْتٍ دَاخِلٍ فِي جَوْفِ بَيْتٍ لَيْلاً - فَرَفَعَ يَدَهُ فَكَانَتْ كَأَنَّ فِي الْبَيْتِ عَشَرَةَ مَصَابِيحَ - وَ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَخَلَّى يَدَهُ - ثُمَّ أَذِنَ لَهُ.

۱۲۹۴-۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنِ الْغِفَارِيِّ قَالَ:

كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِي رَافِعٍ - مَوْلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله يُقَالُ لَهُ - طَيْسٌ عَلَيَّ حَقٌّ - فَتَقَاضَانِي وَ أَلَحَّ عَلَيَّ وَ أَعَانَهُ النَّاسُ - فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ صَلَّيْتُ الصُّبْحَ - فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الرِّضَا عليه السلام وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ بِالْعُرَيْضِ - فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ بَابِهِ إِذَا هُوَ - قَدْ طَلَعَ عَلَى حِمَارٍ وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ وَ رِدَاءٌ - فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ - فَلَمَّا لَحِقَنِي وَقَفَ وَ نَظَرَ إِلَيَّ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ - وَكَانَ شَهْرُ رَمَضَانَ فَقُلْتُ - جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ إِنَّ لِمَوْلَاكَ طَيْسٍ - عَلَيَّ حَقّاً وَ قَدْ وَ اللَّهِ شَهَرَنِي - وَ أَنَا أَظُنُّ فِي نَفْسِي أَنَّهُ يَأْمُرُهُ بِالْكَفِّ عَنِّي - وَ وَ اللَّهِ مَا قُلْتُ لَهُ كَمْ لَهُ عَلَيَّ - وَ لَا سَمَّيْتُ لَهُ شَيْئاً - فَأَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ إِلَى رُجُوعِهِ - فَلَمْ أَزَلْ حَتَّى صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ وَ أَنَا صَائِمٌ - فَضَاقَ صَدْرِي وَ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَرِفَ - فَإِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلَيَّ وَ حَوْلَهُ النَّاسُ - وَ قَدْ قَعَدَ لَهُ السُّؤَّالُ وَ هُوَ يَتَصَدَّقُ عَلَيْهِمْ - فَمَضَى

۳ـ حسن بن منصور، از برادرش، نقل کرد:

من شب در پستوی خانه‌ای خدمت امام رضا﷣ رسیدم و آن حضرت دست خود را بالا برد و گویا در خانه ده چراغ است (از هر انگشتی یک چراغ) مرد دیگری اجازهٔ ورود از آن حضرت خواست، دستهای خود را پائین کشید و سپس به او اجازه داد.

۴ ـ غفاری می‌گوید: مردی از خاندان أبی رافع، آزاد کردهٔ پیامبرﷺ به نام طیس، از من طلبی داشت که مطالبه می‌کرد و در مطالبه خود پافشاری می‌ورزید مردم هم او را کمک می‌کردند چون چنین دیدم نماز صبح را در مسجد رسول خداﷺ خواندم و رفتم خدمت امام رضا﷣ که آن روز در عریض (مزرعه‌ای یک فرسخي مدینه) تشریف داشت، چون نزدیک در خانهٔ آن حضرت رسیدم، دیدم آن حضرت از خانه بیرون آمده و بر الاغی سوار بود و یک پیراهن و رداء در بر داشت و چون به او نگاه کردم شرمم آمد که از آن حضرت اظهار حاجت کنم و چون آن حضرت به من رسید ایستاد و به من نگاهی کرد و من به او سلام دادم، ماه رمضان بود به او عرض کردم: قربانت گردم غلام شما از من طلبی دارد و به خدا که مرا رسوا کرده، من چنین می‌پنداشتم که به او دستور می‌دهید که دست از من بردارد به خدا سوگند که من به او نگفتم چقدر از من می‌خواهد و نامی هم نبردم، او به من دستور داد بنشینم تا برگردد و من آنجا نشستم تا نماز مغرب را هم در آنجا خواندم و روزه هم بودم و دلم تنگ شد و خواستم برگردم.

به ناگاه، آن حضرت رسید و بر من ظاهر شد و مردمی هم اطراف او بودند و گدایان هم بر سر راه او نشسته بودند و او به آنها صدقه می‌داد،

وَ دَخَلَ بَيْتَهُ - ثُمَّ خَرَجَ وَ دَعَانِي فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ مَعَهُ - فَجَلَسَ وَ جَلَسْتُ فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُ عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ - وَ كَانَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ وَ كَانَ كَثِيراً مَا - أُحَدِّثُهُ عَنْهُ فَلَمَّا فَرَغْتُ

قَالَ - لَا أَظُنُّكَ أَفْطَرْتَ بَعْدُ فَقُلْتُ - لَا فَدَعَا لِي بِطَعَامٍ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيَّ - وَ أَمَرَ الْغُلَامَ أَنْ يَأْكُلَ مَعِي - فَأَصَبْتُ وَ الْغُلَامَ مِنَ الطَّعَامِ - فَلَمَّا فَرَغْنَا قَالَ لِيَ - ارْفَعِ الْوِسَادَةَ وَ خُذْ مَا تَحْتَهَا فَرَفَعْتُهَا - وَ إِذَا دَنَانِيرُ فَأَخَذْتُهَا وَ وَضَعْتُهَا فِي كُمِّي - وَ أَمَرَ أَرْبَعَةً مِنْ عَبِيدِهِ - أَنْ يَكُونُوا مَعِي حَتَّى يُبْلِغُونِي مَنْزِلِي - فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ - إِنَّ طَائِفَ ابْنِ الْمُسَيَّبِ يَدُورُ - وَ أَكْرَهُ أَنْ يَلْقَانِي وَ مَعِي عَبِيدُكَ.

فَقَالَ لِي أَصَبْتَ أَصَابَ اللَّهُ بِكَ الرَّشَادَ - وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَنْصَرِفُوا إِذَا رَدَدْتُهُمْ - فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ مَنْزِلِي وَ آنَسْتُ رَدَدْتُهُمْ - فَصِرْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَ دَعَوْتُ بِالسِّرَاجِ - وَ نَظَرْتُ إِلَى الدَّنَانِيرِ - وَ إِذَا هِيَ ثَمَانِيَةٌ وَ أَرْبَعُونَ دِينَاراً - وَ كَانَ حَقُّ الرَّجُلِ عَلَيَّ ثَمَانِيَةً وَ عِشْرِينَ دِينَاراً - وَ كَانَ فِيهَا دِينَارٌ يَلُوحُ - فَأَعْجَبَنِي حُسْنُهُ فَأَخَذْتُهُ - وَ قَرَّبْتُهُ مِنَ السِّرَاجِ فَإِذَا عَلَيْهِ نَقْشٌ وَاضِحٌ - حَقُّ الرَّجُلِ ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرُونَ دِينَاراً - وَ مَا بَقِيَ فَهُوَ لَكَ وَ لَا وَ اللَّهِ مَا عَرَفْتُ مَا لَهُ - عَلَيَّ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي أَعَزَّ وَلِيَّهُ.

و می‌رفت، وارد خانهٔ خود شد و برگشت و مرا خواست و من برخاستم و خدمتش رفتم و نشست و من هم نشستم و شروع به شرح حال ابن مسیب که امیر مدینه بود کردم و بیشتر اوقات حال او را برای آن حضرت بیان می‌کردم و چون فارغ شدم، فرمود: گمانم هنوز افطار نکرده‌ای گفتم: نه، برای من خوراکی خواست، و آوردند نزد من گذاشتند و به غلام خود دستور داد که با من هم غذا شود، من و غلام از آن طعام خوردیم.

چون فارغ شدیم، به من فرمود: آن پشتی رابلند کن و آنچه زیر آن است بردار، آن را بلند کردم و دیدم زیر آن یک مشت اشرفی طلاست، آن‌ها را برداشتم و در آستین گذاشتم و فرمود: چهار تن از غلامانش با من باشند تا مرا به منزلم برسانند، من گفتم: قربانت، شبگرد ابن مسیب در گردش است و من خوش ندارم که مرا با غلامان شما برخورد کنند.

به من فرمود: درست گفتی، خدا تو را به راستی رهنمون سازد و به آنها دستورداد که هر وقت بگویم برگردند و چون نزدیک خانه‌ام رسیدم و دلم آرام شد، آن‌ها را برگرداندم و به منزل خود رفتم و چراغ خواستم و اشرفی‌ها را شمردم، چهل و هشت اشرفی بود، و طلب آن مرد هم از من بیست و هشت اشرفی بود، در میان آن یک اشرفی می‌درخشید و من از زیبائی آن در شگفت شدم و آن را نزدیک چراغ بردم و دیدم در آن به روشنی نقش شده است که (حق آن مرد بیست و هشت اشرفی است و مابقی از آن توست) وبه خدا من خودم نمی‌دانستم که او چند اشرفی از من می‌خواهد، حمد از آن خدا، پروردگار جهانیان است که ولی خود را عزت می‌دهد.

۱۲۹۵-۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي السَّنَةِ - الَّتِي حَجَّ فِيهَا هَارُونُ يُرِيدُ الْحَجَّ فَانْتَهى إِلَى جَبَلٍ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ - وَ أَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ يُقَالُ لَهُ فَارِعٌ فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ.

ثُمَّ قَالَ بَانِي فَارِعٍ وَ هَادِمُهُ يُقَطَّعُ إِرْباً إِرْباً - فَلَمْ نَدْرِ مَا مَعْنَى ذَلِكَ فَلَمَّا وَلَّى وَافَى هَارُونُ وَ نَزَلَ بِذَلِكَ الْمَوْضِعِ - صَعِدَ جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى ذَلِكَ الْجَبَلَ - وَ أَمَرَ أَنْ يُبْنَى لَهُ ثَمَّ مَجْلِسٌ - فَلَمَّا رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ صَعِدَ إِلَيْهِ فَأَمَرَ بِهَدْمِهِ - فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْعِرَاقِ قُطِّعَ إِرْباً إِرْباً.

۱۲۹۶-۶- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى قَالَ:

أَلْحَحْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي شَيْءٍ أَطْلُبُهُ مِنْهُ فَكَانَ يَعِدُنِي - فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ لِيَسْتَقْبِلَ وَالِيَ الْمَدِينَةِ - وَ كُنْتُ مَعَهُ فَجَاءَ إِلَى قُرْبِ قَصْرِ فُلَانٍ - فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَاتٍ - وَ نَزَلْتُ مَعَهُ أَنَا وَ لَيْسَ مَعَنَا ثَالِثٌ - فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْعِيدُ - قَدْ أَظَلَّنَا وَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَمْلِكُ دِرْهَماً - فَمَا سِوَاهُ فَحَكَّ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ حَكّاً شَدِيداً - ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ فَتَنَاوَلَ مِنْهُ سَبِيكَةَ ذَهَبٍ.

ثُمَّ قَالَ انْتَفِعْ بِهَا وَ اكْتُمْ مَا رَأَيْتَ.

۵ـ از یکی از اصحابش گوید: سالی که هارون به حج رفت امام رضاؑ از مدینه بقصد حج بیرون رفت و چون به کوهی رسید که در سمت چپ راه است نسبت به کسی که به سوی مکه می‌رود و آن را (قارع) می‌خوانند، نگاهی به آن انداخت و فرمود: آن کسی که در قارع ساختمان می‌سازد آن را به دست خود ویران می‌کند و قطعه قطعه خواهد شد.

ما معنی این سخن امام را نفهمیدیم و چون امام از آنجا رفت هارون آمد و در همانجا اطراق کرد جعفر بن یحیی بر مکی که در دستگاه هارون مقام بلندی داشت. بالای آن کوه رفت و فرمان داد نشیمنگاهی برای او در آنجا بسازند و چون جعفر از مکه برگشت بر آن بالا رفت و فرمان داد تا آن را ویران کردند و چون به عراق برگشت به فرمان هارون قطعه قطعه شد.

توضیح: علت خشم هارون بعضیها چنین می‌نویسند که هارون بخاطر علاقه زیادی که به جعفر داشت خواهر خود را به نام «عباسه» به ازدواج او در آورد و با او شرط کرد که با وی همبستر نشود زیرا این ازدواج تنها برای محرمیت و همنشینی او با درباریان بود و چون عباسه از جعفر حامله شد هارون بر او خشم گرفت و دستور داد که ریشه آل برمک را برکنند و نابود سازند و خود جعفر تکه تکه شد.

۶ـ ابراهیم بن موسی می‌گوید: من راجع به موضوعی که از امام رضاؑ درخواست کرده بودم اصرار ورزیدم و او به من وعده می‌داد یک روز برای پیشواز والی مدینه بیرون شد و من همراه او بودم آمد نزدیک کاخ فلان وزیر رسید و در سایه درختان فرود آمد و منهم فرود آمدم و شخص سومی هم با او بود. به او گفتم: قربانت، عید نزدیک است و به خدا سوگند که من درهم و غیر درهمی ندارم، حضرت با تازیانه خود، زمین را به سختی خراش داد و با دست خود شمش طلایی را برداشت و سپس به من فرمود: از این سود ببر و آن‌چه را که دیدی پنهان ساز.

۱۲۹۷-۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يَاسِرٍ الْخَادِمِ وَ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً قَالَ:

لَمَّا انْقَضَى أَمْرُ الْمَخْلُوعِ - وَ اسْتَوَى الْأَمْرُ لِلْمَأْمُونِ - كَتَبَ إِلَى الرِّضَا عليه السلام يَسْتَقْدِمُهُ إِلَى خُرَاسَانَ - فَاعْتَلَّ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِعِلَلٍ فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ يُكَاتِبُهُ فِي ذَلِكَ - حَتَّى عَلِمَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ - وَ أَنَّهُ لَا يَكُفُّ عَنْهُ - فَخَرَجَ عليه السلام وَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام سَبْعُ سِنِينَ - فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ - لَا تَأْخُذْ عَلَى طَرِيقِ الْجَبَلِ وَ قُمْ - وَ خُذْ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَ الْأَهْوَازِ وَ فَارِسَ - حَتَّى وَافَى مَرْوَ فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْمَأْمُونُ - أَنْ يَتَقَلَّدَ الْأَمْرَ وَ الْخِلَافَةَ - فَأَبَى أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام

قَالَ - فَوِلَايَةَ الْعَهْدِ فَقَالَ - عَلَى شُرُوطٍ أَسْأَلُكَهَا قَالَ الْمَأْمُونُ لَهُ سَلْ مَا شِئْتَ فَكَتَبَ الرِّضَا عليه السلام إِنِّي دَاخِلٌ فِي وِلَايَةِ الْعَهْدِ - عَلَى أَنْ لَا آمُرَ وَ لَا أَنْهَى وَ لَا أُفْتِيَ وَ لَا أَقْضِيَ - وَ لَا أُوَلِّيَ وَ لَا أَعْزِلَ - وَ لَا أُغَيِّرَ شَيْئاً مِمَّا هُوَ قَائِمٌ - وَ تُعْفِيَنِي مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ - فَأَجَابَهُ الْمَأْمُونُ إِلَى ذَلِكَ كُلِّهِ - قَالَ فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ

قَالَ - فَلَمَّا حَضَرَ الْعِيدُ بَعَثَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ أَنْ يَرْكَبَ وَ يَحْضُرَ الْعِيدَ - وَ يُصَلِّيَ وَ يَخْطُبَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الرِّضَا عليه السلام قَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ - مِنَ الشُّرُوطِ فِي دُخُولِ هَذَا الْأَمْرِ - فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ إِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ - أَنْ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُ النَّاسِ وَ يَعْرِفُوا فَضْلَكَ فَلَمْ يَزَلْ عليه السلام يُرَادُّهُ الْكَلَامَ فِي ذَلِكَ فَأَلَحَّ عَلَيْهِ.

۷ـ یاسر خادم وریان بن صلت هر دو گفتند: چون کار خلیفه مخلوع (امین) تمام شد و مأمون سر کار آمد امام رضا علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و او را به خراسان فرا خواند و امام علیه‌السلام عذر آورد و مأمون پی در پی نامه نوشت تا دانست که چاره‌ای جز قبول ندارد و مأمون دست بردار از او نیست، حضرت از مدینه بیرون شد در حالی که جعفر (امام محمد تقی علیه‌السلام) هفت سال داشت.

مأمون به آن حضرت نوشت از راه کوهستان و قم سفر نکن و از راه بصره و اهواز و فارس بیا، آن حضرت آمد تا به مرو رسید، مأمون به او پیشنهاد کرد که زمام امور را به دست گیرد و متصدی خلافت گردد، امام رضا علیه‌السلام سر باز زد و نپذیرفت.

مأمون گفت: پس ولایت عهدی را بپذیر، فرمود: به چند شرط می‌پذیرم. مأمون گفت: هر شرطی خواهی بکن، امام رضا علیه‌السلام نوشت من ولایت عهدی را می‌پذیرم به شرط آن که نه امر و نهی کنم، نه فتوی دهم و نه قضاوت کنم، نه منصب دهم و نه عزل کنم و نه در آنچه جریان دارد تغییری بدهم و باید مرا از همهٔ اینها معاف داری، مأمون همهٔ این شرایط را از آن حضرت پذیرفت.

راوی گوید: یاسر برای من گفت که: چون عید رسید مأمون شخصی را به نزد حضرت رضا علیه‌السلام فرستاد و از او خواست که سوار شود و در اجتماع عید شرکت کند و نماز عید و خطبهٔ آن را بخواند، امام رضا علیه‌السلام در پاسخ، پیغام فرستاد که: تو می‌دانی چه شروطهائی میان من و توست

فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَعْفَيْتَنِي مِنْ ذَلِكَ - فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَ إِنْ لَمْ تُعْفِنِي - خَرَجْتُ كَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

فَقَالَ الْمَأْمُونُ - اُخْرُجْ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَمَرَ الْمَأْمُونُ الْقُوَّادَ - وَ النَّاسَ أَنْ يُبَكِّرُوا إِلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ - قَالَ فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ الْخَادِمُ - أَنَّهُ قَعَدَ النَّاسُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي الطُّرُقَاتِ وَ السُّطُوحِ - الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ وَ الصِّبْيَانُ وَ اجْتَمَعَ الْقُوَّادُ - وَ الْجُنْدُ عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَامَ عليه السلام فَاغْتَسَلَ وَ تَعَمَّمَ بِعِمَامَةٍ بَيْضَاءَ مِنْ قُطْنٍ - أَلْقَى طَرَفاً مِنْهَا عَلَى صَدْرِهِ - وَ طَرَفاً بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَ تَشَمَّرَ.

ثُمَّ قَالَ لِجَمِيعِ مَوَالِيهِ - افْعَلُوا مِثْلَ مَا فَعَلْتُ - ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ عُكَّازاً ثُمَّ خَرَجَ وَ نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْهِ - وَ هُوَ حَافٍ قَدْ شَمَّرَ سَرَاوِيلَهُ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ - وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ مُشَمَّرَةٌ - فَلَمَّا مَشَى وَ مَشَيْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ - رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ - فَخُيِّلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَ الْحِيطَانَ تُجَاوِبُهُ - وَ الْقُوَّادُ وَ النَّاسُ عَلَى الْبَابِ - قَدْ تَهَيَّئُوا وَ لَبِسُوا السِّلَاحَ وَ تَزَيَّنُوا بِأَحْسَنِ الزِّينَةِ - فَلَمَّا طَلَعْنَا عَلَيْهِمْ بِهَذِهِ الصُّورَةِ - وَ طَلَعَ الرِّضَا وَقَفَ عَلَى الْبَابِ وَقْفَةً.

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ - اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا - اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ - وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَبْلَانَا نَرْفَعُ بِهَا أَصْوَاتَنَا

که من این ولایتعهدی را پذیرفتم، مأمون جواب داد که: من می‌خواهم دل مردم آرام شود و فضل شما را بدانند، و پی درپی به او سفارش داد و اصرار ورزید و آن حضرت فرمود: اگر مرا از این کار معاف داری برای من بهتر است و اگر معاف نداری من برای نماز عید مانند جدم رسول خدا و امیرالمؤمنین بیرون می‌آیم.

مأمون گفت: هر طور دلت می‌خواهد بیرون بیا، و مأمون به افسران و مردم دستور داد به در خانهٔ امام ﷺ سوار شدند.

راوی گوید: یاسر خادم برای من باز گفت که: مردم در انتظار امام میان راهها و بر سر بامها نشسته بودند و از مرد و زن و کودک و افسران و نظامی‌ها همه بر در خانهٔ امام گرد آمده بودند، چون آفتاب بر آمد امام غسل کرد و عمامهٔ سپیدی از کتان بر سر بست و دو سر آن را یکی به سینه آویخت و دیگری را به میان دو شانهٔ خود انداخت و دامن به کمر زد و به همهٔ کسان خود دستور داد چنان کردند و سپس عصای پیکانداری به دست گرفت و بیرون شد و همه جلو او بودیم و او پابرهنه بود و دامن پیراهن را تا نصف ساق به کمر زده بود و جامه‌های دیگر را هم به کمر زده بود، چون به راه افتاد و ما جلوی او به راه افتادیم، سر به آسمان برداشت و چهار تکبیر گفت ما پنداشتیم که آسمان و در و دیوار همه به او هم آواز شده‌اند و پاسخ می‌دهند و افسران و مردم دیگر بر در ایستاده بودند و آماده بودند و سلاح در کف داشتند و خود را به نیکوترین زیور و جامه آراسته بودند و ما بر آنها نمایان شدیم، با این وضع امام رضا ﷺ از در بیرون آمد و اندکی ایستاد و گفت: اَللّهُ اَکْبَر، اَللّهُ اَکْبَر، اَللّهُ اَکْبَر عَلی مَا هَدَانا، اَللّه أَکْبَر عَلَی مَا رَزَقْنا مِنْ بَهِیْمَةِ الاَنْعامَ وَ الحَمْدُ لِلّهِ عَلَی مَا أَبْلاَنَا، و ما به آواز بلند آن را می‌گفتیم.

قَالَ يَاسِرٌ - فَتَزَعْزَعَتْ مَرْوُ بِالْبُكَاءِ وَ الضَّجِيجِ وَ الصِّيَاحِ - لَمَّا نَظَرُوا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَ سَقَطَ الْقُوَّادُ عَنْ دَوَابِّهِمْ وَ رَمَوْا بِخِفَافِهِمْ لَمَّا رَأَوْا أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام حَافِياً - وَ كَانَ يَمْشِي وَ يَقِفُ فِي كُلِّ عَشْرِ خُطُوَاتٍ وَ يُكَبِّرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ

قَالَ يَاسِرٌ - فَتُخُيِّلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْجِبَالَ تُجَاوِبُهُ وَ صَارَتْ مَرْوُ ضَجَّةً وَاحِدَةً مِنَ الْبُكَاءِ - وَ بَلَغَ الْمَأْمُونَ ذَلِكَ

فَقَالَ لَهُ - الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ بَلَغَ الرِّضَا الْمُصَلَّى - عَلَى هَذَا السَّبِيلِ اِفْتَتَنَ بِهِ النَّاسُ - وَ الرَّأْيُ أَنْ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ - فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَسَأَلَهُ الرُّجُوعَ - فَدَعَا أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِخُفِّهِ - فَلَبِسَهُ وَ رَكِبَ وَ رَجَعَ.

۱۲۹۸-۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يَاسِرٍ قَالَ:

لَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ مِنْ خُرَاسَانَ يُرِيدُ بَغْدَادَ - وَ خَرَجَ الْفَضْلُ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ - وَ خَرَجْنَا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَرَدَ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ ذِي الرِّئَاسَتَيْنِ - كِتَابٌ مِنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ - وَ نَحْنُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ - إِنِّي نَظَرْتُ فِي تَحْوِيلِ السَّنَةِ فِي حِسَابِ النُّجُومِ - فَوَجَدْتُ فِيهِ أَنَّكَ تَذُوقُ فِي شَهْرِ كَذَا وَ كَذَا - يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ حَرَّ الْحَدِيدِ وَ حَرَّ النَّارِ وَ أَرَى أَنْ تَدْخُلَ أَنْتَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الرِّضَا - الْحَمَّامَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ تَحْتَجِمَ فِيهِ - وَ تَصُبَّ عَلَى يَدَيْكَ الدَّمَ لِيَزُولَ عَنْكَ نَحْسُهُ - فَكَتَبَ

یاسر می‌گوید: چون نگاه مردم به امام رضا ؑ افتاد شهر یکپارچه ناله و شیون شد و همه تحت تاثیر و احساسات قرار گرفته بودند و افسران از روی چهار پایان خود را به زمین انداختند و کفشهای خود را بیرون آوردند چون دیدند امام با پای برهنه پیاده می‌رود، آن حضرت هرازده گام که بر می‌داشت توقف می‌کرد و سه بار تکبیر می‌گفت.

یاسر می‌گوید: در نظر ما چنین می‌آمد که گویا زمین و آسمان و مردم با او همصدا شده‌اند این جریان به مأمون رسید و فضل بن سهل ذوالریاستین به او گفت: یا امیرالمؤمنین اگر امام رضا با این روش تا مصلی برود، مردم فریفتهٔ او می‌شوند و کار از دست تو بیرون می‌رود و نظر من این است که به او پیغام دهی برگردد، و مأمون کسی را نزد آن حضرت فرستاد و خواهش کرد که برگردد و آن حضرت کفش خود را خواست و پوشید و سوار شد و برگشت.

***

۸ ـ یاسر خادم می‌گوید: چون مأمون از خراسان به قصد بغداد بیرون رفت فضل بن سهل هم با او همراه شد و با هم با حضرت رضا خارج شدیم در یکی از منزلها نامه‌ای از برادر ذوالریاستین حسن بن سهل رسید. حسن به برادر خود نوشته بود: من در تحویل سال از نظر حساب نجومی نگاه کردم و از آنجا دریافتم که تو در فلان ماه روز چهارشنبه گرمی آهن و آتش را می‌چشی و رأی من این است که در آن روز به همراه امیرالمؤمنین و امام رضا به حمام بروی و حجامت کنی و از خون آن به دست خود بریزی تا نحوست آن از تو برود.

ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ إِلَى الْمَأْمُونِ بِذَلِكَ- وَ سَأَلَهُ أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ذَلِكَ فَكَتَبَ الْمَأْمُونُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ يَسْأَلُهُ ذَلِكَ- فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ لَسْتُ بِدَاخِلٍ الْحَمَّامَ غَداً- وَ لَا أَرَى لَكَ وَ لَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ غَداً- فَأَعَادَ عَلَيْهِ الرُّقْعَةَ مَرَّتَيْنِ- فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- لَسْتُ بِدَاخِلٍ غَداً الْحَمَّامَ- فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي النَّوْمِ

فَقَالَ لِي- يَا عَلِيُّ لَا تَدْخُلِ الْحَمَّامَ غَداً- وَ لَا أَرَى لَكَ وَ لَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ غَداً- فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ صَدَقْتَ يَا سَيِّدِي- وَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَسْتُ بِدَاخِلٍ الْحَمَّامَ غَداً- وَ الْفَضْلُ أَعْلَمُ قَالَ

فَقَالَ يَاسِرٌ- فَلَمَّا أَمْسَيْنَا وَ غَابَتِ الشَّمْسُ.

قَالَ لَنَا الرِّضَا عليه السلام قُولُوا- نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَلَمْ نَزَلْ نَقُولُ ذَلِكَ- فَلَمَّا صَلَّى الرِّضَا عليه السلام الصُّبْحَ.

قَالَ لِيَ اصْعَدْ عَلَى السَّطْحِ فَاسْتَمِعْ هَلْ تَسْمَعُ شَيْئاً- فَلَمَّا صَعِدْتُ سَمِعْتُ الضَّجَّةَ وَ الْتَحَمَتْ وَ كَثُرَتْ- فَإِذَا نَحْنُ بِالْمَأْمُونِ قَدْ دَخَلَ مِنَ الْبَابِ- الَّذِي كَانَ إِلَى دَارِهِ مِنْ دَارِ أَبِي الْحَسَنِ- وَ هُوَ يَقُولُ يَا سَيِّدِي يَا أَبَا الْحَسَنِ- آجَرَكَ اللَّهُ فِي الْفَضْلِ فَإِنَّهُ قَدْ أَبَى- وَ كَانَ دَخَلَ الْحَمَّامَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ بِالسُّيُوفِ- فَقَتَلُوهُ وَ أُخِذَ مِمَّنْ دَخَلَ عَلَيْهِ ثَلَاثُ نَفَرٍ كَانَ أَحَدُهُمْ ابْنَ خَالِهِ الْفَضْلَ ابْنَ ذِي الْقَلَمَيْنِ.

ذوالریاستین آن را به مأمون نوشت و از او خواست که از امام رضا علیه‌السلام این کار را بخواهد و مأمون این درخواست را از امام کرد، امام رضا علیه‌السلام در پاسخ نوشت من فردا به حمام نمی‌روم و برای تو و فضل هم صلاح نمی‌دانم که فردا به حمام روید، دوباره نامه به او نوشت و امام رضا علیه‌السلام باز در جواب نوشت: یاامیرالمؤمنین من فردا به حمام نمی‌روم زیرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را امشب در خواب دیدم و به من فرمود: ای علی فردا به حمام مرو، من برای تو و سهل هم صلاح نمی‌دانم که فردا به حمام بروید، مأمون در پاسخ حضرت نوشت: ای آقای من تو راست فرمودی و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم راست گفته است، من خود فردا به حمام نمی‌روم و فضل به حال خود داناتر است.

راوی گفت که یاسر گفت: چون شب رسید و خورشید نهان شد امام رضا علیه‌السلام فرمود که: بگوئید: «به خدا پناه بریم از شر آنچه امشب نازل می‌شود»، ما پی در پی آن را می‌گفتیم و چون امام رضا علیه‌السلام نماز بامداد را خواند به من گفت: بالای بام برو ببین چیزی را می‌شنوی؟ چون بالای بام رفتم شیونی را شنیدم که بالا گرفت و بسیار شد، ناگهان مأمون را دیدم از دری که میان منزل حضرت و منزل خودش بود بیرون آمد و می‌گفت: ای آقای من ای اباالحسن خدا تو را در بارهٔ فضل اجر دهد، زیرا او دستور شما را نپذیرفت و به حمام رفت و جمعی با شمشیر بر او تاختند و او راکشتند و از آن‌ها سه تن دستگیر شده‌اند که یکی از آنها خاله زادهٔ او فضل بن ذی القلمین است.(محلی که فضل کشته شد موسوم به سرخس است).

قَالَ فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَ الْقُوَّادُ- وَ مَنْ كَانَ مِنْ رِجَالِ الْفَضْلِ - عَلَى بَابِ الْمَأْمُونِ فَقَالُوا- هَذَا اغْتَالَهُ وَ قَتَلَهُ يَعْنُونَ الْمَأْمُونَ - وَ لَنَطْلُبَنَّ بِدَمِهِ وَ جَاءُوا بِالنِّيرَانِ لِيُحْرِقُوا الْبَابَ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام - يَا سَيِّدِي تَرَى أَنْ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَ تُفَرِّقَهُمْ- قَالَ فَقَالَ يَاسِرٌ فَرَكِبَ أَبُو الْحَسَنِ - وَ قَالَ لِيَ ارْكَبْ فَرَكِبْتُ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ بَابِ الدَّارِ- نَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ قَدْ تَزَاحَمُوا.

فَقَالَ لَهُمْ بِيَدِهِ تَفَرَّقُوا تَفَرَّقُوا.

قَالَ يَاسِرٌ فَأَقْبَلَ النَّاسُ وَ اللَّهِ يَقَعُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ- وَ مَا أَشَارَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا رَكَضَ وَ مَرَّ.



۱۲۹۹-۹- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُسَافِرٍ وَ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ مُسَافِرٍ قَالَ:

لَمَّا أَرَادَ هَارُونُ بْنُ الْمُسَيَّبِ -أَنْ يُوَاقِعَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ.

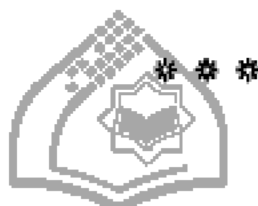
قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام اذْهَبْ إِلَيْهِ وَ قُلْ لَهُ- لَا تَخْرُجْ غَداً فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ غَداً- هُزِمْتَ وَ قُتِلَ أَصْحَابُكَ فَإِنْ سَأَلَكَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا- فَقُلْ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ

قَالَ- فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ- لَا تَخْرُجْ غَداً فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ هُزِمْتَ- وَ قُتِلَ أَصْحَابُكَ

فَقَالَ لِي- مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا فَقُلْتُ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ.

گوید: قشون و افسران طرفدار فضل به در خانهٔ مأمون گرد آمدند و گفتند: مأمون او را غافلگیر کرده و کشته و ما خون او را می‌خواهیم، و آتش آوردند که خانهٔ مأمون را آتش بزنند، مأمون به امام رضاعلیه‌السلام فرمود: که شما بیرون روید و جمعیت را متفرق کنید.

یاسر گوید: امام رضاعلیه‌السلام سوار شد و به من هم فرمود: سوار شو، من سوار شدم و چون از در خانه بیرون آمدیم به مردم نگاهی کرد که از دوش هم بالا می‌رفتند و با دست خود به آنها اشاره کرد که پراکنده شوید، پراکنده شوید، یاسر گوید: مردم به آن حضرت رو آوردند و به روی هم می‌افتادند و به هر کس اشاره کرد دوید و گذشت.



* * *

۹ـ وشاء از مسافر چنین نقل می‌کند: چون هارون بن مسیب (والی مدینه) می‌خواست با محمد بن جعفر بجنگد امام رضاعلیه‌السلام به من گفت: برو به او بگو فردا حمله کنی شکست می‌خوری و یارانت کشته می‌شوند، و اگر از او پرسید این را از کجا دانستی بگو در خواب دیدم، گوید: نزد او آمدم وبه او گفتم: قربانت، فردا به میدان نبرد نرو چون اگر فردا به میدان بروی شکست می‌خوری ویارانت کشته می‌شوند، به من گفت: این را از کجا دانستی، گفتم: در خواب دیدم، گفت: این بنده با مقعد نشسته خوابیده، (و چنین خواب آشفته‌ای را دیده است) آنگاه برای نبرد بیرون شد و شکست خورد و یارانش کشته شدند.

* * *

فَقَالَ نَامَ الْعَبْدُ وَ لَمْ يَغْسِلِ اِسْتَهُ - ثُمَّ خَرَجَ فَانْهَزَمَ وَ قُتِلَ أَصْحَابُهُ.

قَالَ وَ حَدَّثَنِي مُسَافِرٌ قَالَ - كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام بِمِنًى - فَمَرَّ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ فَغَطَّى رَأْسَهُ مِنَ الْغُبَارِ.

فَقَالَ مَسَاكِينُ لَا يَدْرُونَ مَا يَحُلُّ بِهِمْ فِي هَذِهِ السَّنَةِ.

ثُمَّ قَالَ وَ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا هَارُونُ وَ أَنَا كَهَاتَيْنِ - وَ ضَمَّ إِصْبَعَيْهِ قَالَ مُسَافِرٌ - فَوَ اللَّهِ مَا عَرَفْتُ مَعْنَى حَدِيثِهِ حَتَّى دَفَنَّاهُ مَعَهُ.

۱۳۰۰-۱۰- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ قَالَ:

أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ حَمَلَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام مَالاً لَهُ خَطَرٌ فَلَمْ أَرَهُ سُرَّ بِهِ قَالَ فَاغْتَمَمْتُ لِذَلِكَ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي قَدْ حَمَلْتُ هَذَا الْمَالَ وَ لَمْ يُسَرَّ بِهِ فَقَالَ يَا غُلَامُ الطَّسْتَ وَ الْمَاءَ قَالَ فَقَعَدَ عَلَى كُرْسِيٍّ وَ قَالَ بِيَدِهِ وَ قَالَ لِلْغُلَامِ صُبَّ عَلَيَّ الْمَاءَ قَالَ فَجَعَلَ يَسِيلُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ فِي الطَّسْتِ ذَهَبٌ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي مَنْ كَانَ هَكَذَا لَا يُبَالِي بِالَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ.

۱۳۰۱-۱۱- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ:

قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ أَشْهُرٍ فِي عَامِ اِثْنَيْنِ وَ مِائَتَيْنِ عَاشَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عِشْرِينَ سَنَةً إِلَّا شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً..

وشاء گوید: مسافر برای من باز گفت که من با امام رضا علیه السلام در منی بودم، یحیی بن خالد گذر کرد و بخاطر گرد و غبار سر خود را پوشانده بود، امام فرمود: این بیچاره‌ها نمی‌دانند که امسال چه به سر آنها می‌آید؟ سپس فرمود: شگفت‌تر اینکه من و هارون مانند این دو انگشتیم آنگاه دو انگشت خود را به هم چسباند، مسافر گوید: به خدا معنی حدیث او را نفهمیدم تا وقتی آن حضرت را در کنار هارون به خاک سپردیم.

* * *

۱۰ ـ علی بن محمد کاشانی می‌گوید: یکی از اصحاب به من خبر داد که: پول زیادی برای امام رضا بردم و آن حضرت از دریافت آن شاد نشد، غمزده شدم و با خود گفتم، این همه پول برای او آوردم و او شاد نشد.

آن حضرت فرمود: ای غلام یک طشت یا آب برای من بیاور، روی کرسی نشست و دست خود راگرفت و به غلام گفت: آب بریز، گوید: از انگشتانش طلا میان طشت روان شد، و سپس رو به من کرد و فرمود: کسی که چنین است اعتنائی به پولی که تو آوردی ندارد.

* * *

۱۱ ـ محمدبن سنان می‌گوید:

علی بن موسی علیه السلام چهل و نه سال و شش ماه داشت که در سال دویست و دو فوت کرد و پس از موسی بن جعفر علیه السلام ۲۰ سال و دو ماه و یا سه ماه کمتر زندگی کرد.

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي عليه السلام

وُلِدَ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ - مِنْ سَنَةِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةٍ وَ قُبِضَ عليه السلام سَنَةَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ فِي آخِرِ ذِي الْقَعْدَةِ - وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ شَهْرَيْنِ وَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً - وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي مَقَابِرِ قُرَيْشٍ - عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ مُوسَى عليه السلام وَ قَدْ كَانَ الْمُعْتَصِمُ أَشْخَصَهُ إِلَى بَغْدَادَ - فِي أَوَّلِ هَذِهِ السَّنَةِ الَّتِي تُوُفِّيَ فِيهَا عليه السلام وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا سَبِيكَةُ نُوبِيَّةٌ - وَ قِيلَ أَيْضاً إِنَّ اسْمَهَا كَانَ خَيْزُرَانَ - وَ رُوِيَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ - أُمِّ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

۱۳۰۲-۱ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: مُحَمَّدٌ وَ كَانَ زَيْدِيّاً قَالَ كُنْتُ بِالْعَسْكَرِ فَبَلَغَنِي أَنَّ هُنَاكَ رَجُلٌ مَحْبُوسٌ - أُتِيَ بِهِ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّامِ مَكْبُولاً - وَ قَالُوا إِنَّهُ تَنَبَّأَ

قَالَ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ - فَأَتَيْتُ الْبَابَ وَ دَارَيْتُ الْبَوَّابِينَ وَ الْحَجَبَةَ - حَتَّى وَصَلْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا رَجُلٌ لَهُ فَهْمٌ - فَقُلْتُ يَا هَذَا مَا قِصَّتُكَ وَ مَا أَمْرُكَ قَالَ إِنِّي كُنْتُ رَجُلاً بِالشَّامِ - أَعْبُدُ اللَّهَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ مَوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ فَبَيْنَا أَنَا فِي عِبَادَتِي - إِذْ أَتَانِي شَخْصٌ

فَقَالَ لِي قُمْ بِنَا - فَقُمْتُ مَعَهُ فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ لِي تَعْرِفُ هَذَا الْمَسْجِدَ فَقُلْتُ - نَعَمْ هَذَا مَسْجِدُ الْكُوفَةِ.

ولادت امام محمد تقی علیه السلام

امام محمد تقی در ماه رمضان سال ۱۹۵ متولد شد و در آخر ذیقعدهٔ سال ۲۲۰ که ۲۵ سال و ۲ ماه و ۱۸ روز داشت، شهید و در بغداد در مقابر قریش کنار قبر جدش موسی بن جعفر علیه السلام به خاک سپرده شد معتصم عباسی آن‌حضرت را در آغاز سال وفات او وی را به بغداد فرستاد. مادرش کنیزکی بود به نام سبیکه نوبیه و نیز گفته شده که نامش خیزران بود روایت شده که از خاندان ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

علی بن خالد می‌گوید محمد زیدی مذهب بود گفت: من در سامرا بودم که با خبر شدم مردی در اینجا زندانی است که او را دست بسته از شام آورده‌اند.

وگفتند او دعوی پیامبری راکرده است. علی بن خالد گوید: من به در زندان او آمدم و با دربانان و نگهباناش سازش کردم تا خود را به او رسانیدم و دیدم مردی است با فهم، به او گفتم: ای مرد داستان تو چیست؟ گفت: من مردی شامی بودم و خدا را در جائی به نام محل رأس الحسین علیه السلام عبادت می‌کردم، در این میان که مشغول عبادت خود بودم بناگاه شخصی آمد و به من گفت: با ما برخیز، من با او برخاستم، د راین میان که با او بودم بناگاه دیدم در مسجد کوفه هستم، به من گفت: این مسجد را می‌شناسی؟ گفتم: آری این مسجد کوفه است.

قَالَ - فَصَلَّى وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ - إِذَا أَنَا فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ - فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ سَلَّمْتُ وَ صَلَّى وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ - وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا بِمَكَّةَ فَلَمْ أَزَلْ مَعَهُ حَتَّى قَضَى مَنَاسِكَهُ - وَ قَضَيْتُ مَنَاسِكِي مَعَهُ فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ - إِذَا أَنَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كُنْتُ أَعْبُدُ اللَّهَ - فِيهِ بِالشَّامِ وَ مَضَى الرَّجُلُ - فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْقَابِلُ - إِذَا أَنَا بِهِ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلَتِهِ الْأُولَى - فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنْ مَنَاسِكِنَا - وَ رَدَّنِي إِلَى الشَّامِ وَ هَمَّ بِمُفَارَقَتِي - قُلْتُ لَهُ سَأَلْتُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَقْدَرَكَ عَلَى مَا رَأَيْتُ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ أَنْتَ.

فَقَالَ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى.

قَالَ فَتَرَاقَى الْخَبَرُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الزَّيَّاتِ - فَبَعَثَ إِلَيَّ وَ أَخَذَنِي وَ كَبَّلَنِي فِي الْحَدِيدِ - وَ حَمَلَنِي إِلَى الْعِرَاقِ

قَالَ - فَقُلْتُ لَهُ فَارْفَعِ الْقِصَّةَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ - فَفَعَلَ وَ ذَكَرَ فِي قِصَّتِهِ مَا كَانَ - فَوَقَّعَ فِي قِصَّتِهِ قُلْ لِلَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الشَّامِ - فِي لَيْلَةٍ إِلَى الْكُوفَةِ وَ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ - وَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ وَ رَدَّكَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الشَّامِ - أَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ حَبْسِكَ هَذَا

قَالَ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ فَغَمَّنِي ذَلِكَ مِنْ أَمْرِهِ - وَ رَقَقْتُ لَهُ وَ أَمَرْتُهُ بِالْعَزَاءِ وَ الصَّبْرِ - قَالَ ثُمَّ بَكَّرْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا الْجُنْدُ - وَ صَاحِبُ الْحَرَسِ وَ صَاحِبُ السِّجْنِ - وَ خَلْقُ اللَّهِ فَقُلْتُ مَا هَذَا فَقَالُوا - الْمَحْمُولُ مِنَ الشَّامِ الَّذِي تَنَبَّأَ - افْتُقِدَ الْبَارِحَةَ فَلَا يُدْرَى أَخَسَفَتْ بِهِ الْأَرْضُ - أَوِ اخْتَطَفَهُ الطَّيْرُ.

گوید: نماز خواند و من با او نماز خواندم، در همین میان که با او بودم بناگاه در مسجد رسول وارد شدم که در مدینه است و او بر رسول خداﷺ سلام داد و من هم سلام دادم و نماز خواند و من هم با او نمازخواندم و صلوات به رسول خداﷺ فرستاد، در این میان که من با او بودم بناگاه خود را در مکه دیدم و با او بودم تا مناسک را انجام داد و من هم با او مناسک خود را انجام دادم و دراین میان که با او بودم بناگاه به همانجا رسیدم که در آنجا خدا را عبادت می‌کردم که در شام است و آن مرد رفت، و چون سال دیگر رسید بناگاه من او را دیدم که همان کار سال اول را تکرار کرد و چون از مناسک خود فارغ شدیم و مرا به شام برگردانید و قصد جدا شدن از من کرد، به او گفتم: من از تو به حق کسی که تو را بر آنچه دیدم توانا کرده است خواهش دارم و سوگند می‌دهم که به من خبر دهی چه کسی هستی؟ در پاسخ گفت: من محمد بن علی بن موسی هستم. گفت: این خبر بالا گرفت تا به محمد بن عبدالملک زیات رسید (وزیر معتصم بوده و پس از وی وزیر پسرش واثق، پدر او در بغداد روغن زیتون می‌فروخته) واو به دنبال من فرستاد و مرا گرفت و بر دست و پایم زنجیر گذاشت و مرا به عراق آورد گوید: من به او گفتم: تو داستان خود را به محمدبن عبدالملک بنویس، این کار را کرد و آنچه واقع شده بود برای او نوشت. محمدبن عبدالملک در پاسخ او نوشت به همان کسی که تو را در یک شب از شام به کوفه و ازکوفه به مدینه و از مدینه به مکه برده و از مکه به شام برگردانده بگو تو را چه کسی از این زندان بیرون آورد. علی بن خالد گوید: من از این پیشامد غمگین شدم و برای اودلم سوخت واو را دستور به تحمل وصبر دادم، می‌گوید: سپس بامداد نزد او رفتم و دیدم لشکریان و رئیس شهربانی و زندانیان و خلق خدا دور هم گرد آمده‌اند، گفتم: این وضع چیست؟ گفتند: آنکه از شام آورده بودند دعوی پیامبری داشت دیشب ناپدید شده است و کسی نمی‌داند که به زمین فرو رفته ویا پرنده‌ای او را ربوده است.

۱۳۰۳-۲-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَزِينٍ قَالَ:

كُنْتُ مُجَاوِراً بِالْمَدِينَةِ - مَدِينَةِ الرَّسُولِ ﷺ وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ يَجِيءُ فِي كُلِّ يَوْمٍ - مَعَ الزَّوَالِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَنْزِلُ فِي الصَّحْنِ - وَ يَصِيرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَ يَرْجِعُ إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ ﷺ فَيَخْلَعُ نَعْلَيْهِ وَ يَقُومُ - فَيُصَلِّي فَوَسْوَسَ إِلَيَّ الشَّيْطَانُ

فَقَالَ - إِذَا نَزَلَ فَاذْهَبْ حَتَّى تَأْخُذَ مِنَ التُّرَابِ - الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ فَجَلَسْتُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ - أَنْتَظِرُهُ لِأَفْعَلَ هَذَا فَلَمَّا أَنْ كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ - أَقْبَلَ ﷺ عَلَى حِمَارٍ لَهُ - فَلَمْ يَنْزِلْ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ وَ جَاءَ حَتَّى نَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ - الَّتِي عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ - ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

قَالَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ - فَفَعَلَ هَذَا أَيَّاماً فَقُلْتُ - إِذَا خَلَعَ نَعْلَيْهِ جِئْتُ - فَأَخَذْتُ الْحَصَى الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ بِقَدَمَيْهِ فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءَ عِنْدَ الزَّوَالِ - فَنَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ جَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي - كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَصَلَّى فِي نَعْلَيْهِ - وَ لَمْ يَخْلَعْهُمَا حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ أَيَّاماً - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَمْ يَتَهَيَّأْ لِي هَاهُنَا - وَ لَكِنْ أَذْهَبُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ - فَإِذَا دَخَلَ إِلَى الْحَمَّامِ أَخَذْتُ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ - فَسَأَلْتُ عَنِ الْحَمَّامِ الَّذِي يَدْخُلُهُ فَقِيلَ لِي إِنَّهُ يَدْخُلُ حَمَّاماً بِالْبَقِيعِ - لِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ طَلْحَةَ - فَتَعَرَّفْتُ

۲ـ عبدالله بن رزین می‌گوید: من مجاور مدینهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، هر روز امام جواد علیه السلام هنگام ظهر به مسجد می‌آمد و در صحن وارد می‌شد و از آنجا سر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفت و بر او سلام می‌داد و به خانهٔ فاطمه علیها السلام بر می‌گشت و کفش خود را می‌کند و می‌ایستاد و نماز می‌خواند، شیطان به دلم انداخت که: چون فرود می‌آید برو و از خاکی که بر آن گام می‌نهد برگیر، آن روز من در انتظار او بودم و چون ظهر شد سوار الاغ خود آمد ولی در آنجا که فرود می‌آمد پیاده نشد و آمد تا کنار سنگی که بر در مسجد بود بر روی او پیاده شد و سپس به مسجد وارد شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام داد و به همانجا برگشت که در آن نماز می‌خواند و چند روز همین کار را کرد، و من با خود گفتم: چون کفش خود را کند می‌روم و از سنگریزه هایی که بر آن گام می‌نهد بر می‌دارم.

چون فردا شد، هنگام ظهر آمد و بر سنگ پیاده شد و به مسجد وارد شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام داد و آمد آنجا که نماز بخواند و با نعلین خود نماز را خواند و آنها را در نیاورد و چند روز هم چنین کرد، با خود گفتم: در اینجاهم برای من آماده نشده که کاری بکنم ولی می‌روم درحمام و چون وارد حمام شد از خاک زیر پایش بر می‌دارم و از حمامی که آن حضرت بدان می‌رفت پرسیدم، به من گفتند که او به حمامی می‌رود که در بقیع است و از آن مردی از اولاد طلحه است، و روزی که در آن به حمام می‌رفت دانستم و رفتم در حمام و با آن مرد طلحی نشستم و گفتگو کردم و در انتظار آمدن آن حضرت بودم، آن مرد طلحی به من گفت: اگر می‌خواهی به حمام بروی برخیز و برو زیرا

الْيَوْمَ الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمَّامَ - وَ صِرْتُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ - وَ جَلَسْتُ إِلَى الطَّلْحِيِّ أُحَدِّثُهُ - وَ أَنَا أَنْتَظِرُ مَجِيئَهُ عليه‌السلام

فَقَالَ الطَّلْحِيُّ - إِنْ أَرَدْتَ دُخُولَ الْحَمَّامِ - فَقُمْ فَادْخُلْ فَإِنَّهُ لَا يَتَهَيَّأُ لَكَ ذَلِكَ بَعْدَ سَاعَةٍ - قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ ابْنَ الرِّضَا - يُرِيدُ دُخُولَ الْحَمَّامِ قَالَ - قُلْتُ وَ مَنِ ابْنُ الرِّضَا قَالَ - رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَهُ صَلَاحٌ وَ وَرَعٌ - قُلْتُ لَهُ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ الْحَمَّامَ غَيْرُهُ.

قَالَ نُخْلِي لَهُ الْحَمَّامَ إِذَا جَاءَ - قَالَ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عليه‌السلام وَ مَعَهُ غِلْمَانٌ لَهُ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ غُلَامٌ مَعَهُ حَصِيرٌ - حَتَّى أَدْخَلَهُ الْمَسْلَخَ فَبَسَطَهُ وَ وَافَى - فَسَلَّمَ وَ دَخَلَ الْحُجْرَةَ عَلَى حِمَارِهِ - وَ دَخَلَ الْمَسْلَخَ وَ نَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ - فَقُلْتُ لِلطَّلْحِيِّ هَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ - بِمَا وَصَفْتَ مِنَ الصَّلَاحِ وَ الْوَرَعِ - فَقَالَ يَا هَذَا لَا وَ اللَّهِ مَا فَعَلَ هَذَا قَطُّ إِلَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذَا مِنْ عَمَلِي أَنَا جَنَيْتُهُ - ثُمَّ قُلْتُ أَنْتَظِرُهُ حَتَّى يَخْرُجَ - فَلَعَلِّي أَنَالُ مَا أَرَدْتُ إِذَا خَرَجَ - فَلَمَّا خَرَجَ وَ تَلَبَّسَ دَعَا بِالْحِمَارِ - فَأُدْخِلَ الْمَسْلَخَ وَ رَكِبَ مِنْ فَوْقِ الْحَصِيرِ - وَ خَرَجَ عليه‌السلام فَقُلْتُ فِي نَفْسِي - قَدْ وَ اللَّهِ آذَيْتُهُ وَ لَا أَعُودُ وَ لَا أَرُومُ مَا رُمْتُ مِنْهُ أَبَداً - وَ صَحَّ عَزْمِي عَلَى ذَلِكَ - فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ أَقْبَلَ عَلَى حِمَارِهِ - حَتَّى نَزَلَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ فِي الصَّحْنِ - فَدَخَلَ وَ سَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله - وَ جَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي - كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ عليها‌السلام وَ خَلَعَ نَعْلَيْهِ وَ قَامَ يُصَلِّي.

پس از ساعت دیگر، نمی‌توان به حمام رفت، گفتم: برای چه؟ گفت: چون ابن الرضا می‌خواهد به حمام برود.

گوید: گفتم: ابن الرضا کیست؟ گفت: مردی است از خاندان محمد ﷺ که صلاح و ورع دارد، من به او گفتم: روا نیست که دیگری با او به حمام برود؟ گفت: هر وقت او به حمام می‌آید حمام را برای او خلوت می‌کنیم، گوید: در این میان که من چنین بودم بناگاه آن حضرت آمد و چند غلام به همراه او بودند و جلو او غلامی بود که حصیری با خود داشت تا وارد رختکن شد و آن حصیر را برای او پهن کرد (و آن حضرت) آمد و سلام داد و سوار بر الاغ وارد حجره شد و به رختکن رفت و از بالای الاغ روی آن حصیر پیاده شد، من به آن طلحی گفتم: این بود که تو او را به صلاح و ورع وصف می‌کردی؟ گفت: نه به خدا او هرگز چنین کاری نکرده بود مگر امروز، در دل خودم گفتم: این هم از کردار من است من او را به این کار خلاف عرف واداشتم و تقصیر با من است.

گفتم: من انتظارش را می‌برم تا بیرون آید و شاید به مقصد خود برسم، و چون بیرون آمد و جامه پوشید الاغ را خواست و آن را به رختکن آوردند و از روی حصیر بر آن سوار شد و بیرون رفت، و من با خود گفتم: به خدا من او را آزردم و به این عمل باز نگردم و آنچه را می‌خواستم هرگز نمی‌خواهم و بر آن کار تصمیم قطعی گرفتم، و چون هنگام ظهر آن روز شد با الاغ خود آمد تا در همان جای از صحن مسجد که سابقا پیاده می‌شد، پیاده شد و به رسول خدا ﷺ سلام داد و آمد به همانجا از حجرهٔ فاطمه ﷺ که در آن نماز می‌خواند و کفش خود را در آورد و ایستاد و نمازش را خواند.

۱۳۰۴-۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ:

خَرَجَ عليه السلام عَلَيَّ فَنَظَرْتُ إِلَى رَأْسِهِ - وَ رِجْلَيْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ - فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى قَعَدَ

وَ قَالَ - يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ - بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ فِي النُّبُوَّةِ فَقَالَ - وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا قَالَ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحُكْمَ صَبِيّاً - وَ يَجُوزُ أَنْ يُعْطَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً.

۱۳۰۵-۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ:

احْتَالَ الْمَأْمُونُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام بِكُلِّ حِيلَةٍ - فَلَمْ يُمْكِنْهُ فِيهِ شَيْءٌ فَلَمَّا اعْتَلَّ وَ أَرَادَ أَنْ يَبْنِيَ عَلَيْهِ ابْنَتَهُ - دَفَعَ إِلَى مِائَتَيْ وَصِيفَةٍ مِنْ أَجْمَلِ مَا يَكُونُ - إِلَى كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ جَاماً فِيهِ جَوْهَرٌ - يَسْتَقْبِلْنَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا قَعَدَ فِي مَوْضِعِ الْأَخْيَارِ - فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِنَّ وَ كَانَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مُخَارِقٌ صَاحِبُ صَوْتٍ وَ عُودٍ وَ ضَرْبٍ - طَوِيلُ اللِّحْيَةِ فَدَعَاهُ الْمَأْمُونُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ - فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام - فَشَهِقَ مُخَارِقٌ شَهْقَةً اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الدَّارِ - وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِعُودِهِ وَ يُغَنِّي - فَلَمَّا فَعَلَ سَاعَةً وَ إِذَا أَبُو جَعْفَرٍ - لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ لَا يَمِيناً وَ لَا شِمَالاً - ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ وَ قَالَ - اتَّقِ اللَّهَ يَا ذَا الْعُثْنُونِ.

۳ـعلی بن اسباط، می‌گوید: آن حضرت (امام جواد علیه السلام) بیرون آمد و من از سر تا پایش را نگاه کردم تا اندام او را برای هم مذهبان مصری خودمان وصف کنم، در این میان بودم که نشست و فرمود: ای علی، به راستی، خدا در امامت همان دلیلی را آورده که در نبوت آورده و فرموده است. «و حکم نبوت را در کودکی به او دادیم» و فرموده: «و چون نیرومند و چهل ساله شد» روا باشد که حکم را به کودکی عطا کند و روا باشد که به او در سن چهل سالگی داده شود.

۴ـ محمد بن الریان، می‌گوید: مأمون دربارهٔ ابی جعفر (امام جواد) هرنیرنگی زد که ایرادی از او بگیرد، برایش ممکن نشد و چون درمانده گردید، خواست دخترش را به او تزویج کند و عروس او سازد، به من ۲۰۰ کنیزک از زیباترین کنیزان داد که به دست هر کدام جامی از جواهر بود تا از امام جواد در وقتی که به نزدیک تخت دامادی می‌آید استقبال کنند. ولی امام جواد به آنها اعتنائی نکرد، مردی بود به نام (مخارق) آواز می‌خواند و تار می‌زد وضرب می‌گرفت و ریش درازی داشت، مأمون او را برای این کار دعوت کرد او گفت: یا امیر اگر امام مشغول کارهای دنیا باشد آنطور که مایل باشی به دنیا سرگرمش می‌کنم سپس در برابر امام جواد نشست و یک فریاد عجیبی از خودش درآورد که همهٔ اهل خانه، گرد او فراهم شدند و با تار خود می‌زد و می‌خواند.

چون ساعتی چنین کرد، امام جواد هیچ توجهی به او نکرده، نه از سمت راست و نه از چپ، و سپس سر خود را بلند کرد و به او فرمود: ای ریش دراز، از خدا بترس.

قَالَ- فَسَقَطَ الْمِضْرَابُ مِنْ يَدِهِ وَ الْعُودُ- فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِيَدَيْهِ إِلَى أَنْ مَاتَ قَالَ- فَسَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ حَالِهِ قَالَ- لَمَّا صَاحَ بِي أَبُو جَعْفَرٍ فَزِعْتُ فَزْعَةً- لَا أُفِيقُ مِنْهَا أَبَداً.

۱۳۰۶-۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ - وَ مَعِي ثَلَاثُ رِقَاعٍ غَيْرُ مُعَنْوَنَةٍ وَ اشْتَبَهَتْ عَلَيَّ فَاغْتَمَمْتُ فَتَنَاوَلَ إِحْدَاهُمَا- وَ قَالَ هَذِهِ رُقْعَةُ زِيَادِ بْنِ شَبِيبٍ - ثُمَّ تَنَاوَلَ الثَّانِيَةَ

فَقَالَ هَذِهِ رُقْعَةُ فُلَانٍ- فَبُهِتُّ أَنَا فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ - قَالَ وَ أَعْطَانِي ثَلَاثَمِائَةِ دِينَارٍ- وَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْمِلَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهِ- وَ قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ- دُلَّنِي عَلَى حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً- فَدُلَّهُ عَلَيْهِ قَالَ فَأَتَيْتُهُ بِالدَّنَانِيرِ.

فَقَالَ لِي يَا أَبَا هَاشِمٍ دُلَّنِي عَلَى حَرِيفٍ- يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً فَقُلْتُ نَعَمْ- قَالَ وَ كَلَّمَنِي جَمَّالٌ- أَنْ أُكَلِّمَهُ لَهُ يُدْخِلُهُ فِي بَعْضِ أُمُورِهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ لِأُكَلِّمَهُ لَهُ فَوَجَدْتُهُ- يَأْكُلُ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ وَ لَمْ يُمْكِنِّي كَلَامُهُ- فَقَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ كُلْ- وَ وَضَعَ بَيْنَ يَدَيَّ

ثُمَّ قَالَ- ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ- يَا غُلَامُ انْظُرْ إِلَى الْجَمَّالِ الَّذِي أَتَانَا بِهِ أَبُو هَاشِمٍ فَضُمَّهُ إِلَيْكَ- قَالَ وَ دَخَلْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ بُسْتَاناً فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي لَمُولَعٌ بِأَكْلِ الطِّينِ- فَادْعُ اللَّهَ لِي فَسَكَتَ

گوید: ابزار زدن و تار، از دست او افتادند و دیگر از دستهای خود سودی نبرد (یعنی شل شد) تا مرد.
گوید: مأمون از (مخارق) حالش را پرسید، در پاسخ گفت: چون امام جواد بر من فریاد زد، یک هراسی در دلم افتاد که هرگز از آن به خود نمی‌آیم.

۵ ـ داود بن قاسم جعفری می‌گوید: خدمت امام جواد رسیدم و سه نامهٔ بی نشانی داشتم و بر من اشتباه شده بود و غمناک بودم، یکی از آنها را برداشت و فرمود: این از زیاد بن شبیب است، و دومی را برداشت و فرمود: این از فلانی است، من مات شدم، به من نگاهی کرد و لبخندی زد. گوید: سیصد اشرفی به من داد که آن را برای یکی از عموزادگانش ببرم، و به من فرمودند: او محققا به تو می‌گوید مرا به یک دلال رهنمایی کن تا با آنها برایم کالائی بخرد، اورا راهنمایی کن، گوید: اشرفیها را برای او آوردم و او به من گفت: ای ابا هاشم، مرا به یک دلال رهنمایی کن تا با آنها برایم کالائی بخرد، گفتم: به چشم.
گوید: شتربانی به من گفت که: به آن حضرت بگویم او را در یکی ازکارهایش بپذیرد، من نزد آن حضرت رفتم تا با او در این باره سخن گویم، دیدم خوراک می‌خورد و گروهی با او هستند و نمی‌توانم با او در این باره گفتگو کنم، فرمود: ای ابا هاشم، بفرما بخور و خوراکی جلو من نهاد، سپس او آغاز سخن کرد و بی پرسش فرمود:
ای غلام، آن شتربانی راکه اباهاشم با خود آورده، بنگر و او را با خود داشته باش.
گوید: یک روز باآن حضرت به باغی رفتم و به او گفتم: قربانت، من

ثُمَّ قَالَ - لِي بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ اِبْتِدَاءً مِنْهُ - يَا أَبَا هَاشِمٍ قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ أَكْلَ الطِّينِ - قَالَ أَبُو هَاشِمٍ فَمَا شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ الْيَوْمَ.

۱۳۰۷-۶- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ؑ صَبِيحَةَ عُرْسِهِ - حَيْثُ بَنَى بِابْنَةِ الْمَأْمُونِ وَكُنْتُ تَنَاوَلْتُ مِنَ اللَّيْلِ دَوَاءً - فَأَوَّلُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي صَبِيحَتِهِ - أَنَا وَ قَدْ أَصَابَنِي الْعَطَشُ - وَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ - فَنَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ ؑ فِي وَجْهِي - وَ قَالَ أَظُنُّكَ عَطْشَانَ فَقُلْتُ أَجَلْ.

فَقَالَ يَا غُلَامُ أَوْ جَارِيَةُ اِسْقِنَا مَاءً فَقُلْتُ - فِي نَفْسِي السَّاعَةَ يَأْتُونَهُ بِمَاءٍ يَسُمُّونَهُ بِهِ - فَاغْتَمَمْتُ لِذَلِكَ فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ - وَ مَعَهُ الْمَاءُ فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِي.

ثُمَّ قَالَ يَا غُلَامُ نَاوِلْنِي الْمَاءَ - فَتَنَاوَلَ الْمَاءَ فَشَرِبَ ثُمَّ نَاوَلَنِي فَشَرِبْتُ - ثُمَّ عَطِشْتُ أَيْضاً وَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ - فَفَعَلَ مَا فَعَلَ فِي الْأُولَى - فَلَمَّا جَاءَ الْغُلَامُ وَ مَعَهُ الْقَدَحُ - قُلْتُ فِي نَفْسِي مِثْلَ مَا قُلْتُ فِي الْأُولَى - فَتَنَاوَلَ الْقَدَحَ ثُمَّ شَرِبَ فَنَاوَلَنِي وَ تَبَسَّمَ: "قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ فَقَالَ لِي - هَذَا الْهَاشِمِيُّ وَ أَنَا أَظُنُّهُ كَمَا يَقُولُونَ.

به گِل خوردن علاقه‌مند و حریصم برای من دعائی بکن، پاسخی نداد و پس از سه روز، آغاز سخن کرد و فرمود: ای اباهاشم، به یقین که خدا، خوردن گل را از تو برداشت، ابا هاشم گفت: ازامروز چیزی در نظرم دشمن‌تر از گل خوردن نیست.

* * *

۶ـ محمدبن علي هاشمي گويد: بامداد روزی که امام جوادعليه السلام با دختر مأمون عروسی کرده بود، خدمت آن حضرت رسیدم و شب، دارو را خورده بودم و من هم نخستینن کسی بودم که بامدادآن روز نزد آن حضرت آمده بودم و تشنه بودم و نمی خواستم آب طلب کنم، امام جوادعليه السلام به رویم نگاهی کرد و فرمود: به گمانم تشنه‌ای؟ گفتم: آری، فرمود: ای غلام آب برای ما بیاور، من با خود گفتم: اکنون برایش آبی بیاورند که در او زهر ریخته باشند من از این حرف بدبینانه خود شرمنده شدم غلام آب آورد، آن حضرت به روی من لبخندی زد و سپس فرمود: ای غلام، آب را به من بده، آن حضرت آب راگرفت و از آن نوشید و سپس به من داد و نوشیدم و باز هم تشنه شدم و نخواستم آب بطلبم، و همان کار نخست را تکرار کرد و این بار چون غلام، قدح را آورد باز در دلم همان‌گمان سابق‌گذشت و حضرت قدح راگرفت و از آن نوشید وبه من داد و لبخندی زد. محمدبن حمزه (راوی خبر)گوید: به من گفت: این مرد هاشمی که: من گمان دارم امام جواد است، همچنان است که می‌گویند(یعنی طبق عقیدهٔ شیعه درون مردم را می‌داند).

۱۳۰۸-۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

اِسْتَأْذَنَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ النَّوَاحِي مِنَ الشِّيعَةِ فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا فَسَأَلُوهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ- عَنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ عليه السلام وَ لَهُ عَشْرُ سِنِينَ.

۱۳۰۹-۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ دِعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ

أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام وَ أَمَرَ لَهُ بِشَيْءٍ فَأَخَذَهُ وَ لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ- قَالَ فَقَالَ لَهُ لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ- قَالَ ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ أَمَرَ لِي بِشَيْءٍ فَقُلْتُ- الْحَمْدُ لِلَّهِ

فَقَالَ لِي تَأَدَّبْتَ.



۱۳۱۰-۹- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ- يَا مُحَمَّدُ حَدَثَ بِآلِ فَرَجٍ حَدَثٌ فَقُلْتُ مَاتَ عُمَرُ

فَقَالَ- الْحَمْدُ لِلَّهِ- حَتَّى أَحْصَيْتُ لَهُ أَرْبَعاً وَ عِشْرِينَ مَرَّةً- فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا يَسُرُّكَ- لَجِئْتُ حَافِياً أَعْدُو إِلَيْكَ قَالَ- يَا مُحَمَّدُ أَوَ لَا تَدْرِي مَا قَالَ- لَعَنَهُ اللَّهُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي- قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ خَاطَبَهُ فِي شَيْءٍ.

۷ـ علی بن ابراهیم از پدرش که گفت: مردمی از شیعه‌های دوردست، اجازهٔ ورود از امام جواد ﷺ خواستند، به آنها اجازه داد و شرفیاب شدند و در یک مجلس، سی هزار مسئله پرسیدند و در سن ۱۰ سالگی بود که همه را پاسخ گفت.

۸ـ از دعبل بن علی که شرفیاب حضور امام رضا ﷺ شد و دستور داد چیزی به او دادند و آن را گرفت و حمد خدا را نگفت حضرت به او فرمود: چرا حمد خدا را نگفتی؟ دعبل گوید: سپس خدمت امام جواد ﷺ رسیدم و دستورداد چیزی به من دادند، و گفتم: الحمدلله، به من فرمود: مثل اینکه یادآوری امام رضا ﷺ تو را ادب کرد

۹ـ محمد بن سنان گوید: من شرفیاب حضور ابوالحسن (یعنی امام نهم ﷺ) شدم، به من فرمود: ای محمد، تازه‌ای به آل فرج (خاندانی از طرفداران و کارمندان عالیرتبهٔ عباسیان) رخ داده؟ گفتم: عُمَر (بن فرج که حاکم مدینه بوده است) مرد، فرمود: الحمدلله، و تا بیست و چهار بار این جمله را شمردم،

گفتم: ای آقای من، اگر می‌دانستم این خبر شما را تا اینقدر شاد می‌سازد خدمت شما با پای برهنه می‌دویدم نمی‌دانی که او به پدرم محمد بن علی ﷺ چه گفته؟ گفتم: نه، فرمود: دربارهٔ موضوعی، پدرم با او سخن گفت و در پاسخ پدرم گفت: گمان دارم تو مستی.

فَقَالَ أَظُنُّكَ سَكْرَانَ

فَقَالَ أَبِي - اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أَمْسَيْتُ لَكَ صَائِماً - فَأَذِقْهُ طَعْمَ الْحَرْبِ وَ ذُلَّ الْأَسْرِ - فَوَ اللَّهِ إِنْ ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى حُرِبَ مَالُهُ - وَ مَا كَانَ لَهُ ثُمَّ أُخِذَ أَسِيراً وَ هُوَ ذَا قَدْ مَاتَ - لَا رَحِمَهُ اللَّهُ وَ قَدْ أَدَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ - وَ مَا زَالَ يُدِيلُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ أَعْدَائِهِ.

۱۳۱۱ - ۱۰ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ:

صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ - فِي مَسْجِدِ الْمُسَيَّبِ وَ صَلَّى بِنَا - فِي مَوْضِعِ الْقِبْلَةِ سَوَاءً وَ ذُكِرَ - أَنَّ السِّدْرَةَ الَّتِي فِي الْمَسْجِدِ كَانَتْ يَابِسَةً - لَيْسَ عَلَيْهَا وَرَقٌ فَدَعَا بِمَاءٍ - وَ تَهَيَّأَ تَحْتَ السِّدْرَةِ فَعَاشَتِ السِّدْرَةُ وَ أَوْرَقَتْ وَ حَمَلَتْ مِنْ عَامِهَا.

۱۳۱۲ - ۱۱ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ وَ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَنِ الْمُطَرِّفِيِّ قَالَ:

مَضَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ وَ لِي عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ذَهَبَ مَالِي - فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ - إِذَا كَانَ غَداً فَأْتِنِي وَ لْيَكُنْ مَعَكَ مِيزَانٌ وَ أَوْزَانٌ - فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ

فَقَالَ لِي - مَضَى أَبُو الْحَسَنِ وَ لَكَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ - فَقُلْتُ نَعَمْ فَرَفَعَ الْمُصَلَّى الَّذِي كَانَ تَحْتَهُ - فَإِذَا تَحْتَهُ دَنَانِيرُ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ.

پدرم گفت: بار خدایا اگر تو می‌دانی که من امروز تا شب برای تو روزه بودم به او مزۀ غارت مال، و خواری اسیری را بچشان، به خدا چند روزی نگذشت که مالش را چپاول و هر چه داشت بردند و او را اسیر کردند و هم اکنون مرد، خدایش نیامرزد و خدا عزوجل از او انتقام کشید، و همیشه خدا انتقام دوستانش راز دشمنانش خواهد کشید

* * *

۱۰ ـ از ابوهاشم جعفری که گفت: من نماز مغرب را با امام جواد علیه‌السلام در مسجد مسیب خواندم، برای ما در محل قبلۀ مسجد نماز خواند بدون انحراف و گفت: درخت سدر خشکی در مسجد بود که برگ نداشت و امام علیه‌السلام آب خواست و در زیر آن درخت وضوء گرفت و آمادۀ نماز شد و آن درخت زنده شد و برگ آورد، و همان سال میوه داد.

* * *

۱۱ ـ مطرفی می‌گوید: امام رضا علیه‌السلام که درگذشت، چهارهزار درهم به من بدهکار بود و من با خود گفتم: مالم ازمیان رفت، و سپس امام جواد علیه‌السلام به من پیغام داد که فردا نزد من بیا و با خود سنگ و ترازو هم بیاور، و من خدمت امام جواد علیه‌السلام رسیدم و آن حضرت به من فرمود: ابوالحسن علیه‌السلام درگذشت و ۴ هزار درهم به تو بدهکار بود؟

گفتم: آری جانمازی که زیر پایش بود بلند کرد، و به ناگاه اشرفی بسیاری زیر آن بود و آن‌ها را به من داد.

* * *

۱۳۱۳-۱۲- سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ وَ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ:

قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً- وَ ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ وَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْماً- تُوُفِّيَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ- سَنَةَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ. عاش بعد أبيه تسعة عشر سنة الّا خمساً و عشرين يوماً.

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ (وَ الرِّضْوَانُ)

وُلِدَ ﷺ لِلنِّصْفِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ- سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَ مِائَتَيْنِ وَ رُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ ﷺ فِي رَجَبٍ- سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَ مِائَتَيْنِ - وَ مَضَى لِأَرْبَعٍ بَقِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ- سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ رُوِيَ أَنَّهُ قُبِضَ ﷺ فِي رَجَبٍ- سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ - وَ لَهُ إِحْدَى وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً وَ سِتَّةُ أَشْهُرٍ - وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً عَلَى الْمَوْلِدِ الْآخَرِ الَّذِي رُوِيَ- وَ كَانَ الْمُتَوَكِّلُ أَشْخَصَهُ مَعَ يَحْيَى بْنِ هَرْثَمَةَ بْنِ أَعْيَنَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى سُرَّ مَنْ رَأَى - فَتُوُفِّيَ بِهَا ﷺ وَ دُفِنَ فِي دَارِهِ- وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا سَمَانَةُ.

۱۲ ـ از محمد بن سنان، گوید: امام جواد بیست و پنج سال و سه ماه و ۱۲ روز داشت که در گذشت، وفاتش روز سه شنبه ششم ذی حجه سال دویست و بیست هجری بود، بعد از پدرش ۱۹ سال بجز ۲۵ روز زنده بود.

ولادت امام علی نقی علیه السلام

در نیمهٔ ذی حجهٔ سال ۲۱۲ هجری تولد یافته و در روایتی است که در رجب سال ۲۱۴ متولد شده و در ۲۶ جمادی الاخره سال ۲۵۴ وفات یافته و در روایتی است که در ماه رجب سال ۲۵۴ وفات کرد و ۴۱ سال و ۶ ماه زندگی کرد و به روایت دیگر ۴۰ سال عمر کرده و متوکل آن حضرت را به همراه یحیی بن هرثمة بن اعین از مدینه به سامرا آورد و در آن جا وفات نمود و در خانهٔ خود به خاک سپرده شد مادرش ام ولد به نام سمانه بود

١٣١٤-١- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ خَيْرَانَ الْأَسْبَاطِيِّ قَالَ:

قَدِمْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام الْمَدِينَةَ - فَقَالَ لِي مَا خَبَرُ الْوَاثِقِ عِنْدَكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ خَلَّفْتُهُ فِي عَافِيَةٍ - أَنَا مِنْ أَقْرَبِ النَّاسِ عَهْداً بِهِ عَهْدِي بِهِ مُنْذُ عَشَرَةِ أَيَّامٍ - قَالَ فَقَالَ لِي إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ - إِنَّهُ مَاتَ فَلَمَّا أَنْ قَالَ لِيَ - النَّاسَ عَلِمْتُ أَنَّهُ هُوَ

ثُمَّ قَالَ لِي - مَا فَعَلَ جَعْفَرٌ قُلْتُ - تَرَكْتُهُ أَسْوَأَ النَّاسِ حَالاً فِي السِّجْنِ - قَالَ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ - مَا فَعَلَ ابْنُ الزَّيَّاتِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ النَّاسُ مَعَهُ وَ الْأَمْرُ أَمْرُهُ - قَالَ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ شُؤْمٌ عَلَيْهِ قَالَ ثُمَّ سَكَتَ وَ قَالَ لِي - لَا بُدَّ أَنْ تَجْرِيَ مَقَادِيرُ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَحْكَامُهُ يَا خَيْرَانُ مَاتَ الْوَاثِقُ وَ قَدْ قَعَدَ الْمُتَوَكِّلُ جَعْفَرٌ - وَ قَدْ قُتِلَ ابْنُ الزَّيَّاتِ فَقُلْتُ - مَتَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ - بَعْدَ خُرُوجِكَ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ.

١٣١٥-٢- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ أَرَادُوا إِطْفَاءَ نُورِكَ وَ التَّقْصِيرَ بِكَ - حَتَّى أَنْزَلُوكَ هَذَا الْخَانَ الْأَشْنَعَ خَانَ الصَّعَالِيكِ فَقَالَ - هَاهُنَا أَنْتَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ - وَ قَالَ انْظُرْ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِرَوْضَاتٍ آنِقَاتٍ - وَ رَوْضَاتٍ بَاسِرَاتٍ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ عَطِرَاتٌ - وَ وِلْدَانٌ كَأَنَّهُنَّ اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ - وَ أَطْيَارٌ وَ ظِبَاءٌ وَ أَنْهَارٌ تَفُورُ - فَحَارَ بَصَرِي وَ حَسَرَتْ عَيْنِي - فَقَالَ حَيْثُ كُنَّا فَهَذَا لَنَا عَتِيدٌ - لَسْنَا فِي خَانِ الصَّعَالِيكِ.

۱ ـ خیرانی اسباطی می‌گوید: در مدینه خدمت ابوالحسن علیه السلام رسیدم، به من فرمود: چه خبری از واثق داری؟ گفتم: قربانت گردم، بهنگام حرکت، من او را سالم یافتم و من از همهٔ مردم، در دیدار به او نزدیکترم ده روز است که او را دیده‌ام، به من فرمود که: اهل مدینه می‌گویند، او مرده، و چون به من گفت: مردم چنین می‌گویند (و چون شخص معینی را نام نبرد) دانستم که او مرده است، سپس به من فرمود که: جعفر چه کرد؟ (مقصود، متوکل عباسی است که جعفر بن معتصم باشد) گفتم: او را بدحال‌ترین مرد در زندان بود. فرمود: اما او به حکومت رسیده ابن الزیات چه کرده؟ (وزیر واثق بوده) گفتم: قربانت، مردم با او بودند و فرمان فرمان او بود، فرمود: اما به راستی که این پیشرفت برایش نامیمون بود پس اندکی سکوت نمود آنگاه فرمود به ناچار، مقدرات خدای تعالی و احکامش اجرا می‌شوند، ای خیران، واثق مرد، و متوکل به جای او نشست و ابن الزیات هم کشته شد، گفتم: قربانت، چه وقت؟ فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو (از سامراء).

۲ ـ صالح بن سعید می‌گوید: خدمت ابوالحسن علیه السلام رسیدم به او گفتم: قربانت بعضی از مردم می‌خواهند با هر وسیله‌ای نور شما را خاموش کنند و از ارزش شمابکاهند، تا شما را در محلی بدنام که مربوط به گدایان است منزل دهند که آنگاه به من فرمود ای پسر سعید تو هم چنین فکر می‌کنی؟ سپس با دست خود اشاره کرد و فرمود: بنگر من نگاه کردم و به ناگاه خودرا در باغستانهای خرم و فرح بخشی دیدم، باغستانهائی تازه و خرم در آنها حوریانی معطر و پسرانی خوش سیما چون درّ صدف درخشان، پرندگان، آهوان و نهرهای روان و جوشان دیدم چشمم خیره شد و دیده‌ام از کار افتاد، فرمود: هر جا باشیم این منظره برای ما آماده است، ما در سرای گدایان نیستیم.

۱۳۱۶-۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ الْجَلَّابِ قَالَ:

اِشْتَرَيْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام غَنَماً كَثِيرَةً- فَدَعَانِي فَأَدْخَلَنِي مِنْ إِصْطَبْلِ دَارِهِ- إِلَى مَوْضِعٍ وَاسِعٍ لَا أَعْرِفُهُ- فَجَعَلْتُ أُفَرِّقُ تِلْكَ الْغَنَمَ فِيمَنْ أَمَرَنِي بِهِ- فَبَعَثَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَ إِلَى وَالِدَتِهِ- وَ غَيْرِهِمَا مِمَّنْ أَمَرَنِي- ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُهُ فِي الِانْصِرَافِ إِلَى بَغْدَادَ- إِلَى وَالِدِي وَ كَانَ ذَلِكَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَكَتَبَ إِلَيَّ تُقِيمُ غَداً عِنْدَنَا- ثُمَّ تَنْصَرِفُ قَالَ فَأَقَمْتُ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ- أَقَمْتُ عِنْدَهُ وَ بِتُّ لَيْلَةَ الْأَضْحَى فِي رِوَاقٍ لَهُ- فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ أَتَانِي فَقَالَ- يَا إِسْحَاقُ قُمْ قَالَ فَقُمْتُ- فَفَتَحْتُ عَيْنِي فَإِذَا أَنَا عَلَى بَابِي بِبَغْدَادَ- قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى وَالِدِي وَ أَنَا فِي أَصْحَابِي- فَقُلْتُ لَهُمْ عَرَّفْتُ بِالْعَسْكَرِ- وَ خَرَجْتُ بِبَغْدَادَ إِلَى الْعِيدِ.

۱۳۱۷-۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِيِّ قَالَ:

مَرِضَ الْمُتَوَكِّلُ مِنْ خُرَاجٍ خَرَجَ بِهِ- وَ أَشْرَفَ مِنْهُ عَلَى الْهَلَاكِ- فَلَمْ يَجْسُرْ أَحَدٌ أَنْ يَمَسَّهُ بِحَدِيدَةٍ- فَنَذَرَتْ أُمُّهُ إِنْ عُوفِيَ أَنْ تَحْمِلَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ- عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مَالاً جَلِيلاً مِنْ مَالِهَا- وَ قَالَ لَهُ الْفَتْحُ بْنُ خَاقَانَ لَوْ بَعَثْتَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فَسَأَلْتَهُ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو- أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ صِفَةٌ يُفَرِّجُ بِهَا عَنْكَ- فَبَعَثَ إِلَيْهِ وَ وَصَفَ لَهُ عِلَّتَهُ- فَرَدَّ إِلَيْهِ الرَّسُولُ بِأَنْ يُؤْخَذَ- كُسْبُ الشَّاةِ فَيُدَافُ بِمَاءِ وَرْدٍ فَيُوضَعُ عَلَيْهِ- فَلَمَّا رَجَعَ

۳ـ اسحاق جلاب گوید: من برای ابوالحسن ﷺ گوسفند بسیاری خریدم سپس مرا خواست و از اسطبل منزلش مرا به جای وسیعی برد که آن را نمی‌دانستم و نمی‌شناختم و طبق دستور او گوسفندها را به هرکس دستور داده بود تقسیم کردم و از آنها برای عمر (پسرش) ابوجعفر و مادر او و دیگران که دستور داده بود و فرستادم و چون روز ترویه بود از حضرت اجازه گرفتم که به بغداد نزد پدرم برگردم بمن نوشت فردا نزد ما باش و سپس برو.

گوید: خدمت امام بودم تا آنکه روز عرفه فرا رسید و نزد آن حضرت ماندم و شب عید قربان در آستانه‌ای که داشت خوابیدم و هنگام سحر نزد من آمد و فرمود: ای اسحاق، بر خیز، گوید: برخاستم و چشم باز کردم و دیدم به در خانهٔ خودم در بغدادم و نزد پدم رفتم و در میان رفقای خود بودم، به آنها گفتم: من روز عرفه را در سامره گذراندم و برای روز عید به بغداد رسیدم.

۴ـ از ابراهیم بن محمد طاهری، گوید: متوکل بر اثر دمل و زخم بزرگ و عمیقی که در آورد، بیمار شد و نزدیک مرگ رسید و احدی جرأت نکرد با ابزار آهنی او را جراحی کند مادرش نذر کرد، اگر خوب شود، پول بسیاری نزد ابوالحسن علی بن محمد ﷺ از ثروت خودش برای امام هادی بفرستد فتح بن خاقان (وزیر متوکل) به متوکل گفت: ای کاش مرا نزد امام هادی می‌فرستادی زیرا او معالجه تو را می‌داند.

متوکل کسی را نزد آن حضرت فرستاد و مرض او را شرح داد و فرستاده، این دستور را آورد که: پشکل گوسفند را بگیرند و با گلاب مخلوط کنند و روی دمل گذارند.

الرَّسُولُ وَ أَخْبَرَهُمْ - أَقْبَلُوا يَهْزَءُونَ مِنْ قَوْلِهِ.

فَقَالَ لَهُ الْفَتْحُ هُوَ وَ اللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا قَالَ - وَ أَحْضَرَ الْكُسْبَ وَ عَمِلَ كَمَا قَالَ - وَ وَضَعَ عَلَيْهِ فَغَلَبَهُ النَّوْمُ وَ سَكَنَ - ثُمَّ انْفَتَحَ وَ خَرَجَ مِنْهُ مَا كَانَ فِيهِ - وَ بُشِّرَتْ أُمُّهُ بِعَافِيَتِهِ - فَحَمَلَتْ إِلَيْهِ عَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ تَحْتَ خَاتَمِهَا - ثُمَّ اسْتَقَلَّ مِنْ عِلَّتِهِ فَسَعَى إِلَيْهِ - الْبَطْحَائِيُّ الْعَلَوِيُّ بِأَنَّ أَمْوَالاً تُحْمَلُ إِلَيْهِ وَ سِلَاحاً.

فَقَالَ لِسَعِيدٍ الْحَاجِبِ اهْجُمْ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ - وَ خُذْ مَا تَجِدُ عِنْدَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ السِّلَاحِ وَ احْمِلْهُ إِلَيَّ - قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ.

فَقَالَ لِي سَعِيدٌ الْحَاجِبُ - صِرْتُ إِلَى دَارِهِ بِاللَّيْلِ - وَ مَعِي سُلَّمٌ فَصَعِدْتُ السَّطْحَ - فَلَمَّا نَزَلْتُ عَلَى بَعْضِ الدَّرَجِ فِي الظُّلْمَةِ - لَمْ أَدْرِ كَيْفَ أَصِلُ إِلَى الدَّارِ - فَنَادَانِي يَا سَعِيدُ مَكَانَكَ حَتَّى يَأْتُوكَ بِشَمْعَةٍ - فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ أَتَوْنِي بِشَمْعَةٍ فَنَزَلْتُ فَوَجَدْتُهُ - عَلَيْهِ جُبَّةُ صُوفٍ وَ قَلَنْسُوَةٌ مِنْهَا - وَ سَجَّادَةٌ عَلَى حَصِيرٍ بَيْنَ يَدَيْهِ - فَلَمْ أَشُكَّ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي.

فَقَالَ لِي دُونَكَ الْبُيُوتَ فَدَخَلْتُهَا - وَ فَتَّشْتُهَا فَلَمْ أَجِدْ فِيهَا شَيْئاً وَ وَجَدْتُ الْبَدْرَةَ فِي بَيْتِهِ مَخْتُومَةً - بِخَاتَمِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ وَ كِيساً مَخْتُوماً وَ قَالَ لِي دُونَكَ الْمُصَلَّى - فَرَفَعْتُهُ فَوَجَدْتُ سَيْفاً فِي جَفْنٍ غَيْرِ مُلَبَّسٍ فَأَخَذْتُ ذَلِكَ وَ صِرْتُ إِلَيْهِ - فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى خَاتَمِ أُمِّهِ عَلَى الْبَدْرَةِ - بَعَثَ إِلَيْهَا فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ - فَأَخْبَرَنِي بَعْضُ خَدَمِ الْخَاصَّةِ أَنَّهَا قَالَتْ لَهُ - كُنْتُ قَدْ نَذَرْتُ فِي عِلَّتِكَ لَمَّا أَيِسْتُ مِنْكَ - إِنْ عُوفِيتَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ مِنْ مَالِي

چون فرستاده، دستور را آورد و به آنها گزارش داد، آن را به باد مسخره گرفتند. خاقان گفت: به خدا به آنچه که گفت داناتر است از این رو به دستور حضرت عمل کردند. و متوکل را خواب گرفت و دردش آرام شد و دمل سرباز کرد و آنچه در آن بود بیرون آمد و مژدهٔ سلامتی اورا به مادرش دادند، و ۱۰ هزار اشرفی سر به مهر خودش برای امام علیه‌السلام فرستاد و متوکل از بیماری خود بهبودی کامل یافت آنگاه بطحائی علوی نزد متوکل سخن چینی کرد که پول و اسلحه برای آن حضرت می‌فرستند او به سعید حاجب دستور داد که شبانه به خانهٔ آنحضرت حمله کن و هر چه پول و اسلحه نزد او یافتی بردار و برای من بفرست.

ابراهیم بن محمد گوید: سعید حاجب گفت: من شبانه به خانهٔ آن حضرت رفتم و نردبان را به همراهم بردم، سر بام رفتم و چون در تاریکی به یکی از پلکان‌ها سرازیر شدم نمی‌دانستم از کجا وارد خانه شوم، امام فریاد زد: ای سعید، به جای خود باش تا برایت شمع بیاورند طولی نکشید که شمعی آوردند و من فرود آمدم،

دیدم آن حضرت، جبه پشمینی پوشیده وکلاه پشمینی بر سر نهاده و سجاده روی حصیر برابر اوست و تردید نداشتم که مشغول نماز بود.

به من فرمود: این اتاقها در اختیار تو، من به همهٔ اطاقها رفتم و بازرسی کردم و چیزی را جز یک کیسه اشرفی که مهر مادر متوکل داشت وکیسه دیگری هم سر به مهر بود و به من فرمود: این جانماز را هم بازرسی کن، من آن را برداشتم و یک شمشیر غلاف کرده و بی آرایش زیر آن بود و آنها را برداشتم و نزد متوکل بردم و چون به مهر مادرش نگاه کرد او را خواست، نزد او آمد و یکی از خدمتکاران مخصوص به من گزارش داد که مادرش به او گفت: در بیماری تو من نذر کردم چون از تو ناامید شده

عَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ - فَحَمَلْتُهَا إِلَيْهِ وَ هَذَا خَاتَمِي عَلَى الْكِيسِ - وَ فَتَحَ الْكِيسَ الْآخَرَ فَإِذَا فِيهِ أَرْبَعُمِائَةِ دِينَارٍ - فَضَمَّ إِلَى الْبَدْرَةِ بَدْرَةً أُخْرَى وَ أَمَرَنِي بِحَمْلِ ذَلِكَ إِلَيْهِ - فَحَمَلْتُهُ وَ رَدَدْتُ السَّيْفَ وَ الْكِيسَيْنِ وَ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي عَزَّ عَلَيَّ.

فَقَالَ لِي سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

۱۳۱۸ - ۵ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ قَالَ:

قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ كَتَبَ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ - أَجْمِعْ أَمْرَكَ وَ خُذْ حِذْرَكَ قَالَ - فَأَنَا فِي جَمْعِ أَمْرِي وَ لَيْسَ أَدْرِي - مَا كَتَبَ إِلَيَّ حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولٌ - حَمَلَنِي مِنْ مِصْرَ مُقَيَّداً وَ ضَرَبَ عَلَى كُلِّ مَا أَمْلِكُ وَ كُنْتُ فِي السِّجْنِ ثَمَانَ سِنِينَ - ثُمَّ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْهُ فِي السِّجْنِ كِتَابٌ فِيهِ يَا مُحَمَّدُ لَا تَنْزِلْ فِي نَاحِيَةِ الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ - فَقَرَأْتُ الْكِتَابَ فَقُلْتُ يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهَذَا وَ أَنَا فِي السِّجْنِ إِنَّ هَذَا لَعَجَبٌ - فَمَا مَكَثْتُ أَنْ خُلِّيَ عَنِّي وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ - قَالَ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ عَنْ ضِيَاعِهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ سَوْفَ تُرَدُّ عَلَيْكَ - وَ مَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تُرَدَّ عَلَيْكَ - فَلَمَّا شَخَصَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى الْعَسْكَرِ - كُتِبَ إِلَيْهِ بِرَدِّ ضِيَاعِهِ وَ مَاتَ قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِيبِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ - يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعَسْكَرِ - فَكَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ؈ يُشَاوِرُهُ - فَكَتَبَ إِلَيْهِ اُخْرُجْ فَإِنَّ فِيهِ - فَرَجَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى - فَخَرَجَ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى مَاتَ.

بودم که اگر سالم شدی، از مال خودم ۱۰ هزار اشرفی برای او بفرستم و آنها را فرستادم و این هم مهر من است که بر کیسه است و کیسهٔ دیگر راگشود و در آن چهار صد اشرفی بود و او یک کیسهٔ ۱۰ هزار اشرفی را برآنها افزود و به من فرمان داد که آن را برای امام ببرم من آنها را بردم و آن شمشیر را با ۲ کیسه پرداختم و به آن حضرت گفتم: ای آقای من: بر من سخت است این مأموریت در بارهٔ شما، در پاسخ فرمود: ستمگران به زودی بدانند که چه سرانجامی خواهند داشت (شعراء / ۲۲۷).

۵ ـ از علی بن محمد نوفلی که گفت: محمدبن جعفر فرج به من گفت: ابوالحسن ﷺ به او نوشته: ای محمد، کار و زندگی خود را جمع و جورکن و مراقب خود باش، گفت: من در جمع آوری کار خود بودم و نمی‌دانستم مقصود آن حضرت از این نامه چیست، تا آنکه فرستادهٔ خلیفه آمد و مرا زیر زنجیر از مصر برد و هر چه داشتم، مهر و موم کرد و من هشت سال در زندان به سر بردم. و سپس نامه‌ای از آن حضرت به من رسید که نوشته بود: ای محمد، در ناحیهٔ سمت غربی، منزل مکن، من نامه را خواندم و با خود گفتم: من در زندانم و به من این را نوشته است؟ این بسیار شگفت آور است و دیری نگذشت که مرا آزاد کردند و الحمد لله، گفت که: محمدبن فرج به آن حضرت نوشت و دربارهٔ مزرعه‌ها و آب و ملک خود پرسش کرد. در پاسخ او نوشت که: به زودی آنها را به تو برگردانند و اگر هم برنگردانند به تو زیانی نرسد و چون محمدبن فرج را به سامره خواستند، نامهٔ رد املاک او را صادر کردند ولی پیش از دریافت آن، خودش مرد. گوید: احمد بن خضیب به محمد بن فرج نوشت و از اوخواست که به سامره رود و محمد بن فرج به امام نوشت و با او مشورت کرد، و امام در پاسخ اونوشت برو به سامره که برای تو گشایش است، انشاء الله تعالی و او به سامره رفت و پس از مدتی مرد.

۱۳۱۹-۶- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو يَعْقُوبَ قَالَ:

رَأَيْتُهُ يَعْنِي مُحَمَّداً قَبْلَ مَوْتِهِ بِالْعَسْكَرِ - فِي عَشِيَّةٍ وَ قَدِ اسْتَقْبَلَ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَ اعْتَلَّ مِنْ غَدٍ - فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ عَائِداً بَعْدَ أَيَّامٍ مِنْ عِلَّتِهِ وَ قَدْ ثَقُلَ - فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِثَوْبٍ - فَأَخَذَهُ وَ أَدْرَجَهُ وَ وَضَعَهُ - تَحْتَ رَأْسِهِ - قَالَ فَكُفِّنَ فِيهِ قَالَ أَحْمَدُ قَالَ أَبُو يَعْقُوبَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام مَعَ ابْنِ الْخَضِيبِ

فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْخَضِيبِ - سِرْ جُعِلْتُ فِدَاكَ

فَقَالَ لَهُ - أَنْتَ الْمُقَدَّمُ فَمَا لَبِثَ إِلَّا أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ - حَتَّى وُضِعَ الدَّهَقُ عَلَى سَاقِ ابْنِ الْخَضِيبِ - ثُمَّ نُعِيَ قَالَ رُوِيَ عَنْهُ حِينَ أَلَحَّ عَلَيْهِ ابْنُ الْخَضِيبِ - فِي الدَّارِ الَّتِي يَطْلُبُهَا مِنْهُ - بَعَثَ إِلَيْهِ لَأَقْعُدَنَّ بِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَقْعَداً لَا يَبْقَى لَكَ بَاقِيَةٌ - فَأَخَذَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ

۱۳۲۰-۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ:

أَخَذْتُ نُسْخَةَ كِتَابِ الْمُتَوَكِّلِ - إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام مِنْ يَحْيَى بْنِ هَرْثَمَةَ - فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَتَيْنِ - وَ هَذِهِ نُسْخَتُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَارِفٌ بِقَدْرِكَ رَاعٍ لِقَرَابَتِكَ - مُوجِبٌ لِحَقِّكَ يُقَدِّرُ مِنَ الْأُمُورِ فِيكَ - وَ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مَا أَصْلَحَ اللَّهُ بِهِ حَالَكَ وَ حَالَهُمْ - وَ ثَبَّتَ بِهِ عِزَّكَ وَ عِزَّهُمْ - وَ أَدْخَلَ الْيُمْنَ

۶ـ ابو یعقوب گفت: من آن محمد(بن فرج) را پیش از مردنش در سامراء دیدم، شب هنگامی بود که جلو ابوالحسن علیه السلام آمده بود بر او نگریست و از فردا بیمار شد، پس از چند روز بیماریش به دیدار او رفتم و سنگین شده بود و به من گزارش داد که برای او جامه‌ای فرستاده (یعنی امام) و آن راگرفته و پیچیده و زیر سرش گذاشته که او را در همان پارچه کفن کردند.

۶ـ ابو یعقوب می‌گوید: من ابوالحسن علیه السلام را با ابن الخضیب دیدم، ابن الخضیب به آن حضرت گفت: قربانت گردم پیش برو حضرت در پاسخ او فرمود: تو مقدم هستی، چهار روز بیشتر نشد که چوبهای شکنجه را به ساقهای ابن الخضیب بستند و سپس خبر مرگش اعلام شد. احمد گفته که: ازاو روایت شده است که چون ابن الخضیب دربارهٔ خانه‌ای که آن را از امام علیه السلام مطالبه می‌کرد سختگیری نمود امام برایش پیغام فرستاد که من از خداوند می‌خواهم که تو را به روزی نشاند که اثری از تو به جا نماند و خدا عز وجل ابن الخضیب را در همان روزها گرفتارکرد.

توضیح: ابن الخضیب از افسران متوکل عباسی بود که وقتی متوکل کشته شد المنتصر بجای او نشست و خلیفه جدید او را به وزارت خود برگزید و پس از مرگ منتصر با تدبیر خود برنامه‌ای درست کرد که از فرزندان متوکل به خلافت نرسد تا خون پدر را مطالبه کند لذا از نواده‌های معتصم را خلیفه نمود.

۷ـ یکی از اصحاب گوید: من رو نویس نامه‌ای که متوکل به امام ابی الحسن سوم علیه السلام نوشته بود در سال ۲۴۳ از یحیی بن هرثمه گرفتم و این متن آن نامه است: بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد، به راستی امیرالمومنین قدر تو را می‌داند و خویشی تو را منظور می‌دارد و حق تو را لازم می‌شمارد، هر چه برای اصلاح حال تو وخاندانت لازم باشد منظور می‌گردد و وسائل

وَ الْأَمْنَ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ - يَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَاءَ رَبِّهِ - وَ أَدَاءَ مَا افْتُرِضَ عَلَيْهِ فِيكَ وَ فِيهِمْ - وَ قَدْ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَرْفَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّا كَانَ يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْحَرْبِ - وَ الصَّلَاةِ بِمَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ كَانَ عَلَى مَا ذَكَرْتَ مِنْ جَهَالَتِهِ بِحَقِّكَ - وَ اسْتِخْفَافِهِ بِقَدْرِكَ وَ عِنْدَ مَا قَرَفَكَ بِهِ - وَ نَسَبَكَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَمْرِ - الَّذِي قَدْ عَلِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَرَاءَتَكَ مِنْهُ - وَ صِدْقَ نِيَّتِكَ فِي تَرْكِ مُحَاوَلَتِهِ - وَ أَنَّكَ لَمْ تُؤَهِّلْ نَفْسَكَ لَهُ - وَ قَدْ وَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ يَلِي مِنْ ذَلِكَ - مُحَمَّدَ بْنَ الْفَضْلِ وَ أَمَرَهُ بِإِكْرَامِكَ - وَ تَبْجِيلِكَ وَ الِانْتِهَاءِ إِلَى أَمْرِكَ وَ رَأْيِكَ - وَ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِذَلِكَ - وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُشْتَاقٌ إِلَيْكَ - يُحِبُّ إِحْدَاثَ الْعَهْدِ بِكَ - وَ النَّظَرَ إِلَيْكَ فَإِنْ نَشِطْتَ لِزِيَارَتِهِ وَ الْمُقَامِ قِبَلَهُ مَا رَأَيْتَ شَخَصْتَ وَ مَنْ أَحْبَبْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ - وَ مَوَالِيكَ وَ حَشَمِكَ عَلَى مُهْلَةٍ وَ طُمَأْنِينَةٍ - تَرْحَلُ إِذَا شِئْتَ وَ تَنْزِلُ إِذَا شِئْتَ - وَ تَسِيرُ كَيْفَ شِئْتَ - وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَكُونَ يَحْيَى بْنُ هَرْثَمَةَ - مَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الْجُنْدِ - مُشَيِّعِينَ لَكَ يَرْحَلُونَ بِرَحِيلِكَ - وَ يَسِيرُونَ بِسَيْرِكَ وَ الْأَمْرُ فِي ذَلِكَ إِلَيْكَ - حَتَّى تُوَافِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ وُلْدِهِ - وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ أَلْطَفَ مِنْهُ مَنْزِلَةً - وَ لَا أَحْمَدَ لَهُ أُثْرَةً وَ لَا هُوَ لَهُمْ أَنْظَرَ - وَ عَلَيْهِمْ أَشْفَقَ وَ بِهِمْ أَبَرَّ وَ إِلَيْهِمْ أَسْكَنَ مِنْهُ إِلَيْكَ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ - وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ كَتَبَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ - وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

عزت تو و آنها فراهم می‌شود و خوش بختی و آسودگی برای شما و آنها تأمین می‌گردد، و به دین کار خشنودی پروردگارش را می‌جوید و ادای آنچه بر او درباره شما و آنها واجب است و امیرالمؤمنین رأی داد که عبدالله بن محمد(از طرف متوکل والی بر جنگ و نماز در مدینه باشد) در طبق نظر شما که مردنادانی است و قدر شما را سبک کرده است و شما را متهم به کاری کرده است که امیرالمؤمنین می‌داند شما از آن برکنار هستی و در نیت خود بر ترک طلب آن صادقی و خود را اهل آن نمی‌دانی، از حکومت و تصدی امر و جهاد و نماز مدینه معزول است. و امیرالمؤمنین منصب او را به محمد بن فضل واگذار نمود و به او فرمان داد: تو را گرامی دارد و احترام کند و به دستور و نظر تو کار کند با رعایت تقرب به خدا و تقرب به امیرالمؤمنین.

امیرالمؤمنین به تو مشتاق است و می‌خواهد با تو تجدید عهد کند و تو را ببیند و اگر برای دیدار او و اقامت در کنار او تا هر زمانی که به خواهی شادی، خودت و هر که را بخواهی از خاندان و وابستگان و خدمتکاران و اطرافیانت با مهلت و آرامش حرکت کنید، هر وقت بخواهید بار کنید و هر وقت بخواهید بار به زمین گذارید و هر طور بخواهید سفر کنید و اگر دوست دارید یحیی بن هرثمه وابسته امیرالمؤمنین هم با قشونی که دارد در خدمت شما و با شما همسفر باشند و شما را بدرقه کنند و هر جا بار زنید، بار زنند و هر طور راه بروید، راه بروند و در فرمان شما باشند تا به حضور امیرالمؤمنین برسید. زیرا هیچکدام از برادرانش و فرزندانش و خاندانش منزلتی پر مهرتر و مقام خانوادگی ارجمندتری نزداو از تو ندارد و او نسبت به آنان شما را از همه بیشتر منظور دارد و به شما از همه آنها مهربان‌تر و خوش رفتارتر و آسوده خاطرتر است انشاءالله تعالی.

توضیح: یحیی بن هرثمه به مدینه آمد و نامه متوکل را بحضور حضرت آورد حضرت سه روز از آنها مهلت خواست و چون پس از سه روز به خانه خود آمد مشاهده کرد که اسبها را زین کرده و بارها را بسته‌اند واین است معنی آزادی امام در نظر متوکل و مأمورش هرثمه چون امام با هرثمه وارد سامرا شد متوکل ورود امام را پنهان کرد و دستور داد حضرت را در سرای گدایان منزل داده تا متوکل منزلی برای حضرت تدارک ببیند متوکل می‌خواست با این کار منزلت و شوکت امام را از بین ببرد ولی غافل از اینکه خداوند منزلت و شخصیت او را حفظ خواهد کرد.

۱۳۲۱-۸- اَلْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الطَّيِّبِ الْمُثَنَّى يَعْقُوبُ بْنُ يَاسِرٍ قَالَ:

كَانَ الْمُتَوَكِّلُ يَقُولُ- وَيْحَكُمْ قَدْ أَعْيَانِي أَمْرُ ابْنِ الرِّضَا -أَبَى أَنْ يَشْرَبَ مَعِي أَوْ يُنَادِمَنِي-أَوْ أَجِدَ مِنْهُ فُرْصَةً فِي هَذَا.

فَقَالُوا لَهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مِنْهُ- فَهَذَا أَخُوهُ مُوسَى قَصَّافٌ عَزَّافٌ- يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ وَ يَتَعَشَّقُ- قَالَ ابْعَثُوا إِلَيْهِ فَجِيئُوا بِهِ- حَتَّى نُمَوِّهَ بِهِ عَلَى النَّاسِ وَ نَقُولَ ابْنُ الرِّضَا - فَكَتَبَ إِلَيْهِ وَ أُشْخِصَ مُكَرَّماً- وَ تَلَقَّاهُ جَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادُ- وَ النَّاسُ عَلَى أَنَّهُ إِذَا وَافَى أَقْطَعَهُ قَطِيعَةً وَ بَنَى لَهُ فِيهَا وَ حَوَّلَ الْخَمَّارِينَ وَ الْقِيَانَ إِلَيْهِ- وَ وَصَلَهُ وَ بَرَّهُ وَ جَعَلَ لَهُ مَنْزِلاً سَرِيّاً حَتَّى يَزُورَهُ هُوَ فِيهِ- فَلَمَّا وَافَى مُوسَى تَلَقَّاهُ أَبُو الْحَسَنِ - فِي قَنْطَرَةِ وَصِيفٍ وَ هُوَ مَوْضِعٌ تُتَلَقَّى فِيهِ الْقَادِمُونَ- فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ وَفَّاهُ حَقَّهُ- ثُمَّ قَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ- قَدْ أَحْضَرَكَ لِيَهْتِكَكَ وَ يَضَعَ مِنْكَ- فَلَا تُقِرَّ لَهُ أَنَّكَ شَرِبْتَ نَبِيذاً قَطُّ.

فَقَالَ لَهُ مُوسَى فَإِذَا كَانَ دَعَانِي لِهَذَا فَمَا حِيلَتِي- قَالَ فَلَا تَضَعْ مِنْ قَدْرِكَ وَ لَا تَفْعَلْ- فَإِنَّمَا أَرَادَ هَتْكَكَ فَأَبَى عَلَيْهِ فَكَرَّرَ عَلَيْهِ- فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ لَا يُجِيبُ قَالَ-أَمَا إِنَّ هَذَا مَجْلِسٌ لَا تُجْمَعُ أَنْتَ وَ هُوَ عَلَيْهِ أَبَداً- فَأَقَامَ ثَلَاثَ سِنِينَ- يُبَكِّرُ كُلَّ يَوْمٍ فَيُقَالُ لَهُ- قَدْ تَشَاغَلَ الْيَوْمَ فَرُحْ فَيَرُوحُ- فَيُقَالُ قَدْ سَكِرَ فَبَكِّرْ فَيُبَكِّرُ فَيُقَالُ- شَرِبَ دَوَاءً فَمَا زَالَ عَلَى هَذَا ثَلَاثَ سِنِينَ- حَتَّى قُتِلَ الْمُتَوَكِّلُ وَ لَمْ يَجْتَمِعْ مَعَهُ عَلَيْهِ.

۸ـ از یعقوب بن یاسر که گفت: متوکل همیشه می‌گفت: وای بر شما، کار ابن الرضا مرا درمانده و بیچاره کرد، از می‌خواری با من روگردان و از همنشینی با من گریزان است و به من هیچ فرصتی در این کارها نداده به او گفتند: اگر از خود او مقصودت را به دست نمی‌آوری، این برادرش موسی (مبرقع) است که غرق بازی و خوشگذرانی است می‌خورد و می‌نوشد و عشقبازی می‌کند گفت: بفرستید و او را بیاورید تا او را در برابر مردم به جای ابن الرضا نمایش دهم. به او نوشت و او را با احترام تمام به سامره آورد و همهٔ رجال بنی هاشم و افسران و مردم به استقبال او رفتند و با او شرط شده بود که چون به سامره وارد شود زمینهایی به او واگذار کند و خانه‌ای در آن برایش بسازد و می‌فروشان و کنیزان رامشگر را نزد او جمع کند صله و احسان کند و دستگاهی برای او فراهم سازد که متوکل خودش در آنجا به دیدار او برود چون موسی به سامره رسید، ابوالحسن علیه‌السلام در سر جسر وصیف که واردین را استقبال می‌کردند به استقبال او رفت و او را دیدار کرد و بر او سلام داد و حق اورا اداکرد و سپس به اوگفت: این مرد تو را (متوکل) خواسته تا آبرویت را بریزد و تو را زبون کند مبادا نزد او اقرار کنی که شراب می‌نوشی

موسی در پاسخ حضرت گفت: اگر برای این کار مراخواسته چاره‌ای ندارم؟ فرمود: از قدر خود مکاه و گرد این کارمگرد، زیرا می‌خواهد تو را بی آبرو کند، موسی از سخن امام سر برتافت و آن حضرت به اواصرار کرد و چون دید نمی‌پذیرد فرمود: همانا تو با متوکل در چنین محلی هرگز گرد هم نیائید و سه سال موسی در سامره ماند، هر روز بامداد به دربار متوکل می‌رفت و به او می‌گفتند: امروز کار دارد، برو، روز دیگر می‌آمد، می‌گفتند: امروز مست است، فردا بامداد بیا، چون بامداد فردا می‌رفت می‌گفتند: امروز دوا خورده است و سه سال به همین منوال گذرانید تا متوکل کشته شد و او را با وی هم‌مجلس نشد

توضیح: در کار حضرت دو معجزه مشاهده می‌شود یکی آنکه حضرت خبر داد که هیچگاه بین موسی و متوکل همنشینی واقع نخواهد شد و دیگر آنکه حضرت به او خبر داد که این نقشه شوم متوکل هرگز به وقوع نخواهد پیوست.

۱۳۲۲-۹- بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ:

أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ مَرِضْتُ فَدَخَلَ الطَّبِيبُ عَلَيَّ لَيْلاً- فَوَصَفَ لِي دَوَاءً بِلَيْلٍ آخُذُهُ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً- فَلَمْ يُمْكِنِّي فَلَمْ يَخْرُجِ الطَّبِيبُ مِنَ الْبَابِ- حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ نَصْرٌ بِقَارُورَةٍ فِيهَا- ذَلِكَ الدَّوَاءُ بِعَيْنِهِ

فَقَالَ لِي- أَبُو الْحَسَنِ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ- خُذْ هَذَا الدَّوَاءَ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً- فَأَخَذْتُهُ فَشَرِبْتُهُ فَبَرَأْتُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ لِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْبَى الطَّاعِنُ أَيْنَ الْغُلَاةُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ.

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام

وُلِدَ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ - وَ فِي نُسْخَةٍ أُخْرَى فِي شَهْرِ رَبِيعٍ الْآخِرِ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ وَ مِائَتَيْنِ - وَ قُبِضَ عليه السلام يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِثَمَانِ لَيَالٍ خَلَوْنَ- مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ - وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً- وَ دُفِنَ فِي دَارِهِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي- دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ بِسُرَّ مَنْ رَأَى - وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا- حُدَيْثُ وَ قِيلَ سَوْسَنُ.

۱۳۲۳-۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُمَا قَالُوا كَانَ أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ خَاقَانَ

عَلَى الضِّيَاعِ وَ الْخَرَاجِ بِقُمَّ - فَجَرَى فِي مَجْلِسِهِ يَوْماً ذِكْرُ الْعَلَوِيَّةِ وَ مَذَاهِبِهِمْ وَكَانَ شَدِيدَ النَّصْبِ.

۹ـ زید بن علی بن حسین زید گوید: من بیمار شدم و پزشکی شبانه به بالینم آمد و برایم نسخه‌ای نوشت که تا چند روز بخورم و برای من ممکن نشد هنوز آن پزشک از در خانه بیرون نرفته بود که نصر (خادم امام دهم) یک شیشه همان دواء را برای من آورد و به من گفت: ابوالحسن علیه السلام به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: از این دوا تا چند روز بخور، من آن را گرفتم و نوشیدم و خوب شدم. محمد بن علی (راوی حدیث) گوید که: زید بن علی به من گفت: منکران امام از پذیرفتن این حدیث سر باز زنند، کجایند غلات در زمینهٔ اینگونه حدیث.

توضیح: مجلسی نقل می‌کند که طبق نقل ارشاد و کتب دیگر که این زید همان زید عالم به انساب است که کتابهایی چون مقاتل و مبسوط در علم انساب نوشته و مرد آگاه و با سوادی بوده و پدرش از فرزندزادگان امام سجاد بوده است.

ولادت امام حسن عسکری علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام در ماه رمضان و در نسخه دیگر در ماه ربیع الاول سال ۲۳۲ متولد شده و روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ که ۲۸ سال داشت وفات کرد و در همان خانه‌ای که پدرش در سامرا بخاک سپرده شده بود دفن شد نام مادرش حدیث یا سوسن و کنیه‌اش ام ولد بوده است.

۱ ـ حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی و دیگران گفته‌اند: احمد بن عبیدالله بن خاقان (که دشمن اهل بیت بود) متصدی املاک و خراج قم بود روزی در مجلس وی سخن از علویان و مذاهب آنها به میان آمد، و گفت:

فَقَالَ مَا رَأَيْتُ وَ لَا عَرَفْتُ بِسُرَّ مَنْ رَأَى - رَجُلاً مِنَ الْعَلَوِيَّةِ مِثْلَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ - بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا فِي هَدْيِهِ وَ سُكُونِهِ - وَ عَفَافِهِ وَ نُبْلِهِ وَ كَرَمِهِ - عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ بَنِي هَاشِمٍ - وَ تَقْدِيمِهِمْ إِيَّاهُ عَلَى ذَوِي السِّنِّ مِنْهُمْ وَ الْخَطَرِ - وَ كَذَلِكَ الْقُوَّادِ وَ الْوُزَرَاءِ وَ عَامَّةِ النَّاسِ - فَإِنِّي كُنْتُ يَوْماً قَائِماً عَلَى رَأْسِ أَبِي - وَ هُوَ يَوْمُ مَجْلِسِهِ لِلنَّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجَّابُهُ - فَقَالُوا أَبُو مُحَمَّدِ بْنُ الرِّضَا بِالْبَابِ.

فَقَالَ بِصَوْتٍ عَالٍ اِئْذَنُوا لَهُ - فَتَعَجَّبْتُ مِمَّا سَمِعْتُ مِنْهُمْ - أَنَّهُمْ جَسَرُوا يُكَنُّونَ رَجُلاً عَلَى أَبِي بِحَضْرَتِهِ - وَ لَمْ يُكَنَّ عِنْدَهُ إِلَّا خَلِيفَةٌ - أَوْ وَلِيُّ عَهْدٍ أَوْ مَنْ أَمَرَ السُّلْطَانُ أَنْ يُكَنَّى - فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرُ حَسَنُ الْقَامَةِ - جَمِيلُ الْوَجْهِ جَيِّدُ الْبَدَنِ - حَدَثُ السِّنِّ لَهُ جَلَالَةٌ وَ هَيْبَةٌ - فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبِي قَامَ يَمْشِي إِلَيْهِ - خُطًى وَ لَا أَعْلَمُهُ فَعَلَ هَذَا بِأَحَدٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادِ - فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ عَانَقَهُ - وَ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ صَدْرَهُ - وَ أَخَذَ بِيَدِهِ وَ أَجْلَسَهُ عَلَى مُصَلَّاهُ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ - وَ جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ مُقْبِلاً عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ - وَ جَعَلَ يُكَلِّمُهُ وَ يَفْدِيهِ بِنَفْسِهِ - وَ أَنَا مُتَعَجِّبٌ مِمَّا أَرَى مِنْهُ - إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحَاجِبُ

فَقَالَ - الْمُوَفَّقُ قَدْ جَاءَ وَ كَانَ الْمُوَفَّقُ - إِذَا دَخَلَ عَلَى أَبِي - تَقَدَّمَ حُجَّابُهُ وَ خَاصَّةُ قُوَّادِهِ - فَقَامُوا بَيْنَ مَجْلِسِ أَبِي وَ بَيْنَ بَابِ الدَّارِ سِمَاطَيْنِ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ وَ يَخْرُجَ - فَلَمْ يَزَلْ أَبِي مُقْبِلاً عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ يُحَدِّثُهُ - حَتَّى نَظَرَ إِلَى غِلْمَانِ الْخَاصَّةِ.

من در سامراء مردی از علویان را همچون حسن بن علی بن محمد ابن الرضا در آرامش و پارسائی و بزرگواری و ارجمندی در میان خاندانش و همه بنی هاشم ندیدم و نشناختم که تمام بنی هاشم او را حتی بر سالخوردگان خود مقدم می‌داشتند و نیز بر همه مردم روزی بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روز پذیرفتن مردم بود که می‌نسشت به ناگاه دربانان او آمدند و گفتند ابو محمد ابن الرضا بر در خانه است با آواز بلند فریاد کرد به او اجازهٔ ورود بدهید. من شگفت زده شدم که چگونه مأمورین جرأت کردند که نزد پدرم او را با کنیه نام برند با این که در نزد او تنها خلیفه بود که با کنیه نام برده می‌شد، مردی گندمگون خوش اندام، زیبا رو، خوش پیکر و تازه جوان در آمد و جلال و هیبتی داشت، تا نگاه پدرم به او افتاد برخاست و چند گامی جلو او رفت و من ندیده بودم که با کسی از بنی هاشم وافسران، چنین کند و چون به او نزدیک شد، او را در آغوش گرفت و روی و سینه‌اش را بوسید و دستش راگرفت و او را بر مسند خود نشانید و پهلوی او نشست و رو به او کرد و به سخن پرداخت و قربان او می‌رفت من از رفتار پدرم بااو شگفت زده بودم که ناگهان دربان آمدو گفت: موفق (برادر متعهد، خلیفه و رئیس ستاد او) آمده و شیوهٔ موفق این بود که چون نزد پدرم می‌آمد، دربانان و افسران مخصوص، پیشتر می‌آمدند و از مجلس پدرم تا درخانه صف می‌بستند تا او می‌آمد و می‌رفت و پدرم پیوسته رو به ابی محمد داشت، با او گفتگو می‌کرد تا نگاهش به غلامان مخصوص موفق افتاد آن گاه به او گفت: قربانت گردم هر وقت بخواهید می‌توانید تشریف ببرید. و به غلامان خود گفت: او را از پشت در ببرید (تا موفق) اورا نبیند. حضرت برخاست و پدرم هم برخاست، او را در آغوش گرفت و او

فَقَالَ حِينَئِذٍ إِذَا شِئْتَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ.

ثُمَّ قَالَ لِحُجَّابِهِ خُذُوا بِهِ خَلْفَ السِّمَاطَيْنِ - حَتَّى لَا يَرَاهُ هَذَا يَعْنِي الْمُوَفَّقَ - فَقَامَ وَ قَامَ أَبِي وَ عَانَقَهُ وَ مَضَى - فَقُلْتُ لِحُجَّابِ أَبِي وَ غِلْمَانِهِ وَيْلَكُمْ مَنْ هَذَا الَّذِي كَنَّيْتُمُوهُ - عَلَى أَبِي وَ فَعَلَ بِهِ أَبِي هَذَا الْفِعْلَ فَقَالُوا هَذَا عَلَوِيٌّ يُقَالُ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ - يُعْرَفُ بِابْنِ الرِّضَا فَازْدَدْتُ تَعَجُّباً - وَ لَمْ أَزَلْ يَوْمِي ذَلِكَ قَلِقاً مُتَفَكِّراً فِي أَمْرِهِ - وَ أَمْرِ أَبِي وَ مَا رَأَيْتُ فِيهِ حَتَّى كَانَ اللَّيْلُ - وَ كَانَتْ عَادَتُهُ أَنْ يُصَلِّيَ الْعَتَمَةَ - ثُمَّ يَجْلِسُ فَيَنْظُرُ فِي يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمُؤَامَرَاتِ - وَ مَا يَرْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ.

فَلَمَّا صَلَّى وَ جَلَسَ جِئْتُ - فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ.

فَقَالَ لِي يَا أَحْمَدُ لَكَ حَاجَةٌ - قُلْتُ نَعَمْ يَا أَبَهْ فَإِنْ أَذِنْتَ لِي سَأَلْتُكَ عَنْهَا - فَقَالَ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ يَا بُنَيَّ فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ - قُلْتُ يَا أَبَهْ مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي رَأَيْتُكَ بِالْغَدَاةِ - فَعَلْتَ بِهِ مَا فَعَلْتَ مِنَ الْإِجْلَالِ وَ الْكَرَامَةِ وَ التَّبْجِيلِ وَ فَدَيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَ أَبَوَيْكَ.

فَقَالَ يَا بُنَيَّ ذَاكَ إِمَامُ الرَّافِضَةِ - ذَاكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الرِّضَا - فَسَكَتَ سَاعَةً

ثُمَّ قَالَ - يَا بُنَيَّ لَوْ زَالَتِ الْإِمَامَةُ عَنْ خُلَفَاءِ بَنِي الْعَبَّاسِ - مَا اسْتَحَقَّهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ غَيْرُ هَذَا - وَ إِنَّ هَذَا لَيَسْتَحِقُّهَا فِي فَضْلِهِ وَ عَفَافِهِ - وَ هَدْيِهِ وَ صِيَانَتِهِ وَ زُهْدِهِ وَ عِبَادَتِهِ - وَ جَمِيلِ أَخْلَاقِهِ وَ صَلَاحِهِ - وَ لَوْ رَأَيْتَ أَبَاهُ رَأَيْتَ رَجُلاً - جَزْلاً نَبِيلاً فَاضِلاً - فَازْدَدْتُ

رفت، من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وای بر شما، این چه کسی بود که نزد پدرم اورا با کنیه نام بردید و او هم به او چنین رفتار کرد؟

در پاسخ گفتند: این یک علوی است که او را حسن بن علی گویند و به ابن الرضا معروف است این سخن بر شگفتی من افزود و در تمام آن روز ناراحت و پریشان بودم و درباره رفتار پدرم نسبت به او می‌اندیشیدم تا شب شد و عادت و شیوه پدرم این بود که نماز عشاء را می‌خواند آنگاه در مجلس شوری شرکت می‌کرد و درباره مسائلی که باید به خلیفه گزارش دهد می‌اندیشید. چون نمازش را خواند و نشست من آمدم بر او سلام کردم و برابرش نشستم و کسی نزد او نبود به من گفت: احمد، کاری داری؟ گفتم: آری پدر جان، اگر اجازه دهی بپرسم، گفت: من به تو اجازه دادم فرزند جانم، هر چه خواهی بپرس.

گفتم: پدرجان این مردی که امروز صبح دیدم، با او آن رفتار پر از احترام و تعظیم کردی و قربان او می‌رفتی و پدر و مادرت را قربان او می‌کردی بگو بدانم چه کسی بود؟ پاسخم داد و گفت: فرزندم این امام رافضیان است، این حسین بن علی معروف به ابن الرضا است و ساعتی خاموش شد و سپس گفت: ای پسر جانم، اگر امامت از خلفاء بنی عباس برود، هیچ کس از بنی هاشم جز این مرد، شایسته و سزاوار آن نیست و این مرد برای فضل و پارسائی و روش نیک و خودداری و زهد و عبادت و اخلاق خوب سزاوار آن است و اگر پدرش رادیده بودی مردی بود دریا دل و خردمند و اصیل و با فضل.

من از بیان پدرم، دل تنگ‌تر و اندیشناک‌تر شدم و خشمم بر پدرم افزون شد و بر آنچه ازاو باز شنیدم و از کردار و گفتارش دربارهٔ او فهمیدم و پس از این هدفی نداشتم جز پرسش از اخبار او و کاوش در

قَلَقاً وَ تَفَكُّراً وَ غَيْظاً عَلَى أَبِي - وَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ وَ اِسْتَزَدْتُهُ فِي فِعْلِهِ وَ قَوْلِهِ فِيهِ - مَا قَالَ فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ بَعْدَ ذَلِكَ - إِلَّا السُّؤَالُ عَنْ خَبَرِهِ وَ الْبَحْثُ عَنْ أَمْرِهِ - فَمَا سَأَلْتُ أَحَداً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادِ - وَ الْكُتَّابِ وَ الْقُضَاةِ وَ الْفُقَهَاءِ - وَ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُ فِي غَايَةِ الْإِجْلَالِ وَ الْإِعْظَامِ وَ الْمَحَلِّ الرَّفِيعِ - وَ الْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَ التَّقْدِيمِ لَهُ - عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَشَايِخِهِ - فَعَظُمَ قَدْرُهُ عِنْدِي إِذْ لَمْ أَرَ لَهُ وَلِيّاً وَ لَا عَدُوّاً - إِلَّا وَ هُوَ يُحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ حَضَرَ مَجْلِسَهُ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ - يَا أَبَا بَكْرٍ فَمَا خَبَرُ أَخِيهِ جَعْفَرٍ.

فَقَالَ وَ مَنْ جَعْفَرٌ فَتَسْأَلَ عَنْ خَبَرِهِ - أَوْ يُقْرَنَ بِالْحَسَنِ جَعْفَرٌ مُعْلِنُ الْفِسْقِ - فَاجِرٌ مَاجِنٌ شِرِّيبٌ لِلْخُمُورِ - أَقَلُّ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجَالِ وَ أَهْتَكُهُمْ لِنَفْسِهِ - خَفِيفٌ قَلِيلٌ فِي نَفْسِهِ - وَ لَقَدْ وَرَدَ عَلَى السُّلْطَانِ وَ أَصْحَابِهِ - فِي وَقْتِ وَفَاةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ - مَا تَعَجَّبْتُ مِنْهُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ - وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اعْتَلَّ بَعَثَ إِلَى أَبِي - أَنَّ ابْنَ الرِّضَا قَدِ اعْتَلَّ فَرَكِبَ مِنْ سَاعَتِهِ - فَبَادَرَ إِلَى دَارِ الْخِلَافَةِ - ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلاً - وَ مَعَهُ خَمْسَةٌ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلُّهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ - وَ خَاصَّتِهِ فِيهِمْ نِحْرِيرٌ فَأَمَرَهُمْ بِلُزُومِ دَارِ الْحَسَنِ - وَ تَعَرُّفِ خَبَرِهِ وَ حَالِهِ - وَ بَعَثَ إِلَى نَفَرٍ مِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ - فَأَمَرَهُمْ بِالاخْتِلَافِ إِلَيْهِ - وَ تَعَاهُدِهِ صَبَاحاً وَ مَسَاءً - فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِيَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ - أُخْبِرَ أَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ - فَأَمَرَ الْمُتَطَبِّبِينَ

کار او از هرکدام از بنی هاشم و افسران و نویسندگان و قضات و فقهاء و مردم دیگر پرسش کردم در نزد همهٔ مردم درنهایت اجلال و اعظام و محل رفیع و قول جمیل بود و اورا بر همهٔ خاندانش و بر مشایخ مقدم می‌داشتند واو در نظرم بزرگوار آمد، چون از هیچ دوست ودشمنی دربارهٔ او جز از تمجید و ستایش نشنیدم، و یکی از اشعریین قم که در مجلس او حاضر بودگفت: ای ابابکر، خبر برادرش جعفر چه بود؟

در پاسخ گفت: جعفر کیست که از او خبر بپرسند و او را قرین حسن سازند؟ جعفر آشکارا مرتکب فسق می‌شد و هرزه و لاابالی و می‌خوار بود وکوچکترین مردی بودکه دیدم و بی آبروتر در نزد خود ا ز همه کس سبک‌تر بود و خود باخته.

بر خلیفه و یارانش هنگام وفات حسن بن علی حادثه‌ای رخ دادکه من از آن در شگفت شدم وگمان نداشتم چنین شود برای این که چون امام بیمار شد، خلیفه نزد پدرم فرستادکه ابن الرضا بیمار شده و پدرم همان ساعت سوار شد وبه دار الخلافه شتافت و شتابانه برگشت و پنج تن از خادمان امیرالمؤمنین با خود همراه داشت که همه مورد وثوق بودند و از خواص به شمار می‌رفتند و نحریر در میان آنها بود (که از خواص خادمان خلیفه بود) و به آنها دستور دادکه درخانهٔ حسن بمانند و خبر و حال او را خوب بفهمند و فرستاد نزد چند تن پزشک که نزد او رفت و آمدکنند و هر صبح و شام او رامعاینه‌کنند. و چون دو سه روزگذشت، خبر آوردندکه ناتوان شده و دستور به پزشکان رسیدکه در خانهٔ او بمانند و فرستاد قاضی القضات را احضار کرد و دستور داد ده تن از کسانی که میان اصحاب خود در دین و امانت و ورع به آنها وثوق دارد حاضرکند، آنهارا حاضرکرد و همه را به خانهٔ حسن فرستاد و دستور داد

بِلُزُومِ دَارِهِ- وَ بَعَثَ إِلَى قَاضِي الْقُضَاةِ- فَأَحْضَرَهُ مَجْلِسَهُ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِهِ- عَشَرَةً مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ فِي دِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ وَ وَرَعِهِ فَأَحْضَرَهُمْ فَبَعَثَ بِهِمْ إِلَى دَارِ الْحَسَنِ - وَ أَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ لَيْلاً وَ نَهَاراً فَلَمْ يَزَالُوا هُنَاكَ حَتَّى تُوُفِّيَ عليه السلام - فَصَارَتْ سُرَّ مَنْ رَأَى ضَجَّةً وَاحِدَةً وَ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى دَارِهِ مَنْ فَتَّشَهَا- وَ فَتَّشَ حُجَرَهَا وَ خَتَمَ عَلَى جَمِيعِ مَا فِيهَا- وَ طَلَبُوا أَثَرَ وَلَدِهِ وَ جَاءُوا بِنِسَاءٍ يَعْرِفْنَ الْحَمْلَ- فَدَخَلْنَ إِلَى جَوَارِيهِ يَنْظُرْنَ إِلَيْهِنَّ- فَذَكَرَ بَعْضُهُنَّ أَنَّ هُنَاكَ جَارِيَةً بِهَا حَمْلٌ فَجُعِلَتْ فِي حُجْرَةٍ وَ وُكِّلَ بِهَا نِحْرِيرٌ الْخَادِمُ - وَ أَصْحَابُهُ وَ نِسْوَةٌ مَعَهُمْ- ثُمَّ أَخَذُوا بَعْدَ ذَلِكَ فِي تَهْيِئَتِهِ وَ عُطِّلَتِ الْأَسْوَاقُ- وَ رَكِبَتْ بَنُو هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادُ وَ أَبِي- وَ سَائِرُ النَّاسِ إِلَى جَنَازَتِهِ فَكَانَتْ سُرَّ مَنْ رَأَى يَوْمَئِذٍ شَبِيهاً بِالْقِيَامَةِ - فَلَمَّا فَرَغُوا مِنْ تَهْيِئَتِهِ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى أَبِي عِيسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ فَأَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ- فَلَمَّا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ- دَنَا أَبُو عِيسَى مِنْهُ فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ- فَعَرَضَهُ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الْعَلَوِيَّةِ وَ الْعَبَّاسِيَّةِ - وَ الْقُوَّادِ وَ الْكُتَّابِ وَ الْقُضَاةِ وَ الْمُعَدَّلِينَ وَ قَالَ هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا - مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ عَلَى فِرَاشِهِ- حَضَرَهُ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ- وَ ثِقَاتِهِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ مِنَ الْقُضَاةِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ- وَ مِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ- ثُمَّ غَطَّى وَجْهَهُ وَ أَمَرَ بِحَمْلِهِ- فَحُمِلَ مِنْ وَسَطِ دَارِهِ وَ دُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ - فَلَمَّا دُفِنَ أَخَذَ السُّلْطَانُ وَ النَّاسُ فِي طَلَبِ وَلَدِهِ

روز و شب در آن بمانند و آنجا ماندند تا آن حضرت وفات کرد و شهر سامراء یک پارچه شیون و عزاء شد و خلیفه فرستاد: خانهٔ او را بازرسی کردند و اتاقها را بازدید نمودند و هر چه در آن‌ها بود مهر کردند و دنبال پسر او می‌گشتند و زنان حامله را می‌آوردند و کنیزان او را بازرسی می‌کردند و یکی از آنها گفت: در یکی از کنیزان اثر حمل هست، او را در اطاقی زندانی کردند و نحریر خادم را با یارانش و چند تن زن بر او گماشتند.

بعد از آن به تجهیز امام پرداختند، و بازارها را بستند و بنی هاشم و افسران و پدرم به دنبال جنازهٔ او سوار شدند و شهر سامراء در آن روز، رستاخیز شد و چون او را آماده کردند، خلیفه، ابوعیسی پسر متوکل را فرستاد که بر او نماز بخواند و چون جنازه را برای نماز به زمین نهادند، ابو عیسی نزدیک رفت و رویش را باز کرد و او را به بنی هاشم از علویان و عباسیان و افسران و دفترداران وقاضیان و عدول، وانمود کرد و گفت: این حسن بن علی بن محمدبن الرضا است که به مرگ خدائی در بستر خود مرده است و جمعی از خادمان امیرالمؤمنین و فلان و فلان از موثقین و قضات و فلان و فلان از پزشکها بر بالین اوبودند.

سپس روی آن حضرت را پوشید و دستور داد او را بردارند و از میان خانهٔ خودش او را برداشتند و در اطاقی که پدرش در آن دفن بود به خاک سپردند و چون به خاک سپرده شد، خلیفه و مردم در مقام بازرسی از پسر او برآمدند و درخانه‌ها و اطاقها بسیار گردش و بازرسی شد و ازتقسیم ارث او خودداری شد و آنها هم که بر آن کنیزی که احتمال آبستنی داشت مأمور گماشته بودند، مشغول کار خود بودند تا معلوم شد که حمل درکار نیست آنگاه اموال حضرت را میان مادرش و برادرش

وَ كَثُرَ التَّفْتِيشُ فِي الْمَنَازِلِ وَ الدُّورِ- وَ تَوَقَّفُوا عَنْ قِسْمَةِ مِيرَاثِهِ- وَ لَمْ يَزَلِ الَّذِينَ وُكِّلُوا بِحِفْظِ الْجَارِيَةِ- الَّتِي تُوُهِّمَ عَلَيْهَا الْحَمْلُ لَازِمِينَ حَتَّى تَبَيَّنَ بُطْلَانُ الْحَمْلِ.

فَلَمَّا بَطَلَ الْحَمْلُ عَنْهُنَّ- قُسِمَ مِيرَاثُهُ بَيْنَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ جَعْفَرٍ وَ ادَّعَتْ أُمُّهُ وَصِيَّتَهُ وَ ثَبَتَ ذَلِكَ عِنْدَ الْقَاضِي- وَ السُّلْطَانُ عَلَى ذَلِكَ يَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِهِ- فَجَاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي.

فَقَالَ اجْعَلْ لِي مَرْتَبَةَ أَخِي وَ أُوصِلَ إِلَيْكَ- فِي كُلِّ سَنَةٍ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ- فَزَبَرَهُ أَبِي وَ أَسْمَعَهُ وَ- قَالَ لَهُ يَا أَحْمَقُ- السُّلْطَانُ جَرَّدَ سَيْفَهُ فِي الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ أَئِمَّةٌ لِيَرُدَّهُمْ عَنْ ذَلِكَ- فَلَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ ذَلِكَ- فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ شِيعَةِ أَبِيكَ أَوْ أَخِيكَ إِمَاماً- فَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطَانِ أَنْ يُرَتِّبَكَ مَرَاتِبَهُمَا- وَ لَا غَيْرِ السُّلْطَانِ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَنَلْهَا بِنَا- وَ اسْتَقَلَّهُ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ وَ اسْتَضْعَفَهُ- وَ أَمَرَ أَنْ يُحْجَبَ عَنْهُ- فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ أَبِي- وَ خَرَجْنَا وَ هُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ- وَ السُّلْطَانُ.

۱۳۲۴- ۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ:

كَتَبَ أَبُو مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ الزُّبَيْرِيِّ - قَبْلَ مَوْتِ الْمُعْتَزِّ بِنَحْوِ عِشْرِينَ يَوْماً- الْزَمْ بَيْتَكَ حَتَّى يَحْدُثَ الْحَادِثُ- فَلَمَّا

جعفر تقسیم کردند و مادرش مدعی وصیت شد، و دعوی او نزد قاضی ثابت شد و خلیفه بنا بر این در جستجوی پسر اوبود.

پس از این جعفر نزد پدرم آمد و به او گفت: مقام برادرم را به من بدهید و من هر سالی بیست هزار اشرفی به شما می‌دهم، پدرم او را راند و به او گفت: ای احمق، خلیفه بر آن کسانی که معتقدند پدرت و برادرت امامند شمشیر کشیده است تا آنهارا از این عقیده برگرداند و برای او ممکن نشده است، اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امام باشی نیازی به خلیفه ندارید که تو را به مرتبه آنها برساند و نه به غیر خلیفه و اگر نزد آنها این مقام را نداشته باشی به وسیلهٔ ما آن را در نیابی و پدرم در این موقع او را زبون شمرد و ناتوان دانست و دستور داد که او را نزد وی راه ندهند و تا پدرم مرد، اجازهٔ ورود به او نداد و ما از سامره بیرون آمدیم و او بر این حال بود و هنوز هم خلیفه در جستجوی پسر حسن بن علی بود.

توضیح: مرحوم مجلسی از کتاب اکمال الدین صدوق نقل می‌کند که ابوالادیان خادم و نامه رسان حضرت امام حسن عسگری ﷺ بفرمان حضرت به مدائن رفته بود و روزی که به سامرا برگشت امام وفات کرده بود ابوالادیان، جعفر برادر امام را دیده بود که برای خواندن نماز به کنار جنازه آمد ولی ناگهان کودکی آمد و عبای او را کشید و خود به خواندن نماز پرداخت و به او گفت من به نماز خواندن بر پدرم از تو سزاوارترم.

* * *

۲ـ محمدبن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر ﷺ می‌گوید: ابو محمد به ابی القاسم اسحق بن جعفر زبیری بیست روز پیش از مرگ المعتز نوشت: در خانهٔ خود بنشین تا هر چه باید رخ دهد و چون

قُتِلَ بُرَيْحَةُ كَتَبَ إِلَيْهِ - قَدْ حَدَثَ الْحَادِثُ فَمَا تَأْمُرُنِي - فَكَتَبَ لَيْسَ هَذَا الْحَادِثَ - هُوَ الْحَادِثُ الْآخَرُ - فَكَانَ مِنْ أَمْرِ الْمُعْتَزِّ مَا كَانَ - وَ عَنْهُ قَالَ كَتَبَ إِلَى رَجُلٍ آخَرَ - يُقْتَلُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَبْدُ اللَّهِ - قَبْلَ قَتْلِهِ بِعَشَرَةِ أَيَّامٍ - فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ قُتِلَ.

۱۳۲۵ - ۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْكُرْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ:

ضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ فَقَالَ لِي أَبِي - امْضِ بِنَا حَتَّى نَصِيرَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ قَدْ وُصِفَ عَنْهُ سَمَاحَةٌ - فَقُلْتُ تَعْرِفُهُ

فَقَالَ - مَا أَعْرِفُهُ وَ لَا رَأَيْتُهُ قَطُّ - قَالَ فَقَصَدْنَاهُ

فَقَالَ لِي أَبِي وَ هُوَ فِي طَرِيقِهِ - مَا أَحْوَجَنَا إِلَى أَنْ يَأْمُرَ لَنَا بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ - مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلْكِسْوَةِ - وَ مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلدَّيْنِ وَ مِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَيْتَهُ أَمَرَ لِي بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ - مِائَةٌ أَشْتَرِي بِهَا حِمَاراً وَ مِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَ مِائَةٌ لِلْكِسْوَةِ - وَ أَخْرُجَ إِلَى الْجَبَلِ قَالَ - فَلَمَّا وَافَيْنَا الْبَابَ خَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامُهُ.

فَقَالَ يَدْخُلُ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ - فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَ سَلَّمْنَا قَالَ لِأَبِي - يَا عَلِيُّ مَا خَلَّفَكَ عَنَّا إِلَى هَذَا الْوَقْتِ.

فَقَالَ يَا سَيِّدِي اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَلْقَاكَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ - فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ - جَاءَنَا غُلَامُهُ فَنَاوَلَ أَبِي صُرَّةً.

بُرَیحه کشته شد به امام علیه السلام نوشت که حادثه‌ای رخ داد، اکنون چه می‌فرمائید؟ در پاسخ او نوشت: منظور این حادثه، نبود حادثه دیگری است و کار معتز پایان یافت.

و نیز همین راوی می‌گوید: که آن حضرت به مرد دیگری نوشت: ابن محمد بن داود به نام عبدالله کشته می‌شود، این نوشته ۱۰ روز پیش از کشتن او بود و چون روز دهم شد، کشته شد.

۳ـ محمدبن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام می‌گوید: کار بر ما سخت شد، پدرم به من گفت: ما را نزد این مرد یعنی ابامحمد(امام عسکری علیه السلام ببر زیرا از او جود و بخششی به گوش می‌رسد، گفتم: او را می‌شناسی؟ گفت: اورا نمی‌شنام و هرگز او را ندیده‌ام

گوید: ما آهنگ آن حضرت کردیم و پدرم در میان راه به من گفت: اگر پانصد درهم به ما بدهد، دویست درهم برای جامه و دویست درهم برای ادای بدهکاری و صد درهم برای زندگی، من هم با خود گفتم: کاش سیصد درهم برای من دستور می‌داد تا با صددرهم الاغی می‌خریدم و صد درهم را هزینه می‌کردم و صد درهم هم برای جامه مصرف می‌کردم و به کوهستان (همدان) می‌رفتم.

گوید: چون به در خانه رسیدیم، غلام آن حضرت نزد ما بیرون شد و گفت: علی بن ابراهیم و محمد پسرش وارد شوند و چون نزد او رفتیم و بر او سلام دادیم، به پدرم گفت: ای علی، برای چه تاکنون از ما جدا بودی؟ در پاسخ گفت: ای آقای من، شرم داشتم که شما را به این وضع دیدار کنم و چون از نزد او بیرون آمدیم، غلام او آمد و به پدرم کیسه‌ای داد و گفت: این پانصد درهم است، ۲۰۰ درهم برای جامه و

فَقَالَ هَذِهِ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ - مِائَتَانِ لِلْكِسْوَةِ وَ مِائَتَانِ لِلدَّيْنِ - وَ مِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَ أَعْطَانِي صُرَّةً.

فَقَالَ هَذِهِ ثَلَاثُمِائَةِ دِرْهَمٍ - اِجْعَلْ مِائَةً فِي ثَمَنِ حِمَارٍ - وَ مِائَةً لِلْكِسْوَةِ وَ مِائَةً لِلنَّفَقَةِ - وَ لَا تَخْرُجْ إِلَى الْجَبَلِ - وَ صِرْ إِلَى سُورَاءَ فَصَارَ إِلَى سُورَاءَ - وَ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ فَدَخْلُهُ الْيَوْمَ - أَلْفُ دِينَارٍ وَ مَعَ هَذَا يَقُولُ بِالْوَقْفِ - فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ - فَقُلْتُ لَهُ وَيْحَكَ أَتُرِيدُ أَمْراً أَبْيَنَ مِنْ هَذَا - قَالَ فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ قَدْ جَرَيْنَا عَلَيْهِ.

۱۳۲٦-٤- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ:

كُنْتُ مَعَ أَبِي بِسُرَّ مَنْ رَأَى - وَ كَانَ أَبِي يَتَعَاطَى الْبَيْطَرَةَ فِي مَرْبِطِ أَبِي مُحَمَّدٍ - قَالَ وَ كَانَ عِنْدَ الْمُسْتَعِينِ بَغْلٌ - لَمْ يُرَ مِثْلُهُ حُسْناً وَ كِبْراً وَ كَانَ يَمْنَعُ ظَهْرَهُ وَ اللِّجَامَ وَ السَّرْجَ - وَ قَدْ كَانَ جَمَعَ عَلَيْهِ الرَّاضَةَ - فَلَمْ يُمَكِّنْ لَهُمْ حِيلَةً فِي رُكُوبِهِ - قَالَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ نُدَمَائِهِ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَبْعَثُ إِلَى الْحَسَنِ ابْنِ الرِّضَا - حَتَّى يَجِيءَ فَإِمَّا أَنْ يَرْكَبَهُ - وَ إِمَّا أَنْ يَقْتُلَهُ فَتَسْتَرِيحَ مِنْهُ قَالَ - فَبَعَثَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَ مَضَى مَعَهُ أَبِي.

فَقَالَ أَبِي لَمَّا دَخَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الدَّارَ - كُنْتُ مَعَهُ فَنَظَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَى الْبَغْلِ - وَاقِفاً فِي صَحْنِ الدَّارِ - فَعَدَلَ إِلَيْهِ فَوَضَعَ بِيَدِهِ عَلَى كَفَلِهِ - قَالَ فَنَظَرْتُ إِلَى الْبَغْلِ وَ قَدْ عَرِقَ - حَتَّى سَالَ الْعَرَقُ مِنْهُ - ثُمَّ صَارَ إِلَى

۲۰۰ درهم برای بدهکاری و صد درهم برای هزینه و به من هم کیسه‌ای داد و گفت: این سیصد درهم است، صد درهم آن را الاغی بخر و صد درهم برای جامه و صد درهم برای هزینهٔ زندگی و به کوهستان هم مرو، به سوراء برو (سوراء: شهری در اطراف حله و یا محلی در بغداد می‌باشد) او به سوراء رفت و در آنجا زنی گرفت و امروز هزار اشرفی در آمددارد و با اینحال معتقد به وقف است (یعنی امامت به موسی کاظم ختم شده و آن حضرت: امام غائب قائم است).

محمد بن ابراهیم گوید: من به او گفتم: وای بر تو، دلیلی روشنتر از این می‌خواهی؟ در پاسخ من گفت: این امری است که ما بدان عادت کردیم و بر آن رفتیم (یعنی مسلک خانوادگی ماست).

۴ـ احمد بن حارث قزوینی گفت: من با پدرم در سامراء بودیم و پدرم دامپزشک اصطبل امام حسن عسکری بود مستعین بالله (خلیفه عباسی) استری داشت که در بزرگی و زیبائی مانندش دیده نشده بود و از سواری دادن و دهنه و زین، سر برمی‌تافت و همهٔ رام‌کننده‌ها گرد او جمع شده بودند ولی چاره‌ای برای سواری او نیافته بودند در این میان یکی از همنشینان خلیفه گفت: ای امیر چرا نزد حسن بن الرضا نمی‌فرستی تا بیاید و اورا وادار سازی سوار آن شود یا رامش کند یا او را به زمین زند و بکشد و از دست او راحت شوی؟

گوید: فرستاد نزد ابی محمد علیه السلام و او را خواست و پدرم هم با آن حضرت رفت، پدرم گفت: چون امام علیه السلام وارد خانه شد، من با او بودم، نگاهی بدان استر کرد که در صحن خانه ایستاده بود و به سوی او رفت و دست بر کفل آن استر نهاد.

الْمُسْتَعِينِ - فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَحَّبَ بِهِ وَ قَرَّبَ
فَقَالَ - يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَلْجِمْ هَذَا الْبَغْلَ.
فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ لِأَبِي أَلْجِمْهُ يَا غُلَامُ.
فَقَالَ الْمُسْتَعِينُ أَلْجِمْهُ أَنْتَ - فَوَضَعَ طَيْلَسَانَهُ ثُمَّ قَامَ فَأَلْجَمَهُ - ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَجْلِسِهِ وَ قَعَدَ - فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَسْرِجْهُ.
فَقَالَ لِأَبِي يَا غُلَامُ أَسْرِجْهُ.
فَقَالَ أَسْرِجْهُ أَنْتَ فَقَامَ ثَانِيَةً فَأَسْرَجَهُ - وَ رَجَعَ
فَقَالَ لَهُ تَرَى أَنْ تَرْكَبَهُ.
فَقَالَ نَعَمْ فَرَكِبَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمْتَنِعَ عَلَيْهِ - ثُمَّ رَكَضَهُ فِي الدَّارِ ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى الْهَمْلَجَةِ - فَمَشَى أَحْسَنَ مَشْيٍ يَكُونُ - ثُمَّ رَجَعَ وَ نَزَلَ
فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَعِينُ - يَا أَبَا مُحَمَّدٍ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ حُسْناً وَ فَرَاهَةً - وَ مَا يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ مِثْلُهُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - قَدْ حَمَلَكَ عَلَيْهِ
فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ لِأَبِي - يَا غُلَامُ خُذْهُ فَأَخَذَهُ أَبِي فَقَادَهُ.

۱۳۲۷-۵ - عَلِيٌّ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ:
شَكَوْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام الْحَاجَةَ - فَحَكَّ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ قَالَ - وَ أَحْسَبُهُ غَطَّاهُ بِمِنْدِيلٍ وَ أَخْرَجَ خَمْسَمِائَةِ دِينَارٍ - فَقَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ خُذْ وَ أَعْذِرْنَا.

گوید: من بدان استر نگاه کردم، دیدم عرق کرد تا عرق از او سرازیر شد و سپس نزد مستعین رفت و سلام کرد و او هم به وی خوش آمد گفت و او نزدیک خود نشانید و به او گفت: ای ابا محمد، این استر را دهنه بزن، امام علیه‌السلام به پدرم گفت: ای غلام برو او را دهنه بزن، مستعین به آن حضرت گفت: خودت او را دهنه بزن، امام روپوش خود را بر زمین نهاد و برخاست و او را دهنه زد و برگشت سرجای خود نشست و مستعین گفت: ای ابا محمد، او را زین کن و آن حضرت به پدرم گفت: ای غلام برو او را زین کن، مستعین گفت: خودت آن را زین کن، دوباره برخاست و او را زین کرد و برگشت، مستعین گفت: به خود می‌بینی که بر آن سوار شوی؟ فرمود: آری.

آن حضرت بر آن سوار شد و هیچ سرکشی نکرد و او را در میان حیاط خانه تند و هموار دوانید و سپس برگشت و پیاده شد، مستعین به آن حضرت گفت: ای ابا محمد، آن را چگونه دیدی؟ فرمود: ای امیر مانند آن استر در زیبائی و فربهی ندیده‌ام و مانند آن جز برای امیر نشاید، در پاسخ امام گفت: ای ابا محمد، امیر آن را به تو بخشید و آن حضرت به پدرم فرمود: ای غلام آن را بگیر، و پدرم آن راگرفت و برد.

* * *

۵ـ ابو هاشم جعفری می‌گوید: خود به امام حسن عسکری علیه‌السلام شکایت کردم حضرت با تازیانه خود به زمین کشید. و به گمانم دستمالی روی آن انداخت و پانصد اشرفی بیرون آورد و گفت: ای ابا هاشم، بردار و ما را معذور بدار.

۱۳۲۸-۶- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْمُطَهَّرِ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ سَنَةَ الْقَادِسِيَّةِ يُعْلِمُهُ- اِنْصِرَافَ النَّاسِ وَ أَنَّهُ يَخَافُ الْعَطَشَ- فَكَتَبَ عليه السلام اِمْضُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ- فَمَضَوْا سَالِمِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۱۳۲۹-۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَضْلِ الْيَمَانِيِّ قَالَ:

نَزَلَ بِالْجَعْفَرِيِّ مِنْ آلِ جَعْفَرٍ خَلْقٌ لَا قِبَلَ لَهُ بِهِمْ- فَكَتَبَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ يَشْكُو ذَلِكَ- فَكَتَبَ إِلَيْهِ تُكْفَوْنَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى- فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فِي نَفَرٍ يَسِيرٍ وَ الْقَوْمُ- يَزِيدُونَ عَلَى عِشْرِينَ أَلْفاً وَ هُوَ- فِي أَقَلَّ مِنْ أَلْفٍ فَاسْتَبَاحَهُمْ.



۱۳۳۰-۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعَلَوِيِّ قَالَ:

حُبِسَ أَبُو مُحَمَّدٍ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ نَارْمَشَ- وَ هُوَ أَنْصَبُ النَّاسِ وَ أَشَدُّهُمْ عَلَى آلِ أَبِي طَالِبٍ- وَ قِيلَ لَهُ اِفْعَلْ بِهِ وَ اِفْعَلْ فَمَا أَقَامَ عِنْدَهُ- إِلَّا يَوْماً حَتَّى وَضَعَ خَدَّيْهِ لَهُ- وَ كَانَ لَا يَرْفَعُ بَصَرَهُ إِلَيْهِ إِجْلَالاً وَ إِعْظَاماً فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ أَحْسَنُ النَّاسِ- بَصِيرَةً وَ أَحْسَنُهُمْ فِيهِ قَوْلاً.

۱۳۳۱-۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الضُّبَعِيُّ قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيجَةِ- وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى- وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً قُلْتُ فِي نَفْسِي- لَا

۶ـ از ابی علی مطهر که در سال قادسیه (یعنی سالی که مردم از ترس تشنگی از سفر حج برگشتند) به آن حضرت نوشت و اعلام کرد که مردم از ترس تشنگی برگشته‌اند و او هم از تشنگی بیم دارد آن حضرت در پاسخ وی نوشت: شمابروید و باکی بر شما نیست انشاءالله و به سلامتی رفتند و خبری نشد

۷ـ از علی بن حسن بن فضل یمانی که گفت: به جعفری از آل جعفر، خلق بسیاری حمله کرد که تاب مقاوت در برابر آنها را نداشت و به ابی محمد نوشت و از این جریان شکایت کرد او در پاسخش نوشت: از این جهت که بی نیاز می‌شوید انشاءالله او با جماعتی به آنها حمله برد و با آنکه آنهاییش از ۲۰ هزار نفر بودند و اوکمتر از هزار نفر آنها را شکست داد و ریشه کن ساخت.

توضیح: مجلسی می‌گوید: مقصود از آل جعفر خاندان حسن جعفر طیار است و بعضی گفته‌اند مقصود جعفربن متوکل عباسی است. زیرا المستعین بالله هر کس از اولاد متوکل بود و احتمال می‌داد که دعوی خلافت را دارد می‌کشت و لشکری هم برای قتل جعفر فرستاد و جعفر چون شیعه شده بود و به امام صادق عليه السلام ابراز علاقه می‌کرد به نزد حضرت شکایت برد که او در حقش دعا کند که شر دشمن از او دفع شود و حضرت چنین پاسخش را داد.

۸ـ از محمد بن اسماعیل علوی که گفت: ابو محمد امام حسن عسکری عليه السلام نزد علی بن نارمش که دشمن‌ترین مردم به علی عليه السلام بود زندانی کردند و به او دستور دادند که تا می‌تواند بر او سخت بگیرد حضرت بیش از یک روز نزد او نماند که در برابر او از دنیا رفت از احترام و تعظیم او، به روی آن حضرت چشم نمی‌انداخت و در برابرش سر به زیر بود حضرت از نزد او بیرون شد و او از همهٔ مردم بیناتر به مذهب شیعه و دربارهٔ امام ستایشگر شده بود.

۹ـ سفیان بن محمد ضبعی گوید: نامه‌ای به ابی محمد امام حسن عسکری عليه السلام نوشتم و از آن حضرت از تفسیر و لیجه پرسیدم که خدا

فِي الْكِتَابِ مَنْ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ هَاهُنَا- فَرَجَعَ الْجَوَابُ الْوَلِيجَةُ الَّذِي يُقَامُ دُونَ وَلِيِّ الْأَمْرِ وَ حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ- مَنْ هُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَهُمُ الْأَئِمَّةُ -الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللَّهِ فَيُجِيزُ أَمَانَهُمْ.

۱۳۳۲- ۱۰-إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ:

شَكَوْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ ضِيقَ الْحَبْسِ وَ كَتَلَ الْقَيْدِ- فَكَتَبَ إِلَيَّ أَنْتَ تُصَلِّي الْيَوْمَ الظُّهْرَ فِي مَنْزِلِكَ- فَأُخْرِجْتُ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ فَصَلَّيْتُ فِي مَنْزِلِي- كَمَا قَالَ ﷺ وَ كُنْتُ مُضَيَّقاً- فَأَرَدْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنْهُ دَنَانِيرَ فِي الْكِتَابِ فَاسْتَحْيَيْتُ- فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَجَّهَ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِينَارٍ وَ كَتَبَ إِلَيَّ إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ- فَلَا تَسْتَحْيِ وَ لَا تَحْتَشِمْ وَ اطْلُبْهَا- فَإِنَّكَ تَرَى مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۱۳۳۳-۱۱-إِسْحَاقُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَقْرَعِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَمْزَةَ نُصَيْرٌ الْخَادِمُ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ غَيْرَ مَرَّةٍ- يُكَلِّمُ غِلْمَانَهُ بِلُغَاتِهِمْ- تُرْكٍ وَ رُومٍ وَ صَقَالِبَةٍ - فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ قُلْتُ- هَذَا وُلِدَ بِالْمَدِينَةِ وَ لَمْ يَظْهَرْ لِأَحَدٍ- حَتَّى مَضَى أَبُو الْحَسَنِ ﷺ وَ لَا رَآهُ أَحَدٌ- فَكَيْفَ هَذَا أُحَدِّثُ نَفْسِي بِذَلِكَ- فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- بَيَّنَ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ- وَ يُعْطِيهِ اللُّغَاتِ وَ مَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَ الْآجَالِ وَ الْحَوَادِثِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ- بَيْنَ الْحُجَّةِ وَ الْمَحْجُوجِ فَرْقٌ.

می‌فرماید: به جز خدا و پیامبر و مؤمنین ولیجه‌ای نگرفتند توبه / ۱۵ وبدون اینکه در نامه بنویسم پیش خود می‌اندیشیدم که مقصود از مؤمنین در این آیه چه کسانی هستند؟

جواب برگشت که: مقصود از ولیجه: کسی است که او را در برابر امام بر حق علم می‌کنند و پیشوا می‌سازند و در خاطرات گذشت که مؤمنین در اینجاکیانند؟ مؤمنین همان امامان بر حق هستند که از طرف خدا به مردم سندامان می‌دهند و خدا امان آنها را امضاء می‌کند.

۱۰ ـ ابوهاشم جعفری می‌گوید: از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر به امام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم به من پاسخ نوشت که: تو امروز نماز ظهرت را در منزلت می‌خوانی، و هنگام ظهر مرا از زندان بیرون آوردند و نماز را در منزل خود خواندم همانطور که امام علیه السلام فرمود بود من در تنگی معیشت بودم و می‌خواستم در نامهٔ خود چند اشرفی ازآن حضرت بخواهم شرمم آمد ولی چون به منزلم رسیدم صد اشرفی برای من فرستاد و نوشت: چون نیاز داری شرم مدار وملاحظه مکن و آن را بخواه که آنچه دلخواه توست برایت فراهم است.

۱۱ ـ ابوحمزه نصیر خادم گفت: بارها شنیدم که ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام با غلامان خود به زبان آنها سخن می‌گفت: با ترکها ترکی و با رومیها رومی و با صقلبیها به زبان آنها سخن می‌گفت من تعجب کردم و گفتم: امام در مدینه متولد شده و تا پس از فوت ابوالحسن (امام نقی علیه السلام) برکسی آشکار نشده و أحدی او را ندیده و چگونه همهٔ زبانها را می‌داند؟ من باخود چنین می‌گفتم: آن‌حضرت روبه‌من کرد و فرمود: خدای تبارك و تعالی حجت خود رااز میان سایر مخلوقات از هر جهت بیان می‌کند و به او علم هر زبانی و علم نسب‌ها و مرگها و حوادث آینده را می‌دهد و اگر چنین نباشد، میان حجت و امام با رعیت و مأموم فرقی نیست.

۱۳۳۴-۱۲- إِسْحَاقُ عَنِ الْأَقْرَعِ قَالَ

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِمَامِ- هَلْ يَحْتَلِمُ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي بَعْدَ مَا فَصَلَ الْكِتَابُ- الِاحْتِلَامُ شَيْطَنَةٌ وَ قَدْ أَعَاذَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْلِيَاءَهُ مِنْ ذَلِكَ فَوَرَدَ الْجَوَابُ حَالُ الْأَئِمَّةِ- فِي الْمَنَامِ حَالُهُمْ فِي الْيَقَظَةِ لَا يُغَيِّرُ النَّوْمُ مِنْهُمْ شَيْئاً- وَ قَدْ أَعَاذَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ لَمَّةِ الشَّيْطَانِ- كَمَا حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ.

۱۳۳۵-۱۳- إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ ظَرِيفٍ قَالَ:

اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي مَسْأَلَتَانِ- أَرَدْتُ الْكِتَابَ فِيهِمَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَكَتَبْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام إِذَا قَامَ بِمَا يَقْضِي- وَ أَيْنَ مَجْلِسُهُ الَّذِي يَقْضِي فِيهِ بَيْنَ النَّاسِ- وَ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لِحُمَّى الرِّبْعِ فَأَغْفَلْتُ خَبَرَ الْحُمَّى فَجَاءَ الْجَوَابُ- سَأَلْتَ عَنِ الْقَائِمِ فَإِذَا قَامَ قَضَى بَيْنَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ- كَقَضَاءِ دَاوُدَ عليه السلام لَا يَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ- وَ كُنْتَ أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ لِحُمَّى الرِّبْعِ فَأُنْسِيتَ- فَاكْتُبْ فِي وَرَقَةٍ وَ عَلِّقْهُ عَلَى الْمَحْمُومِ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ- يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ فَعَلَّقْنَا عَلَيْهِ مَا ذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام فَأَفَاقَ.

۱۳۳۶-۱۴- إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ:

قَعَدْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ- فَلَمَّا مَرَّ بِي شَكَوْتُ إِلَيْهِ

۱۲ ـ اقرع گوید: به ابی محمد(امام عسکری علیه السلام) نوشتم و از او پرسیدم امام علیه السلام محتلم می‌شود؟ و چون نامه تمام شد با خود گفتم: احتلام یک کار شیطانی است و محققا خدا دوستان خود را از آن در پناه خود دارد در پاسخم نوشت: که حال امامان در خواب مانند حال آنها است در بیداری، خواب چیزی از وضع آنها را دگرگون نمی‌کند و محققا خدا دوستان خود را از دستبرد شیطان پناه داده چنانچه با خود گفتی.

۱۳ ـ حسن بن ظریف گوید: در سینهٔ من خطور کرد که دو مسئله را به امام حسن عسکری علیه السلام بنویسم و از او بپرسم و نوشتم و از آن حضرت پرسیدم که: چون امام قائم ظهور کند به چه حکم می‌کند و مجلس قضاوتش در میان مردم کجاست و می‌خواستم از آن حضرت درباره معالجه تب نوبه (که یک روز است و دو روز نیست) ولی از سؤال درباره معالجه تب فراموش کردم.

در پاسخ نامه رسید که چون امام قائم قیام کند میان مردم به علم خود قضاوت می‌کند مانند قضاوت داود علیه السلام و گواه نطلبد و تو می‌خواستی از علاج تب نوبه بپرسی و فراموش کردی، در یک ورقه‌ای بنویس این آیه را و به تبدار بیاویز که به اذن خدا بهبودی یابد انشاءالله «یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم» پس آنچه را ابو محمد گفته بود به تبدار آویختم و خوب شد.

* * *

۱۴ ـ اسماعیل بن محمد گفت: نشستم سر راه ابی محمد (امام عسکری علیه السلام) چون بر من گذر می‌کرد به او از نیازمندی خود شکایت

الْحَاجَةَ- وَ حَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدِي دِرْهَمٌ- فَمَا فَوْقَهَا وَ لَا غَدَاءٌ وَ لَا عَشَاءٌ قَالَ- فَقَالَ تَحْلِفُ بِاللَّهِ كَاذِباً- وَ قَدْ دَفَنْتَ مِائَتَيْ دِينَارٍ- وَ لَيْسَ قَوْلِي هَذَا دَفْعاً لَكَ عَنِ الْعَطِيَّةِ- أَعْطِهِ يَا غُلَامُ مَا مَعَكَ- فَأَعْطَانِي غُلَامُهُ مِائَةَ دِينَارٍ- ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ

فَقَالَ لِي- إِنَّكَ تُحْرَمُهَا أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهَا يَعْنِي الدَّنَانِيرَ- الَّتِي دَفَنْتُ وَ صَدَقَ عليه‌السلام وَ كَانَ كَمَا قَالَ- دَفَنْتُ مِائَتَيْ دِينَارٍ وَ قُلْتُ- يَكُونُ ظَهْراً وَ كَهْفاً لَنَا- فَاضْطُرِرْتُ ضَرُورَةً شَدِيدَةً إِلَى شَيْءٍ أُنْفِقُهُ- وَ انْغَلَقَتْ عَلَيَّ أَبْوَابُ الرِّزْقِ فَنَبَّشْتُ عَنْهَا- فَإِذَا ابْنٌ لِي قَدْ عَرَفَ مَوْضِعَهَا فَأَخَذَهَا- وَ هَرَبَ فَمَا قَدَرْتُ مِنْهَا عَلَى شَيْءٍ.

۱۳۳۷- ۱۵- إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: كَانَ لِي فَرَسٌ وَ كُنْتُ بِهِ مُعْجَباً- أُكْثِرُ ذِكْرَهُ فِي الْمَحَالِّ- فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ يَوْماً.

فَقَالَ لِي مَا فَعَلَ فَرَسُكَ- فَقُلْتُ هُوَ عِنْدِي وَ هُوَ ذَا هُوَ عَلَى بَابِكَ وَ عَنْهُ نَزَلْتُ

فَقَالَ لِيَ اسْتَبْدِلْ بِهِ- قَبْلَ الْمَسَاءِ إِنْ قَدَرْتَ عَلَى مُشْتَرِي- وَ لَا تُؤَخِّرْ ذَلِكَ وَ دَخَلَ عَلَيْنَا دَاخِلٌ- وَ انْقَطَعَ الْكَلَامُ فَقُمْتُ مُتَفَكِّراً

کردم و سوگند یاد کردم که یک درهم و بیشتر ندارم و چاشت و شام ندارم، گفت: تو به خدا سوگند دروغ می‌خوری، با اینکه صداشرفی گنج کرده‌ای و زیر خاک نمودی، و این گفتار من برای کمک ندادن به تو نیست ای غلام آنچه با خود داری به او بده غلام او صد دینار به من داد سپس به من رو کرد و فرمود: تو در وقتی که نیازی به آنها داری از آنها محروم خواهی ماند، مقصودش آن اشرفیهای زیر خاک من بود و درست هم فرمود و همچنان شد که فرمود، من ۲۰۰ دینار زیر خاک کردم و گفتم پشتوانه و پس انداز روز نداری و بیچارگیم باشد سپس بشدت برای مخارج خود به آن نیازمند شدم و درهای روزی رویم بسته شد آنجا رفتم و کندم و معلوم شد که پسرم جای آنها را دانسته و آنها را یکجا برداشته و گریخته و چیزی به دستم نرسید.



۱۵ ـ علی بن زید گفت: من اسبی داشتم و بدان می‌نازیدم و در هر جا از او سخن می‌گفتم، یک روز خدمت ابی محمد (امام حسن عسکری عليه السلام) رسیدم، به من فرمود: اسبت چه شد؟ گفتم: آن را دارم و هم اکنون بر در خانهٔ شماست و از آن پیاده شدم فرمود: تا شب نرسیده اگر خریداری پیدا کردی آن را عوض کن و تأخیر مکن، کسی بر ما وارد شد و رشتهٔ سخن را بریدیم و من اندیشناک برخاستم و به خانه‌ام رفتم و به برادرم گزارش دادم.

در پاسخ گفت: من نمی‌دانم در این باره چه بگویم من از آن دریغ کردم و حیفم آمد که اسب را به دیگری بفروشم و چون شب شد

وَ مَضَيْتُ إِلَى مَنْزِلِي فَأَخْبَرْتُ أَخِي الْخَبَرَ.

فَقَالَ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ فِي هَذَا- وَ شَحَحْتُ بِهِ وَ نَفِسْتُ عَلَى النَّاسِ بِبَيْعِهِ- وَ أَمْسَيْنَا فَأَتَانَا السَّائِسُ وَ قَدْ صَلَّيْنَا الْعَتَمَةَ.

فَقَالَ يَا مَوْلَايَ نَفَقَ فَرَسُكَ فَاغْتَمَمْتُ- وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ عَنَى هَذَا بِذَلِكَ الْقَوْلِ- قَالَ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَيَّامٍ- وَ أَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي لَيْتَهُ أَخْلَفَ عَلَيَّ دَابَّةً إِذْ كُنْتُ اغْتَمَمْتُ بِقَوْلِهِ- فَلَمَّا جَلَسْتُ قَالَ نَعَمْ نُخْلِفُ دَابَّةً عَلَيْكَ- يَا غُلَامُ أَعْطِهِ بِرْذَوْنِيَ الْكُمَيْتَ- هَذَا خَيْرٌ مِنْ فَرَسِكَ وَ أَوْطَأُ وَ أَطْوَلُ عُمُراً.

۱۳۳۸-۱۶- إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام حِينَ أَخَذَ الْمُهْتَدِي فِي قَتْلِ الْمَوَالِي- يَا سَيِّدِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَغَلَهُ عَنَّا- فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ يَتَهَدَّدُكَ- وَ يَقُولُ وَ اللَّهِ لَأُجْلِيَنَّهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ- فَوَقَّعَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام بِخَطِّهِ- ذَاكَ أَقْصَرُ لِعُمُرِهِ عُدَّ مِنْ يَوْمِكَ هَذَا خَمْسَةَ أَيَّامٍ- وَ يُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ بَعْدَ هَوَانٍ- وَ اسْتِخْفَافٍ يَمُرُّ بِهِ فَكَانَ كَمَا قَالَ عليه السلام.

۱۳۳۹-۱۷- إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ- أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ لِي مِنْ وَجَعِ عَيْنِي وَ كَانَتْ إِحْدَى عَيْنَيَّ ذَاهِبَةً- وَ الْأُخْرَى عَلَى شَرَفِ ذَهَابٍ- فَكَتَبَ إِلَيَّ

خدمتکارم که اسب را تیمار می‌کرد آمد و گفت ای سرور من! اسبت مرد من بسیار افسرده شدم و دانستم که منظور امام همین جهت بوده است.

گوید: من از چند روز خدمت امام علیه السلام رسیدم و با خود می‌گفتم: کاش به جای آن، اسبی می‌داد زیرا از گفتار او غمگین شدم و چون نشستم فرمود: آری یک چهار پا به جای آن به تومی دهم، ای غلام آن یابوی مرا به او بده آن از اسب تو بهتر است و پشت هموارتری و عمر درازتری دارد.

۱۶ ـ احمد بن محمد گفت: چون مهتدی عباسی دست به کشتار وابستگان خود زد من به امام ابی محمد علیه السلام نوشتم: ای آقای من حمد خدا را که او را از ما به خود بازداشت زیرا به من خبر رسیده که تو را تهدید می‌کرد و می‌گفت: من آنها را از روی زمین می‌رانم. در پاسخ من نگاشت: آن تهدید عمرش را کوتاه‌تر کرد از امروز پنج روز به شمار و او روز ششم پس از خواری و زبونی که بر او خواهد گذشت کشته خواهد شد و چنان شد که امام فرمود.

۱۷ ـ محمدبن حسن بن شمون می‌گوید: به ابی محمد (امام عسکری علیه السلام) نوشتم و ازاو درخواست کردم که برای درد چشمم به درگاه خدا دعا کند یک چشمم از بین رفته بود و چشم دیگرم در آستانهٔ از بین رفتن بود، در پاسخ نوشت: خدا چشمت را برایت نگهدارد آن چشم در ستم خوب شد و در آخر نامه نوشته بود: خدا به تو أجر و ثواب نیک دهد، از این جمله امام غمگین شدم و ندانستم که کسی از خاندانم مرده باشد و چون چند روز گذشت خبر مرگ پسرم طیب به من رسید و دانستم که سر سلامتی برای او بوده است.

حَبَسَ اللّٰهُ عَلَيْكَ عَيْنَكَ - فَأَفَاقَتِ الصَّحِيحَةُ وَ وَقَّعَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ آجَرَكَ اللّٰهُ وَ أَحْسَنَ ثَوَابَكَ - فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ وَ لَمْ أَعْرِفْ فِي أَهْلِي أَحَداً مَاتَ - فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ جَاءَتْنِي وَفَاةُ ابْنِي - طَيِّبٍ فَعَلِمْتُ أَنَّ التَّعْزِيَةَ لَهُ إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ قَالَ قَدِمَ عَلَيْنَا بِسُرَّ مَنْ رَأَى رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ - يُقَالُ لَهُ سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ - يَتَظَلَّمُ إِلَى الْمُهْتَدِي فِي ضَيْعَةٍ لَهُ قَدْ غَصَبَهَا إِيَّاهُ - شَفِيعٌ الْخَادِمُ وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا فَأَشَرْنَا عَلَيْهِ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ - تَسْهِيلَ أَمْرِهَا فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام - لَا بَأْسَ عَلَيْكَ ضَيْعَتُكَ تُرَدُّ عَلَيْكَ فَلَا تَتَقَدَّمْ إِلَى السُّلْطَانِ وَ الْقَ الْوَكِيلَ الَّذِي فِي يَدِهِ الضَّيْعَةُ - وَ خَوِّفْهُ بِالسُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ - اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَقِيَهُ.

فَقَالَ لَهُ الْوَكِيلُ الَّذِي فِي يَدِهِ الضَّيْعَةُ - قَدْ كُتِبَ إِلَيَّ عِنْدَ خُرُوجِكَ مِنْ مِصْرَ - أَنْ أَطْلُبَكَ وَ أَرُدَّ الضَّيْعَةَ عَلَيْكَ فَرَدَّهَا عَلَيْهِ - بِحُكْمِ الْقَاضِي ابْنِ أَبِي الشَّوَارِبِ - وَ شَهَادَةِ الشُّهُودِ وَ لَمْ يَحْتَجْ إِلَى أَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَى الْمُهْتَدِي - فَصَارَتِ الضَّيْعَةُ لَهُ وَ فِي يَدِهِ - وَ لَمْ يَكُنْ لَهَا خَبَرٌ بَعْدَ ذٰلِكَ - قَالَ وَ حَدَّثَنِي سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ هٰذَا قَالَ خَلَّفْتُ ابْناً لِي عَلِيلاً بِمِصْرَ عِنْدَ خُرُوجِي عَنْهَا وَ ابْناً لِي آخَرَ - أَسَنَّ مِنْهُ - كَانَ وَصِيِّي وَ قَيِّمِي عَلَى عِيَالِي - وَ فِي ضِيَاعِي فَكَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ لِابْنِيَ الْعَلِيلِ - فَكَتَبَ إِلَيَّ قَدْ عُوفِيَ ابْنُكَ الْمُعْتَلُّ - وَ مَاتَ الْكَبِيرُ وَصِيُّكَ وَ قَيِّمُكَ - فَاحْمَدِ اللّٰهَ وَ لَا تَجْزَعْ فَيَحْبَطَ أَجْرُكَ - فَوَرَدَ عَلَيَّ الْخَبَرُ أَنَّ ابْنِي قَدْ عُوفِيَ مِنْ عِلَّتِهِ - وَ مَاتَ الْكَبِيرُ يَوْمَ وَرَدَ عَلَيَّ جَوَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام.

۱۸ ـ عمر بن مسلم گوید: مردی از اهل مصر به نام سیف بن لیث نزد ما به سامراه آمد تا در نزد مهتدی خلیفه عباسی راجع به مزرعه‌ای که شفیع خادم از او به زور گرفته و او را از آنجا بیرون کرده بود شکایت کند و ما به او گفته بودیم که نامه‌ای به ابی محمد (امام عسکری علیه السلام) بنویسد و از آن حضرت درخواست یاری و کمک نماید.

امام علیه السلام در پاسخ او نوشت: بر تو باکی نیست مزرعه به تو برمی گردد پیش خلیفه مرو و برو نزد آن گماشتهٔ بر مزرعه و او را از خدای بترسان آن گماشته را دیدار کرد که مزرعه بدو سپرده شده بود او گفت: هنگامی که تو ا زمصر بیرون شدی به من نوشت که به جستجویت بپردازم و مزرعه را به تو برگردانم و آن مزرعه را به حکم قاضی ابوالشوارب یعنی در حضور او باگواهی گواهان به ا و برگردانید و نیازی نشد که نزد مهتدی برود و مزرعه به خود او برگشت و در دست او بود و پس از آن خبری از او نشد.

گوید: همین یوسف بن لیث برای من باز گفت که: من یک پسر بیماری از خود در مصر به جاگذاشتم، وقتی بیرون آمدم و پسر بزرگتری از او که وصی و قیم من بود بر خانواده و بر مزرعهٔ من و نوشتم به ابی محمد علیه السلام و از او خواستم که برای پسر بیمارم دعا کند به من نوشت که پسر بیمارت خوب شده و آن پسربزرگت مرده است که وصی و قیم تو بود، خدا راحمد کن و بی تابی مکن تا اجرت از بین نرود دنبال آن به من خبر رسید که پسرم از بیماری خود بهبودی یافته و آن پسر بزرگ من مرده است در همان روزی که جواب ابی محمد علیه السلام به من رسیده بود.

* * *

۱۳۴۰-۱۹- إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْقُشَيْرِيِّ مِنْ قَرْيَةٍ تُسَمَّى قِيرَ قَالَ: كَانَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَكِيلٌ قَدِ اتَّخَذَ مَعَهُ فِي الدَّارِ حُجْرَةً- يَكُونُ فِيهَا مَعَهُ خَادِمٌ أَبْيَضُ- فَأَرَادَ الْوَكِيلُ الْخَادِمَ عَلَى نَفْسِهِ- فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُ بِنَبِيذٍ فَاحْتَالَ لَهُ بِنَبِيذٍ- ثُمَّ أَدْخَلَهُ عَلَيْهِ وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ ثَلَاثَةُ أَبْوَابٍ مُغْلَقَةٍ- قَالَ فَحَدَّثَنِي الْوَكِيلُ قَالَ- إِنِّي لَمُنْتَبِهٌ إِذْ أَنَا بِالْأَبْوَابِ تُفْتَحُ حَتَّى جَاءَ بِنَفْسِهِ فَوَقَفَ عَلَى بَابِ الْحُجْرَةِ.

ثُمَّ قَالَ يَا هَؤُلَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ- خَافُوا اللَّهَ فَلَمَّا أَصْبَحْنَا- أَمَرَ بِبَيْعِ الْخَادِمِ وَ إِخْرَاجِي مِنَ الدَّارِ.

۱۳۴۱-۲۰- إِسْحَاقُ قَالَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِيعِ الشَّائِيُّ قَالَ:

نَاظَرْتُ رَجُلاً مِنَ الثَّنَوِيَّةِ بِالْأَهْوَازِ- ثُمَّ قَدِمْتُ سُرَّ مَنْ رَأَى - وَ قَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي شَيْءٌ مِنْ مَقَالَتِهِ- فَإِنِّي لَجَالِسٌ عَلَى بَابِ أَحْمَدَ بْنِ الْخَضِيبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه‌السلام مِنْ دَارِ الْعَامَّةِ- يَؤُمُّ الْمَوْكِبَ فَنَظَرَ إِلَيَّ وَ أَشَارَ بِسَبَّاحَتِهِ- أَحَدٌ أَحَدٌ فَرْدٌ فَسَقَطْتُ مَغْشِيّاً عَلَيَّ.

۱۳۴۲-۲۱- إِسْحَاقُ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ يَوْماً- وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ مَا أَصُوغُ بِهِ خَاتَماً أَتَبَرَّكُ بِهِ فَجَلَسْتُ وَ أُنْسِيتُ مَا جِئْتُ لَهُ- فَلَمَّا وَدَّعْتُ وَ نَهَضْتُ- رَمَى إِلَيَّ بِالْخَاتَمِ

۱۹ ـ یحیی بن قشیری از اهالی دهی به نام قیر گفت: ابی محمد (امام عسکری ﷺ) وکیلی داشت که در یک خانه اطاقی گرفته بود که در آن به سر می‌برد با او خدمتکار سفید پوستی بود وکیل، به آن خادم طمع کرد و او نپذیرفت جز با صرف نوشابهٔ خرما و برای او فراهم کرد و نزد او آورد و میان او و امام ﷺ سه دَرِ بسته بود و گوید: خود وکیل برایم باز گفت که: من بیدار و متوجه بودم که ناگاه درها گشوده شد تا خود امام آمد و بر در اطاق ایستاد و فرمود: ای حاضران، ازخدا بپرهیزید و از خدا بترسید و چون صبح شد دستور داد آن خدمتکار را فروختند و مرا از خانه بیرون کردند.

* * *

۲۰ ـ محمدبن ربیع شائی گفت: من با یک مردی از ثنویها(دو خدائی) در اهواز مناظره کردم و سپس به سامراء آمدم و از گفته‌های او چیزی به دلم چسبیده بود و روز بار عام خلیفه بود من بر در خانه احمد بن خضیب نشسته بودم که امام حسن عسکری ﷺ از اطاق عمومی وارد شد و به من نگاهی کرد و با انگشت سبابهٔ خود، به من اشاره کرد و فرمود: و یکتاست یکتاست و فرد است و من بیهوش شدم و افتادم.

* * *

۲۱ ـ از ابی هاشم جعفری که گفت: روزی خدمت ابو محمد (امام عسکری ﷺ) رسیدم و می‌خواستم از آن حضرت قدری نقره بگیرم تا برای شرک با آن انگشتری بسازم و قتی خدمتش نشستم. فراموش کردم که برای چه کاری آمده‌ام وقتی خداحافظی کردم و برخاستم انگشتری به

فَقَالَ - أَرَدْتَ فِضَّةً فَأَعْطَيْنَاكَ خَاتَماً - رَبِحْتَ الْفَصَّ وَ الْكِرَاءَ - هَنَأَكَ اللَّهُ يَا أَبَا هَاشِمٍ فَقُلْتُ - يَا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّكَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ إِمَامِيَ - الَّذِي أَدِينُ اللَّهَ بِطَاعَتِهِ - فَقَالَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا هَاشِمٍ.

۱۳۴۳ - ۲۲ - إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَبُو الْعَيْنَاءِ الْهَاشِمِيُّ مَوْلَى عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ عَلِيٍّ عَتَاقَةً قَالَ:

كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَأَعْطَشُ وَ أَنَا عِنْدَهُ فَأُجِلُّهُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ - فَيَقُولُ يَا غُلَامُ اسْقِهِ وَ رُبَّمَا حَدَّثْتُ نَفْسِي - بِالنُّهُوضِ فَأُفَكِّرُ فِي ذَلِكَ فَيَقُولُ - يَا غُلَامُ دَابَّتَهُ.

۱۳۴۴ - ۲۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ قَالَ:

دَخَلَ الْعَبَّاسِيُّونَ عَلَى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ - وَ دَخَلَ صَالِحُ بْنُ عَلِيٍّ وَ غَيْرُهُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ - عَنْ هَذِهِ النَّاحِيَةِ عَلَى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ - عِنْدَ مَا حَبَسَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام.

فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ وَ مَا أَصْنَعُ - قَدْ وَكَّلْتُ بِهِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَشَرِّ مَنْ قَدَرْتُ عَلَيْهِ - فَقَدْ صَارَا مِنَ الْعِبَادَةِ وَ الصَّلَاةِ - وَ الصِّيَامِ إِلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ فَقُلْتُ - لَهُمَا مَا فِيهِ فَقَالَا مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ - يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ - لَا يَتَكَلَّمُ وَ لَا يَتَشَاغَلُ وَ إِذَا نَظَرْنَا إِلَيْهِ - ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُنَا وَ يُدَاخِلُنَا - مَا لَا نَمْلِكُهُ مِنْ أَنْفُسِنَا - فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ انْصَرَفُوا خَائِبِينَ.

سوی من پرانید و فرمود: تو نقره می‌خواستی و ما انگشتری ساخته دادیم نگین و دستمزد ساخت هم به نفع تو شد، ای اباهاشم، بر تو گواراباد من گفتم: ای آقاگواهی می‌دهم که تو به راستی ولی خدا هستی و آن امامی هستی که من خدا را بفرمان بری او می‌پرستم، فرمود: ای اباهاشم، خدا تو را بیامرزد.

۲۲ ـ محمد بن قاسم می‌گوید: من بارها خدمت امام حسن عسگری علیه‌السلام می‌رسیدم وقتی تشنه می‌شدم به احترام حضرت از طلب آب خودداری می‌کردم.

خود آن حضرت می‌فرمود: ای غلام، به او آب بده و بساکه تصمیم می‌گرفتم که مرخص شوم و در آن اندیشه بودم که امام علیه‌السلام می‌فرمود: ای غلام، مرکب او را بیاور.



۲۳ ـ علی بن عبدالغفار گفت: عباسیها و صالح بن علی و دیگران که روی از خانه امام برگردانده بودند نزد صالح بن وصیف رفتند وقتی که ابا محمد (امام عسکری علیه‌السلام) را در زندان انداخته بود صالح در برابر آنها گفت: من چه کنم دو مرد از بدترین کسانی که دراختیار داشتم به مراقبت او گماشتم و هر دو بی نهایت خداپرست و نمازگزار و روزه دار شده‌اند من از آنها بازجویی کردم که در او چیزی هست؟ هر دو گفتند: چه می‌گویی در بارهٔ مردی که روزها روزه و شب‌ها در عبادت است نه سخنی می‌گوید و نه به چیزی توجه دارد و چون ما به او نگاه کنیم، بدن ما می‌لرزد و چنان ترسی در دل ما می‌افتد که خود را از دست می‌دهیم و چون واردین از صالح بن وصیف این گزارش را شنیدند ناامید بازگشتند.

۱۳۴۵-۲٤- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَكْفُوفُ قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ بَعْضِ فَصَّادِي الْعَسْكَرِ مِنَ النَّصَارَى:

أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه‌السلام بَعَثَ إِلَيَّ يَوْماً- فِي وَقْتِ صَلَاةِ الظُّهْرِ فَقَالَ لِي- اِفْصِدْ هَذَا الْعِرْقَ قَالَ- وَ نَاوَلَنِي عِرْقاً لَمْ أَفْهَمْهُ مِنَ الْعُرُوقِ الَّتِي تُفْصَدُ- فَقُلْتُ فِي نَفْسِي مَا رَأَيْتُ أَمْراً- أَعْجَبَ مِنْ هَذَا يَأْمُرُنِي أَنْ أَفْصِدَ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ- وَ لَيْسَ بِوَقْتِ فَصْدٍ وَ الثَّانِيَةُ عِرْقٌ لَا أَفْهَمُهُ.

ثُمَّ قَالَ لِيَ انْتَظِرْ وَ كُنْ فِي الدَّارِ- فَلَمَّا أَمْسَى دَعَانِي وَ قَالَ لِي- سَرِّحِ الدَّمَ فَسَرَّحْتُ

ثُمَّ قَالَ لِي أَمْسِكْ فَأَمْسَكْتُ.

ثُمَّ قَالَ لِي كُنْ فِي الدَّارِ- فَلَمَّا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ أَرْسَلَ إِلَيَّ- وَ قَالَ لِي سَرِّحِ الدَّمَ قَالَ فَتَعَجَّبْتُ أَكْثَرَ مِنْ عَجَبِيَ الْأَوَّلِ- وَ كَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ قَالَ- فَسَرَّحْتُ فَخَرَجَ دَمٌ أَبْيَضُ كَأَنَّهُ الْمِلْحُ- قَالَ

ثُمَّ قَالَ لِيَ احْبِسْ قَالَ- فَحَبَسْتُ قَالَ

ثُمَّ قَالَ- كُنْ فِي الدَّارِ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَمَرَ- قَهْرَمَانَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ فَأَخَذْتُهَا- وَ خَرَجْتُ حَتَّى أَتَيْتُ ابْنَ بَخْتِيشُوعَ النَّصْرَانِيَّ فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ قَالَ- فَقَالَ لِي وَ اللَّهِ مَا أَفْهَمُ مَا تَقُولُ- وَ لَا أَعْرِفُهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الطِّبِّ - وَ لَا قَرَأْتُهُ فِي كِتَابٍ وَ لَا أَعْلَمُ فِي دَهْرِنَا

۲۴ ـ یکی از پزشکان نصرانی قشون، که رگ می‌زد گفت که یک روز ابومحمد (امام عسکری عليه السلام) هنگام نماز ظهر مرا خواست و گفت: این رگ را بزن و رگی به من نشان داد که آن را از رگهائی که زده می‌شود نمی‌شناختم. با خود گفتم: چیزی از این شگفت آورتر ندیده‌ام هنگام ظهر به من دستور رگ زدن می‌دهد و این وقت از نظر پزشکی موقع رگ زدن نیست و دوم اینکه رگی را به من نشان می‌دهد که آن را نمی‌فهمم سپس به من فرمود: درخانه باش و انتظار بکش و چون شب مرا خواست و فرمود:

خون را بازکن بازکردم

و سپس فرمود: آن را ببند، بستم و باز هم فرمود:

در همین خانه باش و نیمه شب باز مرا خواست و فرمود: رگ را بازکن باز من پیش از بار نخست در شگفت شدم و نخواستم از آن حضرت چیزی بپرسم رگ را بازکردم و این بار خون سپیدی چون نمک بیرون آمد.

گوید: سپس به من فرمود:

خون را بندکن بندکردم و باز فرمود: در خانه باش و چون بامداد شد به ناظر خرج خود فرمود تا سه اشرفی به من داد من آنها راگرفتم و نزد بختیشوع نصرانی رفتم و داستان را برای او گفتم.

گوید: گفت: من آنچه تو می‌گویی نمی‌فهمم و آن را در هیچ کجای طب نمی‌دانم و در هیچ کتابی نخوانده‌ام و در این زمانه از فلان مرد فارسی داناتری به کتب نصرانیت را نمی‌شناسم.

أَعْلَمَ بِكُتُبِ النَّصْرَانِيَّةِ مِنْ فُلَانٍ الْفَارِسِيِّ - فَاخْرُجْ إِلَيْهِ قَالَ فَاكْتَرَيْتُ زَوْرَقاً إِلَى الْبَصْرَةِ - وَ أَتَيْتُ الْأَهْوَازَ ثُمَّ صِرْتُ إِلَى فَارِسَ إِلَى صَاحِبِي - فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ قَالَ وَ قَالَ أَنْظِرْنِي أَيَّاماً - فَأَنْظَرْتُهُ ثُمَّ أَتَيْتُهُ مُتَقَاضِياً قَالَ - فَقَالَ لِي إِنَّ هَذَا الَّذِي تَحْكِيهِ عَنْ هَذَا الرَّجُلِ - فَعَلَهُ الْمَسِيحُ فِي دَهْرِهِ مَرَّةً.

۱۳۴۶-۲۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ:

كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حُجْرٍ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام - يَشْكُو عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنَ دُلَفَ وَ يَزِيدَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ - فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَمَّا عَبْدُ الْعَزِيزِ فَقَدْ كُفِيتَهُ - وَ أَمَّا يَزِيدُ فَإِنَّ لَكَ وَ لَهُ مَقَاماً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ - فَمَاتَ عَبْدُ الْعَزِيزِ وَ قَتَلَ يَزِيدُ مُحَمَّدَ بْنَ حُجْرٍ.

۱۳۴۷-۲۶- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ:

سُلِّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى نِحْرِيرٍ - فَكَانَ يُضَيِّقُ عَلَيْهِ وَ يُؤْذِيهِ قَالَ - فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ وَيْلَكَ اتَّقِ اللَّهَ - لَا تَدْرِي مَنْ فِي مَنْزِلِكَ وَ عَرَّفَتْهُ صَلَاحَهُ - وَ قَالَتْ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْهُ - فَقَالَ لَأَرْمِيَنَّهُ بَيْنَ السِّبَاعِ - ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ فَرُئِيَ عليه السلام قَائِماً يُصَلِّي وَ هِيَ حَوْلَهُ.

نزد او برو گفت: من یک قایقی کرایه کردم برای بصره وبه اهواز آمدم واز آنجا به شیراز نزد آن یار خودم رفتم و این موضوع را به او گزارش دادم گفت که: او به من گفت: چند روزی به من مهلت بده او را چند روز مهلت دادم و نزد او آمدم و پاسخ خواستم در پاسخ من گفت: این وضعی که تو ازاین مرد گزارش می‌دهی کاری است که حضرت مسیح در عمر خود یک بار کرده است.

* * *

۲۵ ـ محمدبن حجر به ابی محمد(امام عسکری(ع)) نوشت و از عبدالعزیز ابن دلف و یزید بن عبدالله شکایت کرد در پاسخ نوشت که: اما عبدالعزیز بخاطر تو از او دفاع می‌شود و اما یزید به راستی برای تو و او در برابر خدا مقامی خواهد بود پس عبدالعزیز مرد و یزید محمد بن حجر را کشت.

* * *

۲۶ ـ یکی از اصحاب ما گفته است که ابو محمد(امام عسکری(ع)) را به نحریر (خادم پرستار باغ وحش و سگ چران خلیفه) واگذار کردند و او به آن حضرت تنگ می‌گرفت و او را آزار می‌کرد و زن نحریر به او گفت: وای بر تو از خدا بپرهیز، نمی‌دانی درخانهٔ تو کیست؟ و صلاح و مقام آنحضرت را به او گوشزد کرد و گفت: من بخاطر او بر تو می‌ترسم. در پاسخ زنش گفت: من او را میان درنده‌ها می‌اندازم و سپس همین کار را کرد و دید آن حضرت در میان آنها ایستاده نماز می‌خواند و آن درنده‌ها د رگرد او هستند.

۱۳۴۸-۲۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه‌السلام فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِأَنْظُرَ إِلَى خَطِّهِ فَأَعْرِفَهُ إِذَا وَرَدَ فَقَالَ نَعَمْ.

ثُمَّ قَالَ يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْخَطَّ سَيَخْتَلِفُ عَلَيْكَ - مِنْ بَيْنِ الْقَلَمِ الْغَلِيظِ إِلَى الْقَلَمِ الدَّقِيقِ فَلَا تَشُكَّنَّ - ثُمَّ دَعَا بِالدَّوَاةِ - فَكَتَبَ وَ جَعَلَ يَسْتَمِدُّ إِلَى مَجْرَى الدَّوَاةِ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ هُوَ يَكْتُبُ - أَسْتَوْهِبُهُ الْقَلَمَ الَّذِي كَتَبَ بِهِ - فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْكِتَابَةِ أَقْبَلَ - يُحَدِّثُنِي وَ هُوَ يَمْسَحُ الْقَلَمَ بِمِنْدِيلِ الدَّوَاةِ سَاعَةً - ثُمَّ قَالَ هَاكَ يَا أَحْمَدُ فَنَاوَلَنِيهِ - فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي مُغْتَمٌّ لِشَيْءٍ - يُصِيبُنِي فِي نَفْسِي وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَاكَ - فَلَمْ يُقْضَ لِي ذَلِكَ فَقَالَ - وَ مَا هُوَ يَا أَحْمَدُ فَقُلْتُ - يَا سَيِّدِي رُوِيَ لَنَا عَنْ آبَائِكَ - أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَتِهِمْ - وَ نَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ - وَ نَوْمَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى شَمَائِلِهِمْ - وَ نَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ - فَقَالَ عليه‌السلام كَذَلِكَ هُوَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَمِينِي - فَمَا يُمْكِنُنِي وَ لَا يَأْخُذُنِي النَّوْمُ عَلَيْهَا - فَسَكَتَ سَاعَةً

ثُمَّ قَالَ - يَا أَحْمَدُ ادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ - فَقَالَ أَدْخِلْ يَدَكَ تَحْتَ ثِيَابِكَ فَأَدْخَلْتُهَا - فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِيَابِهِ - وَ أَدْخَلَهَا تَحْتَ ثِيَابِي فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْسَرِ - وَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْمَنِ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ أَحْمَدُ - فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَسَارِي - مُنْذُ فَعَلَ ذَلِكَ بِي عليه‌السلام و ما يأخذنى نوم عليها أصلاً.

۲۷ ـ از احمد بن اسحق که گفت: من خدمت ابی محمد(امام عسکری علیه‌السلام) رسیده و از او خواهش کردم که با خط خود بنویسد و من ببینم تا هر وقت نامه می‌نویسد خطش را بشناسم. فرمود: بسیار خوب. سپس فرمود: ای احمد به راستی خطی که به تو برسد از نظر قلم درشت و ریز با هم اختلاف دارد تو تردید به خود راه مده سپس دوات خواست و نوشت و قلم را که در دوات می‌زد آن را می‌کشید او که می‌نوشت من با خود گفتم: این قلمی که با آن می‌نویسد از او بخشش می‌خواهم و چون از نوشتن دست کشید رو به من کرد و با من به گفتگو پرداخت و حدود یک ساعت طول کشید و در همان حال قلم خود را به خشک کن دوات می‌مالید و پس از آن فرمود: بیا احمد، این را بگیر.

گفتم: قربانت گاهی چیزی بنظرم می آید که از آن غمگینم من می‌خواستم از پدرت چیزی بپرسم میسر نشد فرمود: ای احمد آن چیست؟ گفتم: ای آقا از پدرانت برای ما روایت شده است که پیامبران به پشت می‌خوابند و مؤمنان بر دست راست و خواب منافقان بر دست چپ و خواب شیاطین به رو فرمود درست است. گفتم: قربانت هر چه تلاش می‌کنم که به دست راست بخوابم برایم ممکن نمی‌شود و خوابم نمی‌برد ساعتی خاموش شد و سپس فرمود: ای احمد نزدیک من بیا، نزدیک او رفتم فرمود: دست‌های خود را زیر جامه هایت کن، من دست هایم را زیر جامه‌هایم کردم، آن حضرت دست خود را از زیر جامه هایش بیرون آورد و در زیر جامه‌های من فرو برد و دست راستش را به پهلوی چپم کشید و دست چپش را به پهلوی راستم تا سه بار، این کار را تکرار کرد احمد گفت: از آن زمان که امام با من این کار را کرد، دیگر نمی‌توانم به پهلوی چپ بخوابم و خوابم نمی‌برد.

بَابُ مَوْلِدِ الصَّاحِبِ عليه السلام

وُلِدَ عليه السلام لِلنِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ- سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

۱۳۴۹-۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ:

خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ- هَذَا جَزَاءُ مَنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ فِي أَوْلِيَائِهِ- زَعَمَ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَ لَيْسَ لِي عَقِبٌ- فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللَّهِ- وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ م ح م د- سَنَةَ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

۱۳۵۰-۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ وَ الْحَسَنُ ابْنَا عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيُّ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ قَالَ:

أَتَيْتُ سُرَّ مَنْ رَأَى وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَدَعَانِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْتَأْذِنَ- فَلَمَّا دَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ قَالَ لِي- يَا أَبَا فُلَانٍ كَيْفَ حَالُكَ.

ثُمَّ قَالَ لِي اقْعُدْ يَا فُلَانُ- ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ مِنْ أَهْلِي.

ثُمَّ قَالَ لِي مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ- قُلْتُ رَغْبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ قَالَ- فَقَالَ فَالْزَمِ الدَّارَ قَالَ- فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ- ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ- وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ- إِذَا كَانَ فِي دَارِ

ولادت حضرت مهدی(عج)

حضرت صاحب ؛ در نیمهٔ شعبان سال ۲۵۵ متولد شده است.

۱ ـ احمدبن محمد می‌گوید: چون زبیری کشته شد این توقیع از ناحیهٔ امام حسن عسکری ؛ صادر شد:

«این است مجازات آن کسی که به خدا افتراء بندد دربارهٔ دوستانش او گمان می‌کرد مرا خواهد کشت و از من فرزندی نیست، چگونه او توانایی خدا را دید و برای او فرزندی در سال ۲۵۵ هجری متولد شد که او را (م ح م د» نامیدند.



۲ ـ محمد و حسن پسران علی بن ابراهیم در سال ۲۷۹ گفتند که: محمد بن علی بن عبدالرحمن عبدی ـ از عبد قیس ـ از ضوء بن علی عجلی از قول مردی از اهل فارس که نامش برده بود گفت: من آمدم به سامراء و ملازم در خانهٔ امام ابی محمد ؛ شدم و بی آنکه اجازهٔ ورود خواستم مرا خواست و چون نزد او رفتم و سلام دادم، به من گفت: ای أبا فلان حالت چطور است؟ و سپس به من فرمود: ای فلانی بنشین سپس از حال جمعی مردان و زنان خاندان من از من پرسید سپس فرمود: برای چه به این جا آمده‌ای؟ در پاسخ گفتم: برای شوق دیدار شما.

گوید: به من فرمود: پس در خانه بمان من با دیگر خدمتکاران در خانهٔ آن حضرت به سر می‌بردم و سپس به مقامی رسیدم که برای آنها از بازار نیازمندیهایشان را خرید می‌کردم و وقتی مردان در حضور حضرت

الرِّجَالِ - فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْماً وَ هُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ - فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَنَادَانِي مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ - فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَخْرُجَ وَ لَا أَدْخُلَ فَخَرَجَتْ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مُغَطًّى - ثُمَّ نَادَانِي أُدْخُلْ فَدَخَلْتُ وَ نَادَى الْجَارِيَةَ فَرَجَعَتْ

فَقَالَ لَهَا - اِكْشِفِي عَمَّا مَعَكِ فَكَشَفَتْ - عَنْ غُلَامٍ أَبْيَضَ حَسَنِ الْوَجْهِ - وَكَشَفَتْ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ - مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ أَخْضَرُ لَيْسَ بِأَسْوَدَ.

فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ - ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ - حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه‌السلام

فَقَالَ - ضَوْءُ بْنُ عَلِيٍّ فَقُلْتُ لِلْفَارِسِيِّ - كَمْ كُنْتَ تُقَدِّرُ لَهُ مِنَ السِّنِينَ - قَالَ سَنَتَيْنِ قَالَ الْعَبْدِيُّ فَقُلْتُ لِضَوْءٍ - كَمْ تُقَدِّرُ لَهُ أَنْتَ قَالَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً - قَالَ أَبُو عَلِيٍّ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - وَ نَحْنُ نُقَدِّرُ لَهُ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ سَنَةً.

۱۳۵۱-۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا الْقُمِّيِّينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ غَانِمٍ الْهِنْدِيِّ قَالَ:

كُنْتُ بِمَدِينَةِ الْهِنْدِ الْمَعْرُوفَةِ - بِقِشْمِيرَ الدَّاخِلَةِ وَ أَصْحَابٌ لِي يَقْعُدُونَ عَلَى كَرَاسِيَّ عَنْ يَمِينِ الْمَلِكِ - أَرْبَعُونَ رَجُلاً كُلُّهُمْ يَقْرَأُ الْكُتُبَ الْأَرْبَعَةَ - التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ - نَقْضِي بَيْنَ

بودند بدون اجازه وارد مجلس می‌شدم. یک روز وارد بیرونی آن حضرت شدم که آمادهٔ پذیرایی از مردان بود و آن حضرت در آنجا بود و در اطاق یک حرکتی شنیدم آن حضرت فریاد زد: به جای خود باش و جلو مَیا، من جرئت نکردم خارج شوم و یا داخل گردم و کنیزکی برابر من ازاطاق بیرون شد و چیز سر پوشیده‌ای با او بود.

سپس فریاد کرد که: بیا داخل شو. من به درون اطاق رفتم و آن کنیزک را آواز داد و برگشت و به او فرمود: از آنچه با خود داری آشکار کن، او سرپوش را بالا زد ناگهان پسر بچه‌ای سپید و زیبا رخی را دیدم کنیزک شکم او را باز کرد و بناگاه دیدم یک رشته موی سبز از زیر گلویش تا نافش کشیده و به من فرمود: این صاحب الامر شماست سپس به آن کنیزک فرمود: او را با خود ببر و پس از آن دیگر تا ابو محمد وفات کرد او را ندیدم.

ضوء بن علی گوید: من به آن مرد فارسی گفتم: تو وقتی او را دیدی چند ساله به نظرت آمد؟ گفت دو ساله عبدی گوید: من به ضوء گفتم: تو اکنون او را چند ساله می‌دانی؟ گفت ۱۴ ساله و أبو علی و أبو عبدالله گفتند: ما اکنون او را ۲۱ ساله می‌دانیم.

* * *

۳ـ ابو سعید غانم هندی می‌گوید: من در شهر هند که به کشمیر داخلی معروف است زندگی می‌کردم و اصحاب و شاگردانی داشتم که چهل تن کرسی نشینان دست راست پادشاه بودند همه چهار کتاب مهم: تورات، انجیل، زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودند، ما قاضیان مردم بودیم

النَّاسِ وَ نُفَقِّهُهُمْ فِي دِينِهِمْ- وَ نُفْتِيهِمْ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ- يَفْزَعُ النَّاسُ إِلَيْنَا الْمَلِكُ فَمَنْ دُونَهُ- فَتَجَارَيْنَا ذِكْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْنَا هَذَا النَّبِيُّ الْمَذْكُورُ فِي الْكُتُبِ- قَدْ خَفِيَ عَلَيْنَا أَمْرُهُ وَ يَجِبُ عَلَيْنَا الْفَحْصُ عَنْهُ- وَ طَلَبُ أَثَرِهِ وَ اتَّفَقَ رَأْيُنَا- وَ تَوَافَقْنَا عَلَى أَنْ أَخْرُجَ فَأَرْتَادَ لَهُمْ فَخَرَجْتُ وَ مَعِي مَالٌ جَلِيلٌ- فَسِرْتُ اثْنَيْ عَشَرَ شَهْراً حَتَّى قَرُبْتُ مِنْ كَابُلَ- فَعَرَضَ لِي قَوْمٌ مِنَ التُّرْكِ- فَقَطَعُوا عَلَيَّ وَ أَخَذُوا مَالِي- وَ جُرِحْتُ جِرَاحَاتٍ شَدِيدَةً- وَ دُفِعْتُ إِلَى مَدِينَةِ كَابُلَ- فَأَنْفَذَنِي مَلِكُهَا لَمَّا وَقَفَ عَلَى خَبَرِي إِلَى مَدِينَةِ بَلْخَ- وَ عَلَيْهَا إِذْ ذَاكَ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ- فَبَلَغَهُ خَبَرِي وَ أَنِّي خَرَجْتُ مُرْتَاداً مِنَ الْهِنْدِ وَ تَعَلَّمْتُ الْفَارِسِيَّةَ وَ نَاظَرْتُ الْفُقَهَاءَ وَ أَصْحَابَ الْكَلَامِ- فَأَرْسَلَ إِلَيَّ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ- فَأَحْضَرَنِي مَجْلِسَهُ وَ جَمَعَ عَلَيَّ الْفُقَهَاءَ- فَنَاظَرُونِي فَأَعْلَمْتُهُمْ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ بَلَدِي- أَطْلُبُ هَذَا النَّبِيَّ الَّذِي وَجَدْتُهُ فِي الْكُتُبِ.

فَقَالَ لِي مَنْ هُوَ وَ مَا اسْمُهُ- فَقُلْتُ مُحَمَّدٌ

فَقَالُوا هُوَ نَبِيُّنَا الَّذِي تَطْلُبُ- فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ شَرَائِعِهِ فَأَعْلَمُونِي فَقُلْتُ لَهُمْ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّداً نَبِيٌّ- وَ لَا أَعْلَمُهُ هَذَا الَّذِي تَصِفُونَ أَمْ لَا فَأَعْلِمُونِي مَوْضِعَهُ لِأَقْصِدَهُ- فَأُسَائِلَهُ عَنْ عَلَامَاتٍ عِنْدِي وَ دَلَالَاتٍ- فَإِنْ كَانَ صَاحِبِيَ الَّذِي طَلَبْتُ آمَنْتُ بِهِ.

فَقَالُوا قَدْ مَضَى ﷺ فَقُلْتُ- فَمَنْ وَصِيُّهُ وَ خَلِيفَتُهُ.

و فقیه دینی آنان در حلال و حرام، برای مردم فتوی می‌دادیم و همهٔ مردم توجه به ما داشتند روزی نام رسول خدا را مطرح کردیم و گفتیم این پیامبری که در این کتب نامبرده شده وضعش بر ما پنهان است و باید دوباره درباره او بررسی کنیم و دنبال او برویم همه یک رأی و متفق شدند که من بیرون روم و برای آنها جستجو و تحقیق کنم من با پول بسیاری بیرون آمده‌ام و ۱۲ ماه راه رفتم تا به کابل رسیدم و گروهی از ترکان راه را بر من بستند و پولهای مرا بردندو چند زخم سخت برداشتم و مرا به شهر کابل بردند و پادشاه آنجا چون بر کار من مطلع شد مرا به شهر بلخ فرستاد و حاکم آن در آن زمان داود بن عباس بن ابی اسود بود، گزارش من به او رسید و دانست که من در جستجوی پیامبر از هند بیرون آمدم و زبان فارسی را آموخته‌ام و با فقها و متکلمینی بحث داشته‌ام.

داود بن عباس مرا در مجلس خود خواست و فقهاء راگرد آورد و با من بحث کردند و من به آنهااعلام کردم که از شهر خود بیرون آمده‌ام و دنبال پیامبری هستم که او را در کتب یافته‌ام،

گفتند: او کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد نام اوست.

گفتند: او پیامبر ماست که می‌جوئی، من از احکام او پرسیدم پس به من اعلام کردند.

من به آنها گفتم: می‌دانم محمد ﷺ پیامبر ماست ولی نمی‌دانم این شخص اوست یا خیر محل زندگی او را به من نشان دهید تا نزد او بروم و از نشانه‌ها و علائمی که برای او نزد من است باز پرسم، اگر همان سرور من است که در جستجوی اویم به او ایمان می‌آورم.

گفتند: خودش از دنیا رفته،

گفتم: وصی و خلیفهٔ او کیست؟

فَقَالُوا أَبُو بَكْرٍ قُلْتُ فَسَمُّوهُ لِي فَإِنَّ هَذِهِ كُنْيَتُهُ - قَالُوا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ وَ نَسَبُوهُ إِلَى قُرَيْشٍ - قُلْتُ فَانْسُبُوا لِي مُحَمَّداً نَبِيَّكُمْ فَنَسَبُوهُ لِي فَقُلْتُ لَيْسَ هَذَا صَاحِبِيَ الَّذِي طَلَبْتُ - صَاحِبِيَ الَّذِي أَطْلُبُهُ خَلِيفَتُهُ أَخُوهُ فِي الدِّينِ وَ ابْنُ عَمِّهِ فِي النَّسَبِ - وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ وَ أَبُو وُلْدِهِ - لَيْسَ لِهَذَا النَّبِيِّ ذُرِّيَّةٌ عَلَى الْأَرْضِ - غَيْرُ وُلْدِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ خَلِيفَتُهُ قَالَ فَوَثَبُوا بِي

وَ قَالُوا أَيُّهَا الْأَمِيرُ - إِنَّ هَذَا قَدْ خَرَجَ مِنَ الشِّرْكِ إِلَى الْكُفْرِ - هَذَا حَلَالُ الدَّمِ فَقُلْتُ لَهُمْ - يَا قَوْمُ أَنَا رَجُلٌ مَعِي دِينٌ مُتَمَسِّكٌ بِهِ - لَا أُفَارِقُهُ حَتَّى أَرَى مَا هُوَ أَقْوَى مِنْهُ - إِنِّي وَجَدْتُ صِفَةَ هَذَا الرَّجُلِ فِي الْكُتُبِ - الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى أَنْبِيَائِهِ - وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ وَ مِنَ الْعِزِّ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ طَلَباً لَهُ - فَلَمَّا فَحَصْتُ عَنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمُ الَّذِي ذَكَرْتُمْ - لَمْ يَكُنِ النَّبِيَّ الْمَوْصُوفَ فِي الْكُتُبِ - فَكَفُّوا عَنِّي وَ بَعَثَ الْعَامِلُ إِلَى رَجُلٍ - يُقَالُ لَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيبَ فَدَعَاهُ.

فَقَالَ لَهُ نَاظِرْ هَذَا الرَّجُلَ الْهِنْدِيَّ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ عِنْدَكَ الْفُقَهَاءُ - وَ الْعُلَمَاءُ وَ هُمْ أَعْلَمُ وَ أَبْصَرُ بِمُنَاظَرَتِهِ.

فَقَالَ لَهُ نَاظِرْهُ كَمَا أَقُولُ لَكَ - وَ اخْلُ بِهِ وَ الْطُفْ لَهُ.

فَقَالَ لِيَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيبَ بَعْدَ مَا فَاوَضْتُهُ - إِنَّ صَاحِبَكَ الَّذِي تَطْلُبُهُ - هُوَ النَّبِيُّ الَّذِي وَصَفَهُ هَؤُلَاءِ - وَ لَيْسَ الْأَمْرُ فِي خَلِيفَتِهِ كَمَا

گفتند: ابوبکر گفتم: نامش را بگوئید این که کنیهٔ او است؟

گفتند: عبدالله بن عثمان و نسب او را تا قریش بر شمردند، گفتم: نسب محمد پیامبر خود را بر شمارید، او را هم برشمردند.

گفتم: این مقصود من نیست که می‌جویم آنکه من می‌جویم خلیفهٔ او برادر دینی و پسر عم و شوهر دختر و پدر اولاد اوست این پیامبر در روی زمین نژادی ندارد جز از فرزندان این مردی که جانشین اوست. می‌گوید: همه به من حمله کردند و به پادشاه گفتند: ای امیر این مرد کافر و مشرک است و خونش بر ما حلال است. به ایشان گفتم: ای مردم بدانید که من معتقد به مرام و کیشی هستم که تا درست‌تر از آن نیابم آن را رها نخواهم کرد وصف این مرد را در کتابهایی که خدا بر پیامبرانش فرستاده دیده‌ام و همانا از بلاد هند بیرون آمده‌ام و از مقامی که داشتم دست برداشته و در جستجوی اویم و چون وضع پیامبر شما را بررسی کردم که شما نام بردید آن پیامبری نبود که در کتب الهیه توصیف شده از من دست بردارید حاکم نزد مردی به نام حسین بن اشکیب فرستاد و از او خواست و گفت: تو با این مرد هندی مناظره کن حسین به او گفت: أصلحک الله فقهاء و دانشمندان خدمت شماهستند و آنها به مناظره داناتر و بیناترند در پاسخش گفت: چنانچه می‌گویم تو با او مناظره کن و با او تنها باش و به او مهرورزی کن حسین ابن اشکیب پس از گفتگوی با او گفت: به راستی همان راکه می‌جویی همین پیامبری است که اینها برایت وصف کرده‌اند ولی حقیقت دربارهٔ جانشین او چنین نیست که اینان

قَالُوا- هَذَا النَّبِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ وَصِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ هُوَ زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ - وَ أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطَيْ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ غَانِمٌ أَبُو سَعِيدٍ فَقُلْتُ- اللَّهُ أَكْبَرُ هَذَا الَّذِي طَلَبْتُ- فَانْصَرَفْتُ إِلَى دَاوُدَ بْنِ الْعَبَّاسِ - فَقُلْتُ لَهُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ وَجَدْتُ مَا طَلَبْتُ- وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ- وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ قَالَ- فَبَرَّنِي وَ وَصَلَنِي - وَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ تَفَقَّدْهُ- قَالَ فَمَضَيْتُ إِلَيْهِ حَتَّى آنَسْتُ بِهِ- وَ فَقَّهَنِي فِي اِحْتَجْتُ إِلَيْهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْفَرَائِضِ- قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّا نَقْرَأُ فِي كُتُبِنَا- أَنَّ مُحَمَّداً ﷺ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ- لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَ أَنَّ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ- إِلَى وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ- ثُمَّ إِلَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ- لَا يَزَالُ أَمْرُ اللَّهِ جَارِياً فِي أَعْقَابِهِمْ- حَتَّى تَنْقَضِيَ الدُّنْيَا- فَمَنْ وَصِيُّ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ - قَالَ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ اِبْنَا مُحَمَّدٍ ﷺ ثُمَّ سَاقَ الْأَمْرَ فِي الْوَصِيَّةِ- حَتَّى اِنْتَهَى إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ ﷺ - ثُمَّ أَعْلَمَنِي مَا حَدَثَ- فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ إِلَّا طَلَبُ النَّاحِيَةِ -فَوَافَى قُمَّ وَ قَعَدَ مَعَ أَصْحَابِنَا- فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ -وَ خَرَجَ مَعَهُمْ حَتَّى وَافَى بَغْدَادَ - وَ مَعَهُ رَفِيقٌ لَهُ مِنْ أَهْلِ السِّنْدِ -كَانَ صَحِبَهُ عَلَى الْمَذْهَبِ- قَالَ فَحَدَّثَنِي غَانِمٌ قَالَ- وَ أَنْكَرْتُ مِنْ رَفِيقِي بَعْضَ أَخْلَاقِهِ- فَهَجَرْتُهُ وَ خَرَجْتُ حَتَّى سِرْتُ إِلَى الْعَبَّاسِيَّةِ -أَتَهَيَّأُ لِلصَّلَاةِ وَ أُصَلِّي- وَ إِنِّي لَوَاقِفٌ مُتَفَكِّرٌ فِيمَا قَصَدْتُ لِطَلَبِهِ- إِذَا أَنَا بِآتٍ قَدْ أَتَانِي

گفته‌اند این پیامبر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی او هم علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب است و هم او شوهر فاطمه دختر محمد ﷺ است و پدر حسن و حسین دو سبط محمد ﷺ.

غانم ابوسعید گوید: گفتم: الله اکبر، همین است که می‌جستم و نزد داود بن عباس برگشتم و گفتم: ایها الامیر آنچه را می‌جستم یافتم و من گواهم که لا اله الا الله و گواهم که محمد ﷺ رسول خداست گوید: او هم به من نیکی کرد و صله داد و به حسین گفت: ازاو دلجویی کن.

گوید: من نزد او می‌رفتم تا به او انس گرفتم و او هر چه را که به آن نیازمند بودم از نماز و روزه و واجبات به من آموخت. گوید: به او گفتم ما در کتب خود می‌خوانیم که محمد ﷺ آخرین پیامبر است و پس از او پیامبری نیست و کار دین او مربوط به وصی او و سپس به وصی وصی اوست و پیوسته امر خدا در نسل آنها جاری است تا دنیا به سر آید، وصی وصی محمد کیست؟ گفت: حسن، پس از او حسین، دو پسر محمد ﷺ و سپس اوصیاء را شمرد تا رسید به صاحب الزمان ﷺ و سپس بدانچه رخ داده بوددربارهٔ امام قائم به من اطلاع داد و برای من مقصدی نبود جز جستجو از ناحیهٔ امام قائم ﷺ ابو سعید به قم آمد و تا سال ۲۶۴ همراه اصحاب و شیعیان از آنجا خارج شد تا به بغداد رسید و رفیقی از اهل سند همراه او بود که حمکیش او بشمار می‌رفت. راوی گوید: غانم برایم بازگفت که: برخی از اخلاق رفیق خود را زشت دانستم و او را ترک گفتم و بیرون شدم تا رسیدم به عباسیه (دهی بوده در نهر شاهی) و برای نماز، خود را آماده می‌کردم و ایستاده بودم و دربارهٔ هدفی که دنبالش بودم می‌اندیشیدم ناگهان ناشناسی آمد و به من گفت: تو فلانی هستی؟ نام هندی اورا برد، گفتم: آری او گفت: مولای خود را پاسخ گو.

فَقَالَ- أَنْتَ فُلَانٌ اِسْمُهُ بِالْهِنْدِ - فَقُلْتُ نَعَمْ

فَقَالَ أَجِبْ مَوْلَاكَ فَضَيْتُ مَعَهُ- فَلَمْ يَزَلْ يَتَخَلَّلُ بِيَ الطُّرُقَ حَتَّى أَتَى دَاراً- وَ بُسْتَاناً فَإِذَا أَنَا بِهِ عليه السلام جَالِسٌ.

فَقَالَ مَرْحَباً يَا فُلَانُ بِكَلَامِ الْهِنْدِ -كَيْفَ حَالُكَ وَ كَيْفَ خَلَّفْتَ فُلَاناً وَ فُلَاناً- حَتَّى عَدَّ الْأَرْبَعِينَ كُلَّهُمْ- فَسَأَلَنِي عَنْهُمْ وَاحِداً وَاحِداً- ثُمَّ أَخْبَرَنِي بِمَا تَجَارَيْنَا كُلُّ ذَلِكَ بِكَلَامِ الْهِنْدِ - ثُمَّ قَالَ أَرَدْتَ أَنْ تَحُجَّ مَعَ أَهْلِ قُمَّ - قُلْتُ نَعَمْ يَا سَيِّدِي فَقَالَ- لَا تَحُجَّ مَعَهُمْ وَ اِنْصَرِفْ سَنَتَكَ هَذِهِ وَ حُجَّ فِي قَابِلٍ ثُمَّ أَلْقَى إِلَيَّ صُرَّةً- كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ

فَقَالَ لِي- اِجْعَلْهَا نَفَقَتَكَ وَ لَا تَدْخُلْ إِلَى بَغْدَادَ إِلَى فُلَانٍ سَمَّاهُ وَ لَا تُطْلِعْهُ عَلَى شَيْءٍ- وَ اِنْصَرِفْ إِلَيْنَا إِلَى الْبَلَدِ- ثُمَّ وَافَانَا بَعْضُ الْفُيُوجِ فَأَعْلَمُونَا أَنَّ أَصْحَابَنَا اِنْصَرَفُوا مِنَ الْعَقَبَةِ - وَ مَضَى نَحْوَ خُرَاسَانَ فَلَمَّا كَانَ فِي قَابِلٍ حَجَّ- وَ أَرْسَلَ إِلَيْنَا بِهَدِيَّةٍ مِنْ طُرَفِ خُرَاسَانَ - فَأَقَامَ بِهَا مُدَّةً ثُمَّ مَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

۱۳۵۲-٤- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ:

إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ وَ أَبَا صِدَامٍ - وَ جَمَاعَةً تَكَلَّمُوا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ-فِيمَا فِي أَيْدِي الْوُكَلَاءِ- وَ أَرَادُوا الْفَحْصَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِلَى أَبِي الصِّدَامِ

فَقَالَ- إِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ فَقَالَ لَهُ- أَبُو صِدَامٍ أَخِّرْهُ هَذِهِ السَّنَةَ.

با او رفتم و پیوسته از راهی به راهی مرا برد تا به خانه و باغی وارد شد و ناگهان آنحضرت را دیدم نشسته و به زبان هندی به من فرمود:

خوش آمدی ای فلان، فلان و فلان را در چه حالی گذاشتی تا چهل کس همکاران مرا نامبرد و از هر کدام آنها احوال پرسید.

و سپس آنچه که ما دربارهٔ آن گفتگو کرده بودیم به من گزارش داد و همه را به زبان هندی سخن گفت، سپس گفت: خواستی با قیّمها به حج بروی؟ گفتم: آری ای آقای من، فرمود: با آنها به حج مرو، امسال برگرد و سال آینده به حج برو، سپس کیسهٔ پولی که جلوش بود برای من انداخت و فرمود: این را هزینهٔ خود ساز و در بغداد نزد فلانی، نام او را برد. مرو و او را از چیزی آگاه مکن.

عامری می‌گوید: سپس در قم نزد ما آمد و از دیدار خود با امام به ما خبر داد که رفقای ما از عقبه برگشتند و غانم به طرف خراسان رفت. و در سال آینده به حج رفت و از طرف خراسان برای ما هدیه‌ای فرستاد و مدتی در خراسان اقامت کرد و سپس وفات نمود.

* * *

۴ـ و حسن بن نضر و أبا صدام و جمعی دربارهٔ وجوهی که در دست وکلاء امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتگو کردند (تا وقتی که آن حضرت را بیابند.)

و حسن بن نضر نزد أبا صدام آمد و گفت:

من می‌خواهم امسال به حج بروم أبو صدام به او گفت: امسال به تاخیر انداز.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ - إِنِّي أَفْزَعُ فِي الْمَنَامِ وَ لَا بُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ وَ أَوْصَى إِلَى أَحْمَدَ بْنِ يَعْلَى بْنِ حَمَّادٍ - وَ أَوْصَى لِلنَّاحِيَةِ بِمَالٍ - وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا يُخْرِجَ شَيْئاً - إِلَّا مِنْ يَدِهِ إِلَى يَدِهِ بَعْدَ ظُهُورِهِ - قَالَ فَقَالَ الْحَسَنُ لَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ - اكْتَرَيْتُ دَاراً فَنَزَلْتُهَا فَجَاءَنِي بَعْضُ الْوُكَلَاءِ - بِثِيَابٍ وَ دَنَانِيرَ وَ خَلَّفَهَا عِنْدِي - فَقُلْتُ لَهُ مَا هَذَا قَالَ - هُوَ مَا تَرَى ثُمَّ جَاءَنِي آخَرُ بِمِثْلِهَا - وَ آخَرُ حَتَّى كَبَسُوا الدَّارَ - ثُمَّ جَاءَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِجَمِيعِ مَا كَانَ مَعَهُ - فَتَعَجَّبْتُ وَ بَقِيتُ مُتَفَكِّراً - فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةُ الرَّجُلِ عليه السلام إِذَا مَضَى مِنَ النَّهَارِ كَذَا وَ كَذَا فَاحْمِلْ مَا مَعَكَ - فَرَحَلْتُ وَ حَمَلْتُ مَا مَعِي وَ فِي الطَّرِيقِ - صُعْلُوكٌ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ فِي سِتِّينَ - رَجُلاً فَاجْتَزْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَنِي اللَّهُ مِنْهُ - فَوَافَيْتُ الْعَسْكَرَ وَ نَزَلْتُ - فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةٌ أَنِ احْمِلْ - مَا مَعَكَ فَعَبَّيْتُهُ فِي صِنَانِ الْحَمَّالِينَ - فَلَمَّا بَلَغْتُ الدِّهْلِيزَ إِذَا فِيهِ أَسْوَدُ قَائِمٌ.

فَقَالَ أَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ - قُلْتُ نَعَمْ قَالَ ادْخُلْ - فَدَخَلْتُ الدَّارَ وَ دَخَلْتُ بَيْتاً - وَ فَرَّغْتُ صِنَانَ الْحَمَّالِينَ وَ إِذَا فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ خُبْزٌ كَثِيرٌ - فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْحَمَّالِينَ رَغِيفَيْنِ - وَ أُخْرِجُوا وَ إِذَا بَيْتٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ - فَنُودِيتُ مِنْهُ يَا حَسَنَ بْنَ النَّضْرِ - احْمَدِ اللَّهَ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْكَ - وَ لَا تَشُكَّنَّ فَوَدَّ الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ - وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ ثَوْبَيْنِ وَ قِيلَ - خُذْهَا فَسَتَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا - فَأَخَذْتُهُمَا وَ خَرَجْتُ، قَالَ سَعْدٌ فَانْصَرَفَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ وَ مَاتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ كُفِّنَ فِي الثَّوْبَيْنِ..

حسن در پاسخ او گفت: من خواب پریشان می‌بینم و به رفتن ناگزیرم و به احمد بن علی بن حماد وصیت کرد و پولی هم برای ناحیهٔ مقدسه وصیت کرد و سفارش کرد که آن وجه را ندهد مگر آنکه به دست خود بهنگام ظهور به دست حضرت بدهد. راوی گوید که: حسن گفت: وقتی به بغداد رسیدم، منزلی را اجاره کردم و در آن فرود آمدم و یکی از وکلاء آمد و جامه‌ها واشرفیهایی نزد من گذاشت، من گفتم: اینها چیست؟ گفت: همین است که می‌بینی و دیگری هم مانند آنها را آورد و دیگری هم آورد تا خانه را پر کردند، سپس احمدبن اسحاق آمدو هر چه با خود داشت آورد من شگفت زده شدم و به فکر فرو رفتم. به دستم رسید که نوشته بود. چون چنین و چنان از روز گذشت هر چه با خود داری بیاور، من هر چه همراهم بود برداشتم و کوچ کردم و در راه دزدهای عرب که تعدادشان شصت نفر بودند از آنها گذشتم و خداوند مرا از آنها سالم نگهداشت. به سامره رسیدم و منزلی گرفتم و نامه‌ای به من رسید که هر چه با خودداری بیاور، من آنها را در سبدهای سر بسته‌ای جا دادم و چون به آستانهٔ خانهٔ آن حضرت رسیدم، دیدم یک سیاهی در آنجا ایستاده گفت: تو حسن پسر نضری؟ گفتم: آری گفت: بفرمائید من داخل خانه شدم. و به اطاقی رفتم و باربرها سبدها را خالی کردند و دیدم در گوشهٔ خانه نان بسیاری است و آن شخص به هر حمالی دو گرده نان داد و آنها رفتند به ناگاه دیدم در اطاقی پرده‌ای آویخته و فریادی به من رسید که: ای حسن بن نضر، خدا را حمد کن بر این منتی که بر تو نهاده و تردید به خود راه مده، شیطان دوست دارد که تو در شک افتی و دو جامه برای من بیرون آورد و فرمود: آن‌ها رابگیر که به زودی نیازمند می‌شوی، من آن‌ها راگرفتم و بیرون آمدم سعد گوید: حسن بن نضر برگشت و در ماه رمضان مرد و در آن دو جامه کفن شد.

۱۳۵۳ - ۵ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمُّوَيْهِ السُّوَيْدَاوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ:

شَكَكْتُ عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ اِجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِي مَالٌ جَلِيلٌ فَحَمَلَهُ وَ رَكِبَ السَّفِينَةَ - وَ خَرَجْتُ مَعَهُ مُشَيِّعاً - فَوُعِكَ وَعْكاً شَدِيداً فَقَالَ - يَا بُنَيَّ رُدَّنِي فَهُوَ الْمَوْتُ وَ قَالَ لِي - اِتَّقِ اللَّهَ فِي هَذَا الْمَالِ وَ أَوْصَى إِلَيَّ فَمَاتَ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي - لَمْ يَكُنْ أَبِي لِيُوصِيَ بِشَيْءٍ غَيْرِ صَحِيحٍ - أَحْمِلُ هَذَا الْمَالَ إِلَى الْعِرَاقِ - وَ أَكْتَرِي دَاراً عَلَى الشَّطِّ - وَ لَا أُخْبِرُ أَحَداً بِشَيْءٍ وَ إِنْ وَضَحَ لِي شَيْءٌ - كَوُضُوحِهِ فِي أَيَّامِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنْفَذْتُهُ - وَ إِلَّا قَصَفْتُ بِهِ فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ - وَ اِكْتَرَيْتُ دَاراً عَلَى الشَّطِّ وَ بَقِيتُ أَيَّاماً فَإِذَا أَنَا بِرُقْعَةٍ مَعَ رَسُولٍ فِيهَا - يَا مُحَمَّدُ مَعَكَ كَذَا وَ كَذَا فِي جَوْفِ كَذَا وَ كَذَا - حَتَّى قَصَّ عَلَيَّ جَمِيعَ مَا مَعِي - مِمَّا لَمْ أُحِطْ بِهِ عِلْماً فَسَلَّمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ بَقِيتُ أَيَّاماً - لَا يُرْفَعُ لِي رَأْسٌ وَ اِغْتَمَمْتُ فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقَمْنَاكَ - مَكَانَ أَبِيكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ.

۱۳۵۴ - ۶ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ النَّسَائِيِّ قَالَ:

أَوْصَلْتُ أَشْيَاءَ لِلْمَرْزُبَانِيِّ الْحَارِثِيِّ - فِيهَا سِوَارُ ذَهَبٍ فَقُبِلَتْ - وَ رُدَّ عَلَيَّ السِّوَارُ فَأُمِرْتُ بِكَسْرِهِ - فَكَسَرْتُهُ فَإِذَا فِي وَسَطِهِ مَثَاقِيلُ حَدِيدٍ وَ نُحَاسٍ أَوْ صُفْرٍ فَأَخْرَجْتُهُ - وَ أَنْفَذْتُ الذَّهَبَ فَقُبِلَ.

۵ ـ محمد بن ابراهیم بن مهزیار گفت: پس از درگذشت أبی محمد (امام عسکری علیه السلام) من به شک افتادم و نزد پدرم پولهای فراوانی از سهم مبارک امام جمع شده بود دیدم آنها را برداشت و سوار بر کشتی شد و رفت و منهم اورا تاکشتی همراهی کردم او تب بسیار شدیدی داشت و به من گفت: پسرم مرا برگردان، این مرگ است که گریبان مراگرفته و به من گفت: دربارهٔ این مال از خدا بپرهیز و به من وصیت کرد و مرد

من با خود گفتم: پدرم آدم نادرستی نبود که مرا اینطور وصیت کند. من این وجه را به عراق می‌برم و کنار شط خانه‌ای کرایه می‌کنم و به کسی هم در این باره چیزی نمی‌گویم اگر چیزی مانند زمان امام حسن عسکری برایم آشکار شد. این مال را می‌پردازم و اگر نه با آن عیش و نوش می‌کنم به عراق آمدم و خانه‌ای کنار شط گرفتم و چند روزی ماندم به ناگاه یک نامه‌ای با پیکی به من رسید که در آن نوشته بود:

ای محمد با تو این مقدار پول است و در میان چنین و چنان است و همه آنچه با من بود که خودم هم درست نمی‌دانستم شرح داده بود و آن مال را به آن فرستاده پرداختم و چند روزی ماندم و کسی هم به سراغم نیامد من اندوهگین شدم سپس نامه‌ای به دستم رسید و نوشته شده بود که ما تو را بجای پدرت منصوب نمودیم خدا را شکر کن.

۶ ـ ابی عبدالله نسائی گفت: چیزهایی از طرف مرزبانی حارثی به ناحیه مقدسه رسانیدم که د رمیان آنها یک دست بند طلا بود همه پذیرفته شد و آن دست بند طلا به من برگشت و به من دستور دادند آن را بشکنم، شکستم، در میانش چند مثقال آهن و مس یا قلع بود و آنها را در آوردم و طلا را فرستادم و پذیرفته شد.

۱۳۵۵-۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْفَضْلِ الْخَزَّازِ الْمَدَائِنِيِّ مَوْلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ قَوْماً مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ - مِنَ الطَّالِبِيِّينَ كَانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ وَكَانَتِ الْوَظَائِفُ تَرِدُ عَلَيْهِمْ فِي وَقْتٍ مَعْلُومٍ - فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام رَجَعَ قَوْمٌ مِنْهُمْ عَنِ الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ - فَوَرَدَتِ الْوَظَائِفُ عَلَى مَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ - عَلَى الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ وَ قُطِعَ عَنِ الْبَاقِينَ - فَلَا يُذْكَرُونَ فِي الذَّاكِرِينَ - وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۱۳۵۶-۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ:

أَوْصَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ مَالاً - فَرُدَّ عَلَيْهِ وَ قِيلَ لَهُ - أَخْرِجْ حَقَّ وُلْدِ عَمِّكَ مِنْهُ - وَ هُوَ أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ وَكَانَ الرَّجُلُ - فِي يَدِهِ ضَيْعَةٌ لِوُلْدِ عَمِّهِ - فِيهَا شِرْكَةٌ قَدْ حَبَسَهَا عَلَيْهِمْ - فَنَظَرَ فَإِذَا الَّذِي لِوُلْدِ عَمِّهِ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ - أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ فَأَخْرَجَهَا - وَ أَنْفَذَ الْبَاقِيَ فَقُبِلَ.

۱۳۵۷-۹- الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ:

وُلِدَ لِي عِدَّةُ بَنِينَ فَكُنْتُ أَكْتُبُ - وَ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ فَلَا يُكْتَبُ إِلَيَّ لَهُمْ بِشَيْءٍ - فَمَاتُوا كُلُّهُمْ فَلَمَّا وُلِدَ لِيَ الْحَسَنُ ابْنِي - كَتَبْتُ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ فَأُجِبْتُ يَبْقَى وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

۷ ـ از فضل خزار مداینی، آزاد کرده خدیجه دختر محمد أبی جعفر (امام جوادعليه السلام) گفت که: مردمی از اهل مدینه از اولاد ابی طالب عقیده به مذهب حق داشتند (برای امام حسن عسکری پسری قائل بودند که امام دوازدهم است) و حقوق معینی در وقت معین برای آنها می‌رسید و چون ابو محمد (امام عسکریعليه السلام) درگذشت جمعی از آنها از عقیده به فرزند اوامام قائم عليه السلام برگشتند و آن حقوق ومقرری برای همانهایی رسید که بر عقیدهٔ امامت فرزند او بر جا مانده بودند و از دیگران قطع شد و نامشان از بین رفت.

* * *

۸ ـ علي بن محمد گوید: مردی از اهل سواد، مالی را به ناحیه مقدسه رسانید و پذیرفته نشد و به او گفته شد حق عموزادگان خود را که چهارصد درهم است ازآن خارج کن مزرعه‌ای ازعمو زادگان آن مرد در دست اوبود ودر آن شرکتي داشته و حق آنها را نگهداشته بود و ما حساب کردیم و معلوم شد آنچه ازاین مال از آن عمو زاده هایش بود همان چهار صد در هم است و آن را جدا کرد و باقي را فرستاد و قبول شد.

* * *

۹ـ قاسم بن علاء گوید: برای من چند پسر متولد شد من می‌نوشتم و برای آنها خواهش دعا می‌کردم و دربارهٔ آنها چیزی به من نوشته نمی‌شد، همهٔ آنها مردند و چون پسرم حسن متولد شد، نامه نوشتم و خواهش دعا کردم به من جواب داده شد که: می‌ماند و الحمدلله.

۱۳۵۸-۱۰- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ:

كُنْتُ خَرَجْتُ سَنَةً مِنَ السِّنِينَ بِبَغْدَادَ - فَاسْتَأْذَنْتُ فِي الْخُرُوجِ - فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي فَأَقَمْتُ اِثْنَيْنِ وَ عِشْرِينَ يَوْماً - وَ قَدْ خَرَجَتِ الْقَافِلَةُ إِلَى النَّهْرَوَانِ - فَأُذِنَ فِي الْخُرُوجِ لِي يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ - وَ قِيلَ لِي اُخْرُجْ فِيهِ فَخَرَجْتُ - وَ أَنَا آيِسٌ مِنَ الْقَافِلَةِ أَنْ أَلْحَقَهَا - فَوَافَيْتُ النَّهْرَوَانَ وَ الْقَافِلَةُ مُقِيمَةٌ - فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ أَعْلَفْتُ جِمَالِي شَيْئاً - حَتَّى رَحَلَتِ الْقَافِلَةُ فَرَحَلْتُ - وَ قَدْ دَعَا لِي بِالسَّلَامَةِ - فَلَمْ أَلْقَ سُوءاً وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ.

۱۳۵۹-۱۱- عَلِيٌّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ صَبَّاحٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ الشَّاشِيِّ قَالَ:

خَرَجَ بِي نَاصُورٌ عَلَى مَقْعَدَتِي - فَأَرَيْتُهُ الْأَطِبَّاءَ وَ أَنْفَقْتُ عَلَيْهِ مَالاً فَقَالُوا لَا نَعْرِفُ لَهُ دَوَاءً - فَكَتَبْتُ رُقْعَةً أَسْأَلُ الدُّعَاءَ - فَوَقَّعَ ﷺ إِلَيَّ أَلْبَسَكَ اللّٰهُ الْعَافِيَةَ - وَ جَعَلَكَ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ - قَالَ فَمَا أَتَتْ عَلَيَّ جُمْعَةٌ - حَتَّى عُوفِيتُ وَ صَارَ مِثْلَ رَاحَتِي - فَدَعَوْتُ طَبِيباً مِنْ أَصْحَابِنَا وَ أَرَيْتُهُ إِيَّاهُ - فَقَالَ مَا عَرَفْنَا لِهٰذَا دَوَاءً.

۱۳۶۰-۱۲- عَلِيٌّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْيَمَانِيِّ قَالَ:

كُنْتُ بِبَغْدَادَ فَتَهَيَّأَتْ قَافِلَةٌ لِلْيَمَانِيِّينَ - فَأَرَدْتُ الْخُرُوجَ مَعَهَا فَكَتَبْتُ أَلْتَمِسُ الْإِذْنَ فِي ذٰلِكَ - فَخَرَجَ لَا تَخْرُجْ مَعَهُمْ - فَلَيْسَ لَكَ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُمْ خِيَرَةٌ - وَ أَقِمْ بِالْكُوفَةِ

قَالَ وَ أَقَمْتُ - وَ خَرَجَتِ الْقَافِلَةُ فَخَرَجَتْ عَلَيْهِمْ حَنْظَلَةُ

۱۰ ـ أبی عبدالله بن صالح گفت: سالی از سالها به بغداد رفتم و(از امام قائم) اجازۀ خروج خواستم، به من اجازه داده نشد و ۲۲ روز ماندم تا کاروان به نهروان رفت و برای روز چهار شنبه به من اجازۀ خروج داده شد و گفته شد در آن روز بیرون برو من بیرون شدم ولی از رسیدن به کاروان ناامید بودم و چون به نهروان رسیدم، دیدم کاروان در آنجا مانده است و بیش از این نشد که من شترانم را قدری علوفه دادم که کاروان کوچ کرد و من هم کوچ کردم.

* * *

۱۱ ـ محمد بن یوسف گوید: در نشیمنگاه من زخمی پیدا شد و آن را به پزشکان نشان دادم و پولی خرج کردم و گفتند: ما داروئی برای درمان آن نمی‌شناسیم من به امام نوشتم و تقاضای دعا کردم حضرت به من پاسخ نوشت: که خدا جامۀ سلامتی در برت کند و تو را با ما در دنیا و آخرت همراه سازد گوید: جمعه بر من نگذشت که خوب شدم و مانند کف دستم شد و یک پزشکی از هم مذهبان خود را خواستم و به او نشان دادم و گفت: مابرای این درد دوائی نمی‌شناسیم.

* * *

۱۲ ـ علی بن حسین یمانی گوید: من در بغداد بودم و یک کاروانی از یمنی‌ها آمادۀ بیرون رفتن بودند و من خواستم با آنها بروم (به امام نوشتم) و درخواست اجازه کردم و جواب رسید با آنها مرو و درکوفه بمان که برای تو این سفر خوبی نیست.

گوید: ماندم و کاروان رفت و قبیله حنظله بر آنها تاختند و آنها را

فَاجْتَاحَتْهُمْ وَ كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي رُكُوبِ الْمَاءِ - فَلَمْ يَأْذَنْ لِي فَسَأَلْتُ عَنِ الْمَرَاكِبِ - الَّتِي خَرَجَتْ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فِي الْبَحْرِ - فَمَا سَلِمَ مِنْهَا مَرْكَبٌ خَرَجَ عَلَيْهَا قَوْمٌ مِنَ الْهِنْدِ - يُقَالُ لَهُمُ الْبَوَارِجُ فَقَطَعُوا عَلَيْهَا - قَالَ وَ زُرْتُ الْعَسْكَرَ فَأَتَيْتُ الدَّرْبَ مَعَ الْمَغِيبِ - وَ لَمْ أُكَلِّمْ أَحَداً وَ لَمْ أَتَعَرَّفْ إِلَى أَحَدٍ - وَ أَنَا أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ فَرَاغِي مِنَ الزِّيَارَةِ - إِذَا بِخَادِمٍ قَدْ جَاءَنِي فَقَالَ لِي - قُمْ فَقُلْتُ لَهُ إِذَنْ إِلَى أَيْنَ.

فَقَالَ لِي إِلَى الْمَنْزِلِ قُلْتُ - وَ مَنْ أَنَا لَعَلَّكَ أُرْسِلْتَ إِلَى غَيْرِي.

فَقَالَ لَا مَا أُرْسِلْتُ إِلَّا إِلَيْكَ - أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَسُولُ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ - فَمَرَّ بِي حَتَّى أَنْزَلَنِي فِي بَيْتِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ - ثُمَّ سَارَّهُ فَلَمْ أَدْرِ مَا قَالَ لَهُ - حَتَّى آتَانِي جَمِيعَ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ - وَ جَلَسْتُ عِنْدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ اسْتَأْذَنْتُهُ - فِي الزِّيَارَةِ مِنْ دَاخِلٍ فَأَذِنَ لِي فَزُرْتُ لَيْلاً.

۱۳۶۱-۱۳ - الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ زَيْدٍ الْيَمَانِيُّ قَالَ:

كَتَبَ أَبِي بِخَطِّهِ كِتَاباً فَوَرَدَ جَوَابُهُ - ثُمَّ كَتَبْتُ بِخَطِّي فَوَرَدَ جَوَابُهُ - ثُمَّ كَتَبَ بِخَطِّهِ رَجُلٌ مِنْ فُقَهَاءِ أَصْحَابِنَا - فَلَمْ يَرِدْ جَوَابُهُ - فَنَظَرْنَا فَكَانَتِ الْعِلَّةُ - أَنَّ الرَّجُلَ تَحَوَّلَ قَرْمَطِيّاً - قَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ - فَزُرْتُ الْعِرَاقَ وَ وَرَدْتُ طُوسَ - وَ عَزَمْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ إِلَّا عَنْ بَيِّنَةٍ مِنْ أَمْرِي - وَ نَجَاحٍ مِنْ حَوَائِجِي وَ لَوِ احْتَجْتُ - أَنْ أُقِيمَ بِهَا حَتَّى أُتَصَدَّقَ قَالَ - وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ يَضِيقُ صَدْرِي بِالْمَقَامِ - وَ أَخَافُ أَنْ يَفُوتَنِيَ الْحَجُّ

کشتند و نوشتم و اجازه خواستم سوار کشتی شوم، به من اجازه ندادند و از حال کشتیهائی پرسیدم که در آن سال به دریا رفته بودند معلوم شد هیچکدام سالم نماندند و یک دسته از مردم هند که به آنها بوارح می‌گفتند، بر آن‌ها یورش برده و اموالشان را برده و خودشان را اسیر کرده بودند. گوید: من به زیارت وی به سامره رفتم و هنگام غروب به در خانه آمدم و باکسی سخن نگفتم و خود را به کسی معرفی نکردم، پس از انجام زیارت در مسجد نماز می‌خواندم که خادمی آمد و گفت برخیز و با من بیاگفتم کجا؟ به من گفت: برویم منزل، گفتم: من کیستم؟ شاید تو به دنبال دیگری فرستاده شدی، گفت: نه، من فرستاده نشدم جز به دنبال تو، تو علی بن الحسین فرستادۀ جعفر بن ابراهیم هستی مرا برد تا وارد منزل حسین بن احمد کرد و سپس با او رازی گفت که من ندانستم چه گفت: تا آنکه هر چه نیاز داشتم برای من آوردند و سه روز نزداو ماندم واز او اجازه گرفتم که از درون خانه زیارت کنم و به من اجازه داد و شبانه زیارت کردم.

۱۳ ـ حسن بن فضل بن یزید یمانی گفت: پدرم به خط خود، نامه‌ای نوشت و جوابش رسید و سپس من به خط خود نامه‌ای نوشتم و حضرت آمد سپس یکی از فقهای هم مذهب ما با خط خود نامه‌ای نوشت و جوابش نیامد و ما تأمل کردیم و علت بی جواب ماندن نامه‌اش این بود که آن مرد به مذهب قرمطیها پیوسته بود.

توضیح: قرامطه گروهی بودند که محمدبن اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام را امام می‌دانستند ولی در باطن اعتقاد به شریعت و مکتب نداشتند و بیشتر محرمات را حلال می‌دانستند نماز را اطاعت از امام و زکات را خمس و روزه را نگهداری اسرار می‌دانستند و چون یکی از رؤسای آنها خط قرمطی را باب کرد همه را منسوب به او کردند.

حسن بن فضل می‌گوید: من از عراق به قصد زیارت امام به طوس رفتم و تصمیم گرفتم از آنجا خارج نشوم تا اینکه وضع من کاملا روشن

قَالَ- فَجِئْتُ يَوْماً إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ أَتَقَاضَاهُ.

فَقَالَ لِي صِرْ إِلَى مَسْجِدِ كَذَا وَ كَذَا- وَ إِنَّهُ يَلْقَاكَ رَجُلٌ قَالَ- فَصِرْتُ إِلَيْهِ فَدَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ- فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ ضَحِكَ وَ قَالَ- لَا تَغْتَمَّ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ فِي هَذِهِ السَّنَةِ- وَ تَنْصَرِفُ إِلَى أَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ سَالِماً قَالَ فَاطْمَأْنَنْتُ وَ سَكَنَ قَلْبِي- وَ أَقُولُ ذَا مِصْدَاقُ ذَلِكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

قَالَ ثُمَّ وَرَدْتُ الْعَسْكَرَ فَخَرَجَتْ إِلَيَّ صُرَّةٌ- فِيهَا دَنَانِيرُ وَ ثَوْبٌ فَاغْتَمَمْتُ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي- جَزَائِي عِنْدَ الْقَوْمِ هَذَا- وَ اسْتَعْمَلْتُ الْجَهْلَ فَرَدَدْتُهَا وَ كَتَبْتُ رُقْعَةً- وَ لَمْ يُشِرِ الَّذِي قَبَضَهَا مِنِّي عَلَيَّ بِشَيْءٍ- وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهَا بِحَرْفٍ- ثُمَّ نَدِمْتُ بَعْدَ ذَلِكَ نَدَامَةً شَدِيدَةً- وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي كَفَرْتُ بِرَدِّي عَلَى مَوْلَايَ- وَ كَتَبْتُ رُقْعَةً أَعْتَذِرُ مِنْ فِعْلِي وَ أَبُوءُ بِالْإِثْمِ- وَ أَسْتَغْفِرُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَنْفَذْتُهَا وَ قُمْتُ أَتَمَسَّحُ- فَأَنَا فِي ذَلِكَ أُفَكِّرُ فِي نَفْسِي- وَ أَقُولُ إِنْ رُدَّتْ عَلَيَّ الدَّنَانِيرُ- لَمْ أَحْلُلْ صِرَارَهَا وَ لَمْ أُحْدِثْ فِيهَا- حَتَّى أَحْمِلَهَا إِلَى أَبِي- فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنِّي لِيَعْمَلَ فِيهَا بِمَا شَاءَ- فَخَرَجَ إِلَى الرَّسُولِ الَّذِي حَمَلَ إِلَيَّ الصُّرَّةَ أَسَأْتَ- إِذْ لَمْ تُعْلِمِ الرَّجُلَ إِنَّا رُبَّمَا فَعَلْنَا ذَلِكَ- بِمَوَالِينَا وَ رُبَّمَا سَأَلُونَا ذَلِكَ يَتَبَرَّكُونَ بِهِ- وَ خَرَجَ إِلَيَّ أَخْطَأْتَ فِي رَدِّكَ بِرَّنَا- فَإِذَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ فَاللَّهُ يَغْفِرُ لَكَ- فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ عَزِيمَتُكَ- وَ عَقْدُ نِيَّتِكَ أَلَّا تُحْدِثَ فِيهَا حَدَثاً- وَ لَا تُنْفِقَهَا فِي طَرِيقِكَ فَقَدْ صَرَفْنَاهَا عَنْكَ فَأَمَّا الثَّوْبُ فَلَا بُدَّ مِنْهُ لِتُحْرِمَ فِيهِ- قَالَ وَ كَتَبْتُ فِي مَعْنَيَيْنِ- وَ أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ فِي الثَّالِثِ- وَ امْتَنَعْتُ مِنْهُ مَخَافَةَ

شود و خواسته من عملی گردد گر چه در آن‌جا بمانم تا به گدایی بیفتم گوید: دراین میان از ماندن در آنجا دل تنگ شدم و ترسیدم که حج من فوت شود. حسن بن فضل گوید: روزی نزد محمد بن احمد آمدم و از او درخواستی کردم و او گفت: برو به مسجد کذائی و در آنجا مردی با تو ملاقات می‌کند. گوید: من به آن مسجد رفتم و مردی نزد من وارد شد و چون به من رسید خندید و گفت: غم مخور که امسال به حج می‌روی و به سلامت نزد خاندان و فرزندانت برمی‌گردی گوید: من آسوده شدم و دلم آرام شد و گفتم: این مصداق آن تصمیم من است و الحمدلله سپس به سامرا آمدم و کیسه پولی با جامه‌ای به دستم رسید و اندوهگین شدم و با خود گفتم پاداش من نزد این مردم همین است نادانی ورزیدم و آن را برگردانیدم و نامه‌ای نوشتم و آن که نامه را از من گرفت اشاره‌ای به من نکرد و سخنی دربارهٔ آن نگفت، سپس به دنبال آن از این کار به شدت پشیمان شدم و با خود گفتم که: من بخاطر برگرداندن آن به مولایم به او کافر شدم و نامه‌ای نوشتم و از کار خود پوزش خواستم و گناه به گردن گرفتم و از آن آمرزش خواستم و آن را فرستادم و برخاستم و از پشیمانی دست خود را به هم می‌مالیدم من در این کار با خود می‌اندیشیدم که اگر اشرفیها به من برگشت کیسهٔ آنهارا باز نمی‌کنم و با آن کاری ندارم تا آنها را به پدرم برسانم زیرا او از من به آنها داناتر است تا هر کاری می‌خواهد باآن‌ها بکند پس برای آن فرستاده‌ای که کیسهٔ اشرفی را برای من آورده بود این نامه آمد: تو بد کردی که به آن مرد اطلاع ندادی ما با برخی از دوستان خود این کار را می‌کنیم چیز کمی به آنها می‌دهیم و چه بسا که خودشان هم درخواست می‌کنند و منظور آنها تبریک است، به من نامه رسید که تو بخاطر رد احسان ما خطا کردی حال از خدا آمرزش بخواه و خدا تو را می‌آمرزد و اما اگر نیت و تصمیم تو

أَنْ يَكْرَهَ ذَلِكَ - فَوَرَدَ جَوَابُ الْمُغَنِّيَيْنِ وَ الثَّالِثِ - الَّذِي طَوَيْتُ مُفَسَّراً وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ. قَالَ وَ كُنْتُ وَافَقْتُ جَعْفَرَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ النَّيْسَابُورِيَّ بِنَيْسَابُورَ عَلَى أَنْ أَرْكَبَ مَعَهُ - وَ أُزَامِلَهُ فَلَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ - بَدَا لِي فَاسْتَقَلْتُهُ وَ ذَهَبْتُ أَطْلُبُ عَدِيلاً - فَلَقِيَنِي ابْنُ الْوَجْنَاءِ بَعْدَ أَنْ كُنْتُ صِرْتُ إِلَيْهِ - وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتَرِيَ لِي فَوَجَدْتُهُ كَارِهاً.

فَقَالَ لِي أَنَا فِي طَلَبِكَ وَ قَدْ قِيلَ لِي - إِنَّهُ يَصْحَبُكَ فَأَحْسِنْ مُعَاشَرَتَهُ وَ اُطْلُبْ لَهُ عَدِيلاً وَ اكْتَرِ لَهُ.

۱۳۶۲ - ۱۴ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ:

شَكَكْتُ فِي أَمْرِ حَاجِزٍ فَجَمَعْتُ شَيْئاً - ثُمَّ صِرْتُ إِلَى الْعَسْكَرِ فَخَرَجَ إِلَيَّ لَيْسَ فِينَا شَكٌّ - وَ لَا فِيمَنْ يَقُومُ مَقَامَنَا بِأَمْرِنَا - رُدَّ مَا مَعَكَ إِلَى حَاجِزِ بْنِ يَزِيدَ.

۱۳۶۳ - ۱۵ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ:

لَمَّا مَاتَ أَبِي وَ صَارَ الْأَمْرُ لِي - كَانَ لِأَبِي عَلَى النَّاسِ سَفَاتِجُ مِنْ مَالِ الْغَرِيمِ - فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أُعْلِمُهُ فَكَتَبَ - طَالِبْهُمْ وَ اسْتَقْضِ عَلَيْهِمْ فَقَضَّانِيَ النَّاسُ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ - كَانَتْ عَلَيْهِ سَفْتَجَةٌ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِينَارٍ فَجِئْتُ إِلَيْهِ أُطَالِبُهُ - فَمَاطَلَنِي وَ اسْتَخَفَّ بِيَ ابْنُهُ وَ سَفِهَ عَلَيَّ - فَشَكَوْتُ إِلَى أَبِيهِ

این است که با آنان کاری نکنی و هزینهٔ راه خود را نسازی ما هم آن را از تو پس می‌گیریم و اما جامه را لازم داری برای آنکه در آن محرم شوی. گوید: من در دو مقصود نامه نوشتم و خواستم در سومی هم بنویسم که دست بازداشتم از بیم آنکه از آن بدش آید، پاسخ هر دو مقصود به من رسید و شرح همان سومی هم که ننوشته بودم رسید. گوید: من با جعفر بن ابراهیم نیشابوری در همان نیشابور وعده کرده بودم که با او سوار شوم و هم کجاوه باشیم و چون به بغداد رسیدیم پشیمان شدم وازاو عذر خواستم وبه دنبال کجاوه رفتم در این وقت ابن الوجنا به من برخورد پس از این که من برای کرایه کردن شتر به او مراجعه کرده بودم و او بد داشت که وارد این کار شود ولی اکنون به من گفت: من دنبال تو می‌گشتم به من دستور رسید که او (یعنی حسن بن فضل) با تو صحبت کند و باید به خوبی با او رفتار کنی و برای او هم کجاوه را تهیه نمایی و شتر را کرایه کنی.

۱۴ ـ حسن بن عبدالحمید گوید: من در کار «حاجز» به شک افتادم (یعنی تردید پیدا کردم که او هم از وکلای امام قائم است یا نه؟ من چیزی را جمع کردم و به سامراء رفتم و برای من فرمانی رسید که: دربارهٔ ما شکی نیست و نه دربارهٔ کسانی که به دستور ما قائم مقام ما هستند آنچه همراه داری به حاجزبن یزید بده.

۱۵ ـ محمد بن صالح می‌گوید: چون پدرم مرد و کار به دست من افتاد پدرم از مردم مدارکی مربوط به سهم امام علیه‌السلام در دست داشت من به امام عصر علیه‌السلام نوشتم و او را از این امر آگاه ساختم و در پاسخ من نوشت از آنان مطالبه کن و بدهی آنها را دریافت کن همهٔ مردم آنها را به من

فَقَالَ- وَكَانَ مَا ذَا فَقَبَضْتُ عَلَى لِحْيَتِهِ- وَ أَخَذْتُ بِرِجْلِهِ وَ سَحَبْتُهُ إِلَى وَسَطِ الدَّارِ- وَ رَكَلْتُهُ رَكْلاً كَثِيراً- فَخَرَجَ ابْنُهُ يَسْتَغِيثُ بِأَهْلِ بَغْدَادَ- وَ يَقُولُ قُمِّيٌّ رَافِضِيٌّ قَدْ قَتَلَ وَالِدِي- فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ مِنْهُمُ الْخَلْقُ فَرَكِبْتُ دَابَّتِي- وَ قُلْتُ أَحْسَنْتُمْ يَا أَهْلَ بَغْدَادَ تَمِيلُونَ مَعَ الظَّالِمِ- عَلَى الْغَرِيبِ الْمَظْلُومِ- أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَمَدَانَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ- وَ هَذَا يَنْسُبُنِي إِلَى أَهْلِ قُمَّ- وَ الرَّفْضِ لِيَذْهَبَ بِحَقِّي وَ مَالِي- قَالَ فَمَالُوا عَلَيْهِ وَ أَرَادُوا- أَنْ يَدْخُلُوا عَلَى حَانُوتِهِ- حَتَّى سَكَّنْتُهُمْ وَ طَلَبَ إِلَيَّ صَاحِبُ السَّفْتَجَةِ- وَ حَلَفَ بِالطَّلَاقِ أَنْ يُوَفِّيَنِي مَالِي حَتَّى أَخْرَجْتُهُمْ عَنْهُ..

۱۳۶۴-۱۶- عَلِيٌّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ وَ الْعَلَاءِ بْنِ رِزْقِ اللَّهِ عَنْ بَدْرٍ غُلَامِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ:

وَرَدْتُ الْجَبَلَ وَ أَنَا لَا أَقُولُ بِالْإِمَامَةِ- أُحِبُّهُمْ جُمْلَةً إِلَى أَنْ مَاتَ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ- فَأَوْصَى فِي عِلَّتِهِ أَنْ يُدْفَعَ الشِّهْرِيُّ السَّمَنْدُ وَ سَيْفُهُ وَ مِنْطَقَتُهُ إِلَى مَوْلَاهُ- فَخِفْتُ إِنْ أَنَا لَمْ أَدْفَعِ الشِّهْرِيَّ- إِلَى إِذْكُوتَكِينَ نَالَنِي مِنْهُ اسْتِخْفَافٌ- فَقَوَّمْتُ الدَّابَّةَ وَ السَّيْفَ- وَ الْمِنْطَقَةَ بِسَبْعِمِائَةِ دِينَارٍ فِي نَفْسِي- وَ لَمْ أُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً- فَإِذَا الْكِتَابُ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الْعِرَاقِ- وَجِّهِ السَّبْعَ مِائَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا قِبَلَكَ- مِنْ ثَمَنِ الشِّهْرِيِّ وَ السَّيْفِ وَ الْمِنْطَقَةِ.

پرداختند جز یک مردی که سفته‌ای به مبلغ چهارصد اشرفی داشت من نزد او رفتم و از او مطالبه کردم و او امروز و فردا کرد و نداد و پسرش به من اهانت کرد، و مرا نادان و سفیه خواند و از او به پدرش گله کردم و او گفت: چه شده است؟من هم ریش او راگرفتم و پایش راکشیدم و او را به میان صحن خانه آوردم و او را خوب زیر لگد انداختم پسرش بیرون دوید و از اهل بغداد استغاثه کرد و می‌گفت: یک قمی رافضی پدر مراکشت و جمع بسیاری از مردم بغداد به سر من ریختند و من هم سوار بر مرکب خود شدم. گفتم: ای اهل بغداد آفرین بر شماکه از ظالمی علیه غریب مظلومی طرفداری می‌کنید من همدانی و سنی هستم و این شخص مرا قمی و رافضی می‌خواند تا حق مرا و مال مرا بخورد. مردم به او حمله کردند و می‌خواستند به دکان او بریزند و من آنها را آرام کردم و بدهکار را نزد من آوردند و او با طلاق زنش سوگند خورد که بدهی مرد را بپردازد تا من هم مردم را از حمله به او بازدارم.

۱۶ـ پدر غلام احمد بن حسن، گفت: من به شهرستان جبل رفتم (محلی میان بغداد و آذربایجان) و معتقد به امامت نبودم ولی به طور کلی ائمه را دوست می‌داشتم تا این که یزید بن عبدالله مُرد و وصیت کرد که اسب سمند او را با شمشیر و کمربندش به مولای او (صاحب الزمان) بدهم و من ترسیدم که اگر اسب را به اذکوتکین (یکی از امرای ترک دولت عباسی) ندهم، از دست او آزاری به من رسد من آن اسب را با شمشیر و کمربند به هفتصد اشرفی طلا قیمت کردم و به هیچکس چیزی نگفتم، بناگاه از عراق نامه‌ای برای من آمد که هفتصد اشرفی راکه در نزد توست از بابت بهای اسب و شمشیر و کمربند بفرست.

۱۳۶۵-۱۷- عَلِيٌّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ:

وُلِدَ لِي وَلَدٌ فَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي طُهْرِهِ- يَوْمَ السَّابِعِ فَوَرَدَ لَا تَفْعَلْ فَمَاتَ يَوْمَ السَّابِعِ أَوِ الثَّامِنِ- ثُمَّ كَتَبْتُ بِمَوْتِهِ فَوَرَدَ سَتُخْلَفُ غَيْرَهُ وَ غَيْرَهُ تُسَمِّيهِ أَحْمَدَ وَ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَراً- فَجَاءَ كَمَا قَالَ قَالَ وَ تَهَيَّأْتُ لِلْحَجِّ وَ وَدَّعْتُ النَّاسَ- وَ كُنْتُ عَلَى الْخُرُوجِ فَوَرَدَ- نَحْنُ لِذَلِكَ كَارِهُونَ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ- قَالَ فَضَاقَ صَدْرِي وَ اغْتَمَمْتُ- وَ كَتَبْتُ أَنَا مُقِيمٌ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ- غَيْرَ أَنِّي مُغْتَمٌّ بِتَخَلُّفِي عَنِ الْحَجِّ- فَوَقَّعَ لَا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ- فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ مِنْ قَابِلٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ- قَالَ وَ لَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ- كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فَوَرَدَ الْإِذْنُ- فَكَتَبْتُ أَنِّي عَادَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبَّاسِ- وَ أَنَا وَاثِقٌ بِدِيَانَتِهِ وَ صِيَانَتِهِ- فَوَرَدَ الْأَسَدِيُّ نِعْمَ الْعَدِيلُ فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَخْتَرْ عَلَيْهِ- فَقَدِمَ الْأَسَدِيُّ وَ عَادَلْتُهُ.

۱۳۶۶-۱۸- الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ قَالَ:

أَوْدَعَ الْمَجْرُوحُ مِرْدَاسَ بْنَ عَلِيٍّ مَالاً- لِلنَّاحِيَةِ وَ كَانَ عِنْدَ مِرْدَاسٍ مَالٌ لِتَمِيمِ بْنِ حَنْظَلَةَ فَوَرَدَ عَلَى مِرْدَاسٍ- أَنْفِذْ مَالَ تَمِيمٍ مَعَ مَا أَوْدَعَكَ الشِّيرَازِيُّ.

۱۳۶۷-۱۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى الْعُرَيْضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ:

لَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ ؏ وَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ بِمَالٍ- إِلَى مَكَّةَ لِلنَّاحِيَةِ فَاخْتُلِفَ عَلَيْهِ

۱۷ ـ مردی می‌گوید: برای من پسری به دنیا آمد بحضرت نامه نوشتم و از او اجازه خواستم که او را در روز هفتم ختنه کنم جواب رسید که این کار را مکن. و در همان روز هفتم یاهشتم مُرد و من همان روز تاریخ مردن او را نوشتم، جواب آمد: به زودی دیگری به جای او بیایند اولی را احمد و دومی را جعفر نامگذاری کن و همچنان که فرموده بود آمدند، گوید: من آماده برای رفتن به حج بودم با مردم خداحافظی کردم و سر راه بودم که نامه‌ای به من رسید که این کار را خوش نداریم و خودت این را می‌دانی

من با دلتنگی و ناراحتی بحضرت نامه نوشتم که من به اطاعت و فرمانبرداری از شماپایبندم ولی از بازماندگان حج دلگیرم نامه آمد که غمگین مباش که سال آینده به حج خواهی رفت انشاءالله.

چون سال آینده شد نوشتم و اجازه خواستم، و اجازه رسید و نوشتم: من با محمدبن عباس همکجاوه شدم و به دیانت و بردباری او اعتماد دارم جواب رسید: اسدی خوب همکجاوه‌ای است اگر آمد بر او کسی را مقدم مدار، اسدی آمد و من با او همکجاوه شدم.

۱۸ ـ حسن بن علی علوی گفت: مجروح شیرازی مالی را برای ناحیه مقدسه به «مرداس بن علی سپرد» و مالی هم از تمیم به حنظله به حساب «ناحیه مقدسه نزد» او سپرده بود نامه‌ای به مرداس رسید که: مال تمیم را با آنچه شیرازی به تو سپرده است بفرست.

۱۹ ـ حسن بن عیسی گوید: چون ابو محمد(امام عسکری علیه‌السلام) درگذشت مردی از اهل مصر به مکه آمد و مالی را آورد و بخاطر آن مال بین مردم

فَقَالَ- بَعْضُ النَّاسِ إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام - مَضَى مِنْ غَيْرِ خَلَفٍ وَ الْخَلَفُ جَعْفَرٌ - وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ خَلَفٍ - فَبَعَثَ رَجُلاً يُكَنَّى بِأَبِي طَالِبٍ - فَوَرَدَ الْعَسْكَرَ وَ مَعَهُ كِتَابٌ - فَصَارَ إِلَى جَعْفَرٍ وَ سَأَلَهُ عَنْ بُرْهَانٍ - فَقَالَ لَا يَتَهَيَّأُ فِي هَذَا الْوَقْتِ - فَصَارَ إِلَى الْبَابِ وَ أَنْفَذَ الْكِتَابَ إِلَى أَصْحَابِنَا - فَخَرَجَ إِلَيْهِ آجَرَكَ اللَّهُ فِي صَاحِبِكَ - فَقَدْ مَاتَ وَ أَوْصَى بِالْمَالِ الَّذِي كَانَ مَعَهُ - إِلَى ثِقَةٍ لِيَعْمَلَ فِيهِ بِمَا يَجِبُ - وَ أُجِيبَ عَنْ كِتَابِهِ.

۱۳۶۸- ۲۰- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ:

حَمَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ آبَةَ شَيْئاً - يُوصِلُهُ وَ نَسِيَ سَيْفاً بِآبَةَ - فَأَنْفَذَ مَا كَانَ مَعَهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ - مَا خَبَرُ السَّيْفِ الَّذِي نَسِيتَهُ.

۱۳۶۹- ۲۱- الْحَسَنُ بْنُ خَفِيفٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

بَعَثَ بِخَدَمٍ إِلَى مَدِينَةِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله وَ مَعَهُمْ خَادِمَانِ وَ كَتَبَ إِلَى خَفِيفٍ - أَنْ يَخْرُجَ مَعَهُمْ فَخَرَجَ مَعَهُمْ - فَلَمَّا وَصَلُوا إِلَى الْكُوفَةِ - شَرِبَ أَحَدُ الْخَادِمَيْنِ مُسْكِراً - فَمَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى وَرَدَ كِتَابٌ مِنَ الْعَسْكَرِ - بِرَدِّ الْخَادِمِ الَّذِي شَرِبَ الْمُسْكِرَ - وَ عُزِلَ عَنِ الْخِدْمَةِ.

۱۳۷۰- ۲۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَلِيِّ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ:

أَوْصَى يَزِيدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بِدَابَّةٍ - وَ سَيْفٍ وَ مَالٍ وَ أُنْفِذَ ثَمَنُ الدَّابَّةِ وَ غَيْرُ ذَلِكَ وَ لَمْ يُبْعَثِ السَّيْفُ فَوَرَدَ - كَانَ مَعَ مَا بَعَثْتُمْ سَيْفٌ - فَلَمْ يَصِلْ أَوْ كَمَا قَالَ.

اختلاف افتاد بعضی که امام حسن عسکری از خود فرزندی بجای نگذاشته و همان جعفر (کذاب) جانشین او است و بعضی گفتند: به جای او فرزندی بنام محمد مانده است و حسن بن عیسی مردی را به نام ابی طالب بهمراه نامه‌ای به سامراء فرستاد و نزد جعفر رفت و از او دلیل امامت را خواست او در پاسخ گفت: اکنون آماده نیست سپس به در خانهٔ صاحب الزمان و آن را به یکی از اصحاب ماداد در جوابش نامه‌ای رسید که خدا دربارهٔ رفیقت (حسن بن یحیی) به تو اجر دهد او مرد و نسبت او درباره مالی را که همراه داشت به مرد امینی وصیت کرده است که هر طور لازم است عمل کند و از نامه او هم پاسخ داده شده بود و پس از بازگشت به مکه همانطور شد که امام فرموده بود.

۲۰ ـ علی بن محمد گفت: مردی از اهل آبه (شهری است نزدیک ساوه) مالی را با خود آورده بود که به امام برساند و یک شمشیر از آن را به آبه فراموش کرده بود و آنچه را آورده بود تحویل داد و به او نوشت که از شمشیری که در آبه فراموش کردی چه اطلاعی داری؟

۲۱ ـ حسن بن خفیف از پدرش نقل می‌کند که گفت: (امام قائم علیه السلام) خادمانی برای مدینهٔ پیامبر فرستاد و همراه آنها و خدمتکار بودند و اجیر شده بودند و به خفیف هم نامه‌ای نوشت که همراه آنها باشد و چون به کوفه رسیدند یکی از دو خادم شرابی نوشید و مست کرد و هنوز از کوفه بیرون نرفته بودند که نامه‌ای از سامرا رسید که خادم می‌خواره از کار برکنار است و برگردد.

۲۲ ـ احمدبن حسن گفت: یزید بن عبدالله وصیت کرد چهارپا و شمشیر و پولی به ناحیهٔ مقدسه فرستاده شود بهای چهارپا و چیزهای دیگر را فرستاد ولی نه شمشیر و نه بهایش را فرستاد در پاسخ از امام نامه رسید که: با آنچه فرستادید شمشیری هم بوده است که نه خود و نه بهایش رسید.

۱۳۷۱-۲۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ:

اِجْتَمَعَ عِنْدِي خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ- تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً- فَأَنِفْتُ أَنْ أَبْعَثَ بِخَمْسِمِائَةٍ- تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً- فَوَزَنْتُ مِنْ عِنْدِي عِشْرِينَ دِرْهَماً- وَ بَعَثْتُهَا إِلَى الْأَسَدِيِّ - وَ لَمْ أَكْتُبْ مَا لِي فِيهَا- فَوَرَدَ وَصَلَتْ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ- لَكَ مِنْهَا عِشْرُونَ دِرْهَماً.

۱۳۷۲-۲۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ:

كَانَ يَرِدُ كِتَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي الْإِجْرَاءِ عَلَى الْجُنَيْدِ قَاتِلِ فَارِسَ وَ أَبِي الْحَسَنِ وَ آخَرَ فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام وَرَدَ اسْتِئْنَافٌ مِنَ الصَّاحِبِ لِإِجْرَاءِ أَبِي الْحَسَنِ وَ صَاحِبِهِ- وَ لَمْ يَرِدْ فِي أَمْرِ الْجُنَيْدِ بِشَيْءٍ قَالَ- فَاغْتَمَمْتُ لِذَلِكَ فَوَرَدَ- نَعْيُ الْجُنَيْدِ بَعْدَ ذَلِكَ.

۱۳۷۳-۲۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ:

كَانَتْ لِي جَارِيَةٌ كُنْتُ مُعْجَباً بِهَا- فَكَتَبْتُ أَسْتَأْمِرُ فِي اسْتِيلَادِهَا فَوَرَدَ اسْتَوْلِدْهَا وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ- فَوَطِئْتُهَا فَحَبِلَتْ ثُمَّ أَسْقَطَتْ فَمَاتَتْ.

۱۳۷۴-۲۶- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ:

كَانَ ابْنُ الْعَجَمِيِّ جَعَلَ ثُلُثَهُ لِلنَّاحِيَةِ - وَ كَتَبَ بِذَلِكَ وَ قَدْ كَانَ قَبْلَ إِخْرَاجِهِ الثُّلُثَ- دَفَعَ مَالاً لِابْنِهِ أَبِي الْمِقْدَامِ - لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَكَتَبَ إِلَيْهِ- فَأَيْنَ الْمَالُ الَّذِي عَزَلْتَهُ لِأَبِي الْمِقْدَامِ.

۲۳ ـ محمدبن علی بن شاذان نیشابوری گفت: نزد من پانصد درهم از سهم امام به جز بیست درهم که کم بود نزد من جمع شده بود و ناراحت بودم که از پانصد درهم کمتر بفرستم از خودم بیست درهم بر آن افزودم و نزداسدی فرستادم در پاسخ نامه به من رسید: پانصد درهمی که بیست درهم آن از تو بود رسید.

۲۴ ـ حسین بن محمد اشعری گوید: نامه‌های امام حسن عسکری علیه السلام در اجراء امور به جنید کشندهٔ فارس (پسر حاتم قزوینی) و ابوالحسن و دیگران می‌رسید.

توضیح: فارس بن حاتم قزوینی مردی غالی مذهب و از دروغگویان و بدعت گذاران بوده که امام هادی علیه السلام فرمان مرگ او را صادر کرد و برای قاتل و کشنده او بهشت را ضمانت کرد و جنید به خاطر فرمان امام، او را کشت.

چون امام حسن عسکری علیه السلام درگذشت دستور اجراء از طرف صاحب الامر علیه السلام برای ابی الحسن و آن رفیق دیگرش تجدید شد و دربارهٔ جنید خبری نرسید من از این غمگین شدم (که مبادا منحرف شده باشد) و پس از آن خبر مُردن جنید رسید.

۲۵ ـ محمد بن صالح می‌گوید: من کنیزکی داشتم که از آن خوشم می‌آمد به حضرت نامه نوشتم و از او اجازه همخوابی و پیدا شدن فرزند خواستار شدم پاسخ رسید که از او فرزند بخواه و خداوند هر چه خواهد همان خواهد شد من با او هم‌بستر شدم و حامله شد و پس از مدتی بچه سقط شد و مادر هم مرد.

۲۶ ـ علی بن محمد گفت: ابن العجمی یک سوم دارائی خود را برای ناحیه مقدسه داد و سند آن را هم نوشت و لی پیش از آنکه یک سوم از مالش خارج کند مالی به پسرش ابی مقدم داد و کسی از آن خبری نداشت به او نوشته شد که آن مالی که برای ابی مقدام کنار گذاشتی چه شد؟

۱۳۷۵-۲۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَقِيلٍ عِيسَى بْنِ نَصْرٍ قَالَ:

كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ زِيَادٍ الصَّيْمَرِيُّ يَسْأَلُ كَفَناً - فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ - فَمَاتَ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ - وَ بَعَثَ إِلَيْهِ بِالْكَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِأَيَّامٍ.

۱۳۷۶-۲۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمَذَانِيِّ قَالَ:

كَانَ لِلنَّاحِيَةِ عَلَيَّ خَمْسُمِائَةِ دِينَارٍ - فَضِقْتُ بِهَا ذَرْعاً ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي - لِي حَوَانِيتُ اشْتَرَيْتُهَا بِخَمْسِمِائَةٍ وَ ثَلَاثِينَ دِينَاراً - قَدْ جَعَلْتُهَا لِلنَّاحِيَةِ بِخَمْسِمِائَةِ دِينَارٍ - وَ لَمْ أَنْطِقْ بِهَا فَكَتَبَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ اقْبِضِ الْحَوَانِيتَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ - بِالْخَمْسِمِائَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا عَلَيْهِ.

۱۳۷۷-۲۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ:

بَاعَ جَعْفَرٌ فِيمَنْ بَاعَ صَبِيَّةً - جَعْفَرِيَّةً كَانَتْ فِي الدَّارِ يُرَبُّونَهَا - فَبَعَثَ بَعْضَ الْعَلَوِيِّينَ - وَ أَعْلَمَ الْمُشْتَرِيَ خَبَرَهَا فَقَالَ الْمُشْتَرِي - قَدْ طَابَتْ نَفْسِي بِرَدِّهَا - وَ أَنْ لَا أُرْزَأَ مِنْ ثَمَنِهَا شَيْئاً - فَخُذْهَا فَذَهَبَ الْعَلَوِيُّ فَأَعْلَمَ أَهْلَ النَّاحِيَةِ الْخَبَرَ - فَبَعَثُوا إِلَى الْمُشْتَرِي بِأَحَدٍ وَ أَرْبَعِينَ دِينَاراً وَ أَمَرُوهُ بِدَفْعِهَا إِلَى صَاحِبِهَا.

۲۷ ـ ابی عقیل عیسی بن نصر گوید: علی بن زیاد صمیری به حضرت نامه‌ای نوشت و کفنی خواهش کرد حضرت در پاسخش نوشت که تو در سال هشتاد نیازمند کفن خواهی شد و او در سال هشتاد مرد و چند روز قبل ازمرگش کفن برای او فرستاده شد.

* * *

۲۸ ـ محمد بن هارون بن عمران همدانی گفت: من پانصد اشرفی (بابت سهم امام بدهکار بودم و چون دستنگ بودم با ناراحتی به خود گفتم) دکانهایی دارم که به ۵۳۰ دینار خریده‌ام و آنها را به بهای ۵۰۰ دینار بدهی خود به ناحیه مقدسه واگذار می‌کنم در این باره به زبان نیاوردم حضرت به محمدبن جعفر نوشت: آن دکانها را از محمد بن هارون به عوض ۵۰۰ دینار طلا که از او می‌خواهیم دریافت کن.

* * *

۲۹ ـ علی بن محمد گفت: جعفر (کذاب) در میان بردگانی که فروخت دختر بـچه‌ای از اولاد جعفر بن ابی طالب بود که در خانه امام حسن عسکری علیه‌السلام تربیت می‌شد.

یکی از علویین نزد خریدار فرستاد و او از این موضوع مطلع کرد خریدار گفت: من آن را با رضایت خود بر می‌گردانم ولی پولی را که بابت آن داده‌ام کم نمی‌کنم او را بردار و ببر مرد علوی رفت و اهل ناحیه را درجریان کار قرار داد اهل ناحیه ۴۱ دینار نزد مشتری فرستادند و دستور دادند که آن دختر را به صاحب خویش برگرداند.

۱۳۷۸-۳- اَلْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ قَالَ:

كَانَ رَجُلٌ مِنْ نُدَمَاءِ روزحسني - وَ آخَرُ مَعَهُ

فَقَالَ لَهُ - هُوَ ذَا يَجْبِي الْأَمْوَالَ وَ لَهُ - وُكَلَاءُ وَ سَمَّوْا جَمِيعَ الْوُكَلَاءِ فِي النَّوَاحِي - وَ أُنْهِيَ ذَلِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْوَزِيرِ - فَهَمَّ الْوَزِيرُ بِالْقَبْضِ عَلَيْهِمْ.

فَقَالَ السُّلْطَانُ اُطْلُبُوا أَيْنَ هَذَا الرَّجُلُ - فَإِنَّ هَذَا أَمْرٌ غَلِيظٌ.

فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ - نَقْبِضُ عَلَى الْوُكَلَاءِ

فَقَالَ السُّلْطَانُ - لَا وَ لَكِنْ دُسُّوا لَهُمْ قَوْماً لَا يُعْرَفُونَ بِالْأَمْوَالِ - فَمَنْ قَبَضَ مِنْهُمْ شَيْئاً قُبِضَ عَلَيْهِ - قَالَ فَخَرَجَ بِأَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَى جَمِيعِ الْوُكَلَاءِ أَنْ لَا يَأْخُذُوا مِنْ أَحَدٍ شَيْئاً - وَ أَنْ يَمْتَنِعُوا مِنْ ذَلِكَ وَ يَتَجَاهَلُوا الْأَمْرَ فَانْدَسَّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ رَجُلٌ - لَا يَعْرِفُهُ وَ خَلَا بِهِ فَقَالَ - مَعِي مَالٌ أُرِيدُ أَنْ أُوصِلَهُ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ - غَلِطْتَ أَنَا لَا أَعْرِفُ مِنْ هَذَا شَيْئاً - فَلَمْ يَزَلْ يَتَلَطَّفُهُ وَ مُحَمَّدٌ يَتَجَاهَلُ عَلَيْهِ - وَ بَثُّوا الْجَوَاسِيسَ وَ امْتَنَعَ الْوُكَلَاءُ كُلُّهُمْ لِمَا كَانَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ.

۱۳۷۹-۳۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ:

خَرَجَ نَهْيٌ عَنْ زِيَارَةِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَ الْحَيْرِ - فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَشْهُرٍ دَعَا الْوَزِيرُ الْبَاقَطَائِيَّ - فَقَالَ لَهُ الْقَ بَنِي الْفُرَاتِ وَ الْبُرْسِيِّينَ - وَ قُلْ لَهُمْ لَا يَزُورُوا مَقَابِرَ قُرَيْشٍ - فَقَدْ أَمَرَ الْخَلِيفَةُ أَنْ يُتَفَقَّدَ كُلُّ مَنْ زَارَ فَيُقْبَضَ (عَلَيْهِ)..

۳۰ـ حسین بن حسن علوی گفت: مردی از ندیمان «روز حسنی» و دیگری به همراه او بود که به وی گفت: هم اکنون او» (یعنی صاحب الامر) خراج می‌گیرد و پولها را جمع می‌کند و وکلائی دارد و همهٔ وکلاء را در هر کجا بودند برای او نام بردند و او این خبر را به عبیدالله بن سلیمان وزیر رسانید و وزیر قصد کرد همهٔ وکلاء را بگیرد خلیفه هم گفت: نه مرد ناشناسی را با پول به عنوان سهم امام نزد آنها بفرستید هر کس آن پولها را قبول کرد بگیرید از ناحیه امام نامه‌ای به همه وکلاء رسید که چیزی از کسی نگیرید و از آن سرباز زنید مرد ناشناس بعنوان جاسوسی نزد محمدبن احمد فرستادند که نمی‌شناخت و با او خلوت کرد و گفت: من مالی دارم و می‌خواهم آن را به امام علیه‌السلام برسانم، محمد گفت: در اشتباهی من از جریان اطلاعی ندارم ولی او پیوسته چاپلوسی و حیله گری می‌کرد و محمد خود را به بی خبری می‌زد جاسوسانی که پراکنده شده بودند به‌جایی نرسیدند زیرا همه وکلا بر طبق دستور از قبول آن پولها خودداری کردند.

۳۱ـ علی بن محمد گفت: ازطرف امام زمان نامه‌ای رسید که از زیارت قبور قریش (کاظمین) و حائر (کربلا) نهی شده‌اند. و چون چند ماهی گذشت وزیر (خلیفه) قطائی را خواست و گفت: طایفه بنی فرات و برسی‌ها را دیدار کن و به آنها بگو مبادا برای زیارت مقابر قریش به مقبره امام کاظم و جواد بروید زیرا خلیفه دستور داده است هر کس به زیارت آنها برود دستگیرش کنند.

توضیح: مقابر قریش همانجایی است که به کاظمین معروف است و دو امام در آنجا مدفونند. و نیز طایفه بنی فرات مردمی شیعه مذهب‌اند و بیشتر آن‌ها بخاطر هوش و استعداد به مقامات بزرگی رسیدند منجمله ابوالفتح جعفر بن فرات است که وزیر المقتدر بالله می‌باشد و «برس» روستائی است بین کوفه و حله.

بَابُ مَا جَاءَ فِي الاِثْنَيْ عَشَرَ وَ النَّصِّ عَلَيْهِمْ عليهم السلام

۱۳۸۰-۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام قَالَ:

أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ - فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ - إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَ اللِّبَاسِ - فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَجَلَسَ

ثُمَّ قَالَ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ - إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ - رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قُضِيَ عَلَيْهِمْ - وَ أَنْ لَيْسُوا بِمَأْمُونِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ - وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَ هُمْ شَرَعٌ سَوَاءٌ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ - أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ - وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسَى وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَ الْأَخْوَالَ - فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الْحَسَنِ.

فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ قَالَ - فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ عليه السلام

فَقَالَ الرَّجُلُ - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا - وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ - وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا

آنچه دربارهٔ دوازده امام رسیده
به امامت آنها تصریح شده است

۱ ـ امام محمد تقی علیه السلام فرمود: حضرت علی علیه السلام به همراه امام حسن مجتبی علیه السلام می‌آمد در حالی که به دست سلمان تکیه داده بود وارد مسجد الحرام شد و نشست ناگهان مردی خوش قواره و خوش لباس آمد و بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام داد و آن حضرت جواب سلام او را داد و خدمت حضرت نشست، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین، من از تو سه مسئله می‌پرسم، اگر پاسخ آنها را به من دادی می‌دانم که‌این مردم درباره تو خلافکارند و مسئولند و در دنیا و آخرت آسوده نخواهند بود وگرنه می‌دانم که تو با آنها برابری و امتیازی نداری.

علی علیه السلام: هر چه می‌خواهی بپرس.

آن مرد عرض کرد: به من بگو:

۱ ـ مردی که می‌خوابد روحش به کجا می‌رود؟

۲ ـ یادآوری و فراموشی چگونه به انسان دست می‌دهد؟

۳ ـ چگونه فرزند به عموهاو یا دایی‌های خود شبیهند؟

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به حسن کرد و فرمود: ای ابا محمد پاسخ او را بده، امام حسن علیه السلام پاسخش را داد آن مرد گفت:

گواهی می‌دهم که هیچکس جز خداوند شایسته پرستش نیست و پیوسته به آن گواهی می‌دهم و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و پیوسته بر آن گواهم.

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ - وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيُّ أَخِيهِ - وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ - وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ - وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى - أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى - وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ - وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ - لَا يُكَنَّى وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ - فَيَمْلَأَهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ - ثُمَّ قَامَ فَمَضَى

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اتْبَعْهُ فَانْظُرْ أَيْنَ يَقْصِدُ - فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام

فَقَالَ - مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ - فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ - فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ.

فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ تَعْرِفُهُ قُلْتُ - اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ قَالَ هُوَ الْخَضِرُ عليه السلام.

وگواهم که تو وصی رسول خدائی وقائم به حجت او هستی و اشاره به امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرد. و همیشه بدان گواه بوده‌ام.

وگواهم که تو هم وصی اوهستی و قائم به حجت او ـ و اشاره به حسن علیه‌السلام کرد. و گواهم که: حسین به علی علیه‌السلام وصی برادر و قائم به حجت اوست بعد از او. وگواهم بر علی بن الحسین علیه‌السلام که او قائم به امامت حسین علیه‌السلام است پس از او. وگواهم بر محمد بن علی علیه‌السلام که اوست قائم به کار امامت علی ابن الحسین علیه‌السلام. وگواهم بر جعفربن محمد علیه‌السلام که اوست قائم به کار امامت محمد علیه‌السلام. وگواهم بر موسی علیه‌السلام که اوست قائم به کار امامت جعفر بن محمد علیه‌السلام وگواهم بر علی بن موسی علیه‌السلام که اوست قائم به امامت موسی بن جعفر علیه‌السلام. وگواهم بر محمد بن علی علیه‌السلام که اوست قائم به امامت علی بن موسی علیه‌السلام. وگواهم بر علی بن محمد علیه‌السلام که اوست قائم به امامت محمد بن علی علیه‌السلام. وگواهم بر حسن بن علی علیه‌السلام که اوست قائم به کار امامت علی بن محمد علیه‌السلام. وگواهم به مردی که فرزند حسن است و به کنیه و نام تعبیر نشود تا فرمان ظهورش برسد و جهان را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد. درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امیرالمؤمنین.

امیرالمؤمنین فرمود یا ابا محمد دنبالش برو ببین کجا می‌رود، حسن بن علی علیه‌السلام بیرون شد و پس از آن گفت: نشد جز این که پای خود را از مسجد بیرون نهاد و من ندانستم به کجای زمین خدا رفت و برگشتم نزد امیرالمؤمنین و به او آگاهی دادم فرمود: ای ابا محمد، او را می‌شناسی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیرالمؤمنین داناترند فرمود: او خضر علیه‌السلام بود.

توضیح: در کتاب اکمال الدین پاسخ چنین آمده است اما آنکه پرسیدی وقتی آدم نمی‌خوابد روحش به کجا می‌رود؟ پاسخ این است که روح آدمی وابسته به باد و باد وابسته به هواست و وقتی انسان می‌خواهد بیدار شود باجازه و فرمان خداوند روح به کالبد صاحبش بر می‌گردد و اگر خداوند نخواهد روح به بدن برگردد هوا باد را می‌کشد و باد روح را و روح را چنان ببرد که تا قیامت بیدار نشود و درباره یاد و فراموشی که گفتی دل است ولی هرکس دارای درجاتی است اگر بر محمد و فرزندانش درود فرستد سرپوش از روی روح برداشته می‌شود انسان همه چیز را به خاطر می‌آورد. و دل نورانی می‌شود و اگر درود نفرستد سرپوش برداشته نشود و به آن بچسبد و دل و روح تاریک شود و آنچه که درخاطر انسان است محو و نابود گردد و اما آنچه درباره نوزاد گفتی که گاهی شبیه به عموها و دائیها شود باید بدانی که چون مرد با همسر خود به آرامش درآمیزد و از پریشانی دور باشد نطفه فرزند مانند پدر و مادر شود و اگر با پریشانی و نگرانی منعقد شود نطفه به شکل عمو و دائی درآید چون بر رگی از رگهای عمو و دایی می‌افتد.

۱۳۸۱-۲- وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ مِثْلَهُ سَوَاءً:

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ - يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَدِدْتُ أَنَّ هَذَا الْخَبَرَ - جَاءَ مِنْ غَيْرِ جِهَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ - قَالَ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِي - قَبْلَ الْحَيْرَةِ بِعَشْرِ سِنِينَ.

۱۳۸۲-۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ:

أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ - إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً - فَمَتَى يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا.

فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ أَيَّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَهُ - فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ

فَقَالَ لَهُ - يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ - الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عليها السلام بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَا أَخْبَرَتْكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ.

فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللَّهِ - أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عليها السلام فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ فَهَنَّيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ - وَ رَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ - وَ رَأَيْتُ فِيهِ كِتَاباً أَبْيَضَ - شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ فَقُلْتُ لَهَا - بِأَبِي وَ أُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا هَذَا اللَّوْحُ فَقَالَتْ - هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله فِيهِ اِسْمُ أَبِي وَ اِسْمُ بَعْلِي وَ اِسْمُ اِبْنَيَّ

۲ـ محمد بن یحیی ازمحمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله از ابی هاشم مانند همین حدیث بی کم و کاست نقل کرده است.

محمدبن یحیی گوید: من به محمدبن حسن گفتم: ای ابا جعفر دوست داشتم این خبر از غیر احمد بن ابی عبدالله روایت شده بود،

در پاسخ گفت: او ده سال پیش از سرگردانی خود، این حدیث را برای من نقل کرد.

توضیح: مقصود از احمد بن ابی عبدالله همان احمدبن خالد برقی است که از راویان بزرگ احادیث است که کتابهای زیاد نوشته ولی تنها از او کتاب محاسن باقیمانده است.

* * *

۳ ـ امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: من به تو نیازی دارم، کی آسوده خاطری تا باتو مجلس خلوتی داشته باشم و از شمابپرسم؟ جابر به او گفت: هر وقت تو دوست داری، یک روزی با او تنها شد و به او فرمود: ای جابر، به من ازآن لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدی خبر ده و ازآنچه که مادرم به تو گزارش داد که در آن لوح نوشته است در پاسخ او گفت: من خدا راگواه می‌گیرم که یک روز درزندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد مادرت فاطمه رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم و در دستش لوح سبزی دیدم که به گمانم از زمرد بود و در آن نوشتهٔ سپیدی به مانند رنگ آفتاب بود به او گفتم: پدرم و مادرم قربانت ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله این لوح چیست؟

فرمود: این لوحی است که خدا آن را به رسول خود هدیه کرده و در آن است نام پدرم و نام شوهرم و نام دو پسرم و نام امامان از فرزندانم و

وَ اِسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي - وَ أَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ - قَالَ جَابِرٌ فَأَعْطَتْنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عليها السلام فَقَرَأْتُهُ وَ اسْتَنْسَخْتُهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبِي فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ - أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ قَالَ - نَعَمْ فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ - فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ

فَقَالَ - يَا جَابِرُ انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ أَنَا عَلَيْكَ - فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَةٍ فَقَرَأَهُ أَبِي - فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً.

فَقَالَ جَابِرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي - هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوباً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ - لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ - نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - عَظِّمْ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نَعْمَائِي - وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي - إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا - قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ - وَ دَيَّانُ الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا - فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي - عَذَّبْتُهُ عَذَاباً لَا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ - فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ - إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً - فَأُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ - إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ - وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ - وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ - وَ سِبْطَيْكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ - فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ - وَ جَعَلْتُ حُسَيْناً خَازِنَ وَحْيِي - وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ - وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ - فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ - وَ أَرْفَعُ

پدرم برای مژدگانی آن را به من داده است جابر گوید: مادرت فاطمهؑ آن را به دست من داد و آن را خواندم و از آن رو نویس کردم، پدرم به او گفت: ای جابر، می‌توانی آن را به من بدهی؟ گفت: آری پدرم با او به خانهٔ جابر رفت و او صحیفه‌ای از پوست آهو (از برگ کاغذ) درآورد پدرم فرمود: ای جابر در نوشتهٔ خود نگاه کن تا من آن را بخوانم جابر در نسخهٔ خود نظر انداخت و پدرم آن را خواند و یک حرف اختلاف نداشت. جابر گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که به راستی همچنین دیدم که در لوح نوشته بود:

به نام خدای بخشایندهٔ مهربان

این نامه‌ای است که از خداوند عزیز حکیم برای محمدﷺ بنده و نور و سفیر و حجاب و دلیل حضرت او، روح الامین (جبرئیل) آنرا از نزد رب العالمین آورده است ای محمد، اسماء مرا بزرگ شمار و نعمت‌های مرا شکر گزار و لطفهای مرا انکار مکن، به راستی من خدایم نیست شایستهٔ پرستشی جز من که شکنندهٔ جباران و انتقام جو برای ستمکشان و جزا دهندهٔ روز رستاخیزم، به راستی منم خدا، نیست شایستهٔ پرستشی جز من، هر کس به غیر فضل و رحمت من امیدوار باشد و جز از عدل من بترسد. و او را چنان کیفری دهم که هیچکدام از جهانیان را چنین کیفری را نداده باشم پس تنها مرا پرستش کن و بر من توکل نما به راستی من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم که دورانش کامل شود ومدتش تمام گردد و عمرش به سر آید جز آنکه برای او وصیی معین کرده‌ام به راستی، من تو را بر پیامبران برتری دادم و وصی تو را بر همهٔ اوصیاء برتر ساختم و تو را به دو شیر ـ بچه‌ات و دو دختر زاده‌ات حسن و حسین، ارجمند ساختم حسن را پس از پدرش کان دانش نمودم و حسین را

الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً - جَعَلْتُ كَلِمَتِيَ التَّامَّةَ مَعَهُ - وَ حُجَّتِيَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ بِعِتْرَتِهِ أُثِيبُ وَ أُعَاقِبُ - أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ - وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِيَ الْمَاضِينَ - وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ - الْبَاقِرُ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي - سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ - الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ - حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ - وَ لَأَسُرَّنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ - أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةٌ عَمْيَاءُ حِنْدِسٌ - لِأَنَّ خَيْطَ فَرْضِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي - لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى - مَنْ جَحَدَ وَاحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي - وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدِ افْتَرَى عَلَيَّ - وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ - عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَ حَبِيبِي - وَ خِيَرَتِي فِي عَلِيٍّ وَلِيِّي وَ نَاصِرِي - وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ - وَ أَمْتَحِنُهُ بِالاضْطِلَاعِ بِهَا يَقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ - إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي - لَأَسُرَّنَّهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ - مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ - فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي - وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ - إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ - وَ شَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ - قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ - وَلِيِّي وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي - وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي - أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِيَ الْحَسَنَ وَ أُكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ م‌ح‌م‌د رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ - عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى - وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيُذَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ

گنجبان وحی خویش، او را به شهادت گرامی داشتم و به سرانجام سعادتش وا داشتم پس او بهترین شهید است و از همهٔ شهیدان بلند پایه‌تر، من کلمهٔ تامهٔ خود را همراه او کردم و حجت رسای خویش رانزد او نهادم به وسیلهٔ خاندان او پاداش و کیفر دهم نخستین آنها سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است و پسر که مانند جدّ پسندیده آن حضرت محمد ﷺ است او (امام باقر) شکافنده علم و کانون حکمت است و سومی آنها جعفر است هر کس او را نپذیرد مرانپذیرفته سخن و گفتارش پا برجاست مقام او راگرامی می‌دارم و او را نسبت به پیروان و یارانش خوشحال می‌سازم. و در شهر (طوس) که بنده صالح من (ذوالقرنین) آن را ساخته در کنار بدترین مخلوق من (هارون) بخاک سپرده می‌شود. پنجمین نفر بعد از او موسی است که در زمان او آشوبی بر پا خواهد شد زیرا رشته اطاعت از من قطع نشود و حجت من پنهان نگردد و به راستی دوستانم از جام سرشار بنوشند، هر کس که یکی از آنها را منکر شود بیقین منکر نعمت من است هر کس یک آیه از کتاب مرا برگرداند بر من تهمت بسته، وای بر تهمت زنان و دروغ بندان و منکرین علی (امام هشتم) کسی بار سنگین نبوت را بر دوشش گذارم و با آنها امتحانش کنم او را مردی بدکار و خیره سر خواهد کشت. پنجم علی علیه السلام است که ولی و ناصر من است و آن کس است که من بارهای وظائف نبوت را بر دوش او نهادم و او را با اطلاع کامل با آنها بیازمایم، دیو گردن فرازی، او را بکشد، در شهری که آن را بندهٔ شایسته‌ای ساخته به خاک رود (مقصود از عفریت در اینجا مأمون و مقصود از بندهٔ شایسته: ذوالقرنین است که طوس را ساخته) در کنار بدترین آفریده‌هایم (یعنی هارون الرشید).

ششمین آنها: محمد (امام جواد علیه السلام) است شاد کنم جانشین او راکه پس از وی وارث دانش اوست پس کانون علم و جایگاه راز من و حجت بر خلق من باشد هر بنده‌ای که به او ایمان آورد بهشت را جایگاه او قرار دهم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ‌اند بپذیرم علی راکه دوست و یاور وگواه در میان مخلوق من و امین وحی من است از او به وجود آورم دعوت کننده به سوی من و خزانه دار علم من امام حسن عسگری علیه السلام و این رشته را به وجود پسر او (م - ح - م - د) است که رحمت برای جهانیان است کامل گردانم. او دارای کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب است در دوران غیبت او دوستانم خوار شوند

وَ تُتَهَادَى رُءُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُءُوسُ التُّرْكِ - وَ الدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ - وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ - وَجِلِينَ تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ - وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّنَّةُ فِي نِسَائِهِمْ - أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقّاً بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْيَاءَ حِنْدِسٍ - وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَدْفَعُ الْآصَارَ وَ الْأَغْلَالَ - أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ - وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ: "قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ - قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ - إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ فَصُنْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

۱۳۸۳-٤- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ:

سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارِ - يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ - أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ - وَ عُمَرُ ابْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ - فَجَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ - فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ - ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ - فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ - أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ - ثُمَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ - أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ - فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ

و سر آنها (ستمگران) پیشکش کنند چنانچه سرهای ترک و دیلم (کافران) به هم هدیه کنند. آنها را بکشند و بسوزانند و در ترس باشند، مرعوب و هراسان و زمین را از خونشان رنگین گردد، و شیون درمیان زنان آنهابلند و آشکار شود آنان به راستی دوستان حقیقی من اند و به آنها هر فتنه را دفع کنم و از برکات آنها شبهات و زنجیرها را بردارم درود و رحمت پروردگار شان بر آنها باد و ایشان تنها هدایت یافتگانند.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابو بصیر گفت: اگر در عمر خود جز این حدیث را نشنیده باشی برای تو کافی است پس آنرا از مردم نااهل پنهان بدار.

۴ سلیم بن قیس، می‌گوید: از عبدالله بن جعفر طیار شنیدم می‌فرمود: من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید، نزد معاویه بودیم میان من و معاویه بحث و درگیری رخ داد.

من به معاویه گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب به مؤمنان از خودشان اولی است و چون علی شهید شود، حسن بن علی به مؤمنان از خودشان اولی است سپس پسرم حسین پس ازاو به مؤمنان از خودشان اولی است و چون شهید شود، پسرش علی بن الحسین بر مؤمنان از خودشان اولی است ای علی (بن ابی طالب) بیقین تو او را درک می‌کنی.

سپس پسرش محمد بن علی نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و

الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ -أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ- وَ سَتُدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ - ثُمَّ يُكَمِّلُهُ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً- تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ.

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ - وَ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ عَبَّاسٍ - وَ عُمَرَ ابْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ - فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ.

قَالَ سُلَيْمٌ وَ قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ - وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ وَ ذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

۱۳۸۴-۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَانِ بْنِ السَّرَّاجِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ:

شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ- وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُويِعَ وَ عَلِيٌّ ﷺ جَالِسٌ نَاحِيَةً- فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ جَمِيلُ الْوَجْهِ بَهِيٌّ- عَلَيْهِ ثِيَابٌ حِسَانٌ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ - حَتَّى قَامَ عَلَى رَأْسِ عُمَرَ

فَقَالَ- يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ- بِكِتَابِهِمْ وَ أَمْرِ نَبِيِّهِمْ- قَالَ فَطَأْطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ.

فَقَالَ إِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لِمَ ذَاكَ- قَالَ إِنِّي جِئْتُكَ مُرْتَاداً لِنَفْسِي- شَاكّاً فِي دِينِي

ای حسین تو او را درک می‌کنی و کامل کنی (مقصود ۹ امامی است که از حسین به وجود می‌آید).

عبدالله بن جعفر گوید: من، حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمرابن أم سلمه بن زید را (که همگی نزد معاویه بودند) برای گفتار خود به گواهی طلبیدم و در حضور معاویه برای من گواهی دادند سلیم گوید: من این حدیث را از سلمان و أبوذر و مقداد هم شنیدم و گفتند: ما آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدیم.

* * *

۵ ـ أبي الطفیل، گوید:

روزی که ابوبکر از دنیا رفت من بر سر جنازه‌اش حاضر بودم و روزی که با عمر بیعت کردند حضور داشتم و (علی علیه‌السلام) گوشه‌ای نشسته بود.

در این هنگام یک جوان یهودی زیبا روی با فرزندان هارون (وصی موسی) وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت:

ای امیرالمؤمنین تو دانشمندترین این امت به کتابشان و امر پیامبرشان هستی؟

عمر سر را به زیر انداخت.

پس آن جوان یهودی گفت: من با تو هستم و آن گفته را بازگو کرد.

عمر گفت: برای چه؟

جوان یهودی ـ من نزد تو آمده‌ام تا برای خود راهی بجویم و در دین خود به شک افتاده‌ام.

فَقَالَ - دُونَكَ هَذَا الشَّابَّ

قَالَ - وَ مَنْ هَذَا الشَّابُّ

قَالَ - هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - اِبْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هَذَا أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ - اِبْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هَذَا زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام.

فَقَالَ أَكَذَاكَ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ.

قَالَ فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ

وَ قَالَ - يَا هَارُونِيُّ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعاً.

قَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ - فَإِنْ أَجَبْتَنِي سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ - وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ - أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عَالِمٌ.

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام فَإِنِّي - أَسْأَلُكَ بِالْإِلَهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ - لَئِنْ أَنَا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تُرِيدُ - لَتَدَعَنَّ دِينَكَ وَ لَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي.

قَالَ مَا جِئْتُ إِلَّا لِذَاكَ

قَالَ فَسَلْ.

قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةِ دَمٍ - قَطَرَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ - أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ - فَاضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ - أَيُّ عَيْنٍ هِيَ وَ أَوَّلِ شَيْءٍ اِهْتَزَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ - أَيُّ شَيْءٍ هُوَ فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

عمر: برو دامن این جوان را بگیر.

جوان یهودی: این جوان که به او رهنمایی کنی کیست؟

عمر: این علی بن ابی طالب پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او پدر حسن، حسین، دو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او شوهر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

جوان یهودی، رو به علی علیه السلام کرد گفت: آیا تو چنین هستی؟

علی علیه السلام: آری، من چنین هستم.

جوان یهودی: من می‌خواهم از شما سه مسئله بپرسم.

علی علیه السلام با تبسم تلخی فرمود: چرا نگفتی هفت مسأله؟

جوان یهودی: من سه تا از شما می‌پرسم اگر به من پاسخ دادی، از آنچه دنبال آنهاست می‌پرسم و اگر آنها را ندانی، من می‌دانم که میان شماها دانشمندی نیست.

علی علیه السلام: من تو را به خدایی که می‌پرستی سوگند می‌دهم، اگر هر چه خواهی جوابت دهم کیش خود را کنار می‌گذاری که در کیش من در آیی؟

جوان یهودی: من نیامده‌ام مگر برای همین.

علی علیه السلام: پس بپرس از آنچه می‌خواهی.

جوان یهودی: به من گزارش ده:

۱ ـ از نخست قطره خونی که بر روی زمین چکید، چه قطره‌ای بود؟

۲ ـ نخست چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید چه چشمه‌ای بود؟

۳ ـ نخست چیزی که بر زمین جنبید چه بود؟

علی علیه السلام به او پاسخ داد:

فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخَرِ - أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ - كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامِ عَدْلٍ - وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ - وَ مَنْ سَاكَنَهُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ

فَقَالَ - يَا هَارُونِيُّ إِنَّ لِمُحَمَّدٍ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامَ عَدْلٍ - لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ - وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافِ مَنْ خَالَفَهُمْ وَ إِنَّهُمْ - فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ - وَ مَسْكَنُ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّتِهِ مَعَهُ أُولَئِكَ الِاثْنَيْ عَشَرَ الْإِمَامَ الْعَدْلَ.

فَقَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - إِنِّي لَأَجِدُهَا فِي كُتُبِ أَبِي هَارُونَ - كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَمْلَاهُ مُوسَى عَمِّي عليه‌السلام

قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ - أَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ - كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ - وَ هَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ.

قَالَ يَا هَارُونِيُّ يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً - لَا يَزِيدُ يَوْماً وَ لَا يَنْقُصُ يَوْماً - ثُمَّ يُضْرَبُ ضَرْبَةً هَاهُنَا - يَعْنِي عَلَى قَرْنِهِ فَتُخْضَبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا.

قَالَ فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ وَ قَطَعَ كُسْتِيجَهُ - وَ هُوَ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ - وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ - وَ أَنَّكَ وَصِيُّهُ يَنْبَغِي أَنْ تَفُوقَ - وَ لَا تُفَاقَ وَ أَنْ تُعَظَّمَ وَ لَا تُسْتَضْعَفَ.

قَالَ ثُمَّ مَضَى بِهِ عَلِيٌّ عليه‌السلام إِلَى مَنْزِلِهِ - فَعَلَّمَهُ مَعَالِمَ الدِّينِ.

جوان یهودی: مرا از سه مسأله دیگر آگاه ساز:

۱ ـ بگو بدانم، محمد امام عادل وصی و جانشین دارد؟

۲ ـ او در کدام بهشت است؟

۳ ـ چه اشخاصی همراه او در بهشت منزل دارند؟

علی عليه السلام: ای هارونی به‌راستی برای محمد دوازده امام عادل وجود دارد که هرکس آنان را رها سازد به آنها زیانی نرسد و آنها از مخالفت مخالفین ترسی به خود راه ندهند و در کار دین خود از کوه استوارترند. نشیمنگاه محمد در بهشتی است که این دوازده امام دادگستر، با وی باشند.

جوان یهودی: راست گفتی سوگند به آن خدایی که جز او شایسته پرستش نیست. به راستی من در نوشته‌های پدرم هارون که با دست خود نوشته و موسی عمویم به او املاء کرده چنین یافتم اکنون به من گزارش بده از آن یکی، به من بگو که: وصی محمد چند سال بعد از او زنده می‌باشد و آیا او می‌میرد یا او را می‌کشند؟

علی عليه السلام: ای هارونی پس از وی سی سال او زندگی می‌کند بدون کم و زیاد سپس بر فرقش ضربتی زنند: و ریش او از خون سرش رنگین شود

جوان یهودی (هارونی): فریادی کشید و دست برد و کستی خود را برید (رشته‌ای که یهودیان روی جامه و زیر زنار بندند) و می‌گفت: من گواهم که: نیست شایستهٔ پرستش جز خدای یگانه که شریکی ندارد.

وگواهم که محمد بنده و فرستادهٔ اوست و به راستی تو وصی او هستی و شایسته برتری داری و بر تو کسی برتری نگیرد و تو را تعظیم کنند و ناتوانت نشمارند.

گوید: سپس علی عليه السلام او را به خانهٔ خود برد و فرهنگ دین را به او آموخت.

۱۳۸۵-۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعُصْفُورِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ- فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ- يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ- وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

۱۳۸۶-۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ- الِاثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله- وَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ عليه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ- فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ رَاشِدٍ كَانَ أَخَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ لِأُمِّهِ- وَ أَنْكَرَ ذَلِكَ فَصَرَّرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ قَالَ أَمَا إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ كَانَ أَحَدَهُمْ.

۱۳۸۷-۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ:

كُنْتُ حَاضِراً لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ- أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عُظَمَاءِ يَهُودِ يَثْرِبَ- وَ تَزْعُمُ يَهُودُ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلِ زَمَانِهِ- حَتَّى

۶ ـ ابو حمزه گوید: ازعلی بن الحسین عليه‌السلام شنیدم می‌فرمود: به راستی که خدا محمد و علي و یازده تن از فرزندانش را از نور بزرگواری خود آفرید سپس ایشان را در پرتو نور خود بر پا داشت او را پیش از آفرینش مخلوق می‌پرستیدند و تسبیح و تقدیس می‌نمودند و هم آنهایند امامان از فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله.

* * *

۷ ـ زراره گوید: امام باقر عليه‌السلام می‌فرمود: ۱۲ امام از خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله همه مربوط به عالم غیب و از فرزندان رسول خدا و علی هستند و رسول خدا و علی دو پدرند علی بن راشد برادر مادری علی بن الحسین است و این مطلب را امام باقر انکار کرد و بشدت فریاد زد و فرمود: همانا پسر مادر خودت هم یکی از آنها است (مقصود امام سجاد است).

* * *

۸ ـ ابی سعید خدری گوید: روزی که ابابکر مُرد و عمر به خلافت رسید من حاضر بودم یکی از بزرگان یهود یثرب نزد عمر آمد و یهودیان مدینه

رُفِعَ إِلَى عُمَرَ

فَقَالَ لَهُ- يَا عُمَرُ إِنِّي جِئْتُكَ أُرِيدُ الْإِسْلَامَ -فَإِنْ أَخْبَرْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ- فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ- وَ جَمِيعِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ.

قَالَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ إِنِّي لَسْتُ هُنَاكَ- لَكِنِّي أُرْشِدُكَ إِلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أُمَّتِنَا- بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعِ مَا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ- وَ هُوَ ذَاكَ فَأَوْمَأَ إِلَى عَلِيٍّ- فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ يَا عُمَرُ -إِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَقُولُ فَمَا لَكَ وَ لِبَيْعَةِ النَّاسِ وَ إِنَّمَا ذَاكَ أَعْلَمُكُمْ- فَزَبَرَهُ عُمَرُ ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودِيَّ قَامَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام



فَقَالَ لَهُ أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ

فَقَالَ وَ مَا قَالَ عُمَرُ فَأَخْبَرَهُ.

قَالَ فَإِنْ كُنْتَ كَمَا قَالَ سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءَ- أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ فَأَعْلَمَ أَنَّكُمْ- فِي دَعْوَاكُمْ خَيْرُ الْأُمَمِ وَ أَعْلَمُهَا صَادِقِينَ وَ مَعَ ذَلِكَ أَدْخُلُ فِي دِينِكُمُ الْإِسْلَامِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام نَعَمْ أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ - سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ أُخْبِرْكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام يَا يَهُودِيُّ وَ لِمَ لَمْ تَقُلْ- أَخْبِرْنِي عَنْ سَبْعٍ.

فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ - إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِالثَّلَاثِ- سَأَلْتُكَ عَنِ الْبَقِيَّةِ وَ إِلَّا كَفَفْتُ- فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هَذِهِ السَّبْعِ- فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلِ

عقیده داشتند که او دانشمندترین اهل زمان خود است تا خود را به عمر رسانید و به او گفت: ای عمر، من نزد تو آمدم می‌خواهم مسلمان شوم اگر از آنچه از تو بپرسم پاسخ گفتی تو داناترین یاران محمد به قرآن و سنتی و هر آنچه می‌خواهم از تو بپرسم می‌توانی پاسخگو باشی عمر گفت: من اینطور نیستم ولی تو را رهنمایی می‌کنم به کسی که او داناترین ما به قرآن و سنت است هر چه می‌خواهی بپرسی، او همین است، و اشاره به علی علیه‌السلام کرد.

یهودی: اگر این مرد چنان است که تو می‌گویی پس چرا مردم با تو بیعت می‌کنند؟ در صورتی که او داناترین شماست.

عمر در برابر این اعتراض به درشتی پاسخش را داد و گفت: به تو چه؟ آن یهودی برخاست و نزد علی علیه‌السلام رفت.

یهودی رو به علی علیه‌السلام کرد و گفت: آیا تو چنان هستی که عمر گفت؟

علی علیه‌السلام: عمر چه گفت؟ یهودی به او گزارش داد و گفت: اگر تو چنانی که گفته است من از چیزهائی از تو می‌پرسم که می‌خواهم بدانم یکی از شما مسلمانان آنها را می‌داند تا من بدانم شما در دعوی این که که بهترین ملتها هستید و داناترین ملتهائید و راستگوئید و با این وضع من هم به دین اسلام شما در آیم.

علی علیه‌السلام: آری، من چنانم که عمر به تو گفته است از هر چه خواهی بپرس، من به تو گزارش می‌دهم انشاءالله.

یهودی: به من گزارش بده از سه تا و سه تا و یکی.

علی علیه‌السلام: ای یهودی چرا نمی گویی‌رفقا؟ یهودی: اگر تو از سه تای نخست، به من پاسخ دهی از تو از آنها که بجا مانده بپرسم و اگر نه، دم فرو بندم، و اگر تو از این هر هفت به من پاسخ درست دهی داناترین

الْأَرْضِ وَ أَفْضَلُهُمْ - وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ.

فَقَالَ لَهُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَا يَهُودِيُّ قَالَ - أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ - وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَأَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ - فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ - أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هُدًى وَ أَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ - أَيْنَ مَنْزِلُهُ فِي الْجَنَّةِ - وَ أَخْبِرْنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ - فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً هُدًى - مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا وَ هُمْ مِنِّي - وَ أَمَّا مَنْزِلُ نَبِيِّنَا فِي الْجَنَّةِ - فَفِي أَفْضَلِهَا وَ أَشْرَفِهَا جَنَّةِ عَدْنٍ - وَ أَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ فِيهَا - فَهَؤُلَاءِ الِاثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمُّهُمْ وَ جَدَّتُهُمْ وَ أُمُّ أُمِّهِمْ وَ ذَرَارِيهِمْ لَا يُشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ.

۱۳۸۸-۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا - فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ - ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ - وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.

مردم روی زمین و برتر آنان و سرور بر همهٔ مردم هستی.

بپرس، ای یهودی از هر چه می‌خواهی.

یهودی: ۱ ـ به من گزارش بده از نخست سنگی که بر روی زمین نهاده شده است؟

۲ ـ نخست درختی که بر زمین کاشته شده؟

۳ ـ نخست چشمه‌ای که بر زمین جوشیده است؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او گزارش داد و سپس آن یهودی گفت:

۱ ـ به من بگو: در میان این ملت اسلام چند رهبر عادل و امام بر حق دارد.

۲ ـ پیامبر شما در کجای بهشت جا دارد؟

۳ ـ چه کسانی در جایگاه ویژهٔ او در بهشت همراه او باشند؟

علی علیه‌السلام: برای این امت اسلامی دوازده رهبر عادل و امام بر حق است از نژاد پیامبر خودشان که همه از منند و جایگاه پیامبر ما، در بهشت، در بهترین بخش آن است که بهشت عدن است، و اما کسانی که در آن جایگاه ویژه‌ای، به همراه اویند ۱۲ امامند که از نژاد اویند با مادرشان (فاطمه) و مادر مادرشان (خدیجه) و فرزندانشان، و کسی در آنجا با آنها نخواهد بود.

۹ ـ ازجابربن عبدالله انصاری گوید: بر فاطمه علیهاالسلام وارد شدم و پیش او لوحی بود که در آن نام امامان از فرزندانش بود، من بر شمردم که ۱۲ تن بودند که پایانشان امام قائم علیه‌السلام بود سه محمد داشتندو سه علی.

توضیح: در کتابهای متفاوت حدیث مانند «من لا یحضره الفقیه» و «اکمال الدین» صدوق علی علیه‌السلام ذکر شده و بعضی گفته‌اند سه علی که از فرزندان فاطمه‌اند که در نتیجه شامل خود حضرت علی علیه‌السلام نمی‌شود.

۱۳۸۹- ۱۰- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله إِلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ- اِثْنَيْ عَشَرَ وَصِيّاً- مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ- وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ- وَ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى وَكَانُوا اِثْنَيْ عَشَرَ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ.

۱۳۹۰- ۱۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ:

لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ- وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ- وَ لِذَلِكَ الْأَمْرِ وُلَاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ اِبْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ- قَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي- أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ.

۱۳۹۱- ۱۲- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لِأَصْحَابِهِ- آمِنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ إِنَّهَا تَكُونُ- لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لِوُلْدِهِ- الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِي.

۱۳۹۲- ۱۳- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ:

لِأَبِي بَكْرٍ يَوْماً- لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله رَسُولُ اللَّهِ- مَاتَ شَهِيداً

۱۰ـ امـام بـاقر علیه‌السلام فـرمود: به راستی خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به سوی جن و انس فرستاده و پس از وی ۱۲ امام معین کرده که برخی مرده و برخی زنده‌اند و نسبت به هر وصی روش خاصی دنبال شده (چنانچه امام حسن صلح را پذیرفت و امام حسین جنگ را و امام صادق به گسترش مکتب پرداخت).

روش اوصیائی که پس از محمدند صلی‌الله‌علیه‌وآله همان روش اوصیاء عیسی است که ۱۲ تن بودند و خود امیرالمؤمنین به روش عیسی زیست.

توضیح: یعنی همانطور که پیروان مسیح سه گروه شدند پیروان حضرت علی علیه‌السلام هم سه گروه شدند گروهی که او را خدا دانستند و پرستیدند و گروهی که او را کافر شمردند و گروهی که در ایمان به خلافت و ولایت او پا برجا و استوار ماندند.

۱۱ـ امام جواد علیه‌السلام فرمود: امیرالمؤمنین به ابن عباس فرمود: به راستی شب قدر همه ساله است و بیقین در این شب کار سال (از نظر سرنوشت) فرود می‌آید و پس از رسول خدا برای انجام این کار سرپرستانی باشد. ابن عباس گفت: آنها کیانند؟ فرمود: من و یازده تن از نژاد من که امامان مربوط به فرشته هایند.

۱۲ ـ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به یارانش فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید، شب قدر پس ازمن از آن علی بن ابیطالب و ۱۱ تن از فرزندان اوست.

۱۳ ـ به راستی یک روز امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ابی بکر فرمود کسانی که در راه خدا کشته شدند گمان مبرید مرده‌اند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند (آل عمران / ۱۶۴)

من گواهم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسول خدا شهید ازدنیا رفت، به خدا نزد تو

وَ اللَّهِ لَيَأْتِيَنَّكَ - فَأَيْقِنْ إِذَا جَاءَكَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ - غَيْرُ مُتَخَيِّلٍ بِهِ فَأَخَذَ عَلِيٌّ بِيَدِ أَبِي بَكْرٍ - فَأَرَاهُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ لَهُ - يَا أَبَا بَكْرٍ آمِنْ بِعَلِيٍّ وَ بِأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ - إِنَّهُمْ مِثْلِي إِلَّا النُّبُوَّةَ - وَ تُبْ إِلَى اللَّهِ مِمَّا فِي يَدِكَ فَإِنَّهُ لَا حَقَّ لَكَ فِيهِ - قَالَ ثُمَّ ذَهَبَ فَلَمْ يُرَ.

۱۳۹۳-۱۴- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ الِاثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - وَ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٌّ عليه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ.

۱۳۹۴-۱۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

يَكُونُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

۱۳۹۵-۱۶- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً - مِنْهُمْ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ ثُمَّ الْأَئِمَّةُ - مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

آید، چون نزد تو آید یقین کن که اوست زیرا شیطان نتواند خود را به جای او در خیال کسی جا زند (متمثل شود) علی ﷺ دست ابی بکر را گرفت و او را برد و پیامبر ﷺ را به او نشان داد پیامبر به او فرمود: ای ابابکر به علی ﷺ و به یازده تن از فرزندان او که مانند من اند ایمان بیاور جز در نبوت و به سوی خدا بازگرد بخاطر آنچه راکه به نا حق در دست گرفته‌ای (خلافت مسلمین) زیرا تو در آن، حقی نیست، سپس پیامبر رفت و دیگر دیده نشد.

* * *

۱۴ ـ زراره گوید: شنیدم امام باقر ﷺ می فرمود: دوازده تن امام از خاندان محمد ﷺ همه مربوط به فرشته‌اند، و زادهٔ رسول خدا و فرزندان علی بن ابی طالبند ﷺ پس رسول خدا ﷺ و علی ﷺ هر دو پدر باشند.

* * *

۱۵ ـ امام باقر ﷺ فرمود: پس از حسین ﷺ نه امام باشند و نهمین آنها قائم آنها است.

* * *

۱۶ ـ امام باقر ﷺ می‌فرمود: ما ۱۲ امام هستیم که از آنهاست حسن و حسین و سپس امامان از نژاد حسین ﷺ اند.

۱۳۹۶-۱۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعُصْفُورِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنِّي وَ اِثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي- وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زِرُّ الْأَرْضِ يَعْنِي أَوْتَادَهَا وَ جِبَالَهَا- بِنَا أَوْتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا- فَإِذَا ذَهَبَ الاِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي- سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا.

۱۳۹۷-۱۸- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ وُلْدِيَ اِثْنَا عَشَرَ نَقِيباً- نُجَبَاءُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ- آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ- يَمْلَأُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً.

۱۳۹۸-۱۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ كَرَّامٍ قَالَ:

حَلَفْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِي- أَلَّا آكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً- حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ- فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام.

قَالَ فَقُلْتُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ- جَعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ أَلَّا يَأْكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً- حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ.

قَالَ فَصُمْ إِذاً يَا كَرَّامُ- وَ لَا تَصُمِ الْعِيدَيْنِ وَ لَا ثَلَاثَةَ التَّشْرِيقِ- وَ لَا إِذَا كُنْتَ مُسَافِراً وَ لَا مَرِيضاً- فَإِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام لَمَّا قُتِلَ- عَجَّتِ

۱۷ ـ امام باقر عليه‌السلام فرمود: رسول خدا ﷺ فرموده است: به راستی من و ۱۲ تن از فرزندانم به همراه تو، زر (رست) زمین هستیم (یعنی میخها و کوههای آن) بخاطر ما خداوند زمین را میخکوب کرده تا چون ۱۲ تن فرزندانم از زمین بروند، زمین اهلش را در کام خود فرو نبرد

* * *

۱۸ ـ رسول خدا ﷺ فرمود: از فرزندانم ۱۲ نقیب (امام مسئول) باشند که نجیب و مربوط به فرشته و دارای علم لدنی هستند و آخر آنان قائم است که زمین را پر از عدل و داد کند در آن هنگام که پر ازظلم و بیداگری شده باشد.



* * *

۱۹ ـ کرّام: گفت: من با خود سوگند یاد کردم که در روز، خوراکی نخورم (روزه بگیرم) تا قائم آل محمد عليهم‌السلام ظهور کند، وخدمت امام صادق عليه‌السلام رسیدم و به آن حضرت گفتم: مردی از شیعیان شما برای خود، به عهدهٔ خودگرفته است که هرگز در روز، چیزی نخورد تا قائم آل محمد عليهم‌السلام ظهورکند فرمود: اگر چنین نذری کردی، ای کرام همه را روزه دار جز در روز عید فطر و قربان و سه روز ایام تشریق (۱۱ ـ ۱۲ ـ ۱۳ ذیحجه در منی) و جز هنگام سفر و بیماری. به راستی چون حسین عليه‌السلام کشته شد آسمانها و زمین و هر آنچه در آنهاست با فرشته‌ها نالیدند وگفتند: پروردگارا به ما اجازه ده تا این مردم را نابود کنیم و همه را از روی زمین بر داریم زیرا حرام تو را حلال شمردند (درماه محرم با حسین جنگیدند) و برگزیدهٔ تو را کشتند.

السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ- وَ مَنْ عَلَيْهِمَا وَ الْمَلَائِكَةُ

فَقَالُوا- يَا رَبَّنَا ائْذَنْ لَنَا فِي هَلَاكِ الْخَلْقِ- حَتَّى نَجُدَّهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ- بِمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ- وَ قَتَلُوا صَفْوَتَكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ- يَا مَلَائِكَتِي وَ يَا سَمَاوَاتِي وَ يَا أَرْضِي اسْكُنُوا- ثُمَّ كَشَفَ حِجَاباً مِنَ الْحُجُبِ- فَإِذَا خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً لَهُ ﷺ وَ أَخَذَ بِيَدِ فُلَانٍ الْقَائِمِ مِنْ بَيْنِهِمْ.

فَقَالَ يَا مَلَائِكَتِي وَ يَا سَمَاوَاتِي وَ يَا أَرْضِي- بِهَذَا أَنْتَصِرُ لِهَذَا قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

۱۳۹۹- ۲۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ:

كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ- فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ- سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ- نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً فَقَالَ لَهُ- أَبُو بَصِيرٍ سَمِعْتَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَحَلَّفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ- فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ.

خدا چنین وحی کرد: ای فرشته‌های من، ای آسمانهای من، ای زمین من، آرام باشید: سپس پرده‌ای از پرده‌ها را بالا زد و بناگاه پشت آن محمد بود و ۱۲ امام که وصی اویند و دست فلانی که در میان آنها قائم است گرفت و تا سه بار فرمود:

ای فرشته هایم، ای آسمانهایم، ای زمینم توسط این (قائم آل محمد) برای این حسین انتقام کشم.

* * *

۲۰ ـ سماعة بن مهران، گفت: من و ابو بصیر و محمد بن عمران آزاد کردهٔ امام باقر ﷺ در منزل آن حضرت در مکه بودیم محمد بن عمران گفت: من از امام صادق ﷺ شنیدم می‌فرمود: ما ۱۲ تن مربوط به فرشته هستیم، ابوبصیر به او گفت: تو از امام صادق ﷺ به گوش خود شنیده‌ای و یک بار دو بار او را سوگند داد که او شنیده است؟ ابوبصیر گفت: من آن را شنیده‌ام سپس از امام باقر ﷺ شنیده‌ام.

* * *

بَابُ فِي أَنَّهُ إِذَا قِيلَ فِي الرَّجُلِ شَيْءٌ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي قِيلَ فِيهِ.

۱۴۰۰-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى عِمْرَانَ - أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً - مُبَارَكاً يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ - وَيُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ - وَجَاعِلُهُ رَسُولاً إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ - فَحَدَّثَ عِمْرَانُ امْرَأَتَهُ حَنَّةَ بِذَلِكَ - وَهِيَ أُمُّ مَرْيَمَ فَلَمَّا حَمَلَتْ - كَانَ حَمْلُهَا بِهَا عِنْدَ نَفْسِهَا غُلَامٌ - فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ - رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى أَيْ لَا يَكُونُ الْبِنْتُ رَسُولاً يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ فَلَمَّا وَهَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَرْيَمَ عِيسَى - كَانَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ عِمْرَانَ وَوَعَدَهُ إِيَّاهُ - فَإِذَا قُلْنَا فِي الرَّجُلِ مِنَّا شَيْئاً - وَكَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ - فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ.

۱۴۰۱-۲- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ:

إِذَا قُلْنَا فِي رَجُلٍ قَوْلاً - فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكَانَ فِي وَلَدِهِ - أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ - فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.

هرگاه در باره شخصی چیزی بگوئید که در خود او نباشد و در فرزند و یا فرزند زادهٔ او باشد پس همان است که درباره او گفته‌اند.

۱ـ ابی بصیر می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به عمران پدر مریم وحی کرد که من به تو یک پسر درست و با برکت می‌دهم که کور مادرزاد و بیماری پیسی (که یکنوع بیماری پوستی است) درمان کند و مرده را به اذن خدا زنده سازد و او را پیامبر بنی اسرائیل سازم، عمران این را به زن خود حنّه، که مادر مریم بود باز گفت، پس چون آبستن شد پیش خود بار خود را پسری می‌دانست و چون او را زائید گفت: پروردگارا به راستی من او را دختر زائیدم ولی پسر مانند دختر نیست یعنی دختر پیامبر خدا نشود که خدای عز وجل می‌فرماید: «و خدا داناتر بود به آنچه زائیده (آل عمران/ ۳۶)» چون خدای تعالی عیسی را به مریم داد او همانی بود که به عمران مژده داده بود و با او وعده کرده بود، چون چیزی درباره مردی ازخاندان خود گفتیم که در فرزندیا فرزندان او هم باشد شما منکر آن نباشید (و آن را دروغ نشمارید).

* * *

۲ ـ امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون بگوئیم که درمردی چیزی هست و دراو نباشد و در فرزند یا فرزندزادهٔ او باشد آن را منکر نشوید، زیرا خدای تعالی هر چه را خواهد انجام خواهد داد.

۱۴۰۲-۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَدْ يَقُومُ الرَّجُلُ بِعَدْلٍ أَوْ بِجَوْرٍ وَ يُنْسَبُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ قَامَ بِهِ- فَيَكُونُ ذَلِكَ ابْنَهُ أَوِ ابْنَ ابْنِهِ- مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ هُوَ.

بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ: كُلَّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى هَادُونَ إِلَيْهِ

۱۴۰۳-۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ زَيْدٍ أَبِي الْحَسَنِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ قَالَ:

أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ بِالْمَدِينَةِ - فَقُلْتُ لَهُ عَلَيَّ نَذْرٌ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ - إِنْ أَنَا لَقِيتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ - حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَمْ لَا - فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ - فَأَقَمْتُ ثَلَاثِينَ يَوْماً - ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِي فِي طَرِيقٍ .

فَقَالَ- يَا حَكَمُ وَ إِنَّكَ لَهَاهُنَا بَعْدُ- فَقُلْتُ نَعَمْ إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِمَا جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ- فَلَمْ تَأْمُرْنِي وَ لَمْ تَنْهَنِي عَنْ شَيْءٍ- وَ لَمْ تُجِبْنِي بِشَيْءٍ

فَقَالَ- بَكِّرْ عَلَيَّ غُدْوَةً الْمَنْزِلَ- فَغَدَوْتُ عَلَيْهِ

فَقَالَ عليه السلام - سَلْ عَنْ حَاجَتِكَ فَقُلْتُ- إِنِّي جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْراً وَ صِيَاماً- وَ صَدَقَةً بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ - إِنْ أَنَا لَقِيتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ

۳ـ ابی خدیجه گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: گاهی انسان با عدالت یا ستم‌سنجیده می‌شود و به آن سنجش نسبت می‌دهند در صورتی که خودش آن صفت را ندارد بلکه پسر یا پسرزادگان او آن صفت را دارند پس او همان است (که آن صفت را درباره او گفته شده است)

* * *

در اینکه همهٔ ائمه علیهم السلام به دستور خدای تعالی بر سر کارند و به سوی او رهبری شده‌اند می‌گوید:

۱ ـ حکم بن ابی نعیم: من نزد امام باقر علیه السلام رفتم و او درمدینه بود، پس به او گفتم: من در میان رکن و مقام (در مسجدالحرام) نذر کردم که اگر تو را ببینم از مدینه بیرون نروم تا بدانم که قائم آل محمد علیهم السلام توئی یا نه؟

امام علیه السلام هیچ پاسخی به من نداد من سی روز در مدینه ماندم، پس روزی آن حضرت در راه جلوی من آمد و فرمود:

ای حکم، باز که تو در اینجایی؟

در پاسخ گفتم: آری من به شما از آنچه از جانب خداوند بر گردن نهاده‌ام شما نه به من دستوری دادید و نه منع کردید و نه پاسخی فرمود: فردا صبح مرا در خانه ملاقات کن من بامداد نزد آن حضرت رفتم، فرمود: بپرس از نیازمندی خود، گفتم: من برای خدا برگردن خود نذر کرده‌ام از روزه و صدقه در میان رکن و مقام که اگر شما را دیدار کنم

مِنَ الْمَدِينَةِ - حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا - فَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ رَابَطْتُكَ - وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ - سِرْتُ فِي الْأَرْضِ فَطَلَبْتُ الْمَعَاشَ.

فَقَالَ يَا حَكَمُ كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ - قُلْتُ فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ.

قَالَ كُلُّنَا نَهْدِي إِلَى اللَّهِ - قُلْتُ فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ

قَالَ - كُلُّنَا صَاحِبُ السَّيْفِ وَ وَارِثُ السَّيْفِ - قُلْتُ فَأَنْتَ الَّذِي تَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ - وَ يَعِزُّ بِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَ يَظْهَرُ بِكَ دِينُ اللَّهِ.

فَقَالَ يَا حَكَمُ كَيْفَ أَكُونُ أَنَا وَ قَدْ بَلَغْتُ خَمْساً وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً - وَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْداً بِاللَّبَنِ - مِنِّي وَ أَخَفُّ عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ.

۱۴۰۴-۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ - كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ - وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ - فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ - جَاءَ بِأَمْرٍ غَيْرِ الَّذِي كَانَ.

۱۴۰۵-۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ قَالَ إِمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ - وَ هُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ.

از شهر مدینه بیرون نروم تا بدانم که شما قائم آل محمد ﷺ هستید یا نه اگر شما او باشید آمادۀ جهاد و ملازم شما باشم، و اگر نباشید در زمین بگردم و جستجو کنم؟ فرمود: ای حکم، ما همه قائم به امر خدا هستیم و به دستور او بر سر کاریم، گفتم: توئی مهدی؟ فرمود: ما همه را به سوی خدا هدایت می‌کنیم عرض کردم آیا شما صاحب شمشیرید؟

فرمود: همۀ ما شمشیر زنیم و وارث تیغ پیامبریم گفتم: شمائید که دشمنان خدا می‌کشید و دوستان خدا در سایۀ شما عزیز می‌شوند و به وسیلۀ شما دین حق پیروز می‌شود؟ فرمود: ای حکم، چگونه من او هستم؟ با این که به چهل و پنج سالگی رسیدم به راستی که صاحب الامر ﷺ به دوران شیرخوارگی از من نزدیک‌تر و بر پشت زین از من چالاک‌تر است.



* * *

۲ـ ابی خدیجه از امام صادق ﷺ پیرامون امام قائم (عج) پرسید فرمود: همه قائم به امر خدا هستیم یکی پس از دیگری تا آنکه شمشیر دار بیاید، و چون امام شمشیر دار آمد به دستوری غیر از آنچه بوده می‌آورد.

* * *

۳ـ عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق ﷺ گفتم: «روزی که هر مردمی را با رهبرشان بخوانیم (اسراء/ ۲۸)» مقصود چیست فرمود: مقصود همان امامی است که در میان آنهاست و او امام قائم اهل زمان خود است.

بَابُ صِلَةِ الْإِمَامِ عليه السلام

١٤٠٦-١- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ- إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ- إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمُ الْإِمَامُ- قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا.

١٤٠٧-٢- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عِيسَى بْنِ سُلَيْمَانَ النَّحَّاسِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الْخَيْبَرِيِّ وَ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَا:

سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ- مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ- إِلَى الْإِمَامِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَيَجْعَلُ لَهُ- الدِّرْهَمَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ جَبَلِ أُحُدٍ- ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ- مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً- قَالَ هُوَ وَ اللَّهِ فِي صِلَةِ الْإِمَامِ خَاصَّةً.

١٤٠٨-٣- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ مُعَاذٍ صَاحِبِ الْأَكْسِيَةِ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْأَلْ خَلْقَهُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ قَرْضاً مِنْ حَاجَةٍ بِهِ إِلَى ذَلِكَ- وَ مَا كَانَ لِلَّهِ مِنْ حَقٍّ فَإِنَّمَا هُوَ لِوَلِيِّهِ.

باب صله و دهش به امامؑ

۱ ـ امام صادقؑ فرمود: هر کس که گمان برد که امام به آنچه که در دست مردم است نیازمندست کافر است همانا مردم نیاز دارند که از آنها چیزی را بپذیرد، خدای عز وجل می‌فرماید: از دارایی آنها صدقه بردار تا آنها را پاکیزه کنی و با آن بپرورانی (توبه / ۱۰۴)».

* * *

۲ ـ امام صادقؑ می‌فرمود: چیزی نزد خدا از رساندن پول به امامؑ محبوبتر نیست به راستی خدا یک درهم را در بهشت چون کوه احد سازد، سپس فرمود: خدای تعالی در کتاب خود می‌فرماید «کیست آن کسی که به خدا وامی نیکو دهد تا خداوند آن را برای او چند برابر سازد (بقره / ۲۴۶)» فرمود: به خدا آن دربارهٔ صلهٔ به امام است.

* * *

۳ـ معاذ جامه دار گوید: از امام صادقؑ شنیدم می‌فرمود: به راستی خدا از آفریدهٔ خود آن‌چه را به قرض خواسته بخاطر نیاز و حاجت نبوده است هر حقی از آن خداست همانا به ولی او تعلق دارد.

* * *

۱۴۰۹-۴- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ قَالَ نَزَلَتْ فِي صِلَةِ الْإِمَامِ.

۱۴۱۰-۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَيَّاحٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَا مَيَّاحُ دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ- أَعْظَمُ وَزْناً مِنْ أُحُدٍ.

۱۴۱۱-۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ قَالَ:

دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ- أَفْضَلُ مِنْ أَلْفَيْ أَلْفِ دِرْهَمٍ- فِيمَا سِوَاهُ مِنْ وُجُوهِ الْبِرِّ.

۱۴۱۲-۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنِّي لَآخُذُ مِنْ أَحَدِكُمُ الدِّرْهَمَ- وَ إِنِّي لَمِنْ أَكْثَرِ أهل المدينة مالاً ما أريد بذالك الّا أن تطهّروا..

۴ـ اسحاق بن عمار گفت: ازامام کاظم عليه‌السلام پرسیدم از قول خدای عز و جل «کیست آن که وام نیکو دهد تا وام او را چند برابر سازد و برای او مزد ارجمندی است (حدید / ۱۱)».

در پاسخ فرمود: دربارهٔ صلهٔ به امام نازل شده است.

* * *

۵ـ حسن بن میاح می‌گوید: امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: ای میاح درهمی که به امام برسد وزنش از کوه احد بزرگتر است.

* * *



۶ـ امام صادق عليه‌السلام فرمود: یک درهم که به امام برسد بهتر است از هزار هزار درهم که در راه خیر دیگری صرف شود.

* * *

۷ـ ابن بُکیر می‌گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: به راستی من از یکی از شماها چند درهم را می‌پذیرم با این که در شهر مدینه ثروتم از همه بیشتر است قصد من از پذیرش آن، این است که شما پاکیزه شوید.

* * *

بَابُ الْفَيْءِ وَ الْأَنْفَالِ وَ تَفْسِيرِ الْخُمُسِ وَ حُدُودِهِ وَ مَا يَجِبُ فِيهِ

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - جَعَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا بِأَسْرِهَا - لِخَلِيفَتِهِ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ - إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - فَكَانَتِ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لِآدَمَ - وَ صَارَتْ بَعْدَهُ لِأَبْرَارِ وُلْدِهِ وَ خُلَفَائِهِ - فَمَا غَلَبَ عَلَيْهِ أَعْدَاؤُهُمْ - ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ بِحَرْبٍ أَوْ غَلَبَةٍ - سُمِّيَ فَيْئاً وَ هُوَ أَنْ يَفِيءَ إِلَيْهِمْ بِغَلَبَةٍ - وَ حَرْبٍ وَ كَانَ حُكْمُهُ فِيهِ - مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ - فَهُوَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ - فَهَذَا هُوَ الْفَيْءُ الرَّاجِعُ - وَ إِنَّمَا يَكُونُ الرَّاجِعُ - مَا كَانَ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ - فَأُخِذَ مِنْهُمْ بِالسَّيْفِ - وَ أَمَّا مَا رَجَعَ إِلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُوجَفَ عَلَيْهِ - بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ فَهُوَ الْأَنْفَالُ - هُوَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ خَاصَّةً - لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ الشِّرْكَةُ - وَ إِنَّمَا جُعِلَ الشِّرْكَةُ فِي شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ - فَجُعِلَ لِمَنْ قَاتَلَ مِنَ الْغَنَائِمِ - أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَ لِلرَّسُولِ سَهْمٌ - وَ الَّذِي لِلرَّسُولِ ﷺ يَقْسِمُهُ عَلَى سِتَّةِ أَسْهُمٍ - ثَلَاثَةٌ لَهُ وَ ثَلَاثَةٌ لِلْيَتَامَى - وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ - وَ أَمَّا الْأَنْفَالُ فَلَيْسَ هَذِهِ سَبِيلَهَا - كَانَ لِلرَّسُولِ ﷺ خَاصَّةً - وَ كَانَتْ فَدَكُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً - لِأَنَّهُ ﷺ فَتَحَهَا وَ

در فیء و أنفال و بیان خمس و احکام آن
و چیزهایی که خمس آنها واجب است

مرحوم کلینی می‌فرماید: به راستی خدای تبارک و تعالی همهٔ دنیا را سراسر از آن خلیفهٔ خود (پیامبر و امام) قرار داده زیرا به فرشتگان گفته است: «به راستی من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم (بقره/ ۲۴) پس همه دنیا از آن آدم بود (که نخستین خلیفه خداوند در زمین بود) و پس از او آن نیکان از نژادش گردید که جانشینهای او بودند پس آنچه را به فرزندان نیکوکار و جانشینانش رسید بنابراین آنچه که دشمنانشان (کفار و مشرکین) از آنها به زور گرفتند و سپس با جنگ آنها را پس گرفتند فیء نامند (فیء در لغت بمعنی برگشت) است و دربارهٔ حکم آن خداوند فرماید: «و بدانید آنچه را که غنیمت گرفتید یک پنجم آن مربوط به خدا و پیامبر و خویشان و یتیمان و فقیران و درماندگان است (انفال / ۴۲)».

پس این همان فیء است که به آنهابرگشته است و این که برگشته است همان چیزی است که به دست دیگران افتاده که با قدرت از آنها گرفته شده است.

توضیح: راغب اصفهانی در مفردات خود می‌گوید: فیء بمعنی برگشت سایه بعد از خداست و باید دانست که خلیفه خداوند کسی است که مانند خود خداوند می‌تواند در زمین هر گونه تصرفی را انجام دهد و بدیهی است که پیامبر و امام جانشینان خداوند در زمین‌اند ولی غنیمت بهره‌ای است که رنج وزحمت فیء را ندارد و انفال منافعی است که بدون جنگ به دست می‌آید بنابراین فیء و انفال مربوط به پیامبر و امام است چون بر سر آن خون‌ریزی نشده است. و شرکت در غنیمت تنها در چیزی است که در جنگ بدست آمده است

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمْ يَكُنْ مَعَهُمَا أَحَدٌ - فَزَالَ عَنْهَا اِسْمُ الْفَيْءِ - وَ لَزِمَهَا اِسْمُ الْأَنْفَالِ وَ كَذَلِكَ الْآجَامُ - وَ الْمَعَادِنُ وَ الْبِحَارُ وَ الْمَفَاوِزُ - هِيَ لِلْإِمَامِ خَاصَّةً - فَإِنْ عَمِلَ فِيهَا قَوْمٌ بِإِذْنِ الْإِمَامِ - فَلَهُمْ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسٍ وَ لِلْإِمَامِ خُمُسٌ - وَ الَّذِي لِلْإِمَامِ يَجْرِي مَجْرَى الْخُمُسِ - وَ مَنْ عَمِلَ فِيهَا بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ - فَالْإِمَامُ يَأْخُذُهُ كُلَّهُ - لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ - وَ كَذَلِكَ مَنْ عَمَرَ شَيْئاً أَوْ أَجْرَى قَنَاةً أَوْ عَمِلَ فِي أَرْضٍ خَرَابٍ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِ الْأَرْضِ فَلَيْسَ لَهُ ذَلِكَ - فَإِنْ شَاءَ أَخَذَهَا مِنْهُ كُلَّهَا - وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهَا فِي يَدِهِ.

۱۴۱۳-۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ نَحْنُ وَ اللَّهِ الَّذِينَ عَنَى اللَّهُ بِذِي الْقُرْبَى - الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ مِنَّا خَاصَّةً - وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْماً فِي الصَّدَقَةِ - أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهُ وَ أَكْرَمَنَا - أَنْ يُطْعِمَنَا أَوْسَاخَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ.

۱۴۱۴-۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى قَالَ هُمْ قَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ الْخُمُسُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لَنَا.

که برای رسول یک سهم که آن را شش سهم کنند و سه قسمت از آن او باشد و سه قسمت دیگر از یتیم و مستمند و ابن السبیل است، ولی أنفال به این روش نیست و ویژهٔ خود رسول خداست و همچنین است نیزارها و معادن و دریاها و بیابانهای بی سکنه یعنی فلاتها که همه از آن امام است.

* * *

۱ـ از سلیم بن قیس گوید: شنیدم که امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمود: بخدا سوگند مقصود از ذی القربی در قرآن ما هستیم کسانی که خداوند آنها را همدوش خود و پیامبرش ساخته و فرموده «آنچه راکه خداوند از اموال مردم شهرها و روستاها به پیامبرش برگشت داده از آن خدا و پیامبر و خویشان و یتیمان و مستمندان است (حشر/ ۱۰)». این سهم مخصوص ماست و برای ماز زکاة سهمی نداده است، خداوند پیامبر خود و ما را گرامی داشته از اینکه چرک و فضولات مال مردم را به ما نخوراند.

توضیح: مرحوم طبرسی از ابن عباس نقل می‌کند. که این آیه دربارهٔ اموال کفار اهل قریه‌هاست که مراد طایفه بنی قریظه وبنی نضیرند که در مدینه سکونت داشته‌اند ولی فدک که در سه مایلی مدینه است و خیبر و دهات و عرینه و ینبع خداوند آنهارا مخصوص پیامبر خود ساخته است تا هر طور بخواهد عمل کند.

* * *

۲ـ محمدبن مسلم، از امام باقر ﷺ در تفسیر قول خدای تعالی: «و بدانید هر آنچه غنیمت بردید از هر چه باشد، به راستی پس خمس آن از آن خدا و رسول او و ذی القربی است (انفال/ ۴۱)». فرمود: آنان خویشان رسول خدایند، خمس از آن خدا و رسول و از ماست.

۱۴۱۵-۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ:

الْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ - أَوْ قَوْمٌ صَالَحُوا أَوْ قَوْمٌ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ - وَ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ وَ بُطُونُ الْأَوْدِيَةِ - فَهُوَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ لِلْإِمَامِ - مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ.

۱۴۱۶-۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام قَالَ:

الْخُمُسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ - مِنَ الْغَنَائِمِ وَ الْغَوْصِ وَ مِنَ الْكُنُوزِ وَ مِنَ الْمَعَادِنِ وَ الْمَلَّاحَةِ - يُؤْخَذُ مِنْ كُلِّ هَذِهِ الصُّنُوفِ الْخُمُسُ - فَيُجْعَلُ لِمَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ - وَ يُقْسَمُ الْأَرْبَعَةُ الْأَخْمَاسِ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَ وَلِيَ ذَلِكَ وَ يُقْسَمُ بَيْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلَى سِتَّةِ أَسْهُمٍ - سَهْمٌ لِلَّهِ وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ - وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبَى وَ سَهْمٌ لِلْيَتَامَى - وَ سَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ - فَسَهْمُ اللَّهِ وَ سَهْمُ رَسُولِ اللَّهِ - لِأُولِي الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وِرَاثَةً فَلَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ - سَهْمَانِ وِرَاثَةً وَ سَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ - وَ لَهُ نِصْفُ الْخُمُسِ كَمَلًا - وَ نِصْفُ الْخُمُسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ - فَسَهْمٌ لِيَتَامَاهُمْ وَ سَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ - وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ - يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ - مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ - فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ فَهُوَ لِلْوَالِي - وَ إِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ

۳ ـ امام صادق ﷺ فرمود: انفال، دست آوردی است که به زور لشکر گرفته نشده یا چیزی است که مردم بطور مصالحه یابه دست خود داده‌اند، و هر زمین بایر بی کشت و زرع، و ته رودخانه‌هاست، و آن از آن رسول خدا ﷺ و پس از او از امام ﷺ است که به‌هر مصرفی که بخواهد می‌رساند.

۴ ـ امام کاظم ﷺ فرمود: خمس در پنج چیز است:
۱ ـ غنائم ۲ ـ غواصی (منافع دریا) ۳ ـ گنجها ۴ ـ معادن ۵ ـ نمکزارها (معدن نمک) از تمام این انواع خمس دریافت می‌شود و به کسانی که خداوند معین کرده پرداخت می‌شود. و چهار پنجم دیگر از غنائم، میان جنگجویان که نبرد کرده‌اند و در کار آن بوده‌اند تقسیم می‌شود و خمس شش سهم می‌شود:
۱ ـ سهم خدا ۲ ـ سهم رسول خدا ۳ ـ سهم ذی القربی ۴ ـ سهم یتیمان ۵ ـ سهم مستمندان ۶ ـ سهم در راه ماندگان.
سهم خدا و رسول خدا ﷺ و پس از وفات پیامبر به اولوالامر (امامان معصوم) به وراثت می‌رسد پس برای امام، سه سهم است دو سهم از راه ارث و سهم دیگر بهره‌ای خود اوست از طرف خداوند بنابراین نصف کامل خمس ازآن اوست که در این دوره به آن سهم امام می‌گویند و نصف دیگر، یک سهم به یتیمان آنها و یک سهم به مستمندان آنها و یک سهم برای درماندگان درراه که طبق قرآن و سنت بین آنها تقسیم می‌شود به اندازه‌ای که کفاف یکسال آنها را بدهد اگر چیزی از آن اضافه آید به امام تعلق دارد و اگر گنجایش ندارد یا از هزینهٔ سال آنان سهم امام قابل قسمت نبود یا کمتر از مقدار کفاف آن‌ها بود به عهده حاکم است که از آنچه که در دست دارد ایشان را بی نیاز سازد.
برای آنکه هر چه از آنهااضافه آید از آن اوست و همانا خداوند که این سهم خمس را خاص خاندان پیامبر کرده است و به مستمندان و ابناء

اِسْتِغْنَائِهِمْ- كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ- بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ وَ إِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ يَمُونَهُمْ- لِأَنَّ لَهُ مَا فَضَلَ عَنْهُمْ- وَ إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْخُمُسَ خَاصَّةً- لَهُمْ دُونَ مَسَاكِينِ النَّاسِ وَ أَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ- عِوَضاً لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ- تَنْزِيهاً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ- بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ- عَنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَّةً- مِنْ عِنْدِهِ مَا يُغْنِيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصَيِّرَهُمْ- فِي مَوْضِعِ الذُّلِّ وَ الْمَسْكَنَةِ-.

وَ لَا بَأْسَ بِصَدَقَاتِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ- وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْخُمُسَ هُمْ قَرَابَةُ- النَّبِيِّ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ.

فَقَالَ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ هُمْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنْفُسُهُمُ الذَّكَرُ مِنْهُمْ وَ الْأُنْثَى - لَيْسَ فِيهِمْ مِنْ أَهْلِ بُيُوتَاتِ قُرَيْشٍ - وَ لَا مِنَ الْعَرَبِ أَحَدٌ وَ لَا فِيهِمْ- وَ لَا مِنْهُمْ فِي هَذَا الْخُمُسِ مِنْ مَوَالِيهِمْ- وَ قَدْ تَحِلُّ صَدَقَاتُ النَّاسِ لِمَوَالِيهِمْ- وَ هُمْ وَ النَّاسُ سَوَاءٌ- وَ مَنْ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ - وَ أَبُوهُ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ - فَإِنَّ الصَّدَقَاتِ تَحِلُّ لَهُ- وَ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْخُمُسِ شَيْءٌ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ.

وَ لِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ- أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ صَفْوَهَا الْجَارِيَةَ الْفَارِهَةَ وَ الدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ- وَ الثَّوْبَ وَ الْمَتَاعَ بِمَا يُحِبُّ أَوْ يَشْتَهِي فَذَلِكَ لَهُ قَبْلَ الْقِسْمَةِ- وَ قَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمُسِ- وَ لَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذَلِكَ الْمَالِ جَمِيعَ مَا يَنُوبُهُ- مِنْ مِثْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ- وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَنُوبُهُ فَإِنْ بَقِيَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ- أَخْرَجَ الْخُمُسَ مِنْهُ- فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ- وَ قَسَمَ

سبیل مردم دیگر، نداده در عوض صدقات و زکات مال مردم است که از سادات دریغ داشته، برای آنکه خداوند آنان را به واسطه خویشی با پیامبر منزه و ارجمند ساخت و از چرک مال مردم، محرومشان ساخته است پس نزد خود برای آن‌ها حق مخصوصی مقرر داشته به اندازه‌ای که آن‌ها را بی نیاز کند کارها درمعرض خواری و زبونی قرار نگیرند ولی ایرادی نیست که خودشان به هم صدقه دهند و اینان که خدا برای آنها خمس مقرر کرده همان خویشان پیامبرند که خدا آنها رادر قرآن یاد کرده و فرموده: «و خویشان نزدیک خود را بیم ده (شعراء / ۲۱۴)» و آنان فرزندان عبدالمطلبند خودشان از مرد و زن، کسی از خانواده‌های قریش و از عرب با آنها نیست، و موالی و وابسته هایشان د راین خمس با آن‌ها شرکت ندارند، و زکاة مال مردم دیگر، برای موالی و وابسته‌های آنان حلال است و آنها با دیگر مردم برابرند، و هر کس مادرش از بنی هاشم است و پدرش از (سایر مسلمین) صدقه بر او حلال است و از خمس، حقی ندارد، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «آنها را به پدرانشان نسبت دهید (احزاب / ۶)» و زبدۀ این اموال غنیمت مربوط به امام است که می تواند بردارد مانند کنیز و مرکوب زیبا و لباس و کالایی که دوست دارد و می‌خواهد. این اموال و غنائم پیش از تقسیم و خمس از آن اوست و او می‌تواند این اموال را به مصرف مخارجی که می‌خواهد برساند مانند بخشش یا هر مصرفی که برایش پیش آید. و اگر پس از آن چیزی بماند خمسش می‌دهد و آنچه بماند بر کسانی که متصدی جنگ وگرفتن غنیمت شدند قسمت می‌کنند و اگر پس از مصارف لازمه چیزی نماند، چیزی را طلب ندارند.

زمین به هیچ وجه از آن لشکر فاتح نیست و حقی به آنچه در تصرف آوردند ندارند مگر آنچه که در میدان جنگ باشد، و بیابان نشین‌های عرب از غنیمت سهم نبرند گر چه با امام در جبهۀ نبرد شرکت کنند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با اعراب بیابان پیمان بست که آنها را در دیار خود

الْبَاقِيَ عَلَى مَنْ وَلِيَ ذَلِكَ - وَإِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ سَدِّ النَّوَائِبِ شَيْءٌ - فَلَا شَيْءَ لَهُمْ وَلَيْسَ لِمَنْ قَاتَلَ شَيْءٌ - مِنَ الْأَرَضِينَ وَلَا مَا غَلَبُوا عَلَيْهِ - إِلَّا مَا احْتَوَى عَلَيْهِ الْعَسْكَرُ - وَلَيْسَ لِلْأَعْرَابِ مِنَ الْقِسْمَةِ شَيْءٌ - وَإِنْ قَاتَلُوا مَعَ الْوَالِي - لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله صَالَحَ الْأَعْرَابَ أَنْ يَدَعَهُمْ فِي دِيَارِهِمْ وَلَا يُهَاجِرُوا - عَلَى أَنَّهُ إِنْ دَهِمَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ عَدُوِّهِ دَهْمٌ أَنْ يَسْتَنْفِرَهُمْ - فَيُقَاتِلَ بِهِمْ وَلَيْسَ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ - وَسُنَّتُهُ جَارِيَةٌ فِيهِمْ وَفِي غَيْرِهِمْ - وَالْأَرَضُونَ الَّتِي أُخِذَتْ عَنْوَةً بِخَيْلٍ وَرِجَالٍ فَهِيَ مَوْقُوفَةٌ مَتْرُوكَةٌ - فِي يَدِ مَنْ يَعْمُرُهَا وَيُحْيِيهَا - وَيَقُومُ عَلَيْهَا عَلَى مَا يُصَالِحُهُمُ الْوَالِي - عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِمْ مِنَ الْحَقِّ - النِّصْفِ أَوِ الثُّلُثِ أَوِ الثُّلُثَيْنِ - وَعَلَى قَدْرِ مَا يَكُونُ لَهُمْ صَلَاحاً وَلَا يَضُرُّهُمْ - فَإِذَا أُخْرِجَ مِنْهَا مَا أُخْرِجَ - بَدَأَ فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعُشْرَ مِنَ الْجَمِيعِ - مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ أَوْ سُقِيَ سَيْحاً - وَنِصْفَ الْعُشْرِ مِمَّا سُقِيَ بِالدَّوَالِي - وَالنَّوَاضِحِ فَأَخَذَهُ الْوَالِي - فَوَجَّهَهُ فِي الْجِهَةِ الَّتِي وَجَّهَهَا اللَّهُ - عَلَى ثَمَانِيَةِ أَسْهُمٍ لِلْفُقَرَاءِ - وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا - وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ - وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَابْنِ السَّبِيلِ ثَمَانِيَةَ أَسْهُمٍ يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ فِي مَوَاضِعِهِمْ - بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ - بِلَا ضِيقٍ وَلَا تَقْتِيرٍ -.

فَإِنْ فَضَلَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ - رُدَّ إِلَى الْوَالِي وَإِنْ نَقَصَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَلَمْ يَكْتَفُوا بِهِ كَانَ عَلَى الْوَالِي - أَنْ يَمُونَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ سَعَتِهِمْ -

بگذارد و از هجرت معاف دارد به شرط آن‌که اگر دشمنی بر رسول خدا ﷺ بتازد و رسول خدا ﷺ آنها را بسیج کند و به جبهه ببرد تا به سود او بجنگند و از غنیمت هم سهم نبرند، و سنت پیامبر ﷺ دربارهٔ آنها و دیگران قابل اجراست.

توضیح: بعضی از فقهاء این حکم را مخصوص به اعراب زمان پیامبر می‌دانند به طور عام و فراگیر زیرا جمله ما احتوی علیه القول اموالی راکه در جبهه نیست از غنائم جنگی حساب نمی‌شود و مختص به پیامبر و امام یا عموم مردم است.

و زمین‌هایی که به زور قشون اسلام گرفته شده است همه وقف است و به دست کسی واگذار می‌شود که آن را آباد کند و زنده نگهدارد و بر سر آن بماند با قراردادی که والی در حدود توانائی او با وی می‌بندد، از نیمهٔ د رآمد یا یک سوم یا دو سوم و به هر اندازه که به مصلحت آنان باشد برایشان زیان نداشته باشد و چون همهٔ هزینه او از درآمدش بیرون شود، از در آمد خالص اول زکاة بیرون شود و آن ده یک است از آنچه به آب باران به عمل آید (دیم) و یا آب بر آن روان شود و به جریان آب سیراب گردد و نیم دهم است (۰/۵) از آن‌چه به وسیلهٔ چرخ دولاب و شتران آبکش آبیاری شود و آن را امام می‌ستاند و در مصارف هشتگانه‌ای که خدا مقرر کرده است صرف می‌کند از برای:

۱ ـ فقرا ۲ ـ مستمندان ۳ ـ کارمندان خود زکاة
۴ ـ برای تألیف قلوب ۵ ـ آزاد کردن بنده ها
۶ ـ پرداخت بدهکاری وام داران
۷ ـ در راه خدا از هزینهٔ جهاد و پل سازی و دیگر امور خیریه.
۸ ـ برای رفع حاجت مسافران در راه مانده تا به وطن خود رسند.

این هشت سهم است که بین آنها تقسیم می‌شود و هر کدام در جای خود به اندازه‌ای که تا یک سال بی نیاز باشند بدون تنگی و سختی در زندگی اگر پس از همهٔ این مصارف چیزی اضافه آید به امام ﷺ برگردد و اگر کم آمد و به اندازهٔ کفاف نباشد بعهدهٔ حاکم است که به آنچه که در

حَتَّى يَسْتَغْنُوا وَ يُؤْخَذُ بَعْدُ مَا بَقِيَ مِنَ الْعُشْرِ - فَيُقْسَمُ بَيْنَ الْوَالِي وَ بَيْنَ شُرَكَائِهِ - الَّذِينَ هُمْ عُمَّالُ الْأَرْضِ وَ أَكَرَتُهَا - فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَنْصِبَاؤُهُمْ عَلَى مَا صَالَحَهُمْ عَلَيْهِ وَ يُؤْخَذُ الْبَاقِي - فَيَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ أَرْزَاقَ أَعْوَانِهِ - عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ فِي مَصْلَحَةِ - مَا يَنُوبُهُ مِنْ تَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ وَ تَقْوِيَةِ الدِّينِ - فِي وُجُوهِ الْجِهَادِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ - مِمَّا فِيهِ مَصْلَحَةُ الْعَامَّةِ لَيْسَ لِنَفْسِهِ مِنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ - وَ لَهُ بَعْدَ الْخُمُسِ الْأَنْفَالُ وَ الْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا - وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَكِنْ - صَالَحُوا صُلْحاً وَ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ - عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ - وَ لَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ - وَ بُطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَ الْآجَامُ.

وَ كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٍ لَا رَبَّ لَهَا - وَ لَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَصْبِ لِأَنَّ الْغَصْبَ - كُلَّهُ مَرْدُودٌ وَ هُوَ وَارِثُ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ - يَعُولُ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ.

وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً - مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا - وَ قَدْ قَسَمَهُ وَ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ - حَقَّهُ الْخَاصَّةَ وَ الْعَامَّةَ - وَ الْفُقَرَاءَ وَ الْمَسَاكِينَ وَ كُلَّ صِنْفٍ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ.

فَقَالَ لَوْ عُدِلَ فِي النَّاسِ لَاسْتَغْنَوْا.

ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ - وَ لَا يَعْدِلُ إِلَّا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ.

قَالَ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ صَدَقَاتِ الْبَوَادِي فِي الْبَوَادِي وَ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ - وَ لَا يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ عَلَى

دست دارد به فراخور حالشان خرجشان را بپردازد تا بی نیازشان کند.

و پس از اخراج عُشْر زکوة (یک‌دهم)، آنچه بماند میان امام و شرکای او که کارگران و کشاورزانند تقسیم شود و سهم آنان را چنانچه با آنها قرار داده بپردازند و باقی مانده را خود بردارد و بقیه را به کسانی دهند که حاکم را در دین خدا یاری رسانندو در راه مصلحت اسلام و مسلمانی بمصرف برساند و خود حاکم از این قسمت سهمی ندارد.

و برای امام بعد از خمس، حق درانفال است، انفال: هر زمین بائری است که صاحبانش نابود شده‌اند و هر زمینی که بی رنج نبرد و قشون کشی به دست آمده و خود صاحبانش آن را بطور صلح به دست خود امام واگذار کرده‌اند.

و از آن امام است: سر کوهها و ته رودخانه‌ها و نیزارها (جنگلها) و هر زمین بائری که صاحب ندارد و از آن اوست اموال خاصهٔ پادشاهان کفار که مغلوب اسلام شوند (از اموال منقوله و غیر منقوله) آنچه در دست ایشان باشد و از مالک معین غصب نکرده باشند، زیرا هر مال غصبی باید به مالکش برگردد و امام وارث هر کسی است که وارثی ندارد، امام نماینده هر کسی است که چاره‌ای ندارد و فرمود: خدا هیچ مالی را وا نگذارد مگر آن که آن را قسمت بندی کرده و به هر ذی حقی، حق او را داده از خاصه (یعنی امام و بنی هاشم) و عامهٔ مردم دیگر و بی نوایان و مستمندان و هر قسمی از مردم پس فرمود: اگر در میان مردم به عدالت رفتار می‌شد، همه بی نیاز می‌شدند سپس فرمود: عدالت از عسل شیرین‌تر است و عدالت نکند مگر کسی که عدالت را خوب بداند (اشاره است به این که نظام مردم در معاش و معاد، درست نشود مگر به وجود امام عادل و عالم به هر آنچه خلق بدان نیاز دارند.)

فرمود: شیوهٔ رسول خدا ﷺ این بود که صدقات و زکات بیابان نشین‌ها را در میان همان بیابان نشین‌ها تقسیم می‌کرد و زکوة شهری‌ها را میان شهری‌ها و مصارف هشتگانه را برابر منظور نمی‌کرد که به هر مصرفی

ثَمَانِيَةٍ- حَتَّى يُعْطِيَ أَهْلَ كُلِّ سَهْمٍ ثُمُناً- وَ لَكِنْ يَقْسِمُهَا عَلَى قَدْرِ مَنْ يَحْضُرُهُ- مِنْ أَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ عَلَى قَدْرِ مَا- يُقِيمُ كُلَّ صِنْفٍ مِنْهُمْ يُقَدِّرُ لِسَنَتِهِ- لَيْسَ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ مَوْقُوتٌ- وَ لَا مُسَمًّى وَ لَا مُؤَلَّفٌ- إِنَّمَا يَضَعُ ذَلِكَ عَلَى قَدْرِ مَا يَرَى وَ مَا يَحْضُرُهُ- حَتَّى يَسُدَّ فَاقَةَ كُلِّ قَوْمٍ مِنْهُمْ- وَ إِنْ فَضَلَ مِنْ ذَلِكَ فَضْلٌ- عَرَضُوا الْمَالَ جُمْلَةً إِلَى غَيْرِهِمْ وَ الْأَنْفَالُ إِلَى الْوَالِي وَ كُلُّ أَرْضٍ- فُتِحَتْ فِي أَيَّامِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ.

وَ مَا كَانَ افْتِتَاحاً بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ- وَ أَهْلِ الْعَدْلِ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ- فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ذِمَّةٌ وَاحِدَةٌ- لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

قَالَ- الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَاؤُهُمْ- وَ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ وَ لَيْسَ فِي مَالِ الْخُمُسِ زَكَاةٌ- لِأَنَّ فُقَرَاءَ النَّاسِ جُعِلَ أَرْزَاقُهُمْ- فِي أَمْوَالِ النَّاسِ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَسْهُمٍ- فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ- وَ جَعَلَ لِلْفُقَرَاءِ قَرَابَةِ الرَّسُولِ ﷺ نِصْفَ الْخُمُسِ فَأَغْنَاهُمْ بِهِ عَنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ وَ صَدَقَاتِ النَّبِيِّ ﷺ وَ وَلِيِّ الْأَمْرِ- فَلَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقَرَاءِ النَّاسِ- وَ لَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقَرَاءِ- قَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا- وَ قَدِ اسْتَغْنَى فَلَا فَقِيرَ وَ لِذَلِكَ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَالِ النَّبِيِّ ﷺ وَ الْوَالِي زَكَاةٌ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ- فَقِيرٌ مُحْتَاجٌ وَ لَكِنْ عَلَيْهِمْ أَشْيَاءُ تَنُوبُهُمْ- مِنْ وُجُوهٍ وَ لَهُمْ مِنْ تِلْكَ الْوُجُوهِ كَمَا عَلَيْهِمْ.

درست یک هشتم را بدهد ولی آن را به حساب هر کدام از مصارف هشتگانه که در دسترس او بود و در برابر او بود تقسیم می‌کرد و مصرف می‌نمود به اندازه‌ای که هزینهٔ یک سال آنها را کفایت کند در این باره دستور معینی نبود و نه اندازهٔ مضبوط و نامبرده و نه ثبت شده‌ای در کتب همانا به اندازه‌ای که رأی او بود و درمصرفی که حاضر بود صرف می‌کرد تا هر گونه نیازمندی هر قومی را برآورد و اگر در این میانه، چیزی از حاجت مندی محل، اضافه می‌آید آن را به دیگران تقسیم می‌کرد و انفال با پیشواست (که پیامبر و امام باشد) و هم چنان هر زمینی که در زمان پیامبر ﷺ فتح شده است برای همیشه و نیز هر زمینی که بخاطر دعوت اسلام از جانب پیشوایان عادل یا ظالم فتح شده است سروکارش با والی است زیرا تعهد پیامبر نسبت به پیشینیان و بعدیها یکسان است.

چون رسول خدا ﷺ فرمود: مسلمانان همه برادر و خونشان برابر است و تعهد پست‌ترین و کوچکترین آنها در عهدهٔ همه است، درمال خمس که به مستحق آن داده شود زکات نیست زیرا معاش مردم فقیر و بی نوا در اموال مردم قرار دارد طبق سهام هشتگانه وبرای فقرای خویشان پیامبر نیمی از خمس مقرر شده است و آنها را ازصدقات مردم و از صدقات پیامبر و امام بی نیاز ساخته، پس نه فقیری از مردم بجا مانده و نه فقیری از خویشان پیامبر ﷺ جز آنکه بی نیاز شده و دیگر فقیری وجود ندارد و از این رو برداراثی پیامبر و امام زکاتی نیست زیرا فقیر و نیازمندی وجود ندارد ولی بر عهدهٔ آن‌هاست مخارج پیش آمدهائی که برای آنها از چند جهت رخ می‌نماید (چون پذیرائی واردین و کم بود نفقهٔ اهل خمس و...) بر عهدهٔ آنهاست. مخارجی که پیش می‌آید و درآمد آنها هم از آن راههاست (که ذکر شد) در برابر مخارجی که بعهده دارند.

۱۴۱۷-۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا أَظُنُّهُ السَّيَّارِيَّ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ:

لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَلَى الْمَهْدِيِّ رَآهُ يَرُدُّ الْمَظَالِمَ.

فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - مَا بَالُ مَظْلِمَتِنَا لَا تُرَدُّ

فَقَالَ لَهُ وَ مَا ذَاكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ - إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَمَّا فَتَحَ عَلَى نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله فَدَكاً - وَ مَا وَالَاهَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ - وَ لَا رِكَابٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ - عَلَى نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ فَلَمْ يَدْرِ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ هُمْ - فَرَاجَعَ فِي ذَلِكَ جَبْرَئِيلَ - وَ رَاجَعَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام رَبَّهُ - فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنِ ادْفَعْ فَدَكاً - إِلَى فَاطِمَةَ عليها السلام فَدَعَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي - أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكِ فَدَكاً - فَقَالَتْ قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْكَ - فَلَمْ يَزَلْ وُكَلَاؤُهَا فِيهَا - حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا - وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وُكَلَاءَهَا - فَأَتَتْهُ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا.

فَقَالَ لَهَا ائْتِينِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ - يَشْهَدُ لَكِ بِذَلِكِ - فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أُمِّ أَيْمَنَ فَشَهِدَا لَهَا فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعَرُّضِ - فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيَهَا عُمَرُ.

فَقَالَ مَا هَذَا مَعَكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ - قَالَتْ كِتَابٌ كَتَبَهُ لِيَ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ أَرِينِيهِ فَأَبَتْ - فَانْتَزَعَهُ مِنْ يَدِهَا وَ نَظَرَ فِيهِ - ثُمَّ تَفَلَ فِيهِ وَ مَحَاهُ وَ خَرَقَهُ

۵ـ علی بن اسباط گوید: چون ابوالحسن موسی (امام کاظم‌علیه‌السلام) بر مهدی عباسی سومین خلیفه وارد شد دید مشغول دادخواهی است و آنچه که از مردم به ستم گرفته‌اند به صاحبانش بر می‌گرداند. فرمود که‌ای امیر چرا آنچه راکه بظلم گرفته شده است به ما بر نمی‌گردانند؟

گفت: ای اباالحسن موضوع چیست؟ فرمود: چون خداوند تبارک و تعالی فدک و حومهٔ آن را برای پیامبر خود گشود و آن را بی رنج و قشون کشی و اسب سواری و شتر سواری به دست پیامبر داد این آیه را فرستاد «حق ذی القربی را بده (اسراء / ۲۸)» پیامبر ندانست که ذی القربی کیانند و دربارهٔ آن به جبرئیل مراجعه کرد و جبرئیل به پروردگارش مراجعه کرد و خدا به او وحی کرد که فدک را به فاطمه‌علیهاالسلام بده، رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمه را خواست و به او فرمود: ای فاطمه، به راستی که خدا به من دستور داده است تا فدک را به تو دهم عرض کرد: یا رسول الله از خدا و تو پذیرفتم و همیشه تا رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده بود، وکلای فاطمه‌علیهاالسلام در آن بودند و آن را در تصرف داشتند و چون ابوبکر متصدی کار شد وکلای فاطمه‌علیهاالسلام را از آن بیرون کرد و فاطمه نزد او رفت و درخواست کرد که آن را به وی بازپس دهد به او گفت: یک سیاه پوست یا سرخ پوست را بیاور که گواهی دهد فدک از آن توست، فاطمه‌علیهاالسلام امیرالمؤمنین و ام ایمن را آورد و گواهی دادند که فدک از آن فاطمه‌علیهاالسلام است.

ابوبکر، نامه‌ای نوشت و به دست فاطمه داد و دستور داد کسی متعرض آن نشود فاطمه‌علیهاالسلام از منزل ابی بکر بیرون شد و نامه بااو بود، عمر به او برخورد و گفت: ای دختر محمد، این چیست که با خود داری؟ گفت: نوشته‌ای که پسر ابی قحافه به من داده است، گفت: آن را به من بنما و آن حضرت نخواست که به او بدهد وی آن را ازدست فاطمه‌علیهاالسلام

فَقَالَ لَهَا - هَذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ - فَضَعِي الْحِبَالَ فِي رِقَابِنَا.

فَقَالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ يَا أَبَا الْحَسَنِ حُدَّهَا لِي - فَقَالَ حَدٌّ مِنْهَا جَبَلُ أُحُدٍ - وَ حَدٌّ مِنْهَا عَرِيشُ مِصْرَ - وَ حَدٌّ مِنْهَا سِيفُ الْبَحْرِ - وَ حَدٌّ مِنْهَا دُومَةُ الْجَنْدَلِ - فَقَالَ لَهُ كُلُّ هَذَا قَالَ - نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كُلُّهُ - إِنَّ هَذَا كُلَّهُ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلَى أَهْلِهِ - رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ.

فَقَالَ كَثِيرٌ وَ أَنْظُرُ فِيهِ.

۱۴۱۸-۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ الْأَنْفَالُ هُوَ النَّفْلُ - وَ فِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ جَدْعُ الْأَنْفِ.

۱۴۱۹-۷- أَحْمَدُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ:

سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ فَقِيلَ لَهُ - فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَلِمَنْ هُوَ - فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ - فَقِيلَ لَهُ أَ فَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ - أَكْثَرَ وَ صِنْفٌ أَقَلَّ مَا يُصْنَعُ بِهِ - قَالَ ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ - أَ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ يَصْنَعُ - أَ لَيْسَ إِنَّمَا كَانَ يُعْطِي عَلَى مَا يَرَى - كَذَلِكَ الْإِمَامُ.

ربود و خواند و سپس آب دهان بر آن انداخت و آن را پاک کرد و درید و به فاطمه علیها السلام گفت: این را پدرت بزور قشون نگرفته است واسب سوار و شتر سواری برای گرفتن آن نرانده است که تو ریسمان را به گردن ما ببندی (مارامحکوم و برده خود سازی)

مهدی به آن حضرت عرض کرد: ای ابوالحسن، حدود فدک را به من بگو، فرمود: حدی به کوه احد، حدی به عریش مصر، حدی به سیف البحر، حدی به دومة الجندل، گفت: همهٔ اینهاست؟ فرمود: آری یا امیرالمؤمنین، همه اینها، این همه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر مردم، آن قشونی نکشیده است و اسب سوار و شتر سواری نرانده است.

مهدی گفت: سرزمین بسیاری است دربارهٔ آن می‌اندیشم.

۶ـ محمدبن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود:

انفال، همان عطای الهی است و در سورهٔ انفال بریدن بینی است (یعنی بینی دشمنان ما بریده شود و خوار و زبون شوند).

۷ـ احمد بن محمدبن ابی نصر می‌گوید از امام رضا علیه السلام سؤال شد از تفسیر قول خدای عزو جل: «و بدانید آنچه که غنیمت به دست آورید $\frac{1}{5}$ آن از آن خدا و پیامبرش و خویشاوندان اوست (انفال / ۴۳)» به او عرض شد: آنچه از آن خداست، از کیست؟ فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آنچه هم از رسول خداست صلی الله علیه و آله از آن امام است، به او عرض شد: بفرمائید اگر صنفی از اصناف، بیشتر باشد و صنفی کمتر باآن چه باید کرد؟ فرمود: اختیار آن باامام است نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می‌کرد؟ آیا نبود که عطا می‌کرد به هر طور که صلاح می‌دید؟ امام همین طور است.

۱۴۲۰-۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام:

أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ- وَ الْفِضَّةِ وَ الْحَدِيدِ وَ الرَّصَاصِ وَ الصُّفْرِ- فَقَالَ عَلَيْهَا الْخُمُسُ.

۱۴۲۱-۹- عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ:

الْإِمَامُ يُجْرِي وَ يُنَفِّلُ- وَ يُعْطِي مَا شَاءَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ السِّهَامُ- وَ قَدْ قَاتَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله.

بِقَوْمٍ- لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي الْفَيْءِ نَصِيباً- وَ إِنْ شَاءَ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَهُمْ.

۱۴۲۲-۱۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حُكَيْمٍ مُؤَذِّنِ ابْنِ عِيسَى قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى- وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام بِمِرْفَقَيْهِ- عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ- هِيَ وَ اللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْماً بِيَوْمٍ- إِلَّا أَنَّ أَبِي جَعَلَ شِيعَتَهُ فِي حِلٍّ لِيَزْكُوا.

۱۴۲۳-۱۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه‌السلام عَنِ الْخُمُسِ- فَقَالَ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ.

وجوب خمس در معادن

۸ـ محمد بن مسلم می‌گوید: ازامام باقر علیه السلام از معادن طلا و نقره و آهن و قلع و مس زرد (مفرغ) پرسش شد

فرمود: در همهٔ اینها خمس واجب است.

خمس در غنیمت

۹ـ زراره گفت: امام تصرف می‌کند و برای خود بر می‌دارد و می‌بخشد به هرکس که بخواهد پیش از سهم بندی غنیمت و محققا رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه قومی جنگید و از غنیمت به آنها بهره‌ای نداد و اگر بخواهد همه را در میان آنها قسمت می‌کند.

توضیح: آنهایی که بهره‌ای از غنیمت ندارند. بیابانگردهایی هستند که پیامبر با آنها شرط کرده بود که حتی از سهم غنیمت نداشته باشند ولی در صورتی که چیزی بخواهند سهمی کمتر از غنیمت یا برابر آن می دهد.

۱۰ـ ابن عیسی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای تعالی: «بدانید هر چه غنیمت بردید خمس آن برای خدا و رسول و خویشاوندان است» سئوال شد حضرت دو دست را از زانوی خود برداشت و با آن اشاره کرد و سپس فرمود: مقصود از غنیمت به خدا فائدهٔ روز به روز است که باید خمس آن راداد جز آنکه پدرم آن را بر شیعیان خود حلال کرد تا حلال زاده باشند

توضیح: این حدیث دلالت دارد در اینکه آنچه که انسان از سود بازرگانی و صنعت یا کشاورزی پس از بیرون کردن مخارج سال، خمس دارد جز میراث و مهر و جهیزیه.

۱۱ـ سماعه می‌گوید: از ابوالحسن علیه السلام از خمس پرسیدم فرمود: در هر چیزی که برای مردم سودی داشته باشد کم و بیش خمس دارد.

۱۴۲۴-۱۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ يَزِيدَ قَالَ:

كَتَبْتُ جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءَ- تُعَلِّمُنِي مَا الْفَائِدَةُ وَ مَا حَدُّهَا رَأْيَكَ أَبْقَاكَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِبَيَانِ ذَلِكَ- لِكَيْلَا أَكُونَ مُقِيماً عَلَى حَرَامٍ لَا صَلَاةَ لِي وَ لَا صَوْمَ فَكَتَبَ الْفَائِدَةُ- مِمَّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِي تِجَارَةٍ مِنْ رِبْحِهَا- وَ حَرْثٍ بَعْدَ الْغَرَامِ أَوْ جَائِزَةٍ.

۱۴۲۵-۱۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

الْخُمُسُ أُخْرِجُهُ قَبْلَ الْمَئُونَةِ أَوْ بَعْدَ الْمَئُونَةِ- فَكَتَبَ بَعْدَ الْمَئُونَةِ.

۱۴۲۶-۱۴- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ- عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ- وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ- فَإِنَّ لَنَا خُمُسَهُ وَ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ- أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً- حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا.

۱۴۲۷-۱۵- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ نَافِعٍ قَالَ:

طَلَبْنَا الْإِذْنَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِ فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا ادْخُلُوا اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ- فَدَخَلْتُ أَنَا وَ رَجُلٌ مَعِي- فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ أُحِبُّ أَنْ

۱۲ ـ احمدبن محمد بن عیسی بن یزید می‌گوید: نوشتم: قربانت شوم، به من بیاموز که فائده چیست؟ و اندازهٔ آن کدام است؟ رأی شما چیست؟ خدایت تو را باقی بدارد که بر من منت نهی و برایم این مطلب را بیان کنی تا در حرام نیفتم که نه نماز داشته باشم و نه روزه. در پاسخ نوشت: فائده، آن چیزی است که به تو می‌رسد از سود تجارت و در کشت و کار بعد از مخارج آن یا جائزه‌ای که به دست تو رسد.

* * *

۱۳ ـ ابن ابی نصر گفت: که به ابوجعفر علیه السلام (امام باقر) نوشتم که خمس را پیش ازمخارج سال حساب کنم یا بعد؟

درپاسخ نوشت بعد از آن.



* * *

۱۴ ـ امام باقر علیه السلام فرمود: هر چه ازغنیمت که برای دعوت به شهادت لااله الاالله محمداً رسول الله بر سر آن نبرده شده است پس به راستی که خمس آن از آن ماست و بر احدی روا نیست که از خمس، چیزی بخرد تا آنکه حق ما را به مابرساند.

* * *

۱۵ ـ عبدالعزیز بن نافع گفت: اجازهٔ ورود بر امام صادق علیه السلام خواستیم و کسی نزد آن حضرت فرستادیم نزد ما فرستاد که دو نفر، دو نفر وارد شوید، من با مردمی که همراهم بودند خدمت آن حضرت رفتیم، من به آن مرد

تَسْتَأْذِنَ بِالْمَسْأَلَةِ.

فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ - إِنَّ أَبِي كَانَ مِمَّنْ سَبَاهُ بَنُو أُمَيَّةَ - قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ - لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يُحَرِّمُوا وَ لَا يُحَلِّلُوا - وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ - وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لَكُمْ فَإِذَا ذَكَرْتُ - رَدَّ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ دَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ - مَا يَكَادُ يُفْسِدُ عَلَيَّ عَقْلِي مَا أَنَا فِيهِ.

فَقَالَ لَهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ مِمَّا كَانَ مِنْ ذَلِكَ - وَ كُلُّ مَنْ كَانَ فِي مِثْلِ حَالِكَ - مِنْ وَرَائِي فَهُوَ فِي حِلٍّ مِنْ ذَلِكَ.

قَالَ فَقُمْنَا وَ خَرَجْنَا فَسَبَقَنَا مُعَتِّبٌ - إِلَى النَّفَرِ الْقُعُودِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَ - إِذْنَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام.

فَقَالَ لَهُمْ - قَدْ ظَفِرَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ نَافِعٍ - بِشَيْءٍ مَا ظَفِرَ بِمِثْلِهِ أَحَدٌ قَطُّ - قَدْ قِيلَ لَهُ وَ مَا ذَاكَ - فَفَسَّرَهُ لَهُمْ فَقَامَ اثْنَانِ - فَدَخَلَا عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام.

فَقَالَ أَحَدُهُمَا جُعِلْتُ فِدَاكَ - إِنَّ أَبِي كَانَ مِنْ سَبَايَا بَنِي أُمَيَّةَ - وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ - مِنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ - وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ.

فَقَالَ وَ ذَاكَ إِلَيْنَا مَا ذَاكَ إِلَيْنَا - مَا لَنَا أَنْ نُحِلَّ وَ لَا أَنْ نُحَرِّمَ - فَخَرَجَ الرَّجُلَانِ وَ غَضِبَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ - إِلَّا بَدَأَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام

فَقَالَ - أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ فُلَانٍ يَجِيئُنِي - فَيَسْتَحِلُّنِي مِمَّا صَنَعَتْ بَنُو أُمَيَّةَ

گفتم که: می‌خواهم تو از آنحضرت اجازه بگیری. گفت: بسیار خوب و به آن حضرت گفت: قربانت، پدرم از آنها بود که بنی امیه او را اسیر کردند و من می‌دانم که بنی امیه حق نداشتند که چیزی رابرای کسی حرام یا حلال کنند و ازآنچه در دستشان بودکم و بیشی ذی حق نبودند و همانا اختیارش به دست شما بود و چون من درخاطر می‌آورم که آنچه را دارم ردکنم، به من حالتی دست می‌دهد که نزدیک است دیوانه شوم از آنچه در آن گرفتارم.

امام به اوفرمود: بر تو حلال باد هر آنچه از این راه بوده است و هر کس هم حالش مانند توست بر او هم هر چه از این راه است حلال باد، گوید: مابر خاستیم و بیرون آمدیم و معتب (خادم امام صادق(ع)) پیش از ما به نزدگروهی که در انتظار اجازه ورود نشسته بودند رفت و از طرف امام صادق(ع) به آنها گفت: عبدالعزیز بن نافع به چیزی دست یافت که هرگز احدی به مانند آن دست نیافته است، به او گفته شد: آن چه چیز است؟ و در پاسخ برای آنها شرح داد. پس دو تن برخاستند و خدمت امام صادق(ع) رسیدند و یکی از آنهاگفت: قربانت، به راستی پدر من از اسیران بنی امیه بود و من به خوبی می‌دانم که بنی امیه کم یا بیش، حقی درکار مردم نداشتند و من دوست دارم که شما مرا در این باره حلال کنید.

در پاسخ فرمود: و این با ماست؟ این با ما نیست، ما را نرسد که حلال کنیم یا حرام کنیم، آن دو مرد بیرون شدند و امام صادق(ع) خشمگین شد و أحدی آن شب خدمت آن حضرت نرسید مگر آنکه امام صادق(ع) با او آغاز سخن کرد و فرمود: شما تعجب نمی‌کنید از فلانه کس، آمده است و نسبت بدانچه بنی امیه کردند، از من حلالیت می‌خواهد، گویا به

كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ ذَلِكَ لَنَا - وَ لَمْ يَنْتَفِعْ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ - بِقَلِيلٍ وَ لَا كَثِيرٍ إِلَّا الْأَوَّلَيْنِ - فَإِنَّهُمَا غَنِيَا بِحَاجَتِهِمَا.

١٤٢٨-١٦ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّاسِ الزِّنَا - قُلْتُ لَا أَدْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ - قَالَ مِنْ قِبَلِ خُمُسِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ - إِلَّا شِيعَتَنَا الْأَطْيَبِينَ فَإِنَّهُ - مُحَلَّلٌ لَهُمْ لِمِيلَادِهِمْ.

١٤٢٩-١٧ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا - لَنَا الْأَنْفَالُ وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ.

١٤٣٠-١٨ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ لَا وَارِثَ لَهُ وَ لَا مَوْلَى - قَالَ هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ.

نظرش می‌رسد که این کار با ماست و در آن شب کسی کم یا بیش سودی به دست نیاورد جز همان دو مرد نخستین، زیرا آن دو تن حاجت روا شدند.

توضیح: گویا دریغ و تأسف حضرت از حلال کردن جز آن دو نفر اول برای تقیه و کتمان مطلب بوده یا بخاطر آنکه آن دو نفر حقیقتا توبه کار و دست بردار از کار خود نبوده‌اند یا آنکه آگاه به مقام امامت نبوده‌اند.

۱۶ ـ ضریس کناسی، گوید که: امام صادق عليه‌السلام فرمود: از کجا مردم در زنا وارد می‌شوند؟

گفتم: قربانت، من نمی‌دانم.

فرمود: از بابت خمس ما اهل بیت، جز شیعیان حلال زادهٔ خود ما، که خمس بر آنها حلال شده به خاطر آنکه حلال زاده باشند.

* * *

۱۷ ـ امام صادق عليه‌السلام فرمود: ما مردمی هستیم که خدا طاعت ما را واجب کرده است، انفال، از ماست و برگزیدهٔ مال از ماست.

* * *

۱۸ ـ ابان بن تغلب از امام صادق عليه‌السلام دربارهٔ مردی که بمیرد و نه وارثی دارد و نه آزادکننده‌ای، فرمود: او از اهل این آیه است که خدا فرموده است: «از تو از انفال می‌پرسند».

توضیح: مقصود از کلمه مولی مطلق وابستگی است و مقصود از وارث نسبی و سببی است و با فقدان آنها امام همه آنها ارث می‌برود و این از انفال است.

۱۴۳۱-۱۹- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

عَنِ الْكَنْزِ كَمْ فِيهِ قَالَ- الْخُمُسُ وَ عَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا- قَالَ الْخُمُسُ- وَ كَذَلِكَ الرَّصَاصُ وَ الصُّفْرُ وَ الْحَدِيدُ- وَ كُلُّ مَا كَانَ مِنَ الْمَعَادِنِ يُؤْخَذُ مِنْهَا- مَا يُؤْخَذُ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.

۱۴۳۲-۲۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ صَبَّاحٍ الْأَزْرَقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ:

إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ- أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ الْخُمُسِ فَيَقُولَ- يَا رَبِّ خُمُسِي وَ قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا- لِتَطِيبَ وِلَادَتُهُمْ وَ لِتَزْكُوَ وِلَادَتُهُمْ.

۱۴۳۳-۲۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ- مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبَرْجَدِ وَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ مَا فِيهِ- قَالَ إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَاراً فَفِيهِ الْخُمُسُ.

۱۹ـ حلبی از امام صادق ﷺ پرسید: در گنج چه حقی است؟ فرمود: خمس، پرسید در معادن چگونه است؟ فرمود: خمس دارد، و همچنین است قلع و مس زرد معدنی (مفرغ) و آهن و هرآنچه از معدن حساب شود و از آن گرفته شود و آنچه از طلا و نقره گرفته می‌شود.

***

۲۰ـ امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ فرمود: به راستی سخت‌تر چیزی که مردم در روز رستاخیز به آن گرفتارند این است که صاحب خمس بر پای ایستد و گوید: پروردگارا خمس من و (دادخواهی کند از کسی که حق او را خورده و خمس را نداده) و ما آن را برای شیعیان خود، گوارا و حلال کردیم تا حلال زاده باشند و نسل آنها پاک باشد.

***

۲۱ـ محمدبن علی، گوید: ازابوالحسن ﷺ پرسیدم از آنچه از دریا بردرآورند از لؤلؤ و یاقوت و زبرجد و از معادن طلا و نقره، که چه اندازه خمس در آن است؟

فرمود: چون بهای آن یک دینار (اشرفی ۱۸ نخودی طلا) رسد، خمس دارد.

***

۱۴۳۴-۲۲- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَيْهِ يَا سَيِّدِي - رَجُلٌ دُفِعَ إِلَيْهِ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ - هَلْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ الْمَالِ - حِينَ يَصِيرُ إِلَيْهِ الْخُمُسُ - أَوْ عَلَى مَا فَضَلَ فِي يَدِهِ بَعْدَ الْحَجِّ فَكَتَبَ عليه السلام لَيْسَ عَلَيْهِ الْخُمُسُ.

۱۴۳۵-۲۳- سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ:

سَرَّحَ الرِّضَا بِصِلَةٍ إِلَى أَبِي - فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبِي هَلْ عَلَيَّ فِيمَا سَرَّحْتَ إِلَيَّ خُمُسٌ - فَكَتَبَ إِلَيْهِ لَا خُمُسَ عَلَيْكَ - فِيمَا سَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْخُمُسِ.

۱۴۳۶-۲۴- سَهْلٌ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام:

أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ - كِتَابَ أَبِيكَ عليه السلام - فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلَى أَصْحَابِ الضِّيَاعِ - نِصْفُ السُّدُسِ بَعْدَ الْمَئُونَةِ وَ أَنَّهُ - لَيْسَ عَلَى مَنْ لَمْ تَقُمْ ضَيْعَتُهُ بِمَئُونَتِهِ نِصْفُ السُّدُسِ - وَ لَا غَيْرُ ذَلِكَ فَاخْتَلَفَ مَنْ قِبَلَنَا فِي ذَلِكَ - فَقَالُوا يَجِبُ عَلَى الضِّيَاعِ الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَئُونَةِ - مَئُونَةِ الضَّيْعَةِ وَ خَرَاجِهَا لَا مَئُونَةِ الرَّجُلِ - وَ عِيَالِهِ فَكَتَبَ عليه السلام بَعْدَ مَئُونَتِهِ وَ مَئُونَةِ عِيَالِهِ - وَ بَعْدَ خَرَاجِ السُّلْطَانِ.

۲۲ ـ علی بن مهزیار گوید: به او نوشتم: ای آقایم، مردی است که به او مالی داده‌اند تا با آن حج کند، آیا در اصل این مالی که به او داده‌اند تا بحج رود، خمس واجب است و یا آنکه اگر از هزینهٔ او زیاد آمد، در آن زیادی خمس هست؟ در جواب نوشت که: خمس بعهدهٔ او نیست.

* * *

۲۳ ـ علی بن الحسین بن عبد ربه، گفت که امام رضا ﷺ جایزه‌ای برای پدرم فرستاد پس پدرم به آن حضرت نوشت: آیا در آنچه شما برای من فرستادید، خمس واجب است؟

در پاسخ به آن نوشت: بر تو خمس واجب نیست در آنچه صاحب خمس برای تو روانه کرده است.



* * *

۲۴ ـ ابراهیم بن محمد همدانی، گفت: من به امام هادی ﷺ نوشتم که: علی ابن مهزیار نامهٔ پدرت را برای من خوانده که آنچه را بر صاحبان مزارع واجب دانسته، نصف یک ششم و جز آن بر او نیست و کسانی که نزد ما هستند، درمعنی مضمون این نامه، اختلاف دارند، گویند: در آمد مزارع و باغات، بعد ازاخراج مخارج خمس دارد و مقصود از مخارج، مخارج خود مزرعه است و خراج مالیاتی که بایدداد، نه مخارج خود شخص و عیال او، امام در پاسخ نوشت که: یعنی پس ازمخارج خود و عیال و بعد از خراج سلطان.

۱۴۳۷-۲۵- سَهْلٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ الطَّبَرِيُّ قَالَ:

كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ - مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمُسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ - ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ - وَ عَلَى الضِّيقِ الْهَمَّ - لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللَّهُ - وَ إِنَّ الْخُمُسَ عَوْنُنَا عَلَى دِينِنَا - وَ عَلَى عِيَالاتِنَا وَ عَلَى مَوَالِينَا - وَ مَا نَبْذُلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا - مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزْوُوهُ عَنَّا - وَ لَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ - فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ - وَ تَمْحِيصُ ذُنُوبِكُمْ - وَ مَا تَمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ - وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَهِدَ إِلَيْهِ - وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ - وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَامُ.

۱۴۳۸-۲۶- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ خُرَاسَانَ - عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام:

فَسَأَلُوهُ أَنْ يَجْعَلَهُمْ فِي حِلٍّ مِنَ الْخُمُسِ - فَقَالَ مَا أَمْحَلَ هَذَا تَمْحَضُونَّا بِالْمَوَدَّةِ بِأَلْسِنَتِكُمْ - وَ تَزْوُونَ عَنَّا حَقّاً جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا - وَ جَعَلَنَا لَهُ وَ هُوَ الْخُمُسُ - لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ - لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ فِي حِلٍّ.

۱۴۳۹-۲۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ۷ - إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ:

وَ كَانَ يَتَوَلَّى لَهُ الْوَقْفَ بِقُمَّ - فَقَالَ يَا سَيِّدِي اجْعَلْنِي مِنْ عَشَرَةِ آلَافٍ فِي حِلٍّ - فَإِنِّي أَنْفَقْتُهَا فَقَالَ لَهُ - أَنْتَ فِي حِلٍّ فَلَمَّا خَرَجَ صَالِحٌ - قَالَ

۲۵ ـ محمدبن زید طبری گوید: مردی از بازرگانان فارس که از پیروان امام رضاؑ بود، به آن حضرت نامه‌ای نوشت و دربارهٔ خمس، اجازه خواست، در پاسخ او نوشت که:

بسم الله الرحمن الرحیم به راستی خداواسع است و کریم، بر هر کاری ضامن ثواب است و بر تنگ نظری غم و اندوه هیچ مالی حلال نیست مگر از راهی که خدایش حلال کرده است و به راستی خمس کمک ماست بر دین ما و بر عیالات ماو بر دوستان ما و وسیلهٔ بذل و بخشش ماست و حفظ آبروی ما از کسی که از او بیم داریم، تا آنجاکه می‌توانیم آن را از ما دریغ ندارید و خود را از دعای ما محروم نسازید زیرا پرداخت خمس، کلید روزی شماست و مایهٔ پاک شدن گناهان شماو ذخیره‌ای است که برای روز بی نوائی خود پس انداز کنید، مسلمان کسی است که به عهدی که با خدا بسته و فا کند مسلمان آن نیست که با زبان بپذیرد ولی با دل مخالفت کند والسلام.

۲۶ ـ محمدبن زید گفت: مردمی از خراسان نزد امام رضاؑ آمدند و از آن حضرت خواهش کردند که آنان را از خمس معاف کند.

در پاسخ آنها فرمودند: چه بسیار این درخواست شما محال است نیرنگ‌آمیز است به زبان با ما اظهار دوستی می‌کنید و حق ما را از ما دریغ می‌دارید که خدا آن را برای ما مقرر داشته است و ما را برای آن گذاشته است که آن همان خمس است. و هیچکدام از شما را معاف نکنیم.

۲۷ ـ علی بن ابراهیم از پدرش گفت: من نزد امام جوادؑ بودم که صالح بن محمد بن سهل نزد آن حضرت آمد و او در قم برای آن حضرت متولی

أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام أَحَدُهُمْ يَثِبُ عَلَى أَمْوَالِ حَقِّ آلِ مُحَمَّدٍ - وَ أَيْتَامِهِمْ وَ مَسَاكِينِهِمْ - وَ فُقَرَائِهِمْ وَ أَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ - فَيَأْخُذُهُ ثُمَّ يَجِيءُ فَيَقُولُ اِجْعَلْنِي فِي حِلٍّ - أَتَرَاهُ ظَنَّ أَنِّي أَقُولُ لَا أَفْعَلُ - وَ اللَّهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذَلِكَ - سُؤَالاً حَثِيثاً.

۱۴۴۰-۲۸- عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنِ الْعَنْبَرِ - وَ غَوْصِ اللُّؤْلُؤِ فَقَالَ عليه السلام عَلَيْهِ الْخُمُسُ.



اوقاف بود و به آن حضرت عرض کرد: ای آقای من، مرا از ده هزار حلال کن که من آن را خرج کردم، به او فرمود: بر تو حلال، و چون صالح بیرون رفت، ابو جعفر علیه‌السلام فرمود: یکی از این مردم بر اموال آل محمد و أیتام و مستمندان آنها و فقرایشان و أبنای سبیلشان می‌تازد و می‌خورد و سپس می‌آید و می‌گوید مرا حلال کن گمان دارد من می‌گویم نمی‌کنم (من می‌گویم حلالت باد) بخدا سوگند که خداوند روز قیامت بدون گذشت از آنها بازخواست خواهد کرد.

* * *

۲۸ ـ حلبی، گفت از امام صادق علیه‌السلام از عنبر و غواصی لؤلؤ پرسیدم؟ فرمود: خمس دارد.



پایان جلد دوم

